

الف ستران الکریم



خط عثمان طه

ترجمہ منظوم: اکرم خدایہ میمن

سُورَةُ الْفَاتِحَةِ

۱. ترجمه منظوم سوره فاتحه (مکمل، ۷ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- بسم پروردگار بخشنده
مهربان کردگار، سر بلند
- ۲- ایزدی را نیاس و حمد سراست
گفته شده است: چنانچه خدای تعالی
- ۳- آنکه برگزانت: محمد صلی الله علیه و آله
- ۴- او خداوندی است که در روز قیامت
کلمه میخواند آن گویا و گویا
- ۵- ما پرستشگر تو هستیم
- ۶- و هر زمان سرا را استغاثی
اگر بود شتبی به نور و صفای
- ۷- و ده آن مردی که نعمتشان
بمندی عطا یو عزتشان
- که ده اهل بیتان و اسرار
که ده گمراهان ایادی شورا

وَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

سُورَةُ التَّيْمَةِ ٢

۲- ترجمه منظوم سوره بقره (حدیث، ۲۸۶ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(۲-۱) الحمد لله، بیو این بود از کتاب

که ضعیف نباشد در آن اوصاف

اکتایی که دور از همه استعجاب است

عبدالمکر مردم پارس است

۳- کلماتی که پیش به عهد او رفت

و هیچ پستی نداشت از سوار

و ساعدت اسیر مردم بود

و در نفس که کرد دشمنان ما عطا

۴- و آن مردمی که درین راه

بود و کس استعجاب استوار

به چوری که متوجه شد

و هر چه پیش از تو آمد فرود

و انسان که باشد صاحب این

استعجاب استوار و اسیر

۵- هم ایمان از سوی خداوند خویش

بگسیرد راه هدایت به پیش

و ساعدت آن مردمان گمانگار

که بود در سراسر پروردگار

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

- ۶- همانا کسانی که کافر شدند
دهی یا که ندهی تو اذراشان
نیارند ایمان به اتین تو
۷- به دلها و بر گوشهانشان خدای
حجابی است در پیش چشمانشان
۸- کسانی بگویند: ما را یقین
[و حال آنکه با ادعایی چنین]
۹- [بدین باور باطل و نابجای]
[که تنها به حق خدای جهان]
ندانند [آن مردمان ای عجیب]
۱۰- به دلهایشان هست دردی [گران]
بود کفر کذب گفتارشان
۱۱- به آنان چو گفته شود [این چنین]
به تاکید گویند اینسان کلام
۱۲- بدانید آنان که بر این سرگرد
و اگر گفته آید به بی باوران
۱۳- بگویند ایمان بسیاریم نیز
لسانند آنان خود [از هر نظر]
۱۴- چو گردند با مؤمنان و پیرو
به خلوت ولی با شیاطین خویش
که ما از شما ایم و نیز جز این
۱۵- تمسخر کنندشان خداوندگار
که اندر [بیابان] طغیان خویش
۱۶- و باشند از آن مردمی در شمار
قبالت خریدند [و آنگاه بها]
که از این تجارت ببرند سود
- [و بی بهره ز ایمان باهر شدند]
مساوی است [بر قلب بیچارشان]
بمانند مهجور از دین تو
زده مهر [بر جرم فعل خطای]
عذاب گرانی است از ایشان
بود بر خدا و بروز پسین
نباشند [در زمره مؤمنین]
نمایند خدمت به [کار] خدای
که با مردم مؤمن [و پاک جان]
که ندهند جز خویشان را فریب
فزاید خدا [نیز] دردی بران
عذاب الیمی [از دادرشان]
که ما میمانیم [و این آنان]
و لا یستعملون و لا یستعملون
که ایمان بیارید چون دیگران
به مانند آن مسرود بی تمیز؟
سفینند و از حال خود بی خبر
نمایند از ایمان خود گفتگو
[سخن از هماهنگی آرند پیش]
که تسخر کنیم بر مؤمنین
کنندشان [بهاوال خود] و انگار
بمانند حیران [و خوار و پریشان]
[که با رای پیچیده و فکر تار]
هدایت نمودند [از کسب] رها
که از دستا بهرشان سود بود

- ۱۷- چو قومی بُود وصف آنان [تمام]
چو اطرافشان نار پُر نور کرد
که افروختند آتشی را [به شام]
خداوند آن نورشان کور کرد
که [چیزی] نبینند [با چشم خویش]
نه رجعت نمایند [بر سوی نور]
ببارد به شام سیه [بی امان]
[به گرداب وحشت بگردند غرق]
ز بیم اجل [با حواسی پریش]
[برون] مردم کافر [سایگار]
بُزد نور چشمالشان [ناگهان]
چو تاریک بنمود ساکن شوند
ز جمع و بصرشان نمائی نشان
[به هر چیز] [اندر عیان و نهان]
[چو پدید آمد راه پستش] [به پیش]
خداوند که آورد اندر [و خورشید]
[آسمانید در بندگی] [با به جای]
۲۰- خدایی که [فروشن] زمین گسترید
و ابیسی فسرستاد از آسمان
در آن بهره‌ها [جمله] و زق شماست
به عالی که دانید این را شمای
۲۱- به چیزی که بر جانب عبد خویش
شمار است گسرتگی [اندر نهان]
بجوید جز از خدا یآوری
۲۲- چنین کار را اگر نکردید [تیز]
نمایید از آنگونه آتش هذر
بُود هیزمش [جسم] انسان و سنگ
که بائید ایمن [به لُذ خدای]
بتایی چنان آسمان افرید
نمروها پدیدار بنمود از آن
[پس ای بندگان این طریقت رواست]
مگیرید همتا برای خدای
نمودیم از سال [آن را] ز پیش
بیارید یک سوره مآلفد آن
اگر صدق دارید [در داوری]
و هرگز نخواهید آن کرد نیز -
[که باشد فروزنده و پُرشورا]
میتا بی کافران [بیدرنگ]

۲۵- بنده مرده بران [چنان] مؤمنین

که باشد از آن قوم [نیکو سرشت]

که در ذیشان نهرا جاری است

چو بیاوند رزق خود از آن قرار

همی بود ما را نصیبی چنین

بیاوند آشیاه آن بار و بر

بمانند جاوید اندر بهشت

۲۶- نه پرواست بر [قادر] ذوالجلال

و یابستر و [یا فروتر] ازین

بمانند حق و درست است این

و آنسانکه در کسفر اندر شدند

بگشویند پس [قادر] لا یزال

بسسی را بستان بر هدایت

بسسه پیراهه لسنهد به آن کردگار

۲۷- کسانی که عهد خدا ای جهان

که فرمان او را [به موضوع] وصل

که افساد آرند اندر زمین

۲۸- چسان کافر استید هر کردگار

سپس زندگی دلدان، پس وفات

[حیات] نسهایی چو آغاز گشت

۲۹- [خدای]، آنکه بهر شما آفرید

به خلق شما قصد کرد آن زمان

به [هر امر و] هر چیز داناست او

که نیک است کردارشان [در زمین]

[فرمان دادر] چندین بهشت

[چنین] بهره ای از سوی باری است

بگشویند از پیش هم زمین لمار،

[همانند] این روزی بسی قرین

و از واج پاکیزه [خود] بهره ور

[به] پاداش دوری و کردار زشت

که آرد یکی بشه را بر مثال

پس، آنسانکه بمانند از مؤمنین

و بمانند ز رب جهان افروین

[و دارن] این قول و پاور شدند

چه خواهد از ایراد اینسان مثال؟

کسی را، بسجز فاسقان [شور]

نمانند نسقی از پس عسقد آن

از روی جهالت نمانند فصل

زیانکار بمانند [قومی] چنین

که بسودید بسی جان او ناپایدار،

[هم] از بعد آن داد خواهد حیات؟

شما را بود مسوی او باز گشت

[همه] هر چه را در زمین [بگیرید]

بیاراست هفت آسمان را در آن

[خداوند] دنگار تواناست او

۳۰ - خدای تو (آن قادر ذوالمنن) همانا که من بر (بسیط) زمین بگفتند: خواهی کسی را گزیدی؟ (بسی) خون بریزد (بهر صحن خاک) ترا (ساجدیم و) نسیایش کنیم بگفتا که آگاه باشیم به آن

۳۱ - به ادم پیاموخت (رب و دود) نمود عرضه‌شان و انگهی بر فلک بگشودیدم از اسم‌هاشان. خبر

۳۲ - بگفتند پاک‌ا تو یی ای خدای نمداریم (دستی به) علم دیگر

۳۳ - به ادم بفرمود (پسر و دگاری) (بسه تسو صیف اسماء اغاژ کن پسو اسماء‌شان کرد (ادم) عیان نگشتم کسیه در آسمان و (مین و باشد مرا علم در بیابان آن

۳۴ - بگفتیم پس بر ملاک (که وید) چسز ابلیس بُردند بر وی نماز آبا کبر و پا سرکشی شد (قرین) ۳۵ - و رفت از سوی ما به ادم خطاب تسو و همسرت در نسیم چنان خورید آنچه خواهید از آن (خوشگوار) نهید از قدم سوی آن برگ و بار

۳۶ - پس ابلیس‌شان سوی لغزش کشاند بگفتیم: بعضی ز جمع شما ی از اینجا نماید (حالی) نزول شما را متاع است و جای قرار

۳۷ - سپس ادم از خالق خویشتن پذیرفت پس توبه‌اش را خدا همانا که پوزش پذیرنده است

به خیل ملاک بگفت (این سخن) گمارنده باشم یکی جانشین که در ارض آرد لباهی پدید؟ به‌حالی که ما (ای خدایوند پاک) به پاکس (و خویش) ستایش کنیم (که باشد ز هرک شمایان نهان) همه اسم (های) که موجود بود که (اینک شما ساکنان فلک) سخن، راست باشد شما را اگر جز علمی که تعلیم دلدی به مای نبودنای فرزانه‌ای (پسر پسر) خبر ده ز اسماء‌شان (اشکارا) به خیل ملک کشف این راز کن (بسم کز و بیان) گفت (رب جهان) (منم راز دان و) مینم غسبه‌بین؟ که می‌داشتیدش عیان یا نهان؟

بگفتیم پس بر ملاک (که وید) چسز ابلیس بُردند بر وی نماز آبا کبر و پا سرکشی شد (قرین) ۳۵ - و رفت از سوی ما به ادم خطاب تسو و همسرت در نسیم چنان خورید آنچه خواهید از آن (خوشگوار) نهید از قدم سوی آن برگ و بار

۳۶ - پس ابلیس‌شان سوی لغزش کشاند بگفتیم: بعضی ز جمع شما ی از اینجا نماید (حالی) نزول شما را متاع است و جای قرار

۳۷ - سپس ادم از خالق خویشتن پذیرفت پس توبه‌اش را خدا همانا که پوزش پذیرنده است

۳۸- سپس [امر ما بر چنین پایه بود]
 اگر [تا بد] از ما به سوی شما
 چو گیرند قومی هدایت ز ما
 ۳۹- کسانی که در باب آیات ما
 شوند [آن چنان مردمی] اهل نار
 ۴۰- ایسا [ال یعقوب، قوم یهود]
 که از نعمت خویشتن [کامتان
 به عهده نمایید] [حالی] [وفای
 ایسا] [ال یعقوب] از سر و زن
 ۴۱- به چیزی که نازل نمودیم ما
 بیارید ایسمان و صدق تمام
 شما یان میبایید اول کسی
 و میدهد آیات ما را از دست
 آنکه حاصل بود سودی از آن نعم
 ۴۲- به باطل میوشید از حق لباس
 به باطل مدارید حق را نهان
 ۴۳- و بر پای دارید [صراط] صلات
 رکوع آورید از کمال یقین
 ۴۴- به نیکی شما خلق را میرید
 به حالی که خوالید [حکم] کتاب
 ۴۵- [پس رفیع و دفع همه معضلات]
 همانا که دشوار باشد [نماز]
 ۴۶- کسانی که دانند [کاید به پیش]
 [کس چون دورا زندگانی گذشت]
 ۴۷- [ایسا] [ال یعقوب، قوم یهود]
 که از نعمت خویشتن [کامتان]
 شما را بسلام من [از داوری]
 ۴۸- و از آن روزگاری بترسید پس
 نه مقبول افتد شفیع و بذل

تمامی بگیرید راه فرود
 [فرود] هدایت به روی شما
 نه بیعی بر ایشان نه خونی [اروا]
 نمودند تکذیب و کفران [اروا]
 بمانند در نار [اما] پایدار
 به خاطر بیارید [آن را که بود]
 روا کردم و کردم [تعامتان]
 که [من هم] بسایم بعهده شما
 شما را فقط بسیم باید زمین
 و همچنان بود با کتاب شما
 [به آن نامه روشن و آن پیام]
 که در باب آن منکر اید [بسی]
 [بسی] بسایم فرودین [او پست]
 [بسی] را فقط بسیم باید زمین
 [بسی] بسایم بسایم در این التماس
 [بسی] به حالی که آگاه باشید [از آن]
 و بتقدیر [آن سان که باید] زکات
 به همراهی [دیگرا] را کعبین
 [اولی] خویشتن را ز خاطر برید
 بجوید از عقل [راه صواب]
 بخواید یاری ز صبر و صلات
 مگر بهر اهل خشوع و نیاز
 ملاقاتشان با خداوند خویش
 بسودشان یقین سوی او بازگشت
 بسخاطر بیارید [آن را که بود]
 [روا کردم و کردم] [تعامتان]
 [به آن همراهان] [بمرتوی]
 که یاور نگردد کس از بهر کس
 نه یاری شوند [آن کسان در عمل]

۴۹- شما را رها کردیم در آن زمان
 نبودند فرعونیان مبتلا
 بکششندی ابناءان را [فگار]
 در آن نبود غنود از موی سترگی
 ۵۰- فکندیم چون بر اهل بحر فرق
 شما را رها کردیم از آن [سارگی]
 ۵۱- و در نزد موسی چو [از وقت پیش]
 پس از او به گوساله بُردید روی
 ۵۲- گذشتیم از آن پس ز جرم شمای
 ۵۳- به موسای [مکتوب و فرقان] [از پیش]
 ۵۴- ز موسی چو بر قوم رفت این خطاب
 نمودید بر خویش استمگری
 خدا را به توبت کنون رو نهفتید و بپایان ره [به کشتن دهید]
 و چون توبه کردید خدا را ن
 که توب و پسر مهر باشد خدای
 به موسی بگفتید [این سان سخن]
 گراییدین از ما [مهر انتظار]
 کسب دیدید با دیده پُرشکفت
 که شاکر بپائید [اندر حیات]
 شما را به سر سایبان داشتیم
 مستی به «من» و به «سلوای» بود
 که روزی نمودیدتان [در حیات]
 ستم بلکه کردید بر خویش [هم]

۵۸- وانگه دادیم امر دخول

خسورید و بگریدید لزان بهر ممد

دو ایلید از دو پسه عالی نماز

کسہ ہمارے گناہانِ مبالغہ

شما را انما یم بما عفو (شاد)

۵۹- کسانی مستمکار (و باطل پرست)

ساختن راز ترکیب و هنجار پیش

بیه ان خالمان از سوی اسمان

ایسبه پمپاداش ان مردم زشتکار

۶۰- [چنین بود ما را به موسی خطاب]

بزن با عصای یوان (قطعه) سنگی

جوهر قیوم ابن حال در سال ۱۳۲۵

خوريد و بنوشتد اي مردمان

تسجوارز نسجاد نسجاد

۶۱- به موسی گفتند پس این کلام

بخواهد از خدایت که از [صبح] بفرماید

هيواد اسلامي، اسلامي ٻولي، اسلامي ٻولي، اسلامي ٻولي

یہ گفتا: شہما (اسو، جنم، مر، کنہا) |

نعمائد الہنگریہ کے قیام

کیسوفتدانشایپرسهیکاری

به آيات حق چونكه كافى هستند

بِه نَاحِيَةٍ هُمِنْ قَوْمِ نَاحِيَةٍ سِتٍّ

محمد رضا، او محمد رضا، او محمد رضا

که باید در این شهر کردن حلول

بود هرچه خواهید [بی چون و چندا]

بگویند این گفته را با نماز

فروگیر اور فروش ماکن جسدان

و خواهیم کرد اچونیکان زیاد

به تبدیل گفتار بودند دست

میلڈل نمونڈ (ایسا) وائی، خوش

نیمودیم نازل بلا بیم امان

نعمودی‌باشان، بیو عبدالله، دهسا، آ

جولائی ۱۹۷۱ء میں طیب کے داد:

دوشنبه، ۱۳ خرداد ۱۳۸۷

مجلس شورای اسلامی

تذکرہ محمد علی شاہ

مستشاران و محققان:

که ما را اله می آید است به یکی طهار

بہارِ ادب کی نئی نئی ہوا

[illegible]

کے لیے انسانی سامعین سے کہیں

که آنها شما را است کام و تمام

المشقة

Abstract

المستودع: كجدة او حارة خديجة

۶۲- هر آن قوم ایمان بیاورده بود و یا آنکه ویرا نصاری است دین و قومی که ایمان به دل راه داد و بر کسار شایسته یازید دست له بیمی به دلهای ایشان بُود
 ۶۳- و ما چون گرفتیم پیمانتان [که] طور را سر برافراشتیم بگسیرید آن را که ما داده ایم به نیرو کنید [آنچه گفتیم کار]
 ۶۴- سپس یاز گشتید از بعد آن بحق شما رحمت و فضل او
 ۶۵- شما را به تحقیق بود این خبر که ایشان ز جمع شما یان بُدید بگفتیم با آن از حق مانتگان
 ۶۶- بر ایشان نمودیم آن حال و کار آ هم اینندگان را بُود سودمند
 ۶۷- و چون گفت موسی به قوم [این سخن] به ذبح یکی ماده گاو [و شما] بگفتند: به ایزد بوم من پناه
 ۶۸- بگفتند: [اینک] ز پروردگار [که آن گاو را چیست وصف و بیان؟] که گاوی نه پیر [ویر] نودفته سال [چو] مأمور باشید [بی گفتگو]
 ۶۹- بگفتند: [اینک] ز پروردگار که آیا چه باید بُود رنگ آن؟ که آن گاو را زرد ناب است رنگ

و یسا آنکه پلرفت دین یهود و یا آنکه از قبیله صابین و ایمان پرور جزا [و مهاد] مر آن قوم را نزد حق اجر هست نه اندوختن [ویر] دل و جان بُود
 فراز سر [و پیش چشمانتان] بر ما حواء ایمنی داشتیم
 بیاد آورید آنچه پنهانیم که باشد بگسردید پر هیزگار
 نمی بود اگر از خدا ای جهان، ز بیسانکار بُودید [بی گفتگو]
 که می تاجورگر [بدگهر] [که] [توسعه] پناه تعذی شدند
 که تویزه باشند و از رسیدگان
 [چنان] [عزت] اهل آن روزگار و هم مثنین راست [تذکار] و پند
 که فرمودتان [فاسد ذوالمنن] بگفتید سخریه خواهی به ما
 [گرم در صف جاهلان است راه] طلب کن که بر ما کند اشکار
 بگفتا که گوید [خدای جهان] نه بکر و جوان، بین این هر دو حال
 بسباید بجای آورید امر او طلب کن، که بر ما کند اشکار
 بگفتا که گوید [خدای جهان] تماشا یان شاد از وی در رنگ

۷۰- بگفتند: اینک از پروردگار
 که دیگر نشانه‌ای از او نیست
 بُود گس مشیت و موی خدای
 ۷۱- بگفتا که گوید [خداوندگار]
 نه وام است از بهر [شخم و] قسار
 بُود سالم و از نقابین بری
 بگفتند: حق گفتی اینک [عیان]
 و کم مانده بود اینک [امر خدای]
 ۷۲- تنی را چو کشیت بر یکدگر
 نسودید هر مستطین را نهان
 ۷۳ بگفتیم از جسم گاو [این زمان]
 بر آن کشته تا زنده گردد به جای
 بشانه‌های خود را نماید مگر
 ۷۴ سپس قلنان سخت شد از آنرا
 [بسی] جویباران و نهر سرگرد
 و بر بعض آنها در افتد شکاف
 و بعضی ز بیم خداوندگار
 خدا بسی خبر نیست ز اعمالشان
 ۷۵ شما را طمع آن چنان هست بود
 و حال آنکه ایشان گمروهی بُدند
 از آن پس که با عقل دریافته
 [حقیقت بر انسان نشد کارگر]
 ۷۶- چو باشند با ملامان رویرو
 ولی [این کسان] چون بخوت درند
 که آیا ز رازی که اندر کتب
 به دیگر کسان می‌دهید آن خبر؟
 بیارند حجت برای شما؟

طلب کن که بر ما کند آشکار
 به ما مشتبه [این چنین دآوری] است
 یقین بر ره رشد بنهیم پای
 بُود وصف آن گاو از این قرار:
 نه از نده آب بر کشتزار
 نین بران [نگهی دیگری]
 بکشستند آن گاو را [در زمان]
 نیارند [در آن تماوخی] بسجای
 فکدید [آن خرم را سر بر سر]
 خدا پرده گسیرنده باشد از آن
 بگسیرید بسجای و گوید آن
 به اموات آن سان دهد جان خدای
 [شهرت را] خرد ساز آید [به سر]
 [بسی] جانند سنگ و بل سخت‌تر
 [همه] از [دل] [سنگها] [بزرگ]
 و از آن کاروان کنند آب [صیاف]
 فرو ریزد [از سینه کوهسار]
 ز بگذشته و آینده و حالشان
 که ایمان بیارد شما را یهود؟
 که بر قول آله سامع شدند
 به تحریف [و تبدیلیش] بشتافتند
 به حالی که بودند صاحب خبر
 نمایند از ایمان خود گفتگو
 به هم در خطاب [از در دیگرند]
 خداوند برافراشته زن حجاب
 که در پیشگاه خدا [این را]
 نشاید دارند عقل [و رای]

۷۷- و ایما ندانند بر سر و دگر
 [چه انرا] بمانند اندر نهدن
 ۷۸- و زایشان گروهی بدون سود
 ندادند جز [فلقه بر زبان]
 ۷۹- بذا بر کسانی [به یوم الحساب]
 نویسند از خویش و گوید [ها]
 برای یکی سود ناهیز و پست
 برایشان و اعمالشان وای باد
 ۸۰- و گویند [هرگز] بجز روز چند
 نگو هیچ از بهر من گوید رای
 [سایین دان] که ذات خداوندگار
 و ایما نکند در باره رب خویش
 ۸۱- بلی در گناه آنکه پیوید راه
 چنین مردماند از اهل سر
 ۸۲- و آنان که از اهل ایمان ندند
 [چو نیکو فاعلند و زیبا سرشت]
 ۸۳- به وقتی که پیمان از قوم یهود
 [سرا به پرستش چو بیهود پای]
 به مادر پدر باید احسان کشید
 [در نیکویی را نماید بار]
 [چو خواهید با مردمان گفتگو]
 و بر پای دارید [رکس صلات]
 سپس جز کمی روی بر نماند
 به تحقیق آگاه باشد [رکار]
 [و ایما آنکه] سازند انرا عیان؟
 ز [انوارات] چیزی بنگرفته یاد
 نباشند جز اهل [ظن] و گمان
 که باشند در کنار درج کتاب
 بود این کلام از خدا ای جهان
 بدینکار بپیرونده یازد دست
 و چیزی که بر دستشان اوفتاد
 سوی ما ز آتش نباید گزند
 گیرفتید عهدهی ز اسرار خدای؟
 [پس در امت از بعض عهده و قرار]
 [چون] ندانسته آرید پیش؟
 و هر کس از اهل به وی شد گناه
 و در آتش [فعل خود] ماندگار
 و برای کس سر دگر نیکو شدند
 بمانند جاوید اسیر بهشت
 گرفتیم، امر این چنین پایه بود
 نباید پرستید غیر از خدای
 [دل هر دو شادان بدینسان کنید]
 به خویشان و ایتم و اهل نیاز
 بیارید قول [و کلام] نگو
 و بدهید [آن سان که باید] زکات
 [سوی راه اعراض بشتافتید]

۸۴- گرفتیم عهد از شمایان که [هین]

مسرانید هم را ز جا و دیار

شما سوی اقرار بردید راه

۸۵- [و لیکن] شمایان [از آن تپوهاید]

ببندید بر کشتن هم کمر،

مردشان به افعال بد میدهد

اسیری بگیرند اگر از شما

و حال آنکه اخراج و قتل اسیر

به بعضی از مکتوب مؤمن نموده

کسی را که این سان نبوده راه و کار

بدوران هستی چه باشد سرا؟

نود مهر این قوم راه ما

به کاری که [در آن] شمار است [از آن]

۸۶- و این مردم، [این ره گرفتند پیش]

سه لطف باشد بر از ایشان

۸۷- و دادیم بر [دست] موسی کتاب

به عیسی بن مریم [به دیگر دعوات]

[و را پس هم دعوت افراشتیم]

چو آورد حکمی به خیل شما

چرا [از در کبر و بدگوهری]

به تکذیب جمعی سخن ساختید

۸۸- بگفتند: ما راست دل در خلاف

به کفرانشان [کرد اینسان ذلیل]

مریزید خونهای هم [بر زمین]

[که بگرفتاید اشرانجا قرار]

به حالی که بودید بر آن گواه

[که بر هستی بکنگر چیره اید]

کسان را کنید از سرانشان بدر

به بیداد ایشان مند میدید

بسه احکام فدیہ کنیدش رهبا

شما را حرام است [و الهی خطیر]

به انکار در بعض دیگر رویداد

بمحر حلفت و خسواری روزگار

پس روز قیامت چه باشد جزا

همانا بسه سوی اشد العذاب

۸۹- [و این] غافل نمائید خدای

خریدند دنیا به علقای خویش

نه باشد [کسی باهر و] بازشان

دگر آتیا بسعد از او در ایاب

بدادیم [از سوی خود] بیتات

مؤید بروح القدس داشتیم

رسولی، علیه غم میل شما،

نمودید. اهنگ عصبانگری؟

به کشتار یکی جمع پرداختید؟

خدا لعشان کرد بر این خلاف

کبه باشند اصحاب ایمان قلیل

۸۹- گستاخی چو از سوی پروردگار
 که همخوان به آیات پیشه بود
 گسرفتند پیروی از آیات آن
 بران ایته‌هایی که بشناختند
 [خبریدند بر خویش کفری گران]
 ۹۰- بدادند پس نفس‌هاشان [در دست]
 به چیزی که لازل نمودش خدای
 که سازد چرا فضل خود را عطا
 [بمدین میان گرفتار کیفر شدند]
 بود کافران را [در سوی خدای]
 ۹۱ چو گویدشان بگروید [از صف]
 بگویند: فارغیم ایسمان بران
 به تکذیب هرچیز پرداخته‌اند
 به حالی که حق است [الین] ما
 بگسیسو: انبیاء خدا را چهر
 شما گو که برای ایمان بدید
 ۹۲- به تحقیق موسی چو با بیعت
 شما در غیبایش به استمگری
 ۹۳- و ما چون گرفتیم پیمانتان
 [که] طور را سو برافراشتیم
 بگریید با جهد آن را که ما
 [بگفیم: ای یک ر می] بشوید،
 بگسرفتند اری، شنیدیم آن
 چو کفرانشان دیدگان را بسپست
 بگو: و چه مایه بد است آن فراد
 [شما را نیابست راهی چنین]

بیامد بر آن قوم [کافران شمار]
 و برین پیشتر نژاد [اهل غنود]
 و لیکن نمودند حق را نهان
 [علی‌المعد] پرده در انداختند
 که لعین خدا شد بر کافران
 خبریدند بد مایه‌ای [خوار و پست]
 به سنی و به کفران فشرودند پای
 به هر پند خود که خواهند خدا
 سزاوار خشم [مکسّر] شدند
 یکی کیفر [سخت و] ذلت لبرای
 به [قرآن] که لازل نموده خدا
 که آمد به [پیغمبر] ما عیان
 [جز آنچه از پیشش بشناختند]
 و همخوان بکتوب پیشین ما
 بگشتند ما قبل [این ماجری]
 [چرا دست در خون ایشان شدید]
 بیامد شما را [برای نجات]
 گسرفتید گوساله [سامری]
 فرار از سرو [پیش چشماتان]
 اور [مسلما] ایمنی داشتیم
 عطا کرده‌ایم از برای شما
 [به راهی که خواهیم باید روید]
 [به دل بودشان رد و عیان نهان]
 به دل سهر گوساله‌شان بر نشست
 که ایمان شما را بدان امر دادا
 اگر بوده باشید از مؤمنین

۹۴- به حکم خدا بین خلق خدای

نسب کنید پس مـرگ را آرزو

۹۵- و هرگز نخواهند البته مری

و ایر قول و بر فعل اهل ستم

۹۶- بیای تو آن قوم را بی گمان

مرویند آن سان برای حیات

که از سوی هر یک از آن مشرکین

که ایکاش از گردش روزگار

ولی بهر وی عمری انسان بلند

و ایستد از ایشان هر آنگونه کار

۹۷- بگو آنکه باشد به چهره مل عبود

کتابی به آن خدا ای جهان

و آن مسسوخین را به سباحت پیود

۹۸- هر آنکس که باشد خدا را عتور

و با دشمن چیرین امیرا

همانا که ذات خداوندگار

۹۹- به تحقیق ما آیه های عیس

به آنها نگردند کافر اشعارا

۱۰۰- چرا چونکه با یکدیگر ساختند

گسروهی از آن مردم بدصیرا

بلی، اکثر آن مردم بی وفای

۱۰۱- چو آمد ز سوی خدا ای جهان

به تصدیق چیزی که از پیش بود

گروهی که بودند ز اهل کتاب

به نحوی فکندند بر پشت سر

بگو گر شما راست خاص آن سرای

اگر ملائقید [آنسدرین گفتگو]

چو دارند از پیش آن توشه مری

خداوند دانست [از پیش و کم]

ز پسر از قهر مردمان [از میان]

[از شهر حیات و ر بهیم محلات]

بسمافسوس رفتی کلام چنین

مرا غم می بود سالی هزارا

نه مانع نبود از عذاب [و گزند]

بمعیر است بر آن خداوندگار

بمیدانند به قلب تو آورد او

همه دهک آیات حق پیش از آن

و محم بر هدایت اشارت نمود

و نیاید به ملک یا رسولان او

و با آنکه ورزده می کال کین

بود حرم افراد کافر شعار

ممودیم نازل تو را بر زمین

مگر مردمی فاسق و زشتکارا

و هرچ یکی عهد انداختند

فکندند آن عهد را [از نظر]

ندارند ایمان به امر خدای

رسولی برای [کسها و مهان]

بر آن قوم جاهل نمی داشت سود

کتاب خداوند را [اصواب]

که گویی ندارند [از حق] خبر

۱۰۲- و آن قوم [یاری] اطاعت نمود
 به عهد سلیمان [بخوانند] و او
 شیاطین ولی کفر اندوختند
 و چیزی که در بابل آمد فرود
 ولی هیچ کس را ندانند یاد
 [تسو، با کارگیری سحر و گناه
 از ایشان می فروختند آن سخن
 ولی چسب به امر خدای [مسجد]
 فرسور دانشان آنچه فروختند
 به تحقیق این نکته دریافید
 که هر کس متاعی از ایشان خرید
 چه بد بود چیزی که از بهر
 گسر آن قسوم را بود علم [و غیر]
 ۱۰۳- اگر بود تقوا و ایمانشان
 بدالسه بودند نیکوتر است
 ۱۰۴- شما اهل ایمان به وقت بیان
 شما را چه حاجت به این جمله بود
 [ما] بشنوید [این و بر کافران]
 ۱۰۵- به زاهد کتابی که کافر شدند
 نخواهند خسیری بیاید فرود
 و حال آنکه مختص نماید خدای
 [کند بهره مندش از لطف عظیم]
 بدای گاو شیاطین بخوانند [زود]
 بگسردید کافر [از آن گفتگو]
 به مردم می سحر آموختند
 و آن [بهر دماروت و دماروت] بود
 که ما از موبیم [و جز این مباد]
 مکنه پای در راه کفر [لا]
 که کردی جدا مرد [ها] را از زن
 زیبائی از آنها کسی می ندید
 ولی سودی از آن نداشتند
 [و زیهن اصل ایشان خبر یافتند]
 به غفلت از آن هیچ سودی ندید
 بدید نیکو نیکو و گران [و]
 [سپردندی از این تجارت ضرر]
 از آگاهی از داشتندی [شان]
 [توبی] که از جانب داور است
 میارید خود در اعناء بر زبان
 ز «انظر آئینه» بگوید سود
 عذاب می بود در دلای [و گران]
 نه آن که بر شرک [حاضر] شدند
 برای شما [از خدای و دود]
 هر آن را که خواهد و بین شما
 خدای است دارای فضل عظیم

۱۱۳- [به شان نصاری] بگفت بپهد
 [کلام نصاری هم این گونه بود]
 بحالی [سرقت این خطاب و جواب]
 کسانی هم از چهل [و با رای خام]
 به چیزی که دارند در آن سستیز
 ۱۱۴- و ایسا که باشد ستمکارتر؟
 به منع مساجد نماید قیام
 بکوشد به ویرانی آن مکان
 مگر اینکه آنجا به وقت ورود
 بر این قوم خواری بُود در حیات
 ۱۱۵- بُود از خدا عاقل و حاضر
 بُود وجه حق اندران [اشکر]
 ۱۱۶ و گفتند: اینی گزیده خدا
 همه چیز باشد در دایره الهی
 همه هر چه در افرینش درسد
 ۱۱۷- نوارند اسمانها و خاک
 [به حکم] «شوه» [از داور بی بیا]
 ۱۱۸ کسانی ز نادانی خویش
 خدا از چه بنا ما نگوید کلام؟
 وزین پیش هم رفته بود پس سوائ
 یکی بود گفتارشان پیش و کم.
 به تحقیق ما آیه های مبین
 ۱۱۹- همانا به حق [ای سراج منیر]
 نباشی تو معروض چون و چری

که قوم نصاری بر حق نبود
 که حق می باشد به نزد یهود
 که آن خود را بود سر در کتاب
 بگفتند چون گفت ایشان کلام
 نماید خدا حکم در دستخیز
 از آنکو [به فرمان پندار شزا]
 که از حق در آنجا نگویند نام
 نیارند داخل شدن اندران
 دل [و چنان] ایشان پسر از بیم بود
 عذابی بزرگ است [هم در معات]
 پنهان چنانست روی [و گذر]
 تقسیم ^{بسی} و واسع خدا و تدکار
 خدا باشد از کاستی ها خدا
 چنانکه در آسمانها، چه بر روی خاک
 خداوند را ازام و فرمانبرد
 کند عزم کاری [چون آن ذاب پای]
 [به تشریف هستی شود سرافراز]
 [گشودند ب را بدین سان سخن]
 و ما را نیاید نشان [و پیام]
 همانند ایشان. و بر این روال
 شبیه است دلشای ایشان به هم
 محمودیه بر صاحبان یقین
 فرماندهایست بشیر و نذیر
 از آنان که در نار دارند جای

۱۲۰- و هرگز نخواهند خشنود بود
مگر کیش ایشان نهایی قبول
همانا هدایت بود از خدی
شدی چونکه از علم ما بهره‌مند
گشتی گسر ز امپالشان پیروی
نرا [هیچ] از سسوی پروردگار
۱۲۱- و آنان که دادیمشان ما کتاب
و سخوالند آن را درست و نکو
و آنان که ورزند کفر اندران
۱۲۲- [ایما ال یعقوب، قوم یهود]
که از نعمت خویشتن [کسانان،
شسمما را بدادم من از دآوری
۱۲۳- از آن روزگاری بترسید [بس]
نسه فدیة قبول افتد و نی بذل
اچین است فرجام کار آن زمان
۱۲۴- و آنکه که پروردگار وجود
امر آمدجو از بونه امتحان
همانا نرا و تبه رهبری
بپرسید [کرا ال من هیچ کس
بفرمود: پییمان میا [هیچ‌گاه]
۱۲۵- [بیاد آر] بر مردم [هر زمان]
بسیارزید [نک] از مقام خلیل
و ما را چنین رفت فرمان [و عهد]
مظهر بدارید بست مرا
و بر آنکه عکف در این خانه بود
۱۲۶- [و یادار] چون از خدای جلیل
که این شهر بسمای دهد امر
به اهلسن هر آنکس که دارد یقین
بده رزق وی زان کمرها ای پاک
[چنین آمد از حق تعالی خطاب
هم او را که کافر بود [ای خلیل]
سپس می‌بریمش به نار عذاب

ز تو، نی نصاری، نه [قوم] یهود
تو [نیز] این سخن را بگو [ای رسول]
هدایت همان است [در هر کجای]
[بسه لرضاء ایشان دگر دل‌مبند]
[و تسلیه امپوال ایشان شوی]
بمحاصل نیاید [نه یاری نه] بار
بسخوانند آن را به وجه صواب
هم ایشان بیارند ایسان به او
خود آن مردمانند اهل زبان
بمخاطر بیارید [آن را که بود]
روا کردم [و کردم انعامتان
بسه آن [همزمانهاتان] بمرتوی
کسه ندهد کسی کیفر گسار کس
بند بود از شفاعت نژد [در عمل]
بیاید یاری [کسانی چنان]
براهیم را چند بار از مود
چنین گفت با او هدای جهان
کبداییم [و بسند این دآوری]
بیاید بر این مرتبت دسترس
خواهد رسیدن [به اهل گاه]
نمودیم این خانه مهد ایمان
مصلایی از بهر رب [جلیل]
براهیم و فرزندش با سعی و جهد
به آیندگان بهر طوف [سرا]
و بر بهر اهل رکوع و سجود
برسم دعا، خواست [ایسان خلیل]
[برای همه مردم هر زمان]
بسه [پاداش و توبیخ] روز پسین
که کردی پدیدار در صحن خاک
که یکنک دعای تو شد مستجاب
رساییم نعمت بسه حد قلیل
[برائنها] چه بد باشد اینسان [ماب]

۱۲۷- چو لرکان آن خانه [ارجمند]
از پروردگار جبهان آفرین
ز مائگن قبول ای زما بی نیاز]
۱۲۸- چنان کن که تسلیم فرمان شویم
ز [خدا] مای خدای خدایندگان
یکسی اکتی سسر بفرمان تو،
نشسان ده بما راه طاعتان
ز ما درگذرای خدای جهان]
۱۲۹- خداوندگارا [و این دو دمان]
رسولی که ایات [دلجوی] تو
بما تعلیم ایشان کنند اهتمام
کنند پسا کشسان [ز صفات نصیم]
۱۳۰- چه کس غیر بادان [تاریک خوی]
پسه دنیا ورا بسرگزیدیم ما
۱۳۱- چو فرمود او را خدایش [که هان]
بگفتا نهادم به تسلیم روی
۱۳۲- بسراهم و یعقوب را باینین
که بهر شما [ز همه آب و خاک]
نسب میرید [الا دل و جساتان]
۱۳۳- چو یعقوب را مرگ درمی ربود
پسرهای خود را بگفت این سخن
بگفتند: معبود ما هم [درست]
[خدای] خلیل الله است و پسر
خدایی که فرداست [و بی مثل و یار]
۱۳۴- و آن اکتی بود و بریست بار
همه هرچه کردند [در این جهان]
شما [لیر] مسؤول کار خودید
به هر فعل بودند [و هرگونه حال]

به دست دایه و داینه آمد بلند
همی بودشان خواهشی این چنین]
که باشی بیوشا و دانا ای راز]
[بپذیرای امر] دل و جان شویم
[به میدان هستی] پدیدار
[بپذیرند عهده و پیمان تو]
[ره مستقیم عبادالمان]
همانا تو نویسی و مهربان
رسولی برانگیز [اندر زمان]
بخوانند بر انقوم [از سوی تو]
ز مکتوب و حکمت [به وجه تمام]
همینا تو نوی [تو] عزیز و حکیم
ستند [ز کیش] بسراهم روی]
هم [از جلال] است [اندر بقا]
[بپذیرای فرمان] شو [اندر زمان]
[که ذاتی] که رب جهان هست اوی
[از مان چون سرآمد] سخن بود این]
خداوند بگزیده این دین [یاک]
درخشید ز تسلیم و ایماتان]
شما [ان زمان] بودهاید از شهود
کرا می پرستید [از پسر من]
خدای تسو و اب ابناء تست
[خداوند] اسحاق [تیکو میر]
و ما بهر لوییم فرمانگزار
گذشتند [و بگذشتن] روزگار]
بسیانند [و بیستند] پاداش [ان]
[سخنگوی] روز شمار خودید]
شما را [از ان می] نباشد سوال

۱۳۵- [چنین ادعا رفت را هر کتب
 بران کیش باشید اگر بد بر این
 بگو بکنه کیش از براهیم بین
 ۱۳۶- بگویند ایمان ما برخدست
 او هم بر براهیم و پورش باخواست
 و بر آنچه از سوی رت مجید
 و انس از خداوند پیغمبر
 در آنها نباشم تسبیح جو
 ۱۳۷ و گر چون شما هر ایمان شد
 به تحقیق سوی هدایت روند
 و گر روی بر تافند از خدا
 بسقن در سبیزند و پروردگار
 سمیع است [دانا] خداوندگار
 ۱۳۸ نگارندگی خوش، از آن نقش گر
 و ما [جمعه] او را پرسند ایم
 ۱۳۹ بگو در خصوص خدای جهان
 و حال آنکه ما راست پروردگار
 شما را ز افعالتان باز خواست
 [مکافات اعمال خود را بریم
 ۱۴۰- و یا آنکه گویند ایسان کلام
 براهیم و ان اسمعیر عویر
 و بودند دارای کیش یهود
 بگو بکیش باشد شما را خبر
 شهادت چو عندالله است [و عیان]
 ستمکار تر او چسب فرد کبست
 ۱۴۱- و آن اتمی بود و برست بار
 همه هر چه کردند [در این جهان]
 شما [نیز] مسئول کار خودید
 به هر فعل بودند [و هر گونه حال]

که آمد یهود و صاری صواب
 بخواهید شد با هدایت قرین
 که او پاکدین بود نزد مشرکین
 و بر آنچه فنزل از سوی ماست
 و سحاق و یعقوب و اسباط راست
 به موسی و عیسی [بن مریم] رسید
 بیامد سوی آن اخدا پاوران
 و ماییم تسلیم فرمان او
 اید برای حق بادل و جان شدند
 [سوی حق به عین عنایت روند]
 و از حق نسودند خسود را خدا
 از آن مردمان خواهدت بود بار
 و حاشا [بیه] پوشینه و اشکار
 که باشد از و خوش نگارنده تر
 به درگاه پر شمش بدهایم
 شما راست با [احد] در میان
 و قسم بر شما رب [ذواقندار]
 نمایند و این نیز فرجام ماست
 و از احلاص او را پرستشگریم
 و دارید با دیگران این پیام
 و اسحاق و یعقوب و اسباط [نیز]
 و پاکیش از قوم ترسی بود
 و یا آنکه علم خدا بیشتر
 یکوشد کسی گر بکتمان آن
 شما را خدا غافل از کار نیست
 گذشتند [و بگذشتشان روزگار]
 بیابند [و بینند] هادانش آن
 [سخنگوی روز شمار خودید]
 شما را از آن می باشد سوال

۱۴۲- سفینه‌ای از غلو گوید رود
چرا قبله خویش بگذاشتند
بگو خساور و باخر از خداست
۱۴۳- نمودیم بین [کها و مهد]
که باشید شاهد به خلق [خدای]
وز آن قبله گاهی که بودی بران
جز آن را که پیرو بود بر رسول
صف هر دو از هم مجزا شود
گران باشد این جز به قومی [محمد]
[خدایی که روشن کند چاتان]
همانا که بر مردم [روزگار]
۱۴۴- [بسی] گردش چهره‌ات در سما
[کنون آنچه فرموده‌ایم آن دهیم]
[سما]یم آن قبله را آن تکیه
[کنون تا محقق شود این مرام]
شما هم به هر جای [ای مؤمنان]
و آنان که باشند اهل کتاب
بود حق و از سوی دلائلشان
۱۴۵- به تحقیق اگر بهر اهل کتاب
[نگردد پیرو به این تو]
[لباشی توهم پیرو دیشان]
نه بر قبله بعضی، بعضی دیگر
ز علم که بر تو پیامد فرود
همانا که [از دیده عالمان]

در این بازگشتن چه انگیزه بود؟
و روی سر سوی دیگری داشتند؟
بزد هر کرا خواست بر راه راست
شما را بهین لفتی در جهان
و باشد پیغمبر گواه شمای
دادیم فرمان به دیگر مکان
و آنکس گزین ره نماید عدول
به حق و به ناحق هویدا شود
که ارشاد از سوی دلائل دید
تسبیاهی نیارد بر ایمانتان
[محمد] و رحیم است پروردگار
[بسی]یم ما
که تقرر این قبله فرمان دهیم
[محمد] خرسند گردد از آن جان تو
بسنه روی بر سوی بیت‌الحرام
بیایید خسود چهره‌ها را بر این
بناسند کاین است راه صواب
و نبود غنا غافل از کارشان
ز ایشان آری [دلیل صواب]
نه [خود] پیرو قبله [بودین] تو
نه بر قبله و نی بر این نشان
بگردند تسلیم [و ساینده سر]
کنی پیروی گر ز قوم عنود
یکی فردی از زمره ظالمان

۱۴۶- کسانی که دایمشان ما کتب
شناسند آن سال [که فردی ر پیش
گروهی بدارند حق را بهر
۱۴۷- خدایت حقش هست اخراستیر
۱۴۸- به هر [ملتی] قسه ای خوانده ست
شما سهر اعمال حیر و صواب
به هر جا که باشید [از مرد و زن]
همانا به هر چه رو هر گونه کار
۱۴۹- ز هر جا برون آمدی [تر نمایی]
همانکه به به به الحرام اوری
و رت تو امر است و پیرو دگار
۱۵۰- ر هر جا که بیرون شدی [در کار]
همانکه به به به الحرام اوری
و هر جا که باشید [ساکن در آن]
که از بهر مردم همانند سحر
جز آنسان که [دانا ستم پرورد]
و من بیم دارید [آنرا] فریو
کیم بر شما نعمت خود تمام
۱۵۱- چنان چون رسولی ز بین شمی
که آیات ما را [به هر حال و کار]
ببرزد به به پاکبازان اهدام
هر آنچه از کتاب است و حکم [بهی]
نبودید بر هر چه صاحب خبر
۱۵۲- [به طاعت] نماید یادم [از یاد]
بسپاشید درباره من شکور
۱۵۳- ایما مؤمنین [در طریق نجات]
[که صبر است با فتح و صبرت قرین]

بسی ر به حد کمال و صواب
باشد شمسای فرزند خویش
به حدی که باشد آنگه از آن
سمه نسریدد البته دل ر مگذار
حدش بمان چهره گردانده است
باید [بگمرد] برهم شتاب
شمار تمامی کند انسخمن
توانا بود [ذات] پیرو دگار
[سراوار باشد که] روی نیاز
که حق ست این امر او این دوری
به عاقل نماید شعار و کار
[سپهر اوار باشد که] روی نیاز
که حق ست [این امر و این دهری]
شما را بود [سراوار] همان
[دایمی به حد] [و زبان شمای]
هماره به عمل خود بدرد
که سرگشته باشد اندر طریق
که سوی ره رشد بپهد گام
فرستاده ایم [از سر عدل و رای]
بخواند هم بر شما [شکار]
به تعمتان پس نماید قیام
شمار دهد دیش و آنسپه
بآن سبازد آگاهتان [سربس]
که من نیز ارم شما را به یاد
مباشید بر نعمت من [که غور]
بجوید بساری ز صبر و صلات
همانا خدا هست با صابری

۱۵۴- بقومی که مقتول و ده خداست

بلی، زنده هستید و اهل جنان]

۱۵۵- به بعضی امور از سر چندوچون]

به بیم و به جوع و به کمبود مال

بسته مرده بر صاحبان شکیب

۱۵۶- کسانی که چون جانشان مبتلا

بگرویند ماییم از کسودگار

۱۵۷- بر ایشان ز دادر ایشان درود

ایمز اتهامت رحمت ز سوی خدای

۱۵۸- صفا را و هم مرده را می گمن]

همرانکس که او خاتمه را هیچ نمود

بسیهاید از بین این هر دو جای

به رعیت ز هر فرد خیری رود

۱۵۹- چو نازل نمودیم آیات را

ایرای همه مردم روزگار

کسانی به گنجهان ببردند

برایشان بود لعن حق می گمان]

۱۶۰- به دورند از این لعنت ایزدی]

که اصلاح کردند (کردار خویش]

(هران حق که کردند قبلانها]

پذیرا شوم (از سر مهر و داد]

۱۶۱- همانا کسانی که کافر بودند

[چو باشند از مکره کافران]

به لعن خدا و ملائک دچار

۱۶۲- نه تخفیف پیوند اندر عذاب

در آن [لعن عاق و عذاب مدام]

۱۶۳- و باشد خدای شما آن خدای

نباشد خدایی جز او در جهان]

مگوید نامواته [کاین نارواست]

شما را نباشد ولی درک آن

یقینا شما را کنیم از مومن

به نقص شمار و مغزات حال

[که باشند بر رحمت حق قریب]

بگردد به نوعی ز رنج و بلا

و هم سبوی او هست ما را گذار

و رحمت که این قوم رهیاب بود

هم ایشان بسپارند راه خدای]

شماری دو از سوی آله دان

و با از پس غمزه آمد [افرود]

[چنین فعلی] از او نباشد خطای

خدا قسیر دلت است و اگر بود

سپه های زشست و هدایات را]

نمودیمشان در کتاب انکار

همینان ایستاده پیروند ابدان]

و لعن دیگر لاعنین از میان]

کسانی که باز آمدند (از بدی]

برفتند زی نمونه از کار خویش

نمایند پیسنهفته ها را] عسبان

که توأم و مهربان با عباد]

و با کفر از دیر فاتی شدند

بر آنها بود لعن لعنت گران

و لعن همه مردم (روزگار]

به مهلت به تحصیل مزد و ثواب]

بمانند [خود] ماندلی ناتم

که فرد است یو بر جمع هستی فزای]

و او هست به خشنده مهربان]

۱۶۴ در ایجاد این آسمان تمام

و آمدند شش روز و شب هر روز

و سودی که از کشتی آمدند

و اینی که پیروزگار جهان

و سائر زمین را بجهت حساب

و انواع حسنه را همچین

و در سبدها و اینر و تصرف تمام

نمود این همه را کردگار

۱۶۵ و بعضی آنچه اندیش باریک این

جهان را پس در هر دو دست

ولی عشق مومن است به او

و گر نگردد این ستمگر

همانند نسیج کجاست

و آنکه شود این خدمت پدید

۱۶۶ و آنکه در موصع سرور

سود عهدشان بطن او بی غم

جو بپسند عذاب خدای عز و جل

۱۶۷ و آنان که در شدت دیوی

نگویند ای کاش ببار دیگر

اینه دنیا از آن رهبران رسول

بسیاری بخواهم را بگردان

همه کرده هوشان کند آشکار

کند حضرت هوشان از امور

۱۶۸ ایای مردمان در همه صبح خاک

مباشید پیرو به شیطان که و

۱۶۹ جز بی نیست فرعون که شمشیر دهد

کسیکه در بکار او را دور اینی بر

و حسنی زمین جایگاه نام

و کشتی که در بحر دارد گذر

کسراں بهره ور حصه میروم است

هر روز بود از پشته سیمان

پس را آنکه سوده است بدر میان

بمدت ترا کشیده بطن زمین

که مابین این ارض و سماء اندر م

به قومی که دارد حور در کنار

سمانی گسریده جوی خدای

کد گوی خدایند به هم او است

بود پس را آنکه گم کرده راه

همه رسید آن رنج او را

که بد گم کرد و این را در حد است

که به تافتند تجارت بود بید

۱۶۷ و آنکه در میریدان بسین سوری

بسیار چگون کمتر کردگار

به دست ستر و به بی گریه

ببودند و گمزدن پیروی

همانند بر در دست گذر

که بر ر بپسند را ما کبیر

بگسردیم سرور از افغانشان

خداوند در شکستی اندوهناک

به جایی کبر پس بماند دور

خوید بچه را کس حلال است و پاک

ببود آشکار ششمار عبود

به فعل شد و رشت فرعون دهد

همرازان بیدار بگویند باز

۱۷۰- و چون گفته آید بایشان که [زود]

اطاعت نمایید [و پیرو شوید]

بلی، ما سر طاعت [و ایم پیش]

بان برده بودند [یک سر] نماز

اگر چند در جهل ابداً ایشان

۱۷۱ [و سرزدند آنانکه بر کفر پای]

برارد پس خستادن جانوری

کسر و گنگ و کورید [پیر و جوان]

۱۷۲ [اشما ای کسانی که شد جانش]

ز هر چیز پاکیزه [کاینر جهان]

غسورید و ستایش بجای آورید

۱۷۳ [سز این نیست، تحویم کرده هدای]

[از آن جمله:] مردار و خوک است و خوی

ذبیحی که با نام غیر از خدا -

ولی کسر کسی را بشود اضطرار

گسناهی نکسوده است [در اکل آن]

۱۷۴ کسانی که بپند [سر] بهار

[و سر ستاده بهر شمر] از کذب

فروشد اگر [حکیم رب جلیل]

به دلهایشان [بهر کین داشتن]

نه هرگز خدا را [به یوم الحساب]

نه شان سازد [از لوث آلام] پاک

۱۷۵- از آن مردمانی [اندر شمار]

هدایت دهند و ضلالت هرید

[عجیباً] گسه در آتش [کردگار]

۱۷۶- و این را سبب آنکه رب [بومید]

و آنان که در آن گشتند اختلاف

به چیزی که داد از نازل نمود

از آنان چنین پاسخی بشنوید:

به چیزی که دیدیم ز اباء خویش

[و با آن همی کرده راز و نیاز]

و نبرده اند از هدایت نشان؟

نمود قضا نشان همچو آن کاه صدای،

که جز از صدا نشنود [دیگری]

شد رسد بر فکر کردن توان

مسئور ز آسمان ابراهیماتان]

نمیدادیم رزق شما اندران،

خدا را فقط کسر پرستشگرید

نمیپواری ز ماکسول را بر شمای]

و دیگری [ذبیحی ز فستون برون]

بپیش نهادن کرده سر از کین خدا]

و به طاعتی نه باعی به پروردگار -

خداست بیخشنده و مهربان

به بخشش که آن را خدا ای جهان]

بشود فعل آنان بسی ناصواب]

به نصاب خودی [بر بهایی قلیل]

بخواهند هر نثار آتیاشن

نمود با چنین مردمانی خطاب

عقاب است از بهرشان در دناک

که دارند توصیفی از این قرار

نیابد غفران و کیفر برون

چه مایه جسرند [در گیر و دار]

به حق کرده نازل کتاب مجید]

بود بین ایشان [هماره] شکاف

۱۷۷- [به وقت نماز] این نه نیکو کنید
و لیکن کسی نیکی ارد به جای
به [خیل] مالک، بروز حساب
[و نیک آنکه] با بودن خب مال
به خویشان و ایستام و بیچاره [نیز]
و آزادی بندگان را خرید
و بر پا همی داشت [و کن] صلوات
[و نیک آن کسانی] که بر عهد خویش
[و نیک آن چنان مردم] ننگدست
و در حال بیماری و کار زار
و ایستادن بوند اهل صدق و پختن
۱۷۸- شما ای که دارای ایمان شدید
نوشته شده بر شما یان قصاص
قصاص یکی خمر، یکی خمر بود
قصاص یکی زن، یکی زن بود
[کسی کما و قتاد انفرین قید و بکند]
ببزد آنکه از راه نسیکی [و داد]
خود این است تخفیف پروردگار
وز آن پس بود بر تجاوزگران
۱۷۹- قصاص، ای که باشید صاحب خود
[نظام شما را کنند برقرار]
۱۸۰ نوشته شده بر شما [این چنین]
ز چیزی که خواهد نهادن بجای
وصیت کند بهر مادر، پدر
و این حق به پرهیزگاران بود
۱۸۱- و هر کس [که متن وصیت شنید]
به تحقیق از آن هاست و زر [و مال]
[وز آن هسا بود کفر این خطای]

که بر خا بر و باختر رو کنید
که ایمان بیارد به [ذات] خدای
به پیغمبران و به [متن] کتاب
دهد مال [بر مردم سخت حال]
به دور از وطن های آواره [نیز]
و بذلش به افراد سائل رسید
و پرداخت [آن سان که باید] زکات
[گرفتند راه و پا را به پیش]
که مانند بر طاقت و بی شکست
بماند مستحکم و استوار
هم این مردمانند از مستظین
[ببازیند حکم یزدان شدید]
[و از آن محرمین را نباشد خلاص]
و بر عید، عیدی فراهم بود
[کسی یک تن به جماعت یک تن بود]
و عتق و تکریم بشد بهره مند
به نیک دهد [نتیجه بایست داد]
شما را بود رحمتی [اشکبار]
یکی کیلری در ناک [و گران]
[برای شما زندگی آورد]
بود آنکه گردید پرهیزگار
که [یک] اجل هر کرا شد قرین
به تجویز شرع و رضای خدای
و وابستگان را کند بهره ور
[ره روشن حاکمان بود]
سپس خط تبدیل بر آن کشید
که تفسیر بدهند بر آن [مقال]
همانا سمیع است و دانا خدای

۱۸۲- کسی را اگر باشد اینگونه بیم

اگر بین (روزانه، پرهیزهای خاص است)

خدا را گناهی نگذرد است آن

۱۸۳- شما ای کسانی که ایمانتان

نوشته شده بر شما یان میام

کسان را که پیوسته پیش از شما

۱۸۴- [ایمانید در] روز داری [خویش]

کسی که مریض است یا در سفر

گو تو را نه قایم است تا این کند

به رغبت اگر پیش از این داد حیر

بدانید اگر، بر شما آن نکو.

۱۸۵- فیه روزه را انچنان ماه [تان]

همی رهنمایی انسان بود

و فرمان بود از آن که در روزگار

بس آن گاه در این ماه دارد حضور

و آن گاه مریض است یا در سفر

رفاه شما را بخواهد خدی

که آخر شما [روزهای میام]

خدا را بگویید تکبیر چون

مگر [چون که این راه را بسپرد]

۱۸۶- و چون بندگان مرا [سنگری]

چو پرسند در باب من [ای حبیب]

سپس چونکه [خواننده] خواند مرا

بباید [مهیّا بندگان من شوند]

و ایمان بیارند بر من مگر

که موصی جفا گر بود یا الیم

با صلاح رفت [بوز افساد کاست]

که باشد خدا غافر و مهربان

[روزنده دارد دل و جانان]

بدانسان که مکتوب آمد [ینام]

مگر زهد ورزید [پهر خدای]

در ایام معدود [کایتد پیش]

بسمه جای آردش [روزهای دگر]

به کفّره اطعام مسکین کند

نمود خیر از تو [نه از غیر]

کمتر بر روزا خسویش آید [اروا]

که قرآن فرود آمده است اندر آن

تسکین های لوحشاد در آن بود

گنبد کبریا بطلان و حق اشکارا

و را روزه واجب شمسود [بسی قصور]

بسمه جای آردش [روزهای دگر]

نخواهد که مانید در تنگنای

بسیارید برجا بهوجه تمام

شما را سوی رشد شد رهنمون

سپاس خدا را به جای آورید

[که آیند نزد تو] پرشگری

مسم [بر دعا و دعاگو] قریب

اجابت لایم دعای ورا

که از من پذیرای فرمان شوند

هدایت بیابند [ازین رهگزار]

۱۸۷- شما را به شبهای ماه حیات

زنان شما [در مقام قیاس]

شما [نیز چون] پوشش (همسر).

خداوند مریود آگه و پیش

ببخشید و با دیده عفو دید

بسجود آن را که پروردگار

خورید و بنوشید تا آشکار

نمایید [از بام تا مرز شام]

به مسجد چو باشید در اعتکاف

و این است سرور خداوندگار

بدین سان نماید خدا [ی جهان]

مگر، آنکه گردید پرهیزگار

۱۸۸- نباید به خوردن ز اموال هم

و با دادن رشوه بر دوزخ

[به حالی که بر امر مستحضرید]

۱۸۹ چو از ماد (و از شکل های اهل)

بگو: آن [آهله که در ملامت]

نه نیکی بود ایست که بهر سرور

ولی نیک آن کما و امر خدای

[بسجود راه دخول از در]

نمایید زهد از خدا را شمار

۱۹۰- [چو قومی بسوی شما حمله کرد]

اولی چون که پیکار آمد به [بر]

همانا خداوند [جنگاوران]

در غنّه با زنان نباشد حرام

بباشد بهر شما [چون] لباس

[هوادار و عیال یکدیگران]

که ناراست باشید با نفس خویش

و اکنون به آنها مباشر شوید

نوشت [و بشد از شما خواستار]

شود بر شما غیبت لیل و نهار

شما روزا خویشتن را تمام

مباشر شدن با زنان شد خلاف

مگیرید در قسرب آنها قرار

شماهای خود را به مردم بیان

[و بگوید آیات حق اعتبار]

بند کما حق [کشاید دست ستم]

کشاید راه تفتون بران

که بخشی ز اموال مردم خورید

[کسانی] نمایند از تسو سوال

نمایانگر وقت و حج [شما] است

در آید بر خانه ها از ظهور

[تا بد سر و آید از جای]

در آید از بابها در سرا

که باشید شاید شما دستگار

در آید بهر خدا بر لبرد

نمایند که باشید آغازگر

بباشد محبت تجاوزگران

۱۹۱- و در هر کجاشان به چنگ آورید
 برون شان نسمايد از آن مکان
 [که آن قوم را فتنه در سر بُود]
 به نزدیکی و [گرد ویت] الحرام
 مگر آنکه آن قوم [باطل پرست]
 گر اینگونه شد کار، در کارزار
 [بود قتل] از بهر آنان سرا
 ۱۹۲- کشیدند اگر دست [از کارزار]
 ۱۹۳- [در این رزم چندان فشار بد پای]
 [که از فتنه چیزی نماند بجای]
 گر آن قوم از موضع کینه خواست
 ۱۹۴- [نه حرمت بماند به] ماه حرام
 و بر هر حرامی قصاصی رواست
 کسی بر شما گر تجاوز نمود
 شما را تعذی بر آن کس رواست
 بدانید از روی قسط و یقین
 ۱۹۵- ببخشید در راه یزدان [یا کور]
 نسمايد احسانگری را شکار
 ۱۹۶- چو بر حج و بر عمره روی آورید
 و گسر از برای شما «عمره» هست
 ز سرهایتان مو نباید سترد
 کسی از شما گر که بیمار هست
 [چو سر بسترد] فدای بایدهش
 تصدق دهد یا که قربان کند
 پس از رفع محظور و خلق امان
 به هر خدی کش کار آسان کنند
 و گرنه به روزه نسمايد قیام
 و هنگام رجعت کنند اهتمام
 و این هفت و آن سه دهه ای کاملند
 و این [حکم] از بهر آنکس رواست
 خدا را بترسید و دارید یسار

شما دست در خون ایشان برید
 که کردند بیرونشان [بی امان]
 و [اغور] فتنه از قتل بدتر بُود
 ستیزه مباشد شما را مرام
 در آن جای بر جنگ یازند دست
 [سر آرید از جان ایشان دمار]
 بدین سان بُود کافران را جزا
 غفور و رحیم است پروردگار
 که از فتنه چیزی نماند بجای
 که دیس خاض گردد به [ذاب] خدای
 تعذی نه جز بر مستمگر رواست
 [باید چو از دشمنان احترام]
 به حذی که در آن رغسای خداست
 بدان سال که دست تجاوز کشود
 به شخصی که در حد رهد حدست
 [باید حد حسب ما مقتن]
 ستارید خود خوشتر را هلاک
 [شما را کفایت] است پروردگار
 برای خدایش به پایان برید
 فرستید هر خدی کاید بدست
 مگر آن ذبیحه به منبج سپرد
 و یا در سوش [رنج] و آزار هست
 [کسوزان فرستاد] روزه ای شایدهش
 [هر آن را میسر بُود آن کند]
 چو از عمره شد بر تمتع روان
 بایست [البتّه] قربان کنند
 در ایام حج در سه روز [تمام]
 شود هفت روز دیگر در صیام
 [به جبران] ناکرده ها عاملند
 که اهلش از بیت و ز حومه جداست
 که او سخت کیفر کشد [در معاد]

- ۱۹۷- و در ماههای معین از سال
پس آنکس که واجب نمودش بخویش
کسه در حج نباید گناه و جدل
و هر خیر گاید ز دست شمای
و گیرید زاد رهسی [کاین رواست]
و بایست از من بدارید بیم
۱۹۸- و اگر حج [نباشد شما را گناه
ز [موقوف] به مشعر چو باید روید
بیمه دادار باید بُود پادگان
که بودید در روزگاران پیش
۱۹۹ و آنکه شما هم چو خلق [ای]
خواهند عفران رت [چنین]
۲۰۰- چو کردید آئین حج را تمام
ندان سان که بر باد آید خویش
گسروهی ز مردم بیمه گناه طلب
بخشا شما ای خدا ای جهان
چنین مردمی را بروز مسدد
۲۰۱- گسروهی دگر اگر مقام طلب
بخشا شما ای خدا و پادگار
و ما را به عقبانگویی بیار
۲۰۲- بر اینان نصیبی است زین اکتساب
و دادر باشد سر یغ الحساب
[باید شسود] امر حج [امثال]
[سرلوار باشد که داند ز پیش]
و [سرردیکی زن و برای رجال]
بدان [کار] آگاه باشد خدای
که پرهیزکاری بهین توشه‌هاست
ای صاحبان عقول [سلیم]
نمناهی از روزی از فضل [ای]
بسه ذکر خدا باید انصر شوید
بیدار سان که بنمود ارشادگان
[سرگرد گمراه] او گم کرده خویش
[سرکوب] سوی دگر جایگاه
[سرکوب] مستجاب بخشنده و مهربان
بیارید از [ذات] حق یاد [و نام]
بباشید هستی از انگشونه پیش
[در آیند] اینسان بر راه طلب
بدنیا هر آن چیز نیک است [آن]
نصیبی [از نعمت] نخواهند داد
بگویند [این سان کلام طلب]
همه خیر و نیکی در این روزگار
و از گسیفر نزارمان بازدار
و دادر باشد سر یغ الحساب

۲۰۳- چو ایام (تشریق) آید به پس

هر آنکس دو روزش نماید حساب

(وگستر در سه روزش رساند بحی

در این است حسودی کردگر

همدا را بترسد و داند آن

۲۰۴- کسی هست در بین مردم که او

(همه گفته‌هایش بود دلشیر

بسه چیزی که در قلب دارد نهان

(و این جمله‌ها وصف آن یک تن است)

۲۰۵- و چون موجی در گفش افتاد

در آرد همه کشت و حیوان ز پای

۲۰۶- و گر گفته آید باو (کای فلاح

حسب بگردد بر او سدره

جسهم و را کفای (از هر دری است

۲۰۷- کسی باشد از مردم (اینارگر

کزو (ذات) الله خوشنود بباد

۲۰۸- گذارید ای اهل ایمان تمام

به سوی که شیطان نهاده است روا

که شیطان شما را به هر راه و کار

۲۰۹- پس از آن که آیات (ما بالعیان

خطاگر نمودید دانید چیز

۲۱۰- بدارند گویی جز این سطر

بیاید خدا با ملک هم‌مرس

و هر امر (لایم) بیاید مرور

بیاید آورید از خداوند خویش

نباشد گناهی بر او زمین (شتاب

بر او هم گنه نیست (فرز خدای

که بر هر کاری نماید شمار

عسوی اوست حشر شماها (یقین

چو در بیاب دنیا کند گفتگو

خوش آید ترا گفته‌هایی چنین

گشود آورد ادب رب حشر

و حال آنکه او بخت تو دشمن است

بکشود که هر ارض آرد فساد

نمیزد اسباب را دوست دارد خدای

بکسریز از کسودگار (جهان

بکسریز از کسودگار (جهان

بکسریز از کسودگار (جهان

که او نفس خود را فروشد مگر

و حق را بسود راقبتی با عباد

بخدای آرامش (و صلح) گام

میباشد پیرو به اقدام او

همانا بسود دشمنی آشکار

بیاید برای شما (خر میان

که دادر باشد حکیم و عزیز

که با ابروهای (همه سایه‌وار

به دیندار آن مردم (دگمان

و بسوی خدا باز گردد امور

۲۱۱- پیرس این [حقیقت] ز قوم یهود
 چه بسسیار آیات روشنگری
 کسی کز خداوند نعمت بیافت
 بداند بر این کار باشد عذاب
 ۲۱۲- رح زندگانی دنیا ای پست
 کسانی که دارای ایمان شدید
 به حالی که ارباب ایمان سرند
 به هرکس که خواهد ز خاک و ر آب
 ۲۱۳- بشر از نخستین یکی رسته بود
 رسولان برانگیخت پروردگار
 فرستاد همراه ایشان کتاب
 که در بین مردم به هر خلاف
 و انسان که دارای ایمان بودند
 بسجز مردمی باغی (و مابکار)
 و ارباب ایمان که که احتیاج
 خدا جساب حق فرستادشان
 و پروردگار آن کسی را که خواست
 ۲۱۴- شما را تصور شود آنجهان
 و زان خسوف و رنج لیاکات
 بر ایشان رسا تکدستی رسید
 رسیدند تا سرز تاب و توان
 به عذی که پیغمبر و مؤمنین
 شود یاری حضرت حق کجای؟
 ۲۱۵- پیرسندت از وضع اتفاق خویش
 بیارید آن خیر و نیکی بجای
 برای یمنیان و بیچارگان
 و هر خیر گاید ز دست شمای

[که ما را عذاب به ایشان چه بود؟]
 بداند ایشان [از پی رهبری]
 و آنکه به تبدیل نعمت شتافت
 خداوند باشد شدید العقاب
 به چشمان کفار زینت شده است
 گرفتار تسخیر از ایشان شدند
 به محشر از آن کافران برترند
 خداوند روزی دهد بی حساب
 در اختلافش به رخ بسته بود
 که تبشیر و انفارشان بود کار
 به مای حق او بوفق حساب
 سخاوت نماید (به دور از خلاف)
 پیری (املاف او جدایی) شدید
 (و مابکار) ایت اشکبار
 پی در پی حق بودندشان (بی خلاف)
 به فرمان خود کردار شادشان
 هدایت نماید بسوی راه راست
 که گردید داخل به باغ جهان؟
 نباید البر بودل و جاناتان؟
 (بسی) رنج و بیماری آمد پدید
 بر ایشان همه کار آمد بهجان
 (هم) آوار گشتند و گفتند این؟
 الا هست نزدیک نصر خدای
 بگو هرچه از خیر (آید به پیش)
 برای پدر - مادر و اقربای
 ز شهر و دیار خود آوارگان
 برانست (گاه) ذات خدای

۲۱۶- نوشته شده بر شمایان قدر

بسیار بر شما هست امیری گمرا

بسیار آنکه چیزی بدارید دوست

خدا داند [آنرا که باشد نهان]

۲۱۷- ز ماه حرام و نبرد اسدرا

بگو اندران [حمله و کدورت]

[اولی] بسبب تن راه پروردگار

و از سیاحت [پاک] بسبب احرام

او بر ساکنانش نمودن گناه

گناهانی از جنگ بدتر نبود

او همسر فتنه‌ای کفر پرور بُود

[در ایستادن] آن مشرکین کینه‌ور

بسیارند شاید مجال [و حفر]

و گویا از شما فردی از دین خویش

هران فعل نیکی که از وی سحاست

و انسان به باشند از اهل نمار

۲۱۸- و آنان که دارای ایمان شدند

و آنها که در راه پروردگار

چنین مردمی راست در دل آمد

[اسلمی] ذات پروردگار [جهان]

۲۱۹- چو پرسند [حکم] قمار و شراب

در آن هر دو باشد گناهی کبیر

[ولیکن] گناه کاری بُودشان

ز اتفاق پرسش چو نرند پیش

نشانیهای خود را خداوندگار

مگر آنکه [اختی] تفکر کنید

به حالی که دارید از آن ملال

و حیر شما [است] اندران

به حالی که شیز شما اندروست

شماها بدانید [راز جهان]

[در ایستادن] و پرسند پرسشگران

گناه بزرگی بُود در شمار

و بودن به دلداز کسافو شمار

[به حیره سری] بودن احترام

و اخراجشان کردن از جایگاه

[حیاط] نزد دلداز اکسیر بُود

او غیور [فته] از قتل بدتر بُود

[تاریخ] دائم شما را به سر

شما را [باید] از دین به در

شود قوت و سرکش آید به پیش

[تعمد] و علفا به ناد [مناس]

بماند در آن همی پسایدار

و قسومی که در کنار هجوت بُودند

نمودند [با جان و دل] کارزار

به لطف خداوندگار [مسجید]

به ما [هست] بخشنده و مهربان

بگو [بهر] پرسشگران این جواب

و زان مردمان راست سودی [استیوا]

بود اکسیر [و برتر] از سودشان

بگو فضل پر حد حاجات خویش

بدین سان کند بر شما آشکار

به امروز و فردا تدبیر کنید

۲۲۰- به [اوضاع] دنیا و عقبا [ی خویش]
 نمایند از تسو [گروهی] سؤال
 بگو: بهر ایستام اصلاح کار
 به ایستام همزیستی گو کنید
 و اگر به بُد داور [می نیار]
 و اگر خواستی ذات پروردگار
 هبمانا خدایست پیروزمند
 ۲۲۱- شما با زن مشرک [و تیرم رای]
 مسبنید پیمان پی همسری
 کیزی کسه دارای ایمان بود
 اگر چند آن زن که کافر بود
 و مدهید [هرگز زن و دختر]
 مگر اینکه از اهل ایمان شوند
 چو عسجدی ز ایمان بود بهر دور
 اگر چه ز هر میکوی بهره مند
 ملا در دهند آن کسان سوی نار
 بخواند به توفیق و غفران خود
 نشان های خسود را هویدا کند
 ۲۲۲- ز حیض از تو پرسند [مردم] بگو:
 هر آنکه که پیش آمد اینگونه حال
 ز لسان تا ز عیلت نگردند پاک
 پس از پاکس آمیزش لسان رواست
 خداوند با تائین است دوست
 ۲۲۳- زان بر شما [همچنان] گشتوار
 هر آنگاه خواهید [در آن زمین]
 یکی بهره نیک صالح از پیش
 شما را لقاء است بسا کردگار
 ۲۲۴- و مدهید [نام] خداوندگار
 که خود را ز احسان و تقوا بدور
 و در آشتی بین خلق [خدا]
 به سوگندها مگفرانید کار

[نمایید گنگاش با رای خویش]
 [که] در باب ایستام [چونست حال]
 بُد بهترین کار [ها در شمار]
 برای خود آنها برادر کنید
 چه کس مُفسد است و چه کس کار ساز
 گرفتاری برای شما سخت کار
 و ذاتا به هر امر، پی چون و چند
 نگشسته است تا مؤمن [و باخدای]
 [مجویید جز این ره دیگری]
 به از پانوی مشرک بر جان بُد
 شما را خسود آیند خاطر بُد
 به مردان مشرک پی همسری
 از البین پیشین پشیمان شوند
 ز اراد مشرک پسندیده تو
 اگر چه شما را بُد دلپسند
 و بهر جنت و مغفرت، کردگار
 شما را [فیواسوی و غفران خود]
 که کما خلق گدگار پیدا کنند
 ز مسائبار [و آوده] چیزی است او
 نماید از بسبب انستزال
 از ایشان بسمتید در السفاکی
 که بر طبق فرمان حق بر شماست
 و هم بهر پاکیزگان دوست اوست
 شما لدر آن مزرعت کشتکار
 بکارید بفری [به مبنای دین]
 فرستید [از بهر فردای خویش]
 و بر مؤمن این بشارت بیار
 به [ایراد] سوگندها تا قرار
 بدارند [در چند و چون] امور
 بدارند خود را ز مردم جدا
 سمیع و علیم است پروردگار

۲۲۵- به سوگند [افزودن حساب] و لکن شما را کند بازخواست و [ذات] خداوند بخشنده است

۲۲۶- و آنان که سوگند کردند باد بسبایست مانند تا چهار ماه بیدین سان اگر باز دارند عنان

۲۲۷- و اگر بر جدایی نهند رای

۲۲۸- زن آن گرفته ز همسر طلاق بمانند آنقدر در انتظار و نیز آنچه را که در کار جهان

سه الهه دارند ایمان اگر نباشد حلال اینکه پنهان کنند و اگر فکر اصلاح با همسران [همسران] شوهرانشان سزاوارتر [خصوصاً] که باشد اصلاح حوله زلفشان را حلقوی به مردان بود

چهار چون حلقوی که از بهر مرد به زن [تا حدی] مرد برتر بود

۲۲۹- طلاق [که دومی است] باشد بکار نکستی زنی به وجه نکو و این پس شما می نباشد حلال که قبلاً بدادیده با اختیار مگر آنکه زوجین را قسری نباشد

اگر اینگونه اقدام و اینگونه رای بر این بیم آمد شما را به چار گناهی نباشد بر آنان اگر و این هاست سرز خدا ای و پدر

ستمکاره باشند اینان اگر

۲۳۰- چو زن را [سه نوبت] بگوید طلاق نه او را حلال است تا دیگری [به انین] طلاقش بگوید [مگر] [به شرطی] که امید باشد بجای [و این ها که آمد به شرح و بیان] کنند سرزها را خدا آشکار

شما را خداوند بدهد عاقبت پس آنچه در قلب های شماست شکستهای [در باره] بنده است که با همسرانشان تقارب مباد و در بازگشتن [نباشد گناه] خدای است بخشنده و مهربان

همانا سميع است و ذاتا خدای بسپاست کز بعد این التراق که قدرت سه گانه شود آشکار

نموده در ارجام آنها نهان و ایمان به حشر و عیات دیگر [و آن را که حق است گمان کنند] بیاید پدر این دوره با شوهران

ز بهر رجوع [از گسستنی دیگر] [و خیر و احسان حق و بری از گناه] که عرف اندران [کارگردان شود] به مردان عرف بقدر کرد و چهره و دانسته داور شود

و چو عجز نکند به حسن و قرار و با با نکستی جدایی از و که از زن سستاید [هرگونه] مال مردان مال را در پند وی قرار در افتد به دل [از خدای عظیم] بمانند برجا حدود خدای که حد خدا را برید از میان دهد سربهایی پدر این رهگذر

تجاوز مجوید از این حدود کنند از حدود الهی گذر نکاح دیگر بعد از این التراق [پس از عقد تزویج و همبستری] تراجع توانند بار دیگر که بمانند برجا حدود خدای بود سرزهای خدا ای جهان

به قومی که باشند دانا [بکار

۲۳۱- زنان را چو گفتید [یک سر] طلاق
 بداریدشان یا به نیکی به جا
 نباید به زور و زیانشان نگاه
 چه، هرکس که این راه گیرد به پیش
 نباید که ایست داخل [خود]
 بیاید این [واقعیت] بسیار
 و از هرچه مکتوب و حکمت خدای
 شما را بان میدهد وعظ او بند
 و پروا کنید از خدا ای جهان
 ۲۳۲- زنان را چو گفتید [دیگر] طلاق
 همچو با همسران راهی از بهر خویش
 میباشد مسالحت که عقد نکاح
 و این است [خود موجب وعظ و بند
 کسیه ایسمان بسیار به پروردگار
 شما را چو از کسی و اظهار بود
 خداوند میداند [آقا شمدی]
 ۲۳۳- به ارضاع اطفال خود مادران
 و باشد از آن کسی این [روال]
 پدر را که مولود از آن اوست
 معاش و لباس چنین باتون
 موقوف بگردد کسی بیش از آن
 و از بهر کودک [در این رهگذر]
 پدر گر نباشد، تکالیف او
 پدر مادر، از بهر رضای ضمیر
 رسیدند بر وحدت فکر و کار
 چو خواستید تا [از در اختیار]
 یکی دایه آریدش [اندر کدر]
 به شرطی که در حد عری و قرار
 بدارید بیم از خدا [ای جهان]
 هر آن فعل گناید ز دست شما

و کردند طری عتد [افستراق]
 به نیکی نمایدشان یا راها
 بدارید کاین کار باشد گناه
 یقیناً ستم کرده بر نفس خویش
 به تسخر بگیرید [یا کار خود]
 که حق بر شما باب نعمت گشاد
 فرستاد [از سوی خود] بر شما
 و باشید از زهد حق بهره مند
 که دانست بر هر [عیان و نهان]
 و کردند طری عتد [افستراق]
 به غیر و لراغی بگسوند پیش
 نمایند چاری [به وجه مباح]
 و چنین پسند آنکس بود بهره مند
 و مکرر بگردد به روز شمار
 پس ز شد و تطهر بهتر بود
 بدانید آن را که داند خدای
 بمشتمالتد دو سال کامل در آن
 که خواهد رضاعت بحق کمال
 باید از راهی که حق و نکوست
 مهتا نماید پیعه توان
 که در ذات او هست وسع [او توان]
 به مادر شود راجه و نی پدر
 ز وراثت بسیار کسنی جستجو
 پس بدارگیری کودک ز شیر
 [گاهی بر آنها گذشته است بار]
 پس شیر دادن بان شیرخوار،
 که نیست [این، نزد پروردگار]
 بان دایه بدهید پاداش کار
 بدانید [کاتدر عیان و نهان]
 بران کار بخیاست [ذات] خدا

۲۳۸- و بساید [به حال خضوع و نیار]

نماز مسیانه چو آریسذش جای

۲۳۹- و گرییم جان است [اندر میان]

انسماز مخافت [به جای آورید]

چو امن آمد [و بیم از بین حاست]

که نو دادتسان آگهی اسر بر سر

۲۴۰- کسان را چو عارض بگردد مصت

[همان به که ایمان] و حمایت کنند

ورا خورج یک ساله تعیین کنند

وز آن خساله گری پای بیرون نهاد

شما کسی نباشید تسخیر گزار

۲۴۱- و بر زن که از شوی گیرد طلاق

یکسی هدیه نیک از سوی شوی

عبطانی است در حد عرف و قیور

۲۴۲- نشان های خود را خدا ای جهان

مگر آنکه [رسم و ره کار خویش]

۲۴۳- تو آیا ندیدی که چندین هزار

[تمامی] گسریزان ز بیم اجور

بمیرید و آمد برایشان مصات

همانا خداوند احسان کند

ولی اکثری ز افراد ناس

۲۴۴- و در راه [انین] پروردگار

[و دانسته باشید این را شمای]

۲۴۵- که باشند که وامی به یزدان دهد

خدا اجور او را نکو تر کند

و تنگی ده و واسع رزق هاست

بباید کوشا به حفظ نماز

و عاشع بدانید حق را به پای

[همان وحشت و جنگ با هر زبان]

چه را که چه را اجل پراه اندرید

بیاد آورید از خدا [کار سراسر]

و هر چیز بودید از آن بسی خبر

و باشند ز لایه ایشان در حیات

[و وابسته خود حمایت کنند]

در آن خاله اسکانش تخمین کنند

به هر کار شایسته ای تن بدهد

عسریز و حکمیم است پروردگار

روا باشد [از بعد این افتراق]

[همه یک با عزت و جاه اوی]

[مگر از به مردن پروردگار]

تکین تسان کند بر شمایان عیان

بباید با عقل [و گویید پیش]

کسان را که خارج شدند از دیار

بفرمودشان و [عز و جلال]

سپس دادشان [بکار دیگر] حیات

[تفضل با افراد انسان کنند]

نگویند [تفضل] خدا را سپاس

کسید [از سر جان و دل] کارزار

همانا سمیع است و دانا خدای

[یکسی وام] از روی احسان دهد

ورا داده چندین برابر کنند

و سوی خدا بازگشت شماست

۲۴۶- تو نشنیده‌ای کان سران یهود

[به خواهشگری صف بر او استند]

که بر ما برانگیز یک شهریار

نماییم پیکار [بهر ثواب]

بسا حکم پیکار یابد عبور

بگرفتند در راه پیرو دگار

به‌حالی که دور از وطن مانده‌ایم

چو فرمان پیکار تنفید یافت

خدا باشد اگر از هر پیش و کم

۲۴۷- نسبی‌شان خبر داد و گفتا [لاه]

بگرفتند او را حکومت چسباند

به‌حالی که [او را چنین است حال]

[نسبی] گفتشان کز میان شما

فروزنده بسو تو داور [ذوالممنن]

دهد ملک خود را بهر کس که خواست

۲۴۸- خبر دادشان آن پیمبر که [هان]

یکسی ایت ابد برای شما

ز سوی خدای است [صنفیق عهد]

ز موسی و هارون و اخلاش

[به تباوت عهد است و ز امر خدای]

شما را بسود ایستی اندرین

پس از آنکه موسی به دنیا لبود

ز پیغمبر خود چنین خبر استند

که ما [جمله] در راه پیرو دگار

به اسب سبی داد این سان جوان

وز آن خبر و بشتن را بگسیرید دور

چرا دور می‌ایم از کارزار؟

ز بهانه و کسانانها را انده‌ایم

بجز اندکی، قوم از آن سر بتافت

بیه [العمال و القسوال] اهل بستم

پیرانگه [مخت طالوت] را پادشاه

حکومت به ما بیش از تو بسزاست

کنه سنی بهره مانده است از وسیع مال

همانا گزیده است او را خدای

هم از دانش و هم از نیروی [بنا]

گشایده [کار و دانا خداست]

بر این حکمرانی و آن حکمران

در آن معلوت قلب و رای [شما]

بود ذکر سلاف را همچو مهد

[همه هرچه مانده به عالم نشان]

ملانک برونش از جایی بجای

چو باشید [با] اهل ایمان [فرین]

۲۴۹- چو طالوت آمد برین با سپاه
همانا شمع را به سهری هدای
ز من نیست هرکس هه شور و شتاب
و هرکس ننوشد از آن از من است
بجهز آمدگی ز آن گروه کثیر
چو طالوت و آن مؤمنین قیل
بگرفتند: ما را برآی نبرد
چو بسیار نیروی طالوت بست
کسانی که بودند انبیلوار
بگفتند: ما قوم (کاین راه نیست)
چسبه بسیار قوم قلیلی که حیر
نمود این به فرمان ایزد لرین
۲۵۰- چو گشتند طالوتیان رهبر
بگفتند: بر فرق ما ای حسیا
خدا یسا پس ههنگامه کارزار
او ای گوردکار جهان اهرین
۲۵۱- هریمت فکندید طالوتیان
و «داود» در گوردگاه نبرد
و داود را از پس ایسن جهاد
و از هرچه من خواسته بود انبشرا
خدا، دفع بعضی ز مردم اگر
از انبساد آن مردم بدهاد
و لیکن به اهن جهانها (تمام)
۲۵۲- و باشند اینها ز ایزد نشان
(تویی نیز مانند آن رهبران)

بگفتا به لشکر (در انباء راه)
یکسی از من آورد زایش پای
از آن نهر خود را کند سیر آب
مگر جرعه‌ای در حد فشت دست
نمودند خود را از آن آب سیر
گذاشتند از نهر (این سیر)
که لیر و بالذره است و نه مرد
ره چیره گشتن به جالوت نیست
به دینار خود با خداوندگار
(کسی چو خداوند آگاه نیست)
بگشتند بر مردمانی کثیر
و باشد خداوند با صبرین
که میدان به جالوت و مردان او
هر و بر (سازان) صبر و شکیب
قدم‌های ما را سو ثابت بدار
بسه نهر ما را برآین کافرین
بسه فرمان ایزد به جالوتیان
(این گرم جالوت را سرد کرد)
خدا (ای جهان) ملک و حکمت بداد
بسیاموخت داود را (سرمه‌بر)
فراهم سازد به بعضی دگر،
زمین را بگیرد (سرمه‌بر) فساد
خدا را بود فضل او احسان همار
که از روی حق بر تو خوانیمشان
به تاکید از جمله پیغمبران

۲۵۳- و ایشان رسولند و گه برتری
از ایشان کسی [یافت ایشان مقام]
به بعضی از ایشان خداوند داد
به عیسی بن مریم [پس انگاه] ما
ایر او فسر تا کید بگذاشتیم
و آن مردمانی [که اندر حیات]
به کین پروری قد برافراشتند
اگر خواستی [بزد سی مثال]
سپردند اما طریق خلاف
گروهی به آسمان دل راستند
اگر خواستی [فادر لایزال]
ولیکن از حکمت در ایر رهگذر
۲۵۴- بسپخشید ای اهل ایمان از آن
اولی [قبل از آن روز کز بهر خویش]
شما را شفیع نه هر پیش و کم
۲۵۵- خدا، غیر از او، هیچ معبود نیست
و بساید نه او را یکی خواب نیست
از اوست هر چیز اندر جهان
که در نزد او جز به فرمان او
هران بسندگان را بود پیش روی
بجز آنچه دادر خواهد، کسی
ورا کسری [حکم] و سمعت چنان،
و حفظ زمین و آسمان بر عهدی
و او را بسود رفعت [جایگاه]
۲۵۶- پذیرفتن دین به اکوله نیست
به تحقیق گشته است [در روزگار]
هرآنکس به طاغوت کافر شود
به او زده محکمی برده دست
خداوند باشد سمع و خیر

یکی را بدادیم بر دیگری
که او با خداوند گفتی کلام
مقدمی بسند [و جلالی زیاده]
سمودیم ایسات روشن عسفا
مؤید بروح القدس داشتیم
پس از انبیاء و پس از پیغمبات،
به دلهای خود بر کین کاشتند،
نبودند با یکدیگر در فتنال
سمودند با یکدیگر اختلاف
و جمعی سوی کفر برخاستند
نسبوندند در کسار جنگ و جدال
کنند آنچه خواهد خداوندگار
کسر کردیم ررق شما [در جهان]
پس بکید بیمی، نه ناری [به پیش]
همان کافرانند اهل ستم
و بساییده و واجد زندگی است
نه حوایی که باشد گران [و درست]
چه اندر زمین و چه در آسمان
ببرای شفاعت بیاورد رو
و با پشت سر، علم دارد بدوی
به علمش بیاید احاطه [بسی]
گرفته است، کز ارض تا آسمان
بباشد گسول [و مشقت فزای]
او هم [و عظیم است] از حیث جاه
[که هیچ انحرافی در این راه نیست]
ره رشتند از گمراهی آشکار
و مؤمن به دادر [غافل] شود
که از هیچ چیزی نیابد شکست
به اسرار مکتوم در هر ضمیر

۲۵۷- خدای آن کسان را بُود سرپرست
 خدایشان ز ظلمت نماید وها
 بر انسان که گشتند از کفر [هست]
 ز [نور] هدایت برآوردندشان
 و باشند آنها ز اصحاب نثار
 ۲۵۸- تو آیا ندیدی کسی را که او
 [آیا وی هر گنگو باز کرد]
 خداداده بودش چو حکم [و کلاه]
 براهیم گفتش که دادر من
 [پس از آنکه] بخشید [زیب] حیات
 [چو طاعت] این گفتهها را شدت
 و من [سیر] آنم که بخشیم حیات
 براهیم گفتش که پروردگار
 [تسرا] گفتهها صدق باشد اگر
 [و آنکس که بر کفر پا می‌نهد]
 و قسمی که طلم است وی را شمار
 ۲۵۹- و یا مثل آن کس [از سوی دشت]
 از آن شهر و از سرودنش روزگار
 فرو ریخته سقف و آوارها
 بگفتا همه ایستاد ز بعد صمات
 بمیراند همه سال او را خدا
 بمیرسد پروردگارش که [هان]
 بگفتا درنگم به روزی گذشت
 بفرمود: صد سال کردی درنگ
 [در این طول مدت دگرگون نشد]
 [کنون] بر خر خویشتن کن نگاه
 [به اموات] نگاه بخشیم جان
 [پس از طق] دوران بر این بوم و برا
 که پیوندشان چون میسر کنیم
 حقیقت چو از بهر وی رخ نمود
 که میدانم البته در [جهان]

که ایمان بدلهای ایشان نشست
 و گردد سوی نورشان رهنما
 بباشد طاعت [ها] سرپرست
 به تاریکی اندر سپارندشان
 و خواهند ماند اندران پایدار
 باشد با براهیم چون روبرو
 به وجه حاجه سخن ساز کرد
 باشد غره بر حشمت و دستگاه
 بُود آن کسی کاو دهد جان به تن
 [به هر ذی حیاتی] رساند صمات
 ز کبر و منی با براهیم گفت:
 [منم] گسارم [بر خلاق] صمات
 ز حمار کند مهر را آشکار
 بمیدار بمنما خور از پناخت
 تو گویی که از شدت بُهت مُرد
 [بیهوش] و هدایت کند کردگار
 به ویرانه شهری [قضا را] گذشت
 [تسرا] کند بسی محابا دمار
 او بر سقفها خفته دیوارها
 چگونه خدا داد خواهد حیات
 سپس از پی زیست دانش صلا
 چه مقدار کردی درنگ [ای فلان]
 و یا آنکه جزئی ز یک روز گشت
 غذا و شراب تو را بُود و رنگ
 ز حالی که می بود بیرون نشد
 [که گردید از طول مدت تباه]
 ترا پند مردم نمایم [هان]
 بدین استخوانها یکی در نگر
 و از محضشان جامه در ببر کنیم
 چه آسوار اینگونه لب را گشود
 به هر چیز او هرکارا دارد توان

۲۶۰- و در آن زمانی که گفتا خلیل
 نشان ده به من ای خداوند من
 بفرمود ایمان نداری بر این؟
 ولی قلمدم آرامش دل بُود
 بگفتش خداوند طبری چهار
 پس از کُشت و تقطیع از این چهار
 سپس مرغکان را بخوان سوی خویش
 بدان (این حقیقت) که پروردگار
 ۲۶۱- کسانی که انفاقشان شد شمار
 چسب بشاری بُود فحاشان (از بذر)
 ز خسود هفت خسوشه بکار آورد
 خداوند از سپهر هرکس که خواست
 و باشد خداوندگار احمد
 ۲۶۲- کسانی که در راه دادر (خویش)
 بسپارند از ثروت خویش و پس
 بُود مزدشان بسود دادر (پاک)
 ۲۶۳- (به انسان محتاج) گفت نکو
 به از اینکه مالی ببخشی (به وی)
 و (بسته ذات) خدا (ی حکیم
 ۲۶۴- شما اهل ایمان به من و آئی
 چو انکس که می بخشد از مال خود
 نه بر قلبش ایمان بذات خداست
 وجودش چو سنگی بُود صاف (و پاک)
 چو باران تند و درشتی بر ریخت
 کسان را که کردار، اینگونه هست
 خداشناسان (کفران شمار)

اینه درگاه پروردگار خلیل
 چنان مردگان را دهی جان به تن؟
 بگفتا که البته دارم بسقین
 (کزین گفتگویم به حاصل بُود)
 از میان مرغکان (نمای اختیار
 به قطعه ای را به هر کوهسار
 شتابان به نزد تو آیند پیش
 عزیز است و آگاه هر چه کارا
 ز امثال خسود در ره گردگار
 (که در خاک از قدرت آب و نور)
 و مرغخوشه صد دانه بار آورد
 از (رحمت) در البرود (و چیری نکاست)
 (تشیب) بایشگر (بروزی و کاردان
 ره (بذل) و اتفاق گسبرد پیش
 (تخوید) من و ندی بهرکس
 نه باشند خائف نه اندوهناک
 و با (مرض و عافیت) هیچ او
 بر لو بساب ایضا کشایی ز پس
 ز مردم (بُود بی نیاز و حلیم
 مسازید باطل بخود بر سخا
 که بر خلق بنماید افعال خود
 نه او را یقینی بسروز جزاست
 که باشد بر سطح آن (سفر و خاک
 ستون شد و خاک از آن گریخت
 (به فرجام) چیزی نماند به دست
 نه بنماید (و شادان) گردگار

۲۶۵- کسانی که بهر رخای خدای
نمایند اتصاف از اموالشان
که [بمالیده] در جایگاهی بسند
[همه ساله] آن باغ آرد به بار
نبارد و رش نهند باران به سر
و هر فعل گاید ز [دست] شمای
۲۶۶- کسی از شما می‌پسند چنین
یکسی باغ البوه از نخل و تاک
[همه ساله] آرد برایش به بار
اولی صاحب باغ گشته است پیر
و را کسودگانی بسود خبرد سال
یکسی گسود بسادی وزد پسر شمار
نشان‌های خود را خداوندگار
که باشد شما یان تفکر کید
۲۶۷ [شما ای کسانی که ایمان
ز مالی که بی غش و پاکیزه هست
و از آنچه بهر شماها ز خای
از ایندست] اتفاق و احسان کید
می‌بخشید از اموال فیروحلال
که بخشند اگر [دیگران] بر شما
مسر آن را نخواهید کردن قبول
و دانید [این اصل را آشکاره
۲۶۸- [به هنگام اتفاق و احسانتان،
چنین است فرمان که شیعیان دهد
شما را دهید و عیده اقا خدای
گشاینده باشد خدا ای جهان]
۲۶۹- کسی را که خواهد خدا [ای جهان
او بر جان هر کس که این نور نافت
ولی پسند حاصل نمی‌آورد

و تحکیم یمن [به نور و صفای]
به باغی شبیه است [احوالشان]
ز هر تکه باران شود بهره‌مند
[خوش و نغز و نیکو] دو چندان شمار
ز باران نرعی [شود سبز و تر]
بر آن هست پسینای [ذات] خدای
که دارای باغی بسود هر [از مین]
روان گشته از [پرش انهار] [پاک]
ز هر گونه‌ای نغز و نیکو شمار
ایر او ضعف و افتلاگی گشته چیر
[نه نیروی کار و نه تدبیر حال]
بسوزد همه باغ را برگ و بار
بدین بیان کنند بر شما آشکار
[به کروز و مسودا نذر کنید]
میستور بسود خانه جالتان
و از روی کسب او پندش بدست
پزاییم [چون مکنت و مال پاک]
[همه هر چه شایسته است آن کنید]
[که خاطر مسیارید اینگونه حال]
[چنان مال آلوده و ناروا]
بجز چشم‌پوشی از آن سان وصول
غنی و مستوده است پروردگار
دهد بیم از فقر شیطانان
شما را به بخشید فرمان دهد
به امور گاری و فضل و عطای
و آگاه بر هر عیان و نهان
[فرورد و نور دانش به جان]
به تحقیق او خیر بسیار یافت
کس از این بجز صاحبان خرد

۲۷۰- و هر چیز از اتفاق (و احسانان) و سزای که باید (به پیمانتان)
 خداوند آگاه باشد بران ندارند یاور ستم پروان
 ۲۷۱- اگر عطفها را دهید آشکار چنین شیوه بهتر برای شماست
 از اتفاق در مال، پرداختان کنند محو بعضی ز عصبانان
 و هر کار آید ز دست شما که آن باشد آگاه ذات خدای
 ۲۷۲- (بر ایشان چه عید و چه از ایشان) ترا نیست سر عیده ارشادشان
 و لیکن هر آن را که خواهد خدای به سوی هدایت شود رهنمای
 و هر خیر، اتفاق و احسان کنید (به تحقیق) بر نفس خود آن کنید
 ولی جز برای رضای خدای ستم بدل و اتفاق منهدم پای
 به هر بدل باید پادش و هر شما را خواهد رسیدن ستم
 ۲۷۳ [چو خواهید دست کرم برگشاید] گویا بهره از مال خواهد داد
 فلسفیان که در راه رت (عمر) گرفتار گشتند (و از خانه دور)
 نه یارای کسب و توان سدر (به تحمیل سود و نه دفع ضرر)
 تعطف چنان گشته او را شمار که از دید جاهل بود مالدار
 [چو بر چهار ایوان بگو بگری به اصرار پنهانان پس برای]
 به اصرار (از بهر تحمیل مال) نخواهند کردن ز مردم سوال
 و هر خیر و اتفاقی آید جای به تحقیق دانست بر آن خدای
 ۲۷۴- کسانی که در راه پروردگار شب و روز پنهانی و آشکار
 نمایند اتفاق از امورالشیس خداتشان دهد اجر اعمالشان
 نه دارند بیمی از لزاع حال نه اتسده گینند (بهر حال)

۲۷۵- کسانی که در کار اکل ربای
نسیارند از جای خود شد بمسد
که شیطان گرفته است با او تماس
بدین خاطر از بهرشان آن جر است
به حالی که با امر رب [جهان]
هرآنکس که با پسند داد ر خود
ز صافی هران [سود] او را به جاست
و هرکس به اغوای شیطان هست
بباشند ایمان ز اصحاب نثار
۲۷۶- ربا را خدا محو خواهد نمود
گسینه کار کفار و دوستدار
۲۷۷- [همانا کسانی که شد چانشان
و رساندند کردار صالح به جای
و بسرها نسودند [و کسین] صلات
چو این سان بود صورت حالشان]
به دارند خوفی از اوصاع حال
۲۷۸- ایها مؤمنین [در شمار و دلار]
نسمایید ترک آنسجه را از ربای
اگر بسوده باشید از مؤمنین
۲۷۹- [و گرنه] به جنگ خدا و رسول
و گر توبه کردید از اعمالتان
[نه دست ستم سوی کس برده‌اید
۲۸۰- [بندهکار] اگر هست در قید عسر
اورش تأدیه نیس میسر بود]
بدانید اگر [سود این گونه کار
۲۸۱- ز روزی که سوی خدای کریم
سپس داده آید به هرکس همان
چو اجری به هر فعل خواهد بختن]

به اغوای شیطان فشارند پای
مگر همچو آن صرعی [دردمند]
پورا باشد از راست و راستن هراس
که گفتند [خود] بیع مثل ریاست
حلال ست ایس و حرام است آن
کشید دست از اینگونه کرد ر خود
از و هست و کارش به امر خداست
دگر باره سوی ربا پرود دست
بماند، هم آنسرا پایدار
و بر صدفها خیرا خواهد هرود
نسخواهند شستن ذات پروردگار
مبور ز ایمان به یزدانشان
[بسیار نزدیکه در پیشگاه خدای]
و دادند آن سان که باید ارکات
خداشان دهد اجر اعمالشان
[بسیار نزدیکه] غمگین [برای مال]
خدا را بپسندید پسرهیزگار
ایه نزد بندهکار] مانده به جای
انشان داد خواهید کاری چنین
شما خود نپسندید یا ای قبول
بود از شما اصل امواتان
نه چوب ستم از کسی خورده‌اید
امان بپسندش داد تا وقت یسر
شما را تهنیق نکسوتر بود
بر این راه خواهید شد رهسپار
نمایید رجعت، بپسندید بیم
که کرده است حاصل [به سز و عیان]
بر آن قوم طبعی نخواهد شستن

۲۸۲ شما، اهل ایمان چو با یکدیگر
 چو بنشینید بر یکدیگر و آمدن
 در آرید آن را به قید کتاب
 و بنمایند نویسندهای ددگتر
 نباید که گنایت نماید ابای
 به شکمرانه گناه و خشن کردگار
 و آن کس که حق را نبود عهده در
 همه هر چه شرط است املا کند
 و از هر چه بایست گردد عیان
 چو مدیون بود مبتلای جوی
 و یا عساکر از اعتراف و بیان
 و بناید ولی از سر عدل او داد
 و [بر اسن] دو تن را از مردان خویش
 دو مرد از بنشیند در دسبوس
 رصامندی از [حالت] آن شهید
 ادوزن را شهادت چو شد هموزن
 اگر گشت این زن به میان چهار
 و آنکه که خوانده شود آن شهید
 چو کردند کار گواهی قبول
 و کتب دیون زماندار خویش
 ز آنکه بگیرد در دل اثر
 و بهر گواهی است ثابت ترین
 چو داد و ستد [نقدی و] حاضر است
 شما را نباشد گناهی اگر
 و گر بیع [هم نقدی] آید به پیش
 و بر کتاب و شاهد کسارت
 و گر از شما آید اینگونه کار
 بنشیند در محاسب زهد از حدای
 و داناست پروردگار [جهان]

بنمایند داد و ستد [سر بسر]
 و در آن نبود مهلتی [اشکار]
 [که این است راه درست و حساب]
 بنویسد میان شما [این اثر]
 ز درج [شروط و قسرات شما]
 بنمایند بنویسد همه شرط کار
 بنمایست از بهر آن خطانگار
 و کس که تب ز دادر بر او کنند
 بنماید از و بکتهای را بیان
 و یا ز تعقل ضعیف و زبون
 ویش سخن گوید از سوی آن
 نهد هر چه را شرط باشد بهاد
 برای شهادت بخوانید پیش
 شما را دوزن با یکی مرد پس
 بنمایند بنمایست منظور بود
 بنمایند از هر خطا در امان
 دگر ز بنمایند ورا [هوشیار]
 نباید کنند از شهادت چو خود
 بنمایند شوند از بیانش ملول
 اگر هست اندک و یا هست بیش
 که مرد خدا این بود راست تر
 ز تردید و شک دورتر اسی قرین
 و بین شما مردمان دانر است
 بنمایند آن را به کسب [و اثر]
 گواهی بگیرد بر بیع [خویش]
 بنمایند رسد [هیچ] از ازان
 نخطی است از حکم پروردگار
 و تعمیم بدهد خدا بر شما
 به هر چه [از اشکار و نهان]

۲۸۳- وگو بوده باشید اندر سفر
از مدیون گروگان گرفتار [سزا است]
وگسر بسمض را بمض دانسد امین
بسیاید امسانت نماید لذا
شسهادت نیاید که کتمان کند
گواهی، چو پنهان نماید گوید،
و هرکار گناید ز دست شمی
۲۸۴- هران در زمین و آسمانها بود
به نفس شما هرچه دارد قرار
هر آن پایه خواهد حساب از شمای
و آن را که خواهد نماید عذاب
۲۸۵- بیاورده ایمان به چتری رسول
و هسم مسومین را یقین در دل است
هم ایمان به الله و هم بر ملک
هم ایمان به خلیل رسولان و
او در کتاب پیغمبران، ملامین
رسولان احمق جوی و بیدار ما
و امر تو ای قاتل لایزال
و امروزت را بپریم انتظار
۲۸۶- موطف سارده خدای جهان
[بشرا هرچه از نیک و بد می کند
از پروردگار جهان افرس،
خدایا! شدیم از به سیاهان دچار
تسو ای کردگار [خطایوش ما
که اقوام پیشین از آن بارها
به ما کفری را مقنن مدان
[نشان گناهان ما را بشوی
ببخشا به ما هر خطایی که هست
به ما چیرگی بخش ای کردگار

و کساتب نیاید بر رهگذر
[که این ارتهاان شاهد مدعا است]
کسی کش بداند امین این چنین
و پرورد از خالق خود، [خدای]
او هنگام نظاره، پنهان کند
بمرد قسطنطین او مبتلای گشته
بر انکار داناست [ذات] خدای
از آن خداوند بدانتا بود
بهدش نماید یا اشکار
و امرزد آن را که خواهد خدای
بهر چیر حق را توان است [و تاب]
کش از سوی حق یافت شان نزول
[و ایمانی به دلائلشان حاصل است]
کعبه مأمور حنفی اندر فیک
و هر نامه گامد به فرمان او
بیرایم باورده و بگوید این
ندارد فرقی [به پندار ما]
شدیدیم و کردیم [احود امتثال
و باشد به سوی بولما را گذار
کسی را مگر در حدود توان
[بهر حال در حق خود می کند
بود خواست ملامان این چنین]
ور از ما خطایی بشسد اشکار
مسه آنچه بار بر دوش ما،
[تسحق سمودند از رهها]
که بر آن نداریم تاب و توان
و با عفو خود ده بما ابروی،
که [تنها] تویی بهر ما سرپرست
به قومی که کفر است او را [شمار]

۳- ترجمه منظوم سوره آن عمران (مدنی، ۲۰۰ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- الف، لام، میم آن خداوندگار
 ۲- به حق بر تو نازل نمود این الر
 فسرستاد تورات و انجیل اخویش،
 ۳- که از بهر مردم بُنود رهنمای
 به آیات حق، شامل منکران
 و پیروزان است پیروزگار
 ۴- خداوند را نیست چهری بهان
 ۵- نبود او که دهد شما را وجود
 خدا، هیچ نبود جر او کردگار
 ۶- و او، آن خداوند احی و دود
 در آن ایامهائی است از محکمت
 دیگر آنچه نمود ما هویدا ستیز
 پس اقا کسانی که در قسطن
 اطاعت کنید از همانده
 به عالی بچویند تاویل آن
 و مردان در علم او دیس استوار
 که گویند ما را به آن باور است
 و این را به خاطر کسی نآورد
 ۷- خدایا! چو ما را نمودی تو راه
 سوی ما ز درگاه خود رحمت از
 ۸- خداوند ما! این تویی بی گمان
 به روزی کنی گردنشان اسیر بر سر
 همانا خداوندگار بود.
- که نبود جز او زلف پایدار
 و همچون به مکتوب از پیش تر
 خداوند بهر هدایت از پیش
 و فرمان فرستاد انگه خدای
 عیبی بود در دساک و گران
 و کسیر ستاننده از روز شمار
 نیک اندر زمین و له در آسمان
 در لوح نام هرسان ارائه نمود
 غیر و حکیم است او با اقتدار
 نه بودی تو بن نامه نازل نمود
 کیمیم کتاند او رمز سخا
 به تشبیه و تاویل پید سسد
 از آمیال پیچیده باشد نشان
 بی فتنه جوی او سراندها
 که غیر از خداوندگار جهان
 نداند کسی از آن گونه کار
 همه چیز در محضر داور است
 جز آن که باشند صاحب خرد
 دل ما مسافران به سوی گناه
 تو بسیار بخشندای کردگار
 که اری لراهم همه آن زمان
 که از شک در آن روز نبود الر
 ز وعده تخطی نخواهد نمود

۱۰- همانا کسانی که بر کفر خویش

نسه اموال ایشان، نه فرزندان

و ایمن سردمان، سیه روزگار

۱۱- چنان ال فرعون و کردارشان

که نسبت به [آل و] ایات ما

خدا آن کسان را گرفتار کرد

[خدا عاصیان را نماید عذاب]

۱۲- به آنان که گشتند کافر بگوی:

و مستحشور خواهید شد بسوی خدا

۱۳- به تحقیق بود از برای شما

بدن سنان که دولشکر جنگجوی

فستال بکمی فسی سبیل الهی

و آن لشکر حقیقی به چشم عقرب

و [از راه] تأیید و نصر بهیچای]

و در این بود عریض چشمگر

۱۴- و امیال [و اهلواء] دنیا [ی هست]

[به شکل] زنان و پسرهایشان

و اسبان [زهوار و] با نامشان

و این هاست بهر از حیات [شما]

۱۵- از ایمن ها بگو بهتر از هر

بود باغهایشان به نزد خدا

بگسیزند جاوید در آن [بما]

و خوشنودی از خدا [برقرار]

به بسا ایداری گرفتند پیش

کشد بی بیدار، از خستد او دشان

چس هیمه هستند در کسام تار]

و فراد ماقبل [و رفتارشان]

[نهادند بر راه تکذیب پا]

بمحرم گناهشان [کسار کرد

خداوند باشد شدید العذاب

شما را شکستی است ز در پیش روی،

همه چه رشت است بهر قرار

بکمی است [روشنی] از سوی ما

بگشاید سا یکدیگر رو بروی

و استعدیگری فتنه و گمراهی

هر چند همی آمد از رو برو

دهد ناری اسرا که خواهد خدای

برای [همه] سردمان به صیر

به چشمان افراد زینت شده است

قناطیر پر نسیم و زرهایشان

و [هم] کشتزاران و انعامشان

و حسن ماب است نزد خدای

شما را از آن قوم پرهیزگر؟

و از ذیانشان نهرهایی جدا

و از وای پاکسی در آن جایگاه

و بینا به خلق است پروردگار

۱۶- [کسانی که در سر د در شش

حسدانها همان که م مردم

ر عصیان مباحر گستر کردند

۱۷- مسووران و از صدی گویدگی

و مسووران در سحر گاه

۱۸- هدا در عذاب بود ستور

[مردم] مملکت و دسور

نگوید ننود دگر کردگر

۱۹- نه برد هدای ی جهان فرس

به قومی که شد و گدار آن کتاب

مگر از پس آگاهی نافر

و هر کس به باب بروردگر

از مانی خواهد کشیدن عذاب

۲۰- و روی مباحه گر بند پس

به همراه انباع و شاع در

به آنان که آمد کتب مس

نگو گر شما من مسمم شود

گر اعراض کردند از سوی تو

و هر چ اند از جانب من و از

۲۱- شما به آسای پروردگر

و با حق احمین قیوم با حق پرست

و بر حقون آن مردم اخوش نهاد

به آنان از سوی خداوند پاک

۲۲- همه کارهایی که ایشان بخواست

و آن کفر کیش و با باور

حسن ست فحوی گشتارشان

گرفتند در عصیان این میان

و ر کسب بر سارمان دور دار

نوصح شمعان و بحسدگان

که دارند در دل به حق راهها

و هر د با پیمان خداوندگر

و بر عدل سیدگان دورا

که و جسد است و آنگه رکارا

همد بود در سلام در

حلاف در نال شد برادان

و در پس خود سر حق نافر

بج نمره کفر شد از بسیار

حسدان است قلم سیرج احسان

بسیج نگو برده روی خوش

به سوی هدای جهان افرس

و بر درس باخواندگان احمچس

به بحق سوی هدایت روند

احمد اسلام شد فر روی نو

بر است سنا حیا ای جهان

کسانی که هستند کافر شاعر

سبحون رسولان پیارند دست

که گوشید در امر بر عدل و داد

هر می ده ر کیمیای دردناک

بسیار و عقب ز به ناد فاست

کسی ر بند ر بند از باور

۲۳- ندیدی تو قومی که شد بهره یاب
فسرخواه خوانده باشند از بعد آن
کسه مساین ایشان کنند دآوری
لسمایند پشت بو بستابد روی
۲۴- از آن رو که گفتند جز روز چند
و این کردشان غره در [کار] دین
۲۵- چگونه است وقتی که گردآوری
بسرای [همان] روز آخر [زمان]
شود داده [آنجا] بهر کس درست
[بگیرند] پاداش و از پیش و کم
۲۶- بگو: ای خدا [در عیان و نهان]
بهر کس که خواهی دهی سروری
بهر کس که خواهی تو عزت دهی
بدستت بُود خیر [هر دو جهان]
۲۷- تسو بسر روز شب را فرو میزوی
بسرورن آری از مرده [خود] زنده ر
و روزی دهی ای خدایودگار
۲۸- کسانی که باشند ایمان شمار
به چسای یکی یار از مؤمنین
[و کس] گشت بر گرد اینگونه کار
مگر بیم ورزد برای خدا
ز خود بسیمتان میدهد کردگار
۲۹- بگو: آنچه در سینه های شمع
نشان نمایند یسا آشکار
و هر چیز در اسمانها بُود
بر آنهاست عالم خدا ی جهان

چو دادند در اختیارش کتاب
به سوی کتاب خدا ای جهان
گسرومی از آنان از نابآوری
به حالی که هستند اعراض جوی
[سوی] ما ز آتش نیاید گزند
که بستند [خود] افترا نی چنین
کنیم آن کسان را [پس] دآوری لا
که شگسی ندارد وجود اندران
همان را که حاصل نمود [از نخست]
به ایشان نخواهد رسیدن ستم
تویی مالک الملی [کن جهان]
[و بسند] از هر که خواهی سری
[و از] آنکه خواهی به دلک بهی
[کسان] به هر چیز داری توان
[تسوی] شب هم از روز راوری
و از زنده [در نیستی] مانده را
به هر کس که خواهی [سرور] از شمار
بگیرند از قوم کفار یار
[بگردند] یسا فرد کافر [توین]
شود دور از لطف پروردگار
چنان چونکه باشد خدا را سزا
[سوی] او بُود بازگشت [و قوار]
اگر چند در [پرده] اختفا
بر آن است آگاه پروردگار
و اندر زمین هر چه پیدا بُود
خدا را به هر چیز باشد توان

۳۰- همه یادار! روزی که آید به پیش
 هر آن کار نیکی کز و سر ده است
 و هر فعل زشتی که رفته از و
 که ایکاش می گشت راهی بعید
 خداتان شهد بسیم خود در دهد
 ۳۱- بگو: گر خدا را بفارید دوست
 که حق بر شما نیز مهر آورد
 [قلم در کشید بر ذلوع شما]
 ۳۲- بگو طاعت از حق فایز کنید
 گر اعراض خواهند کردن در این
 ۳۳- از خلق جهان کردگار مسجد
 و آل پیغمبراهیم را [همچنان]
 ۳۴- و باشد بعضی ز بعضی سر
 ۳۵- و چون جفت عمران گفت این سخن
 که [طغی که در بطن دارم بهار]
 خدایا ز من می پذیر این فرار
 ۳۶- و چون حمل نهاد گفت این سخن
 و دانایر آمد خدای جود
 و [جنس] پسر همچنان دخت نسب
 بدرگاه حق این چنین گفت مام
 خود و دودمانش [خدای رحیم]
 ۳۷- و از مام سریم خدا ای وجود
 برویانزش رویشی بس نکو
 [خسدا] ز کوریای را پسر گماشت
 به نزدش همی دیدد رزقی است راست
 پاسخ بگفتی که: [این بزرگ و بار]
 همانا به هر کس که خواهد خدای

که هر کس در آن بیند اعمال خویش
 در آن روز بیند که حاضر شده است
 میان وی و آن بدیها بدید
 بود مسهران [ذات] حق ساعباد
 طاعت نماید از من [نکوست]
 شما را به غفران [و رحمت] برد
 عفو و رحیم است [ذات] خدا
 و طاعت ز امر پیغمبر کنید
 نباشد خدا دوست بسا کافران
 همان [ادم و نوح] را برگزید
 و عبسمران و افراد آن خاندان
 سیم [سب و دانا] خداوندگار
 برای تو یارب بود سر من
 که [بحریر] بهار من پدر رهان
 شگفتی و دانا نوی کردگار
 خدایا بزرادم یکی دخت من
 به طغی که بانی عمران بود
 او کودک چو آمد به میدان زیست
 همانا که سریم نهادنش نام
 بتو می سپارم ردیو رحیم
 پدید رفت و پسرقتش نیک بود
 و پسر سرپرستی او تشریح لو
 به محراب وی چون قدم میگذاشت
 پرسیدی ای سریم این از کجاست
 مرا باشد از سوی پروردگار
 دهد روی او درق بسی متهای

۳۸- [و ایسنجای آن] ز کریان ای پیر
 خدایا بپخشای از نزد خویش
 یکی نسل پاکیزه [و حق مدار]
 ۳۹- به محراب می بود اندر شمار
 که پروردگارت بسمراورد کلام
 مستحق به گفتار دادار اوست
 و او هست پیغمبری [تسامدار]
 ۴۰- بگفتا: خدایا منم سالخورد
 پسر چون ز من آید اندر وجود
 [که بر این چنین پایه ای هست کار]
 ۴۱- بگفتا: ز بهر من ای کردگار
 خدایش بگفتا: نشان توان
 بحر با اشارت بگوی کلام
 در آنمی به مسیح رت العباد
 ۴۲- و آنکه که کز و بیان این بیان
 گسهای مریم [اینگ] خداوندگار
 و برتر ز بسین زبان جهان
 ۴۳- تو ای مریم از بهر دلال خویش
 ابا را کسین باش اندر دگوش
 ۴۴- بُود این ز اخبار غیب پو نهان
 نبود تو با آن گروه [کنشیش]
 که بر سر پرستی مریم کدام
 نبود تو در جمع انبوم نیز
 ۴۵- مالاک به مریم بگفتند [هان]
 بشارت دهد کردگارت ز پیش
 و آن [زادها را] مسیح است نام
 بُود ابرومند [در دو سرای]

چنین گفت با کردگار [تدیر]
 یکی نسل تو آور سرورم به پیش
 دعا را تسوی سامع ای کردگار
 که گفتند کز و بیانش [به راز]
 به پوری که بحیاش داده است نام
 یکی مهتر و غسویشتدار اوست
 و از صالحان [جهان] در شمار
 زلم نیز [پوری ز زایش نبود]
 [سپاسخ بگفتش خدای وجود]
 کند هرچه خواهد خداوندگار
 یکی آیت [روشنی] ده قسار
 که سه سه روز در پسند داری زبان
 خفتار ^{۴۳} کنی یسار [و پسندی تسام]
 به هر شامگاه و به هر بامداد
 بگفتند با مریم [پای جان]
 ترا پای بسمود و کرد اختیار
 که بودند پاتو همه همزمان
 سر طاعت آور به اخلاص پیش
 [و نسبت به بزدان خود کن خضوع]
 که با خود فرستیم سوی تو آن
 که در می فکندند [اقدام] خویش
 [اصابت کنند قرعه وی را بنام]
 که می رفت عاین ایشان ستیز
 ای مریم [ای دختر پای جان]
 بیک دگمه گان هست از سوی خویش
 و عیسی بن مریم [به وجه تمام]
 و از خیل نزدیکها [با خدای]

۴۶- به مهد و به گهش بُود گفتگو
 ۴۷- سپس گفت مریم خداوند من
 چنان کودکی از من آید پدید؟
 خداوند را این چنین است کار
 بآلجام کاری چو فرمان دهد
 چو حکم آید از داور بی نیاز
 ۴۸- [و مکتوب] و حکمت پیامبرش
 ۴۹- رسولی بُود نزد قوم یهود
 بسیاردهام ایستی [از همین]
 [و را ظاهری هست] مانند طیر
 به افن خداوند، آن طیر سان
 و آنکس و مسافر پزاده است کور
 و درمان کنم امر من و هم حباب
 [و این ها] بفراوان بگردان کنم
 شما را تسوانم رسالتم خبر
 و گویم که اندر سرلای خوش
 و بسهر شما عبیرتی هست این
 ۵۰- ز نورات هر چیزیم پیش روست
 که بعضی امور حرام ثمای
 و آوردم از سوی پروردگار
 و پسر هیز حق را بجا آورید
 ۵۱- همانا خدایی که هر من خداست
 اطاعت نمایدش [بی هیچ گاست
 ۵۲- چو عیسی به احوالشان بنگرید
 بگفتا: کیانند یاران من؟
 پاسخ بگفتند حواریون،
 و ما راست ایمان به [ذات] اله

اینا خلق و از ما الهانست
 مرا حق نکرده است [تن، هیچ تن]
 بفردود تو را خدا [ی مجید]
 چو خواهد کند خلق پروردگار
 جز این نیست [کان را سامان دهد]
 [به تشریف هستی شود سرفراز]
 و ثورات و تسجیل [انگیزدش]
 که بهر شما از خدا [ی و دود]
 که می آمیزم و جودی ز طین
 در آن می دم [اندر آید به سیر]
 [چو طیری حقیقی شود در زمان]
 [به چشممان تو آورم بسیار نور]
 [بشما بالکس که باید وفای]
 [به کسری که فرمان دهد، آن کم]
 که خود چیست ماکولش [سر بر]
 شما را چه گفته باشد [از پیش]
 اگر پیونده باشید از مسلمانین
 [از یانم بران چیز تصدیق گوشت]
 بسیارم حلال [و نایم روای]
 برتری شما ایستی [انکار]
 و ز شمع من [نیز] فرمان برید
 [همو نیز] پروردگار شماست
 که بهر شما [ایس] بُود ره راست
 و انقوم را بر سر کفر دید
 [به سوی ره داور [ذوالعین]
 که مییم انصار حق [و کنون]
 به تسلیم [و اخلاص] ما شوگواه

۵۳- [و انگاه گفتند ای کردگار

به چیزی که دادیش شان نزول

[کنون] ثبت کن نام ما ای ۵۴

۵۴- و کردند مکر و خداوند [بیز]

۵۵- و آنکه بگفتا به عیسی هدای

ترا بر گشتاندهام سوی خویش

و آن را که پیرو برده تو بود

[چنین س] تا دامن رسنخیر

به چیزی سپس حکم خواهیم داد

۵۶- پس، آنکه گشتند کافر [شعار]

کنیم کسیری سخت و از بهرشان

۵۷- و آنان گز اصحاب ایمان شدند

دهمده امیرشان را تمامی [به کم]

۵۸- بخوانسیم بر تو مر این آیه

۵۹- بود خلق عیسی به وجه [متر]

ز خاک آفریدش، سپس گفت: شو

۶۰- [خدای تو حق است] و حق آن تو

۶۱- پس آنکس که با تو ستیزد [گهی]

بگو: پس بیایید تا اینکه ما

[بخوانیم ما جمله] زنهای خویش

بیاییم و در جمع نفرین کنیم

بخوانیم [از حق مُراد] چنین

شد ایمان [به دلهای] ما استوار

و گشتیم تابع به امر رسول

به همراهی نام [همل گواه]

و حق بهرین ماکوست ای عزیز!

همانا ترا باز گیرم ز [جای]

کم پاکت از مردم کفر گیش

بزم بر تو از آنکه کفوان نمود

شما سوی ما باز گردید [نسیر]

که باشد در آن چهار تصاد

به دصیب و عیبایشان برقرار،

نشد ریور و راور ایشان

و دلای کبردار شدان شدند

خدا دوست نیند به اهل ستم

ز تذکار و حکمت [بر آن مایه ها]

چنان [خلق] آدم [که اندر عمل]

ز عینی بیوشید بشوید [بوا]

مشو [مسیح] از افراد تردیدجو

پس از آنکه آمد ترا آگهی

بخوانیم نهان ما و شما

شما [هم] زالتان [بخوانید پیش]

و امنیت [به قوم بد] این کنیم

که امن خداوند بر کاذبین

۶۲- و این داستانهاست حق (و بجای)
 همانا که [ذات] خداوندگار
 ۶۳- گمراختن کرد [این را بدان]
 ۶۴- بگو ای که یاسید اهل کتاب
 بسویاید سوی کلامی [درست]
 [بسیاید] تا غیور [ذات] خدای
 بگرییم انصاف بر ذات او
 گمراهی بجای خداوندگار
 پس، از پشت کردند آنان، شمس
 گواهی بیارید بر این سیل
 ۶۵- شما ای که هستید اهل کتاب
 معاجزه بسباب پیراهیم چیست؟
 و حال آنکه تورات و انجیل م
 مگو بسعد [عسکر خلیل الهی]
 ۶۶- مستیزه [گرفتیم] گردید هان
 مستیزه نمودن [پس] از بهر چیست
 و آگاه باشند خداوندگار
 ۶۷- پیراهیم [هرگز] نبود از بهود
 حنیف و مسلمان [و حق حوی بود]
 ۶۸- سزاوارتر بر پیراهیم آن
 و از اهل ایمان و از این رسول
 ولی است پروردگار [جهان]
 ۶۹- و افسرد چندی از اهل کتاب
 شما را مگر بر ضلالت برید
 نکردند گمراه جز نفس خویش
 ۷۰- به انکار آیات پروردگار
 [به حالی که با چشم خود بنگرید]

و بسود خدایی بغیر از خدای
 عزیز است و فرزانه [سر کینه کار]
 خداوند داناست بر مفسدان
 بسید [از بهر کساری صواب]
 که یکسان بود بین ما [از نخست]
 بگردیم از هر پرستش خدای
 سوی شرک [هرگز] نیاریم رو
 گروه دگر را بگردید بار
 بایشان بگویند کز بهر ما
 که ماییم از جمعه اسلامان
 چه دارید آنرا معاجزه [استاب]؟
 [و گفتن که او پیرو کیش کیست؟]
 بگردید سارل برای شما
 بخواهید نخستن از عقل آگاهی؟
 نه چیزی که دارید علمی به آن
 به هرج آن شما را در آن علم نیست؟
 شما را خبر نیست [از کینه کار]
 و نه پیرو کیش تو مای بود
 نه از مشرکین بود [و حق گوی بود]
 [که هست است بر طاعت او میان]
 نموده است طاعت [به حسن قبول]
 به آن که دارند ایمان [به جان]
 به دل دوست می داشتند این حساب
 [ولی آن کسانی که بر این سوند]
 بد رنید ادراک این را [از پیش]
 چر بسید اهل کتاب [استوار؟]
 بایستادند دادار کفر آورید

۷۱- شما ای که اهل کتابید [هس] چرا پرده بر [چهره] حق نهید؟
 ۷۲- گروهی که بودند اهل کتاب به چیزی که نازل شده است [این زمن] بیارید ایمان به هنگام پیام مگر مؤمنین نیز از راه خویش
 ۷۳- بیارید ایمان بجز بر کسی بگو [مکرتان در نگردد به کس] کسی بر کس نشد داده مانند آن و [نه] بیا شما نزد پروردگار بگو: فضلی اینسان بدست خداست خدا واسع [مستو] است [بگوید] ۷۴ و [الته] محتض نماید خدای اکبر بهره مندش ر بطف عظیم
 ۷۵ کسی هست در بین اهل کتاب که گر چند گوی این از بیم و زرا و فردی که دیناری اش گر دهی که پیوسته او را بمانی به سر بدان خاطر است این که گویند [هس] و نسبت به حق کذب گویند [و هم]
 ۷۶- [نه این است] بل هر که بوعهد خویش و پرهیز را پیشه کرده [سفین]
 ۷۷- کسانی که پیمان پروردگار و این هر دو تا را به اندک بها ندارند روز جزا بهر [و کم] نه [از لطف] دارد بآنها بگه [به فرجام از سوی دادر پاک]

چه دارید حق را بباطل نهان؟
 به حالی که بر [اصل] آن آگهید؟
 [به یاران خود داشتند این خطاب] او اسلامیان راست [ایمان یان، سپس کفر ورزید در وقت شام نمایند رجعت [از اینگونه گیش] که پیرو بُود گیش نان را [پسی] که ارشاد، ارشاد حق است [و پس] که شد بر شما داده [در این زمان] سستزه توانستند [سردن بکار] و بخشاید آن را به هر کس که خواست و [نسبت به هر چیزی] دانسا بُود هر آن ر که خواهد ز پس شمای خیرا هم دارای فعلی عظیم
 [بیمه] [چنانچه] [ایمانات و فعل مسووب] [سپاریش، بساز آردت] [پسی خطر] [ترا بساز نمدهد مگر] [آن گهی] [استانی از و مال خود را مگر] [ندارند حقی به ما آمین] [بدانند] [افعال خود بیش و کم] [اره پسایداری گسوفته است پیش] [محب است دادر یا متقین] و ایمان خود را [نمودند خوار] [که خسیره نمودند از کف رها] خدا می نگوید به آنها کلام نه تطهیرشان می کند [از گناه] عجبی بُود بهرشان در دلای

۷۸- و از بین آن قوم، افراد چند

به وقت تلاوت ز [متن] کتاب

کسکه پسنداری آن از کلام خداست

و گویند این از خداوند بود

و نسبت به حق کذب گویند [و هم]

۷۹- سزاوار هیچ آدمی نیست این

و او را دهید حکم و پیغمبری

[کند مرد مردم چس انتا]

اولی به که [گوید به افراد باس

بدان سان که امواتید آن] کتاب

۸۰- بگوید گسریید های خدی

شما را بخواند سوی کفر [و کین]

۸۱- [و یاد آورد اینکه] با اصبر

یکی عهد است حکم و ستور

چس [مکتوب] و حکمت بدایسم ما

که صدیق گوی است [بی هیچ کاس

و البسته بساید بسا و بگرود

سپس گفتشان [ذات] پروردگار

و بستید پیمان محکم بر آن؟

بفرمود: باشید شاهد بدین

۸۲- سپس هر که پیچید سر زین قرار

۸۳- پس [آن مردمان] غیر دین الیه

و در اسمانها [هر آنکس که هست]

همه خسرواد و ناخواند نسیم جز

بسه ایسات دلداز دستان [سند]

ازبان را دهند آنچهان پیچ و تاب

و حال آنکه از گفته حق خداست

و آن نیست گفتار و [خود]

بدانند افعال خود [پیش و کم]

که بدهد خدایش کتاب [مبین]

و انگشاد او [از صبر سروری]

صبر پندیده باشاید جای خدا!

الهیسی شنوید [و الهیسی شناس]

و خواندید درمن [از طریق صواب]

مکک را و پیغمبران را شناسای

پس از آنکه اسلام [گشت دین]

و با پروردگار [سسه خدا،

به مضمون و مفهومی از این قرار]

پس، آمد رسولی به نزد شما

به هر چیز که حق به نزد شماست

و بر یاری [و نصرت] او روید

که اقوال دارید براین قرار؟

گفتند: آری، بخستای جهان!

مستم بسا شما نیز از شاهدین

[همو] بپایند از مردم زشتکار

بسه دین دگر بُرد خواهند راه!

و با هر زمین [آنکه دارد نشست]

بگردند مروجوع بر سوی او

۸۴- بگو بر [وجود] خداوندگار
 و ایمان به چیزی که از بهر م
 و بهر پسر اهیم و پور [از خداست]
 و بر آنچه شد داده پسر رهبر
 و فرقی نبه در بین آنها نهیم
 ۸۵- و هر کس جز اسلام دیسی بهجست
 و در هشتر [و هنگام دیدار ه]
 ۸۶- چگوننه برله هدایت، خدای
 که از بعد ایمان و گشتن گواه
 پس از این همه کوشش و جستجوی
 [چنین] ظالمان را نه هرگز خدی
 ۸۷ [چو قومی شود بر ستم بایدار
 و پادش آن به عرجم کار
 و هم از مالاتک و هم از بخت
 ۸۸- در آن نبار پس وقعه و بی امان
 به کیفر، نه باشند تخفیف یاب
 ۸۹ مگر مردمانی که از بعد از
 [گمارند هسخت به اصلاح کار]
 ۹۰- کسانی که از بعد ایمان خویش
 سپس کفر خود را فروتن کسد
 از ایشان [اگر] توبه نبود قبول
 ۹۱- همانا کسانی که کافر بُدند
 اگر چه زمین پُر کنند از طلا
 ز یک تن از ایشان نگردد قبول
 فراهم شود کیفری در دیار
 به دلهای ما یساعت ایمان قرار
 بگردید نازل از سوی خدا
 و سحای و یعقوب و اسباط راست
 به موسی و عیسی و پیغمبران
 دل و جان به فرمان ایشان دهیم
 بگردد پسذیرفته از او [درست]
 [چنین کس] بُود از زیانکارها
 شود بر چنان مردمی و همنمای
 به پیغمبر و ایسه های [الاد]
 [بناگاه] بر دهن سوی کفر روی
 برله هدایت شود و همنمای
 به رشتنکد نمایندش کردگار
 بود نیست از جانب کردگار
 بر ایهاس لعنت همی [سر سر]
 بنماید [خود همچنان] جاودان
 به یک لحظه [تا آخر اندر عذاب]
 بگردند در راه کسوت روان
 غفور و رحیم است پروردگار
 [به کفر را برگرفتند پیش]
 [اگر] نغمه توبه را سر کنند
 و باشند از گمراهان [فی الاصول]
 و در کفر از دین دنیا شدند
 پس غدیه [و بهر دفع بلا]
 و براین چنین مردمانی [جهول]
 و از بهر شان هیچکس نیست یار

۹۲- به [دنیای] نیکی نه هرگز درید
 ز چیزی که آن را بنارید دوست
 و هر چیز بخشید [در این جهان]
 ۹۳- روا بسود از بهر قوم یهود
 بجز آنچه «یعقوبه» [از عهد پیش]
 به وقتی که تورات بهر یهود
 نگو گر شما راست صدق بیا
 ۹۴- از بن پس هرانکس [بنات] خدا
 چنین کذبگوین و ناپایان
 ۹۵- بگو راست گفته است رت [جلیل]
 که باشد [خلیل خدا] حق گری
 ۹۶- همان [اولین خانه] که شد بنا
 به «نگه» است و ز بهر خلق جهان
 ۹۷- در آنجا نشان ها بود آشکار
 هرانکس که داخل بشد اندران
 و از بهر [ادب] خداوندگار
 که سازند اهنگ رفتن بان
 و گر کفر ورزد [اریس] امیازا
 ۹۸- بگو: ای که هستید اهل کتاب
 به ایات حق از چه کافر شوید؟
 ۹۹- بگو ای که هستید اهل کتاب
 براه خدا و ره مؤمنین،
 و حال آنکه بر صلیق اینگونه ره
 و هر فعل صادر شود از شمای
 ۱۰۰- شما ای که ایمان بیاوردهاید
 که باشند [از آن مردمی در حساب
 [همین قوم] از بعد ایماتان

مگر آنکه دستی به بخشش برید
 نسعاید اتفاق [و اتفاق اوست]
 خداوند را علم باشد به آن
 همه هرچه از خوردنی [پاک] بود
 روا می نداشت بر نفس خویش
 از سوی خداوند [غزل] نبود
 بیارید تورات و خسواتید آن
 ببیند دروغ [و زندقه] افترا
 شنوند از گروه سستم پروران
 که باشید پیرو به کیش اهل
 و و نیست از مشرکین [بر خدای]
 ز بهر عبادات [خلق خدا]
 بنمود برکت و رهشایی در آن
 مقام بهر اشیایش [اندر کنار]
 [پیش] ز هر بد بود در امان
 نشاند [خلق خدا] عهده دار
 چو در حوش بیسد [وسع] و [بوان]
 خدا باشد از مردمان بی نیاز
 [چه دارید بر کفر پهای شتاب؟]
 که باشد به کردارتان او شهید
 چرا بسته دارید [راه صواب؟]
 کژی را چه جوید [جای یقین؟]
 شما مردمان ناطرید [و گواه]
 از آن بی خبر می باشد خدای
 گر از آن کسان پیروی کردهاید
 که خوانیدشان حال [اهل کتاب]
 شما را بود سوی کفرانستان

۱۰۱- [شما را چنان کفر گردد شعرا]
 همی خوانند گزید برای شما
 و هر کس پناه از خداوند خواست
 ۱۰۲- شما اهل ایمان، به دلاور خویش
 ایبه حقی به تلقا نماید کار
 نسیرید البته جز از آن رمان
 ۱۰۳- و بر ریسمان خدا بی درنگ
 نباید که معالید از هم جدا
 به خساطر بیارید از آن رمان
 و دلهایان را خداوندگار
 (و آخر به هم یار و یاور شدید)
 کنار یکس خطره یسار از نثار
 شما را از رفتن رهانید از آن
 نشانهای خود را کند آشکار
 مگر آنکه از لطف والای او
 ۱۰۴- و باید که جمعی ز بین شعری
 سه کردار نیکوی فرمان دهید
 [بماید چون این دو مبنای کار]
 ۱۰۵- میاشید مانند آنان که [پی
 پرواکنده گشتند و با یکدیگر
 (و انهم) پس از آنکه پروردگار
 و این مردمان را از پروردگار
 ۱۰۶- (و روری که هنگام کفر رسید)
 (و هم از نمود فعال گشته)
 و انبا کسانی که [دود گشته]
 [بگویندشان] بسد ایمانات
 (چو بر کفوتان بود پای شتاب)
 ۱۰۷- و آنان که شد چهرههاش سپید
 [به پاداش نیکویی فکر و کار]
 ۱۰۸- و اینهاست از سوی ایزدیشان
 و در پاره مردم از روزگار.

و حال آنکه ایست پروردگار،
 و پیغمبرش [با بیای شما]
 هدایت بیابد سوی راه راست
 [ره دهند و پرهیز گیرید پیش]
 که باشد سزاوار پروردگار
 که باشید از مستمن [جهان]
 شما جمله [ایست] یازید چنگ
 و در حق خود از عطای خدا
 که بودید با یکدیگر خصم [جهان]
 به هم داد پیوند [بها استوار]
 و از نعمت تو برادر شدید
 بسبودید و انگسناه پروردگار
 بدینسان خداوندگار [جهان]
 [سناری شما مردم از روزگار]
 پیه کسوی هدایت بیارید رو
 [بماید دعوت به نیکی ازای]
 [چو بسد بد] بهی بر آن دهند
 [بماید آتش مردمان رستگار]
 کشیدند از وحدت فکر و رای
 همی بودندشان اختلاف نظر
 فرستادشان ایبهها آشکار
 عذاب بزرگی است [در انتظار]
 بیسی شود چهرههایی سپید
 بود چهره جمع دیگر سیاه
 نموده است رخسار ایشان سیاه
 برفتید آیا به کفوتان؟
 چشید [این زمان] طعم [تلح عذاب]
 از سموی خداوندگار مسجید
 [بماید در رحمتی مانند کار]
 که از روی حق بر تو خوانیمشان
 باشد ستم و خدا خواستار

۱۰۹- و هر چیز باشد ز دادار [پاک]

[به فرجام] عودت بیابند امور

۱۱۰- و هستی خود امتی بهترین

دهید امر بر کردهای نیکو

و دارید ایمان به ذات [خدای

بیارند ایمان به پروردگار

از ایشان گروهی پایمان دراند

۱۱۱- بسیاری از هرگز شما را غور

در آیند اگر بسا شما در نبرد

[و انگسایه بسعد از شکست و فرار]

۱۱۲- زده [فهر] خولوی [به سیمایشان]

مگر رشتة حق [چنگ آورد]

گرفتار بر خشم پروردگار

[از انسجا چنین گشت پایان کار]

[نسب عالقد از کسفر ورزی جدا]

از انسجا کسه بودندی اهل گناه

۱۱۳- بر امر میاشد [تندر حساب

که خیزند و آیات پروردگار

ببسترگاه پروردگار [بودا]

۱۱۴- بیارند ایمان به پروردگار

و فرمان به افعال نیکو دهند

و در عرصه خیر [و کسب ثواب]

و این مردمان [در شمار و دثار]

۱۱۵- و هر فعل نیکو که آرند جای

و ذاتا بود [ذات] پروردگار

[چه] در آسمانها [چه] بر روی خاک]

به سوی خداوندگار [غفور]

پسندیدار [و مردم] بی قرین]

و بر فعل زشت گمان نهی گو

و اهل کتاب [و پرستان شمای]

بسر آنان بود بهتر اینگونه کار

و بد کار هاشان فرولولن نسرند

چسب [و زدن] نمی آید [و بی اثر]

[در ماندگی] پشت خواهند کرد

سبب [از هیچ کس] انصرار

بپهرجا که گردید [پندایشان]

[از زبهر مخفی سودی برند]

بگشاید و بر مسکست [اب دچار]

که انبیا به آیات پروردگار

بته ناحق نمودند هلاک انبیا

بجایز نمودندی [در مرز راه]

و باشند جمعی ز اهل کتاب

تسلوت کنند و به شیعیهای تار

در آیند آنان به حال سجود

و ایمان [قلبی] به روز شمار

و بر لاهی [و فعل] بد رو نهند

بجویند برهم [سباق] و شتاب

بباشند [و صانعان] [در شمار]

له بی اجر مانند نزد خدای

یاں مسرده [پاک] و پروردگار

۱۱۶- [همالا کسانی که کافر شدند
نه اموال ایشان نه فرزندان
و هستند آنان ز اصحاب نار
۱۱۷- و احسان آن قوم مانند هست
به سوزنده بادی که ناگه وزد
و آن کشته‌ها را نماید فانی
و لیکن چنین مردمانی از پیش]
۱۱۸- ایا اهل ایمان، بگیرید یار
که آنان را هرگونه تیر و فساد
همی دوست دارند [در قلب خویش]
ز گفتار آن مسرورم [انکار]
و دل‌هایشان آنچه دارد نهان
نمودیمان ایستاد انکار
۱۱۹- شما را به ایشان دلی مهرجو است
همه هرچه شد بازل بر استخوان
تلاقی نماید چون با شمشیر
ولی چسبوند که در خلوت [خمود خزند]
بگشود: بها همان حالت خشمناک
بسود آگه از هر چه در سینه‌ها
۱۲۰- چو خبری برای شما حاصل است
و گور، بر شما یان گزندی رسید
شما، پیش ایشان، اگر استوار
ز کنید چنان مردمانی [پلید]
هران فعل گاید از آنان به جای
۱۲۱- [و یادار وقتی که] در آن بگاه
که تعیین کنی موضع مؤمنین
[و بر آن همه فکر و گفتارها]

و بر کفر و الحاد ثابت شدند
کند بی‌نیاز از خداوند [شان]
و [خواهند بود] افسران پایدار
در این زندگانی دنیا [ی پست]
و مسزوع اهل مستم را گزود
نکرده است ظلمی بر ایشان خدای
ستم خود نمودند بر نفس خویش
کسی جز خودی را [ایسی هیچ‌کار]
نخواهند بهر شما ایستاد
شما را رسد [و صحت] به پیش
شما انعطاف بود انکار
فکر و فکر بود از آنچه گوید [بان]
گفتار از عقل جوید [دستور کار]
و لیکن شما را ندارند دوست
شما و است ایمان [قلبی] بان
بگشوند: [و سرچماست ایمان شما]
سرانگشت از چشم و کین می‌گیرد
بمیرید، زیرا خداوند [ایاک]
نهان باشد [از مهر و از کینه‌ها]
از آن غیر انبوهشان در دل است
به دل‌هایشان شادی آید پدید
بسمعاید و بانشید پسر هیزگار،
شما را [زیبائی] نخواهد رسید
همانا معبط است بران خدای
[چند از اهل خود رو نهاده برده]
[که بانشد مر خشم را در کمین]
خدا سامع و آگه [از کارها]

۱۲۲- و بلاد از کز جمعشان آن زمان
 به سه حوالی که می بودشان کردگار
 و نباید که افراد ایمان گرای
 ۱۲۳- و در [وقعه] بدر پروردگار
 به حالی که [از ساز و برگ و نفر
 نسماید پرهیز، پس از خدای
 ۱۲۴- به وقتی که [در جمع] آن مؤمنین
 برای مدد از سوی کردگار
 بیایند [از آسمانها] فرود
 ۱۲۵- بلی [حال هم] اگر شکمیا شوید
 [و دشمن بسزودی بگرزد] دمان
 گسند [پسینج هزار از مسلاتک خدای
 [یکی و صفت از اوصاف ایشان چنان
 ۱۲۶- و این را بداند است ایزد قرر
 و [هم] بر قلوب شما اعینماد
 و [سبوت] نسباند مگر از حقیقی
 ۱۲۷- که بخش از آن [کافران را خدا]
 و [با] منتهزم گشته [و دل فکسار]
 ۱۲۸- باشد برای تو [اس] اختیار
 پذیرد چه ز انقوم [عذر و عتاب]
 که آن مردماند پسنداکر
 ۱۲۹- و در آسمانها و [روی] زمین
 از حقی است و از او نباشد جدا
 و [با] آن که سازد به کیفر دچار
 ۱۳۰- نباید خورید اهل ایمان [و یای
 به تقوا [ای دلاور خود] ده برید
 ۱۳۱- بترسید از آن آتش [بسرشار]
 ۱۳۲- خدا را اطاعت کنید پر رسول

به دو فرقه عارض بشد بیم جان
 بلی [و نگهبان در آن گسارزرا]
 بودشان توکل به [ذات] خدای
 نمود از شما [مؤمنان] استعار
 و دشمنان نسپدید آساده تر
 مگر شکو او را بیارید جای
 [ممود] را ایشان سسالی چنین
 ز خیل فرشته اگر سسه هزار
 شما را کفایت نخواهد نمود
 و بر جانب [از هد] و [تقوا] روید
 و آید به سوی شما بی آمان
 تسبیل از برای مدد برای شمای
 که دارد در هیأت خود نشان
 مگر [مژده] لرد شما را [به] بسار
 او [تسبید] از لطف داد [رشد]
 گشته تکتشد توانا و کار آرمای
 نماید [از بخشش] دشمنان جدا
 زیستاتند گسودند و نسویدوار
 از آن رو که خواهد جملودگار
 چه بدد به ایشان جزو عذاب
 [جز این نیست فرجامشان سرسرا]
 هر آنچه باشد به قطع و یقین
 و امروز آن را که خواهد خدا
 خلتا مهربان است و امروزگار
 [نه] آن را نه انصاف آن را شمای
 مگر دستگیری بدست آورید
 که از بهر کفار شد برقرار
 که یابید بر رحمت [حق] وصول

۱۳۳- شتابید [کز هم بپشتید پیش] برای بهشتی که از [حیث] عرض مهیا شده [از سوی کردگار] ۱۳۴- کسانی که در وسع و سختی حال و [هم] خشم خود را فرو میبرند [و قومی که دلرای فعل نکوست] ۱۳۵- و آنانکه زشتی [گرفتند پیش] [و انگاه] آرند [پاد از خست] و اسرار نمانند بر کردار خود کدامین کسی غیر [ذات اله] ۱۳۶- و پاداش ایمان [بود بر او] چنان بساغهایی که از دیستان در آن مساواتی بگسیرند چای ۱۳۷- به تحقیق گذشته پیش از شما بگسردید پس در [بسیط] زمین که چون رفت [فرمان و فرجام کار] ۱۳۸- و خود مردمان را بیانی است این ۱۳۹- میبایست شست [و مدارید پای] و حال آنکه [از دیگران] برترید ۱۴۰- شما را اگر زخمی آمد بدید و این روزها [ای شکست و قتل] که دادر این را نماید عیان و هم از شماها شهیدان چند به قومی که شد ظلم او را شعار

پس رحمت [و بخشش] رب خویش بود همطرز سماوات و ارض [پاداش] اسرار پروردگار نمایند [امسان و اتفاق مال] و [هم] از خطای گمان بگذرند بنارده خدای آنچنان قوم دوست و مسلم نمودند در حق خویش و خواهند پوزش برای خطا به حالی که آنگه [از اسرار خود] بپشت گسارگان [اهل گناه] بکسی رحمت از سوی پروردگار نماند [تبار] ادا امر کشان [چه نیکو است] [اهل عمل را] جزای [سنت] [و شایود بانه] بپسینید [و ادا دهید] تیزبین به تکلیف گو مردم [روزگار] و ارشاد و اندرز بر مستقین و غم بر دل خویش مسلط جای اگر در [جز امن] ایمان درید [عند هم] بمانند آن زخم دید به گردش در لایسم بین بشر که باشد کرا نور ایمان به جان [گزید] [که بر حق گواهی دهند] ندارد محبت خدایندگار

۱۴۱- که خالص کند مخلصان را خدا
و کفار را ایسا گذشت زمان
۱۴۲- شما راست بنظر آید چنان
بسه حالی که کوشندگان را خدا
و همهم از میان شستاب آوران.
۱۴۳- تسبیحات هیمی بودتان آرد
و دیدید امیدان رزم و غبطرا
۱۴۴- محنتهای غرضهای پیش نیست
بمیرد اگر یا که گردد قتل
و هر کس کند بارگشت از هندی
در ایستادهای زود رت اغفلور
۱۴۵- بحر امر حق اند مسیر حیات
که آن سر نوشتی است ز بهر بشر
هر آنکس بخواهد ثواب جهان
به فرد پسین هر که شد پای بند
در ایستادهای زود خواهیم داد
۱۴۶- چه بسیار بودند پیغمبران
سمودند پیکار نو بود هر پند
نه بودند با ضعف و عجزی قرین
۱۴۷- و آلمان بسفرگاه داد رشان
خدا ایما معاصی اعمالمان
خدا ایما به هنگام کارزار
و ای کسردگار جهان افروین
۱۴۸- خدا، نیکی این جهان نشان بداد
و در حق افراد نیکی شمار

[گشتن ز هر گونه عیبی جدا]
کند مسحو از روی لوح جهان
که خواهید داخل شد اندر چنان
نکرده هنوز از شمایان جدا
نکرده فجزا صفت مایان
نگشسته بسه صردن اولی آرو سرو
بسه حالی که بودید نظاره گر
ز سسل پیش از و نیز کردند زیست
بگسردید از ره شما ایسی دلیل
سیباید زبانی همه کار خدا
دهند اجر بر مردمان شکور
بپسودم است ممکن کسی را معات
و باشد مایل همه امر قدر
دهد پیش از آن بهرهای ایسی گمان
کسیم از چنان نعمتش بهره مند
بافراد شاکر چرا ای زیاد
که همراهشان جمع رزم آوران
بگشستند در راه حق مستلا
معجب ستادان بسا صابون
بحر این نمی بود گفتارشان
بسیبختی و اسراف اعمالمان
قندهای ما را تو ثابت بنظر
نما چیره ما را بر این کافرین
و پسنداش نیگوی آروز معاد
معجب است ذات خداوندگار

۱۴۹- شما ای که ایمان پیورده بد
 اگر عزم یمن فتن را کرده اید
 که راه اطاعت کنید اختیار
 راسان کسه هستند کافر شمار
 شما را [و اسلام] رجعت دهند
 ریسانکار ایستد و نسا بهره مند
 ۱۵۰- بلی، سرپرست شما یان خداست
 و او بهترین یار [یها] شماست
 ۱۵۱- به دلهای آن قوم کفران شمار
 بروی بسیاریم ترسی بهر
 [که بی هیچ سخت باطن شدند
 و سبب به حق شرک قتل شدند
 در آتش نبود جای آن کافران
 چه بد هست های ستم پرور
 ۱۵۲- خدا بر شما وعده راست داد
 به وقتی که در ابتدای جهاد
 صف [الدر صف] دشمن [انکار
 محمودید با امر حق تار و مار
 چمن بود تا بیمتان کرد مست
 تا متزعج به کار شما راد جست
 چو بمودتان جمله معنوب خویش
 شما راه غمیان گرفتید پیش
 گسروهنی خسریدار دنیا شدید
 و حمن هواخواه عقد شدید
 خدا مصرف کردن در مال
 که گیرد ز کار شما امتحان
 سرانجام حق درگذشت ر شمی
 که بر مؤمنان رحمت آرد خدای
 ۱۵۳- یو غافل ز هر فرد و در فکر خویش
 گسروان گرفتید ره را به پیش
 سببی [در چنان عرصه کز و فر
 شما را همی خواند از پیشسر
 و انگسسه شما را خدای بدود
 عمنی بر غم دیگری بر فرد
 که انده نیاید شما را به جان
 ر مافات [بما رنج های زمان]
 و هرکار کنید ز دست شمی
 بر آن کار دناست ذات خدای

۱۵۴- [خدا] از پس آن غم [دلگداز]
 که بر بعضی چون خواب کوتاه بود
 به باب خدا فکرتان بوده دست
 [و گفتارشان اینست] بر دست خدا
 به ایشان بگوید [و نکته] همه کار
 کنند آنچه در سینه خود نهان
 و گویند اگر بهر ما [از نخست]
 نه ما گشته گشتیم در این مکان
 اگر هم شما در سراهای خود
 کسانی که تقدیرشان قتل بود
 کند امتحان تا خدا ای چهار
 و خالص کند [ذات پروردگار]
 و آگاه باشد خدا ای چهار
 ۱۵۵ به روز [خدا] چون نهادند روی
 کسانی که کردند [در گیرودار]
 به نوازند [آن روز] شیطانان
 به تحقیق به خشیان کردگار
 ۱۵۶- شما ای که دارید ایمان [از پیش]
 که اخوانشان چون برای سفر
 و بسا بهر رفتن به جنگ بعد
 بگرفتند [در باب آن سالکان]
 [که اجسادشان می شد از مرگ سرد]
 سرالسلام در قلبشان کردگار
 خداوند بخشد [به انسان] حیات
 و هر فعل کاید [دست شما]
 ۱۵۷- و گر هم پیراه خداوندگار
 و بسا بر شما یان سر آید زمان
 و بسا بهر بسود رحمت ظوری

فرستاد آرامش می [دانشوار]
 و بر بعضی دیگر غم جان فرود
 چنان بسا بر چاهای نادرست
 نهاده است [از اینکار] سهمی خدا
 بسود در پسند [بدرست] کسرتکار
 سازند نبرد تو آنرا عیان
 در این کار می بود سهمی [درست]
 بسا بر چنین پاسخی بر زبان
 مکنان می گرفتید بسا رای خود
 [از بستر] به مقل شیطانی [چون بود]
 هر آن را که دارید در دل نهان
 بسا دلایبان هر چه دارد قرار
 به هر چیز باشد به دلها بهان
 بولشکر سوی یکدیگر [به گنجوی]
 ز منقذ شما یان فرار اختیار
 گنه رنگ گنه بود بر جانان
 خدا [هم] غفور است و [هم] بدار
 میباید [از آن مردم] کفر کیش
 بروفتند [از خانه] خود به در
 ز خانه بسا صحرای نهادند روا
 که در نزد ما بودشان گرمکان
 نه مقل گشتندی [بدرست] سجد
 دهد این چنین حسرتی را قرار
 [هم] او را برآید به سوی عمارت
 بر آن کنار بسیناست ذات خدای
 شما گشته گردید [در کارزار]
 شما راست غفران رت [جهان]
 و چیزی که سازند جمع لوری

۱۵۸- بمیرید اگر یا به کشتن روید
 ۱۵۹- تو در پرتو رحمت اینزدی
 اگر سخت بودی دل و قول تو
 پس اکنون ببخشا برایشان گمه
 ایسا مردم خود به شورا نشین
 گرفتی چو تصمیم پدر کار خویش
 همانا تسوگل کنان را همه کار
 ۱۶۰- خدا را ندانید اگر یاری
 اگسو خسوار دارد شما را خدای
 بسپارست پس، اهل ايمان، بکار
 ۱۶۱- رسولی نبوده است پدر روزگار
 و همسر کن خسیانت از و مسوزند
 و بال او گناه همان لعل پیغمبر
 سپس داده گردد به هر فرد و کار
 چو اجسری به هر فعل خواهد پیس
 ۱۶۲- خدا را کسی کار به کسب و خاست
 چشتم پس این اوصی مسکن است
 ۱۶۳- بوند بهر آنان به نزد خدا
 و ایستد از انقوم هرگونه کار
 ۱۶۴ به تحقیق بر مؤمن از عید
 و رسولی پسرا انگسخت از پینشان
 به ایشان فرو خواند آیات و
 به تسلیم انسان کند اهتمام
 اگر چه به ماقبل آن روزگار
 ۱۶۵- و آیا به وقتی که پدر کارزار
 به حالی که آمد ز سوی شما
 بگفتید این از کجا شد پدید
 [وجود] خداوندگار [جهان]

در آخر بدرگاه اینزد نشوید
 بران مردمان مهر گستر شدی
 پراکنده گشتندی از حول تو
 و از بهر انقوم پیوزش بهخواه
 پدر این کسار آراء ایشان بسین
 توکل هم کن به دلتار [خویش]
 خداوند [عالم] بود دوستدار
 نه غائب شود بر شما دیگری
 پس از تو که یاری دهد بر شما
 تسوگل نمایند بر کسردگار
 گمه از وی خسیانت شود آشکار
 قدم چون به میدان محشر زند
 یلرد به محشر به همراه خویش
 چیزی عمل از سوی کردگار
 بر آن قوم ختمی نخواهد شد
 چنان فرد شایان خشم خداست
 چه جدی بدی بهر برگشتن است
 مقامی از دیگر مبراتب خدا
 بر آنست بیثنا خداوندگار
 [بدینسان] خداوند صکت نهاد
 [که بود] از انقوم نام و نشان
 مژده کندشان به کردار و حوا
 ز مکتوب و حکمت بوجه تمام
 بدندی به گمراهی آشکار
 شما را زیستی پیامد به بار
 دوچندان زیان هر عدوی شما
 بگو از شما [بر شما] این رسید
 همانا به هر چه دارد توان

۱۶۶- [به روز آید] چونکه بهر نبرد
شما را هر آن حادثی رخ نمود
[خدا را مشیت برقت این چنین]
۱۶۷- و معلوم دارد معنی بذق
به ایشان چو گفتند اینک شما
نمایید با دشمنان کسارزار
بگفتند: ما را خبر از قتال
و بر کفر بودند نزدیک
بما رفتن گفته‌ها بر زبان
و هر چیز دارند اندر نهان
۱۶۸- کسانی که گفتند [انسان کلام]
به حالی که واپس نشسته از جنگ
و طاعت نمودندی از ما بکار
بگو گر شما راست صلق سخن
۱۶۹- و آنان که در راه پروردگار
مهندار باشند اسیر مملات
بود رزق آنان همه برقرار
۱۷۰- حدایشان و فضل خود از آنچه داد
و خوشوقت [از حال آن کساروار]
[همانان که مانند این دسته‌اند]
که غوطی نمی‌یافتند از بهرشان
۱۷۱- و شایند که جانب کورگار
ونسیر اینک بر اهل ایمان، الیه
۱۷۲- کسانی که [از سوی خصم بلند
از آن پس از پروردگار و رسول
از آن مروت‌مانند [اندر حساب]
و از لیلان] که تقوایشان شد شعار
۱۷۳- کسانی که گفتندشان: بر شما
بترسید از آن مردم [چنگجوی
آسیامد ولی بیم بر جانشان]
و گفتند: کافی است ما را خدا

و نسیروی بر یکدیگر روی کرد
به آن خداوند آفر وجود
که معلوم دارد [صفا] مؤمنین
[که باشند دور از دلد و وفای]
بباید با ما سراف خندای
بمقتد یا در طماع استوار
اگر بود پیرو شدیدی [به حال]
ز ایمان، در آن روز از آن رهگذار
که در دل بدارند از آن نشان
خدا هست [ایمان] اهل بران
به باران خود بر سبیل سلام
اگر بود [آن گشتها را] درنگ
نمودند مقتول بر کسارزار
[ایمان] را برانید از غویشتن
[که مقتول بر کسارزار]
بوی، آن کسانی که آفر حیات
[بیمه] بر و از درگاه پروردگار
[که پاداش اعمال] باشند شاد
که باشند دنبال ایشان روان
[و لیکن] به ایشان پیوسته‌اند
[که از هیچ خیزی بر آنها نشان
بود فسخی و نعمی برقرار
[که پاداش کوردار سازد قیام
به آیدشان و خیمها چون رسید]
نمودند [مسرمان و دعوت] قبول
که باشند بر نیکی پادشاه
بزرگ است پاداش [اینگونه کسار]
شده جمع [مسرمان] جنگ از ما
که سوی شما پرتابه است روی
و افزون همی گشت ایمانشان
چه نیکی و کیلی است [از بهر ما]

۱۷۴- سپس باز گشتند از آن کارزار
نیامد بران قوم سسوه اثر
کز آن دات باری تعالی رخصت
۱۷۵- فقط هست شیطان که ابد به پیش
مباشید خائف از قسومی چنان
انخواستید رفتن بر اعی جز این
۱۷۶- چو بینی کسانی که ثابت قدم
نبایست چنان ترای رسول
که آنان به پروردگار جهان
خداوند خواهند یاردار
او انگاه در حشر و یوم الحساب
۱۷۷- کسانی که بیاع ایمان شدند
بسه چیزی برای خدا ای جهان
او در حشر از بسوی دادر پاک
۱۷۸- و آنان که اطمینان بود کارشان
که گر می دهیم آن کسان را زمان
چنین مهلتی را بیاریم پیش
او در روز موعود بر این کسان
۱۷۹- نه بوده است اینسان که پروردگار
به حالی که هستید بران، شمای
اصف پاک و ناپاک از یکدیگر
نبوده است این بر خدا ای جهان
که در پرده غیب پنهان بود
که سازد گزین از رسولان خویش
شما پس با ایمان بیارید رو
گر ایمان بیارید و تقوا به جای
۱۸۰- کسان را که از فعل خود کردگار
و انسان در آن مال با نخر خویش
نباید بود رای و پندارشان
انه خیر است و سود از چنان حال و کار
فستشان به گردن و روز جزا
و هر ارث کانداز زمین و سمست
و دارد خداوند اعمال خبر

آیا نعمت و فضلی از کردگار
و گشتند چو بای آن رهگذر
و دارند فضل وافر خداست
که قوس آورد بر محبتان خویش
شما را از من بیم بساید همه جان
چو باشید از زمهره مؤمنین
سجود در کسر پیشی به هم
کند این پس قوم کافران ملول
مدرسد اندک توان ریمان
نمی بر آنها همه یوم تقوا
بزرگ است از بهر اینان عذاب
و آنکه خریدار گفزان شدند
نیارند این قوم اهرگل زبان
عذاب است از بهر نشان دردناکی
بماید بود رای و پندارشان
بود او همه چیزی سهفته در آن
یکه سارند مژون گداهان خویش
عداسی است بسگی و حواری رسان
کند مؤمنان را به خود و گذار
مگر آنکه سازد مجزا خدای
که تا آشکارا شود سرسرا
که اگر نماید شما را بران
خدا را ولی خواست بران بود
کسی را به اجرای فرمان ز پیش
بسه پروردگار و رسولان او
شما راست اجرای عظم از خدای
نهاده یکی مال در اختیار
اوه منع خیرات گیرند پیش
که خیروی است حاصل ازین کارشان
بل آرد زبان بهر آنها به بار
جز ایند بهر حساب و سزا
همه هر چه باشد از آن خداست
و فعل شما مردمان سسر بسرا

۱۸۱- به تحقیق بشنید پیروندگان

کسی که گساخته محتاج باشد خدا

بسی زودی نسویم گفتارشان

او در حشر گوییم بها آن قریق

۱۸۲- و این (کیفر) از بهر آن کار دست

(و گزیده) خدایندگان (جواد)

۱۸۳- کسانی که گفتند (آری) خدا

که بر دعوت هیچ پیغمبری

مگر این که قسریانی آورد

بگو پیش ازین هم بسوی شما

و انبات واضح به همراهشان

شما گفتم که از راستگویان بدید

۱۸۴- گرت بهر تکذیب برخاستید

که پیش از تو با معجزات عیا

برای صلاح و نجات آمدند

۱۸۵- چشیده است هر رندهای طعم مرگ

عسوف هایتان را به جسد تمام

پس انکس کسی دور او فستاده ز نثار

به تحقیق شد رستگار (و سعید

حیات جهان (در هر ذی شعور)

۱۸۶- به تحقیق از مال و جانهای خویش

از آن ها که پیش از شماها بدید

و از مشرکین (گفتم و پسندید)

شکستایی و زهد روزید اگر

سبحن (های) آن مردم (سایگار)

بسیه حال که دور از نیازیم ما

و بر انبیا ظلم و کشتارشان

هم اکنون چشید این عذاب حریق

که تقدیم با دستهای شجاعت

ساخته ستمگر بسیه حق عباد

گرفته است پیمان بدینسان و ما

نمی ایمان بسیاریم و نی سآوری

که در پیش ما آتش آتش خورد

رسپولان و مسیحا بسا افن ما

از آن سبیل که گوید (از آن نشان

چرا دست در خون ایشان شدید)

به دیگر رسولان هم این خواستند

و مکتوب او تذکار و وعظ بیان

بسیه ستم و نجات حیات آمدند

(و بر پایه کرده و توشه بری)

بخواهند دامن به سوم القام

و آتسار بهشت است او را قسار

که بر سعادت لطف ایزد رسید

نمی باشد بنیو از محتاج غرور

شما را رسد آزمایش به پیش

و مکتوب و ایسات داده شدند

دل از تر گفتارها بشننید

بفانید اموری نسنوگند و سر

۱۸۷- و آنکه که بگرفت پیمان خدای
 نماید آن را به مردم عیان
 فکستندش در پشت سر [بی دلیل]
 [در ایسن زشتکاری و داد و ستد]
 ۱۸۸- مسپندار انسان کز انعامشان
 و همدم دوست دارند کز این و آن
 به عسلیا ز قسید عذاب خدا
 [در انصحا بفرمان دادر پاک]
 ۱۸۹ و در آسمانها بوسر روی خاک
 و [ذات عزیز] خداوندگار
 ۱۹۰ به ایجاد الفلاک و مهد زمین
 همانا نشانها بود برقرار
 ۱۹۱- کسانی که حق را بیاد آورند
 چه استاده و چه نشسته ز پای
 او در خلقت اسماعها و خساک
 بگویند: بیهوده ای کردگار
 منزله تویی ای خداوندگار
 ۱۹۲- تو ای داور ما به روز شمار
 به تحقیق وی را نمای تو خوار
 ۱۹۳- خدایا همانا شنیدیم ما
 که آرید ایمان بدادار خویش
 ز جرم و گناهان در گستر
 [چنان کن که] با مردم نیکنام
 ۱۹۴- به ما وعدههایی بیاور به پیش
 ببخشای و ما را به روز شمار
 همانا تو، ای کردگار [بود]

ز هل کتابه اینکه باید شمای
 و مکنید آن را به ستر نهان
 و بسفر و خندش به چیزی قلیل
 خریدند ایشان متاعی چه بسا
 شود [غرق در] شادی احوالشان
 ستایش به ناکرده بپند [هان]
 تواند چنین قوم گردد خدا
 عذاب است از بهرشان در دنیا
 حکومت بود آن دادر [پساک]
 تواند باشد به هر [گونه] کار
 و آمد شد روز و شب این چنین
 [نور] که بستند خرد را بکار
 [بسته] و وحی بسر می برند
 چه بسر جنبها آریده بحای
 [فکر و رفته در فکر دادر پاک]
 بکردی حیات جهان آشکار
 تو از کیفر نارمان باز دار
 کسی و که داخل نمایی به نار
 و بر ظالمین هیچکس نیست یار
 مددی نسا دهمان [از شما]
 و ما نیز این ره گرفتیم پیش
 و بسر خطایای ما [سر بسر]
 [کسی نیست] زندگیمان تمام
 که خود گفته ای با رسولان خویش
 مکن خوار و رسوا [تو ای کردگار]
 تخلف ز وعده نخواهی نمود

۱۹۵- [چنین بسود از اهل ایمان دعا]

[سپس گفت:] **اَللّٰهُمَّ مَنْ هِيَكَ** گاه

چه آن آید از مرد یارن بهار

کسانی که در راه پروردگار

و اخراج گشتند از جای خویش

و پیکار کردند و پس جان خود

[فسیح می خورم] کز گناهانشان

در ارم در آن بهرستان هایشان

و این است مزدی که نزد خداست

۱۹۶ ز آمد شد کافران در بلاد

۱۹۷ متاع قلیلی به حاصل کسد

برائیان جهنم بسود جایگاه

۱۹۸ و آنان که هستند پرهیزگار

ز جانی آن قوم و بهره است

بمانند جاوید در آن جهان

و هر نعمتی نزد دلور بود

۱۹۹- و هستند [و آیند آید حساب]

که دارند ایمان به [ذات] خدا

و بر آنچه آمد بر آنها فرود

و نسیب دهند ایسات رب [جلیل]

و دارند نزد خدایشان ثواب

۲۰۰- و باشید ای مؤمنان پروردگار

مهیّا شوید [از پس کار جنگ]

شوید از خدایند پرهیزگار

بپذیرفت آنکه از ایشان خدا

عملکرد کس را نسازم تبه

[که هستید چون یکدیگر در شمار]

نمودند هجرت ز [شهر و] دیار

و در راه من رنج بودند [میش]

بگذرانند [در راه پیمان خود]

[کم غم من عین و نعمت نشان]

که قهار از انجاست [دامن کشان]

و نزد خدایند [هم] مرزهاست

ترا هیچ گاه [فریب] مباد

پس آنگاه در ناز منزل کتد

چون جایگاهی [فرجام راه]

[تَقُولُ وَ عَمَلٌ] در ره کردگار

تکه خاری ز تانسان نهرهاست

و نزل است این نزد رب [جهان]

[همان] بهر نیکان نکوتر بود

همانا کسانی ز اهل کتاب

و بر آنچه نازل شده بر شما

و باشند خستاده [به رب و خود]

برای بسپایی که باشد قلیل

خدایند باشد سریع الحساب

[و در پیش رنج و هوس] پایدار

و دیگر عبادات خود بی درنگ

که باشید [در درگاهش] رستگار

۴- ترجمه منظوم سوره نساء (مدنی، ۱۷۶ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- ای مردم از خدای بیدل بیم آورید
وز آن یگانه، همسر او را حیات داد
توسید از آن خدا که بنامش قسم خورید
زنهار از جدایی با نظربایتن
- ۲- ایتم را بدست سهارید [عنان] مال
با مال هایشان مخورید آنچه از شماست
۳- دارید بیم اگر که ندارید آن قدار
پس از زلزل هر آنچه پسندید در نکاح
دارید بیم اگر که ندارید آن توان
با یک نفر و یا که کبیری ز ملک خویش
- این است آنچه بهر شما ولد بهتری است
۴- مهر زنان ز روی رعایت کنید با
بخشی ز مهر خویش شما را کند حلال
۵- اموال مردمان صفیهی که کردگار
[آقا] هزینه‌ای و لباسی و سود مال
۶- ایتم را سزد که نماید ارمون
دیدید گر ز رشد تشانی به حالشان
از بیم آنکه بالغ گردند، صاحب
انکو غنی است علت ورزده ولی فقیر
شاهد به رد مال بگیریید [چند کس]
- انکو ز یک وجود شما را بیافزید
وز آن دو مسرعه و زنان فزون برآید
[با یکدیگر و پیا، ره صیاق پسورید]
زیرا مراقب است شما را خدا [یقان]
مال حرام عوض ننمایید با حلال
ریزا که این گناه بزرگی [و نارا] است
ترا با یتیمها به عدالت کنید کار،
آریند تو و سه و چهار [از ره مباح]
تیا عدل را نکار ببیدید با زنان
گیرید راه همسری دو زندگی به پیش
رین سان حالتان به کنار از سنگری است
ور همسری بخواهد تا از سر رضا،
گیرید و خوش خورید مران خوشگوار مال
[دانه به دستان] منهدش در اختیار
بدهیدش به نرمش و نیگویی مقال
ایند چون به مرحله‌ی همسری کنون
در اختیارشان بگذارید مالشان
اموالشان شما مخورید [از سر شتاب]
در حد عرف گردد از آن مال بهره‌گیر
ذات خدا پس است که باشد حسابوس

- ۷- از ارث والدین و کسان آنچه را بخواست
از ارث والدین و اقارب که می‌بهد
این بهرهای مقرر از جانب خداست
۸- هنگام بخشش چونکه درایند اقربا
چیزی هم (از میانه) بآنان عطا کنند
۹- فرزندهای خرد و ضعیف از سهمند جای
در کار دیگران هم خوف از خدا کند
۱۰- آنان که مال بی‌پدران از سر ستم
[این مردمان] بجرم چنین فعل ناصزای
۱۱- این مای کند سفارش لولادتان خدا
دو دخترند اگر و فرزند بر دو دخترند
یک دختر است و ارث اگر، نیم ارث تر است
این شرط یک ششم به پدر مادری روا
فرزند گر نبودش و از وی نتواند کس
از ماترک هر آنچه به حق سهم مادر است
انها در گذشته به جا گر برادر است
تقسیم ماترک به چنین حکم و این قرار
مجهول بر شصت بود البته رای تان
سود کدام بیشتر؟ این حکم دایر است
از بیش و کم نصیبی از بهر مردهاست
از بیش و کم زیاید تا بر زنان دهند
اعمال این طریق همه فرض بر شصت است
ایستام و مردمان تسهیدست [و بسینوا]
و انگاهضان به لطف سخن را ادا کنید
دارد بیم در دل [و این بیمشان سزای]
گفتار خود به حق و عدالت ادا کنند
مصرف کنند آتش ریسود در شکم
ز و نداشت تا سنار فروزان کند جای
سهم پدر بقدر دو دختر کنید ادا
از ماترک دو سوم ان ارث می‌برند
هر یک ز والدین را سندی از آن نکوست
کز فرد در گذشته بود اداهای به جا
میراث خوار گر پدر و مادر و پس
لشی از او [و نداشت پدر را مقور ایست]
سد سی و لروت متوفی ز مادر است
بعد از ادای دین و وصیت رود بکار
ز ابناء تان و یا پسران تان برایتان
قبضاً علیم و آگه [قدار اگر] است

۱۲- از همسرانتان نمائند اگر زادهای به جای از بعد آنکه دین و وصیت بشود ادای،

نیمی ز ما ترک، گوشان زادهای بهجاست؛ یک ربع مال جنت شما بر شما رواست

بعد از شما به خانه اگر مائد زادهای بعد از ادای دین و وصیت که دادهای

از این همسران شما هست ثمن مال فرزندان اگر نبود به یک چارم است حال

مردی و یا زنی که برفته است از جهان گر نو کاله باشد (حکمش چنین بدان،

گر باشدش برادر یا خواهری به جای بر هر کدام ششس از آن مال شد روای

تعداد وارث از که از این بود بیشتر در ثلث مال حصه شریکند [سررسرا]

باید وصیتی که کند [غیر ثلث] در بقیه وارثین نبود موجب ریاض

[بعد از ادای دین بدین سان کند کار] این است پسند داور ذاتای پرهیار

۱۳- از سوی ذات باری اینها بُود حدود فرمانبر خدا و رسولش هر آنکه بود،

داخل کند [خدایش] به جئات ابر نماز کر دیلشان روان بُود آنها [خوشگوار]

این است عظیم فوز خداوند [مهربان] در این [چنین بهشت] بمائند جاودان

۱۴- فرمان بُود هر که ز دادار و از رسول و ز حد حکمهای خدایش نمود عدول،

در آتشش کنند و در انجاست ماندگار او را عذاب خوارکننده است [در کنار]

۱۵- آن از زنان که بگردند زشتگر بر خدا نور خویش گواه آورید چنان

دادند اگر شهادت بر خدا این عیان در حبس خانه از همه دارندشان [نهان]

تا مرگشان فرارسد از دور روزگارا راهی و یسا نمایندشان افسردگارا

۱۶- از شتی [چو شد از مرد و زنی] از شعاعیان آن هر دو را عذاب نماید [در زمان]

و از آرس، چو تائب و صالح شدند [هان] ذات خدای تسویه پذیر است و مهربان

۱۷- توبت از و پذیرد کز روی چهل خویش شعر بد و طریقه باطل گرفته پیش

چون زود تسویه گردد پذیرد از و خدای ^{دانشمند و حکیم} [به یک و بد شمای]

۱۸- آنانکه کار زشت نمایند در حیات ^{گویند توبه چون برسد شان} که معات

سزای گروه تسویه پذیرند آن زمان ^{می آن کسان که کافر میروند} در امان

از بهر آن کسان [و چنان راه باصواب] آماده گردانیم یکی دردناک عذاب

۱۹- ای مؤمنان برای شما نیست این روا تا باتوان به لوث نگیرید و نارضا

سختی میآورید برای زنان به پیش خاص کنید تا مگر از دانه های خویش

جز آنکه جرم کرده و ثابت شده بر او با آن زنان کنید [همه] کرده نیکو

گر از زنان کراهت دارید [در نهان] بسیر چیزها که شود یافت [در جهان]

کسان را پسند می نمایند و گردگار داده است خیر [های] کثیر اندرون قرار

- ۲۰- گیرید جای همسر اگر همسری دیگر
 و مهر داداید [یکی جلد پُر ز زرا]
- چیزی از و دیگر نستانید باز پس
 نهمت ز لیدش به چنین قصد و این هوس
- تا مهرشان دوباره ستانید؟ حال و کار
 اس ست، کاین رویه گماهی است آشکار
- ۲۱- بار دیگر چگونه بگیری مال را
 و فی بدین شروط بمانید حال و آلا
- می بودتان به خلوت [و هم خوابگی] قرار
 بگرفتند [خود] ز شما عهدهی استوار
- ۲۲- زان بانوان که عقد نمودند [وقت پیش]
 امانان، شما بنگیرید جفت خویش
- الا اگر زمان سلف از سوی شما
 کاری چنین شده است، چه این کار نباروا
- باشد ز ما و مورد خشم خدا بود
 کاری گشت ناسوده [و بس مانع شود]
- ۲۳- شد بر شما حرام ربانی که با شما
 باشد در مدارجی استسان و فرمان
- هم مادران و دختران نیز خواهران
 عمت و خاله های تو، دخت برادران
- هم دختران که مادرشان خواهر شماست
 هم آنکه شیر دلات [چون مادر شماست]
- هم خواهران نسبی و هم عام همسرت
 هم دختر [انسان که بپاوند در برت]
- امیختی به مادر اگر، دخت او حرام
 بهر تو گشت ورنه حلال است [مهر کام]
- فرزند چون ز پشت شما بود همسرش
 شد بر شما حرام [مجبوب دیگرش]
- در یکزمان دو خواهر نتوان نکاح کرد
 جز آنکه عهد پیش چنین کرده است مرد
- البته [ذات باری بر مردم جهان]
 امر ز کار عقل گناه است [و مهربان]

۲۴- هم باتوان محصنه باشند آن حرام جز آن زنان که در بدنتان یافتند نام
 پس پسروی کنید و مکتوب کردگار بهر شما حلال جز اینهاست ازینهارا
 چون می شوید طالب دیگر زنان، و مال مهری دهید نی به زنا، بلکه از حلال
 مهر زنی کز و متعشع شوید اهل. البته واجب است شما را ادله آن
 و انگاه بعد مهر عین شما دو تن راخی اگر شوید به هر فعل و هر سخن
 بهر شما گناه نباشد قبول آن طعام خدا عظیم و حکیم است و هر چهان
 ۲۵ از حیث مال نیست چو کس را توانگری کارد به علف مؤمنه و ازاد همسری
 از آن کیز مؤمنههایی که ملک است او و سرای زندگی او همسری نکوست
 و ایمانتان خدای بود پیش باهری هر فرد از شما بود از جنس اندگر
 با آن صاحبان به نکاح لوریدشان پس مهر را به شیوه بیکو دهید شان
 باید زنان عقیقه نه اهل زنا بوند نی در بهان رفیق ایی مردها بوند
 از بعد از دواج چو فحشانشان هواست بیم شکنجه زن ازادشان رواست
 این باشد از برای کسانی که از شما ترصد از فتنن در امحنت و اعنا
 و صبر می کنید شما را نکوتر است بخشش گر و رحیم خداوند اکبر است
 ۲۶- خواهد خدایتان همه چیزی کند عیان از ساداتن کند بسره و رسم رفتگان
 و انگاه توبه را از شما بآن کند قبول پروردگار عظیم و حکیم است فی الاصول

۲۷- خواهد قبول توبه کند از شما خدای

لیک آن کسان که برزخ اعیال برده پای،

خواهند تا بسوی ره کج نهید روی

ز انگونه کجروی که بزرگ است [وصف اوی]

۲۸- خواهد خدا که بار شما را کند خفیف

[از بهر آنکه] نوع بشر خلق شد ضعیف

۲۹- ای مردمان مؤمن [هرگز به بیش و کم]

اموال یکدیگر مخورید [از سر ستم]

جز آنکه در تجارت [و کاری] بهد پای

و انهم ز هر دو سوی شما را بُود رضای

هر یک به قتل خویش میبایستید عهددار

البته مهربان به شما هست کردگار

۳۰ و آنکوز یعنی و جور برای گونه کارهاست

[نم از شش انگیزه] [خود] این سهلی بر خداست

۳۱ گر از گناههای بزرگی کز ارتکابه

دلایستتان حیدر، ستمایید احتیاج

بر دیگر معاصیان رحمت آوریم

بر جایگاه یک شما را برون بریم

۳۲ آن چسبیر را شما ستمایید آرزو

کن وجه فعل بعضی نه بعضی شماست لو

هر مرد را نصیب از کار خویش هست

زن راست نیز بهرهای از کار او به دست

روزی طلب کنید ز فضل خدای، کان

اگر بُود به هر کس [و هر چیز] [در جهان]

۳۳ بر اوث مادر و پدر و اوث اقربا

و اوث نهادیم بر آن کاوتهند جا

بدهید حق آنکه بساو بودتان فرار

البته شاهد است بهر چیز کردگار

۳۴- چون بعض را به بعض خداداد برتری چون مرد می دهد نفقه بهر همسری

زین رو تسلطی است ز مردان به همسر زنها مطیع همسر و شایسته اندران

اندر غیاب شوی عقیقتد و پاسدار بهر بکار بستن فرمان کردگار

داوید بیم اگر که به عمیان نهند پا باشی دشان به گفتن اندرز و نهما

دوری ز خوابگاه کنید و ز نیدشان دیدید اگر ز طاعت در کارشان نشان

منهد پا براه ستم بعد از این قرر باشند بستند جاه و بزرگی آفریدگار

۳۵- ترسید اگر شقاق شود بین شان عیان ایست داوری بنهد پای در میان

ز اقوام مرد داوری آرید و همچنین ز اقوام زن کنید یکی داوری گزین

گر اندو است بخت اصلاح، کردگار سوار و عشاق زمین و شوی آشکار

البته بوده است خداوند بهر حال کاف و بختبر این همه کار اس جهان

۳۶- پروردگار را بهر دستید و بهر آلا با هیچ چیز شرک میارید [هیچگاه]

با والدین و اهل و یتیمان و بیوا همسایه ها که خویش تو باشند یا جدا

با همنشین و رهگذر و بندگان خویش گیرید راه [نیکی] و احسانگری به پیش

البته دوست می نبرد آفریدگار آنان که فخر و کبر بودشان [همی شعار]

۳۷- آنان که بخل کرده و از خلق خواستار باشند تا که بخل نمایند آشکار

و آنان که مال را که خدادادشان ز پیش مخفی کند [بر اثر بخل نفس خویش]

ما کرده ایم حاضر [و آماده] کیفری کمز بهر اهل کفر بود دلتاوری

۳۸- و آنان که پناه و رسم را نیا گرفتند پیش و اتفاق نزد خلق کنند از متاع خویش

ایمان به کردگار ندارند و روز دین

۳۹ ایمان به کردگار و قیامت گیر آورند

دست عطا، کنند چه ضرر از برایشان؟

۴۰- یک خزه هم ستم نرود از سوی خدا

(و آنکه) دهد از جانب خود (خالق کریم)

۴۱- روزی که آوریم از هر نقشی شهید

از بهر اوضاع و حالت این قوم (همچنان)

۴۲ روزی که کافران بسماند آرزو

و آنان که بر رسول خدا بوده (کنند)

۴۳- ای مردمی که ایمان دارید بر خدا

دائید بر زبان چه کلامی بیاورید

تا بعد غسل، جز که بپاشید و بگذار

یا بر قضاء حاجت مشغول بوده‌اید

و آب یافت می‌شد، آنکه بخاک پاک

بی هیچ شبهه [بر همه افراد توبه کار]

۴۴- ایا ندیده‌ای تو کسانی که از کتاب

گشتند تا که گمراهی از بهر خود خورند؟

خواهند هم شما را از ره بدر ببرند؟

۴۵- بر دشمنان تن بُود آگاهتر خدای

یاری کردگار [که در حق بسنده است

۴۶- بعض یهودها سخن (و آیت) خدای

گویند: بشنویم و به عصیان بریم رو

[تا رنگ طعن و وهن باسلامین دهد

گفتندی از: شنیده و طاعت ببردهایم،

اگنا نمود لعنت پروردگارشان

۴۷ ای مردمی که نامه بدادند بر شما

در آن [اگر بدیدند تحقیق بگریید

زان پیشتر که چهر نمایان بهان کسم

یا لعنتان نمایم اصحاب سبتوار

۴۸ آنکو نهاده است سوی راه شرکردار

بخشد خدای چونکه بخواهد ز دیگری

انکس که شوک آرد بر کردگار [هوش]

۴۹- آن مردمان ندیدهای آیا که حوشتش

اری [برای تزکیه از عیبها خداست

در حق هیچکس نبود از ستم نشان

۵۰- بنگر چسان دروغ بینند بر خدا

۵۱- آن مردمی که بهره ببردد از کتاب

مؤمن شده به «جبت» و به «طاعت» (و آن لدم

راهی که کافران بگرفتند در نهم

کافی است دوستی خداوند بر شمای

از سوی او برای شما یان [بسند است

تحریر می کند (و نمایند حسابجای]

شمو بهنانکه ناشنوا راست گفتگو)

بر لفظ ذراعنا همه سوء بیان نهند]

سنگر بما، بکوثر از آتش شمرده ایم

زیرا نبود از ذی [از ایمان بکارشان

بر این کتاب کان بفروستادهایم ما،

تجدیق کرده ایمتان، ایمان پیاورید

یا روزی که بتان ر پس سر عین کنیم

یا بعد از آنکه جانگاه عم امر کردگار]

۴۸- آنکو نهاده است سوی راه شرکردار

کرده است گر ز [جهل] گناه فروتوری

بهت رده ست و کرده گاهی بزرگ و بیش]

حالی ر عیب جلوه دهند [بدر الحمن لا

کز عیب و نقص پاک کند هر گوا که خواست

(بدر نخی که هر دل خرمای بُود نهان)

این جرم آشکار بسند است [از شما]

ایا بدیدی که به پندار ناصواب

در باب اهل کفر [بگویند این کلام:

از راه مؤمنان، به هدایت قریبتر

- ۵۲- آئند این کسان که خدا کرده انشان
معمون حق، نیایی از یاورش نشان
- ۵۳- یا بهره برده‌اند ز شاهی گزین مسبر
ندهند بهره مردم خود سود یک نقیر
- ۵۴- یا رشک می‌برند که از فضل خود خدای
کرده به بعض پسند خود نعمتی عطای
- دادیم ما به آل پُراهمیم هم کتاب
پنجمیری و حکم عظیم [از سر صواب]
- ۵۵- بعضی بسوی آن گرویدند و بعض نیز
رخ تافتند و کافیشان است نار [تیز]
- ۵۶- آن قوم را که کفر با یات ماست کار
خویشیم کرد داخلشان در [هیب] نار
- چون پخته شد به پیکرشان پوست [از شرر]
آنکه دهمشان [به عوض] پوستی دگر
- [طعم] عذاب تا بچشند [از چنان شرار]
همروز مند هست و حکیم است کردگار
- ۵۷- و آن مردمی که ایمان بر دل نگاشتند
و آنان که کرده‌ای پسندیده داشتند
- داخل کنیمشان به ایمان روضه و [چنان] که کمالیار گشته‌اند زد اما نشان رول
داخل کنیمشان به ایمان روضه و [چنان] که کمالیار گشته‌اند زد اما نشان رول
- [در آن نعیم جنت] باشند ماندگار
با زوج‌های پاک و مکانهای سایه‌سار
- ۵۸- تا باز پس دهید امانات را، شما
بر دست صاحبانشان، فرمان دهد خدا
- چون در میان مردم خواهید داری
دلور شوید بر نهج عدل پروری
- [و ده] چه خوب پسند بیارد برایتان
الکست هست سامع و بسینا خداستان
- ۵۹- ای مردمی که ایمان گشته شماران
فرمان بسوید [جنگی] از کردگارتان
- فرمان پذیر باشید از جانب رسول
دارید امر را ر لولوالامر خود قبول
- بین شما به چیزی اگر اختلاف خواست
ایمان اگر به حشر و خلدوند در شماست
- آن را برید سوی خدا و رسول [و]
کاین بهتر است و عافتش بیشتر نکو

- ۶۰- آن مردمی نبینی کاین سان گمان ببرد
 هم بر هر آنچه آمده بهر تو [و آسمان]
 خواهند تا برسند به طغوت دلاوری
 انکار آن کنند که شیطان [دهد غرور]
 ۶۱- گویندشان چو ایمان باید بدل نگاشت
 بسنی منافقان را کز روی تو
 ۶۲- یاسد چونکه کیفر پیشین خویش
 [اینک] چرا به نزد تو آمد و سر خدا
 جز نسبی و موافقت با شما نبود
 ۶۳- آنگه بود حدای ر دلهای آن کسان
 [انسدرشان بگوی بهالفاظ پسران]
 آن سان که اولفتد به دل [جمعه] کارگر
 ۶۴- پیغمبری روانه نکردیم بر شما
 باید شود اطاعت از خلق [بی گمان]
 نزد تو آمدندی اگر بهر عفو خویش
 می یافتند ذات خدا [شان چسان بود]
 ۶۵- نه، بر خدای تو قسم، ایمان نیاورند
 در ما به انزاع بخواهند دلاوری
 در نفس خویش هیچ نباشند نارخا
 یکسر شوند [راضی و] تسلیم آن قضا

- ۶۶- و امر داده بودیم این است کارتان خود را کشید، یا بروید از دیارتان
- جز عتدای قلیل نکردندی امثال
- از بهر آن جماعت [مبنای] خیر بود
- ۶۷- ۶۸- دادیم آنکهی همه را جزئی عظیم
- ۶۹- هرکس مطیع شد به خدا و رسول او
- با آن کسان که نعمتشان داده کردگار
- چونان شهیدهای [و] حق و صالحین
- ۷۰- فضل است این که باشد از سوی کردگار
- ۷۱- ای مردمی که ایمان آورده‌اید، حال
- [هشیار و] فوج فوج درآید بهر جنگ
- ۷۲- بین شما کسی است [که هنگام کار جنگ]
- و انگاه بر شما چو بلانی عیان شود
- در حق من خدای ادر آن روز ارحم کرد
- ۷۳- چون خیری از خدای نصیب شما افتاد
- گوید که من به همراهشان کاش می‌شدم
- ۷۴- پس آن کسان که زندگی دنیوی از پیش
- باید کنند در ره دلداری [خود] قتال
- هرکس شهید راه خدا یا که چیره بود
- مزدی بزرگ وی را خواهیم عطا نمود
- خود را کشید، یا بروید از دیارتان
- حالی که کار پستن این بند [و] این مثال
- همه عزم و پایداری شان جزم مینمود
- بردیعتشان سپس به سوی راه مستقیم
- همراه گشت خواهد با مردمی [نکو]
- مانند اشیاء و صدیقان [روزگار]
- نیکاند بهر فردا رفیقانی این چنین
- دانا بود خدا به کفایت [به گنه کار]
- الهیوار جنگ بر کس [امداد قتال]
- با همگروه روی بسازید [و] درنگ
- با سست می‌نماید [و] آرد هم درنگ
- [حاری چسب کلام و] را بر زبان شود
- همراهشان نمودم [در جبهه نمود]
- آن سان که گویا به میانتان نبی و دلا
- وز این عظیم فوز [خدا] بهره‌ور بدم
- دلاند و آخرت بخوریدند بهر خویش
- و آنکس که شد جهادگر راه [و] الجلال
- مزدی بزرگ وی را خواهیم عطا نمود

۷۵- نهید پای بهر خدا از چه در قتال؟
 آنان که [ذکرشان همه این است] گای خدا
 از روی لطف خویشتن ای افرویدگر
 از بهر ما از جانب خود پآوری بیمار
 ۷۶- آن مردمی که ایمان آوردند [حال]
 باشند در طریق خداوند در قتال
 و آنسانکه کسافروند نمایند کارزار
 با لولیساء شیطان پیکار [ایمان]
 ۷۷- نشیندای حدیث کسالی که بهر جنگ
 [ایست] بجای جنگ نمایند ادا صلاب
 چون جنگ شد مقدر جمعی [همه پریشان]
 گشتند یبک که جو بیم از خدای خویش
 یا بیشتر از آنکه مترسند از خدای
 واجب چرا نمودی بر ما قتال را؟
 [با سخ] بگو متاع جهان اندک است [و پست]
 [تا با محات الیه بدیم جان ز دست]
 عقیبا از آن مردم پرهیزگار [و هم]
 ۷۸- هر جا شوید مرگ شما را [کند شکار]
 باشید اگرچه [ساکن] دژهای استوار
 خیری اگر رسدشان گویند از خداست
 برگو: همه هر آنچه که هست از خداست
 این قوم را چه آمده بر سر که ساتون
 [این قوم را چه می شود و این چراستی؟]
 ۷۹- هر امر غیر سوی تو می آید از خداست
 از شهریکسختن شده [و درک یک بیان؟]
 بهر رسالتت بفرستادایم ما
 شوی که می رسد به تو از جانب شماست
 بر خلق و بر شهادت کافی بود خدا

۸۰- هر کس که از رسول اطاعت برد بکند

و انکو نکرد طاعت فرمان [حق] بدان

۸۱- گویند در حضور تو [ما] بیرویم و پس

زان سردمان، شسته به عکس پیم تو

اما خدا سگالش [و آراء] خامشان.

ز آنان بپتاب روی و توکل به حق نهای

۸۲- ایان نمی کنند به قرآن تدبیری؟

[قرآن پیام دلور دادر بر بشر]

[استسما] خلاف قولان در این اثر

۸۳- از امن یا که خوف چو گردند باهر

حالی که با رسول و اولوالامرشان اگر

[با این رجوع]، نفس حقیقت ز سوبشان

فضل خدا شود اگر جز پس کس

۸۴- پس، جنگ در طریق خدا را بگیر پیش

هم مؤمنان به جنگ پرتگیز تا خدا

خشم خدا شدیدتر و کیفرش به سر

۸۵- بر کار نیک هر که میانجیگری نمود

و انکس که او میانجی امر گناه هست

پس، بوده است ذات خداوند پرتوان

۸۶- گفتند چون درود شما را، شما درود

بی هیچ شبهه ذات الهی [و هر نظر]

لو کرده است اطاعت از امر گردگار

نمودندایم بهر حراست تو را روان

بیرون روند چون ز حضور تو، چند کس،

اندیشه می کنند به قول [و کلام] تو

می آورد به قید کتابت [به نامشان]

ز اثر و که کار سازی را کافی بُود خدای

اخر درک بر پیام و کلامش تفکری؟

غیر از خدای، بودی اگر از کس دیگر

می یافت بهر حلاق و هر نظر

آنرا کتم فاش به هر جای او هر گز

آن را بهانه بودندی در معرض نظر

می گشت آشکار و معین به روشنان

دیگر کسان ز شیطان پیرو بُدید و پس

چون نیستی مسلط جز بر وجود خویش

نیروی کسل را بکنند از تسماچنا

از هر شکجهای است به عامی الیم تو

زان کار نیکه قسمتی تو را نصیب بود

از آن گناه پهرهای آید ورا بدست

بر هر چه بوده است فواهم در این جهان

گویند از آن نکوتر یا القدر که بود

بوده است بر تمامی اشیا حسابگر

۸۷. الله ان خداست که جز او خدای نه
روزی که هیچ شک نبود در وقوع آن
۸۸. ایا چه افتاد شما را که در طریق
حالی که کردگار توانا به راهشان
ان را که کردگار سوی گمراهی براند
ان را که برده است خدا سوی گمراهی
۸۹. دارند دوست تا بزه کفر می روید
با هیچ فردشان بروید از راه و داد
ور سرکشی کنند به هر جای هر نشان
ایا آن کسان نه پای عودت نهاد پیش
۹۰. جز آن کسان که با صله باشد با به جا
یا آن کسان که نزد شما روی هشتم اند
باشد در قبال شما خسته از قتل
گر ایس چنین مشیت پروردگار بود
والنگاه با شما شدیدی به کار جنگ
با دست صبح سوی شما آورند [حال
۹۱. خواهید یافت جمع دگر را که از شما
دعوت به غنهای چو شوند این گروه [حاج
گر خویش را ز فتنه نکوداد بر کنار
کوته نیامدند گر از کردهای خویش
گیرید و می کشید که ما کردهایم باز

مجموعتان کنند به قیامت هر اینه
صادق تر ز حقایق جهان. کیست در بیان
گشتید در قبال دهر و بیان به دو فریق
مردود ساخته است برای گناهشان
خواهید ت بر راه هدایت همی گشتانند
بیرون شدی سابی [کاو را نشان دهی
ان سان که خود روند که با هم یکی شوند
تا آن زمان که پای پیراه خدا نهاد
گیریدشان اسیر و مستانید جانشان
بسی بطوری از آنان گیوید بهر خویش
یا محرومانی که پیمان دارند با شما
تأخالی که خسته و پیکار گشته اند
یا با کسان خویش ز پیکار در ملال
ان قوم را به روی شما چیره می نمود
پس هر ز من کند ز جنگ [و جدل درنگ
بر خستشان] خدا نگشوده در [قتال]
وز قوم خویش امن طلب سازد [و صفا]
بر کفر بازگشته [و در آن نهاد گام]
بر بهر صبح و امس نگشتند خواستار
در هر کجا شدند و بدیدیدشان [به پیش]
دست شما به روی چنان قوم مکر ساز

۹۲- بر هیچ فرمود مؤمن - جز از ره خطا -

احد انفس مؤمن دیگری کی بود روا

هر کس که مؤمن به خطا افکند ز پای.

یک فرد عبد مؤمن باید کند رهای

هم سر گسبان وی بدهد خونهای او

بحشد یا گسبان دینه را از برای او

مقتول مؤمن است و گر از دشمنان

تحریر عبد مؤمن باشد [خسانتان]

مقتول اگر ز متحدها شما بود

رد دیت به اهل و عیالش روا بود

تحریر عبد مؤمن بر آن بود مرید

ور عبد مؤمن از پی تحریر می زند

دو ماه صوم مستمر و نوبت از خدا

پنجاه روز دگر علم و حکیم سندبر شما

۹۳- هر کس به عمد، مؤمنی از پا در آورد -

مردش ححیم و دالم در آن نه سر بود

وی رامت هشتم و امن و سوی هدای و

عناصر گند عذاب بزرگی برای او

۹۴- ای مؤمنان چو عازم راه سفر شوید

و سر ره هدای ز حانه بدر شوید

نیکو نظر کنید کسی کاو سلامتان

پیش آورد، میاد بدین سان کلامان

مؤمن تو نیستی، و شما جستجوگرید

تا بهره حیات جهان را همی برید

باشند بسی غنائم در سؤد کردگار

زین بیش هم [اصفات شما بود از این قرار

مسئلت تسهات بعد شما را هدایت

پس بنگرید نیکوادر گناهان

بر آنچه حاصل آمده باشد ز کارتان

البتة که است خداوندگار [تان]

- ۹۵- آن مؤمنان که بی ضرر و صدمه ای از جنگ از جنگ در طریق خداشان بود درنگ
یکسان نبیند در درجت با مجاهدین
کوشنده به مال و به جان (در طریق دین)
ببرتر نموده است خدای آن مجاهدان
از حیث جهاد و مرتبه و بر خیل قاعدان
آن مردمی که رفته و با مال و جان خویش
(از حیث مدرج است مر این برتری تمام)
داده خدای وعده بیکو به هر کدام
ببرتر نموده است خدای آن مجاهدین
با اجرئی عظیم بران جمع قاعدین
۹۶- هم پایدها و بخشش و رحمت و سوی آن
امروزگار بوده خداوند مهربان
۹۷- هستند مردمی که چو ابد زمانشان
خیر ملک (رسیده و) گیرند حاشان
بودند حال آنکه ستمگر به نفس خویش
پرسیدند چو بود ضما را عمل به پیش؟
گسیدند ما بر روی زمین مردمی ربور
پرسیدند پس نبود زمین خدا فروز؟
نا در چنان زمین وسیع خدای خود
تخشع و خشوع کنند و طرغی از برای خود
آری چه کم است سرایشان پناهگاه
باشد چه مرجع بدی (از بهر سرپناه)
۹۸- غیر از رجال و نسوه و اطفال ناتوان
کر بهرشان نه چاره نه راهی بود عیان
۹۹- باشد امید آنکه کند عفو شان خدای
بخشیده است و در گذرنده است از شمای
۱۰۰- آنکو شود مهجور راه خدای پاک
یابد بسی (تنغم و) وسعت به روی خاک
هر کس قدم برون بندد از سرای خویش
ت راه کردگر و رسولش بود به پیش
مزدش دهد خدای، چو مرگش گرفت جان
بخشیده بوده است خداوند و مهربان
۱۰۱- چون در زمین کنید سفر و تنگی [بجان]
نرسید گاید از صوی گفارتان ريسان
با کی نه بر شمع است و کونا هم نمار
گفارت بوده خصم عیانتان (از دیرباز)

۱۰۲ - چون در میان ایشان می‌باشی و نماز
 کز آن گروه با تو بماند در قیام
 تا چون نماز خوانی بر سجده می‌روید
 و آنگاه آن کسان که نخوانده نماز خویش
 با احتیاط اقامه باید کنند کار
 زیرا که اهل کفر بدارند دوست آن
 عاقل شوید ز اسلحه و از متاع خویش
 باشید اگر ریسارش در حالت عدت
 با احتیاط اسلحه بپنجه اگر کنار
 آماده کرده از پی کفار کردگار
 ۱۰۳ - بعد از نماز یاد خدا را کنید [حوت]
 چون از هجوم دشمن انگشتند در امان
 زیرا که اهل ایمان بپوشه شد نماز
 ۱۰۴ - در جستجوی خصم مباشد سبب حال
 آن سان که بوندایند شمایان به رنج در
 اقامه قلبهای شمایان ز کردگار
 کان قوم را نیاید امیدی چنان به دست
 ۱۰۵ - نازل نمودهایم به حق بر تو این کتاب
 آن سان که داد یاد تو باش [ذاور علیه]
 از بهرشان اقامه کنی [باشد این نیاز]
 جمعی سلاح [بر کف با احتیاط تمام]
 جمعی دگر مراقب از پشت سر شوند
 آیند با تو بهر لاله نماز، پیش
 از لرز جنگشان همه باشد در اختیار
 [تا غفقتی] ز سوی شما شود عیان
 تا با هجوم واحد خود را کشند پیش
 یا از هجوم و شدت درد اندر آتشها
 این [ز شما به فعل گناهی است در شمار
 چگونه کیفری که از آن می‌شوند خوار
 پیاده یا بپوشیده و یا آنکه بر جنوب
 کامل نماز خویش بخوانید آن زمان
 [در خواندنش] به وقت معین [بود نماز]
 این شما و خصم شما باشد این روال
 و آن قوم هم به رنج [و محن] می‌برند سر
 آن سان [تو گوی و امید است برقرار
 البته کردگار علیم و حکیم هست
 تب بین خلق حکم کنی از سر صواب
 در بهر [نفع] اهل خیانت مشو خصم

- ۱۰۶- امروزش از خدای طلب می کن [و بدان] بخششگر ست ذات خداوند و مهربان
- ۱۰۷- هرگز مگیر راه دفاع و جدل به پیش از هرگز مگیر راه دفاع و جدل به پیش
- ۱۰۸- از مردمان کند نهان کارهای خود گویند چون شبانه سخن های باهوس
- ۱۰۹- گریم در حیات جهانی شما بید پس کیست تا دفاع کند نرد کردگر
- ۱۱۰- هر آدمی که دست به کردار بد گشود غمرازان طلب نمود سپهر از خدا هم نیا
- ۱۱۱- بر خود زبان رساند هر آنکس که نمود پس از خود زبان رساند هر آنکس که نمود
- ۱۱۲- هر کس که دست بسوی خطا پاکنه برد حقا که دانه است اثر دوش خود قرار
- ۱۱۳- فضل خدای شامل حالت نبود اگر تا گمراهت کنند [و لیکن بعین حال]
- وارد نمی کند به چیری ترا پس بر تو کتاب و حکمت و با وحی خود فرود
- از پیش [بوده است برای تو از خدای بخششگر ست ذات خداوند و مهربان
- ان قوم را که هست گنه کار [و کجمندار] پنهان ولیک می لکنند از خدای خود
- باشد خدای همه ایشان به چون و چند بر هر چه می کند گواه است کردگار
- با حامی و مدافع آنان همی شدند در روز رستخیز از آن قوم بد شعار
- بر آن گروه عاصی باشد نگاهان و بر وجود خویش [به سعی استم نمود
- باید عتق از سلطه [و از بخشنده] مهربان پس از عتق از سلطه و حکیم بود
- پس تپهتش به بیگنی وارد آورد پس تپهتش به بیگنی وارد آورد
- بسمتانی و گسای بر وجه اشکار قومی ز کافران و می بود این نظر
- کس را بغیر خود نگذارند در ضلال نازل نمود [از سوی خود خالق جهان]
- اگاهیت به هر چه تر از آن خبر نبود عسی عظیم [آنچه ترا بوده و ده گشای]

- ۱۱۴- اغلب به رازگویی شان نیست هیچ سود
چرا آن کسی که دست نصیق همی گشود
یا آن کسی که امر به معروف داشتی
بیا بجهد داشتی [پس ای خدا آشتی
انکو پس رضای خدا می کند چنان
زود است تا دهیم باو اجرتی کلان
۱۱۵- بر آن کسی که نور هدایتی گردد آشکار
و آنکه مخالفت به رسول آورد بکار
یا جز به راه مردم مؤمن طریق حوسب
لو را بریم جانب چیزی که مین اوست
پس در جهنمش فکنیم و لهیب مار
جای بدی برای ما است [هوشدار]
۱۱۶- انکو نهاده است سوی راه شرک رو
بخشد خدای چونکه بخواهد ز دیگری
انکس که شرک ارد بر کردگار خویش
الته کردگار نسجشد گناه او
۱۱۷ طاعت نمی کند بجای خدا مگر
[هرمی که مرتکب شده] جرم فروتری
طاعت مساورد بجای از کسی مگر
غمزه شده است [و راه درازی گزیده پیش]
۱۱۸ [ابلیس] گفت چونکه خدا لعنتش نمود
چیزی چنان آفات و جمادات بی اثر
۱۱۹ البته بندگان تو از ره سطر برم
طاقت ز کون سترگش [شیطان خیره سوا]
فرمان به بندگان تو بدهم به هر زمان
خوهم ز بندگان تو فرمان من ببرد
جای خدا، بدوستی انکس که برگزید،
از سهر قطع گوش و انعام بی زمان
۱۲۰ [ابلیس] راه ایشان با وعده می زند
بسر خفت خدای، دگرگویی آورند
شیطان نه وعده بدهد و باشد [در آن نصیب]
ایس را، زبان هویا به خویش دید
۱۲۱- باشد برای ایشان دوزخ پناهگاه
و آنگاه آرزویشان [در دل] بیفکند
با وعده [های] خود ندهد [هیچ] جز فریب
پیدا نمی کنند از آنجا گریز راه

۱۲۲- و آن مردمی که ایمان بر دل نگاشتند و آنگاه کردهای پسندیده داشتند

داخل کنیشتان به چنان گاندران مکس اسبدر گشته اند و دامانشان روان

دانم در آن و وعده حق غیر راست نیست صادق تر از خدای زبده میای [قول کیست؟

۱۲۳- نی کار بر مولا شماییان همی رود فی از برای اهل کتاب این چنین شود

هرکس خلاف کرد، بنابد جرای خود جای خدا نیابد یساور برای خود

۱۲۴- هرکس چه مرد یا زن رفتار و بکوسد بر مؤمن است، [عقل پرین جایگاه دوست]

آنان شوند داخل فرودوس و [پیش و کم در حشاش] عمل بشود فردای ستم

۱۲۵- بهدین تر که باشد؟ آنکس که روی خویش بهدین محمدی خویش باخلاص بُرد پیش

او محسن است و کیش تراهم منشی دوست و در ب حیف، آنکه خدایش گرفت دوست

۱۲۶- هراں در آسمان و زمین است، خداست او را اعطه بر همه چهر است [و هر کجا] است

۱۲۷- در باب نابوای ز تو خواهد چون نظر سرگوی حکم داده به آن ارباب دلاگر

هم کردگار کرده در این باب گفتگو در آنچه خوانده می شود [آندر کتاب او

[گوید] به شأن دختر کانی که از پدر محروم گشته اند و بد رفت کس بسرا

انسان که حق واجب آنها نمی دهد اسال که دل به وصلت آنها نمی دهید

در شأن کبودگان که صغیفند و بی پده تا با پنییم ها به عدالت برید راه

هرکار بیک ساخته می آید از شمایی البته اگر است یسر آن کارها [خدای

- ۱۲۸- گر باتویی بترسد از آن که شوی او
صلحی اگر میانه اندو مقزور است
- نمود گنه که صلح [هماره] نکوثر است
چون از مندی است به دلها [نه هر زمان]
- گر سیکوی کنید و به تقوا برید امان
[دالید این]، که هر همه فعلی که از شماست
- آنکس که ناخر بود [از گنه آن] خداست
۱۲۹- هرگز نه از برای شما باشد اقتدار
- تا با زبان خود به عدالت کنید کار
یکباره مگر وید شما سوی همسری
- تا و اسهید [واله و سرگشته دیگری
گر آشتی کنید و به تقوا کنید کار
- بخشیده است و صاحب مهر است کردگار
۱۳۰- و اندوتن بگردند از یکدیگر جدا
- بص و وسیع خویشتن آن هر دو را خدا
[در مدرج و مقام] غنا میدهد [قرار]
- پیشه [و آسج است و حکیم است کردگار
۱۳۱- هرچ آن در آسمان و زمین است از خداست
- آقا جنس سفارش [و تأکید] بر شماست
هم بر شما و طائفه صاحب کتاب
- قومی که پیشتر ز شما شد کتاب یاب
گفتیم [هان] برسید از کردگار خویش
- گر [بار هم روید سوی راه کفر پیش،
هرچ آن در آسمان و زمین باشد از خداست
- داد بر سر نیاز و پسندیده است [راست]
۱۳۲- هرچیر کان به [و حوسناست از خداست
- ایرد به کارساری [بر خلق] خود کفاست
۱۳۳- ای مردمان! خدای اگر عزم آورد
- از این جهان تمام شما را برون ببرد
خلقی دیگر بسیار [بر پهنه جهان]
- بروردگار راست به انجام آن توان
۱۳۴- هرکس که خواستار به پاداش دنیوی است
- بداند [نواب دنیوی و اجر اخروی است،
کان هودوشان به نزد خدایند [برقرار]
- آری. سمیع هست و بصیر [بریدگار]

۱۳۵- ای مؤمنان برای عدالت بپا شوید

شاهد شوید بهر [رخسای] خدا [یشان]

با بهر مادر و پدر و قریعان ضرر

هر چند [خواستار گواهی] توانگر است

هر چند مال دار بود یا که بینوا

فرمان نفس را استنماید [خود] قبول

تعویفد و گواهی یا تن زدن از آن

۱۳۶- ای مردمی که راه بایمان هم نرید

ایمان به [این] کتاب که بهر پیغمبرش

ایمان به [آن] کتاب [که از روزگار پیش]

آن کس که سوی کفر به دلداری کرد رو

هم بر [حدوث] روز جزا کفر برگزید

۱۳۷- آن مردمی که [خود] گرویدند و مدارایی

رفتند باز هم ز یلین سوی کفر پیش

لی کردگار بخشیدشان [این چنین گناه]

۱۳۸- بر مردم دوروی بشارت چنین بگوی

۱۳۹- آن مردمی که در عوض قوم مؤمنین

جویای عزتند از آلان برانستی؟

۱۴۰- [زین پیشتر] برای شما در کتاب [خویش]

تا بشنوند چونکه سخن های کردگار

با آن کسان شما منشینید تا مگر

[ویر نیست خط و مشی شما یان بدین طریق]

آن مردمی که کفر و نفاق است کارشان

[و آنگاه] گواه بهر رخسای خدا شوید

هر چند آوزد ضروری از برایتان

آرد شهادتی که خدایش سزای تر

یا آن که لوبه [مسکیت و] فقر انشراح است

در حق هر دو دسته بود مهربان خدا

تا در گواه بودن، از حق کنید عدول

بر هر چه می کنید خدا آگاه است [همان]

ایمان به کردگار و رسولش بیاورید

ارسال داشت [از کشف خویش] تا ویش

نازل نموده است ورا [بر نبی خویش]

هم بر مصلحت و کتب و انبیاء او

گواه گشته است برای همی بعید

۱۳۷- ای مردمی که [خود] گرویدند و مدارایی

رفتند باز هم ز یلین سوی کفر پیش

لی کردگار بخشیدشان [این چنین گناه]

۱۳۸- بر مردم دوروی بشارت چنین بگوی

۱۳۹- آن مردمی که در عوض قوم مؤمنین

جویای عزتند از آلان برانستی؟

۱۴۰- [زین پیشتر] برای شما در کتاب [خویش]

تا بشنوند چونکه سخن های کردگار

با آن کسان شما منشینید تا مگر

[ویر نیست خط و مشی شما یان بدین طریق]

آن مردمی که کفر و نفاق است کارشان

- ۱۴۱- آن مردمی که سوی شما چشم افتخار
دارد [تا برای شما چیست حال و کار]
فتی اگر تعیب شما گشت از خدای
گویند ما نبودیم آیا آبا شما؟
کفار را نصیبی اگر اولتاد [حال،
با اهر کتر باشدشان این چنین مقال]
ایا نبودمان به شما دست او در خفا
ز اسبب مؤمنان نمودیمتان رهرا؟
پس، کردگار حکم کند روز و صغیر
بین شما او عاقبت آن گروه نیز؟
هرگز به کافران نگشاید خدا رهس
کر آن ریائی ابد بر مؤمنان [گهی]
۱۴۲- چون مکر می کند دورویان به کردگار
تدبیرشان خدای بسیاردهی بکار
بهر تسعاز خود به کسالت بها شوند
با بریدن سراه دوروی می روند
انگونه مردمان ز به چنین وصف و حال برای
چهره ای کی بیدارند [از] خدای
۱۴۳- مایین [کفر و ایمان] سرگشته بفرار
با مؤمنان به همراه و با کافران به یار
دادار آنکه را به کسالت نمود روی
بزیور شدی نیایی بهر نجات اوی
۱۴۴- بر دوستی خویشتن ای پاک باوران
بر جای مؤمنان مگر بید کافران
ایا خدای راز برای زیان خویشا
خواهید حجتی به صراحت نهید پیش؟
۱۴۵- جای منافقان به فرودین مقام ناز
می باشد و نیایی از بهرشان [تا] یار
ایز جانب فساد به اصلاح برده راه
۱۴۶- جز آن کسان که توبه نمودند [از گناه]
می باشد و نیایی از بهرشان [تا] یار
۱۴۷- گر شاگرد و جالب ایمان طریق یاب
پس دین خود ز بهر خدا پاک کرده اند
از مؤمنین بولد و خدایتند مؤمنین
زود است تا به اجر عظیمی کند قرین
۱۴۸- در حالتی که شکرپذیر است کردگار
آخر چرا خدای شما را کند عذاب؟
هم کردگار پادشاه باشد به گناه کار

- ۱۴۸ - فریاد را به زشتی برداشتن [بدن]
 کما و اوفتاده باشد در معرض ستم
- ۱۴۹ - فعل نکویی از بنمایید در عیان
 یا آنکه بگنیزید ز یک ناپسند کار
- ۱۵۰ - باشند مردمی که نهاده بگنیز روی
 پس بین کردگار و رسولان کردگار
- گویند: ما به بعضی ایمان بیاوریم
 اینان بران سرند که راهی از بین صین
- ۱۵۱ - حقا که کافرند و یکی کیفر مهین
 ۱۵۲ - آنانکه بر خدا و رسولانش بگروید
- رودا خدای اجر نالان کند عیدی
 ۱۵۳ - اهل کتاب از تو بخواهند آن چنان
- ازین پیش هم از موسی آن قوم خمره سرا
 ادر خواست داشتند که همان چهر کردگار
- از بهر این چنین سخن کفر ناکشان
 از بعد آنکه آمدشان آیه‌ها (مبین)
- کردیم غلوشان و به موسی ادر آن دیار
 ۱۵۴ - با آن کسان چو عهد و قرار می گذاشتیم
- گفتم تا به سجده از این در درون شوید
 اما این قرارها همه مانند پایدار
- داد ز دوست می نبرد از کسی جز آن
 پروردگار بوده سمیع و علیم (هم)
- بشید یا به چهره آن پرده نهان
 به دشمنان بوده است و توانمند کردگار
- نسبت به ذات پساری و بر آتیه اوی
 ارند طرح تصرفه آن کافران و کفار
- در باب بعضی دیگر در کفر اندریم
 یابند او رهسپار بگردند انظران
- کردیم حاضر از پی کفاری این چنین
 گرفتار میان انسان جدا نشود
- پروردگار بوده و هم مهرش هدای
 کبر بهر شان کسی آری راسعان
- در خواست داشتند از این هم پروردگار
 ایک به پیش دینا ما میکن آشکار
- بگرفت آتش فلکی روی خاکشان
 کردند بر خدایی، گوساله را گزین
- دادیم حجتی که (مبین است) آشکار
 پس [کوه] طور بر سر ایشان فراشتیم
- بر نفس حرمی که به دشمنی است بگروید
 ز آنها گرفتاریم یکی عهد استوار

- ۱۵۵ - بر کفر شکستن عهد و قرارشان
وارد شدن به ناحق در خون انبیا
ازین روانهاد شهر به دلهایشان خدای
۱۵۶ - از بهر کفرشان و همان تهمت گرو
۱۵۷ - هم از سبب که گفتند آن قوم آتیرهای
حال آنکه فی مسیح بکشتند آشکار
بل نفس امر مشتبیه آمد برایشان
تورید داشتند پس حادلی چنین
[تنها به طن خود بگزیدند آن طریق]
۱۵۸ - الله ترکشید ورا دل به سوی خویش
۱۵۹ - ز اهل کتاب هیچ کسی نیست [هیچ سو]
[چون روز رسوخیزاید مردم شد آشکار]
۱۶۰ - [ایمن] یهود را عوض فعل ناروا
ان چیزهای پاک که می بود نشان حلال
۱۶۱ - هم از برای اخذ ربا یا چنان وجود
هم از برای خوردن ایشان به ناروا
از بهر کافرانیشان [در عرصه حساب]
۱۶۲ - لیکن ز بین ایشان دانشورانشان
بر آنچه گشت منزل هم در جهان تو
بر پاکتندگان رسوم ملات را
وان مؤمنان بروز جز او خدایشان
- کفران به آیهای خداوندگارشان
[وین اذعان] که بسته بود قلبهای ما
جز قنکی، برده یقین ناورند پای
در باب مریم از سوی آن تهمتاوران
کشتیم این مریم، پیغمبر خدای
نی آن کسان به واقع او را زدند دالر
در باب وی، خلاف عیان شد به رایشان
در دل نداشتند بر این اذعان یقین
حقاً مسیح را بکشتند آن فسریق
باشد خدا عزیز و حکیم از زمان پیش
[چون آن مرگ آورد ایمان به دیس او]
[تکلیف گشته گواهی ایمانشان اختیار]
وان رجس و مع حق کثیر تر ره خدا
بر آن کسان حرام نبود بمشان [به حال]
کان عملشان از سوی خدا نهمی گشته بود
اموال مردمان را بر این حساب ما
اماده کرده ایم یکی در دناک عذاب
وان مؤمنان که [چنین است شانشان]
هم از برای مردم پیش از زمان تو
ون مردم دهند حق ترکات را
خواهیم داد اجر بزرگی بر ایشان

- ۱۶۳ - کردیم وحی بر تو کما وحی شد ز ما
بر نوح و بعد نوح سوی دیگر انبیا
- هم وحی شد ز ما به پراهمیم (آن خلیل)
یعقوب و سبطها ذکر اسحاق و اسمعیل
- هم وحی شد به عیسی، ایوب، همچون
بر یونس و به عارون شد وحی ما (اروان)
- (ابواب وحی را به سلیمان گشاده ایم
دود را زبوره خاطر نهادیم)
- ۱۶۴ - دیگر پیمبران که توا داستانشان
نگفته ایم بهر توا (گفته ماندنی)
- ۱۶۵ - پیمبران بشیر و نذیرند (در جهان)
تا چون شود رسانشان هر همه (عیان)
- از خلاق من نباشد حاجت به کردگار
پروردگار عزیز و حکیم است هوشدار
- ۱۶۶ - اری بر آنچه بر تو فرستاد کردگار
تا غم خویش کرد و بر تو آشکار
- بر این، خدا گواه و ملائک گوا بود
که بهایی بی شهادت دهن خدا بود
- ۱۶۷ - آنان که کفرورزی کردند (کار خود)
هم منع (مردم) از ره پروردگار (خود)
- گمراه گشته اند یقیناً از راه خویش
گمراهی پس بعد بود بهرشان به پیش
- ۱۶۸ - آن مردمی که کفر و ستم پیشه کرده اند
از رحمت و هدایت حق بهره برده اند
- لی کردگار خواهدشان رحمت آورد
نی آنکه سوی مقصد ارشادشان برود
- ۱۶۹ - جز راه دوزخی که در اند پایدار
آلوده می و سهل بود آن به کردگار
- ۱۷۰ - ای مردمان رسول ز سوی خدایتان
آورده است حق و حقیقت برایتان
- ایمان بیاورید که آن خیر بر شماست
هرگز کان بود به سماوات و بر زمین
- (بر بگردید و) کفر بپورید، از خداست،
الله عیم هست و حکیم است (لی البقین)

۱۷۱- اهل کتاب! اکنون بر سبب کیش خویش
 جز گفت حق به باره حق راه مسبرید
 در باره مسیح جز این نیست گفتگو
 عیسی کلام اوست که بر سر میمان بداد
 ایمان بیاورید به پروردگار [خویش]
 قول «لایله» را به زبان می یابید
 نبود جز این که ایزد فرد است و بی عوار
 از اوست آنچه را به سموات و بر زمین
 ۱۷۲ هرگز نکرده است مسیح این چنین اما
 نی بر فرشتگان مقرب چنین اوست
 مستکبری نمود و یا [تدبرین مقام]
 ۱۷۳ لیکن کسان که [خود] گردیدند بزرگوار
 پادشاهان آن کسان به تمامی دهد [نه کم]
 و آنان که بود سرکشی و کبرشان به کار
 پس از برای خود عوض آفریدگار
 ۱۷۴- ای مردمان به نحو یقین از روایتان
 [از سوی خود] فرو بفرستادایم م
 ۱۷۵- پس آن کسان که [خود] گردیدند بر حدای
 زود است تا در آردشان در نعیم خویش
 پس رهبری نمایندشان دلور [گریه]
 در ایجاد غلظت نگذارید پای [پیش]
 [ایمان به کردگار و رسولاتش آورید]
 فرزند مریم است و رسول خداست او
 روحی بود گزوست از ایمان کنید یاد
 هم بر پیغمبرانش [در دوره های پیش]
 کاس بهتر است بهر شما [گر که سگرید]
 از اینکه باشندش ولد [و زاده در کنار]
 ایزد به کار سازی کافی بُود [باین]
 کما و بملای بُود چو همه بندگان خدا
 سزایی که عذاب [حق] را هر آنکه خواست
 زود است نزد خویش کند جمعشان تمام
 گردانان نیک بودند [در جهان]
 و ز فضل خود بران بفرزاید [اگر نعم]
 بدهد عذابشان و عذابی است در دبار
 نیز یابوند بهر هر و نیز وجود یار
 بُرهانی آمده است ز سوی خدایتان
 نوری که آشکار بُود، جانب شما
 و آنکه به او پناه ببرند [هر کجای]
 بدهد ز فضل خویش و بهد راهنشان به پیش
 بر سوی راه خود [که بُود] راه مستقیم

۱۷۶- کسب نظر کند چو از تو، بگو خدا
فرزند اگر نداشت یکی مرد و شد هلاک
نسیمی ز مال آن مستوفی ز خواهر است
ایمنی از خواهری که نه فرزند بهر اوست
وز وارثان آن مستوفی دو خواهرند
وز چسند خواهرند و برادر، بری مرد
حق را بیان کند و برای شما حدی
بر هرچه هست [در همه پهنه جهان]

در باره «کلاله» دهد حکم بر شما
هرگاه خواهری بود او را [سوی خاک]
[وین حکم] لیک نیمه حکم برادر است
هر آنچه مانده است برافرش ثروت جوانست
دو لک ما ترک و ابرارث می یوند
در حد بهره دوزن او را نصیب کرد
تا سوی گمراهی نگذارید [هیچ] پای
بروردگار آگاه [و عالم] بود [بندگان]

۵- ترجمه منظوم سوره مائده (مدنی، ۱۲۰ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- شما ای اهل ایمان ابر خداوند
حلال آمد شما را بهانه
مگر آن را که حکمش بر شما
[و آن] تفسیر غلطی صید را [بام]
چو حکمی را بخواهد [حق داد]
۲- شما ای مردمان اهل ایمان
نگاه دارید حد استراحت
[شمعاری گمر ز سوی او روا نیست
نسبه آن مساه حرام و حدی بر آن
نسبه آن [حجاج و غنار] حرم را
که فضلی از خدای خویش جویند
ببرون آیید چون از حال احرام
شما را دشمنی [با قوم ناساز]
[آبادا کینه ای در سینه ارد
به یکدیگر مددکاری نماید
بیکدیگر مدد جایز ندارد
بترسید از خداوند [جهاندار]

به پیمانهایتان باشید
کنند روی چارها باشند قاتم
بخشرد عوانده از اول تا پایان
تسو می شد اندر حال احرام
حکمی برحق پس اجزای آن کنار
هر آن باشد شمار از سوی بزدان
بسیان حرمت ششهر حرامش
شما را نیز حفظ آن بها نیست
نسبه آن قلاله دوزن بهر فریان
که می جویند از حق [بیش و کم را]
ره خشنودی دادر پیسوند
توانید آن زمان بر صید اقدام
که از بیت الحوم دارندگان باز
و بر خوی ستمکاری ندارد
به نیکوکاری و تقوا [آزاید]
که سوی الم و عدوان با گذارید
که قطعاً سخت کیفر هست دادار

۳- حرام آمد شما را [اگر] مردار
ذبیحی را که غیر از نم یزد
و حیوان کتان خفه گشته است و مرد
و یسا از ارتضاع اندر فتاده
و هر آن طعمه در بندها هست
جز آن حیوان [که باشد بر تنش جان
و ذبیحی کار بود از بهر اصدم
و آن حیوان گسه بر اسب و از لام
و رفتن سبوی هریک زن نواهی
و زان کفار از دین شما اهلان؟
از ایشان سیم در دلهای مدارید
سمودم دینتان امروز کاس
پسندیدم شما را دین اسلام
پس انگاهی که فردی گشت ناچار
او او را مسی نباشد مسیح و الهی؟
در آن مهنی که او را حفظ جان است
۴- تسرا پرسند [پس آن سیره چنانها؟]
[او پاسخ بدیشان اس مقال است]
و از انسج از فعل ددهای شکاری
بدان سان که خفا بر یاد دارید
خورید از آنچه آن طعمه ربایان
به ذبحش نام حق بر یاد آرید
بپرهیزید حق را [کاین قرار است
۵ حلال امروزتان پاکیزه ها شد
ذبیحی از یهود و از نصارا
حلال آمد کنون بهر شما نیز
زنان پاکدین و با خدایان
[که خود پیش از شما اهل کتابند]
ولیکن محسنه نی خود زناکار
و کافر گشته بر [اگران] ایمان
[چو بکشاید بروز آخرت بار]

و [اگر] حور و لحم خوک [هشدار]
به وقت فوج یسارند از آن
و یا جان داده است از ضرب [بسیار]
و یا خورده است شاخ و جان بداده
شما را دوری از آنها روا هست
و ذبحش بر اساس شرع بتوان
روا نبیند شما را لحم آن دام
گذش بین هم قسمت [و فرجام]
بود سوریچی [از امر الهی]
پسند امروز نسویدی نمایان
ز من بایست سیم اندر دل آرید
شما را سعادت خود نیز شامل
یدین سان نعمت ما یافت اتمام
[و او را جوع داد اسب و از او]
سما شد کسز مایل بر گاهی
خندای امرورگار و مهربان است
چه چیزی شد حلال از بهر آنها؟
شما را اگر طیبها حلال است
شده بهر شما تحصیل، باری
پس تعلیمشان هفت گمارید
نگاه دارند از بهر شما بیان
و تسقوی الهی پیشه دارید
جراتم را خدا، فوری شمار است
طعام آن دگر مردم روا شد
حلال آمد پی خوردن شما را
چنان چون بهر آن مردم روا نیز
و هم اهل کتاب از پارسایان
دهید از مهرشان، باری صوابند
نه از آن رو که برگزیدشان یار
که کردار او گردد بدین سان
بود از جمله افراد زیانکار

۶- شوید ای اهل ایمان چونکه بر پای
وجوه و دستها را تا به مرفق
سهس مسح سر و پاهاست در بین
جسابت بر شما گزر گشته قاهر
کسی گسر از شما بیمار باشد
حدث یا ابریزی گر عیان شد
بیاید آن اگر از بهر بظهر
بسه خاک پاک روی و دستها را
خداوند این طهارت می پذیرد
ولی نخواهند شما را پاک دارد
نود [کز بهر این انعام بسیار
۷- و پناه آرید نعمت از خطای
و پناه آرید از آن عهده و پیمان
چو خود گفتید: بر عهد خداییم
[کنون] بیم از خدا [شایان و بایاست]
۸- شما یانی که آوردید ایمان
گسواهایی ز روی داد باشید
مبادا کینه قومی به یکبار
نمایند عدل اگان هیر شماهاست
خدا را متقی باشید [در کار]
۹- به انانی که آوردند ایمان
خداشان مژده آمرزشی داد

که [فرمان] نماز آرید بر جای
بباید شستشو کردن [محقق]
زبان صورت که آید تا به کعبین
بباید جسم خود سازید طاهر
و یا اندر سفر [در کار] باشد
و یا امیزگاری با زنان شد
لجه [هزاره کنار است و تدبیر]
بباید مسح بنمودن شما را
نخواهند بر شما سخت گیرد
و نعمت بر شما کامل بیارد
بجای آرید [حق] شکر دادار
[که بچشد از سر رأفت شما را]
که [سردن] با شما عهد بنان
شنیدیم و اطاعت می نمایم
خدا آگاه از اسرار دل هاست
شوید ایسک ز قوامین بزدان
[مسادا بلر کین بر دل بپاشید]
شما یان را کنند بر ظلم وادار
که آن نزدیکتر راهی به تقواست
خدا ز اعمالتان بشا شد خبردار
و لعمال نکو آمد از ایشان
و [سر] اجر عظیم [عهد بنهاد]

۱۰- و آنسانی که اندر کفر مانند

بباشند اهل کفر و کذب با هم

۱۱- شما ای اهل ایمان پیدا آرید

بسیار آرید از آن قومی [بند انین]

بسه ایذاء شما [لنا خداوند]

بترسید از خدا و بر خداوند

۱۲- به تحقیق آنکه داخل جهنم

نمودم انتخاب از جمع این

چنین گفتا خداوند اجهان را

سماز [خویش] اگر دارید بر پی

و آوردند اگر ایمان او [و را]

[از مال خویشتن] دادید اگر ویم

شما را از گناهان پاک دارم

که از دامانشان الهام جاری است

ورین پس هر که کافر از شما خواست

۱۳- چو شد صادر از ایشان نقص پیمان

و دلهایشان [چنان] کردیم سنگین

بسه تسخیر [کتابم] لب گشاید

به شخصی ز آنچه بر آنها باشد بد

گاهی نبود که بر مگوی خبردار

جز اندک مردمی، پس چشم می پوش

همانا دوست دارد [حق] دلدار

و نیز آیات ما را کذب خوانند

در آن دنیا، و یارای جهنم

و نعم خدا را پاس دارید

که بگشودند دست [از شدت کین]

برده بر دستهایشان مائع [و بند]

تسویق مؤمن باید نمایند

گرفت از آل اسرائیل پیمان

ده و دو تن [بسه عیوان] امنان

همانا با شما همراهیم و یارا

و دادیم از رکاه [آن سان که بایای]

و [و] مرا ما عز [بسمار]

خدا [ای خویش] را وامی نکو [نام]

و نکر [ساعات] جستانی دارم

امی این وعده و پاداش باری است

به تحقیق او شده گم از ره راست

فرستادیم ما لعنت بر ایشان

که اینک بر خلاف حق و انین

از خود هر فسر و تاویسی نمایند

به خاطرشان فراموشی در افتاد

نباشی [از سوی آن قوم مکار]

از ایشان بگنر و بر علوشان کوش

کسان [یکرای] یک رفتار

- ۱۴- وز آن مردم که بنمودند اقرار
که نرسبی است ما را کیش (و رفتار)
گسرفتم عسهدشان را لبک ایشان
دعا کردند آن میثاق (و پیمان)
به بخشش کان بایشان داده شد بد
به خاطرشان فراموشی در افتاد
و مادر بینشان تا روز محشر
خدا بر هرچه کان کردارشان بود
۱۵- الا اهل کما آمد شد را
رسول ما که سازد آشکارا
شما را بر سا چیری که بهار
همی کردید از مکتوب (بزدان)
شما را عسفو سازد از بسا کار
(که آمد از شما در حق دادار)
شما از بسهر شما از نزد دادار
۱۶- و هر کما خواست خشنودی اله
پیرد او را همه سوی عسافیت راه
ایه سوی راههای نرم و هموار
سلام و آشتی انجا بدیدلرا
از سلامت هایشان بسدهد رهایی
سودشال سوی امکا روشایی
و بسا تسوفیق خود سوی ره راست
برد آن مردمان را می کم و کاست
۱۷- هماتا کسفر ورزیدند و الحاد
که عیسی پور مریم (خود) خدا هست
که گفتند (این کلام نیست بنیاد)
اگر خواهد کند نابود دادار
که عیسی پور مریم (خود) خدا هست
مسبیح و مادر او را همه یکبار
و هر کس را که اهل این زمین است،
کرا یارای منع او از این است؟
همه هر چیز در ارض و سما هست
و یا ما بین آلتوا از خدا هست
که هر کار و هر چیزی تواناست
و سازد خلق هر چیزی که خود خواست

۱۸- وگفتند آن یهودیان و نصاری:

بگو: پس از چه رو دادار اکبر
شما بل آدمی هستید از آن میان
بیامرزد خداوند آن که خواهد
سماوات و زمین (خود پی کم و کاست)
ببود ملک از خدا (ای فرد عیلام)

۱۹- الا اهل کتاب آمد شما را
در انحصار شما قبول و تسل را
که منماید بر این گفته (اصرار)
همانا بر شما آمد بشیری
و باشد کردگار (حق دانما)

۲۰ و هنگامی که موسی پور عمران
کسیه ای بسیاران حسن آریسد بریداد
رسولان از شما مردم بیاورند
شما را چیزها بخشید دادار
که بر فردی (افراد) جهایها

۲۱- شما، ای قوم من! اینک درایسد
که آن را بر شما بنوشت دادار
(شما را اگر چنان رسم است و رفتار)
۲۲- چین گفتند کای موسی در آنجای
در آنجا نیست ما را پای رفتار
شدند آنقوم چون ز آنجا روانه

۲۳- دو پروا پیشه از آن جمع نادان
بگفتند: از ز دروازه درایسید
شما باشید اگر دارای ایمان

کسیه ما یاریم و فرزندان، خدا را
دهد بر جرمهاتان رنج و کیفر؟
که بنموده است خلق (از نوع انسان)
دهد کیفر به هر انسان که خواهد
و هر چیزی که فیما بین آنهاست
و سوی اوست برگشتن (به فرجام)
رسول ما که سازد آشکارا
ز بعد عهد قنوت (جزء و کل را)
کسیه ما را می آید تبشیر و انذار
از تسلیها و ز کسبها (تذیری
به هر کار و) به هر چیزی توانا
پای قوم خویش بنمود رسول،
از آن بیخمت که ایزد بر شما داد

و بهر چه از شما فرمانروا کرد
(که هر یک راست ارج و قدر بسیار)
نشد آن گونه امکان و توانها
و برار من مقنس پا گشاید
و شما یید از آن ارض (ایسار
یقین، باشید (خود) قومی متمکار
یکی قومی متمکار است (و خود رای)
مگر خارج شود آن قوم چنار
فرود ایسیم آنجا (می بهانه)
که حق انعامشان کرده (فراولان)
یقیناً فرقه غالب شما یید
توکل بر خدای آریسد (یکسان)

۲۴- چنین گفتند در پاسخ به موسای
 تو اینک با خدایت ره سپارید
 و ما در این زمین مساکن بمائیم
 ۲۵- بگفتا پور عمران گای خدایم
 به غیر نفس خویش و این برادر
 میان ما و این قوم گنه کار
 ۲۶- ندا آمد که بر ایشان حرام است
 در اطراف بیابانها چهل سال
 (تو ای موسی) مبر آندوه (و از ارا
 ۲۷- بستخوان اخبار فرزندان آدم
 و قربان کردن آندو کز ایشان
 و قربانی دیگری گشت مردود
 سرا البته خواهم بساخت مقتول
 (که قربانی به طول روز گواران
 ۲۸- اگر تو دست سوی من گشایی
 من اما دست نگشایم به سوی
 من از رت جهالتها بسیم دارم
 ۲۹- همانا من ز تو (این حال) خواهم
 و چون اینگونه شد ز اصحاب ناری
 ۳۰- چو نفس او (به شز و کینه برخاست)
 چو بر قتل برادر کرد اقدام
 ۳۱- کلاغی را برانگیزاند دادر
 کسه پنماید به قاتل دفن بیکر
 بگفت: ای ولی آن سان عاجز استم
 برادر کرد چون در خاک پنهان

که لگناریم هرگز اندران پای
 و بر پیکار ایشان روی آرید
 (مگر فرجام کار خود بدانیم)
 (نباشد تباب خودداری برایشم)
 بیم قاتل (به حفظ فرد دیگری)
 خداوند جدا جدایی کس پدیدار
 (به کافر نعمتان، نعمت تمام است)
 فرو مانتد سرگردان (و بدحال)
 بر آن قوم که می باشد گنه کار
 بر این مردم روی حق (مدام)
 قبول آمد یکی از آندو قربان
 و را (که) خشمناکین چنین بود
 بگفت: ای من است و جز این نیست مقول
 (چون) می پذیرد از هر هیز کاران
 و هیچ هلاک من نیامی
 کسه مرگت را بپیارم (و سوویت)
 (که بر قتل کسی همت گمارم)
 که بفزایی به جرم خود گناه
 جزای ظالمین ایمن است (و ای)
 بر او قتل برادر را بپاراست
 شد از خیل (پانکاران) (به فرجام)
 که می گاوید دشت (و در به منقار)
 که او مدفون کند جسم برادر
 که نباید کار (زافعی هم) ز دستم
 بدین سان شد ز افراد پشیمان

۳۲- برای آل اسرائیل از آن در
 که جز آن گناه قصاص قتل را کرد
 کسی که دیگری بگرفت جان را
 و گسر احصیا کند یک فرد [تسها]
 رسولان از سوی ما معجزی چند
 سپس، بسیاری از انسان به اسیر
 ۳۳- همانا کیفر آنان که خیزند
 از سوی زشتی و بیداد دارند
 نایستی [به حق] از پا درایند
 و ما مقطوع گرد دست و پائشان
 و یا از سرور من گردند تبعید
 و اینها کیفر ایشان به دیامت
 ۳۴ (که کاران چنین تعدیب دارند
 به قبل از دستگیری [آدم] آمد)
 [بدین سان] آنکه دلداز جهان است
 ۳۵ شمایانی که لورید ایمان
 به سوی رب خود تا راه پیوید
 به راه او جهاد آرید او یاری
 ۳۶- همانا آن گروه کفر گیشان
 همه هر چیز کان روی زمین است
 و میدلاند آن کالا تسامات
 نیفتدشان قبول [این سان حسابی]

نوشتیم (و نمودیم این مقزور)
 و یا حد فساد ارض آورد
 تو گویی گشته است اهل زمان را
 تو گویی جمع را کرده است احیا
 بیاورند [بهر عبرت و پسند]
 گرائیدند، [دور از حق و انصاف]
 و یا حق و رسول او ستیزند
 زمین را عرصه الفساد سازند
 و یا بر دارنشان باید نمایند
 بحکم کسی بکند دیگر [از جسمهاشان]
 (و اگر آنها) حسن خواری است تمهد
 عذاب ساجنشان در دار عقابست
 مگر آنان که رو بر توبت آرند
 ر حرم و مسجیت توبت نمایند
 [هم] [امورند] و [هم] [مهربان است]
 بترسد از خدوند [جهانتان]
 هم از او دست آویزی پیجوید
 مگر یابید [از این ره] رستگاری
 اگر میبود ملک و مال ایشان
 و یا چیزی که خود محتای این است
 پی رستن ز تعدیب قیامت
 و بشان راست در داور عذابی

۳۷- همی خواهند خارج گشتن از نار
 امکان عاصیان در قعر نار است
 و ایشان را عذابی پایدار است
 ۳۸- و دست از سر دزد و از زن دزد
 بسود این کیفری از سوی دادر
 ۳۹- هر انکو بعد ظلمش توبه بنمود
 پذیرد توبه را از وی خدایش
 ۴۰- نمیدانی که پاشند آن یزدان
 و هر کس را که خواهد کیفر آراست
 بسدین سان کردگار حق دانا
 ۴۱- تسرا پیغمبرانم کین نسازند
 همان مردم که می گویند ایمان
 فاسقند می باشد از راه زبانه ها
 و آن قوم از یهودانی که یکسر
 و نگشودند بر هرگاه تو پای
 کتاب اسمائی را از تنزل
 به هم گویند اگر حکمی بدین سال
 و گم بر غیر این استلوا برد
 و هر کس را خدا سرگشتگی خواست
 تو قادر نیستی کز سوی دادر
 و می باشند افسردی که یزدان
 و خواری بهره شان در این جهانست
 و نهند بهر شان امکان اینکار
 و ایشان را عذابی پایدار است
 جدا سازید بهر کیفر او مزد
 عزیز است و حکیم است او همه هرکار
 و بر اصلاح ذات خویش افزود
 غفور و مهربان است از برایش
 سموات و زمین را ملک او فرمان
 و امر در هر آنکس را که خود خواست
 بود بسبت به هر چیزی توانا
 خود آن قوم که سوی کفر تازند
 بسپردیم اما حیرت ایشان
 پسندید کذب را از قوم دیگر
 بدل سازند ایات امن از جای
 کند از حد خود تحریف او تبدیل
 شما را داد پس پذیرد از آن
 از آن فرمان پیاپی حذر کرد
 تو توانی بر او چیزی بسیار است
 برای او کنی چیزی پس دیدار
 نخواهد پاکی دلهای ایشان
 و در عذاب ایشان کیفر گران است

۴۲- [فرلوان] گوش‌ها بر کذب دارند
 نهادند از به زدت آن کسان پای
 کتی اعراض اگر ز آن [تیره] هات
 و مگر خواهی میانشان دآوری کرد
 همانا دوست میدارد خداوند
 ۴۳- چه سالت بر قضاوت برگزید
 در آن درج آمده حکم خداوند
 [چو باشد مشی آن مردم بدین سان]
 ۴۴- [سر ایشان] ما فرستادیم تورات
 بدان جاری هم سازند احکم
 زاکشت [حق الهیون و احسب]
 و بر آن نیز باشد از گواهی
 برسید از من و آیات من انیر
 بر آن چیری که نازل کرده داد
 [چنین قومی بدین حوی گنه‌گر]
 ۴۵- در آن مکتوب بر ایشان نوشتیم
 بهای جان همانا [خود بود جان]
 و بینی در بسهای بینی آمد
 و دندان را بود دندان برانبر
 به عاصی گر تصلق کرد از احسان
 و هر کس را نه رأی و حکم بوده است
 و آنان را که این سان است رفتار

و [فرادی] [فرلوان] رشوه‌خوارند
 تسو فیمین ایشان حکم بنمای
 ترا اسیب مسی ناید از آنان
 ترا بر عدل بساید روی آورد
 کسانی را که بر عدلند یابند
 که [امر خویش] در تورات بینند
 سپس از آن حقیقت رخ بستند
 نمی‌باشد آنان اهل اسما
 در آن از نساد و توری هست [و آیات]
 رسولانی که باشند اهل اسلام
 هر فاکت کرده [و باشند در کار]
 و مردم پس برسید [از گناهان]
 به نیکو رسید بر اتدک لمن الیز
 ببارد حکم اگر قومی [نه کار]
 هم ایشانند خود از قوم کفار
 تزار عرج و حد ایگونه هشتم
 و چشم اندر از ای چشم [میان]
 تقاص گوش را با گوش شاید
 و در جرح قصاص [احکام دیگر]
 و را کفاره است از بهر عصیان
 به چیری که خدا نازل نموده است
 هم ایشانند آن قوم ستعکار

۴۶ - روان کردیم از دلپاشش [هم]
 که از تورات انجیل پیش روی ست
 و انسجیلش عطا کردیم و در آن
 و انسجیلی که به شما شد آن عیسی
 در آن [اصل] هدایت گشته پایا
 ۴۷ - و بساید اهل انجیل آنچه بزدان
 و بر چیزی که نازل کرده باری
 [بدرگاه خداوند جهاندار]
 ۴۸ - و قرآن بر تو بسمودیم نازل
 که همخوان است با آن دیگر آثار
 به چیزی که خداوند فرستاد
 تو منها پیروی از امثال آنها
 به هر یک از شما دادیم راهی
 و گری می خواست [دادار جهان]
 شما را لیک این نزد او شاید
 سموی خیرات پس سبقت بجوید
 [از اصل] اختلافاتی که می بود
 ۴۹ - [و دیگر حکم کن ما بین ایشان
 و از امپالشان مبعور می باش
 مسیاد اکت فریب آرند در راه
 ز تو گریخ پستایدند آنها
 بخواهد تا که سازدشان گرفتار
 و از آن مردمان باشند بسیار
 ۵۰ - و آنان [بر چنین رسمند رهند]
 و در حکم از برای اهل ایمان،

[ای صدیق] پس عیسی بن مریم
 و را عیسی هم صدیق گوی است
 هدایت باشد و نور ایمان
 بود همخوان با تورات موسی
 و اندرز است بهر اهل تقوا
 فرستاده است حکم آرند بر آن
 چو نمایند قومی حکم جاری
 بود عطا چنین قومی که کار
 که آن صدیق حق اردانه باطل
 و هم حکم بر آن ایات و اخبار
 مسیحاتشان دآوری کسین [از سر داد]
 پس عطا شده است از حق نشانیها
 در سحر و طریق و جایگاهی
 شیخ را میثی می ساخت یکسان
 به چیزی که او شما را می فرماید
 تمامی ره به سوی حق پیوید
 شما را کردگار آگاه کند [زود]
 بدان چیزی که نازل کرده بزدان
 و از [کفتین] آنان دور می باش
 به بعضی ز آنچه نازل کردت الله
 یقین میدان که دادار جهانها
 به بعضی از گناه و رسم و رفتار
 که سرپیچی کنند [از حکم دادار]
 که حکم جاهلیت را بخواهند
 که باشد بهتر از این جهانیان؟

۵۱- شما ای صاحب ایمان [خدا را] که [بر ضد شما] با یکدیگر بار برای خویش یارانی گزینید به ایشان از شما هر کس شود دوست نمی گردد خدا [هدای و] رهبر ۵۲- تو می بینی کسانی را که از تو شتابانند و می گویند بی می است و می ترسیم از رخدادهای [سخت] بسبب ما پس رودرگار آورد گشایش که آخر آنچه پنهانند در دل ۵۳- و می گویند آنگاه اهل اعمال خدا را سخت تر شوکند آرند که ایشان با شما یانند [همیار] شباه آمد تسام گسار آنان ۵۴- الا ای مؤمنان از دین اسلام بسبب زودی کردگار آورد کسانی و هم دارد خداوند آن کسان دوست برای اهل ایمان مهربانان جهادی ره رت [کریمنه] و این فضل خداوند جهان است [و این وصف خداوند تواناست] ۵۵- همانا بر شما یان سرور [و دوست] و آن باور مدارایی که دلم و چون اندر رکوع [اتقان حال] ۵۶- و هر فردی که باشد با خدا دوست و بر آنان کسه آوردند ایمان ۵۷- شما یانی که آوردید ایمان چو قوم سخره گیرد دین تان را چه آن اقوام کز پیش از شما نیز چه انانی که می یافتند کفار و [ایستی] بترسید از خداوند

مبادا کز یهودی و نصاری، [و همگامند و هم فکر و] هوادار، [و آنان را به چشم دوست بینید] همانا [در عمل] ایندوست چون اوست برای قوم [بد فعل] مستمگر برزند از جاثب دلهای بیمار به دل ما را [کمز آن] ارامان نیست که بر ما [ایدو] گردیم بدبخت از سوی خویشن خواهد رهایش نداشت بهرشان آید به حاصل که اینانند [کاتر وقت پیمان] [و بر شوکت خود پام می فشارند] [و لیکن پرده بر افتاد از کار] [همان شد حاصل رفتار آنان] [همی که] از شما سرور نهد گام [کسی که] می باشند او را دوستیانی [و بر اینها چنین فرجام نیکوست] نری کافران [خصم از دل و جان] از نوم لایمان بی پاک و بیعتند که بدهد هر کرا شایان آن است همانا او گشایشمند و قاناست خدا می باشد و پیغمبر اوست نماز خویش می دارند قائم زکات [خود] می پردازند [از مال] و هر کس دوست با پیغمبر اوست یقین پیروز باشد حزب یزدان [نگه دارید این فرمان و پیمان] به باز یچه و یا انین تان را به آنان فانه شد مکتوب ما نیز نگیرید آن کسان را بهر خود یار به ایمان گر که می یابید پابند

۵۸- شما وقتی که بردارید آوار
به خُز و بازیش گیرند از آن روی
۵۹- بگو: اهل کتاب! آیا چناناید
برای آنکه آوردیم ایمان
و ایمان بر هر چیزی که اکنون
[و در دل، اینکه از ما کینه دارید]
۶۰- بگو: آیا شما را سازم آگاه
کسی کش لعن بموده است یزدان
و مسیمونان شان کرد و خنانزیر
و ایشان بدترین هستند در جاه
۶۱- و در نزد شما آنکه که آیند
به حال کفر خود هم وارد آیند
خدا ای آنکه تر است از آنچه ایشان
۶۲- و بیسی جمع بسیاری شتابان
و بر رشوت خوری [و برسد اصرار]
۶۳- چرا بر نهی شان ز پنگونه رفتار
هم از رسانتون و هم ز احبار
چه زشت است آنچه می آید ز ایشان
۶۴- بگفتند آن یهودی ها [و تزیوا]
[به غل] مر دستهایشان بسته باد
بلی، باز است دستان خداوند
برای آنچه را شد بر تو نازل
همی طفیان و کفر اندر فرایند
و ما دادیم تسا روز قیامت
و ناز جنگ افروختد هم بار
و مسمی کوشند افساد زمین را

به اجسرای نماز، [انقوم ناساز]
که نابخرد گسان باشند [و بدخوی]
که از ما کینه بر دل می نشانید
[به ذات پاک دلاور جهانیان]
و از این پیش داده [حق بیچون]
جز این باشد که اغلب زشتکارید
به بدفرجام ترها نزد الله
و بر [کردار] لوگشته است غفیان
و عید [در گنه] طافوت [شیر]
و گمراه تر ز غلط راست در راه
و بر ایمان خود اذعان نمایند
و قسم بر کفر خود رجعت نمایند
[آنکه کسی خوش] می کردند پنهان
سحق جویان برادر الم و عدول
[چند بعد باشد از آنها این چنین کار]
و بر رشوت خوری [ها] شان [به تکرار]
نسیاید هیچ گاهی نهی او هشدار
اینها بر رسم و راه کفرگیشان
خدا را دست پیوسته از تسبیح
[به کفر] لعن شان پیوسته باد
بیخشاید بهر کس خواست [هرچند]
به بسیاری از آن افراد [جاهل]
[و با کفر] این کردار [شاید]
میان شان دشمنی را استقامت
و را خاموش گردانید دلاور
لعلرد دوست آیزد مقدسین را

۶۵- اگر اهل کتاب آرند ایمان و بر تقوی خود باشند پیوان
 معاصی شان [تمامی] می‌زدابیم و داخل شان به جنتها نمایم
 ۶۶- اگر آنان به تورات و به انجیل که بر آنها خداشان کرد تنزیل
 عمل از صدق و ایمان می‌نمودند [یعنی] حال بر حوردار بودند،
 ز انعام فرازین و فرودین (که باشد بهره هر پاک اتین)
 و برخی مقتصد باشند آخر کارا و بسیاری از ایشان زشت کردار
 ۶۷- تو پیغمبر! بکن تبلیغ او تا کیدا بران کز کردگارت وحی گردید
 اوگر ابلاغ نمایی به نامش. بها ناورده باشی خود پیامش
 نگه می‌دارد از مردم خدایت نخواهد کافران را او هدایت
 ۶۸- بگو: ای آن کسان کاخل کتابید [یعنی] ای کسانی که ایمان
 مگر کسود از بر انجیل و تورات و بر انجیل از شما آمد ز ایان
 هر انچه از کردگارت گشت باز آن که بر انچه از ان افراد [جاهل]
 همی طغیان و کفر اندر فرزاید که با کفار این کردار شاید
 ۶۹ و آری آن چنان صاحب یقین ها بری اقوال و فعل اقوام کفار
 هر انکس بر خدا ایمان بیارد و در ستاخیز را بیاور بدارد
 و بر جای آورد کردار سیکوی به آنها ترس و خونی نآورد روی
 ۷۰- هماتا ز آل اسرائیل پیمان گرفتیم و از آن پس سوی ایشان
 رسولانی فرستادیم و هرگاه رسولی نزد ایشان رفت [آگاه]
 نشد چون با هوسهاشان هماهنگ همی کردند بر تو عرصه را تنگ
 گروهی را همه کذاب خواندند گروهی را به خاک و خون کشانند

۷۱- و انسان را چنین می بود پندار
 پس آنکه کور گشتند و همه کر
 سپس گشتند کور و کور دیگر بار
 ۷۲- همانا کفر ورزیدند چندان
 همان عیسی بود، فرزند مریم
 شما ای آل اسرائیل [یکسر]
 هدایسی که من است و از شما هست
 بر او جهنت حرام از کردگار است
 او جای کافران ننود مگر را
 ۷۳- همانا کفر ورزیدند انسان
 بگفتند او یکی از سبومین است
 به ختم از ساورند این گونه گفتار
 نبود تعدیت آنان در داور
 ۷۴- چرا سوی خدا نوبت نگوست؟
 به حالی که خداوند آچهن است
 ۷۵- نمی باشد مسیح پور مریم
 رسولانی دیگر بودند و ما مش
 و انسان هر دو [انسان های معمول]
 و بنگر تا چسان از بهر ایشان
 نگه کن تا چسان بیا کذب گفتار
 ۷۶- بگو ای بفر از ذات دلدار
 نه بر سود و زیان آنان هست پابند
 که [هرگز] از موی نیست در کنار
 وز ایشان تسویه را پذیرفت داور
 خدا بیناست آنان را به رفتار
 که گفتند آن خداوند [جهانبان]
 و عیسی را کلام این بود [آن دم]
 نماز آرید بر درگاه داور
 خدا هر کس بر شرک پیوست
 و او را جایگاه [السته] سار است
 و بر بهر ستیگرهاست بصر
 که در باب خداوند [جهانبان]
 چو او گفت خدا بو صدق اس است
 بود کفارشان را از سج و ارار
 که بر کفار می باشد مقزرا
 و عسرا و امرزش نحوست؟
 که او امرزگار مهربان است
 مگر پیغمبری، بر پیش از و هم
 بود صدقه ازین و زین بامش
 و هر دو بهره گیرنده ز ماکول
 کنیم آیات را [تشریح و تبیان]
 ز راه راست [نماید اندر]
 پرستید آنچه را [ناید از و کار]
 صمیع است و علیم [آقا] خداوند

- ۷۷- بگوید اهل کتاب! از دین خود پیش
به ناحق پای مگذارید بر پیش
و گمراهان پیش از این که بسیار
کسان در برده‌اند از راه هموار
شما را پیروی و امیال ایشان
ناید کرد او بر احوال ایشان
- ۷۸- و فرزدان اسرائیل آنها
که زی کفران شدند اندر زمانها
همی لعنت شدند از قبول دایم
ز بس عیسی مریم هم ایس بود
چرا چون سرکش او خودکامه بودند
تجاوز از طریق حق نمودند
- ۷۹- نسبی کردند از هم نسبی منکر
چه رشت است آنچه از ایشان زدی سرا
نسبی کردند از هم نسبی منکر
که ب کفار گشته اعدام و بار
- ۸۰- از ایشان بگیری اهراب بسیار
چه پیش اندیشی رشتی نمودند
چند بگذرانی به پیش رو گشودند
بر آنان پس به چشم آمد حدیث
- ۸۱- اگر آن قوم را می بود ایمان
بصفات بسیاری و پیغمبر آن
و بر آن چیز کساند بر پیغمبر
بسیار هندی از کفار یاورا
- و لیکن جمع بسیاری از ایشان
شدند اهل عباد و کفرگیشان
۸۲- به آنان که قبول دین نمودند
همانا سخت تر دشمن، یهودند
- او هم آنکه شرک آورده بودند
عدالت با مسلمانان نمودند
- برای مؤمنان هم می توانی
بسیاری دوستان مهربانی
- کسیه می گویند مسایم از شمار
و ایمن دلد [دلیلی اشکارا]
- کشیشان و رهبانان در ایشان
نیاشند از گروه کسب کیشان

۸۳- و چون [ایات] نازل بر پیمبر
 بانج از حق گرفتند اشکار
 ز تو بر قلبهای ما نمایان
 از درگاه تو می‌باشیم خواهان
 ۸۴- چه شد ما را که ایمان می‌یاریم
 و حال آنکه طمع داریم دادر
 ۸۵- پس آنکه اجرشان باشد به آن سان
 [دهندگان] باع و بیستانها زی‌بربر
 و حسابان همی‌مانند در آن
 ۸۶- به کفر آنکه بفشردند پاره
 هم آسمانند [کاتر روز مهشرا]
 ۸۷- شما یانی که آوردید ایمان
 روا بسپارنموده و طاهر شما را
 چو قوم را تجاوز پیشگی خوشت
 ۸۸- خورید از آنچه روزی داد بر دان
 و بسپارید پروا از خداوند
 ۸۹- نمی‌گیرد شماها را خداوند
 ولیکن از برای عقد آیمان
 شما مسؤول و ما خود خدا یید
 بُنود کفاره سزگندتان این
 [به معیار و] حد اوساط ماکول
 و ملبس هم بدین سان بایزش داد
 نیاید گسر چنین کفاره، باید
 و این است [آنچه از سوی خدا تان]
 و هر که یسار بنماید سزگند
 خدا ایات خود را سازد اظهار

[کند اصفا] شود چشمانشان تر
 چنین گویند کای پروردگارا
 بُنود [اینک] فروغ نور ایمان
 که نام ما نویسی با خواهان
 به رب و حق که پیش روی داریم؟
 در ارضمان به جمع لیکرفتار
 که می‌گفتند [و می‌بودند خواهان]
 که جاری هست بر دامانش اظهار
 و این باشد جزای اهل احسان
 و دانستند کلامه ایسات ما را
 نبودند اصحاب دوزخ [بهر کفر]
 شما که حسروم آن را که یزدان
 [شروع از شرع مکنارید پسا را]
 سزگند خدا آن قوم را دوست
 [خداوند و پناهی از بسهر شما آن]
 که بر ایمان باو باشید سپا
 برای عورده بسپارده سزگند
 و هم بر کفر بشکستن آن
 [مگر آن نفس را جبران نمایید]
 غنا دادن به ده انسان مسکین
 که دلریزش به اهل خویش معمول
 و یا یک بسنده را بنمودن آزاد
 سه روز آهنگ بر روزه نماید
 بسوزد کفاره سزگندتان
 نگه دارید آن پیمان [و بیولند]
 مگر آرید برجا شکر دادر

۹۰- شما ای مؤمنین [اهل اسلام] پلیدند [این چنین اشیاء و رفتار] از آنها دور می‌باشید [یاری] ۹۱- جز این نبود که شیطان قصد دارد بدارد بسازتان از دگر بساری و مسانح از سمار ایستد شما را ۹۲- شما فرمان برید از [حق] داورا و برگشتید اگر روزی [از یس راه] جز این نبود که [خود] فرمان ما را ۹۳- و بر انسان که آوردند ایمان اگر روزند هم پسر هیزگاری و دانستم نسپکوی پسرجای آورد [و کسردار نکسو آورد پسرجای] حرامی [قبل تحریم] از چندیند [و پسرگیرند و اهلی این چنین را] ۹۴- شما ایاتی که آوردید ایوان بسه چیزی از قبل حریف آنگاه و هم با نسیزه رس تان از ماید کسه دارد در نسیهاتی بیم از او [پس از این] بهر او باشد مقدر ۹۵- شما ایاتی که آوردید ایمان در آن حالت که [محرم] نام دارید و هر کس از شما این بودش اقدام دو عیال از شماها ظهور آن و با کفاره اطعام مساکین [و باشد شصت روز این این کار] چشید آنگاه [و بال] کار خود را برای آنچه بگذشت است از او ازو گیرد عوض و [و] [و]

قمار و باده و انصاف و آرام و شیطان را هم باشند کردار معسر یابید روی دستکاری میلتان دشمنی و کینه ارد [به اعمال قمار و باده خواری] [کشید ایما ازین رفتار بار] و هم تابع به فرمان پیغمبر [استرسید و] بر این باشید آگاه رسول ما رساند اشکبارا و هم کردارشان می‌بود شایان و هم ایمان بذات پاک یاری و بر تقوی یزدان پا فشارند [حشیش ایمان و پس تقوا و پسروای] نه به بکار محرم [و عصبانی] کشیدند و به یزدان دوست دارد مسیحین را [شما را از ماید] [حق] [مجان] که اگر دسترس می‌افتد [از راه] بدانند تا که در آن معرض ایستد اگر صیوی تجاوز آورد و به حکم حق [عذاب] در داور نمی‌باشد شما را صید حیوان [که برتن جماعه احرام دارند] جزایش مثل آن باشند ز انعام در اطراف محرم ارد به قربان و با باشد صیام اندر حد این چه اطعام و چه صوم این است معیار [پس آنگاه بخشش داخل خود را و گر من بسعد ارد اندران و و عزیز و مستقم باشد خداوند]

۹۶- حلال آمد شما را صید دریا
 و هم بر آنکه اندر کساروان است
 حرام آمد شما را صید در دشت
 بترسید از خداوندی که [فرجام]
 ۹۷- خدا مر کعبه را بیت الحرم کرد
 و هم ماه حرام و هم قلات
 [قوام دین براینان شد مقرر]
 همه هر چیز را در اسمانهاست
 بدانند جمله را حق توانا
 ۹۸- بدانید [این حقیقت را] که دادار
 او ایمن دانید [کس امر زنده باشد
 ۹۹- نباشد چسب رساندن بر پیمبر
 هر آن چیزی که دارم دش هوندا
 ۱۰۰- پساید و پاکه گو: نبوند یکسان
 که نساپاکی است از پاکی فرزندان
 بترسید ای خسر دمنان [پساری
 ۱۰۱- شمایانی که آوردید ایمان
 که گسر بهر شما شد اشکارا
 و هنگام نزول [و وحی] قرآن
 [همیشه مباحثت احکام دادار
 در آنجا عفو از پسروردگار است
 ۱۰۲- و قوم دیگری پیش از شما [هان]
 [بدین سان سخت شد بر آن کسان کار]
 ۱۰۳- مقزّر می نگردانید یزدان
 و نه خود از «وصیله» یا که از «هام»
 ولی انسان که بر کفر ایستاد
 به تکذیب خدای اندر شتابند

برای خوردن [و دیگر مزایا]
 [و لیکن غیر محرم شرط آن است]
 چو پوشش جامه امرامتان گشت
 شما را سبوی او می گردد اقدام
 [برای جمع مردم محترم کرد]
 و هم فذی [و از آن برخن فواید]
 که دریابید کسان دادار اکبر
 و یا اندر زمین [خاکی ماست]
 همانا او به هر چیزی است دانسا
 عذابی سخت خواهد داشت [در کار]
 و هم او مهربان [بر بنده] باشد
 و منبری داند خدای حق اکبر
 و یکتای را که نینماید پسیدا
 اگر چه در شکفت اسی تو از آن
 [پس بر هر چه از دادار [کس] بر]
 مگر باید روی و ستیاری
 مباحثد از چنان اشیاء پوسان
 کند اندوهگین [چنان] شما را
 از آنها گره همی بپاشید پوسان
 به چشم در کتان [گردد بدیدار]
 خدای آمرزگار و بروردبار است
 شدند از این [چنین ابواب] پوسان
 شدند از جمله القوام کفار
 «بحیره»، «سانبه»، [از بهر قربان]
 [که نزد مشرکین می بودشان نام]
 نشان افترا بر حق نهادند
 و اکثر با خسر اندر نیابند

۱۰۴ - اگر گویندشان [اینگونه گفتار]

و هم سوی پیمبر پیش آید
به ما بس، هر چه را دریافتیم آن
اگر چه [کان نیاکان راه از چاه]

۱۰۵ - شما ای مؤمنان هستید مسؤول
چهار راه راست را آوردید پس

ز سوی آنکه گمراه است [و چاه]

همه سوی خدا رجعت نماید
کسند آگاهتان پس ذات داد

۱۰۶ - شما آنگاه آوردید ایمان
چو شد با مرگتان هنگام دیدار

دو عادل از «شعاع» یا «غیر» باید
شما را اگر سفر اندر زمین بود

از آن دو [غیر] می‌باشد خواهان
خدا را با قسم هر یک کند یا

که فروشیم آن با هر بهانی
خواهی خدا بهتان نداریم

۱۰۷ - و گر شد آگهی حاصل گرفت
دو تن از اقربا قاتم مقام

و این دو فرد می‌باشد از آنها
خدا را با قسم هر یک کند یا

و پیش از آنکه ایستاد سزاوار
بگیریم او بجز حقیق راه دیگر

۱۰۸ - و این نزدیکتر باشد که ایشان
و یا ترسند از سوگند مردود

و بیم آورند در دل از خداوند
هدایت می‌یابد ذات یسوزان

که سوی آنچه نازل کرده دالار،

بگویند این سخن با جد و تأکید
از گفتار و ز کردار آسایا کسان

ندانستند و نه بر امری [آگاه]
که حفظ خویش را باشد مشغول

و چهره حق شما را شد هویدا
شمایان را زبانی نیست و اصل

بدین معنی که جمله از خدا بید
بدان کان بودندان رفستار و کردار

شهادت برین می‌باشد بدین سان
پس هنگام وصیت آخرین کار

ببظارت آخرین معنی نماید
و پنج چهره مرگتان رخسار بسود

که چون حتم نماز آمد گواهان
پس آنگاه شکی شما را در دل افتاد -

اگر چه بهر خویش [و امر بایی]
که خود از عصیان اندر شماریم

شما این است از عصیان بشانها
که برتر آن دو اندر فعل و کلامند

که دیدند از سر ناحق زیاتها
که ما را این گواهی بر حق افتاد

ز حق ما را تجاوز نیست [در کار]
یقین باشیم از قسمی ستمگر

شهادت را به جای آرند شمایان
[که شاید از پی سوگندشان بود

و [نیکو] بشنوید [این حکمت و پند]
بر انانی که باشند اهل عصیان

۱۰۹ - [رسد] روزی که گرد آرد خداوند
 که [افت] را جواب از بهر نان چیست؟
 همانا این نویی تنها که دانی
 ۱۱۰ - خدای آنکه که با عیسی بن مریم
 به خود یادار عیسی! نعمت ما
 و انگاهی که قایدت فرام
 شدی در عهد ما مردم سخن ساز
 و هم اندر کلانی [از سر و من
 تو را امواتم] [الاکار و ایاب]
 و چون از گل پریده افرویدی
 به فرمان من آن هینب شدی طر
 و یهودی به کور و بیس دای
 و چون [اعیا] یهودی مردگان ر
 و قوم الاسراتین را من
 که خود می آمدی در نزد آنها
 سپس گفتند از ایشان چند کافر
 ۱۱۱ - [خواصت] را سپس الهام دادم
 که ایمان بر من آرید و رسولم
 که ما دارای ایمان و پیغمبر
 ۱۱۲ - حواریون نگفتند اندر انجی
 [الا] عیسی! خدایت می تواند
 بگفت عیسی بترسید از خداوند
 ۱۱۳ - سپس گفتند ما باشیم خواهان
 بدین سان قسبها مان گیرد آرام
 بود صلیق تسواتر آن نمایان

رسولان را به پرسش [از چه و چند]
 جواب آرند ما را آنگهی نیست
 نویی د نسیای اسرار بهانی
 بگوید یاتار عیسی! [در این دم]
 و هم بر مائرت [ان دخت عذرا]
 و ما روح القدس یساربت دلام
 [السرانی بود این اعجاز]
 بیاوردی سخن [از امر و از بهی]
 کتاب و حکمت و انجیل و تورات
 و بر آن ماده بی جان دمیدی
 یکی طبری که قادر بود بر سیرا
 بیه اذنم دست بر معجر کشادی
 به امر من بروی آوردی آن را
 [فیسردم] [مستقر] [نو] [گاهی] [مفتی]
 و یهودی بر آن مردم [نشانها]
 که این بود مگر سحری است ظاهر
 برایشان باب ایمان را کشادم
 بگفتند آنچه را ابد قبولم
 گواهی ده که ما از پیغمبریم
 که با عیسی بن مریم [از بگشای]
 به ما از اسمان نرلی رسانند
 به ایمان خود از هستید باید
 به خوردن [راتجه] خواهد داد یزدان
 و داریم آنچه را بردی از آن نام
 و خود ز شهادان باشیم بر آن

۱۱۴ - بگفت عیسی بن مریم گای خدایند
 به من از آسمان بفرست سوری
 اچه بر این ها که اکنون رسدگاسد
 بسرای ما بود (آغاز و پایان)
 به ما روزی رسان (بارت لوانی)
 ۱۱۵ - خدا گفت که من آن نرول و ماکول
 و از آن پس هر آنکس کفر ورزید
 که فسردهی راز مستحق جهایها
 ۱۱۶ - و با عیسی مریم گفت نزد
 مرا گیرند و ما هم را خدایان
 بگفت عیسی نویی بی عیب داد
 که گویم آنچه را هر من سزا نیست
 هر آن در ذات من بر تو عیان است
 همانا این نویی بسیار دانا
 ۱۱۷ - نگفتم هیچ چیزی را بدیشان
 کنید (ای مردمان) طاعت خدا را
 گواهم من برایشان بازمانی
 و چون روحم بپردی بر سماوات
 و تو ناظر به هر کاری و راهی
 ۱۱۸ - اگر خواهی عذاب لری به ایشان
 بیاورزی گسرایشان را همه
 ۱۱۹ - خدا گفت: این بود آن روز (موعود)
 از ایشان باعهایی هست (پو بار)
 و در آن باغها جاوید مانند
 و انسان (سبز) از دختار حشود
 ۱۲۰ - خدا را سلطنت بر آسمانهاست
 همه ملک خدای حق داناست

و بفرست بر ما خوردهی چند
 که بر ما باشد عیدی و سروری
 و با آنها کسیه از ایستگاتند
 و از تو معجزه باشد (نمایان)
 که خود بیکوتترین روزی رسانی
 بدارم بر شما (البته) معمول
 عذابش را کم چگونه تشدید
 پس هم کیتری با آن نشان ها
 که با عیسی به مردم گفتی این سان
 که ما باشیم جای (حق نمایان)
 مرا کسی می رسد استگوله گفتار
 و گفتن می گفتم از تو هر خفا نیست
 هر آن در ذات تو بر من نهان است
 و هر فرق پنهانی ها توانا
 چیر آید چیزی که دادم امر بر آن
 خدای من، خداوند شما را
 که می بودم (به قصد زندگانی
 و خود باشی و قیبت آن جماعات
 و تو نسبت به هر چیزی گواهی
 تو را خود بدگند او بفرمان
 عزیز و حکیمی او توانا
 که بدهد صافین را صدقشان شود
 که از دامانشان جاری است انهار
 و حشود است از ایشان خداوند
 و این نور عظیم از بهرشان بود
 و هم بر ارض و فیما بین آنهاست
 و او نسبت به هر کاری تواناست

۶- ترجمه منظوم سوره انعام (مکّن ، ۱۶۵ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- حمد از آن خدا بود که چنین،
تسبیحی ها و تسبیحها آورد
پس از آن، ایمن گسروه کفّارید
۲- او شمس را رگس بسداد وجود
سمر رسیدی به عم اوست پدید
۳- او خستد اوست آسمان ها در
اوست آگاه بر جهان شما
او بداند هر آنچه را از پیش
۴- رایب های خدای آن قوام
جز که بود آن چنان مردان
۵- حق بران قوم چونکه شد باران
رود خواهد رسیدشان احسان
۶- و بسید پیش تر را نیاید
امی ر که قنوت و بحکین
که بدادیم بر شما آن سال
بشارش بسدادوام و بساری
کز فرودستان رول می بود
پس بسمودیم جمله را نابود
پس بیاورده ایم [ما به جهان]
۷- می نمودیم میا روانه اگر
کافران نامه را چو دیدی
باز این حرف بودشان به می
۸- و بگفتند پس چرا [به امور]
ملکی داشتیم اگر ارسا
[همچو اسلاف در مقام وجود]
- اسماها بیاورید و زمین
و اندورا بر جهان مقرر کرد
کس به داد خویش شرک ارسد
کرد آنگه سمر آمدی موجود
می نماید [ممن تان] تمردید
و حسدای زمین [بسیهاور]
و بسود و الفد عیان شما
کسب بسموده ایست ریاند خویش
سامی ایستی [در آن هنگام]
رایب ازت [خوش] روگردان
کیدی خواندندش [از سر باطل]
[آنچه] کردند سحره اش [در کار]
در پدید میا هلاکت جانها
داده بسودیم آن چنان مه زمین
بسمودیم از شما رول
و از آن حویارها جباری
همگی را احسان از آن می بود
که جزای دنیوت انید بود
تیزی دیگری پس از ایشان
نامه ای را به کاعذی بسدر
دست هاشان سران کشیدندی
کساین باشد بغیر سحری عیان
مسی بگشته فرشته ای مامور
می گذشت امر و اندران احوال
میشی بهر آن گروه بسود

۹- و فرشته قرار داد همیشه
 امر را از برای این مردم
 [بس و تخطیط، همچنان می بود
 ۱۰- پیش تر از تسو اشیاء دیگر
 کیفر آمد فرود بر ایشان
 ۱۱- [ای ای] گو به مردمان به زمین
 بستگیرید ایستکه [در همه احوال
 ۱۲- در سعادت آنچه شد موجود
 مشرکین را بهر س تا از کیست؟
 کرده واجب به خویش احسان را
 روز حشری که هیچ اندر آن
 آن کسانی نبودند زین
 ۱۳- در شد و روز آنچه یافت فرور
 شنوای است [و بسزا] دانی است
 ۱۴- [ای پیمبر] بگو که عز باری
 آن خدایی که اسماها را
 کند اسماها خلق را همه تمام
 گو همانا به من چنین فرمان
 که شوم من نخست فردا [و حید]
 [امر و تاکید یافتم بر این]
 ۱۵- گو همانا مراست خوف به جان
 ایشان البته در وجودم بیم
 ۱۶- از عذاب خدای در آن روز
 گشته مشمول رحمت یردان
 ۱۷- گر بسلالت داد بار خد
 خواهدت خیر، اگر دهد یزدان
 ۱۸- مسطه و اقتدار بار خدای
 [در همه حال ذات پاک الاله

هیتی [امر و اراد] داد همیشه
 مشته داشتیم [و سر در گم]
 در عمل بهر مردمان موجود
 سخره گشتند و قوم سخره گر
 کثیر سخره [بشدت ایشان]
 بنمایید سیر تا همه یقین
 چیست از بهر منکران فرجام
 آنچه در ارض آمده به وجود
 گو از آن خدایت [عالم زیست]
 تا که در حشر ارد انسان را
 شک و تردید کردنی نستوان
 که ببارید [بر خدای] اسما
 [و تکیه] بپوشند از دادار
 [و تکیه] بر سواقی است
 نگزیند ز بهر خود باری؟
 آنچه بگرد و زمین او دنیا را
 بسی نیاز است ذات او ز طعام
 داده شد از سوی خدای جهان
 که نهیم سر به طاعت و توحید
 که میباشم ز قوم شرک این
 که کم بر خدای خود عیان
 از عذاب [مخوف] یوم عظیم
 برهد هر کسی، بود پیروز
 و آن سود رستگاری به عیان
 نکند جز خدای از تسو جدا
 باشد او را به هر چه هست نول
 بر سر بندگان دارد جای
 هست فرزانه و بود آگاه

۱۹ - گو: چه چیزی فزونتر است کلام
 گو: خداوندگار هست گوا
 گو: بمن وحی گشت این قرآن
 هم دهم پند هر کرا بر رسید
 این شهادت شما دهید مگر؟
 گو که ندم شهادتی چون آن
 از شریکش که آورید به بر
 ۲۰ - آن کسان را که دادیم آیات
 مبیّنات [خبراتم ما را]
 [لیک] بردند بسهر خویش زیان
 ۲۱ - کینه ستمکار تربود از آن
 یسا که آیات روشن [دلدار]
 بسه یساقین رستگاری [دو جهان]
 ۲۲ - روز محشر که جمعشان سازیم
 شرکاء شما کجای نشیند
 ۲۳ - پس از آن بر غریب خود ز احسان
 چسب که گویند: پر خدا سوگند
 ۲۴ - بنگر تا چنان به باره حوش
 اوز بُتان هر چه بودندشان پندار
 ۲۵ - و از آن مردمان گروهی [خام]
 [تسبیح] نیایند راز آن گفتار
 گوشه‌اشان گران بدان غایات
 سوی آنها نیابورند ایسمان
 او شوند السجنان به کفر افسار
 می‌باشد [به زعم ما] جز این
 ۲۶ - دشمنان از [تسبیح] برند به دور
 غیر خود را هلاک نمایند
 ۲۷ - کاش آنانکه رفتند به نار
 دیده بودی، که بود در عقب
 و بگویند: کاش بار دیگر
 تا به آیات داور داور
 [و ناسر] آنجای در پناه [امان]

از گواهی کردگار [جهان]
 بر هر آنچه میان ما و شما
 تا نپذیرد شما شوم با آن
 نامه [محکم] خدا [ای معجز]
 که بود با خدا خدای دگر؟
 گو: بود او خدای فرد [جهان]
 بر کنار و بری منم [یک سر]
 [همچو انسجیل و همچنان تورات]
 آن چنانی که [اهل و] اهلار
 که بردند بسهره از ایمان
 کاهرد کذب بر خدا [ای جهان]
 کذب [و بی پایه] آورد به شمار؟
 نیست بسهر ستمگران [زمان]
 [سپیدی] این چنین پیردازیم
 که هم زعم شما خدای بسند
 امی بسازد هیچ عذر و کلام
 کینه نبودیم شمرک را پسانند
 بگشاید کذب به پیش
 به آما گشته است راهسپار
 ظاهراً از تو بشنوند کلام
 بفزودیشان به قسب سستار
 که بسیند گر همه آیات
 بر تو ایستند پس جدال کنان
 که بگویند آیت داور
 که اساطیری آنداز پیشین
 لیکن خود از وجود او مبهجور
 او بدین سان به جهل خود پایند
 او به تعذیب نار گشته دچار
 آرزوشان رجوع بر دنیا
 سوی دنیا ایمان دهند گنار
 نبودی بر زبان مان انکار
 می‌شدیم از گروه بسا ایمان

۲۸- و نهانها بیافتد عیان
 بازگردانده گر شوند [این بار]
 [کسه ز اعمال از همان دستند]
 ۲۹- یو لشکردند بر جهالت پای
 او نکه بمث و قیامت باشد
 ۳۰- کاش الان که گشته اند چهار
 تو بدیدی [و حیات ایشان]
 [و بیاید خطاب] کاین کیفر
 پاسخ ایستد سرتبه به یثین
 و بگوید خدای پس، بسچشید
 ۳۱- به لقاء خدای، آن افراد
 به یقین مودمی زیانکارند
 تا که روز قیامت ایستد
 پس بگویند ای دریغ که ما
 بهارهاشان به به دوش از لوزار
 ۳۲- و [شمر را] حیات دنیا هست
 و سمرای سقاقت لیکوتر
 [و شمسها این سقایق بکوثر]
 ۳۳- نیک دانیم [گفته کفار]
 لسه تو را کلاب لورند شمار
 ۳۴- بر رسولان پیشتر و شما
 پس به انکار [و مسحت و آزار]
 صبر کردند [بر جفاکاری]
 پس، به تبدیل قول حق [به جهان]
 و شنیدی به انبیا [از پیش]
 ۳۵- و گر اعراض از سوی ایشان
 بر وجودت اگر که باشد تب
 نردبانی و یا به عرش گذار
 خواستی گر خدای [هر دو جهان]
 ره نمودی به چطکی [در حال]

آنچه از پیش داشتند نهان
 به یقین چو مشان شود تکرار
 و همانا ز کافران هستند
 که نباشد حیات، جز دنیای
 و نه هول و ندامتی باشد
 [در مقام عدالت دلدار]
 از جر و تسویخ آن بنادیشان
 دارد آیا به حد عدل مغز
 [کیفر مسا بود همین و همین]
 کیفر آنچه تان بدین بکشید
 که به تکذیب راهمان افتاد
 [از یک لکبار را به دل دارند]
 [وقت هول و ندامتی ایستد]
 [استیخت] غافل شدیم در دنیا
 و چه زشت است عمل انسان بآرا
 عسر بهو لعب و عرصه ریست
 [مشتی بخت را] به درگاه داور
 در بیاید با حرد اندر
 میفزایند به قسلب تو آزار
 نیز آیات حق کنند انکار
 رفت تکذیب [از سوی اصدا]
 صبر کردند [همچنان در کار]
 تا بیامد ز سوی ما یاری
 نیست از بهر هیچ فرد توان
 چه [جفاها] رسید [از اکت خویش]
 هست بهر تو آزار و آزار
 در دل [خاک] و خنده ای می یاب
 معجزی بهر کافران می ار
 جمع کردی تمام رایه زمان
 پس تو هرگز مباش از جهال

۳۶- فقط آن‌ها که گوششان شنواست
مردگان را برآورد [از جی].
۳۷- و بگویند: پس چرا همه رسولان
گم: یسئلیا خدا بسود قادر
نیک، انسان [که این سخن را شنید]
۳۸- نیست جنبندگی به [پنهان خاک]
که پرد با دو سال خود به هوا
هیچ چیزی به [لوح هستی خویش]
و انگهی جمله نزد بار خدای
۳۹- و بپرسه آیات ما، [که کار]
[و فرماتند در [دل] طلعات
هر کسی را اراده کرد الله
و کسی را که معصیت دادند
۴۰- گو اینه آن مردمان به حالت خویش
گر عذاب خدا و روز جزا
[گر که گفتار راست می‌گویند]
۴۱- [چون ز تدبیرها فرماتند]
گر بخواهد، معاصی و ازار
و شریکی که به هرش انگارید
۴۲- راستی را نمودیم اعتراف
ببهره دادیمشان گرفتاری
با که زاری [و خاکساری ما]
۴۳- و درآمد چون سر انسان
نسنمودند پس چرا زاری
گشته بسودید چونکه سنگید
[چونکه شیطان صلال ایشان خواست
۴۴- برده بودید چون ز خاطر خویش
ما به [آن گونه سست بساورها]
چونکه نعمت رسیدشان بر دست
بر گرفتیمشان بدون خبر

[لغت] لیسکشان برای خداست
بار گردانده‌اند سوی خدای
معجزی از خدا نیافت نزول؟
معجزی [بر شما] کند ظاهر
اکثرأ [مشی حق] نمی‌دانند
یا که طبری [به صحنه افلاک]
چرا که باشند امتی چو شما
لرک نسنمودیم ما [از پیش]
می‌شود حشر [و نشر] نشان بر پای
کرو گنگانند کذب انگاران
راه گم کرده‌اند [و بی خود و سات]
به ره خویش بپنهندش گمراه
به ره راستش فراخوانند
سر آید پشه افکنید به پیش
نرسد بر شما چنانکه سرا
چرا حد باری [که می‌جویند؟]
ثبت [و اکتفا] همی بخوانید
از شما دور می‌کند دادار
زودش [از لوح سینه] بر دارید
ببهر پیشینیان، رسول و پیام
به نهدستی و به بیماری
ببماید [بسیاداری ما]
حشم ما، بهر کیفر انسان
ببهر بیرون شد از گرفتاری؟
[و نه از رسم و راه خویش خجرا]
کرده‌شان به دیدنشان آراست
بند و هشدارهای [خورا پیش]
بگشودیم جمله درها
شهاد گشتند [و فارغ] و سر مست
اضمت یاس‌شان افتاد به سرا

۴۵- ایسه مجازات خبی چهاران
و ستایش سبزی آن باشد
۴۶- ای پیامبر! بگو: ایسه حالت خویش
[نیروی] گوش و چشمهای شمای
و کنند قلوبهایتان مهیور
چند خدائی بجز خدا داد
بسنگر کایهها ایسه اهل جهان
و انگه آنها از روی نادانی
۴۷- ای پیامبر! بگو: بفکر اندر
خود چه سازید گر عذاب خدای
هیچ کس [چون عذاب رخ سمود]
۴۸- ای پیامبر! ما پیامبران
خسود بشارت دهند هر آفرین
پس کسانی که پسوی ما گروند
نیست بسی برای آن احد
۴۹- و کسانی که گروند اندر
بسه تسلای از زشتی رفتار
۵۰- ای پیامبر! بگو: بجان گذار
که [گماید] خسراتن الله
و نگسویم فرشته باشد من
نکسم پیروی بجز از آن
کو رو بینا [توان شمرد] سوای
۵۱- و کسانی که بیمشان هر جان
خود به [قران]شان بده اند
باشد [آن مردمان عاصیان]
۵۲- در پگاهان و [قلب] شامگان
به نیایش خدای خود خوانند
[آن خداوندگار خوانان را]
بر تو هیچ از حساب آنان نیست
ناز خود دورشان کنی [بشدن]

کنند شد و بشه مستکاران
که خدای جهانان باشد
لحقاتی شوید خویش اندیش
باز گبرد اگر که بار خدای
که بگردید جاهل و کر و کور
[آنچه برده است] باز گرداند
به چه سان گولگون کنیم بیان
زان نسمایند رویگردانی
مشوید ای گمراه نساوار
از روزا یا [شب] فرا رسد به شمای
عبور اهل ستم شود نابود
جز [که از بهر کوفه دگران]
بنا به [شور و بدگوش] هشدار
و بسوی اعمال نیک روند
و [به] [رو بندگان] ناشاد
[انفس] آفات ما به فعل و شمار
[که عذاب] [خدا] شوند دچار
بسه شما می نگویم [این گفتار]
با من است و منم ز غیب آگاه
اولی اینم بود تمام سخن
که به من وحی آید از یزدان
در نیاید این به فکرت و رای
باشد از حشر نزد رب [جهان]
[که] نذرند پیش یزدان بار
سوی تقوا شوند [اواسر]
آن کسانی که [انکار و نهان]
و [در] [رضای او] دانند
دور از خود مساز انسان را
لز حساب تو لزدشان چیز است
که بسبب ز ظالمان بشمار

۵۳- این چنین بعضی را به بعضی دیگر
پرسش آرند پس خدا بپناه
بین ما مردمان فقط ایان
نیست آنگه ترین کسان دلا را
۵۴- چون به ایان ما کسانی چند
ای پیغمبر! بگو ایان افروخته
کسیه خدای شمای از رافت
کسر کسی از شما ز لادانی
پس از آن توبه کرد [و از افساد]
پس [بذاتند] که اوست بحشبه
۵۵- [متن] ایان خویش را اینسان
تا برآمد ز پرده [اصعار]
۵۶- ای پیغمبر! بگو تا کفار
که پرستم هر آنچه جای اله
ای پیغمبر! بگو [که نهیم گم]
گر کنم پیروی از آن امیل
شوم از جمع روی سافنگان
۵۷- ای پیغمبر! بگو که من درم
و شما از ای تان ز جهل و عباد
و آنچه ایک ز من طلب دارید
نزد من می باشد [آن را جای]
گاه گسنگاره او حقیقت گوسب
۵۸- بگو آنچه از منش طلب دارید
داشتی نزد من اگر که قرار
و نبود کردگار آنگه بر
۵۹- و کسید [خیزانسن] پهن
و نیس باشد بغير اذات الاله
[و معین به نزد علم خداست
و نه برگی است از درخت] چند
از درون از مسین تیره و تار
و نه خشک و تری بر روی زمین

از مسودیم تا [که آخر سر]
مسکت خویش را باین احلا
بوده باشند از خدا بیان؟
بهر آن مردمان شکوگزار
مسلمند و به مسرد نسو آیند
به شما مؤمنان سلام شود
فرص کرده بذات خود رحمت
دمن لوده شد [به عمیاتی
پای در مخرج صلاح بپهاد]
هم بود مهربان [به هر بنده]
اصاف و رخشنده می کنیم بیان
شیوه مردمان عصفانکار
بپی گشتم من [از سوی دادار]
منی پرسیدشان [به فکر تباہ]
سموی اهلالتان [که باشد خام]
همه یقین اولتادام به ضلال
و بیماشم ز راه یسافنگان
فتحت روشنی و دادارم
حجت ما به کذب نیست دلا
و شتاب اندولن همی آرید
حکم نبود بحر بدست خدای
بهترین داور [شیمایان] اوست
و بر پیش شتاب می آرید
بین ما و شما گذشتی کار
بر [همه] میروم ستم پرور
برد او هست [او خدای جهان]
هیچ کس از وجود لن آگاه
آنچه در خشکی است و در دریاست
چو که میدانندش به [علم] خدا
دانای می نیافته است قرار
چو که درج است در کتاب مسین

۶۰- و بُود او کسی که شب هنگام
 و بیه کسوف دار روز تان آگاه
 نماز مسان شما به سر ید
 [از پس مسرگ] چنانچہ دادار
 کنند آگاهان [خسوفی جهان]
 ۶۱- اوست بر بندگان خود قاهر
 مسمی فرستد نگاہانی چند
 چون رسد مرگ یک سفر ز شما
 و آن ملائک [که افرین کارند]
 ۶۲- باز گردانند می شود آگاه
 همان بدانید از و بود فرمان
 ۶۳ [ای پیغمبر] بگو که بتواند
 [که شما را همی سود بیرون]
 چون بخوانیدش از سر ز لری
 [و بگویند] گر خدا ای جهان
 بسی گمان مسمی شویم از دادار
 ۶۴ گو رهاوند از مشکلات زمان
 و ز هر مشکلی [که گشت بدید]
 ۶۵ گو خداوندگار بتواند
 آن عذابی که از فراز آید
 یا شما را به اختلاف کلام
 یا ز بعضی شمای [جرعه] شر
 بینگر تا که گونه گونه چسب
 باشد ایشان [که عاتق در حواس]
 ۶۶ قیامت آن [ایه] ها دروغ انگاشت
 گو: ایه آن مردم ای رسول خدا
 ۶۷ هر خبر را سر آمدی است ایه راه
 ۶۸ چون بدیدی کنند چند نفر
 او کنند عیبجوی و اشکسال
 تا که آن گفتگو رها سازند
 او ندرین رهگذر اگر شیطان
 یسار کردی از آن چو دیگر بدر

روح گیرد ز جسدتان ای تمام
 پس بر آرد ز خسوفستان الله
 [مرگ محتومتان به برآید]
 بسازگشت شماست [آخر کار]
 ز آنچه کردید در عیان و بیان
 [و به اعمال جسمی فاساد]
 بر شما یان [فرشتگانی چند]
 روح گیرند از و ملائک
 هیچ چیزی و دست نگذارند
 سوی مولای حقشان، الله
 و اسرع حاسان ایه هر دو جهان
 که شما را از ورطه [برهاند]
 از دل به بحر و ظلمت همام
 و [خبریهانی] او خواهند باری
 داد از پس ورطه مان بجات او امان
 [مگر] [شاکر] و [سپاسگزار]
 [مترشما] را خدا ای هر دو جهان
 و [شما] [باز] شرک می ورزید
 که عذابی سوی شما راند
 یا ز تهمت قیامت زاید
 بسامد چهار ارنج تمام
 بچشاند به [کام] بعض دیگر
 [مستن] ایات را کنیم بیان
 راه شما فاف شرع [دریابند]
 [ایه] های که جلوه حق داشت
 بیستم من نگاہان شما
 زود خواہید شد [از آن] آگاه
 سوی ایات ما ایه سخره [نظر]
 رو بگردان از آن کسان [الی الحال]
 و به دیگر سخن بپردازند
 آورد بر وجود تو نسیان
 منشین با ستمگران [هشدار]

۶۹- نیست بر مردمان ب نفوی

لیک باشد گزین تذکر و بدا

۷۰- آن کسان را که دین و باور خویش

و حسیات و دوزخ دنیا

[همچنانشان بحال خود] بگذار

تا [مبادا که] فردی از این راه

[و انگیزی] در برابر دادار

و دهد هر چه فدیة [در این راه]

آن کسان گشته اند طعمه نثار

بهر گفری که پیش ورزیدند

[سهمشان] جرعه ای که سوزان است

۷۱- بگو: ایسا بجای بار خدا

نه [تواند که] بهرهای آرد

بسمد از انسی که [حضرت دلا را]

بساز گسردیم از عقیقه خویش

همچو سیر گشته ای که شیطانش

و [در آن سوی] دوستیاتی چند

که با سوی ما [منو گمراه]

در حقیقت هدایت است [بدان]

که به پروردگار [هستی خویش]

۷۲- و بدارید [خود] نماز بهی

او بُود آفریدگار [عفو را]

۷۳- اوست کز روی راستی فرمود

و به روزی که [باشد] فرماید

سخن کردگار [هر دو جهان]

و به روزی که درخشد به صور

او که داناست بر عیان و نهان

کسیفر آن [گسرده بسی پروای]

[ساز گردند و] زهد پیشه کنند

همچو باز بچه ای نهاده به پیش

کرده مفرورشان [به مافیها]

و به آن پند می ده [و یاد آر]

در هلاک بوفتند بحریم گناه

نه شفیعش بُود نه یاور [و یار]

نیست مقبول [بهر رد گناه]

به [مجازات] آن چنان رفتار

[کسیفری سخت، این چنین دیدند]

و عطایسی الیم [یا آن است]

بمیرسیم آنچه را بر ما

و چه آیم بهر ما از بیان دلرد

بسیه هدایت نسوودمان [بیدار]

و بگیریم راه کفر به پیش

در [دل] دشب کسوده حیرالش

سوی راه هدایتش خسوالند

کسمه یقیناً هدایت الیم

و به ما امر داده شد [این سان]

سر تسلیم آوریم به پیش

و نماید [از خدا] پروای

که بگردید نزد او محشور

اسمانها و ارض را موجود

از عدم هر چه در وجود آید

حق بُود [بر جهان و جهان]

و بُود پادشاه [غیب و ظهور]

و حکیم و خبیر [کار جهان]

۷۴- اوز چنان حالتی پیدا اور
گفت: ایسا بسجای بار خدای
تو و قومت از چشم اکبرم
۷۵- به زمین و به اسماتها [در]
بسنمایم شان به ابراهیم
۷۶- چونکه شب پرده بر سرش افکند
گفت با خود خدای من این است
گفت: ای که کرده است افول
۷۷- ماه را چونکه دید تابان است
ماه چون [در افق] افول نمود
نماید اگر خدایم را
۷۸- دید خورشید را چو تابنده
از خدای من اوز جلع سراسر
چونکه خورشید [هم] غروب نمود
که ای قوم من از آنچه شمی
من میزا [و سرکار استم]
۷۹- بسا کدینانه روی دل دارم
کاسماتها نسود خلق و رمین
۸۰- قوم او بساوی احتاج کان
بسا من [اینک] برای ذات خدای
و به حالی که کردگار [بود]
بیست خوفم [شزا] شرک شمی
چیزی از نسوع [وحشت و تشویش]
کردگارم احاطه اش علم است
و شما [ای گروه شرک پسند]
۸۱- ز آنچه شرک آورید بر یزدان
و به حالی که آنچه [آوردید]
سجتنی بر شما نکرد رول
پس اگر عالم [تدرین کاربرد]
خود کدامین یکی [به حسب توان]

که ابراهیم با پدر - اوز -
ان بستان را گزیدای؟ ای وای!
من به گمراهی عیان بینم
منکونی [که دانه زینت و فلز]
تا رسد بر یلین [به وجه عمیم]
کوکی دید [و جایگاه بلند]
چونکه در پرده افول نشست
من ندارم به دوستیش قبول
گفت: پروردگار من آن است
دیدن آن حال و گفته اش ایر بود
گمراهی بر گمان [و اهل گناه]
گفت [ایک] خدای من بسده
[از آن دیگران] بزرگتر است
[ایک] [تسم] را زبان حال این بود
پس پندش بسجای خدای
من فقط عبد کردگار استم
[تسم] [بسته] نسوی [نگانه] دارم
بر کنارم ز قوم شرک انین
و ابراهیم گفت بسا انسان
سر نماید این معاجه شمای؟
به ره [خود] هدایت فرمود
مگر آن موفس که [بار خدای]
پس من خواهد [و پیارد پیش]
به همه چیزها [به عالم زیست]
می نگیرد [از بین حقایق] پسند
من چگونه بترسم [از دل و جان]
و شریک خدا [ای خود] کردید
و شما را [رو نه] بیم [به جان]
زین خوفه [که پیش رو دارید]
هست شایسته تر [به امن و امان]

۸۲- آن کسان را که حاصل ایمان بود
[آن کسان] یافتند امن و امان
۸۳- و بود این [نشان و] حاجت ما
تا بُود حاجت [خلیل الله]
همرکسی را که عزم بهماییم
بی گمان رب تو حکیم بُود
۸۴- ما [هم] اسحاق را و [هم] یعقوب
همه را جانب هدایت خویش
تسویح و لولادش در هدایت ما
به سلیمان و ایتوب راهنمون
که همه از تسبیح او بُودند
و بسندین گونه مسیدیم جز
۸۵- ز کسریا و [همچنین] یحیی
از هدایت شدند سرحدود
۸۶- و الیسع، لوط، یوس، اسماعیل
از قلم قدر شایگان دادیم
۸۷ و تونی چند از پسر هاشان
سرگزیدیم [و] رهسوی کردیم
۸۸- و هدایت از جانب دادر
هر که از زندگان خود را خواست
[قبولش] از راه شرک می پیمود
۸۹- ما به آنان کتاب و حکم را
کفر ورزید اگر [به شرع اله]
بگماریمشان [به شرع عین]
۹۰- این کسانند مردی پید
پس تو [هم] زمین گروه نیکوای
و بگو: بهر پسران ره راست
[و آنچه از بحث آورم به میان]

و نه اسمانشان به شرک الود
و به راه هدایتند روان
به نراهبش گردمایم عطا
بر قوش [که گم شدند از راه]
در جانات پند بفراییم
[سر همه کارها] علیم بُود
بسمودیم عطا بان [محبوب]
ره نمودیم و [همچنین] از پیش
[هم] به داور راه راست لقا
یسوسف [نگاه] موسی و هارون
اسوی تسوید ره پیمودند
سینه نکسو کارها [چنانکه سزا]
[پسیر] یاس و همچنین عیسی
همه شایستگان نیکوکار
همگان را [به خاطر تجلیل]
سرگزی تر چه نیان دادیم
و پسران و [هم] پسر هاشان
به سسوی راه راست آوردیم
[بندگان و] چنین بُود [هشدار]
می نماید بسا و طریقت راست
همه اعمالشان تبه شده بود
بذل کردیم و هم تسبیح را
فهوم دیگر بیاوریم [از راه]
کسر نازند از آن سپس [سر دین]
که هدایت نمودشان دادر
در همه حال پیروی بنمای
از شما جرتی نخواهم خواست
نیست جز پند بهر عالمان

۹۱- و خدا را چنانکه در خور اوست
 که بگفتند: بهر هیچ بشر
 پس بگو: آن کتاب [کش تر ما]
 آنکه نوری [و ایستی] می بود
 در ورقها قرار دادیدش
 و اکثرش را نموده اید نهان،
 آنچه زان [هم] شما [و هم] پندران
 به شما بسیار داد [فردا فردا]
 ز بعد انعام حجت از ایشان
 ۹۲- وین کتابی مبارک است که ما
 مشاهده صدق باشد [این قرآن]
 تسبیح آیات ما [دهی همدگر]
 مؤمنان به احسن به یقین
 و آن کسانی [که پیرو شو شدند]
 ۹۳- که ستکار بر بود لول
 یا بگویند به من شده است الهام
 و آنکه گفته است می فرستم زود
 و اگر سر بستگری ستکاران
 و مسلاتک گشوده دست که [هنا]
 به تلافی آنچه را به خدای
 او چو آیات او همی دیدید
 [پس شما را به کسوف دیروز]
 ۹۴- سوی ما فرد گردانید گذار
 بسنمودیم فرودتان موجود
 و آنچه دادیمتان از جهاد و ز حال
 و شفیقاتان که در انان
 که شریکند با خدا [ی شما]
 ما نینیمشان کنار شما
 عهد و پیوندتان گسست و افتاد

لوح نگه داشتند [و لول آن روست]
 فرستاده هیچ [و ائس]
 موسی آورده بود [سوی شما]
 مردمان را هدایتی می بود،
 فستقمتی آشکار دادیدش،
 چه کسی بر شما فرستاد آن؟
 [جستگي] برده اید بسی خبران
 بگو [آن را خدای نازل کرد]
 کن رهباد رحمتال و بازیشان
 بر فرستادیم [بهر شما]
 و به [آیات] پیش ازین همخوان
 مکیان را و مسردم القطار
 [روی آرگید] و بگروند به این
 حشمتانین نمازهای خودند
 که تسبیح دروغ بر پیزدان
 و نسیانند بر او [چنین پیغام]
 مثل آن کز خدای نازل بود
 [خساری] مری [و فرقت از یاران]
 بسپارید بهر کسف ما جهان
 داده بسودید نسبت [می جای]
 کسفر گفتید و کسبر پرزیدید
 کسفری خواری ابراست [امروز]
 به همان مکان که در نخستین بار،
 او اسباب و جودتان این بود
 پشت سر در فکنده ایدش [حال]
 این چنین داشتید [خلل و گمان]
 در عبادات [و در دعای] شما
 قطع شد رشته [قرار] شما
 و آنچه انگاشتید رفت به باد

۹۵- [در دل خاک، او که داننده است،
 [او خداست و او] بسر آورنده
 [آنکه را این قدار هست] خداست
 ۹۶- او شکسافنده پگاه بود
 بهر غبورشید و ماله داده قرار
 [نسظم و اندازهای که برپا هست]
 ۹۷- و هم او افسرید بهر شما
 تا به ظلمات خشکی [و دل] ب
 راستی، بهر آگاهان [جهان]
 ۹۸- و شما را [چو خواست خلقت کرد]
 پس شما را قرار گاهی داد
 راستی آیه های خوش بیان
 [ساز ناب حقایق باشد]
 ۹۹- لوست کابی ز آسمان لازل
 و [بسیه آن آب] سبزه رویانید
 دانسته های بسیکدگر بسته
 خوشه های به حد دسترسی
 دار زینون [و دوحه های] آسار
 نساهمانند یسا همانند شد
 چون رسد میوه، بنگرید بان
 ۱۰۰- شرکایی ز جن برای خدای
 [وین به حالی بُد که جن را نیز]
 [از سر چهل قصه پردازند]
 او بسی پای و برتر است از آن
 ۱۰۱- نسویدید آورنده است خدای
 چون خداوند راست فرریدی؟
 افسریده است جمله اشیا

د به و هسته را شکسافنده است
 زنده تر مرده، مرده از رسته
 سوی بیواهه تان گذار چراست؟
 ریش از شب سسسیاه [بود]
 [حسب و مرز عتین و شتوار]
 ز آب سسیروزمند داتسیا هست
 [فوجهای] سستارگان به سما
 می توانید شد [بان رهیاب
 ایسمها را نسودایسم بیان
 از تسن و احادی پسدید آورد
 و دبسمت گاهی [بسیجای] لسهاد
 حسی ندیم، [ظاهر و تانان]
 شهر این مردمی که در ماند
 کسود و زان هسو گسیاه را حاصل
 [کجاست این حکایه ها بیرون رانیدیم]
 وز شکوفه ای کسه لعل بر بسته
 باغ انگورها [و تاک بسی]
 افسریدیم [و در عسناد و شمار]
 تا به گاهی که میوه بر پندند
 عسرت مردمان بهالیمان
 بر گرفتند اهر شرک [و دغای]
 افسریده است کردگار [عزیز]
 پسر و دختران ازو سازند
 که به توصیف وی گفتند بیان
 اسسحانها و لرض از و [بسرهای]
 که برا نیست جفت [و پیوندی]
 و به هر چیز او بود سا

۱۰۲- [وین بُود وصف ذاتِ بار خدای]
 هیچ نَسَب بُود بفریر او مِمبود
 پس پسر متشن کسید آن (مِمبود)
 ۱۰۳- در نَسَب یابد دیدگان دادر
 و بُسود او (خدای) نَسار کجین
 ۱۰۴- آنکه هائی اِشعین و روشنگر
 هر که دیدش بدیدگان بصیر
 و آنکه کسور است [از حقیقت آن]
 [از عذابش که هست آن شما]
 ۱۰۵- ایما [مان] به گونه گونه یما
 تا نگوید اهل شرک [و عباد]
 پس بگویم یما عباد تام
 ۱۰۶- [ای پسر از هر چه از داور]
 هیچ جز او نباشدت دادر
 ۱۰۷- گر خداوند خواستی، ایشان
 به نگهبانی از چمن کفرا
 و تو هم [ای رسول نیک نهاد]
 ۱۰۸- [و شما مؤمنان] نمی بایست
 به کسانی که جای رت اچهار
 تا مباد از بعض و لذاتی
 فعل هر آفتی به دیست او
 پس از این باز گشت آن احاد
 و به هر فعل کاید از آن
 ۱۰۹- و بستم خدا ای خود چندان
 که رسد معجزی چو بر آن
 [ای پسر] بگو که نزد خداست
 [و شما مؤمنان] چه تاسید این
 [به همان معجز صریح و عیان]
 ۱۱۰- چونکه بار نخست آن مردم
 زن دل و دیدنشان بگردانیم
 و اگر یار یارشان در آن طغین

امیر بسط [وجود] شمای
 همه هر چیز از او بُود موجود
 که نگهبان بُود به کل [وجود]
 او بسا فراک آورد [وجود]
 و آنکه [از کسار استعان و زمین]
 پسر شما آمد از سوی داور
 خود از و سرده است حیر کثیرا
 [به یقین] از برای اوست زبان
 بیستم من نگاهان شما
 می نمایم [پسر اهل جهان]
 این سخن ها از درم داری یار
 پسر اهل شناخت [قول و کلام]
 بنوشد وحی، باش فرماتر
 روی از روی مشرکان سر دار
 هر که بودند شرک اندیشان
 شما تورا می نداده ایم قسار
 [پس بیست] کسار ساز آن احاد
 داد دشنام [و گفت] لاشست
 [به نماز نستان بسته میان]
 شماید ست رتباتی
 ما پیرا هستیم [از هر سوا]
 سسوی پروردگارشان افتاد
 سارداگاهشان خدای جهان
 یار کردند اشک سوگند
 به همان [معجز] آورد ایمان
 معجزانی که از روی شماست
 که اگر معجزی رسد [به زمین]
 باز هم می نیاورند ایمان
 نگر ویند [و راهشان شد گم]
 [که عین و نگاهشان دانیم]
 [که فرورفته اند اندر آن]

۱۱۱- سوی آن مردمان ایر باخرا
 و اگر مردگان به لفظ و کلام
 یا همه چیزهای عهد کهن
 [باز هم] این نبودشان بر سر
 خواهد این را مگر که داورشان
 ۱۱۲- و چنین، شهر هر پیام آور
 [دشمنانی] ز [خیل] شیطانها
 بعضی آرند شهر بعض دیگر
 [همه] [ببار] حیت لفظ و کلام
 گر که پروردگار [این] میخواست
 بسنه آنان همه حسب میل و مرام
 ۱۱۳- تا به گفتار پر غریب هم
 دل سپارند و راضی [و خوشنود]
 تا کنند آنچه [را نمی] بایست
 ۱۱۴- پس برگزینم به دآوری آید
 خود به حالی که او برای شکایت
 و همهم اهل کتاب دانند این
 به درستی و راستی برسید
 ۱۱۵- سخن [و وعده] خدا [به آدم]
 هیچ تمویض گر [به دار وجود]
 [اوست] پروردگار [او] شنواست
 ۱۱۶- ز اهل این [سرزمین] [و اورش]
 هر که از طریق بار خدا
 ز آنکه اینان بغیر و هم [و گمن]
 [و به] هر چنانی که می بیند
 ۱۱۷- و خدای تو هست دانستار
 به هدایت شنوندگان دور
 ۱۱۸- و بایات کردگار جهان
 [فقط] از آن خورید کاسم خدا

می نمودیم اگر ملک نازل
 می گفتندشان حدیث و پیام
 می نهادیم نزدشان [روشن]
 که بایمان شنوند روی آور
 چاهل آقا بُوتد اکثرشان
 دشمنانی گذاشتیم به بر
 هم ز جن [هم] ز بین [انسانها]
 سخنانی [همه] [فریب] آور
 دور از واقعه [الهام]
 [کار از بین دست] می نگشتی [راست]
 خود به هر افترا کند اقدام
 می کردم می نیافته ایمان
 به هر آنچه فعل ایشان بود
 [و] همه فعلهای [انسانها]
 دیگری را بجای بار خدا
 [بهر] [از] کتاب [این] [شیوای]
 که ز دانات آن کتاب مبین
 پس تسو البسته می نکن نمودید
 به درستی و داد گشت تمام
 نیست بهر کلام او موجود
 [اوست] پروردگار [او] داناست
 گر کنی پیروی ز اکثرشان
 [آن] چنان مردمی [کنند] خدا
 [تسویت] نس میدهد نشان
 سخنان [دروغ] می گویند
 که کسان از دهنش روند به در
 باشد [از هر که هست] داناتر
 خود بیاورد باید اگر ایمان
 وقت دینش بآمده اند آدا

۱۱۹- و شما از فبیح قربانی
 نخورید از چه؟ حال آنکه خدا
 جز [حرامی] که گناه ناچاری
 [و به طور یقین] فراول کس
 یا که از روی جهل [و فکر تباه]
 و مسلمانان خدایت اگر تر
 ۱۲۰- و گنه را عیان و یا که بهر
 به گنه فرقه‌ای که شتند
 ۱۲۱ و شما از آن دبیحه قربان
 نخورید، [اکل آن] بود عصب
 [بهر استکار] میدهد پیغم
 پیروانی اگر چنین باشید
 ۱۲۲ آنکه دل مرده بود و نالاکه
 [بر دلش] تا فیم نور [یقین]
 و رود راه بسین توده ساس
 که گرفتار [فید] خست‌هاست
 و بدین سان به دست گذر
 ۱۲۳- ما به هر شهر می‌دهیم قول
 [تا در آنجا] مکرها سازد
 جز به خود مکرشان نگردد باز
 ۱۲۴- از خداوند چونکه بر ایشان
 سخن اینگونه‌شان رسد به زبان
 مگر امثال آنچه را [از پیش]
 نیز اینک به ما دهد، و خدای
 بس دهد [سمعت] و رسالت را
 پس بسزودی برای اصل گنه
 خواهد آمد [وسیله] خولری

که بر آن رفته نام یزدانی
 کرده روشن حرام را به شما
 از آن تسبیحید بسهره‌بودی
 از سر [باطل و] هوی و هوس
 مسردمان را بیرون بسرد از راه
 همه بسر مردم تجاوزگر
 ترک سارید [با همه امکان]
 کبیر غشوش رود در میانند
 که نه نام خدای رفته بر آن
 به مولداری خود شیطان
 که رود با شما جدال کلام
 همه یقین جره مشرکین باشید
 چنان گردید زنده [و آگاه]
 تا نه پای بر [باطل] زمین
 همه فردی بود از روی قیاس
 و به از آن [میرد و بد] رهاست
 کارهاشان گرفته ریب [و قرار]
 عاصیان بزرگش [از پی کار]
 اسوی فسق و فسادها سازند
 [لیک] خود چاهند [از این] راز
 وارد آید یکی پیام [و نشان]
 هرگز ایمان نیابوریم بان
 داده بر تمییز دیگر [خویش]
 نیک اگر تر نیست تا که کجای
 [و که] باشد چنین جلالت را
 به تلافی مکر [و فعل تباه]
 و عیبی شدید از باری

۱۲۵- هرکسی را اراده کرد خدای
از بسرای پذیرش اسلام
و کسی را که او اراده نمود
سینه‌اش را چنان نماید تنگی
[لیک رفتن باوج نتواند
بر کسانی که ناورند ایمان
۱۲۶- و بود این طریق دلداری
راستی بهر قوم پند پذیر
۱۲۷- هست نزد خدایشان بوجای
ذات حق دوستدارشان باشد
۱۲۸- و به روزی که [جمله نوع بشر]
گوید: ای جهانیان ز نسوع بشر
پاسخ آید [از بین اتساعها]
که به دمار سوی یکدیگر
[یافتیم] آن امر که از ماسود
گشود: آنکس جحیم جای شمامست
مگر آن درخواست کز خدای شمامست
۱۲۹- و چنین بعضی از ستمگرها
بسیار آن کسارها کینه می‌کردند
۱۳۰- [و خطاب آید از سوی داور]
نمادند از شما پیمرها؟
بر شما آیه‌های من خوانندند
پس بگویند: [آمدند، آری]
و حسیات [دو روز] عمام
که گواهی علیه خود بدهند
۱۳۱- [این فرستادن رسل به جهان
که خدای تو از ستمرائی
و انهم آنکه که مردمان دیار]

شودش تا که راه راست نسای،
دل او را دهند گشایش [تمام]
که بماند به گمراهی [مردود]،
که تو گویی کند صعود اهنگ
و نه خود را ز قید برهاند
این چنین است گیر یزدان
و ده مستقیم [و هموارت]
کرداریم آیه‌های خود [تقریر]
[دار امتیاز] و سلام سرای
که پسندیده کسارشان باشد
گشود آرد [خدای در مظهر]
بهر خدای ای بساز راه به در
[یعنی] از دوستان شیطانها
بسیار بسزدیم د او را [یکسری]
[و به حکم تو یافت نقش وجود]
چنانکه مکانان انجاست
را که فرزانه است و [هم] داناست
چیره سازیم ما به دیگرها
و آنچه احس بدست آورند
که آیا جمع چن و انس [مگر]
بسر شما [از برای پاورها]
وز چنین روزگان [استرساندند]
و به خود شاهدیم [ای باری]
دل آن سان فریشان [هر دم]
که ز کفار و عامل گنهند
بهر انعام حجت است، بدان
سپرد شهرها به ویرانی
بودد باشد بی‌خبر [از کار]

۱۳۲- بهر هر کس به حسب کردارش

ایزدت پی خبر بخواهند بود

۱۳۳- و بُسود بسی نیاز ددارت

گسر اراده کند شما را [پاک]

و آنچه خواهد سپس بجای شما

بسه همان همان که از قبار دگر

۱۳۴- آنچه را وعده داد شد بهشمای

و شما [پیش قدرت دلا را

۱۳۵- بگو: ای قوم من! به قدر آید

سیر من آنچه را که بتوانم

رود باشد که با شوید آگاه

بر ستمکاران اعصمه زیست

۱۳۶- [سجده از آن] دراعت و انعام

بمهادند بهر هلی [بسه کنار]

[نیز این سهم هم جدا باشد]

و آنچه خواص بستانشان میرود

و آنچه را خواص کردگار بادی

چه بد است آنچه حکم میراندند

۱۳۷- و بدین سان برای بسیاری

قتل فرزندگانشان به سطر

تا نمایند جمله را نابود

و خدا خواستی به حکم قیف

پس، بکنه تا بخویش بردارند

و تبهایی هست نژد دادارش

ز آنچه از پندگان رسد به وجود

صاحب رحم او مهربان یارت]

می کشاند بسروین تو عالم خاک]

جانشین می کند برای شما

تو، شما را بُسود پسندآور

باشد اینده می گمان بر جای]

نه ستیزد و نی گنید فرار

همه هر چیزی در توان دارید

ای به سوی عرصه عمل رانم]

کجه سعید است، در لاهوت راه]

بسه تین روی دستکاری نیست

۱۳۸- گشاده خندانان [به تمام]

به گمان خود از پی دادر

کز برای بستان ما باشد

نرسیدی به کردگار [ودود]

بُت از آن نیز بهر همت شستی

و آنچه را حکم بخش می خوانند]

[گشت بُت بساعت گسوفتاری]

بهر پت‌ها، بیافت حسن اثر]

دینشان را گشتند لبس الود

شدیدی بر این امور رضا

با همان اعترا که می سازند

۱۳۸- و به پندار خویش گفتند این
باشد این ها برای جمله حرام
غیر از آنی که ما همی تقیم
دسته دیگری هم از عدم
چارپایان که نامی از یزدان
از ره افسترای پسر دادر
بهر این افسترا ز سوی خدا
۱۳۹- و بگفتند این طبقه خام
خاص مردان ما بُرد [به تمام]
و اگر مرده باشد [آن حیوان]
و خسدا کسیر چنین احکام
مدهد [آنچنان که حق و سراسر است]
۱۴۰ راستی آن گروه ناگاه
جان فرزندهای خود خستند
که به رزقی که دادشان مردان
چونکه اشدیشه ای چنین دارند
این رخ از راه راست تسالفتگان
۱۴۱- او کسی هست کساوریده پدید
بمهر سسر دار بست افتاده
[همچنین] نخل و کشت گویاگون
[بعضی آنها] شبیه یکدیگر
چونکه آن کشته ها بر ارد بار
بخورید و دهید حقی فقیر
[خوی اسراف بر شما نه نکوست]
۱۴۲- و از افسوس چارپاداران
بعض دیگر و چارپایان را
بخورید از هر آنچه بار خدای
وز فسدما [و شیوا] شیطان
زانکه شیطان [که در کنار شماست]

چارپایان و کشتزار [زمین]
کس نباید از آن شود اطعام
[و بر آن حکم آگل می رانیم]
که بر آنان سواری است حرام
نرود وقت ذبحشان [به زبان]
این همه حکم را برند بکار
زود [گسردند مبتلای] چرا
آنچه باشد به اشکم العام
وز برای زلسان مسامت حرام
همگی مشتکی شوند در آن
[که بُرد حاصل تفکر خام]
او هفتاد حکیم و [او] داناست
[که به فرمان] چهار [و عفر تباه]
و به حقی تهنی چنین بستند
[حکم دادند] بر حرامی آن
[چونکه چنین بود] ز بسا نکارند
مسی نباشد راه یسافتگان
بناها [بسا درخت های عسید]
بسا که بسی در بست استاده
[هم] درخت انار [و هم] زیتون
بسا هاندها [بسه مینظر]
و شود روز چیدنش [هشدار]
مکشاید دست بصر تذبذب
اهل اسراف را ندارد دوست
بمعن را کرد چارپاداران
بمعن از بسی رکوب [آلما]
کرده تقدیر بهر رزق شمای
مسماید تابعت [هان]
به یقین خصم اشکار شماست

۱۴۳- هشت فرد [آفرید و کرد حلال]
 از بز و میش، [از نر و ماده]
 نرشان را بگو حرام نمود
 یا چنینی که در رحم دارند
 بگو از صیغی که در گفتم
 ۱۴۴- و از شترها دو تا نمود [و را]
 نرشان را بگو: حرام نمود
 یا چنینی که در رحم دارند
 وین سفارتن نمود چون ظفار
 [نه چنین است] و انگهی چه کسی
 ز آنکه هستند فروغ بر آله
 بی گمان، اهل قسطنطنیه را دلا
 ۱۴۵ ای پیرامگو در آن [نار]
 [همچو] چیزی نیافتم که [تمام]
 غیر مردار و خون [به حکم آید]
 یا که خوردن ز لحم قربانی
 برده باشند غیر نام خدای
 گشت در میانند، کسی تجاوز کار
 نیست جرمش [خدایت آن باشد]
 ۱۴۶- بر یهودان نموده ایم حرام
 بیه گاو و گوسفندان را
 [حکم تحریم بیه نبود عام]
 یا که پستی بر روده چسبیده
 سرکشی شان چنین چرا آریم
 بر شما [جمله را بدین منوال]:
 [حکم بر هر یکی دوه افتاده]
 یا که تحریم ماده را فرمود
 بودنیاش بعد ازین آرند
 بنمایید اگرهم [ازین کار]
 و گاو دو تا نمود [جدا]
 یا که تحریم ماده شان فرمود
 بودنیاش بعد از این آرند
 خود شما بدهاید شاهد [کار]
 در ستم پیشرو و تراست [بسی]
 خورد خساق بسی خبر از راه
 [همچو] [از شد] بمرغوردار
 که به من وحی گشته [از دادار]
 خوردن تر خورده گشته حرام
 [خوردن] خوک کسان شده است پلید
 که به طبعش ز روی نسانسی،
 [و بدین حال] اگر کسی از شما
 خورد از آن، ولی نه از خون خوار
 که غمابخش و مهربان باشد
 ناخن و چنگ دارا [به تمام]
 نیز تحریم کرده ایم آن را
 [لی المثل] بیه پشت نیست حرام
 یا که بر استخوانش روییده
 یا [به تحقیق] راست گفتم

۱۴۷- [ای پیغمبر] اگر که آن [کفار] بگو: [از چه] خدایان [به تمام] پسر نگردد ولی عسکرات [الله] ۱۴۸- زود خواهند گفتن این گفتار گو خدا خواستی [به ما را پای و نه] ابناء ما [به شرک تمام] [خود نه تنها اسیر شرک و ستم، همیشه کردند همچنان تکذیب بگو. آگاهی یی است نزد شما؟] راستی را، شما جز از پسندار و پیغمبر از دروغ [حسرت و گمراهی] ۱۴۹- [ای پیغمبر] بگو که نزد خداست و عسکرات و کفار اگر می خواست ۱۵۰- بگو [ایک] شهید [مطلب] خوش تا گوهی دهد [ضمن کلام] اگر گواهی دهد [بر این حال] از هوسهای منکران از بهار و زنان باوران برور جزای تقصیرت مکن از آن مردم. ۱۵۱- گو بپایند تا خدا یی و دود بر شما خونیم، اول اینکه شما و همه حق پسر و مادر اخویش [جان اولاد خویش نسبتاً] به شما و به کودکان شما و مگردید قرب زشتی [هان] و مریزید خون هیچ انسان جز بحق [در قصاص یا که حدود] بلکه با عقل خویش دریابید

کافیت خواهند دانند از گفتار صاحب رحمت است [و لطفش عام] از سر مردمان اهل گناه شرک و زلزل [بسیار] دادار [به سوی شرک بوده به پیمای نه به چیزی [دیگر نقش حرام] بلکه پیشینان آنان هم به چشیدند پس ز ما تملیب تا که آن را بشان دهید به ما؟ تقصیرت نمی برد [به کار] می لایق [مطلب] از هر در [چیزی که] [میرهن است] و رساست همه آن کرده بود به راست به شهادت [بیاورید] [به پیش] کاین و آن را حدای کرده حرام [توشه هاد منهد] [بر آن احوال] که بایات ما [برند] بکار که شرک آورند بهر حدای که به راست شد بر آنها کم آنچه بر شما حرام نمود، شرک سارید هیچ بهر خدا امر احسان نسوید [و لیک بدیش] که مبادا به فقر درماتید [همچنان] می دهیم روزی، ما چه عیان باشد آن و یا پنهان که هرانش نموده رب [جهان] وین از و پسر شما سفارش بود و به سوی فلاح بشنایید

۱۵۲- و مگردید قُرب مال یتیم

[یعنی آن راه و رسم نیکوتر]

چون به وزن و به گیت افتد گر

از کسی جز بقدر طاقّت او

چون بسخواهید دآوری کرد

بسه عدالت عمل کنید از حد

و به پیمان و عهد بهار خدای

این چنین بر شما سفارش ده

۱۵۳- [و بدانید] راه من این است

پس بدان سمو شوید راهسیر

تسما تسما را از راه بهار خدا

این چنین بر شما سفارش کرد

۱۵۴- پس به موسی کتاب را دادیم

بهر آنکس که بپوشد نیک تقدیش

تا در آن هرچه ز آشکار و پنهان

تا [که راه] هدایتی باشد

بلکه [از دل و از جان]

۱۵۵- وین کتابی مبارک است [که ما]

پسیرو آن شوید و با تقوی

۱۵۶- تا نگویند بیشتر از ما

[از اسمان] شد کتابشان لارل

۱۵۷- یا نگویند اگر کتاب خدا

ما از آن اقرب و تیره دیگر]

ایسنگ آمد ز رُستان بُرهان

که به خود بیشتر مسم اتهاست

[آیه‌های خدا دروغین خوانند]

روی گردان شدند چون ایشان

روی ز آیات ما چو پرتابند

جز نگویند به کار و حال یتیم

تا به رشد تمام آرد سر

[صفت] عدل و صدق مرعی دار

ما نخواهیم [رنج و] شاقّت او

با به اموری گواهی آوردن

با شما خویش باشد [و پیوند]

بایداری همی کنید و وفای

بلکه آن را بیاورید به یاد

مستقیم و درست [الین] است

و مپوید راهسهای دگر

ننماید [چنین روتبه] جدا

تنها به تقوا شوید روی آورد

پس به تمام [تمام] بگشادیم

و به نیکو آن گرفته به پیش

به مسراحت همی کنیم بیان

رهنمودی و رحمتی باشد

به لقاء هدایشان ایمان

تا زنی گشودایسم بهر شما

بهره گیرید تا ز رحم خدای

بر دو طرفه‌ی [سپیدی و تروما]

بودایم از تسلاوتش غافل

[پیش ازین] آمدی فرود شما،

شده بودیم راه پافته‌تر

بر شما رهنمود و رحم است آن

ز آنکه آیات حق دروغ انگاشت

و ز آیات روی برگردانند

به مجازات [آن بداندیشان]

صحت تو کیفری ز ما یابند

۱۵۸- منتظر نیستند غمیر از آن
یا خدای تو [سویشان] آید
یا که بعضی نشانه [باهر]
و به روزی که آیه‌هایی چند
از بسرای کسی که پیشاپیش
یا که خسیری نبرد ز ایمانش
بگو: [الحال] انتظار کشید
نیز ما هم به انتظار دریم
۱۵۹- دین خود آن کسان که بدریدند
[خسود] نرا نیست کار با آنها
[از چه و چون] کارشان آگاه
۱۶۰- هر که فعلی نکو بجای آرد
ور کسی سوی یک گناه [شتافت]
[چون از این حال بیش و کم نرود]
۱۶۱- [ای پیمبر] بگو خدایم [خواستار]
دین شتوار و پاک بر همه
آن همسیر که [با تمام وجود]
۱۶۲- گو نماز [و همه] نیایش من
و حیات و ممات من ز خداست
۱۶۳- که شریکی به بهر او موجود
[اولیسن فرود آمدن ایمانم]
۱۶۴- [ای پیمبر] بگو که خردور
و بی‌حالی که او بود داد
و یکبارگی کسی نیارد دست
ببار عیان فرود عیانگر
سوی پروردگارتان [زیس پس]
ز آنچه مسرودتان خلاف در آن
۱۶۵- و خدا آن کسی بود [به بقین]
جان‌نشینان [خسوش] گردایند
بعض را کرد عطا به بعض دیگر
تا شما را بدان عطا [و هات]
پس خدای تو [در مقدم عذاب]
[هم] خداوند تست بخشیده

که بیایندشان فریشتگان
و برون قوم روی بنمایند
از خدای تو در ظهور آیند
نیست مومن [بذات داور خسوش]
سود حاضر بیاید از آنش
[تا که طعم عذاب خود بچشید]
[تا که اجر فعال خود بیوریم]
و سوی فرقه‌ها گسرایندند
کارشان با خدا بود تنها
می‌نماید خدایشان [آگاه]
نه برادر بدان عوض دارد
به همان یک گناه کیفر یافت
پس بران مردمان ستم نرود
[همسیر] شود بر راهی راست
که [حق] او حنیف بود و قویم
هیچ و نیستی را اهل شرک نبود
[بیدگی کردن و صناش من]
که خدایندگار عالم‌هاست
و مرا سر بر همین ره بود
من بختسین کس مسلمانم
[پیمبر] افسردگار دگسرا
و به هر چیز [و هر کس و هر کار]
خبر که سود و زیانش از خود هست
سر برد ز جای، فرود دگر
هست جی گذارتان [زیس پس]
سازد آگاهتان خدا [ای جهان]
که شما را به [عرجه‌های زمین]
[و در آسمان چاند گجائید]
[تسبی] [و مکسالتی] برتر
از نیایش کند د ران درجات
زود نازل کند بر فرد عذاب
[هم] بود مهربان [به هر بنده]

۷- ترجمه منظوم سوره اعراف (مکئی، ۲۰۶ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- بسم الله الرحمن الرحیم [نگار] که از روزی هست نزد اهل نظر]
- ۲- یکی کتاب که گردید سوی تو نازل که [مردمان] را با آن همی دهی انذار
- ۳- از آنچه نازل از کردگار تن به شماست به جای او مگزینید هیچ [بوت دیگر]
- ۴- بسا بلاد که کردیم [جمله را] و روان و بسا به نیمه روز [انگهی که آن مردم]
- ۵- عذاب ما چو بیاید بران گروه فرود [دلیل] که ما خویششان گنه کاریم
- ۶- و ما پهرسیم از انبیاء به خون گشاده [و این کسی که رسولان شدند زی ایشان]
- ۷- به علم، خامه آنان برای نشان خواهیم و غاییم [و نه غافل از حال انانیم]
- ۸- و راست باشد آن روز [سنجش] اعمال و رستگار، گوناگونهای نسیم اعمال
- ۹- و کفهای اعمال نکوی آن افراد به خود زیان افزاوان ازین طریق، ارشد
- ۱۰- برآستی به شهادت زمین تون دادیم [و در برابر امام ما که می جوید]
- ۱۱- به راستی که بدادیمتان حیات و [روان] سپس به خیل ملاتک [خطاب ما این بود]
- شستند در بر آدم ملاتکه به سجود به غیر شیطان گز ساجدین [اکبر] نبود

۱۲- [خدای] گفت: چو اسیرت به سجده نادمی
 بگفت ز آنکه منم زو باصل نیکوتر
 ۱۳- بگفت پس برو ز این مکن بسوی سرود
 برو هر که ازین پس تو خرد و خور نشدی
 ۱۴- بگفت: [شیطان] مهلت بمن کن لرزانی
 ۱۵- بر او خطاب شد از سوی کردگار جهان:
 ۱۶- بگفت: چونکه به انغوی پردی این سام
 ۱۷- و بسوی شان روم از پیش و پس، بمن بوس
 ۱۸- [خطاب آمد: زان جایگاه] شو بیرون
 جز ادهیم همه پیرو تو [شیطان] را
 ۱۹- و ای آدم! همراه همسر [حو]
 ز هر چه موهبت اندر بهشت ما باشد
 [که هیچگاه] به نزدیک این شجر مروید
 ۲۰- نمود و سوسه آنگاه آن دو را شیطان
 هر آنچه بود بهانی ز دیدن اسان
 و گفت: نهی خلدوندتان نبود، مگر
 [ز شکل و هیت انسان] دو تن فرشته شوید
 ۲۱- برای آندو سپس یاد کرد [پس] سوگند
 ۲۲- به مکر و کید در انداخت آندو را در از
 چو شومگاه عیان گشت [هر دو در عاتلند]
 خدایشان [به چنین حالتی] ندا در داد
 [نگفته بودم ابلیس در کنار شماست]

چه باز پشت لرا از بجای آوردن
 و را وجود ز گسل دادی و مرا زادر
 تر سرور شد [این جایگاه] کبر نمود
 انین و رقصی در گناه کردگار نشدی
 ز حال تا که شود روز حشر [انسانی]
 نوی ر [جمعی] مهلت گرفتگان به زمان
 به راست راه تو، اندر کمین ایشانم
 و می یابی از ایشان لزون سبها سگار
 حقیر گشتی او طمون و سر شکسته [کنون]
 و از شسم، همه مسلمو کنیم لسیران را
 کشید [حیال] بسباغ چنان [ما] ماوا
 برید بهره [و در خاطر شما باشد]
 و گز روید از خیل مستمکران بشوید
 که آشکار کندشان مر عورت ایشان
 بیرون فکند به اغواگری ز ستر نهان
 خورید چونکه شما هر دو زین درخت لمر،
 و یا به مرتبه جاودانگان بروید
 که من برای شما خیر خواه [و اینم پند]
 از آن درخت بخورند [و پر ملا شد راز]
 ز برگهای بهشتی به خویش چسباندند
 مگر به نهی من از آن شجر نکردم یاد
 نگفته بودم او خصم آشکار شماست

۲۳- از سوی آدم و حوا بیامد این گفتار:
اگر نه در خور غفران و عفو داریم
۲۴- [خطاب آمد:] اینک نهید رو بفرود
قرارگاه شما شد زمین و بهر از آن
۲۵- [به مهد خاک شما را بود زمان حیات]
و هم از آنجا [با امر کردگار جهان]
۲۶- پراستی که برای شما، بنی آدم
ستار [و پوشش] از بهر شرمگاه شماست
لباس تقوا، آنرا از آن بود بهتر
[بدین طریق] از آیات پند هر گیرند
۲۷- [به هوش باید باشید] ای بنی آدم
[مسجد آنکه] شما را فریاد [آن مأمون]
لباس هر دو برآورده تا که عورتشان
و آن رجیم و ناراش بگرد به شعی
نموده ایم شیاطین [دشمن] را سرور
۲۸- و این کسان چو یکی کار زشت نمایند
بیافتم ز آباء خود همین رفتار
بگو بدون گمان آفریدگار [جهان]
بگو: هر آنچه بداند با دروغ [العام]
۲۹- بگو. خدایم بر عدل بود [فرمان داد]
به سوی [درگاه دادر] روی دل دارید
و [این بدانید] آن سان که کردتان موجود
۳۰- به مردمی بموده است [شاهره] هدی
چرا که ایشان بر جای [خاور اکبر]
چنین خیالی [از بهر خویش یافته اند]

ستم به خویش نمودیم هر دو ای دادار!
بدون شبهت از مردم زیانکاریم
که بختان [به جهان] خصم بعض [خواهند بود]
از حال تا که شما را زمان رسد پایان
و هم در آنجا خواهید دید روی معات
برای حشر بر آرندتان از ستر نهان
یکی لباس بدینار کرده ایم که [هم]
[و هم] وسیله [زیب و] [تجمل] [دنیاست]
[رایه های الهی است بلکه] [تقوع بشر]
[ره نجات خود از ورطه خطر گیرند]
[مسجد] [سوسه دیوتان رسد] [هر دم]
[چون که] [کرد] [آب و آستان و خلد بیرون]
[از یک و نیم] [نمایان کند به صورتشان]
[و] [بعضی که] [سیندشان شما بر جای]
برون کسان که تهنی مانند اند از بهار
[ای برات خود این کلام بسرایند]
خدای [نیز] [بما امر کرده این کردار]
به [هیچ] [کردی زشتی نمی دهد فرمان]
دهید آن را نسبت به [خاور عالم]
[و گفت] [در هر مسجد] [گزارتان افتاد]
و با [خضوع و] [خلوص] بیاد می آرید
[به سوی او همه] [خواهید بازگشت نمود]
و گمراهی به گمراهی شده است سزا
گرفته اند شیاطین برای خود سرور
که راه [روشن معبود خویش] یافته اند

۳۱- [که ورود] به هر مسجد ای بنی آدم!
 [ز طسینات الهی خورید و آشامید
 بدانند آنکه ز انعام حق زیادت جوست]
 ۳۲- بگوی. زیست الله را حرام که کرد؟
 و رزق پاک خدا را چه کس حرم نمود؟
 و به این جهان همه را سهرمدی از است
 و ایه‌های خود از بهر آنگهان این سال
 ۳۳ بگو خدایم اعمال زشت کرده حرام
 گناه کردن و طغیان باخار سیر
 و اینکه بهر خدا شرک آورید [و مثال
 و اینکه آنچه ندانید [با حقیقت رای
 ۳۴ هر آفتی را [تقدیر کرده است الا
 جو وقتشان به سر آید به ساعتی بید
 ۳۵ رسد چونکه رسولانی ای بنی آدم!
 نشانه‌های مرا چونکه بر شما خواندند
 به هیچ بیم [و هراسی] بر آن کسان نباشد
 ۳۶- و آن کسان که بایات ما دروغ انگار
 ز اهل دوزخ اندر شمار می‌باشند
 ۳۷- و کیست آنکه ستمکار تو بود از آن
 نفسانته‌های و رایسا دروغ انگار
 برای ایشان سهمی به [لوح] یافت قرار
 و چون ملائک ما سوی آن کسان آیند
 سؤال آرند آن را که جای بار خداست
 جواب آرند از چشم ما شدند نهان

کشد [ز بسور و از یست ز پیکر خود کم
 (و بیک راه به اسراف می بینایید]
 حدی [جامعه‌ی مسرفین ندارد دوست
 که بهر [فاندهی] سادگان خود آورد؟
 که بهر مؤمن و مشرک بزندگی می‌بود
 ولی برور چرا خاص اهل ایمانست
 بیاوریم و بر آنها دهیم شرح و میان
 چه آشکار و چه پنهان رود بدست امام]
 حرم کرده [و اندیشه‌های شرک آمیز]
 و حال آنکه بران خجی نکرد ارسال
 به کذب نسبت بدهید [آن سخن] به حدای
 یگس [رمان معین] [که می‌رسد از راه]
 به ساعتی به رسیدن شتاب بمایید
 سوی شما ز شما مردمان این عالم]
 کسان که [کار] به تقوا و راستی رانندند
 نه الفحششان [افت برای جان] باشد
 و در برابر انسان به حال استکبار
 و جاودانه در آن مالدگار می‌باشند
 که کذب بنند بر انگریزگار [جهان]
 و آن گروه که رو بر چنین راهی دارد
 که می‌شوند از آن [در حیات] برخوردار
 کزان [سیاه دلان] قبض روح بنمایند
 و گردناید پرستش [به زندگی] به کجاست؟
 به کبر خویش گواهی دهند [پس به عیان]

۳۸- [خطاب آید] وارد شوید در لیوان
 و آفتی که به نار جحیم پهنه ها
 [سیدین قرار بُود کار] تا که آخر سر
 گروه پیرو د رباب فعل پیشروان
 نموده اند خود این رهبرانمان گمراه
 [خطاب آید] کان بر همه دو چندانست
 ۳۹ [کلام راهبران شان به پیروان این است]
 برای خاطر کردارهای ناهنجار
 ۴۰ کسان که کذب بایات ما روا دیدند
 برای شان نشود باز بابهای سما
 مگر که اشتر آنجا که خواست راه یزد
 و ما به مردم اهل گناه در محشر
 ۴۱- ز نار دوزخشان بستر است و بالابوش
 ۴۲ و آن گروه که ایمان بما پیاوردد
 بهشتی اند و در آن جایگاه جاوید
 ۴۳- و ما همی بزداییم زنگ هر کینه
 و جویاران از زیر دستشان جاریست
 که ره نمود بدین جا خدایمان ما را
 یقین بُود که رسولان ز سوی داور ما
 ندا بیادشان کاین بود بهشت [خدای]
 چنانکه قس شما تیره ها ز انس و ز جان
 به لعن افت چون خویشتن شود گویا
 رسند در [دل ائمه] کنار یکدیگر
 به عجز و لاله [بگویند کای خدا ای جهان]
 عذابشان دو برابر نمای [یا الله]
 [ولی ز علم شما این امور پنهانست]
 که هیچ فضل شما را به مانه [در دین] است
 چشم طعم [دل آزار] کیفر [دادار]
 و در نیروی بر آفات کسور و زیدند
 و کثر ^{بیهشت} بیاید [مسکن و ماوا]
 نیویسد آنکه ز سوراخ سورنی گذرد
 دهیم این سان بهر گناهشان کیفر
 جزای اهل مسم را چنین دهیم [بیهوش]
 و کارهای [بسیار] و لکس کردند
 ز هیچ فرد نخواهیم جز به حد توان
 از آن کسان که [بها] داشتند در سیه
 و بر زبان همگان را [سپاس] از باری است
 و گونه هرگز کسی یافتیم اینجا را
 بیامند به حق و به صدق در بر ما
 برای مردم همه کارهای نیک شما

۴۴- و مردمان بهشتی چنین دهند بد
 بیافتم (تمام و کمال) حال، شمای
 جواب ایستد: آری، مُسادی اینگاه
 ۴۵- همان کسان که بیندند ره به خلق خدا
 و بشمرند ره کردگار ناهنجار
 ۴۶- و بین آن دو [فریق] است حالتی بر پای
 و جمله را [که نشان ها به چهره ها دارند]
 بهشتیان را انگاه در دهند لدای
 هنوز ایشان نگشوده اند پا به چنان
 ۴۷- چو چشمهاش افتد به سوی مردم نار
 بسیار ما را [بهر حساب] در محشر
 ۴۸- و اهل عراف اینگاه که از خط سیمای
 ندا دهند که آن جمع مال و کبر شمای
 ۴۹- همان کسانی که این مردم [سعادت مند]
 که این کسان را هرگز خدا نخواهد بد
 [شود خطاب به بیکار] روید سوی حسن
 ۵۰- [لدای دوزخیان این بُود باهل چنان]
 [گفتی] ز آب و یا آنچه را بُود موجود
 [جواب ایشان] این نعم [بوجه تمام]
 ۵۱- همان کسان که نهادند دین [بمنه] خوش
 و زندگی دنیا فریفت آنان را
 زیاد بردند این روز و این چنین دیدر
 که ای دورخین! جمله وعده های خدا
 بیفتید همه وعده ها که داد خدای؟
 صدا بر آرد بر طالعین، لمن الایه
 او مردمان را از راه او گشتند جدا
 و خویش منکر روز جزا [و آخر کار]
 و مردهایی بر آن فرازها برجای
 از آن علالم رخسارها [بجای] آرند
 که ای گروه بهشتی سلام ما به شمای
 و یک در دل ایشان بُود امید بران
 [به لایه کبود] ای کردگار ما به شمار،
 [این گروه] اسیه نامه ای، سم گستر
 [بسیار در حال] گناهکار [بجای]
 بکار نامدنان [و حضور] بار خدای
 که داشتید [به فرجام کارشان] سوگند
 [الحق] رحمت خود بهره ای [به روز معاد]
 نه بیم بهر شما باشد و نه اتفه [چنان]
 کز آنچه را که عطا کردند خدا ای جهان
 عطا کنید به ما [پندیان آتش و دود]
 به کافران بنموده است کردگار حرام
 بستان یساری و اسباب بازی قدر پیش
 بریم امروز از یاد خویش ایشان را
 و بودندشان بکلام [و پیام] ما انکار

۵۲- برآستی که با آن کتابی آوردیم

[و این کتاب] برای کسان با ایمان

۵۳- و هیچ منتظرند از برای پیاپیانش؟

که پیش تر شده عارض بپا می آرند

یقین، ز سوی خداوندان خبر کردند

[و حال]، هست شفیعی برای ما در کار؟

و یا شویم بدینا و دانه بهار دگر؟

و حاصل همه اعمالشان زیان گردید

۵۴- و کردگار شما آن خدا بُود [یا را]

[به طول] مدت نشن روز آگار را پرداخت

و روز را ر شب نسیره پورده اندازد

[شبی] که درین روز است با شتاب تمام

و افرینش و فرمان از آن لو شد [هن]

۵۵- خدای خویش به زاری و در نهان خوانید

۵۶- در این زمین پس از اصلاح این بیابست

[بگام حاجت و خواهش] از روی خوف و رجای

بوالطف و رحمت باری نه غیر این باشد

۵۷- کسی است او که فروستد ریا را از پیش

که تا سحاب گواخبار را برود همراه

وز آن سحاب برآیم اب یاران را

و مردگان هم اینسان بریم در محضر

ز روی علم صریح او خبر هوش آوردیم

هدایتی بُود و رحمتی است [از یزدان]

چو روز تاویل آید ز دور نسیانش

[و این چنین جملاتی به زیر لب دارند]

ببامبران که پیام حقیقت آوردند

که بهر ما بنماید شفاعت از دادار؟

عمل کنیم به جز آنچه می زد از ما سر؟

و کذب ساخته شان، محو از میان گردید

کینه الفسویذ زمین را و آسمان ها را

همین که عرش مسلط شد [و علم افراخت]

[و این دو را] ز پی یکدیگر روان سازد

و نهر و ماه و کواکب شده بامرش رام

خدایگان بزرگا، خدای کل جهان

به دوست دوست به اهل تجاوز [این دانید]

که سرزند ز شعلان فساد [و آتش نیست]

طلب کنید مراد و نیاز خود ز خدای

که رحمتش به بگو کارها قرین باشد

که مزه بخش بُود ز برای رحمت خویش

به سوی خشک زمینی که مرده است [و تباه]

کنیم بساعت پیدایش شمار آن را

مگر که هند بگیرد [از چنین منظر]

۵۸- زمین پاک برآرد به اذن بار خدای
 که آنچه را که پلید است [وز اصل ناهنجار]
 بدین طریق کسیم آیه‌های خویش بپا
 ۵۹- [به نوح چونکه مقام پیغمبری دادیم]
 بگفت: طایفه من شما از آن یزدان
 من از برای شما بیمناک از اسم
 ۶۰- و بود گفته سادات قوم وی اینسان
 ۶۱- بگفت: طایفه من! مرا [نشان] ضلال
 ولی پیغمبری ام [بهر کار عالمان]
 ۶۲- بیاورم به شما از خدای خویش پیام
 و چو هاست از سوی خدا به من معلوم
 ۶۳- بود عجیب که از سوی کردگار شما
 رسد برای شما پند و حکمت دواز
 به سوی پاکی و پرهیز روی شماست
 ۶۴- دروغگوی بدیدند بعد از آن و
 که در سلفیه به همراه نوح می‌بودند
 و منکران بایستاد روشن ما را
 ۶۵- سپس برادرشان هود را به مردم عاد
 که ای طایفه من! کنید اطاعت از آن
 و هیچ ایما پروا نمی‌کنید شما؟
 ۶۶- [ولی] اکابر قومش که کافران بودند
 ترا دچار به نابخردی همی دانیم
 ۶۷- بگفت طایفه من! از ضعف عقل شش
 ولی پیغمبری ام [بهر کار عالمان]

گید خویش ولی! بر پلید [حکم جدای]
 بپیر خاص، ناچیز می‌برد سار
 به گونه گونه پس شب کمران و اایمان
 بر سستی سوی قومش و را فرستادم
 کند طاعت کاوه‌ست و نی خد جز آن
 که روز کبیرتان سهمگس [همی دهم]
 به چشم ما تو فتادی به گمراهی عیان
 به هیچ رو سود این به فعل و نی به مقال
 رسیدام ر سوی کردگار عالمان
 و خبرخواه شما مردم [به وجه تمام]
 که آن امور برای شما بود مکتوم
 بصری کردی از تیره و تبار شما
 که هست بهتر شما سایه [بسی] هشدار؟
 و بهای رحمت او را خویش بگشاسد
 و نوح و دیگران مردم [نکو خو را]
 ره‌ایشان بنمودیم و جان هر آسودند
 به بحر غرق نمودیم، کوردها را
 [روان کردیم و تو این چنین ندا در داد]
 حد که نیست حدایی سر او بجهان
 برای عاقبت خویش و کبر عقبای؟
 دهان به گفته‌ای از این قیاس بگشودند
 ترا در آنچه که گویی [دروغگو خوانیم]
 به هیچ روی نباشد مرا [نهان و عیان]
 رسیدام که ز سوی کردگار عالمان

۶۸- پیام‌های خدایم برایتان آرم
 و خبرخواه شما و امین اثر این کارم
 ۶۹- بُود عجیب که از سوی کردگار شما،
 رسد برای شما پند (و حکمت) دادر
 بیاد آرید، از بعد قوم نوح، خدا
 عطا نموده شما را تمکن افزون
 مگر (که شاکر انعام کردگار شوید)
 ۷۰- (و قوم را سخن این بود) آمدی سوی ما
 و تسوکه آنچه که اباالمان پرستیدند
 و حال اگر که ترا هست صندق در گفتار
 ۷۱ (و هود) گفت همانا ر سوی بار خدی
 شما به باره آن نام‌ها که باید در
 (چنین) مجادله با من) همی کنید و حال
 در انتظار بمانید (و همچن بگرا)
 ۷۲- (و لن) (رسول) (و اصحاب او) بر رحمت خویش
 و مستکبران بایات خویش را بنیان
 ۷۳- و ما گسیل نمودیم سوی قوم نمود
 که گفت: طائفه من! شوید طاعتگر
 بر راستی که بیامد از سوی بار خدای
 و نفاق‌های است که از سوی کردگار بُود
 و راه‌ها بنمایید در زمین خدا
 مباد آنکه رسائید صدمه‌ای بر او
 و خبرخواه شما و امین اثر این کارم
 برای مردی تو نیره و تبار شما
 شود برای شما مایه (بسی) هشدار
 به جانشینی ایشان گزیده است شما
 کنید یاد از انعام کردگار (کنون)
 (و این طریق توانید) رستگار شوید
 که ما کنیم پرستگری فقط از خدا
 (و ترک آنچه مغضب برای خود دیدند)
 و کبری که دهی وعده بر سر ما
 یکی عتاب مقرر شده است مهر شما
 که نماید (بالدشمنه‌های خویش) بران
 کجاست کردگار دلیلی بان مکسود ارسال
 و من به همراهان از گروه مستظرفان
 نجات دادیم (از آن کسان که از اندیش)
 یکنده‌ایم، که آنان نبودشان ایمان
 (همان) برادر ثمان را که نالشی صالح بود
 از آن خدای که ندارد غیر او داور
 یکی پدیدد شما را از کردگار شما
 برای قوم یکی معجز آشکار بُود
 چرا کند (و بُود د ر پناه امن شما)
 که با عذاب الیمی شوید رویارو

- ۷۴- پیاد آرید، از بعد قوم عاد، خدی
به جایشی ایشان گزیده است شمای
و جای داد شما را در این زمین دادار
و هرکجای که بودی [مسلح و] هموار
شما در آن بنمودید کاخها ستور
و خساته‌ها بنمودید نقر در گهسار
پس اینک از عدم کردگار پیاد آرید
سوی فساد در این لرض پای مگذارید
۷۵- و از آن اکابر قومش [روی استکار
شما به صالح و پیغمبری] و دادارش
براستی که فرستاده‌ای رسیدن است؟
و بر رسالت او مؤمنیم [از دل و جان]
۷۶- و اهل کبر بگفتند: منکریم بدان
که حاصل آمده بهر شما بان ایمان
۷۷- سپس سر را پی کرده بر مراد
شاید نگرش [و گشتند غرق بهر گناه]
و بعد گفتند ای صالح! از عذاب خدا
که کند مدش میدی بحالت ما
اگر نویی به حقیقت [السیا به شما]
یکس اگر آن همه را حال بر سر ما
۷۸- فرو گرفت سپس زلزله [کسان نمود]
به خانه‌هاشان گشتند احمکی نبود
۷۹- و صالح از همه آنان نگشت روگردان
و گفته قوم منا! من نموده‌ام اعلان
پیام بار خدایم بر راستی [تمام]
و لیک دوست ندارید خیرجویان را
[نه خیرخواهان را و نه پندگویان را]
۸۰- به لوط [امر رسالت چو یافت استقرار]
بفروم خوش همی گفت [از ره نذار]
چنین خطای پلیدی که از شماست عیان
نموده است کسی پیش‌تر از اهل جهان؟
۸۱- شما روید سوی مردها و نی سوان
[به حکم آنکه] به شهوت سپرده‌اید عنان
بلی ایمان خلیق بدین صفات و شمار
شما شدید [چنین] مردمی تجاوز کار

- ۸۲- نبود پاسخ قوش جز اینکه ای باران برون کنید ورا ها دگر هوا دران
 [برون کنید تمامی از شهرتان (وز کوی)
 [که بیستند مگر] مردمی نجاتجوی
 ۸۳- نجات دادیم لورا و دودمانش ما مگر رنش [که برای عذاب] ماند بجا
 ۸۴- از سنگ پاره [فشاندیمشان بر باران نگر که تا چه بود لغو ستمکاران؟]
 ۸۵- به سوی مردم غذای برادر ایشان به امر ما به رسالت شعیب گشت روان
 و گفته طائفه منا شما نماز آرید به آن خدای که جزوی نه دایری دارید
 به راستی که یکی حکم با ایمان [احمال] ز سوی داورتان بر شما شده است ارسال
 دهید کیل و تراز و بوجه تمام و تمام [و چنین] کم ننمایید از مناع تمام
 در این زمین پس از آنی که گشته است ابد [بگه هیچ روا] معایید [فته و] افساد
 چو مؤمنید شمایان [به خالق اکبر] چین رویه و منس است بر شما بهتر
 ۸۶- مباد آنکه نشینید بر سر هر راه برای آنکه بطرف انکید حق [الله]
 و بسا کسی که نهاده بر راه ایمان پای شوید مانع او او را برآورید از جای
 او دین و راه خدا را برای آن دیندار دهید جلوه پُر از اعوجاج و ناهنجار
 ز دورا کمی خسود بسیارید بسیار که کردگار به جمع شما فزونی داد
 و بستگرید [و بگیریید از خرد اصدا]
 ۸۷- گر از شمای گروهی بسیارد ایمان و جمع دیگر بر آن نیارند اقرار
 خدا شود بعیان شما و ما داور که لو بُود [و تمامی] داوران بهتر

۸۸- کسبای طایفه او ز روی استکبار

که ای شعیب! تو (و جمعی برانت)

ز شهر (و زلایه خویشتن) کیم بروی

شعیب گفت: (و ما را قبول باید این؟)

۸۹- اگر به دین شما بعد از آنکه بار خد

دوباره باز نگردیم (و سیه هستی)

و باز گشت بدان گمراهی به در حور ماست

به هر چه هست فراگیر علم داور ماست

مسیان طایفه ما و ما تویی داه ر

[شود چو امر به اسلام دلاوری منجز]

۹۰- سپس اکثر قومش که کافران بودند

گر از شعیب بگریزید پیروی از شهر را

۹۱- گرفت زلزله (آن قوم و یهودشان از جای)

۹۲- کسان که منکر کار شعیب می بودند

و منکران (اندای) شعیب (یا یارل)

۹۳- سپس شعیب از ایشان بگشت روگردن

پیام بار خدایم به راستی (تمام)

چسان دریغ خورم بر چنان عشیر و تبار

۹۴- و ما گسیل نکردیم هیچ پیغمبر

نصیبشان بنمودیم فقر و بیماری

۹۵- به جای ناخوشی آنچه خوشی بیاوردیم

سپس بگفتند: آیا رسید بر پدران

و ناگهان بگریختیمشان (بجرم گناه

پدران یاره گشودند بر چنین گفتار)

که بگریزید (و دارند سر بفرومات)

مگر قبول نمائید دین ما (کنون)

اگر چه کاره باشیم (بر چنان الین؟)

بموده ما را از آن طریق شرک جدا

از آنکه کذب به پروردگار خود بستیم

مگر خدای - خداوندگارمان - آن خواست

و اعتماد (لسمای ما) بذات خداست

ز روی عدل قضاوت نمای در این کار

بماری امر رضا خود تویی سپس داور

پس جمع مردم دیگر حجاب نمودند

از آن مقام به خیران همی شوید چهار

خبر خدای خودشان در آمدند و پای

تو گویی اینکه در آن جای می نیاسودند

شدند (معاذت) از زمره گنه کاران

و گفتند: ما را من نمودم ایمان

و حیر حوله شد نمودم (به فعل و کلام)

که بوده اند همه بر طریقت کفار

به هیچ شهر (و دیار و به هیچ قوم) مگر

که (سوی توبه در آیند و) لایه و زاری

به من و نعمت آنچه (شدنشان کردیم)

ز دین رفته همه (و رج و راحت گذران؟)

و حال آنکه نبودند (اندکی) آگاه

- ۹۶- به کردگار، اگر ساکنین آن سامان
او طعم پاکس و پرهیز را چشیدندی
ز آسمان و زمین با بهایی از برکات
ولی مکذب آیات ما شدند ایشان
بناتقان بگرفتندشان به جرم گناه
- ۹۷- و ایستاد مگر اهل شهرها که عذاب
و ایستاد مگر اهل شهرها که عذاب
۹۸- و ایستادند ز (سجده) کردگار مگر؟
۱۰۰- بر آن کسان که پارت این زمین ز مردم پیش
نگشته است هویدا [توان ما در کار؟]
سهم شهر پس آنگاه بر دل ایشان
۱۰۱- و این بلاد که خواهیم برون بفرارشان
برای مردم [پس] محلات آوردند
توان بودند آنکه از پی انکار
بدین سبب بهر شهر کردگار جهان
۱۰۲- وفا بعهد (ندیدیم) نزد اکثرش
۱۰۳- ز بعد آنان موسای را فرستادیم
که رونهد سوی فرعون [از پی اندر]
ولی بسیاری آیات ما ستم کردند
۱۰۴- و گفت موسی: فرعون این را استعجابان
- به قلب خویش زدندی طلیعة ایمان
بسما مواهب کز کردگار دیدندی
همی گشوده و دادیمشان بسی نعمات
و ما به خاطر کردار آن بداندیشان
(که ره نهاده و رفتند جانب بیراه)
رسد شبانه بر ایشان و جمعی در خواب
بروز آید و آنان به بازی [و تک و تاب؟]
که نیست پی خبر از آن بنیر اهل قسور
گرفتند [و در نوره در تلمک خویش]
که ما که کفر عصیانشان کیم دچار؟
که نشوید نصیحت ز خیر اندیشان
برگشتی که رسولان [تیک رفتارشان]
و خلق را سوی دانات رهبری کردند
به دیس حق، گروند [و بان کنند اقرار]
به قلبهای (همان) مردمان [پی ایمان]
و زشتکار بدیدیم ما فزون تر شان
و معجزات [و کرامات] خود باو دادیم
و بر اکابر قومش (همی دهد هشدار)
نگر که اهل فساد عاقبت چه آوردند
مستم پیگیری از سوی رب عالمان

- ۱۰۵- سر است آنکه بجز گشتن حق (و اندام) به کردگار نه سبب دهم کلام (و پیام) بر استی که یکی معجز از برای شما [کنون] به همده من [جمله] ال اسرائیین
- ۱۰۶- بگفت گر که ترا هست صدق در گذر ۱۰۷- فکند (موسی) آنگاه عصای خود به میس.
- ۱۰۸- و دستش از بغل خویش برین آورد ۱۰۹- پس از آنگاه فرعون سحرهاست
- ۱۱۰- بر این سرامت کترین او صاعا کند طرد ۱۱۱- جواب رفت که تاخیر کن به کبر و
- گروه های فراهم کننده را [ازین در] ۱۱۲- که هر کجای معیم است ساحری ماهر
- ۱۱۳- و ساحران بر فرعون آمدند که عتار ^{یک شریک چیره شلس هست احرمان و شما؟} ۱۱۴- بگفت اری [اگر طرحی اینجا فکند]
- ۱۱۵- و هن سحر بگفتند حال ی موسی ۱۱۶- بگفت موسی فککن از شمار بخت
- به چشم پندی دلایند مردمان را بیم ۱۱۷- و وحی کردیم آنگاه جانب موسی
- فر و فکند او یکی از دها بگشت پندید ۱۱۸- و حق پس آنگاه [با بر ملامت خویش به]
- ۱۱۹- و بر شکست در آن جایگاه دچار شدند ۱۲۰- [و چون از موسی آن معجزات شرح نمود]
- به کردگار نه سبب دهم کلام (و پیام) سر است [اینگ] از جانب خدای شما
- روانه ساز به فرمان کردگار جلیل هر آنچه معجزه آورده ای به میان، از شد از دهای تو در چشم حق گشت عیان
- سپید سوری بر ناطقان تسلو کرد ننگت نیست که پس مرد ساحری نکاست
- که ب زعقیه و آری شما چه مرشد بود بیدار دست هم از کیفر برادر او
- رو به سحر به هر شهر بهر جادوگر ۱۱۲- و بر این توده تو مارد در زمان حاضر
- ۱۱۳- و ساحران بر فرعون آمدند که عتار ^{یک شریک چیره شلس هست احرمان و شما؟} ۱۱۴- بگفت اری [اگر طرحی اینجا فکند]
- ۱۱۵- و هن سحر بگفتند حال ی موسی ۱۱۶- بگفت موسی فککن از شمار بخت
- به چشم پندی دلایند مردمان را بیم ۱۱۷- و وحی کردیم آنگاه جانب موسی
- فر و فکند او یکی از دها بگشت پندید ۱۱۸- و حق پس آنگاه [با بر ملامت خویش به]
- ۱۱۹- و بر شکست در آن جایگاه دچار شدند ۱۲۰- [و چون از موسی آن معجزات شرح نمود]

۱۲۱- [و بعد سجده] بگفتند [این کلام و بیان]:

۱۲۲- [همان خدا که] خداوند موسی و هارون

۱۲۳- بگفت فرعون: ایمان به وی بیاوردید؟

و این ز سوی شماها بُود یکی ترویر

که اهل شهر ازین ره کنید آواره

۱۲۴- که دست و پای شما را خلاف یکدیگر

۱۲۵- جواب دادند [آن کابعد ز دست] بیار

۱۲۶- از آن به سینه ز ما برگزیده‌ای کیسه

که اینده‌ای خداوندمان چو شد ظاهر

و کردگارا [هاران] صبر بر ما بار

۱۲۷- پس آن کسان که بزرگن قوم می‌بودند

[کنون] تو موسی و قومش رها می‌سازی

کند رهای تو و جملة خداوندان

بگفت از پسرانشان برادریم دمار

[نه عاجزیم ز موسی و قوم او] امرور

۱۲۸- بگفت موسی با قوم خویش [آن گفتار]

و صبر پیشه نماید چو ز مین ز خداست

و حسن عاقبت از او بُود که در دنیای

۱۲۹- [پس به موسی کردند قوم او شکوا]

و بعد گامده‌ای، ما شکوه و ازار

[چه کرد بایدمان؟] گفت ای بسا [معبود]

و جانشینی‌تان بدهد اتل‌ترین سامان

۱۳۰- براستی که به فرعونیان [بلا دادیم]

او قوم کافر گاهی چنین عوض گیرند

که یافتیم به وب جهانیان ایمان

[که رکن کفر شد از معجزات او وارون]

و پیش از آنکه اجازت دهم چنین کردید؟

در این دیار بهم ساختید این تدبیر

و زود باشد بینید [چون کنم چاره]

بُرم از پیکر او بردارن آن زخم [یک سر]

به وب خود گرویدیم [ایزد غفار]

[که مهر ایزد ما را نشسته بر سینه]

به وب خود گرویدیم [ایزد قاهر]

بر مسلمان ما را و به سوی دیگر دارا

از شکم فرعون ایستاد سبیل بنمودند

که تا کنند در آن منک فته بردازی؟

بگو که چیست در این رویداد فرمائی؟

و تخرمل و رنانشان نهیم از پی کار

که چیردایم از توانیم شد باو پیروز

طبا کسبند مبد از خدای در این کار

و ارث می‌دهد آنرا به پندهای کاو خواست

برفته است به سوی طریقت تقوای

که پیش از آنکه بجایی ای هدایت ما

بدیده‌ایم و بینیم [همچنان بسیار]

کند به سود شما دشمن شما نابود

و بنگرد که چه خواهید کرد بعد از آن

و کاشش لمر و قحطی او غلا دادیم

مگر به خویش بیایند و [بند بپذیرند]

۱۳۱- چو می رسید خوشی [پیششان سخن ایشان]
 به قوم موسی و موسی همی زدندی لال
 و فال [نیک و بد] آن کسان بدست خدست
 ۱۳۲- و اهل کفر بگفتند [شخص موسی را]
 و جادویی بنمایی بان پدید عیان
 ۱۳۳- سپس روانه نمودیم بر سر ایشان
 [و نیز] چون وزغ و چون انزول بارش خون
 و لیک بساز بسوی گناه و کفر شدند
 ۱۳۴- همین که بر سر ایشان نازل رسیدی [رود]
 ما به عهد و [قراری] که با خدایت هست
 اگر شوی ز سر قوم ما سلاگردان
 و هم رهت بسفر ستیم آل اسرائیل
 ۱۳۵- و چون بلای پدیدیم از سر آنها
 همان بلای که تا مژگی است پاینده
 ۱۳۶- پس انتقام گرفتیم از اهل کفر و ریا
 که جمله ایت ما را دروغ برخود کردند
 ۱۳۷- و ارت دادیم از خاوران و باخترن
 ز سسوزمینی کانتجا مواهب بسیار
 و وعده های خدایت به آل اسرائیل
 و آنچه بود ز فرعون و قوم تو بر جای
 [که این ز ما بود] و لایق ما بران
 به قوم موسی و موسی همی زدندی لال
 و لیک اکثر ایشان دچار چهل [و خطاست]
 هر آن نشان عجیب که آوری ما را
 بدان که ما به تو [هرگز] سپاوریم ایمان
 بلای چون طح و چون شمش و چون طوفان
 پدیدهای صریحی بودند و گوناگون
 و [در حقیقت] قومی گناهکار بودند
 [خدا] کشید موسی عمرق کلاش سن بود
 اکنون، تو موسی بر درگشش برآور دست
 [بیمه] بر تو بودین تو آوری ایمان
 [که در طریق شوی از برای قوم دلیل]
 دوباره آنان بودند و نقض پیمانها
 و بود قوم سرالوا پسر رساننده
 و غرقشان بنمودیم در [دل] دریا
 و از [حقیقتشان] بی خبر همی ماندند
 به قوم [مانده] و مستضعفان [و رنجبران]
 نمودیم مهلتا [و روزی] برآرا
 بیافتد تحقق [به] اجر صبر جمیل
 بانهام فکندیم جمله را از پای

۱۳۸- و ما عبور بدادیم آل اسرائیل
 درآمدند بقومی که بودندشان اصنام
 سپس به موسی گفتند [آل اسرائیل]:
 یکی خدایی از بهر ما فراهم آر
 بگفت موسی [عمران]: بحق شما مردم
 ۱۳۹- بنای کار چنین مردمی نبود بر باد
 ۱۴۰- بگفت بهر شما [غیر خالق اکبر]
 و حال آنکه بداده است برتری به شما
 ۱۴۱- بر این اساس [فرعونیان] تذکره دار
 بدان سبب که شما را ضعیف می دیدند
 و [جمله] پسروانستان هلاک کردند
 و آن [کشاکش و آن رویدادهای بزرگ]
 ۱۴۲- و ما و موسی سی شب قرار بنهادیم
 و در چهل شب میقات داور موسی
 خطاب کرد باو موسی و بگفتا این
 بکوش از پی اصلاح زبا تمام جهاد
 ۱۴۳- و چونکه موسی بر وعده گاه ما برسد
 بگفت: رقی! خود را بمن عیان میدار
 خطاب آمد هرگز مرا نخواهی دید
 بسر آن جیل بتگر گر که ماند پادرجا
 خدای موسی بر کوه چون تجلی یافت
 و هوش از سر موسی برفت و دریافت
 بگفت: پا کا! توبت ز گفت پیشینم

ز [عمق] بحر [که از آن بساختیم سیل]
 و بر پرستش بتها قیام کرده [تمام]
 [تو بودهای همه جا بهر ما زعیم و دلیل]
 چنانکه دارند آن مردمان بتی به کنار
 به چهل خویش چهارید [و مانده سرخرگم]
 و آنچه کردند ایشان، تها [و بی نیاد]
 روا بود که بسندم یکی خدای دیگر؟
 به اهل عصر [شما] کردگار [بی همتای]
 بی بخت شما [رای ما گرفت قرار]
 عذاب سخت شما را همی چشایندند
 و [پس] و دخترگان [بهر کار بودندی]
 و [سوی داوران] بود از مومن بزرگ
 و [تا فرود آمدن] ده شب تمامش دادیم
 کمال مسافت و هارون [برادر موسی]
 به جانشینی من در میان قوم همان
 و پیروی مکن از راه و رسم اهل فساد
 و کردگارش بنا لو نمود گفت و شنید
 که بنگرم به جماعت [به دیده بیدار]
 بر این سؤال گر اصرار می کنی [به مزید]
 تو نیز قاتل خواهی شدن به رؤیت ما
 به جیش آمد و از یکدیگر فرو بشکافت
 و چون بر آمد از آن حال و آمدش بر یاد
 [سدین حلیقت من، مؤمن نخستینم]

۱۴۴- خطاب گشت به موسی [از قادر فاضل]
 پیام‌ها و کلام به مردمان خوانی
 پس آنچه بر تو ببخشم بگیر [و شو بر کارا]
 ۱۴۵- و در [صحافت] تورات بهر او مکتوب
 به جد و جهد [تو موسی] بگیر آن منشور
 که حکم‌های نگویش [درست] برباید
 سزای طایفه سرکشان بزودی ما
 ۱۴۶- و آن کسان که بسحق در این زمین [حیرت]
 و من کسان چنین را [به جرم کبر و غرور]
 نشناخته‌ای نگسرنند و بان نسمی گروند
 و گر که [گورده] دهی [ببنگوند] در بر خویش
 از آن سبب که به آفات ما نشان دروغ
 ۱۴۷- و مکران بآیات ما [و رور شمار]
 و آن کسان که به جرم گنه گرفتارند؟
 ۱۴۸- و قوم موسی انحر غیاب [پیغمبر]
 ز شکل طاهر گوساله بود آن پیکر
 و آن گروه ندیدند کاین رت باید
 و نیز می‌تواند نشان دهد راهی
 و چونکه طاعت بت را قبول بنمودند
 ۱۴۹- چو گمراهی و ندامت رسیدشان در پیش
 خدایمان نکند رحم و عفو اگر [ایاران]
 که بر [جميع] اخلاق تر گریم من
 [چنانکه] بر تو رسد از مقام ربانی
 و باش [بهر من] از مردم سپاسگزار
 نموده‌ایم همه هند و شرح‌ها را [خوب]
 به قوم خویش [به اجرای آن] بنده دستور
 [به آن عمل] بنمایند و رونه برتابند
 بیاوریم [همه] پیش دیدگان شما
 و با [غیر] و [تکبر] به خلق بستیزند
 ز [درب و بهره] آیات خود نمایم دور
 و به [سحر] بستند و سوزی آن نروند
 [و به] در آن راه [بهر خطر] در پیش
 [و به] و غافلان [فکرت بدون فروغ]
 تمام کرده ایشان شده است باطل [و خوار]
 بحر [امداد] فعالش جزا دارند؟
 ساختند یکی پیکر از زر و زیور
 [و لیک] داشت صدایی [چنان صدای بقر]
 [که لب گشاید] و با کس به گفتگو آید
 [به مردمان که بیابند علم و آگاهی]
 [به جانب ستم و شرک] راه پیمودند
 [بدین طریق] بگفتند شرح حالت خویش
 یقین که باشیم ز مردم زبانکاران

۱۵۰- به سوی قومش موسی چو بازگست نمود
 بگفت پشت سر من چه فعل بد کردید
 امان ندادید ایما که بهر کار شما
 سپس [صحافت] تورات را از کف اتداحت
 سرش گرفت بدست و بسوی خود بکشید
 بگفت او را کای این ماحرم [اکسور]
 نبودشان ز پی قتل من زمان زیاد
 [مرا تلافی نکر فرد و رنجبار مدد]
 ۱۵۱- گرفت موسی آرام و گفت کای دادار
 بجا پیشش خدایا [چنانکه خود دانی]
 ۱۵۲ و آن کسان [که نه اعماق شرک افشاند]
 به خشم داورشان می شوند زود دچار
 و آن کسان که زند اهترا [مدین خدای]
 ۱۵۳ و آن کسان که سمودند ز نیککاری
 او با عهد به انب کردگار ایمان
 و اوست بسر همه توبه آوران غفار
 ۱۵۴ ز بعد خشم [چو موسی بحوش آمد]
 که بد هدایتی و رحمتی به سحله آن
 ۱۵۵ و بعد موسی هفتاد مرد را بگریه
 و آن کسان پی میعاد ما گزین سمود
 فرو گرفت زمین لوره چونکه آنان را
 که کردگار! گر خواستی بقدرت خویش
 به جرم فعل [تنی چند کم خود ما را]
 جز آزمون تو، این نیست [عامل دگری]
 و هر که را که بخواهی بان نمایی راه
 پس ای خدای بیامرز و رحم بر ما آفر

از ساجران همی خشم و انداختن بفزود
 بیرون شدید ز ایمان و شرک آوردید
 نزول یابد فرمان کردگار شما
 به حال شکوه گری جانب برادر تاخت
 او چونکه هارون احوال خویش اینسان دید
 بگویمت که مرا قوم کرد زار و زبون
 دگر برادر خود را بخواد دشمن شاه
 مرا به زمره اهل ستم قرار مده
 من و برادرم اندر پناه رحمت او
 نو مهربان ترین [جمله] مهربانانی
 و بر بر سرش کوساله روی نهادند
 [و از حلال] حباب [و از روز] دنیا حوار
 [با این طریق] بایشان همی دهیم جزای
 و بعد توبه نمودند [و خاکساری ها]
 [و آن] به نند خدیت [بدون شک و گمان]
 و بر تمامی اعدا مهربان دادار
 گرفت [همه] الواح [از سر] [عمران]
 برای پسروا دارندگان از یزدان
 زین قوم خود [از آن کسان که صالح دید]
 او مصلحتی همه رؤیت الهی بود
 و خواند موسی عمران بنا له یزدان را
 مرا هلاک نمودی و قوم را از پیش
 به جنگ مرگ بخواهی فکنند دادار! و هر که را که بخواهی بان ز راه بری
 نوی که سرور مایی [و درگاه تو پناه]
 تو برتر از همه امرزشگوانی [ای غفار]

۱۵۶- در این جهان و جهان دیگر به نامۀ
 که ما بسوی تو برگشته ایم آخر کار
 [خطاب آمد:] آری، وجوه کبر حویش
 و رحمت همه اشیاء را بود شامل
 [که زب ز ندگی خود کنند تقوا را]
 او نیز بهره اتان بود که از دل و جان
 او از برای چنان مردمان حق باور
 ۱۵۷- و آن کسان که اطاعت کند [تفر کار]
 همان پیغمبر اُقی از رسول حتم رما
 به الوح نامه [نورات انیر] در انجین
 همان رسول که اعمال نیک فرماید
 و پاک ها بنموده حلال در عالم
 همان که باز کند قید و بندهای گران
 هر آنکه ایمان بر آن رسول آورده
 [و مطلقاً] بنموده است پیروی را از نور
 هر آن کسان که بر این راه رهسپار اند
 ۱۵۸- بگو به مردم: پیغمبر خدا هستم
 همان خدای کرو منک آسمانها هست
 جز او خدای دیگر نیست [در جهان وجود]
 بیاورید پس [اینک] بدین خدا ایمان
 همان پیغمبر [مؤمن به کردگار جهان]
 [همه] بساو گروید و شوید پیرو و
 ۱۵۹- ز قوم موسی باشند مردمانی چند

[ثواب جملة اعمال نیک درج نما]
 [از بعد ترک فساد و گناه، ای غفار]
 بری هر که بخواهم بیاورم در پیش
 و مردمی به چنین رحمتی بُود نائل
 و می دهند زکات [استماع دنیا را]
 بیاورند به آیات ما [همه] ایمان
 وجوه [رحمت خود را بیاورم در سر]
 از آن رسول گرامی به قول و در کردار
 همان کسی که از درج گشته نام و نشان
 که بردشان بود و دیداتند این تحلیل
 و از قساص [اعمال] نهی بنماید
 [سیدها را تحریم کرده] [بر آدم]
 که گشته بود مغرور ز پیش برایشان
 او در حوادث ایام [سازش کرده]
 که با بی اگرامی [سموده است] ظهور
 [یقین] که اینان از قوم رستگارانند
 از و رواقه بسوی همه شما هستم
 او نیز ملک [مینش بُود بقدرت دست]
 حیات بدهد و میراند آن کراخی بود
 و بر پیامبرش، بر رسول اُقی آن
 و بر کلام خداوند صاحب ایمان
 بُود که افتد تان جانب هدایت روا
 به حق هدیت [مردم] کند و داد دهند

۱۶۰- و برده و دوزخ سبط و اکت [معموم] نسودماییم تمامی قسوم را مفسوم
 و چون ز موسی [عمران] طلبه نمودند آب به سوی موسی از ما چنین برفت خطاب:
 زن ایمر یسکا اعصای خود به حجر [بزد] ده و دوزخ چشمه [هر زمان] زد سر
 و هر گروهی آشخور خودش بشد ع و بهر خوشتن آشخور جدیدی ساخت
 و اسرا را از صفا [سایه‌اتشان] کردیم به من و سوی [پس میهمان‌شان] کردیم
 [عذاب] کردیم از آنچه پاک هست و م قرار دادیم آن را برای رزق شما
 خورید و آن را بر ما ستم به نمود به نفس خویش و لیکن ستم بیفزودند
 ۱۶۱- هو گفته آمد بران کسان که در این شهر نینجهد ساکن (و باید اندر آنجا بپهر)
 خورید از نعمش آن چنانکه (می جوید) شری معرفت خویش «حمله» گوید
 شوید وارد از آن باب با حصوع [تیمار] که به مر به عید گناه‌تان کیم اقدام
 و زود بسا شد تا پهر خلق نیکوکار دهیم اجر فراوان (و نعمت بسیار)
 ۱۶۲- سپس گروه ستمکارشان نمود بدل کلام را بحر آنی که بود از لؤل
 (و ما جواب ستم‌های آن کسان دادیم) عذاب [سختی] از آسمان فرستادیم
 ۱۶۳- پیرس از ایشان در باب مردم آن شهر که بود واقع آن شهر در کنار بحر
 که روز شنبه که بایست احترام کنند (و عید را همه بر خوشتن حرام کنند)
 چو ماهیان شان می شد به سطح آب پدید (اصورشان به تجاوزگری می انجامید)
 [و گو که سبت نمی بود بهر آن مردم نو گوئی آن همه ماهیان شدند گم]
 بدین طریق کنیم از موشان بزما که در سراسر حق [گشته اند] مافران

۱۶۴- و چون سوال نمودند جمعی از ایشان چنان کسان که حاشاشان بود هلاکار جواب آمد کاین پوزشی نبود از م نبود که [روی به] تقوا ای کردگار! آمد ۱۶۵- سپس جویند [بصیحت] بر نشستن از باد سجرات دادیم آن ناهیان از مگر چرا [که جای اطاعت نمودن از فرمان ۱۶۶- از آنچه نهی شدند [آن گریه گار گیر] [آن جماعت طاعی خطاب ما این بود] ۱۶۷- و حکم کرد خدای تو ادر چنین هنگام کسی گمارد تا [طعم] کسفر رفتار و کردگار تو کسفر همی ستاند رود ۱۶۸- و آن کسان را در این زمین به شکل آمه شدند جمعی از آنان ز لیکالتدیشان و آرمون به خوشی و ناخوشی را [که خود به برگ گاهان قدم نمایند] ۱۶۹- و بعد رفتن اقوام جانشینانی و اسمانی مکتوب را از مردم پیش مستاع زلزدگی دنیوی طلب کردند که ما بزودی خواهیم گشت بخشوده و مگر مستاعی چون پیشتر بدیدندی در اسمانی مکتوب هیچ از ایشان که ناورند بجز حق بسمره دادار سرای آخرت از شهر متقین بهتر ۱۷۰- و بر کتاب [حق] آن کسان که جنگ رسد [ساقین بدانند] اجر گروه نیکوکار

چرا کنید نصیحت [به باطل اندیشان] و یب عذاب دهسد به سخت تر کیفر؟ کسه مییریم بدرگاه کردگار شما او را تیره جرم و خطای تسپارند] که اهل بد بدین مردمان [گمراه] داد به اهل ظلم عذاب شدید او در داور شدید جانب طغیان و سرکشی از آن چو سرکشی بمنمودند [با لاف خوش] شوید [ایسک] بسوزینه او همه [مطرب] بر آن گروه [ستم پیشه] تا بروز قیام تا آید کسان بچشاند [به وجه استمرار] و [بر خلاق] امروزگار هست و بود [و تیره] [بسمودیم منقسم] از هم و عید دیگری شای شدند جز ایشان نتوانیم ملاک فعل [آن را] به راه حق و درستی مگر که باز آیند بیامدند [ولی جمع نیست ایمانی] نارت بودند [آنان به پر هدایت خویش] [و ادعایی اینسان به لفظ آوردند] [ایمان آنکه گاهی بمر نموده] [به حرص و شوق] و را سوی خود کشیدندی مگر گرفته نگشته [ولیفه] و پیمان؟ و در کتاب هم آموختند [این پندار] به عقل خویش نیاید [این امور مگر] و [هالمانه] [نماز] [خدا] [بهای کتد] تبه می نمایم [در حساب شمار]

۱۷۱- چو کوه [طور] بر افراشتیم بر سرشان
 که کوه و یزد ناگاه بر سرشان
 که آنچه را به شما دادیم برگزید
 [همه مطالب] آن را بیاد بسپارید
 ۱۷۲ و زاد و رود بی لدم آنکهی که جدای
 برای خودشان شاهد گرفت ایشان را
 که نیستیم من پروردگارتان ای؟
 که تا به حشر نگویید این چنین گفتار
 ۱۷۳- و یا بگویند ایما ما به دوره پیش
 و زاد و رودی بسودیم از پستی ایشان
 ابری جماعت ما را سوی فنا و هلاک؟
 ۱۷۴ بدین طریق کنیم ایماهای خویش بان
 ۱۷۵ خبر به آنان ده از کسی که بگرییم
 و لیک او نشد از ایماهای ما عاری
 ۱۷۶- و خواستیم اگر [بهر علم بر آیات]
 و لیک او سوی دنیا [ی پست] آورد
 و داستان چو بان سگی بود که بران
 و گر نه پیش [همان کار را] بیافارد
 و منکران به آیات ما چنین باشند
 بر آن گروه، تو این بند و داستان برخوان
 ۱۷۷- و منکران به آیات ما، بدا فرجام
 ۱۷۸- و کردگار [جهان] هر کرا هدایت کرد
 و آن کسان که به بیراهه شان ره بنمود

چو سایاتی بودی نو بود باورشان
 [ولی خطاب شد از سوی داور آنان]
 به جد و جهد همه هر چه هست [بپذیرید]
 مگر که روی به تلوا ای کردگار آرید
 ر پشت هاشم بسود [دست] بار خدای
 [سؤال کرد و طلب داشت پاسخ آن را]
 جواب رفت بلی، ما بر این شدیم گوا
 نبود ما را آگاهی [از حقیقت کار]
 شدند مشرک، و مانند بر عقاید خویش
 و حال در عوض کفر [باطل اندیشان]
بهر خاطر بعض تیره‌ای بد و بپاک؟
 مگر که کار برگردند از فساد و ریا
 و دانش [دانش] آیات خویش بخشیدیم
 و دیوش از پی و گمراه گشت [ما حواری]
 پسند صورت هاشم داشتیم [در خیالات]
 و از هوای دل خوبستن اطاعت کرد
 کنی چو همه زبان را بر آورد [از دهان]
 زبان خود ز دهان [باز هم] بیرون سازد
 بدین قضیه و این داستان قریب باشند
 مگر کنند [زمانی] تفکر اندران
 که دانستند و بخود گردانند ظلم [تمام]
 به سوی راه [خداوند خویش] روی آورد
 [به صف قوم زیانکار جای ایشان بود]

۱۷۹- برستی که ز جن و ز اتس بسیاری
چرا که دل‌ها دارند یک با آن دل
و دیدگانی دارند یک با آنها
و گوشهایی دارند یک با آن گوش
براستی که بمعاند چاره‌ایانند
۱۸۰- و از برای خدا هست نامهای نگو
و واگذارید آن که در اسامی وی
و زود باشد کائنات که در چنین کارند
۱۸۱- در آنچه خلق نمودیم، مردمی هستند
به حق هدایت مردم کنند در هر حال
۱۸۲ و مکران به آنان عویش را انسان
۱۸۳ دهم باشد مثل مهت او حال اس باشد
۱۸۴- در این لیند باشند آنها [کسی که با ایشان
چون ندارد] و او ایشان بداد پیدا نیست
۱۸۵ و بر شکوه و بزرگی اسمانها، در
نکردند نگاه و انگیزه‌اند بحوش
و بعد از آن بکدامین کلام از دل و جان،
۱۸۶- و آن کسان که خداشان بهد به بیهی
او کردگار جهان سرکش از فرمان
۱۸۷- ز وضع روز جزا از تو می‌کند سؤال
بگو که نزد خدای من است دلتش آن
و این باهل سماوت و ارض هست گوی
چنان سؤال کسبت ز حاس محشر
بگو همانا نزد خداست دانش آن

برای دوزخشان افرویدیم [اری]
بپزند به درک [آنچه سهل یا مشکل]
ببوند عاجز از دینن [نمایان‌ها]
از سوی حق و عدالت به نشوند [خروش]
که غایبند و گمراه‌تر از آن‌اند
بان [اسامی نیکو همی] بخوانید او
کند که جبروی او راه باطلی را طس
به کیفر عمل خویشتن گرفتارند
که در هدایت و در دابری قومی دستند
بگینه حکم نمایند عدل را اعمال
که در میان آرام امی برسم اما
چیز که رفعت ندر من من باشد
معن بگویند [مانند حیرت‌بخش]
و او بقیه یکی منبر هویدا نیست
و بر زمین و هر اسج افروید بهر بشر
بد که مرحله مرگشان رسد در پیش
به حق شوند معز و بیاورند بهمان
بری شب شوند رهسما و آگاهی
به دشت معلّم طعیانش بهد حمران
که در کدام رمان مستقر شود [آن حال]
بوقت خود نکند کس بحر خداش عیان
و بر شما برسد جز به [شکر] باگاهان
که گویا ر کم و کیف آن تراست خبر
و یک بیشتر مردم در آن دادن

۱۸۸- بگو که نیست مرا اختیار سود و زیار

اگر که بودم بر غیب عالم او عامل

به علم غیب گرم بود ربط و پیوندی

و من نباشم غیر از یکی بشیر و نذیر

۱۸۹- کسی است او که نما را بندد و بند

و همسرش را از [تو] او بدید آورد

او چونکه همسر خود را بخواند در بر خود

و از روزگار بسر برد با سبکباری

طلب نمودند [این از روی خود] به دع

اگر که سالم و نسیاسته باشد ای دانا

۱۹۰- و دانشان جو یکی مثل است و نسیاسته

[بجای «عبد خدا»، «عبد حارث» خوانند]

۱۹۱- و آورند بسوی خمدای این آنداد

۱۹۲- نه استطاعت یاری از مشرکین دارند

۱۹۳- اگر براه هدایت فرا بخوانی نشان

خمش بهمانی یا بر لب آوری گفتار

۱۹۴- همان کسان که بجای خدیجهان خویج

کنید دعوتشان گر که راست گفتارید

۱۹۵- و هیچ پاها دارند بر نور دیدن؟

و دیدگانی دارند از پی دیدن؟

بگو شما شرکایی که قاتلید بدان

سپس هر آنچه بخواهید در حلقه نیرنگ

چرا آنچه را که بخواهد خدا [ی هر دو جهان]

برای خویش بسی غیر کرده حاصل

نمی رسید به من هیچ ناخوشایندی

بری مردم مؤمن [به کردگار حسی]

از اندکی که در آثار [است] یک تن بود

که در کنار وی آرامشی به حاصل کرد

گرفت هوا باری صبح از همسر خود

چو گشت سنگین، هر دور در که باری

[که طفل سالم و پاک بی عطا بشما]

بشویم نزد تو از مردم نسیاسته گزار

در گشت عطا نمود هر دو شرک عیان

بزه ست خدا ز آنچه شرک می راندند

که آورند [غیرند] و عاجز از، بجاد؟

نه [وقت ریح و بلا] بهر خوشتن یارند

خود از شمای اطاعت نمی دهند نشان

برای آنان یکسان بود همه [هشدار]

چنان نمایان خود بنده اند [تا نادیده]

باید آنکه ازو پاسخی بدست آرید

و دستهایی دارند بهر ورزیدن؟

و گوشه های دارند بهر بشنیدن؟

همان شریکان، دعوت کنید [از دل و جان]

بیاورید بدین امان [و تسکاتگی]

- ۱۹۶- خداست سرور من، لکن این کتاب از دست
و لورسایش و ناسایستگان بسزارد دوست
- ۱۹۷- و آن کسان که بحای خدایش خوانید
[صفات ایشان اینگونه است تا دانید]
- نه استطاعت بر یاری [از شما] دارند
نه [وقت رنج و بلا] بهر خویشتن یارند
- ۱۹۸- و آن گروه پره خدی بحوس اگر
به سویشان نگری، جانب تو می بگرد
- ۱۹۹- گذشت پیشه نما و به عفو ده فرمان
و روی خویش بگرفان ز مردم نبادان
- ۲۰۰- و اگر که وسوسه ای [از شیطان] شیط
انفکری تدبیر دل سو کرد عیان
- پسند بر به خدایند [کسان ترا] پناه است
که گرفتار تو [هم] صایع است [هم] دناست
- ۲۰۱- به اهل تقوا هر که خیال شیطانی
رشد به دل [که بودشان ز راه یزدانی]
- گشتند یسار خداوند [و دل قوی دارند]
بگفت چشم بسینا [راه حیات بسپارند]
- ۲۰۲- و آن دگرها را، یاران به کمر می دارد
و هیچ چهر پدر این ره فرو بسپارند
- ۲۰۳- و چونکه آیه ای از بهرشان سپرداری
بر نگویند از خود چرا نمی ساری؟
- بگو: مطیع تنها بان کلام [و سخن]
که وحی می شود از کردگار من پر من
- و این وسیله بینایی است و ارشاد است
و رحمتی است که بر قوم مؤمن دهنده است
- ۲۰۴- و خواننده گشت چو قرآن هدیه گوش بان
شوید ساکت [از بهر حرمت قرآن]
- [چو در برابر قرآن کنید این رفتار]
بود که شامل رحمت شوید ر دثار
- ۲۰۵- خدای خود به سحرگاهها و شامگاهان
به لب خوش به روی و حال [ترس بخوان]
- بدون پسانگ [خدایند را] بیاد ببر
[از کردگار خود] از غافلان مشو [از نهار]
- ۲۰۶- کسان که در بر یزدان [مقرب بایند]
ز کار بندگیش روی بر نمی تابند
- کنند تسبیح [از بهر ذات بار خدای]
و در برابر او سجده آورند بجای

۸- ترجمه منظوم سوره انفال (مدنی، ۷۵ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- از تو کند پُرسش در باب بحش انفال
گو با خداست [حکمش] هر ما رسول [دادار]
بر هیوگار باشید پس بهر حق تعالی
ما بین خود نمایید صلح [و صفا] پدیدار
از ایزده و رسولش طاعت همی نمایید
ایمن اگر شمار ست [در گفته ها و کردار]
۲ در خیل مومنان آنان که قلب هاشان
خاتم شود چو انس یاد خدا [ای قهار]
آنانشان چو خواتم ایمانشان فراید
سر رب خود توکل آرند [بهر هر کار]
۳ آن مردمی که دارند بریا بهار [هودا]
وز درفشان که دادیم بحشد [حق به حق دار]
۴- اینگونه مردمانی [در پیشگاه داور]
حفا ز عیادت هاشان [و جاه بسیار]
امرزش الهی باشد سعید ایشان
بهر مد گشتن از روی [اسرار]
۵ آن سان که کردگار آن روی حق برآورد
رخصت با آمدن به، سهر نمرود کفار
[اقدام تو بها بود در بدر، ای بیمر]
همی در موعان را هر چند شد دل ازار
۶ هر باب حق پس از آنکه گردید آشکارا
می داشتند با تو امدر جدال [اصرار]
گویی به جانب مرگ [یا چو نشان] کشانند
و اندر یابن وقیع با چشم خویش [نظار]
۷ آنکه که وعدتان داد دادار کرد تیره
از یک قریق [انتها] باشید بهر بردار
[یعنی شکست یک قوم بهر شما سعید است]
یک لوری دیگر می بودند در لاکار
قسمت شود شما را قومی که بی سلاح است
یعنی که کاروان بازاریان و تجار
لیکن خدای می خواست احقاق حق نماید
از بیخ و بن برآرد با کف خویش کفار
۸- تا حق نماید احقاق، باطل نماید بطل
هر چند [این فصاحت] باخوش بود به [افکار]

- ۹- یسار آورید وقتی، گردید استعانت
 آنکه دعا بستان را پسرفت و ب عسار.
- [فرمود] من روانه ده صد نوشته کردم
 صد بعد صد برای عمر شما [به پیکار].
- ۱۰- آن را هدای نمود هر مژده بر شما
 تا آنکه قضااتان بباد سکون سرشار
 موفق می باشد هر از سوی خداوند
 برورسد باشد، ضررانه او عهددار.
- ۱۱- ران خواب یاد آرید کرام داد و پوشاند
 اجسامتان سراسر چون پردهای سبکبار
 آنی ز آسمان ریخت بهر شما که ب آن
 پاک و لطیف دارد [جسم شما] چو رها.
- بزداید از شماها [از یک] بلند شیطن
 دل و گدماها اتان ران [کار، گرم و ستوار]
- ۱۲- گفتا فرشتگان را دلاوت از ره وحی
 حجت شما را همراه او نگهدار
 تسلیت قدم بدارید [در کار] مؤمنان ر
 بیم افکند عذرا بر قلب [تیره و تار]
- گردن رسید از آنها و آنکه قطع سازید
 ر انگشت هایشان بند [بر حرم ردع و انکار]
- ۱۳- ایس کفرامت از لی روی، کائن خدا کردند
 با نور و روشش اقدس عین و اصم
 با داور و رسولش هر کس خلاف ورزید
 داند که [سخن کفر، باشد خدا] ای قهار
- ۱۴- اینها چشید [و دانید] کز بهر قوم کافر
 کفر بود مهیا، کان دوزخ است ب نار
- ۱۵- ای مؤمنان مباشید، هنگام روی
 با عین خصم کافر، اهل گریز [و ادبار]
- ۱۶- آنکس که در چنین روز پشت آورده آید
 بر حشم کردگری احقا بود سراوار
- لورا سرا و فرجام در قلب بار باشد
 و ده چه بدخنامی از بهر فرد هزار
- غیر از عقب کشیدن [بهر مصالح جنگ]
 [با عدم التردد و رایش به هتجار]

- ۱۷- پس این شما نبودید، دشمن شکر! در هنگ
[سر نفع شهر نظر می بود نفس انگار]
- آن قیوها که پرناب سوی عدو نمودی
پرتاب گر خدا بود دست تو، همچو ابزار!
- این از منون نیکو تو مؤمنان حد کرد
کو سماع است و ذاب دور لو نصیب و مقدار!
- ۱۸- [این است کار دادار بهر صیت حق
مغن بر آن سازد هر نقشه را ر کفار]
- ۱۹- [ای کافران! بخواهید گو نصر لو حد بود
بدن و کتب، امدار بهر آن در اسفار]
- ور [شوک و کفر] از کف پشند بر شماها
آن خود بود نکوتر [تر هر چه کار و رفتار]
- رجعت اگر نماید، ما نیز بار گردیم
حین شما اگر چند آمده هست [و هزار]
- بهر شما نیاند کاری [از جمع آمده]
بدید مؤمن را یار است و حنار]
- ۲۰- ای مؤمنان اطاعت از کودکان جوید
[چون از کفر بر او آل سر حیل اعیان]
- [پسند و پیام او را] اکنون که برگزیدید
[از کفر باغی میباید روی قبول از بهار]
- ۲۱- چون آن کسان میباشد [که روی کف گشت]
[تعمد از حق انحراف، یک عالم از سینر]
- ۲۲- مرد هدای مدبر حیدگان، کواند
آنکه گنگ باشد از درک حق [و معیار]
- ۲۳- خبری اگر حد بود در آن کسان بدیدی
مددشان توان بر سمع [و قنور آثار]
- ور گوش سامعی هم می داندشان خد بود
اعراض از ره حق می بودشان [به تکرار]
- ۲۴- ای مؤمنان خدا و پیغمبر حد بود
دارند چون پیامی [دلجوی و از بدگی از]
- خود بر هدای آسان لبیک ساز گوید
داند اس حقایق با فکرهای هشیار]
- صایق مرد و قلبش باشد خدی حش
[در پیشگاه داد و یابد عاقبت سار]
- ۲۵- زن فستهای بترسد، کار و فتح نمود
سهم نماد بر اس قلم اصرار]
- [اسل جسطکی بیاید آثار سوه آن را]
داید [سخت کیفر باشد هدای [در کار]

- ۲۶- ز آن وقت یاد آرید، کاندک شمار بودید
مستعد و ستم‌کش [در آن زمین] [و با چار]
- صسی داشتید بیم از کفار تا مباد
اوره‌تان بیاید از خانه‌ها [به جبار]
- لنا [به نزد یاران] جا دادتان خدوند
با صبر خویش بمود محفوظتن [از شرار]
- ۲۷- ای مؤمنان بعمدا، بر رب و بر پیغمبر
باشد که شکر بورا [یک سزا کنید ظاهر]
- [از آنچه از امانات نبرد شماست بر جای
هم بر سپرده‌ها تا از [مکر و غدر] [از نهارا]
- ۲۸- اموال و رانده‌ها تا [اسباب] آرموند
ر غدر و از حیالت باشید سخت سبزار]
- ۲۹- ای مؤمنان ز نزدان پروا اگر بیاید
اجر عظیم باشد نزد خدا [ای عفار]
- عمیالتان [طیبت] بپوشد [سبب] [ای عفار]
- ۳۰- مادار از آنکه کفار درباره تو بودند
فرقی [حق و باطل] مهر شما [کند یار]
- شاید به بدت آرد، سارند یا هلاکت
چنین [حق و باطل] [سبب] [ای عفار]
- در کار مکر بودند، حق هم به مکروری
این [مکرهای] تبارک و اندیشه‌های شما را]
- ۳۱- ایات ما بر آنان، وقتی که خوانده می‌شد
ب در بدر گست [پس باور و پرستار]
- کردیم گوش و دانیم ایسان کلام گفت
مکر خدای مهر از مکر هر چه مکار]
- ۳۲- گفتند اگر که حق است بر سوی تست بینها
اگر نشان چنین بود، از راه رد و اتکار]
- یسا کیفری که باشد جانکاه و دردآور
این نیست جز فسانه [از مردمان اعصار]
- ۳۳- مادام [ای پیغمبر] هستی میان ایشان
از آسمان خدا [بر ما تو سنگ می‌بار]
- کیفر دهنده نبود بر آن کسان خد لوند
[از سوی خود خدا] [بر ما فرود می‌ار]
- ندهد خدا بر ایشان [رنج و عذاب دشوار]
- تا راه توبه دارند بر روی خویش هموار]

۳۴- از چه خدای ندهد کیفر برور محشر کاتب شود مائع از مردمان ازوار

کایند [بر زیارت] بر مسجد الحرامش حال آنکه می‌دارد تولیتی از انوار

کس تولیت ندارد جز متقین بدلتجای اکثر ولی باشند زمین [ما وقع] خسوفار

۳۵- [اینان همان کسانی] کاند بر حرم کعبه هم کد زدند و هم سوت جای نماز [و اذکار]

پس کسیر الهی از بهر کفرورزی ایست چشید [و آری] بر جرم خویش انوار

۳۶- سازد خرج [کنار] اموال خویشتن را تا سد کند با آن راه خدا [ای حصار]

خسوفش کنند آری، انصاف بر روی ایشان چیزی کبر حسوت، [طرحام] ناپرد بار

و انگاه در نهایت ایشان شکست یابد مجموع در جهنم، لرنشنان بدل افکار

۳۷- [اری چنین بود] تا پاک و پلید از هم سار د خدا خداوند [و آنکه گروه هجاری]

کبلا بهم فشارد، آنکه برد به دورج [در آن سرای] باشند اینان همه زیانکار

۳۸- کنار را بگو [هاری] از کفر اگر بگردد بگذشته‌های ایشان بخشد خدا [ای ستار]

بر شرک و کفر انصاف رجعت اگر نمایند چون رفتگان پیشین، خواهند دید رفتار

۳۹- با آن [گروه مشرک] بر کارزار خیزید از فستق تا نمائد [قام و نشان و آثار]

تا دین شود خدایی، بر شرک کفر گفتند ایزد به فعلشان هست بیبا [به چهر و اضممار]

۴۰- بر آنکه باز گشتند [ای مسلمین] خداتان بیکوی سروری هست، نیکوی باور [و یار]

۴۱- در روز [بدر، یعنی] تفکیک حق و باطل

ایمان اگر شما راست و حق آنچه شد و می

یک خمس آن [غنائم] آن هدای باشد

ایستام و بینوایان، واماندگان در راه

۴۲- ز آنکه پیاد آرید، کالدر کساره راه

و آن [راکبان] تجار، بودند در فرودست

با خصم وعده جنگ گر داشتید آن روز

اگر مشیت حق بر این قرار بگیرد

تا آنکه را سرتاجام گمراهی است و مرگ است

و آنکس که زنده ماند و رهیاب گشت داند

۴۳- مادر از آنکه دادار، بر تو بحال رو

می یافتید بسی، پس دل اگر که اعد

در کارتان تزلزل، آنگاه رخ نمودی

[ایمن ز مکر دشمن، گشتید] ز آنکه داد

۴۴- [از لحظه تلاقی با خصم یاد آرید]

هم عتقه شما را در چشم خصم کم کرد

برگشت می نمایند جمع امور عالم

۴۵- ای مؤمنان به دشمن چون رو بروی گشتید

از کردگار بسیار یاد آورید، باشد

بر عبد خود [بسیار] گردیم امرا صدار

از هر عیبتی کن حاصل شود به بیکار

هم بر رسول اکرم هم بهر آل [اطهار]

در آن سهم و دلتار دارد توان هر کار

قرب مدینه بودید، [دشمن] به بعد [سیار]

[قتلر کنار دریا، با مرکبان رهوار]

شاید خلاف گشتی در وعده آن نمودار

تا آنچه بایدی شد، ظاهر شود [به اصرار]

باید بود و بداند حکم قضا و مقدار

باید خدا سمیع و دانا به کل اسرار

آنکه شمار نمود، آن دشمنان بسیار

در هیئت فراوان، بر تو شلی نمودار

لیک ایمنی بیاورد، پروردگار در کار

باشد ز راز [مکنون] در سینه ها خبردار

د و چشمتان خداوند، اندک نمود اغیار

تا ختم کار سازد [با شیوه های سزاوار]

نزد خدا [و این است] مشی خدای، هشدار

[قتلر برادر خصم] باشید [سخت و ستوار]

باید و ستغاری [و ز خیر بهره بردار]

- ۴۶- از رب و از رسولش طاعت همی نماید
وز اختلاف ارا دوری کنید [از بهار]
- ورنه نشوید بد دل، بر باد میرود پس
شان و شکوه تن [در، افهام و نزد انتظار]
- صبر و شکیب را در، هر کار پیشه سازید
همراه صبرن است، پروردگار [صبار]
- ۴۷- چون آن کسان میباید که ز مهرشان برفتند
ایا عیوش ست نطون [با مردمان ریاکار]
- راه خدای بر خلاق مسعود می نمودند
بر کارشان معیط است پروردگار [اقهار]
- ۴۸- اینگونه بود شیطان، در دینگان ایشان
از است کارشان را [و آنگاه کرد اظهار]
- امروز بر شما یان پیروز هیچ کس نیست
یاری دهم شما را [از آن سپاه کزار]
- [چون هو سپاه بستند صف در برابر هم]
بر گشتن کر شما یان، گشتم بری [و بیزار]
- آن را به دیده بینم کان را شما بینید
من از خدای دارم در دل هراس [اسمار]
- ایم از خدای دارم و آنرو که وقت کیفر [است]
سخت است کفر نو و هر مشرکین و کفار]
- ۴۹- این مردمان فریب آئین خویش خورند
احسن نفاق گشتند و احسن قلوب بیچار
- حال آنکه بر خداوند هر کس کند توکل
[داد که] چیره باشد ظفار و حکمت [اشعار]
- ۵۰- ای کاشکی بینی وقتی ملائک [ما]
گیرند جان کفار، گویندشان بر خسار
- بر پشتشان بگویند، و آنگاهشان بگویند
اینک چشید [طعم سوزن باد] نار
- ۵۱- این کفر و برای کفر نران به ماضی است
ورنه عذبی نیند با بنفگان ستمکار
- ۵۲- چون رسال فرعون، و القوا برین از ایشان
ک بات [هو بدینند با جسم] کفر [و انکار]
- بگرفتشان خداوند بر کیفر گناهان
باشد خدا توانمند [و ندر عذاب جبار]

- ۵۳- زیرا خدا به قومی بخشید چو سعدی را
تعبیر ندهد آن را جز آنکه [تابهجار].
- در دل هر آنچه دارند سازندشان دگرگون
قطعا خدا سمیع و خفا بود همه اسرار]
- ۵۴- چسور سمال فرعون و قسوم پیش از بنس
کیست حق بدیدند [با چشم کذب و تکبار]
- بر کیفر گناه [و پاداش گفرورزی]
- ۵۵- نزه خدای بدتر، جنبندند گناه
[در بحر] غرق کردیم، فرعونیان [کافران]
- ۵۶- با آن کسان که هر بار عهد و قرار هستی
می آورند ایمان، نیز کفر دست بردار
- ۵۷- در کارزار هرگاه غالب شوی بر ایشان
ایمان زند بر هم، بی هیچ ترس [با عار]
- کان انسل های انی و ایدگان آنها
آنروز کار انان انسان دمار بسوار،
- ۵۸- و [از معاهدانی] اندیشناک گشتی
تا آنکه که بد گیرند [از سر پوشت شمار]
- همسان عهدشان را بر سویشان بیند
نیک عهد خویش جان خواهد بود و هزار]
- ۵۹- کفار، فکر سبقت هرگز بخود بیارند
همه را گیر باشند هم ساگونز [از بار]
- ۶۰- در دیدگاه دشمن، چندانکه می توانید
پیرو فراهم آرید، هم مرکبان [رهوار]
- تا دشمن خدا و خود را به خوف آرید
[هم بکه را شناسید، هم شناس از انتظار]
- ۶۱- [اما] خدا شناسد، آن خصم های پنهان
استی چون نماید، هرچه براد دادار،
- پادشاهان شما را خواهند ند کافر
و بر شماست میست [رحمت و اطمینان]
- ۶۱- و [دشمنان] گرفتند [یک] سوی آشتی،
نو بر [سوی دیگر] از دست خویش ملل
- [و انگه] نما توکل بر کردگار [زیر]
- تهافت او سمیع و دانای جمله اسرار]

- ۶۲- و خواستند [اعداء] با تو زنند نیرنگ
 او آن خدای باشد کت کشت یار و یاور
 ۶۳- دلهای آن کسان را پیوند داد با هم
 حتی اگر کنی خرج هر آنچه در زمین است
 الفت فرزد بین دل‌هایشان خداوند
 ۶۴- پروردگار [عالم] و آن مؤمنان تابع
 ۶۵- [هان] ای نین [موسل] بهر جهاد [در دین]
 گر نیست تن شکینا باشند از شمایان
 هم صد تن از شمایان، غالب به یک هزار است
 ۶۶- اکنون خدای آسان بگیرد بر شمایان
 هم بر دوست تن [مرد] پیروزند آید
 با یک هزار گردید بر دوهزار غالب
 ۶۷- [حفظ] اسیر دشمن [در حالت اسارت]
 نمایی زمین که بلاد بر این زمین است
 [باری] شما متاع دنیا طلب نماید
 پیروزند باشند پروردگار [عالم]
 ۶۸- گر حکم سابق حق صادر نگشته بودی
 از بهر انسجه [قبلاً] آن را گرفته بودید
 ۶۹- پس آنچه [از غنائم] آورده‌اید بر دست
 بروا کنید [اما] از کردگار [عالم]
 پس با شدت خداوند [در رفع مکر مکار]
 با نصرت [الهی] با مؤمنان [دیندار]
 آن سان که از تو ناید [پیوند بین اغیار]
 دلهایشان خوانند [از لطف کرد سرشار]
 زانرو که او عزیز و فرزانه است [در کار]
 باشند پس برای [هان] ای رسول [مختار]
 تعرض مؤمنان کن [ببین نکه را نگه‌دار]
 پیروز بر تو صد تن، خواهند شد [به پیکار]
 چون اهل کفر باشند بی درک [و دست پندار]
 مشوم داشت [ضعفی شد بر شما نمودار]
 چید تنی گر از شمایان باشد [مرد] صیار
 این نصرت الهی است و اهل شکیب را یار
 نبود به هیچ یک از، پیغمبران سزاوار
 [براحت و غیر از این نیست] فرمان من قطار
 اما خدا شما را خواهد متاع آن دار
 [هم] او حکیم باشد و هر کار حظه اقطار
 [عالم] دچار سودید در پیشگاه دادار
 بودید با عذاب، پس سهمگین گرفتار
 آنرا خورید [تزییرا] باشد حلال و اطهار
 بی شک خدا رحیم است و آمرزگار [آوزار]

۷۰ - با خیل آن اسیران کاسرید تو باشد
گر کردگار یابد خیبری به قلبهاتان
نیکوتر از هر آن چیز کان اخذ از شما شد
۷۱ - اندیشه خیانت با تو اگر نمودند
[آنکه خدایتان] داد فتح و ظفر بایشان
۷۲ - آن مردمی که ایمان آوردند و آنگاه
با مالها و جانها رو بر جهاد کردند
باشند این دو بیره از بهر یکدیگر دوست
و آنان که اهل ایمان گشتند، یک هجرت
از دوستی انسان و از حکم در صورت
چرا آنکه روی آرند از بهر امر هجرت
یاری کنید از آنان اقا [به ضد قومی]
هر فعل کز شمایان صورت پذیر گردد
۷۳ - آن مردمان کافر، یارند یکدیگر را
در این زمین فسادی [سخت و] بزرگ حیزد
۷۴ - آن مؤمنان که دلاند تن را بامر هجرت
و آنان که جای دلاند خیل مهاجران را
حقا که مؤمن استند و امرزش الهی
۷۵ - و آن مردمی کز آن پس ایمان قبول کردند
اینان خود از شمایند [و ندر قضاء آیزد]
[این است حکم برتر از جانب خداوند]

هر ای پیغمبر [من ایسان بیار گفتار]
اعطا کند شما را چیزی که هست بسیار
بخشد خدا شما را آن مهرین غفار
هم به هدای بودند زین پیشتر بر این کار
پیروزمند و داناست [البته ذات دادار]
[استند بهر هجرت] از سرزمین خود بار
و آن مردمی که گشتند بر این گروه غمخوار
[هم در مدم شدی، هم در رمان دشوار]
[از زادگاه خود را دیدند و رنج و آزار]
هرگز شما ساشید مربوط و بهر دار
و آنکه اگر بخواهد در دین شویدشان یار
کاوید شما بیدار میثاق [و عهد شنوار]
بند بود خداوند بر هر چه کار و کردار
پس این اسد رش ما [گر ناورید در کار]
[بر دست قوم کفار، با لطمه های بسیار]
در ره حق نمودند با جان و مال پیکار
[در حق آن عویران کردند لطف و ایثار]
با ررق پاک ساشد از بهرشان [به مقدار]
پس جهاد و هجرت گشتند با شما یار
خویشان [به رث بردن] از یکدیگر سزاوار
ز آنرو که هست ذاتا بر هر چه [ذات دادار]

۹- ترجمه منظوم سوره توبه (مدنی، ۱۲۹ آیه)

- ۱- برآنتی بود از مشرکان هئی ایمان
برای آنکه شما [مسلمین] بپسندید عهد
- ۲- [ای اهل شرک] شما تا چهارماه [آزاد]
بقین گریز و گزیری نه در توان شماست
- ۳- و این ز سوی خدا و رسولش اعلامی است
کسه کردگار و رسولش بوی و بیزارند
- پس از کسه تسویه نمائید بهرتان بهتر
بقین بدالید این کر خدا گزیری نیست
- و کافران را آگاه کن [تو پیغمبر]
۴- خزان گروهی از مشرکین که با آن
و با شما نسمودند کار مکر امیر
- پس، عهد آنها تا انتها بگه دلرید
۵- به انتها چو رسیدید ماههای حرام
- هلاکشان بنمائید، اسیرشان گسريد
به هر کجا [به کفر گاهشان] کمین سازید
- نماز را [چو شما یان] الهامه سمودند
[بسه راه آمده آنگه] نهیدشان [آرد]
- ۶- یاو پناه بده تا کلام حق نشود
[پس از شنیدن، او را به مأمش برسان]
- که گشته است ز رب و رسول او اعلان
[و نفس شد ز سوی مشرکان همان پیمان]
- در این زمین بمایید سیر [و گشت و گنرا]
ز کردگار و کفار راست رسواگر
- برای مردم در [موقع] حج اکبر
ز مشرکان [که به گمراهی اند و کفر اترا]
- و روز گردن باشید اگر [که از، بنتر،]
به آنکه بگر شما از عذاب اوست مدو
- که بگر ایشان باشد عذاب در داور
۷- [و شما را] در دهرن پیش ترا پیمان
- نه بر عدوی شما رفت یاری از ایشان
که دوست درد بقوای پیشگان یزدان
- بهر کجای بسایید مشرکان ر [آزود]
و در محاصره خود نهیدشان محدود
- و گر که توبه نمودند و روی بر معبود،
[و عزمشان پس رذکاب حازم بود]
- که کردگار غفور است و مهربان [و ودود]
ز اهل شرک کسی گر که خواست از تو پناه
- بلان سبب که بؤند آن گروه نا آگاه

- ۷- چنان میان شما و اهل شرک پیمانی
جز آن کسان که شما یان به قرب سینه‌الک
به قول خوبستن آن قوم تا وفادارند
یقین کنید که پروردگار در دوست
۸- چرا باشد ایسان؟ که گر حفر یابند
کند قلب شما شاد با زبان ریاری
۹- و این گروه ایه ناهودی فروخته بد
و خلق را از ره او ممانعت کردند
۱۰- به هیچ مؤمن و عهدی نمی‌کند ایضای
۱۱- ولیک توبه گزار کفر پیشگی کردند
او بهر دادن سهم زکات از اموال
شوند بهر شما یان برادر دینی
دهم شرح و بیان ایه‌های خود را ما
۱۲- ولی اگر ز پی انعقاد پیمان‌ها
وگر به دین شما بیشخند و طعمه زدند
چرا که حرمت سوگند را نمی‌دارند
۱۳- و آن کسان که شکستند عهد و سوگند
و آن کسان که نخست از در ستیزه‌گری
شما نباید با آن کسان در آورید
و حال آنکه گرایعاتان بود به هندی
بود به نزد خدا و رسول او می‌رود
گرفته‌اید را ایشان عهد مستحکم
شما دهید شما همچو ثبات قدم
گروه [یا کذل] متقین [ایسان] عالم
به خود را غایت خویشی کند و بی پیمان
آب کند به دل و کثرت بد فرمان
شبه‌های خدا را به قسطنی با چیز
بد است آنچه کند بی گروه بی تمیز
که این گروه تجاوزگرند و اهل جفای
و شتر افسانه امر شمار استنادند
به حسب قاعده شرع دست بکنسادند
که دل به شرک و به کفر گذشته نهادند
بر آن کسان که ایه دل نور معرفت داند
به باشند برای شکستن پیمان
بهد با رعاشان بسرد را تسبیح
مگر که بار بگردد از ره عدوان
و سعادان به اولرگسی پیغمبر
در آمدند عیب شما استم گستر
مگر که تویی از آن قومتان بود بر سر
سراست آنکه از و بیعتن بود برتر

- ۱۴- به آن کسان به سوی کارزار روی آرید
و خوارشان بنمایید خدا و رسولشان
به قلب مردم مؤمن از فتح و نصر شما
- ۱۵- و سینه‌های همه مردمان با ایمان
قبول توبه نماید خدا از هر کس خواست
۱۶- و هست آیا در دهستان چنین پندار
و یا خدای نسازد [صفت] و معنوم،
که بر جهاد گذارند با ای همت پیش
و با بجای رسول و جماعت مؤمن
و اگر است خداوندگار بر هر فعل
۱۷- به مشرکین نرسد ایای پیش بگذارند
و حال آنکه شهادت به کفر خویش دهند
و کردهای چنین مردمی تباہ شده است
۱۸- کنند عمران تنها مساجد الله را
نماز اقامه کنند و زکات پردازند
بجز خدای ندارند بیم از احدی
۱۹- به کار آبرسانی به حاجیان بودن
بسان کار کسی در حساب می‌آید
و معتقد به معاد است او روز باز پسین
و ایندو نزد خداوندگار یکسانند
۲۰- و آن کسان که شدند اهل باور و ایمان
و در طریق الهی به مال و جانهاش
بلند مرتبه‌تر در پروردگار هستند،
که حق عذاب بآنها دهد بدست شمای
و چیره سازد تاں لبر چنان گروه دشمنی
دهد تشقی از قلم خصم بی پروای
خروش و خشم کند بفتح مسلمین از ایل
و کسرت‌گار علیم است و اگر [کامل]
که همچنان به ره خویش می‌شوید ره‌ای
گروه‌هایی از خلق را از بسین شمای
و راز داری و یاری به جای بار خدای
بکرده‌ها گزین او ندیده‌اند روای
که آورندش با فکر و دست خویش بجای
که تر مساجد دلدل را کنند عمران
و آشکار شود این ز کرده ایشان
و در مسیر حق نفس دوزخ شود جاویدان
همان کسان که به دلدل اهل ایمانند
و پای بند او مؤمن امروز پایاتند
و راه یسافندگان ای بسا که اینانند
و بسا که عمران در مسجد الحرام، آیا،
که اهل باور و ایمان نبود [صفات] خدا
و در جهاد برآه خدا شده است بها
خدای می‌توبد ظالمان برآه خدای
و دل به هجرت دلالت او ترک شهر و دیار
ایه شوق پای نهادند در صف پیکار
و رستگاری این مردمان امروز شمار

- ۲۱- خدایشان بدهد مژده پسرزاد بخش] ز سوی خویش بان باغها و بستانها
 که ناز و نعمت سرشار اندران پایا [و جاودانه تمتع ببرند از آنها]
 ۲۲- و جاودانه بسر میبرند [در آن جای] چرا که اجر بزرگی بُود به نزد خدای
 ۲۳- [و] مومن! پدران و سران شما اگر که کفر ز ایمانشان بود خوشتر
 برای خود مگزینید از چنان مردم کسی که بهر شما دوست باشد [و یاور]
 بر از شما، کسی دوست گیرد از آنان چنین کسی بود از مردم ستم گستر
 ۲۴- بگو: اگر که پدرها و [هم] پسرها را برادران و زنان و عشیره [و اصول]
 و مال و مایه که دارید با تجارت و کار که در کسادی آن بیعتان بُود [بر جان]
 و خانه‌ها که [برای شماست] خوش [منظر] فکروند عزیزتر از آفریدگار اجهان،
 و از رسول خدا و جهاد راه خدای در انتظار بمانید [با سه وجه عیان]
 خدای آرد فرمان خویش را به میان خدای ره ننمایید به خلق نافرمان
 ۲۵- به راستی که خدا در مواضع بسیار و هم به رزم دشمن بود بر شما یاور
 و آن زمان که شگفتی و شادمان حالی نصیب بود شما را از کثرت لشکر
 و هیچ سود نبردید [از آن سپاهگران] و تنگ شد به شما آن زمین پهناور
 بتافتید رخ از دشمنان و [با سه فر] و روی گسردان از دشمنان زورآورا
 ۲۶- سکون خویش پس از آن هدای ساز کرد برای قسب رسول خود و خداخواهان
 برای یاری‌تان [از اسبان] فرود آورد سپاهیهائی از دیانت شما پنهان
 و کافران را در رنج و در عذاب افکند جزای مردم کفار باشد اینسان [هان]

- ۲۷- سپس خلق، پس از این ز هر کسی خواهد
و کردگار [خود] امرزگار می باشد
۲۸ [و] اهل ایمان! آن مشرکان پلید استند
تغذیه به سوی مسجد الحرام کنند
اگر خدای بخواهد این مدتی اندک
کند توانگران کردگار کاو دانا است
۲۹- به قوم اهل کتابی که نیست باورشان
حرام کردند رت و پیغمبر نور
می روند به حق بر طریق دین وری
که تا بدست خود [از ضعف و] خاکساری ها
۳۰- یهودیان گویند: «عزیز» پور خدمات
و این کلام [که سازد بر زبان جاری]
خدایشان بگشاید، پس چگونه این مردم
۳۱ گرفته اند [خود] احمبار و راهبهاشان
و حال آنکه بسایشان نرفته فرمائی
همان خدای که جز او خدای دیگر نیست
- فسیور نسوید کند [از چراغ و غمیان]
و مهربان به همه خلق در نهان و عیان
و می یابد از امسال بعد این افراد
وگر که بیم شما را بود ز فقر و کساد
ز فعل خویش کند بر شما عطا [زیاد]
و هم حکیم [به احوال عطله احاد]
به کردگار و بحساب و کتاب [و] روز جزای
حرام می شمارند [موقع اجرای]
[عجبه ایسان] بیارید جنگ را برای
دهند جزیه [و] مانند در پناه شما
مسیحان هم گویند پرور او عیسی است
شیعه گفته کنار پیش تو ز آنهاست
به جانب ره گنج می روند [از راه راست]
مسیح مریم را [این مردمان] بحای خدای
بسیار آنکه پرستند داور یکتای
مژده است که آرند شری نو بر جای

- ۲۲- بران سرند که نور خدا کنند خموش
و حال آنکه بخواهند خدای عسر ز این
- اگر چه آشفته نور کردگار جهان
۲۳- کسی است لو که فرستاد [هر] پیمبر خود
به اهل شرک بود گر چه موجب اکراه
- ۳۴- و اهل ایمان دانید این که سیری
خورند مال خلائق و ببر آنها را
و آن کسان که زر و سیم رانند بهم
چنین کسان را آگاه کن که ایشان ر
- ۲۵- بروز آنکه زر و سیم ها که بدهند
چنین و پهل و پشت [چنان گنه کاران]
سپس بگویند این ها ذخیره خود کردند
- ۳۶- بود به نزد خداوندگار [علی التحق]
بسیافرید از آن روز که سمعها را
دوازده عسند ماعها مقور داشت
و این همانا [آن] دین استوار بود
- به اهل شرک بتارید با تمام قو
به اهل تقوا دانید همزه [و یار است]
- سه گفته های خود آن مردمان با آگاه
که نور خود را بحشد کمال [در هر راه]
بود به توده کفار موجب کراه
اب هدایت و نیر حق [برای بشر]
- کند به جمعه ادبانش چیره و برتر
ز راهبان و راهبانان هر طریق نشاء
بهر برزند ز راه خدا [به سوی گناه]
و میبروش نمایند هر طریق الاء
- [بجز] کرده آغابی است دردناک [براه]
کشد نافته در آتش جهنم شان
کنند داغ پائنها و بر نهند نشان
- چشید طعم پس نذرهای خود [آن]
و در کتاب الهی [و متن لوح وجود]
و هم زمین را [بهر حیات خلق نمود]
چهار ماه از آن را حرام پس فرمود
- ببخود ستم نمایند [در ره معبود]
چند که کلاً تازد بر شمایان [زود]
بصور قطع و یقین [فریدگار و خود]

۳۷- به طور قطع، مؤخر نموش ایام
 فزودن است به کفر و کشیده می گردد
 چنانکه سالی آنرا حلال می دانند
 و آنچه را که خدایش حرام بنموده
 و در نسخه هرا را خدای کرده حرام
 [به پیش دیده بیدارشان] شده ریب
 و گردگار جهان، راه راست ننماید
 ۳۸- ای لعل ایمان! آخر چرا زنده روز نبرد
 عیان کسب و خود سستی و گراختن
 مگر پسند شما شد حیات دنیایی
 و حال آنکه حیات [موقوف] دنیا
 ۳۹- اگر که پای سواد جهاد بگذارید
 و قوم دیگری ارد [خدا] و ایشان را
 شما زیان نتوانید زد به او [هرگز]
 ۴۰- [رسول را] نوسانید اگر شما یاری
 در آن زمان که به آوارگی کشانندش
 و حال آنکه یکی را از اندو تن می بود
 از آنچه آمده ما را به سرا مشو بگران
 به دل نهاد خدایش [قرار و آرامش]
 که از نگاه شما مردمان بهان بودند
 و از میان الهی بود که والا هست
 [چنان کیسه و تنبیر مادیهای حرام]
 گروه کافر از اینجا به گمراهی [تمام]
 و خود حرام شمارند آن، بدیگر عام
 دهند وفق به ماه حلال ازین اقدام
 حلال سازند [آن کافران بدعوا]
 خلافتکاری شان [یا چنان تفکر عام]
 به مردمی که به کفر خود انفراد [امداد]
 نبودند همواره غرضش بود از پی پیگار
 [ایسی جهاد سواد شریعت دادار]
 نه چندی احمت او نور و نعمت بسیار
 که برده هراس اندک است [و بی مقدار]
 خدای ستاردها بر عذاب سخت دچار
 کند برای شما جانشین [و کارگزار]
 بود نوبتاً پروردگار بر هر کار
 یفین بدانی، او را خدای نصرت داد
 گروه کافر [و بی یاوران بد بُنیاد]
 درین غار و به [همگام] خویشتن ایوان
 خدا به همه ما هست [و کار از و آباد]
 و لشکری ر پی یاوریش بفرستاد
 و قصد [و نیت] کفار را فرو بنهاد
 خدا عزیز و حکیم است [بر همه رخداد]

- ۴۱- روان شوید سبکبار یا که سنگین بار
سوی جهاد برادر خدای روی آرید
- ۴۲- اگر که سود و ثمر زود دیاب می‌بودند
ترا برای سفر همرهی نمودندی
به کردگار بخواهند خورد سوگدان
اگر که تاب و توان داشتیم بهر سفر
و خوبستن را انسان هلاک می‌سازند
- ۴۳- خدای عفو گناہ، چرا عطا کردی
که چیست حالت افراد صادق آسان؟
- ۴۴- و آن کسان که به پروردگار [عالمیان]
به کسب آدن و اجازت ر تو بهر دارند
و بر [ضمیر] کسانی که اهل پرهیزند
- ۴۵- همان کسان ز تو عذر و احوال می‌سند
که طلب‌هاشان آکسده است از نردید
- ۴۶- براستی که اگر داشتد عزم درست
بسی تدارک و تجهیز بودشان کاری
بدین سبب به همان حال صمد و سستی عزم
و گفته شد [به چنین مردمی] که بمشینید
- ۴۷- اگر که بین شما رهسپار می‌گشتند
چو در صافوف شما رخنه کرده بودندی
و در درون شما [چشم و گوش‌ها] دارند
- به مال‌ها و به جان‌ها [به جبهه‌ها رانید]
که این برای شما بهتر است اگر دانید
و یا که بود سفر سهل [و بی کلال و ملال]
و لیک راه پُر از ونج پیش آمده حال
که ما نمودیمی بر راه این سفر اقبال
نمود بیمی ما را برای امر قتال
و کردگار بدادند دروغشان به مقال
احارشان [به عمل] پیش از آنکه دریابیم؟
و کیست آنکه بیانش بُود به کتابی؟
به پیشانی بود ایمان [و هم سرور معاد]
سوی جان‌ها و مال‌ها به جهاد
[عقل و تپش] و نگاه کردگار اجواد
که بر خدا و معاندان فاقد ایمان
و خود به شبهه دچارند [و روح سرگردان]
برای آنکه گمرازد پای در این راه،
خدای داشت ولی ز انعام‌شان اگر راه
[گرفت از انسان نیروی غاشن اله]
به نزد خال‌نشینان [افرومند و تباہ]
سود بهر شما جز فساد از بشار
بُدد بهر شما بیاں ز فتنه اندیشان
و آنکه است خداوند پرستم کیشان

- ۴۸- به راستی که ازین پیش هم به فتنه گری
و بود این سان تا امر حق پدید آمد
به حالتی که نبودند راحی از این کار
۴۹- و بین ایشان نداشت کسی که می گوید
[امرا معاند شما و] به فتنه نام مفکر
[به فتنه اند و] ندانند گانش دوزخ
۵۰ ترا چو خیری آید شوند ناعشود
حساب کار خود از پیش ما بدانستیم
۵۱- بگو جز آنچه خدا بهر ما مقرر داشت
خندای سرور ما هست و مؤمنان باید
۵۲ بگو [به حرم] که دارید چشم تمار
و ما برای شما سزا انتظار بریم
اکنون که حال چنین است، انتظار برید
۵۳- بگو کنید چو اتفاق از سر رعیت
به هیچ گاه پذیرفته از شما بشود
۵۴- نگشت مالع پنهان گشتن نفقات
که بر خدا و رسولش به سوی کفر شدند
و چونکه دست به اتفاق خواستندی بُرد
و اختلال بکار تو داشتند اصراو
به حالتی که نبودند راحی از این کار
اجاره ده [که بیایم به جبهه بیکار
شما بدانید اکنون به فتنه اند دچار
بود بدون گمان [خود] محبط بر کفار
هرت مصیبتی آید اسخس چنس گویند
و شایدعانه، ره بارگشت می پویند
۵۵- هیچ وقت [چیزی] چیری نمی رسد ما را
[شعورید بحود] متوکل خدا [ی بکت] را
یک از نو حسن رسد [نصر یا شهادت ما]
عذاب سختی بر دست ما و باز خدا
و سیز ما هم چشم انتظار بهر شما
و یا که از در [بی اعتیالی] و ا گراه
که بوده [بد] یکی قوم سرکش [و کمره]
از آن گروه بحر کفر، هیچ امر دگر
و در شمار کسلوار می شدند اتدر
بداشتند جز اگر [فکرتی در سر]

- ۵۵- نه مال ها و نه اولادشان بیدارد
خداى خواهد [يا ايس وسيله] انان را
و جان بدر رود از جسم هاى اين مردم
- ۵۶- و بر خداى قسم مى خورند [ان مردم]
نه از شمايند انان بولى تقيه کنند
- ۵۷- اگر که ملجاء و مهرب و يا مفر جويد
۵۸- و بين انان در کار بخشش آن صدقات
دهندشان اگر از آن، شسوند خرم دل
- ۵۹- ولى به آنچه خدا و رسولشان بخشيد
[عطاى] خالق ما، از پراى ما كفاى است
ز فضل خویش نمايند عطا به ما [العمات]
- ۶۰- بُود زكات فقط از پراى بى چزان
او نرم كردن دلها براى جذب به دين
و بردگان [که بخواهند گشت باز حريد
و بهر مانده برآه او جد از مایه خویش]
- و كردگار بر آنها بُود علیم و حكيم
۶۱- و بين ايشان باشند آنچه ان مردم
[و هم به باره پيغمبر ايس چنين گویند]
- بگو: به سود شما هست زود باوريش
بر آن كسان ز شما رحمت خداوند است
و ان كسان که رسول خداى ارارند
- تر به حال شگفتى که هیچ جر این نیست
کند مطلب در عرصه دو روزه زیست
به حالتی که بجز کفر اسود اینان چیست؟
- که از شما شده [و بر شماى پیوستند]
که بیمناک ز [احوال] خویشان هستند
سبك روند [و به ترک شما همى گویند]
- کسى بُود که ز کار تو عیب دان باشد
و گرنه حشم [و دشمنان] عیان باشد
[به حال شکر و رضا کاش گفته شان این بود]
- خدا [و پيغمبرش] مزدی [بود]
سود گويش ما سوى كردگار [بود]
- و گشتنشان [و انساكه عامل اند]
او خرج بهر جهاد و سلاح و سامانند
و از بسراى كسانى كه وام دارالند
- [همه] فريضه دادار [بهر اتسانند]
و این شرایط و احوال حكم يزدانند
که بر پيغمبر باشد موجب ازار
- که زود باور باشد اتقى به هر گفتار
به مؤمان و خدا باورش بُود ستوار
که گشته است ز ايمان قيویشان سرشار
- بُود عذاب اليمى بر ايشان [در كار]

- ۶۲- برایتان به خداوند می‌خورند قسم
[و حال آنکه نباید که درک بنمایند]
که کردگار و نیت پیشتر ضرورتاً
۶۳- و در نیافته‌اند اینکه هر کسی جوید
نعمت [و بهره] او باشد اثنی دوزخ
و خفتن بود و خساری بزرگی این
۶۴- منافقان را از سوره‌ای به دل بیم است
و اشکبار کند رازهای مخفی‌شان
خدا، پس شگ‌الشا کننده رازی است
۶۵- وگر بپرسی از ایشان چرا همی گفتند
بدون هیچ گمان پاسخ آورد چش
و داشتیم [بدین گونه] خویش را سرگرم
بگو به مسخره کردگار و آتاش
۶۶- به راستی پس از ایمان به کفر روگردان
اگر که عفو کنیم از تمامی جمع را
۶۷- و مردها و زنان منافقند چه هم
و دستشان را از اتفاق بسته می‌دارند
خدا، نیز فراموش کرده آنان را
۶۸- به مردها و زنان منافق کنار
که جاودانه در آتند و بهرشان کافی است
که می‌کنند شما را از خویشتن] خشنود
اگر که دارند ایمان به کردگار [و دود]
که تا کند رضای چنین کسان موجود
۶۹- مخالفت داور و پیغمبر او،
در آن مقیم بود جاودانه [بیکر او]
[که بر جزای عمل آورند بر سر او]
مباد آنکه نکرد به خدشان نازل
بگو: به سخره بگیریده [آن شود حاصل]
که بنیم هست شما را از فاش آن بر دل
۷۰- و مردمان مجلس به ریشخند کلام
که بین ما سخن از کار خویش بود و پیام
[به ریشخند شما بوحمان کلام و مرام]
و بر پیامبر او نمودهایند اقدام
۷۱- اگر بپناه نیارید و عذر از این راه
دهیم عذاب به جمع دگر برای گناه
کنند امر به منکر و نهی از معروف
نموده‌اند فراموش کردگار [ارلوف]
بود گروه منافق به فاسقین [مالوف]
بداده بیم خداوندشان ز دوزخ و نار
عذاب داندیشان هست و است دلدار

۶۹- و چون کسانی از خلق پیش تر ر شمای
 و بودندشان ز شما زاد و رود افزونتر
 برید بهره شما هم ز مال و مکنّت خود
 به [از غنایی پرداختید گاه سخن
 و کرده هاشان برید رفد در دو جهان
 ۷۰- رسیده ایشان را اخبار مردم پیشین؟
 و [هم] ز قوم نِراهِیم و مردم عَذِین
 که انبیاشان وارد شدند بر ایشان
 و ایک انسان بسر خویشتن ستم کردند
 ۷۱- و مردها و زنانی که اهل ایمانند
 نماز را [به درستی] بسپای میدارند
 زکات [مال به فرمان شروع] پرفازند
 و زود آردنشان کردگار رحمت خویش
 ۷۲- به مردها و زنانی که اهل ایمانند
 که نهرا بود از زیر دستشان جاری
 و خانهها که همه پاک و دلپسند بُوند
 و برتر است رخصای خدا ز هر چیزی
 که از شمای ز نیروی و مال سر بودند
 ز مال دنیوی خویش بهره ور بودند
 و در همین ره آن قوم، رهگنر بودند
 چنانکه ایشان هم [در این صفت سمر بودند]
 [بدون فایدهای] صاحب ضرر بودند
 ز قوم نوح و [یا] مردمان عاد و ثمود
 و شهرها که [هم از قوم لوط] ویران بود
 به معصیت [و آیات و پند و راه نمود]
 خدا بخواست ویران مردمان ستم نمود
 تَوَدَّ بِرَحْمَةِ اَحْوَال. یار یکدیگر
 کنند امر به معروف و نهی از منکر
 کنند طاعت از کردگار و پیغمبر
 هدای عزیز و حکیم است [از همه مضر]
 خدای و عذای اعطای بوسنانها داد
 و جای دامنشان [آن مساکن آباد]
 بهشت هایی عدن و [هماره خرم و شاد]
 و رستگاری والا است این [برای عباد]

- ۷۳- تو ای پیمبر! با کافران و اهل نفاق
مکان و عاقبت آن کسان بُد دوزخ
- ۷۴- و این کسان به خدایند می خورید قسم
و حال آنکه همانا کلام کفر آمیز
- پس از پذیرش اسلامشان [دوباره شدند]
و قصد امری کردند [کائنات اجزایش]
- نخواستند به انکار تا خدا و رسول
پس از به توبه گرایند بهرشان بهتر
- خدایشان به دوزخ دنیا دهد عذاب الیم
و بین ایشان باشد مردمانی چند
- ۷۵- که هر یک از فضل خود خدا بر ما
و فضل خویش خداوندشان چو بپردازد
- ۷۶- خلاف وعده خود با خدا چو بپردازند
از حال تا که به دیوار کردگار رسند
- نهاد داغ [دورویی] خدا به دلهاشان
و این ندانند آیا که رازشان دلاور
- ۷۸- و آن کسان که نکوهش کنند [و استهزاء]
و یا به مردم در مانده طعنها بزنند
- خدا به مسخره گیرد چنان کسانی را
- جهادار و به ایشان بگیرد سخت [و گران]
چه بد سرا و سرانجام [بهر کینه وران]!
- که آن کلام [بگوید] بر زبان جاری
نموده اند روان بر زبان خود [اری]
- روان به جانب کفر [و] شرع بیزاری
نگشت ساخته از دست آن کسان کاری
- ز فضل خویش بدانند مالشان [باری]
به انحراف روند از سوی دینداری
- در این زمین نبودشان [صدیقی] و یاری
که با خدا عهد کردند بر این کار
- ۷۹- و این کسان که نکوهش کنند [و استهزاء]
و یا به مردم در مانده طعنها بزنند
- خدا به مسخره گیرد چنان کسانی را

- ۸۰- برای آنان غفران طلب کنی یا نه
خدا می‌پذیرد، برای آن مردم
به کردگار و رسولش چو کفر ورزیدند
۸۱- کشیده باز جهاد و بختنه برده پناه
نخواستندی در دل به مال و جاه‌هاشان
[برای عذر و بهانه] چنین سخن گفتند
بگو [اینان] با عقل اگر که در باید
۸۲- نباید اندک خنندند و غریبه بسیار
۸۳- اگر که باز بگردانند کردگار ترا
و بودشان ز تو درخواست [اما که از این پس
بگو: به هیچ زمان نیستید هم‌راه من
چرا که بار نخستین شما رخا دلالت
پسه حسنه‌ها پسندید و بساز هم باشید
۸۴- و هیچ‌گاه به فردی که سرده از آنان
که کفرورزی کردند بر خدا و رسول
۸۵- و گر که مال و مالی از آن کسان باشد
و هیچ نیست بجز این که رای دادارست
بحال کفر [که در آن بسر هم بردند
۸۶- و سوره‌ای چو باید بیدین مفاد و قرار
و با پیغمبر او عازم جهاد شوید
[که عذر ما بپذیر و] به ما اجازت ده
[تفاوتی ننماید به حالت ایشان]
اگر بخواهی هفتاد بارشان غفران
خدا نگیرد هادی بقوم نافرمان
و در مخالفت با رسول حق خوشحال
جهاد در ره دیس خدا [و محو صلال]
به فعل گرم نباشید و بسیار قتال
شمار دوزخ افزون بود [گرمی سال]
که بهر ایشان این است کیفر کردار
به سوی جمعی از آنان و آمدند فزونی
به هر چه گویند [در هر کجا] شوند محار
و هیچ جنگی با من نمی‌کند اعاز
[کفر از خانه شیبی] برورگار نبار
به جمع حقه‌شن [همچو پیش از این] دساز
محوان لحاز و سرگور او معان برپای
به حال کفر برفتند هم از این دنیای
باید آنکه ترا در شگفتی اندازد
که در حیات چهار عذابشان سازد
و قید پیکوشان [جانشان بیرون تازد
که مردمان] بخداوند آورید ایمان
توانگران شان آیند بهر استیذان
که تا به خاله‌نشینان شویم [هم سامان]

- ۸۷- رضا به خانه نشینی خویشان دادند و هم نشینی با آن کسان خانه نشین نهاده گشت به دل‌هایشان [نشان سفاکی]
- ۸۸- ولی پیغمبر و آن مؤمنان که همراه او نصیب آسان [از حق] نبود نکوی‌ها
- ۸۹- نموده است مهتا خدا بشما جنات و جاودانه در آن باغها سکون یابند
- ۹۰- گروهی از عربان آمدند در پیر تو شدند خانه نشین نیز آنچنان مردم و زود باشد تا در دنیا ک عذاب آید
- ۹۱- بدعاگران و مریض و متکبران است اگر برای خدا و رسول او باشند و پسر اهل نکویی نه هست ایرادی
- ۹۲- و نیز نیست گاهی بر آن چنان افراد که تا سواره کنی و چهارشان آقا که بر نشانمان پس مراجعت کردند غمین از اینکه چرا دستشان تهی باشد
- ۹۳- بران کسانی تنها روا بود ایراد ز پیشگاه تو عذر و اجازه می‌خواهند خدای شهر [دبروی] بزد به دل‌هاشان
- و هم نشینی با آن کسان خانه نشین و حرک می‌نکند یو نمی‌اند واقع بین] به مآلها و به جانیهای خود گشتند جهاد ز دستگارانند این گروه [تیک نهاد] که از فرود [همه] جویهای جاری هست و این فلاح بر روی از سوی باری هست که آن مآلین در خانه‌شان کنی صادر که بر خدا و نبی بُد دروغشان ظاهر برای قومی از آنان که از رفت و شد کافر گشتند آنکه نظر لید دست به نشانی پس از خیر مرگم آنکو شمار و اسکاندیش بود خدای علور و رحیم پسند خویش] که بر حضور توره یافتند خواهشگر نو گشتی اینکه مرا نیست مرگی در بر به حالتی که شد از اشک چشم‌هایشان ز که تا هزینه نمایند از برای سفر که با وجود فراوانی نمکن و مال به جمع خانه نشینان شان کسی [خوشحال] یو عاجز و رذل و ک این چنین احوال]

۹۴- مراجعت چو نمودید جانب ایشان
 بگوی: عنبر میارید [بهر کرد خویش]
 براستی که ز بعضی صفات و حال شما
 و کردگار و رسولش گویا می‌باشند
 به سوی آنکه نهان و عیان همی داند
 و آنکه است که از کرده‌های دنیاتان
 ۹۵- مراجعت چو نمودید جانب ایشان
 که چشم پوشید [از کارهای رفتشان]
 از آن سبب که پلیدند و بر جزای عمر
 ۹۶- کنند یاد قسم از برایتان که شما
 شما اگر هم گردید از آن کسان خرسند
 ۹۷- و آن طوایف صحرائشیر اعرابی
 به چند و چون شریعت و آنچه حق به رسول
 و آنچه را که بود در نهان و یا که عیان
 ۹۸- کسانی از عربان آنچه را کنند اتفاق
 و از برای شما ناگوار حادثه‌ها
 نصیب آنان بادا چنان حوادث [سخ]
 ۹۹- و بعضی دیگر از اعراب را بود ایمان
 و آنچه را [که ز اموال خود] کنند اتفاق
 و هم درود و دعای پیمبرش دانند
 و حق به زودی شان در جوار رحمت خویش

شود نزد شما عنبرگوی و پورشخواه
 که بیست بار ما [هیچگاه عنبر گناه]
 نموده است خداوندگارمان آگاه
 به کرده‌های شما [و بفکرهای نهان]
 سردتان پس از این روزگانی کوتاه
 خبر دهد به شماها از سر نوشت سیاه
 قسم دهند شما را به [ذات] بار خدای
 و یک روی ستانید از آن گروه شمعی
 جهنم است سرانجام آن کسان و سرای
 شود از کسی از کار و کرده ایشان
 رحمت نیست خدا از گروه نالرمان
 فَرَّوْکَن تَرِکَر مَحْکَم و دورویی از دیگران
 نموده و حق [پس] پیش تر ز پی خبران
 عظیم هست و حکیم است کردگار بران
 مرا غرامت [در مال] بر حساب آرند
 [هماره در دل خود] انتظار میدارند
 خدا سمیع و علیم است [تا چه] پندارند
 به کردگار و [حساب کتاب] روز معاد
 برای قرب الهی کنند از آن یاد
 و آری این عیب قرب هست [بهر عباد]
 برد که پوست غفور و رحیم [بر احاد]

۱۰۰- و پیشگامان نخست (بر اسلام)

و [تابعان] که به حسن عمل [و باخلاص]

خدای باشند خوشنود [از همه] آنان

و بسهر آنان آماده کرده بستانند

و جاودانه در آن باغها مقیم شوند

۱۰۱- و در میان عربها ز حول و حوش شما

که گشته اند گرفتار خفق و غری نفاق

تو آن گروه [صافق] هم شناسی لیک

دوبار عذاب بان مردمان روا داریم

۱۰۲ و دیگرانی هستند و کرده اند اقرار

و فعل های بد و نیک را [بهم] ادغام

چرا که هست خداوندگار بخششگر

۱۰۳- ز مال هایشان کفارهای [از ایشان] گر

دعا بکن به حق آن کسان، که [از سوی تو]

و کودکان شما [از هر سخن] باشند

۱۰۴- خدا قبول کند توبه را و [کفارات]

و اینکه توبه پذیر است و پهریان باشند

۱۰۵- بگو: کنید شما کار خود که می نگرند

دهند رجعتتان سوی محضری خود

سپس ز حاصل افعالتان [به دور حیات]

۱۰۶- و مردم دگری کارشان بوند موقوف

عذابشان بدهد یا که عفویشان سازد

چه [از گروه] مهاجر چه [تیره] انصار

بان دو تیره دیگر شدند یاور و یار

و آن جماعت هم خوشنود [و راضی] از دادار

که هست جاری [از زیر] دستشان انهار

و این فلاح بزرگی است [بهر هر دیندار]

مسلطان ز مدینه در این زمان باشند

ولی ز دید تو، آن مردمان نهان باشند

بری ما [به همه حالتی] عیان باشند

دچار کینه پر خوف [و بی امنی] باشند

به [حرم ها و گداهان] که کرده اند ر پیش

بگرفته اند [و بمانند] عفو داور حوش

[و مهرمائی] او [بهر] بندگانش پیش

که پاکشان کنی [و حرمشان] بری ز میان

دعاست موجب آرامش [لال] ایشان

و لوست دانا [بر کار] مردمان جهان

ز بندگانش، ایا خود این نمیدانند

به آن کسان که پس از توبه سر به فرمانند

خدا، رسول خدا، مؤمنان، بکار شمای

به نزد عالم امر عیان و ناپیدای

خبر دهد به شما [کردگار بی همتای]

بآنچه خواهد بود مشیت دادار

خدی هست عظیم و حکیم [بر هر کار]

- ۱۰۷- به قصد لطمه و اضرار مردم مؤمن
برای تفرقه اندازی و اشاعه کفر
همان کسان که از این پیش با خدا و رسول
و نانیان (همان جا) قسم همی خوردند
ولی حنای گواهی دهد که آن مردم
۱۰۸- و هیچ وقت در آن جایگاه درنگ مکن
ترا درنگ در آن مسجد است شایان بر
که دوستدار طهارت بوند و پیرویش
۱۰۹- و آن کسی که نمود خدمت مسجدی بنیان
و با کسی که لب پرنگه لوز تیر
درون آتش دوزخ گزند و دروش؟
۱۱۰- و آن مقام که بیاد آن گذشته اند
که تا شود دلشان باره و پراکنده
۱۱۱- خریده است خداوند در اژه بهشت
ایمان کسان که پراخ خدا قتل کسد
به راستی و درستی عهد حق بنگر
و کیست آنکه ز پروردگار عالمان
و از چنین ستند و داد شادمان باشید
گروه دیگر کردند مسجدی بر پای
کمین گهی ز پی دشمنان دین خدای
به قصد حرب برون آمدند [بی پروای]
که غیر خدمت و جز خیرومان نباشد رای
کدامان همه کدحست [و عرفان بی پای]
به مسجدی که ز اول بنایش بر تقواست
رجل شیفته پاکی و صفا انجاست
محب پاکی و تطهیر [ذات پاک] خداست
عقربا پای کسی و جفا رضای حق بهتر؟
بسی مسجدی بر پا نموده [تا یک سرا]
خدای ره ننماید به جمع ظلم بسیر
همیشه در دلشان شگ و شبهه انگیز است
خدا علیم و ابراکار حکمت آمیز است
ز اهل ایمان اموال و جان ایشان را
و می کشند و یا می دهند [خود] جان را
به متن تورات، انجیل، نص قرآن را
و نای دلتیرین است، عهد و پیمان را
بزرگ فوز همین است [نوع انسان را]

- ۱۱۲- و توبه کار و پرستشگرند و شکرگر
و زوددل و اهل نماز و اهل سجود
- و اهل به معروف [آن کسان هستند
و بهر حکم خداوند پستدارند
- ۱۱۳- برای مردم بشری اگرچه خویشوند
سزای نیست رسول خدا و مؤمن چند
- ۱۱۴ و معرفت طلبی کرد [اگر که] ابراهیم
نه خور بخاطر آن گونه وعده هایی بود
- ولی چو دید که او دشمن خداوند است
چرا که بود [در آن قوم] شخص ابراهیم
- ۱۱۵ خدای بیست بران سر که مردمانی را
مگر بر پیش امین نموده و روشن
- و کردگار [آنها] می گمان نبود دنیا
۱۱۶ و حکمرانی از آن کردگار بود
- دهد حیات و [به] وقت اجل [بمیراند
۱۱۷ خدا به حق رسول و مهاجر و انصار
- ز سوی خویش گذشته و رحمتی بود
و مانده بود زمان کمی که بمعی ر
- سپس خدای از آنها گذشت کرد گاه
که مهربان و رؤوف است [و] به اهل یقین
- و زوددل و اهل نماز و اهل سجود
و ساهی ز منکر [چنانکه باید بود]
- به مؤمنان بوسان این بشارت [معبود]
چو نیکار شود کاهل دور خمد و گناه
- شود سر در پروردگار عفو خواه
[برای آنکه خدا بگذرد ز جرم پدر]
- که داده بود پدر را [و] عهد پیش پسر
بری شد از پدر او و همی نمود خدرا
- [آنکس] پیغمبر خردمند و صبر سیر
پس [هدایت] یسجد به گمراهی اندر
- هر آنچه را که بباد از آن کند خدرا
به هر چه هست [به] هستی و نیستی یک سرا
- به اسمها و رمیز بدون گمان
بهر خدای بدل و یار و یاور اهل
- که گاه سحی کردند پیروی [از دین]
در آن زمان که گروهی شدند [طاهریین]
- دل از [جهاد و اطاعت] بگردد [و این]
که مهربان و رؤوف است [و] به اهل یقین

- ۱۱۸- و نیز آن سه که [در روزهای سخت نبود]
[بجسود خویش معین داشتند] [آن جنگ]
[او] [لیک سر به گریبان خویش چون بردند]
و تنگدل شده، دریافتند [این واقع]
خدای داد چو توفیق توبه برایشان
بدون شک [و گمانی] خداست توبه پذیر
۱۱۹- ای اهل ایمان پروا کنید از دادر
۱۲۰- به خلق ساکن شهر مدینه این برسد
که [حسب مصلحت خود] گند سرپیچی
و یا عزیزتر از جان [یا] پیغمبر
چرا که حیاتی از هیچ تشنگی و تعب
و هیچ گامی در کشور [و] قلمرو حرم
و دستبرد و شکستی به دشمنان نهند
به کارنامه اعمالشان به ثبت رسد
۱۲۱- و هیچ خرجی از خود تا کلان نکنند
به کارنامه آنان مگر که ثبت شود
و کردگار به فرجامشان دهد اجری
۱۲۲ سزای نیت [خوبه] مؤمن برای جهاد
ز هر قبیله و لیکن چرا گروهی چند
که دین پزوه شوند و به بازگشت از رزم
[بجسود خویش معین داشتند] [آن جنگ]
زمین باین همه وسعت برای شان شد تنگی
که نیست طعنه‌شان جز سوی خدا [آهنگ]
بره توبه نهند با [بدون درنگ]
و مهربان به همه پندگان ز هر فرهنگ
[و نیز] باشید از خیل و استان [در کار]
[و] هر طوائف اعراب گرد آن سامان
از آنچه را که رسول خدا دهد فرمان
[از] خویش شمارند عزیز [در میدان]
[و] هیچ نگرانی [در ره خدای جهان]
[که دشمنان را آرد به] [جوشش و عیان]
مگر ثواب یکی فعل نیک را از آن
خدا فرو نهد اجر صالحان [زمان]
و هیچ چار را بر ریسر پای نگذارند
حساب حسن عمل را تمام بنگارند
که نیک‌تر بود ز آنچه در عمر دارند
شود جاتب میلان جنگ راهسپار
بی جهاد نگردند عازم پیکار
دهد ر بی تقوا علوم خود هشدار

- ۱۲۳- به اهل کفر که باشند بر شما نزدیک
گردد مؤمنان و صاحب یقین [بسیار] رانید
- و باید ایستگاه بمانند از شما ریزی
خمد به متقیان باور است [این] دانید
- ۱۲۴- و سوره‌ای [به پیمبر] چو می شود نازل
[کلام بعضی بنیان شود به بعضی دیگر]
- ز سوره‌ای که شده نازل [از میان شما]
کدام را شده ایمان به قلب افزونتر؟
- ولی به مردم [صاحب یقین و] ب ایمان
یقین فرایند و بر قلبها سرور آور
- ۱۲۵ ولی به مردم معارف دل پلیدی
بر آن پلیدی [موجود] شان کند افزون
- از بعد کوردلی‌ها و رشتکری‌ها
به حال کفر [ریش زدگی] آروید برون
- ۱۲۶- و خود نبیند آن‌ها که پیش می‌اند
سوی آنان یک یا دو آرمون در سال؟
- و باز توبه مearند [از گذشته خود]
و هیچ یکم نگیرند [از این کلال و ضلال]
- ۱۲۷ و سوره‌ای [به پیمبر] چو می شود نازل
نگاه بعضی از آنان افتد به بعضی دیگر
- سپس مهرسد آیا کسی ببیند؟
و چون نیاند [از هیچ کس نشان و اثر]
- شوند متصرف آنان [از شاهراه خدی]
برد خداشان دلها سوی دیگر [مهر]
- او این جرای به آنها خدا دهد [از آن روی]
که بر نمزگسند [و دور از عقل و نظر]
- ۱۲۸- به راستی که شما را پیامبری آمد
که [سرگزیندا دلدار] از میان شماست
- [افتد بدوش شما هرچه بار رنج و تعب]
بر آن رسول گرمی گران و جاتفرماست
- به خدا اعلالو بر شما هواخواه است
و مهرش به [همه] مومنان [با تقواست]
- ۱۲۹- چو روگردان گشتند از تو [آن اهل]
بگو که گاهی باشد مرا خدا بی رحیم
- خدای، آنکه جز او نیست کردگار دیگر
مر باوست توکل بر وست عرش عظیم

۱۰- ترجمه منظوم سوره یونس (مکئ، ۱۰۹ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- الف، لام، را آیه‌هایی است این
- ۲- شگفت‌آور است این برای آنان
که هشداد و خلاق را [بر عذاب]
و بر مسلمانان این بشارت بده
که دارند نزد خداوندشان
و گشتند آن کافران [این شمار]
۳- خستاد و نرسد پروردگار شماست
[همه] آسمانها و [مهد] زمین
و تدبیر سازد به کار جهان
مگسیر از پس اذن [پروردگار]
و او را پسرستید ایسی چون و چندان
۴- رجوع شما چنانگی بسوی اوست
همو افسرینش نهاده بمانای
که آنان که ایمان بیاورده‌اند
دهد اجر ایشان به مسای دد
از آنهاست نوشابه‌ای از حمیه
۵- و آن کس بود او که خورشید و ماه
مسقزر نموده [برای قمر]
و این را که ایرد به هستی فزود
به تفصیل، ایات خود کردگار
۶- و آمد شدن‌های یس و یهار
همه هرچه کاورد اندر وجود
- از بر نامه حکمت آموز [دین]
که بدهیم از ایشان به مردی پیام
[که بییند بر گرفته ناصواب]
[و بر لطف باری اشارت بده]
مقام و جاه [آیا عز و شان]
که می‌باشد این جادویی آشکار
که شش روز موجود بنمود [و راست]
سهس چیره آمد به عرش پیرین
شیمیسمی بسمی باشد اندر میان
خستاد و نرسد از این چس است [کار]
و بکا از آنها نگیرد بماند
و بر غسست فوکش که صدق [و بکوست]
سهس باز گرداند آن را بجای
و افعال شبایستهای کرده‌اند
و قومی که بر کفر خود ایستاد
و [در پیش] دارند عذاب‌های الیم
نسموده است تابنده و جایگاه
که داند از آن سال‌ها را [کفر]
بحر حق بیاوردش اندر وجود
کند بهر دانندگان آشکار
و در آسمان و زمین، کردگار
پس عبرت اهل تقوای بود

۷- کسانی که از بهر دیدار ما
و شادان شده بر حیات جهان
و بر چند روز جهان مایلند
۸- بُود بهر فعل یزد و هاشان
۹- و آنان که ایمان بیافرینند
بپاداش ایمانشان گردگار
که باشد پسر از لطف و روح و روان
۱۰- و تسبیحات اله است آوازشان
[و حتم] دعاها ایشان باشد این
۱۱- بدان سان که مخلوق از بهر خویش
خدا هم شتاب از معودی به شرف
بسی، نسامه بدان بسند پدر ما
بسه طغیان خود و گنار بهشتان
۱۲- به انسان چو رنجی رسد پیش روی
چه خفته به پهلوی، چه تنه نشسته
بکسیریم چسبون رنج او را و پیش
نوگوین که از بهر آن رنج و درد
و از بهر افسرد امسرافگر
۱۳- و قوم مستکار پیش از شعای
بر آنان رسولانشان معجزات
نمودند [انین و] ایمان گرای
۱۴- و از بعد ایشان در این سرزمین
[شما را همان حال و کار آوریم]

بدارند انبیا و ایمان! بجا
و حشید گشتند و راضی از آن
هم آنان که آیات ما غافند
جهنم سرا و سرانجامشان
و اعمال شایسته‌ای کرده‌اند
نمود رهروانشان بان باعسار
و از دستان سهرهایی روان
سلام و تحیات به خواستشان
که الحمد لله رب العالمین
بخواهد ما خبر افتد به پیش
انیمشان بگردد رسیدی به سر
[نشدن کاین سان بُود کار ما]
که سرگشته باشند [چون بهشتان]
به درخواست از ما [نمود چارهجوی]
چه استاد [او را دعا مر لب اسد]
[مسک روی بنهد سوی راه خویش
به خواستگری رو سوی ما نکرد
فرین رسد کنارشان در نظر
[به کینر] سپردیشان بر فای
سپردند و آن سرمدان [طفا]
ستم پیشگان را دهیم این جزای
شما را نمودیم [ما] جانشین
که تا حال و کار شما بنگریم

۱۵- و آیات شیوا و پیدای مای
همان ناامیدان بسدیدار ما
که قسرا دیگر بجز این سیر
بگو: این مرا کی رسد تا ز خویش
بجز وحشی کاید لزو سوی من
ز عمیان به رستم [که باشد کریم]
۱۶- بگو، گر که می خواستی کردگار
و هم فات پروردگار جهان
به سر مردم عمری میان شمای
۱۷- بدین سان که باشد ستمکار تو؟
دهد نسبت کذب بر کردگار
بستی، می نخواهند شد رستگار
۱۸- پرسستند ایما بجای خدای
که آرد زبانی به آنها بدیدار
و گویند ایان به نرد حد
بگو ای مردم! شما بر حدی
به در اسمانها سه اندرین زمین
و پاک و عزه بود کردگار
۱۹- نبودند مردم از عهد و
چو رخ داد مابین ایشان خلاف
نمی بود اگر وعده کردگار
ایه حکم و جز می شد از هر دری
۲۰- و گویند از حق برای رسول
بگو: آگاهی دانستی از جهان
شما منتظر زهر فرجام کار

چو خوانی بر آن مردم [تیره رای]
بگویند [در باب گفتار ما]
به تغیر یا اینکه این را سیر
در آن [قلب و تحریف] آرم به پیش
[معاذی] سبب باشد فراروی من
بسترسه ز روز عذاب عظیم
نمی خواندم آن بر شما [اشکارا]
نمی ساخت آگه شما را بر آن
بپارید با عقل این را بجای؟
از آن کس که در جهل و آراء شریک
و ایگنمورد آیات او کذب وار؟
[کمیاتی] که باشند عمیان شمار
[کمیاتی] که باشد از علم و رای؟
تو ای که بپای تو قوم سودی رسید
شاید از بهر اعمال ما
به چیری که او را به عیم است و رای
توانستند داد آگاهی این چنین؟
که بدهد بر او شریکی قرار
بجز اقت و احادی [در جهان]
بیدیدار شد [چهره] اختلاف
کزین پیش بگرفته [باوا] قرار
میین چنین مسودمی دآوری
چو معجزی می باید نزول؟
بود خفاش پروردگار اجسها
بمدانید و ما نیز در استغفار

۲۱- پس از آنکه رنجی بمردم رسید
به ایات ما اثر چنان وقت و حال
بگو و آنکه بر فعلمان ظاهر است
و هر مکرر گاید و سوی شما
۲۲- بُود او خدایی که در بحر و بر
چو کشتی نشینید و کشتی‌شان
از آن سیر آرام گزیدند شاد
بشود مسوچشان چون لایلا و زبیرا
به اخلاص در دین (و با حال زار)
که ما را دهی زین خطر گر نجات
۲۳ و ساردها شان چو پروردگار
بستا حق نمایند عسیمیانگری
که طعمانان میرساند ریان
سپس بازگشت شما سوی ماست
۲۴- بُود دانستان حیات جهان
فهرستیم و بسار هستی‌های خاک
هم اینها انسان از آن پرخورند
چو شد شاخه‌ها پُرگل و پُر سنای
بسرزند اهل زمین این گمان
به شب یا به روز امر ما در رسید
نمودیم (هرچیز را) آنچه‌چنان
کنیم ایها را صریح و روان
۲۵- خداوند خواهد به دارالتسلام
و هم هرکسی را که دادار خواست

چو خواهیم راحت بانها چشید
بگردند (آن مردمان) بدسگال
به اندیشه مکر چابکر است
نویسند آن را (رسولان) ما
شما را بُود سوی سیر (و سفر)
بشود باد آرام (و دامن‌گشان)
ولی چون (ناگه) وزد تندباد
و یابند خود را از هر سو اسیر
خدا را بخواهند (از اضطراب)
بپاشیم از شاکران (در حیات)
بپاشیم هر زمین (خسدا، اشکار)
بپاشیم مردم (چنین باوری)
و بسود اندک است از حیات جهان
دهیم آگاهی‌تان بدانج از شماست
همانا چو ابی که از آسمان
مرگب نشود از بصرای خوراک
و هم چارهایان در آنها چسوند
و زیبا شد و دلنشین چهر خاک
که بر دست آنهاست کار جهان
نمودیم محصول ایشان حمید
که گوی زدی هیچ بُود نشان
بری (همه) اهل فکرت بیان
(هر آن را که شد صالح و نیکنام)
همایت نماید سوی راه راست

۲۶- برای نیکوکار مردم، جسم
 بسنه سیاهی آسان نباشد غبار
 هضم ایمان بباغ بهشت اندرند
 ۲۷ و انسان که دارند کردار بد
 نشینند به سیاهی ایشان غبار
 نرسد در نزد پروردگار
 نوگویی که با پاره‌هایی ز شام
 هم اینان به قعر جهنم اندرند
 ۲۸- روزی که ما مردمان جهان
 شمع مشرکان بت مشرکان پیش
 سپس بسین آنها و بت‌هاشان
 همانکه جدایی کیم انکار
 بگویند، کای جمع نمایان
 ۲۹ خداوند اسحاق، میان شما
 که کلاً از اعمال و طاعات
 ۳۰ در انجای هر کس به اعمال پیش
 و برگشت داده شوند آن زمان
 و هر کذب و کفری که بستند کار
 ۳۱ بگو کیست که آسمان و زمین
 و با کیست پر گوش و چشم [شعای]
 که زنده ز مرده بیارد به در
 و آن کیست تا [جمعه] کار جهان
 و زودا که گویند پروردگار
 ۳۲- ای اهل این چنین است پروردگار
 پس از حق بجز گمراهی چیست راه؟
 ۳۳- خدای ترا حکم بر ما یقین
 [که انسان یکی قوم ناباورند]

بود، بلکه [عام] برتر از آن
 و خوری [کفر و بید روزگار]
 و جاوید در آن بسر میبرند
 میدادند اینسان جزایشان رسد
 و خوری او کسردار ناسازگار
 نه پشت و پناه و نه تیمار دار
 شده چهره [جمگی] تیره فام
 و جاوید در آن به سر میبرند
 به محشر در آریم، گویم [هان]
 بماتید و بینید [با چشم خویش]
 که میروند پلاند آرای شان
 مشرکان ایشان در آن گیردار
 بگویند ما را پرستشگران
 و میباش بود از برای گوا
 میباید پس عیلم از عباداتشان
 بسپارد ز دادر پاداش خویش
 سوی سرور راستین [جهان]
 از آنها نهان گردد [و تار و مار]
 شما را دهد رزق او روزی چنین؟
 خداوندگار است [و فرمانروای]
 و هم مرده از زنده آرد به بر؟
 به تدبیر او حکمت [بسازد روان؟]
 بگو چون نباشید پرهیزگار؟
 خدای به حق شما [کردگار]
 برید از چه سوی ضلالت [پناه؟]
 محقق بگردید [و نفاق] ازین
 و ایمان به یزدان نمی آورند

۳۴- بگو: از شریکان که بهر خدا
 بُنود آنکه هستی نماید بای
 بگو: اوست تنها که بنیان نهد
 [چون این است ذات و صفات خدای]
 ۳۵- بگو: آن شریکان که بهر خدا
 که، بر راه حق رهنمای شماست؟
 اطاعت نمودن سزاوارتر
 به حق، آنکه ارشاد مردم کند؟
 مگر آنکه آن را کشمکش بره
 شما را چه آمد بسر [این زمان]؟
 ۳۶- و اغلب کسانی از آن مردم
 گمان هیچ حق را نیارد بدر
 ۳۷- نشاند که این مصحف [امداد]
 بسلی، هست [همسو و] همخوان یار
 و خود هست روشنگر آن کتاب
 و از سوی داناتر [کُلّ جهان]
 ۳۸- و یا اینکه گوید قوم جهول
 بگو صادق از شما در کلام
 و در روی خدایتان
 ۳۹- حق این است، چیزی که آه از آن
 و پینا نگشته سرانجام شان
 دروغش بداند [و پس اعتبار]
 به تکذیب پرداختند و بگر
 ۴۰- و ز ایشان کسی را نماند
 و پسروردگار سوگناه تر
 ۴۱- گسرت آن کسان کذاب انگاشته
 بگو: کرده من تمامی مراست
 و هر گونه فعل آید از من بجای
 شما نیز بسازید هرگونه کار
 ۴۲- و باشند از ایشان کسانی دگر
 توانی کسان را رسانی کلام؟

گرفتید [و بر آن فشردید]؟
 سپس بازگرداند آن را بجای؟
 به هستی پس انگاه پستان دهد
 چرا پس به بیراهه بنهد بای؟
 شما قائلید [و بر آن پانجا]
 بگو: راه حق را، خدا رهناست
 بود از چه کس [بهر نوع بشر]؟
 و یا آنکه ره را به خود گم کند؟
 [از آن رو که ره را بداند ز چاه]
 چنان دآوری می نماید [هان]؟
 نباشند پیرو بفر از گمان
 و داناست بسر فعلشان کردگار
 نبود ز کسی غیر پروردگار
 کمتر [بیشتر تر آمده] [سر جهان]
 و [بیشتر تر] نباشد در آن راهیان
 رسید است بر مردمان با لسان
 بُود ساخته این [دست رسول]
 بشیر بقیگ سوره چون اس [پیام]
 هر آن را که خواهید گیرید یسار
 نباشند مردم [به حد توان]
 و باشد لال به سرعام شان
 و از پیش هم، این چنین بوده کار
 ستم پیشگن را چه آید به سر
 بر آید دگر کس بان مگر است
 بود بر همه [اهل افساد] [و شر]
 [و در حق تو سوء ظن داشتند]
 و فعل شما نیز آن شماست
 [شما را نباشد بان خشن رای]
 من از آن بری باشم و بر کنار
 [که گیرید گفت تو با گوش سرا]
 و لو آنکه نبود خردشان تمام؟

۴۳- و باشد در آن قوم فردی دگر
 ولی گورها را توانی خدای
 ۴۴- نخواهد ستم بر کسی کردگار
 ۴۵- بروزی که آرندشان بر معاد
 تسوگویی بجز ساعتی از زمان
 شناسد هم را در آن حال و کار
 به نساپوری حاصل آید زبان
 ۴۶- و گرز آنچه وعده بایشان دهیم
 بگیریم جانت و یا پیش از آن
 پس از آنکه دوران آنها گشت
 و آنکس که گواهد است دادرشسان
 ۴۷- و هر آنستی راست پیغمبری
 ز روی عدالت شود دلوری
 ۴۸- و گویند باشید اگر راستگوی
 ۴۹- بگو: جز [مشیت] ز پروردگار
 و هر آنستی را بود وقت خویش
 نسه یکساعت از آن بگذردند دور
 ۵۰- بگو: هیچ بودید اندیشمور
 اگر شب و یا روز عذاب خدای
 [چه سازند] و مستوجبان عذاب
 ۵۱- و آنکه که رخ داد و آمد به برا
 و حال آنکه آن را به [شور و شتاب]
 ۵۲- به اهل ستم گفته آید که [هان]
 بجز آنکه مسرود کردارتان
 ۵۳- پهرسند از تو که حق است آن
 به رنم که حق است و بهر شما

که بید ترا [لیک بسا چشم سر]
 اگر چند ز اهل بصیرت جدا
 خود آرند بر خود ستم را [ببار]
 از من پهرشان آید این سان بیاد
 نبودند در گور یا در جهان
 به حق بر لقاء خداوندگار
 نبودند ره یافته در جهان
 یکی بخش را [پیش چشمت نهیم]
 از ما بشنو و این حقیقت بدان
 سوی ما نمایند [خود] باز گشت
 به [مجموعه] کار و کردارشان
 چه آید بایشان ای رهبری
 نگردم بهر آنکه ستم پروری
 کن این وعده را رسد [پیش روی]
 نماند که بود و ریان احیار
 زمان بهر هر یک چو آید به پیش
 نه پیش نوبت از مرور دهور
 و بدید اینک به ما این خبر
 بناگاه نازل شود بر شمای
 چه خواهند از لوبه [شور و شتاب]
 پیش نماید اکنون [دگر]
 همی خواستید و سوسش راهیاب
 چشید این چنین کبفر جودان
 جزایس شما راست بر کارتان
 بگو: هست لری، [به رب جهان]
 گزیر و گزیری نباشد روا

۵۴- اگر در زمین هر چه از پیش و گوا
و آن را دهسد بهر دفع بلا
بشسیمانی غشوش پنهان کند
و چشمن بر عسالت رود دلوری
۵۵- هر آنچه در آسمانها بود
بدانید گانه [همه] از خداست
و لیکن از آنان گروهی کثیر
بود او که اعطا نماید حیات
و سوی خداوندگار [بود]
۵۶- آیا مردمان! از خدای شما
شفای بخش دلها و [همه] رحمت است
۵۸- بگو بیکه پایست باشد شاد
انشاطی که از رحمت حق برسد
۵۹- بگو بیک باشد اندیشه گر
ز رزقی که پروردگار جهان
خسرام از چه فایده بخشی از آن
خسدا داد لسان اذن اینگونه کار؟
۶۰- و آنان که بر کردگار [جهان]
چسب دارند پسندار روز جزا؟
ولی اکثر مردم آروزگار
۶۱- و شاغل لباشی تو در هیچ کار
نخوانی تو بخشی ز قرآن او
مگر آنکه وقتی در آن کارتان
گواهیم بر جمله کردارتان
و همسنگی یک ذره نبود لبهان
ازین خردتر نیست یا پیش ازین

بپز آنکه برزیده [شوک و] ستم
چو بپزند عذاب [و بلا بر ملا]
[سپس حکم در کار آنان کنند]
نگردد بر آنان ستم بروری
و در جای [پنهان و پید] بود
و وعد الهی درست است و راست
ندانند این [گونه امر خطیر]
و آرد [پس از زندگانی] مسلمات
شما باز گردانده خواهید بود
رسیده است پندی برای شما
و بر مؤمنان رحمتی [از خداست]
به اجل و به رحمت ز رب [العباد]
نکوهی که ز مالی که گرد آورد
پس آنگاه آید ما را حیر
و بخشش حلال آوریده از میان؟
و یا کذب پندید بر کردگار؟
پسند کذب، [اشکار و لبهان]
خسدا نیست بر خلق صاحب عطا
نماینند شاگرد از پروردگار
و یا آنکه ز سوی پروردگار
و بر هیچ کاری بپزید رو
شما راست اقدام و رفتارتان
و پوشیده نبود ز دادارتان
به اندر زمین و به در آسمان
مگر درج گشته [به لوح مبین]

۶۲- محبتان حق را بدانید [ها]

۶۳- [محبتان] همان اهل ایمان بودند

۶۴- همه آنها بودند و حیات جهان

و در آخرت هم [از لطف خدای]

و بر وعده‌های خداوندگار

[او] جز حسانتی گردگار گزیدیم

۶۵- نباید سخن گفتن آن کسان

که عزت تماماً [از] خداست

۶۶- هر آنکس که در اسمانهاست

[بدانید] ملک و مطیع خداست

و آن سرودمانی که غمیر [از] خدا

سه طاعت کنند [از] شویکان خویش

بمعیر از اطاعت [از] پندار خود

۶۷- خدای آنکه شب را فراهم نمود

و [هم] روز را [از] جهان وجود

در این [اینها] مستخرج گشته [هستند]

۶۸- سخن رفت [از] مشرکان این چنین

مستزده بودند [از] دلور دادگرا

از و هر چه در اسمانهاست

بر این [شوک و این افترا] [از] نخست

و ایضا به دادار نسبت دهید

۶۹- بگو کذب بندگان به پروردگار

۷۰- تمنع [از] دنیا است [ناپایدار]

سپس از پی کفرورزی خویش

و آنکه یکی کیفر سخت [او] کند

نه بیم و نه آسود باشد [بجان]

که در قید تقوا [ای یزدان] بودند

[ای] مؤلف [ایک] و شادی رسان

بر آنها بهشت برین است جای

خلای و خدای نباید بهار

همانا که این است طرز عظیم

شود [از] برای تو آینه رسان

شنا و نو دانا به [حال] شماست

و هر کس را در زمین چنانست

و فرمان پسند یافتن [او] را رواست

بسیار است دیگر کسی با دعا

[که] چهره شکر کاری بگیرند پیش

بسیار است [که] در حساب دکار خود

کیسه [از] [توانید] پاس [نمود]

یکی چشم انداز روشن نمود

بر آنان که فرمان حق [بشنوند]

خدا کرده فرزند بر خود گزین

و نویسی نیاز است [از] هر نظر

وز و هر چه را در زمین چنانست

نباید شما را دلیلی [درست]

همان [مطقی] را که ناگهید

نخواهند [هرگز] شدن دستگار

کسان را سوی ما بیفتد گذار

بسیار رنج گرانی به پیش

بخواهیم بر خیل کافر چنانست

۷۱- بخوان بهر آنان ز لوح آن خبر
بگفتا که ای قوم من اگر قیام
که بدهم ز ایسات پروردگار
بدانید من، با خداوند خویش
شما با شریکان خود نیز عزم
هماهنگ سازید پس کاران
بسازید کار مرا [این زمان]
۷۲- پس اکنون اگر رویگردان شوید
مرا نیست امید نزد از شمای
و دستتور بگرفتم از کردگار
۷۳- [ایه جای اطاعت] ولی قوم تو
پس او را و همه سرکشی از راهیاب
و کسردیشتان زان سپس جانشین
نمودیم [غیرقوله] همه منکران
[خسود] آنان که هشدار بشنیدند
۷۴- سپس از پس او دیگر انبیا
و پس قوم خود هر یکی معجزات
ولی قومشان آنچه پس زعم خویش
پس آن سر نبودند تا اینکه روی
و همه پس قلوب تسخیرگران
۷۵- [ایدبیل آن انبیا کرام
نمودیم بما معجزاتی عیان
گرفتند انبیا مستکبران
۷۶- ز ما چون حق آمد یاران یکارا
۷۷- چنین گفت موسی [آن مردمان]
به حلتی که آمد برای شما
و حال آنکه [در نزد پروردگار]
۷۸- بگفتند: اینک فراسوی ما
که دیدیم بر آن پدرهای خویش
و آنکه در این [شهر و این انجمن]
[چنین است قصد از پیام شما؟]

۷۹- و فرعون گفت: بیارید [هنا]

۸۰- [بدربار فرعون] جادوگران

چنین گفت موسی که هر افکنید

۸۱- سپس چون فکندند گفتا [کلیم]

[خود] این را که در بین بپندارید

نه هرگز باعمال اهل فساد

۸۲- به گفتار خود کردگار جهان

اگر چه برای گشته بیارها

۸۳- ز موسی بجز چند تن زاد و رود

و انبهم به خوف [و حفر و حورو]

مسبدا کسیه مستطاب شود هر ملا

که فرعون بودی ز عصیان و ران

۸۴- و موسی بگفتا که ای قوم من

گر ایمان به دادار آورده اید

و گرو اهل تسلیم هستید پس

۸۵- [به پاسخ] بگفتند [با عزم و رای]

تسبیو ای کردگار [پناه آوران]

۸۶- و با رحمت خویش ای خد

۸۷- به موسی نمودیم و هی [آن زمان]

به مصر اندرون قوم خود جا دهید

نماز [و نیایش] بسجا آورید

[سوی قبله روی نیایش نهید]

۸۸- و موسی بگفت ای خدا ای جهان

تسو به حشیدهای زیب و مال و مال

[که آهنگ اضلال مردم کنند]

خدایا قلف ساز احوالشان

که تا دیدن آن عذاب الیم

به نزد من همه ساحر [اززدان]

فراهم چو گشتند [از هر کران]

هر آن را [که لاف فکنند ز نید]

که باطل نماید خدا ای علیم

و سحری که اینک نشان داده اید

بخدا زیب اصلاح و تأیید داد

اگند چهره حق بمالیم عیان

بود باخوشایند [این کارها]

ز قومش پذیرای ایمان نبود

ز [مسبدا] فرعون و اعیان او

و آن مسلمان افکنند بر سر پلا

و مدعی می بود هم [از تجاورگران]

ایمرو که آهنگ ز من این سخن

و خیره ز که فرمایش سپرده اید

بجای توکل بسمایید بر او [و س]

تسویک نمودیم ما بر خدای

مسه [کسار] ما با ستم پروران

ز کسفا بر بختهای ما را چسفا

[و هم] بر بردارش گفتیم [هنا]

و در خیالهای چسند سکنا دهید

سوی قبله روی بسا آورید

و بر اهل ایمان بشارت دهید

به فرعون و اعیان او این زمان

[که افعالشان این چنین گشته حال]

و از راه تو خلق را گم کنند

و کن سخت دلها [و احوالشان]

بیارند ایمان [به رب علیم]

۸۹- بگفت دعای شما هر دو تر
کنید استواری [بسیر باطلان]
۹۰- و چون آل یعقوب و اسیر سر
و فرعون همراه خیل سپاه
نهادند دوسوی حق یاوران
چو در حمله موج آمد زبون
به آن کردگاری که [موساتیار]
بسجز او مرا نیست ایمان به کس
۹۱- کنون از ایمان؟ و حال آنکه پیش
۹۲- پس امروزت [از بهر] تن بر کنیم
که اندکان بر ستند این
و بسیاری از مسووم جاهلند
۹۳- و آل سسوانمیل را [آن زمان]
بایشان بددیم روزی پاک
مناشع شد اخلاقی عین
خسبای تسو بی شک به روز چرا
در آن اخلاقی کسه ورزیدند
۹۴- مگر از آنچه از ما به قونازل است
از انسان که [خود] اسمانی کتاب
[کسه] پایت کار بر جستجوا
۹۵- همانا مشو عصوی از آن فرق
[برون سوی] باشی اگر راهیاب
۹۶- ۹۷- و حکم خدای تو بر آن
باید هران معجری سوشان
مگر ایسکه بید [با چشم] خویش.

حسب بگردید [از سوی] من
مگیرید رسم و ره جاهلان
بنادیم [از] [قصر] دریا گنبر
ز روی تسعدی و ظلم و گناه
ببرفتند در لطفه بیکران
گفتا که آوردم ایمان کنون
بسیاورده بودند ایمان بان
کس گشتم از اهل تسلیم [او پس]
ترا بود عصیان و افساد [کیش]
سپس بر [بند] ترا افکنیم
یکی عسرت اشکبار او حسین
کیه ^{۹۴} از آنک ای باب ما غنبد
بید ^{۹۵} در حسی حلی مکان
[از] ^{۹۶} هر چه موجود در آب و خاک
مگر بعد وحی و خبر از آسمان
کند پس در دوری [سو] سرا
او بر خویش آن را پسندیدند
ترا شک و تردیدی اندر دل است
بخوانند، [میخواه] راه صواب
ره اهری تسردید هرگز مپو
که کردید تکذیب یاب حق
ر قسوم ریکاری [اندر] حساب
که گشته محقق [ولو] بیش و کم
به یمن حق بگرد خویشان
عذاب بیسمی که درسد بیش

۹۸ - چرا مردم هیچ شهری [نه گاه]
نگردند مؤمن، که ایمانشان
مگر قوم یونس که در وقت خویش
و ما آن عذابى که رسواگر است
ز دنیای انسان برآید اختیم
۹۹ - و پروردگارت اگر حواسی
[قلب و تمام اهل زمین
تو خواهی که مردم ره دین روند
۱۰۰ - و حال آنکه بر هیچ کس نرسد
که گردد به ایمان حق رستگار
مقرر ندارد به ناسخردان
۱۰۱ - بگو [تا که با دین اختیار]
ابر آسمانها و افسر زمین
و این پستواندروز و هشتادها
بسران قوم سودی نیار دیار
۱۰۲ - پس انقوم ایما بروند انتظار
که بگذشت آن بر بیاکانشان
و من نیز مثل شما انتظار
۱۰۳ - رسولان خود را و حق باوران
و بر ماست تا مؤمنان را نجات
۱۰۴ - بگو مردمان اگر ز آئین من
بدانید آنان که جای الاله
نیخواهم پرستید، بل، آن خدای
به من امر شد از خدا [این چنین]
۱۰۵ - و دیگر بپاکی سوی دین گرای
۱۰۶ - پرستش مکن جای پروردگار
نه از او بسوی تو آید ضرر

نیارند ایمان [بذات الاله]
تحد سود هر حال و پایانشان
ره درک ایمان گرفتند پیش
[و شایسته خلق ناباور است]
و در وقتشان پهره هر ساختیم
[و خود عزم محتوم آراستی]
مسور نمودی به نور یقین
به اجبار و اکراه مؤمن نشوند
[که او را سعادت باینجا رسد]
بجز ظن و توفیق پروردگار
پسندی [و زشتی خسروی بدان]
پسند [تا خود چه دارد فرار]
اگر بپایند این آیه های مسبین
[که بپایند در زندگی بارها]
کسی ایمان نیدارد بر کردگار
به چیزی تقیر همان روزگار،
بگو: چشم بپایانیشان
برم [تا که آید چنان روزگار]
رهایی دهیم [از عذاب گران]
دهیم [از همه مشکلات حیات]
بود در وجود شما شک و ظن
پرستید [از روی جهل و گناه]
پرستید که گیرد روان شما
که باشم به درگاهش [از مؤمنین]
میش ایچ از اهل شرک [و دعای]
کسی را که سودت نیارد ببار
و گرنه شوی اهل بیداد [و شر]

۱۰۷- بخواند اگر ذات پروردگار
ایسی رفیع آن از سر بسندهای
وگر بر تو خیری بخواند رساید
به هر بنده از بندگان که خواست
و او در حقی مردمان زمان
۱۰۸- بگو: مردمان! از خدای شما
پس آنکس که جویای این راه شد
و آنکس که بیراهه گیرد به پیش
او ایمن است راه خدای شما
۱۰۹- و بر آنچه وحی آید از کردگار
بر این باش تا حکم راند خدای

ترا بر بلای [نماید چهار]
نباشد جزو تو باز دارندهای
کسی مباح فخل داور نماند
رساند ورا [غالی از کم و کاست]
[هم] امرزگار است و [هم] مهربان
فرود آمده حقی برای شما
همانا به سود خود [گاه] شد
زین خوسته برگمان بهر خویش
لایم من نگهبان برای شما
بشو تابع و مسرور بکار
بهین دلوران است [او بر شمای]

۱۱ ترجمه منظوم سوره هود (مکی، ۱۲۳ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱ الف و لام و را کتاسی هست
ایده هایش بیان شده است
۲- حاکی از اینکه جز خدا ای هزیر
کسیه من ارلندام ازو بشما
۳- و دگر اینکه خواستار شوید
پس بگردگاه او از کرد هود
تا شما را از خیر و نیکی ها
هر کرا بخشش منزلوار است
و اگر روی [خسود] بگردانید
از عذابای که سهمگین باشد
۴- مرجع جمله تان خدایان است
۵- آری آن [مردمان] بگردانند
رازشان را نهان همی دلوند
و بدانید آن زمان کاتان
هر چه پنهان از دیگران دارند
چون هوان سر به سینه هاست نهان

کسانده است از حکیم دانایی
[او جند روشنی و شیوایی
منمیر بهیچ چیز دگر
[خسود] دهشت و مسروروار
از خداوند خویشتن غفران
تائب آنید [بسیاک از کفران]
در همه عمر بهره ور سازد
حقی وی را بسا و سپردارد
این بداند من برای شما
بیعتا کم [هر آن جزای شما]
و به هر کاری او توانمند است
دلشسان را، [مگر که از این راه]
تا نگیرد کسی از آن آگاه
جامه هاشان کشند بر سر خویش
حقی بر آنهاست باخبر از پیش
اگر زان بود خدا ای جهان

- ۶- بزمین نیست هیچ چسبده
دانشند او مستنقر و مرجعش
- ۷- و خدای آنکه کرد در نشن روز
بود بر آب عسوش از کباخر
[تا هویدا کنند] کدام شما
ور بگسوی که بعد مرگ شما
کافران [ایں چنین کند سال]
- ۸- و اگر معاصیان را از ان
[خود] بگویند با چه نازش داشته
می رسدشان به سر، ولی دیگر
و آنچه را در شجاعت می کردند
- ۹- و چنانچه چونکه انسان را
پس، بگسیریم رو همان نعمت
۱۰- و اگر از پس [احمد] رنج
گویند از من بلا و رنج برفت
- ۱۱- چو کسانی که صبر برزیدند
که بود بهره شان هم امروزش
- ۱۲- [هان] مبادا ترا رسد بیعی
از چه گنجی بر او شد ناز
و سو اندوهگین، فرو بپنهی
و خدا کار ساز هر چیزی است
- چو که روزش بر خداست، [یقین]
همه [نسبت] است در کتاب فین
استقامتها و لرض را موجود
از شما مردم از من مسمود
کار و کردارشان بگوتر هست
بعث [و حشر و جهان دیگر] هست
نیست این غیر چاندویی بهمان
مسئله که نسیم در ناخسیر
همان بداند روزی [این تقدیر]
بازگشتی بران بخواهد بود
بخواهد آمد بران گردد فرود
[الذات] بعضی ز جانب خویش
یاس و کفر و برباید پیش
بچشایمش [طعمه] راحت [و نوش]
چو فرحناک هست و فخر فروش
و همه هر حالتی نکو کردار
همه را اجر بزرگی بر خوردار
که بگویند [حسب] لکاه
میکی یا بیامدش همراهِ
برخی از وحشی کرده دانداز
و تکیو نسیم، دهندند هشدار

۱۳- یا که از روی افترا گویند؛
 بگو: از خدا قید ده سوره
 هر کس را [جز خدای] بپوشید
 ۱۴- اگر از عهد جواب شما
 [خود] بدانید گمان شده لازل
 و اینکه عز او بدمر نیست خدی
 ۱۵ هر کسی زندگانی دنیا
 حاصل کنارشان ازین دین
 ۱۶- این چنین مرقعند کاندر حشر
 کنار و کسوفشان [النا و] تباد
 ۱۷- هیچکس از انکار هست و گواه
 و آن گواه است پیرو آن حکم؛
 پیش تر از کتاب موسی میر
 گروند آن چنان کسان بر آن
 هر که از فسخه های شرک [وهند]
 [بسه مکافات کفر و تکذیبش]
 پس تسو [از صحت و حقیقت امر]
 بیه حقی آمد ز دلورت، اقب
 ۱۸- کیست ظالم تر از کسی که دروغ
 عرضه دارندشان به روز جزا
 پس بگویند شاهدان: اینان
 همان بدانید کاین ستمکاران
 ۱۹- آن کسانی که باز میدانند
 راه پروردگار ناهموار

خود بپرداخته است [قرآن را]
 بسجود آورسد چون آن را
 بهر یاری خود فرا خوانید
 آن کسان بر نیامدند [انگاه]
 بر پیغمبر به علم [و فضل] [الاه]
 پس پذیرنده می شوید شمای؟
 و جمال [و جلال] آن را خواست
 ما به ایشان دهیم پس کم و کاست
 بهریشان غیر ناز دوزخ نیست
 رفقه بر باد جمله حاضر زیست
 انکه را از سوی خداوندش
 [و چو بی حقی بداندش]
 رهسما و صمان رحمت بود
 [کفر و انکار مشرکین افرو]
 سوی تکذیب آن بیارد رو
 انش دوزخ ست موعود او
 متردد میانش [در برش]
 حلق می ناورد کسوفشان
 بر خداوند بسند [و انگاه]
 به حد و بندش [و غیل گواه]
 کذب بر کردگار می رسند
 در خسوف لغت خدا هستند
 [سندگان حسد] ر راه خدای
 بشمارد و مگر عقیای

۲۰- و در این سرزمین بر این مردم
[چشمای پروردگار و] در بر او
و دو چندان عذابشان باشد
داشتند و نه دیدنای [بسی]
۲۱- این کسانی [آن چنان مردم]
رفت [از دستانشان سبب افتاد]
۲۲- پس [به تحقیق] در عاقبت محشر
۲۳- آن کسانی که پاور آوردند
و بسندگاه رب غنیمت بخشیت
این چنین مردمنده اهل چنان
۲۴- مثل این دو فرقه در حالات
[از دگر سسوی] با چنان افتاد
این دو را همچو یکدیگر دارند
۲۵- و به تحقیق نوح و معون
[گفت] ای یک موم بدیر فیس
۲۶- که پرستش بحر خدا مکید
از عذابهای که می رسد ووری
۲۷- پس ز اعیان قوم او جمعی
[در جواب این چنین سخن] گفتند
همچو ما باشی و نه افزوتر
که بسحر پست فطرتان نبود
و شما را به ما نمی باشد
بسال شما را دروغگوئی
۲۸- گفت ای قوم من بیدیشید
حسب جنتی روشن [و صریح و عیان]
رحمتی را که کرده است عطا
می توانیم کرد مسلمانان؟

که بسود چاره ای، نه راه فرار
می ندارند هیچ سرور و یار
که به گوش برای بشنیدن
از برای جمال حق [دیدن]
که ریان خواستند از پی خوش
آنچه را ساختند نمود از پیش
بیشتر بماند این گروه ضرر
و به اعمال نیک روی کردند
و عیسوی [از شکوه حق کردند]
و دران سر برید جاویدان
همچو کور و کراست [از یک سر]
کیم بسید و بشنوند [حسب]
[از چشم بکی اعتنا به تدکارت]
عیسوی عسومش بداشیم که او
آگهی به سوی شما نهادم روا
که مرا حیف بر شما [افرودا]
که [بسی] ترساک خواهد بود
که به کفر اندرون شده [از پیش]
ماتداسمت از یک انسان بیش
پسروانت هم عذابای هستند
و نساخته بیروت هستند
هیچ فضل و عزیزی [در کنار]
[دیدند] و باقیم [در گفزار]
که اگر من ز سوی دارم
بسمهر آگاهی شما ارم
و آن چشم شما نهان باشد
که شما کوهتان از آن باشند؟

۲۹- قوم من از شما نمی‌خواهم
مژد من بسا خدا بُود نهد
ان کسانی که اهل ایمانند
ز آنکه با کردگار خود به یقین
لیک در پی یافتن ششمایان ر
۳۰- قوم من اگر برانم آسان را
پس چرا پسند بسو نمی‌گیرند؟
۳۱- به شما این سخن نمی‌گویم
[نسیر] آگاه نیستیم بر عیب
و ان کسانی که خوار می‌ایند
که به آنها اعطا و عیری لیست
و به هر چه سیزده لیلان دارند
من اگر این چنین کنم رفتار
۳۲- قوم گفتند راستی ای نوح
او تو بسا ما به کار آوردی
اگر از قوم راستگویانی
[در همین دوره چنانکه آنها را
۳۳- نوح گفتا] به پاسخ آنان
آورد [بر سر شما] آن را
۳۴- من اگر خیر خواهمتان باشم
سودی از [کار] خیرخواهی من
اوست بر سروردگارتان و آخر
۳۵- یا که گویند ساخته است آن را
و من از جُرمها که می‌ورزید
۳۶- وحی شد پس به نوح که قومت
اهل باورنی اند [آن باقی]
۳۷- زیر دیدار و وحی ما می‌ساز
سخنی در میان من و ما

مائی اندر از آن [ارشاد]
[او مرا اجر نیک خواهد داد]
نکنم طردشان [به هیچ قرار]
مسی نمایند [عاقبت] دیدار
مردمی جاهل یو ندانم کار
چه کسی نزد حق مرا یار است؟
از آنچه لافچ برای هشیار است؟
که مرا هست گنجهای خدا
و بگویم فرشتام به شما
پیش چشم شما، بگویم من،
هرگز از سوی [ساحر] خواله من
هست بروردگار دانستار
نیکاشم از مردم سست پرور
نشو نیکمندی چیدال [از انفساز]
[سختترین راه] چیدال دور و دراز
هر چه را بعهده می‌دهی او قرار
لقد و اماده [بسر ما از
شک نباشد که خواهد از دادار
نه شما راست چاره و نه فرار
و خداوندتان تسبیح بسپرده
نرسد بر شما، که لوست [لا اله
بسر در او کنندگان حاضر
گو] [در اینصورت] از من است گناه
پساکم [و بسا شما نمی‌ام همراه]
غیر آن جمع صاحب ایمان
پس تو [از این جهت] مشو نگران
کشتی و از گروه شرک و ستم
که غریقند آن کسان [خریب]

۳۸- [نوح] می ساخت کشتی و هر بار
 [بهر کشتی دور تر دریا]
 [نوح می گفت]: ریشخند کنید
 نیز ما ریشخندان بکنیم
 ۳۹- و بیکه زودی زود مسیدانید
 آن عذابیی که می کند خوارش
 ۴۰- تا به آنجا که امر ما برسد
 پس بگفتیم جفتی از هر جنس
 نیز اهل و نسل خویش بر
 نیز آنان که اهل ایمانند
 ۴۱- گفت: [اینک] بران سوار شوید
 ذکر بسم الله است و الوصیت غفور
 ۴۲- در دل مسوح [هسای] گسوطا
 [پسر نوح] در کناری بود
 نوح [فرزند را] صدا داد
 همراه ما سوار شو [اینک]
 ۴۳ [پسر نوح] گفت در کوهی
 در چستان ارتعاعی از صلاب
 گفت امروز پیش امر خدا
 فقط آنکس که [کردگار بزرگ]
 [نستران حال بین نوح و پسر]
 [پسر نوح] شد ز مغرورین
 ۴۴- گفته شد کای زمین بخور است
 آب بنفشست و کنار پایان یافت
 رفت زی [کوه] جودی و آنجای
 گفته شد بر گروه ظلم گرای
 ۴۵- نوح بارت خود ندا داد
 وعظمت نیز حق و صدق بود

کان بزرگان قسوم دیدندی
 نوح را و ریشخند کردند
 گر شما بهر کار ما بهر بار
 بهیچکه بر ما رسید موقع کار
 چه کسی را عذاب می آید
 و آن چنان کیفری که می باید
 و اب [هسای] تنور زد فوران
 حمل بنمای [هسای] در آن
 عسیر محکوم حکم ما از پیش
 و نبودند اهل ایمان پیش
 که روان گشتن و مستان آن
 و بود مهران این خلق جهان
 پیشتر کسی بود نوح و پسران را
 و نسطاره کان سوران را
 رگه که کشی در ای ای فرزند
 و بنویسند کهران [محور پیوند]
 احوالهم اینک شد و گرفت مکان
 دارم کوه در پشته ایمان
 هیچ پستی و یا پستی نیست
 رحمت آورده باشند باقی است
 نوح حیات بگفت [و سالا رفت]
 ایمن دیگر مشرکان ز دنیا رفت
 و ایمان آب حود بگیا سدار
 رفت کشتی به جانب کهنسار
 [بگر افکند و] یافت استقرار
 لعین بسا داد او کیفر دادر
 پسر، داور لا مراست تسار
 و نعو داور تسوینی ای دادر

۴۶- گفت: ای نوح! ادر حقیقت او
 عملی داشت [آن پسر] که بحق
 پس تو از من طلب مکن چیزی
 پسند بدهم تو را مباد شوی
 ۴۷- [نوح] گفت: ای خدای من به یقین
 کز تو آن چیز را شوم خواهان
 و گسرم لی عهدا! نسیم مری
 شوم از زمره زیاتکاران
 ۴۸- گفته شد: نوح! شو پیاده اکنون
 که ز ما بر تو است و بر امی
 افسیم دیگری [بسه] دنیایند
 و از آن بسعد بر صبر ایشان
 ۴۹- این ز اخبار غیب می باشد
 تو و قوم تو پیش تر از این
 پس تو روی از بر شکستایی
 نمود از آن مردمی [بسه] پس
 ۵۰- بهشت گردیم مسوی [تیره] عباد
 [هود] گفتا: قوم خود کای قوم
 آن خدایسی که غیر او نبود
 که شما بپسید جز قوم
 ۵۱- قوم من! از شما نمی خواهم
 مزد من را کسی نسپرد [زاد]
 [قوم من] از طریق رأی رزین
 ۵۲- و شما قوم من! همی جوید
 توبه آید پس بدرگاهش
 بر شما [طسرفه] بارش برگیر
 و شسمایان گسناهکاران
 ۵۳- قوم گفتند: بهر مالی هودا
 یا چنین حال ما نمی باشیم
 به کلام تو ترک می نکنیم
 و نیاریم ما به تو ایمان

(عضوی) از اهل [و از] تبار تو نیست
 ناسزلوار [و ناراوا] عملی است
 که نباشی به [اصل] آن آگاه
 با [کزاندهش] و جاهلان همراه
 بستو می آورم پناه مباد
 که موا نیست علم آن [به] نهاد
 و بدورم کنی ز رحمت خویش
 [و چنین روزگارم آید پیش]
 ادر ضمانت سلامتی و حیات
 که ترا همراهند [و اهل نجات]
 که بیک چند بهره شان بدهیم
 کسبگری در دنیا را بکنیم
 که بستو و می می کنیم [الحال]
 پس خبر بدهاید ازین [احوال]
 که که کمر انجام نسیم [در عقب]
 که که کمر افتد چسالب نالوا
 هر بود [یعنی] برادر ایشان
 نپرسند [دور] سبحان
 از برای شما خدای دیگر
 انزرا [بسه] که بهتر و بهتر
 مالی است از آن [ارشاد]
 غیر آنکو مرا حیات بداد
 [هود] گفت: نمی کنید [در این]
 از خدایان خویش استغفار
 تا فرستد [بسه] صورتی سرشار
 قوه بر قوه تان دهد [بسیار]
 بر مستنید روی [از دادار]
 تو نیاردهای یکی برهان
 از خدایان خویش روگردان
 ما خدایان خویش را ای هود
 [سخنانت قبول قوم نبود]

۵۴- ما کلامی جز این نمی‌گوییم
 به تو ای پسر کلام و رفتار
 گفت گیرم خدای را شاهد
 کنز شریکی که بهر تو آید
 ۵۵- پس [بفرز خدا] شما همگی
 همه را بهر من بکار برید
 ۵۶- و همانا توکم به خداست
 هیچ جنبنده نیست غیر از این
 و همانا که بهر سوی ده رخت
 ۵۷- پس شما گر که روی پرتابید
 آن رسالت که داشتیم [به تمام]
 و خداوند جز شما قوم
 و نیکوکاران آن توانایی
 پس، خداوند من بجز این نیست
 ۵۸- چونکه فرمان ز سوی ما برسد
 برهاندیشان بر عصمت خویش
 ۵۹- بود این قوم عاد و سمود
 و نهاده رو به سرپیچی
 و سمودند طاعت و طایفه
 ۶۰- و گرفتار لعنتی گشتند
 شامل لعنتی چنان باشند
 ز آنکه کافر شدند [و بی ایمان]
 همان که لعنت نصیب باد به عاد
 ۶۱- بعث کردیم سوی [قوم] نوح
 گفت با قوم خوشتن کای قوم
 [آن چنان داری که جز ذاتش]
 از زمین آفریدان [و آنگاه]
 پس، شما قوم من! همی طلبید
 تسویه آید پس بدرگاهش
 [هم به مخلوق خویش] نزدیک است
 ۶۲- قوم گفتند صالحا! زین پیش
 ز آنچه ابناء ما پرستیدند
 ز آنچه ما را بان فرغواتی

که خدایان ما شماری چند
 به تلافی رسانده اند گزند
 و شما هم گواه خود دارم،
 پسری و برادرکار او بیزارم
 هر چه دارید مگر [عیان و نهان]
 مسدود [هیچ روی] امان
 آنکه پروردگار من و شماست
 کسب خدا مالک حیات و رست
 کردگار من است [هی کم و کاست]
 [ایس بدانید] من برای شمای
 برساندم از سوی بار خدای
 جانشین شمای خواهد کرد
 کسب زمینی به کردگار آورد
 که بگشاید برای هر چیزی است
 هر چه در آن مومنان همیارش
 و رحمت کربان [و ازارش]
 ایستاده خدای خود انکار
 از رسولان [حضرت] دادر
 [خود] ز هر زورگوی مذکور
 هم در این زندگانی دنیا
 هم [به يوم الحساب] روز جزا
 به خداوند خویش مردم عاد
 به همان قوم بود نفرین باد
 [شخص] صالح، برادر ایشان
 به سرستید کردگار [جهان]
 دیگری نیست کردگار شما
 خواست عمران آن [کار] شما
 از خداوند خوشتن غفران
 که خداوند من، پلوس گمان
 هم اجابتگر است [از خواهان]
 بودی از بهر ما امید [و امان]
 بسا زمان داری از پرستش آن
 سخت باشیم ما به شک [و گمان]

۶۳- گفت: ای قوم من بپندیشید

حجتی (روشن و صریح و عیان
رحمتی را که کرده است عطا
و انگیزی بر خدا کنم عمن
پس شما از به کفر خود پاید.

۶۴- قوم من! از خدامت این اثر
بگذارید در زمین خدای
مسترساتید هیچش آسیبی
ببه گریبان جمله او نرسد
۶۵- پی نمودند باقه را از قوم

در سراهای خویش بهره برد
۶۶- چو آنکه فرمان رسید از سوی ما
مسار خیمه‌سوری و زاری آن روز
و همانا ترا خداوند است

۶۷- و سستم پیشگان مشرک را
و همه کاشانه‌های خود (ماتند)

۶۸- و تسوگویی نبودند در آن
گم‌سفر بسو رب خویش ورزیدند
۶۹- و از سوی ما فرشتگان دادند
و بگفتند: بر تو باد سلام

پس، بیاورد بهر شان بزما
۷۰- دید چون دستشان بسوی طعام
حتی بیگانگی بساو ره یافت
پس مسالاک به وی چنین گفتند.

به سوی قوم لوط رهسپریم
۷۱- بود استاده جفت ابراهیم
خبر ما به حمل و زادن او
هم از اسحاق، زادن یعقوب

که اگر من ز سوی دارم

بهر ارشاد مردمان دارم
به من، از سوی خویش داور من
نزد حق کیست یار و یاور من؟

غیر خسران به من نغزایید
معجزی باشد از برای شما
بخورد همچنان به حال چرا
که رسد ز وحش عذابش (پس)

او رهایی از آن نیسیابد کس
گفت صالح سه روز خانه‌نشین،
و عسکری بسی فروغ پشاند این
صالح (و هرکسی بساو هم کیش)

پس هالدیشان به رحمت خویش
گفته عکرم است و (هم) توانم است

آمد آن بانگ مرگ (وحشی‌زای)
و (فرشتگان) در آمدند ز پای
و بداند اینک قوم نمود
هان که نفرین بران نمود (عنود)

خبر خوش به (شخص) ابراهیم
گفت ما بر شما سلام کنیم
(جسم) گوساله‌ای شده بریان
می‌نگردد دراز، اندیشید

در دل خود از آن کسان نرسید
ما فرستاده‌ایم بر فرمان
نرس از ما میار بر دل و جان
خنده بر لب ازین بشارت داشت
(یعنی اسحاق را اشارت داشت
مژده بر تسلی باطهارت داشت)

۷۲- گفتند ای وای من که پسر زنی
 [اندرون حال] طفل می زاید!
 ۷۳- او ملانک باو چنین گفتند:
 از خداوند رحمت و برکات
 و همتانا مستوده باشد او
 ۷۴- ترس چون دور شد ز ابراهیم
 [حال] با ما برای مردم لوط
 ۷۵- و ابراهیم بی گمان [با ما]
 ۷۶- پس بگفتیمش: ای ابراهیم!
 چونکه از جانب خداوند
 ایستاد ان قوم را عذابی سخت
 ۷۷- چون ملانک در آمدند به لوط
 گفت کسی سوتاه دست او [آیدم]
 چونکه این حال دید گفت امروز
 ۷۸- با شتاب آمدند مردم لوط
 و هم آنان بودند کاندرا پیش
 [لوط] گفتا [مردم خود] کای قوم
 اطلسهرند از پرایستان ایستاد
 خسروار او بسی ابرو سازیدم
 نیست مردی فهم بین شما؟
 ۷۹- [مردم] گفتند خوب میدانم
 او تو ای لوط خوب آگاهی
 ۸۰- گفتند یکاشکی توانم بود
 یا مرا بود [مگر می توانم]
 ۸۱- [پس ملانک] به لوط این گفتند
 به تو هرگز نمی رسند آنان
 پاسی از شب گذشته راهی شو
 باز پس ننگرد کسی ز شما
 جز زنت کاه همان پلا بیند
 و بدان وعده گاهشان صبح است

همچنین پسر با شدم شوهر
 راستی این بُود شکفتاورد
 تو شکفتی کسی ز امر خدا
 اهل بیت نبی! نثار شما
 [پس] باشد بزرگوار [به ما]
 و بشمارت [و را به] و جد انداخت
 به [شفاعت] و چند و چون پرداخت
 صابر و دردمند و توبه گرای
 در گذر از چنین کلام و بیان
 امر [حالی] و سینه است و [بدان]
 که [مگر] بازگشت نیست سر آن
 لوط شد از فرشتگان نگران
 آینه کند پایمردی ایشان
 سخت و سنگین شد [و بفون] امان
 و [توبه] او هجوم آوردند
 کنار و رفیقان زشت می کردند
 [توبه] و رفیقان شدند این اعدا
 شرم و پرواستان ز تاور باد
 پیش [پشیمان] میمانم
 [تو] کلام باو بفهمانم
 حاجت ما به دختران تو نیست
 ما چه خواهیم [و حاجت ما چیست]
 [تو] شوم سزاواران ز گناه
 نا بگیرم در آن [قرار] و پناه
 ما فرستاده خدای توایم
 [ما] بدین گونه رهنمای توایم
 همراه اهل و خانواده خویش
 هرکس راه خود بگیرد پیش
 که بان دیگران سزا باید
 صبح نزدیک نیست [تو] آید

۸۲- چونکه فرمان ز سوی ما برسد
 بسی امان سنگبارهایی را
 ۸۳- نسبت بر هر گونه ای گشته
 اوین چنین کیفری نه دور بود
 ۸۴- به سوی مردمان مژدین، ما
 ره نمودیم و گفت: قوم خدا
 که شما را جز او خدایی نیست
 ز آنکه بکنیم رفاه و نعمتتان
 بر شما بیمناکم از آن روز
 ۸۵- قوم من! کیل را، ترلزو را
 جنس (و کسالی) خلق گیم معید
 ۸۶- گر که مؤمن شود بهر شما
 نیستیم من نگاهار شما
 ۸۷- قسوم گشتند ای شعبه ای
 نسا که ما را چنین گنی تکلفند
 یسا تو خواهی بمال و لروت خود
 شک نداریم سردباری تو
 ۸۸- گفتند ای قوم من! پسندید
 صاحب حاجتی میان باشم
 (از شما یان چه کار می آید)
 نسبت من مخالفت نبود
 قصد من (تابه حد قباب و توان)
 و در ایمن ره موافقت من
 که توکل فقط با او کردم

بمودیم (جمله) زیر و زیر
 (از گل پخته شان) زدیم به سر
 نزد رتت یکی نشان (از پیش)
 از ستمکارگان (گرواندیش)
 (ان) شمیم (ان) برادر ایشان
 (حال) باشید از خدا گویشان
 وز ترلزو و کیل گیم مکنید
 (و بدین سان به خود ستم میکنند)
 ان سلاب محیط (هستی سوز)
 تسم و کسامل دهید و از سر داد
 مکنید (تسیرین زمین افساد)
 (و نکه اعمالتان در هر مظهر)
 (ان) شکار تو بر تو فرم داد
 دین ایسا خود پریم از یاد
 نکنیم آنچه را که می خواهیم
 و فهمی زبانه حسالت آگاهیم
 که اگر من ز سوی دارم
 کسه لزو روزی نکسو دارم
 (من شما را از آنچه دارم باز)
 (تا خود آن کار را گتم آغاز)
 غیر اصلاح نیست بهر شمای
 نبود جز به عزم بار خدای
 و با او روی (حاجت) آوردم

۸۹- وَاَيُّا قَوْمِ مَنْ اسْتِيزَهِ مِنْ
 كَانِحِهٖ بِرِ قَوْمِ نُوْحٍ وَصَالِحٍ وَهُودٍ
 اَوْ بَدَانِيْدِ اَيْنِ بَدْرِكِ وَشُعُوْرٍ
 ۹۰- طَلَبِيْدِ لَوْ غَدَابَتَانِ غَفُوْرٍ
 رَاسِسْتِي رَا خُدَايِ مَنْ بَاشَدِ
 ۹۱- [قَوْمِ] گفْتَنْد اِي شُعَيْبِ بَدَلِ
 دَر نِيَايِيْمِ اَوْ پِيْشِيْشِ دِيْسَدِ مَا
 مَا تَسُو سَنَكْسَارِ مِي كَرْدِيْمِ
 وَ تَسُو [اِيْنَكِ] عَسْزِيْزِ اَوْ بِمَا اَكْسَارِ
 ۹۲- گفْت اِيَا قَوْمِ خُودِ شُعَيْبِ اَيَا
 خِيَانَدَانِ مَسْنِ اَوْ عَشِيْرَتِ مَسْنِ
 چِيْرَهٗ بَاشَدِ خُدَايِ مَنْ بَهٗ يَقِيْنِ
 ۹۳- وَاَيُّا قَوْمِ مَنْ اَبْحَايِ اَرِيْدِ
 نِيْزِ مَسْنِ [كَارِ خُوِيْشَتْنِ] يَكْمِ
 كِهٖ چِهٖ كَسِ رَا بِسَرِ عَذَابِ رَسِيْدِ
 چِسْمِهٖ كَسْمِيْ بِسَرِ دُرُوْغِ مَسِيْ يَاشَدِ
 بِسِ شُعَيْبِ چَشْمِ خُودِ نَهِيْدِ بِرَوَا
 ۹۴- چُوْنَكِهٖ فِرْعَوْنِ مَا رَسِيْدِ شُعَيْبِ
 بِسَرِهَانْدِ بِمَشَانِ بِسَرَحَمَتِ خُودِ
 وَ سِيْئَتْمِ پِيْشِيْشِيْكَانِ [مَشْمُوْرِكِ] رَا
 وَ بَكِيْاشَانْمَايِ خُودِ بِمَانَدَنْدِ
 ۹۵- وَ تَوَكُوِيْ بِبُوْدَهَانْدِ اَنْ جَايِ
 اَنْسَجَانِيْ كِهٖ بِسَرِ قَوْمِ نَمُوْدِ
 ۹۶- وَ بَهٗ تَحْقِيْقِ مَا فَرَسْتَاْدِيْمِ
 هِمَرْهَشِ مَعْجَزَاتِ خُودِ كَرْدِيْمِ
 ۹۷- اَرَفْتِ مُوسٰى بِجَانِبِ فِرْعَوْنِ
 مَسِيْ نَمُوْدَنْدِ طِبَاعَتِ لَوْ فِرْعَوْنِ

نکشاند شما را انجای،
 رفته عیناً شود نصیب شما
 که شما قوم لوط نبؤد دور
 توبه نرید از معاصی پیش
 مسهران، دوستدار بسط خویش
 بسی از آنچه لوری به زبان
 مسیحایی بدون کتاب و توان
 گر نبردند عشیرات برجها
 نیستی پیش چشم مردم ما
 از غلامد عزیزتر داریم،
 که خدا را به پشت سر داریم
 پشیمان هر کار پسای نمودارید
 هر چه را در شماست کتاب و توان
 زود بخوانید گشت آله از آن
 که کسی را ببرد کسی که می کند خوارش
 [بایه ادعایا] و گفتارش
 نیز من [می کنم پرا نگاه]
 و دیگر مسلمانان همزه او
 دیگران بسا عذاب رویاروا
 آمد آن بیاتنگ مرگ بوختن زای
 و هیمانجا در آمدند ز پسای
 هان که نفرین بقوم عذین باد
 امن و نفرین همه نصیب افتاد
 سوی فرعون و قوم، موسی را
 میرا برهائی آشکارا را
 و بزرگان قوم او ز نخست
 و نبود امر او صواب او درست

۹۸- در صف قوم خود بروز جزا
 پس در ارد به لارشان [یک سر]
 ۹۹- و در این [دار] لارشان شامل
 چه عطای بسدی [بان مردم]
 ۱۰۰- و بسن ز اخبار آن بلاد بود
 بعضی آنها [هنوز] بوجایند
 ۱۰۱- ما لکردیم ظلم بر ایشان
 از خدایت رسید چون فرمان
 آن خدایان [مورد طاعت]
 و آن بنان شهر اهل شرک و ضلال
 ۱۰۲- و چنین است کردگار ترا
 [اهل] آن شهرها فرو گیرد
 باز خواهی او بدو گمان
 ۱۰۳- مخالفان از عذاب آخر را
 مردم آن روز گسرد هم ایست
 ۱۰۴- جز بان مهلتی که شد تقدیر
 ۱۰۵- روزی آید که هیچ انسانی
 [بعضی] آن روزا مردمی بدست
 ۱۰۶- لیک آن مردمی که بدستند
 و آن نفس های پُر شتاب دهند
 ۱۰۷- تا زمانی که اسمانها را
 السدران [آتشند] جاویدان
 و یقیناً همان توانند کرد
 ۱۰۸- لیک آنان که نیک بخت شدند
 تا زمانی که اسمانها را
 مگر آنی که کردگارت خواست

بر همه پیش پیش خواهد بود
 چه بد است آن مکان و جای ورودا
 لیز روز جزا گریبانگیر
 دانه شند [راستی] زهی تشویر
 کش برای تو می کنیم بیان
 بمن دیگر [همه] شنید و سران
 خود نمودند ظلم [در حق] خویش
 [کاری] از آن بستان نرفت ز پیش
 هیچ نامد بکارشان [دیگر]
 سبزدید هیچ غیر ضرر
 باز خواهی او دادن کیفر
 که به شرک اندرند و ظلم سیر
مشترکین [است] سهمگین و گسرن
 یکی گمان پسند و عسرتی است در آن
 روز نشسته بود و چنانگی بگسرن
 به بعضی بهمه تا حیر
 جز به ایشان سخن نیارد گفت
 بعضی را بخت نیک [کردد جفت]
 در جهنم به آتشند سیر
 [اندر آنجا] لغان و عریده سر
 و زمین را [و جسد] پابر جاست
 مگر آنی که کردگارت خواست
 آنچه پروردگارت [عزم] آراست
 در جهنم اند [و بهره] ز خلود
 و زمین راست [صورت] موجود
 و بس عطایی است دادم [و ممدود]

۱۰۹- تو [پیغمبر] باشی سر در گم
 پسرانشان به بت پرستین
 نسیپرستند غیر از آن چیزی
 سهمشان را دهند ایام تمام
 ۱۱۰- ما به موصی برآستی دلایم
 بسین انصافم [در خصوص کتاب
 و انصاف و عیادت خداوندت
 پیش از این مستقر نمی گردید
 و همانا که آنجا مردم
 ۱۱۱- کردگارت بپوش شک مدهد
 چونکه او راست عزم تو هر کار
 ۱۱۲- پس بدان سان که یافتی دستور
 ما تو آورده رو سوی خدا
 سر میچید کما بود بید
 ۱۱۳- مگر آید سوی اهل ستم
 وز برای شرف نخواهد بود
 و از آن پس بعد یآوری بشوید
 ۱۱۴- اندرین سوی و اندران سوی روز
 [تسا زوجه شش بود گناهانت
 بسی گمان بستگی نمودن ها
 این یکی پسند [نمودند] بود
 ۱۱۵- صبر را پیشه کن که رت [جهان]
 ۱۱۶- بین اقوام پیش تو ز شمای
 ناز [شیر و] فساد بهی کسد
 جز گردد کسی از آن مسرور
 آن ستم پیشگان [مشورک] را
 و گسسه کار مردمی بود
 ۱۱۷- و خدای تو شهرهایی را
 نکند از سر ستمکاری

ز آنچه ایشان کنند عبادتشان
 پیش ازین بوده است اوقاتشان
 که ز آباه گشته عبادتشان
 نه به کعبه کعبود و نی زیادتشان
 اسمی گشتاب را پس از آن
 اخلاص [کلام] گشت عسیان
 [بهر تأخیر حکم و امر عذاب]
 برشان داری شدی [به حساب]
 صحت در شک [رای خود شده گم]
 حاصل کار هر یکی به تمام
 که چنان مردمی دهند انجام
 پایداری ما و هر دیندار
 [این] چنین چنین باشدش ده و رفتار
 [به هر] [از شما رسد کردار]
 [که] [بشد] [شما] [شوار] [جحیم]
 [بر روی] [جایی] [کردگار] [رحیم]
 [از] [سوی] [ناصری] [صمیم] و [رحیم]
 [انیر] [در] [پاسهایی] [از] [شب] [اتار]
 حیز و [امر] [نماز] [برها] [دار]
 [جمله] [صیقات] [بزدابند]
 پس گزانش [گوش] [بنمایند]
 نبرد [همسر] [مسحنین] ز میان
 از چه رو بخردان نمی بودند
 [آن] [کسان] [را] [که] [دامن] [الودید]
 که رهندیشان [از] [آن] [اهوال]
 بود دلها اسیر نعمت و مال
 [مصرف] و [مجرم] و [چار] [ضلال]
 که بود ساکنانش از ابرار
 [سر] [سر] [مردمان] [آن] [آوار]

۱۱۸- کسر خدای تو خواستی دادی
 لیک باشد میانشان سر جای
 ۱۱۹- جز کسانی که رحمت آورده است
 و برای همین چنان مردم
 و عسکرها کردگار تو این سان
 که جهنم از چمن و انس همه
 ۱۲۰- از خسرهای دنیا بیک
 دل تو استوار می‌داریم
 [سخن] حق و پسد [مذکور است]
 بتو نازل شده است [این سوره]
 ۱۲۱- و به نامان بگو: بکنید
 لیل ما می‌کنیم [سرکاری]
 ۱۲۲ چشم بهید مرده و بگرا
 ۱۲۳ دانش غیب اسمانها [بیر]
 باز گردانده چاه [دلاکار]
 پس تسمو پروردگار را بهرست
 نیست از کرده‌هایتان غافل

خلق را آفت یگانه قرار
 همچنان احتلاها بسیار
 کردگار [بزرگ] برایشان
 آورده است [و داده است زمان]
 [گشته تثبیت و یافته تعدید]
 خواهیم آکنده ساخت بی‌تردید
 بر تو خواهیم ما همان که بان
 حق [در این سوره] آمده است عیان
 و تذکر [در آن شده است بیان]
 نیز بر مردمان بسا ایمان
 [همه] هر چیز در توان شماست
 که [سرلوار در شریعت ماست]
 [شیر و ما شیم] ما از منتظران
 دانش [کتاب] ارض از خداست
 [نمذگار و کرده‌ها] ای شماست
 و توکل به [الطاف] او بنمای
 [بیر چنین است عزم و رای خدای]

۱۲- ترجمه منظوم سوره یوسف (مکن، ۱۱۱ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- الف، لام، را ایسمایی است پس
 ۲- به تازیمن کردیم نازل، مگر
 ۳- سراییم نیکوترین داستان
 [سر چند ازین داستان، پیش‌تر]
 ۴- چنین شد که یوسف بگفت ی پدر
 که [خود] یازده گویک و مهر و ماه
 [که باشد از آن] کتاب مبین
 [به چشم] نمل کسید [ش نظر]
 در این [سوره از دوره] داستان
 تو می‌بودی از مردم بی‌خبر
 به خوابه چنین آمد اندر نظر
 در آلتد بر سجده من [به راه]

- ۵- پدر گفت، ای پسر دل‌بند من
مبادات آرند مکاری بکار
- ۶- پس پنهان ترا برگزیند هدای
دهد نعمت خود خدای [عزیز]
- چنان چون براهیم و اسحق هم
همانا که داناست دلدار تو
- ۷- ز یوسف و اخوالتش در این مقال
چنین شد که اخوان او [در نهان]
- و اخودا یوسف است و برادرش [بیر]
همانا پدرمان [در این حال و کار]
- ۹ [یکی گفت] ریزید پس خون او
شود حاض آنکه شما را پسر [آن] شناسانید شایسته [سر]
- ۱۰ [یکی گفت] او را مریزید خون
مگر کسارتی نیاید ز او
- ۱۱ [پدر را] بگفتند [گفتی چنین]
بجائی که هستیم از بهر او
- ۱۲- فرستش تو فردا به گشت و گذار
بگفتند او پریش ز نزدیک من
- پس ترسم که مسائید ازو بسی خبر
۱۳- بگفتند ما ایم جمع جول
- گوش گورگ از دست ما ترو بود
- ۱۴- بگفتند ما ایم صاحب توان
بخواهیم آنکه زیاتکار بود
- ۵- خوابت مگو پیش اخوان سخن
که شیطان بشو رانست خصم آشکار
- ۶- به تعبیر خوابت شود رهنمای
تمامی بتو و آل یعقوب نیز
- از پس پیش به خشنده است او معم
حکیم است هر کار و کردار تو
- ۷- نشان ها بود بهر اهل سوال
بگفتند ما ایم صاحب توان
- ۸- ز ما بیشتر نزد [بابا] عزیز
بود [مخبر] گمراهی آشکار
- ۹- ز ما بیشتر نزد [بابا] عزیز
بود [مخبر] گمراهی آشکار
- ۱۰- ز ما بیشتر نزد [بابا] عزیز
بود [مخبر] گمراهی آشکار
- ۱۱- ز ما بیشتر نزد [بابا] عزیز
بود [مخبر] گمراهی آشکار
- ۱۲- ز ما بیشتر نزد [بابا] عزیز
بود [مخبر] گمراهی آشکار
- ۱۳- ز ما بیشتر نزد [بابا] عزیز
بود [مخبر] گمراهی آشکار
- ۱۴- ز ما بیشتر نزد [بابا] عزیز
بود [مخبر] گمراهی آشکار

۱۵- ببردند او را از خانه بدشت. که در افکندندش بیلون گند
 به یوسف چنین وحی کردیم ما یقیناً تو خواهی خبر دادشان
 ۱۶- قسماً نگاه رانستند بسزد پدر ۱۷- بگفتند ما ای پدر (همان)
 نسیه‌ایم یوسف بر بار خویش ورا خورد و ما هر چه گویم راست
 ۱۸ و غوی دروغین به پیراهش بگفتا بدست شما کار داد
 (مرا چاره کار) صبری بگوست ۱۹ بر چاه آمد یکی کاروان
 فرو کرد دلو و بشارت بداد نهالش چه سرمایه‌ای داشتند
 و مسی بود دانا حدلولندگان ۲۰ (به کارش) چو بودند بی‌عسای
 ۲۱- خریدش یکی (مرد) مصری (و زود بر سر گفت قدرش گرامی بدار
 و یا آنکه شاید مهتا شویم. مکالت بدادیم ما این چنین
 به تسمیر خوابش کنیم اشکای ولی اکثراً مردم از روزگارا
 ۲۲- چو پانخ شد و رشدش آمد بجای و ما (خود) جزای دهیم این چنین
 و از ایشان بدینگونه گشت همان لحظه] اندر بهانگاه چاه
 که (روزی) زمین کردند (اروا) به حالی که رفته است از پادشان
 (بحالی پسریشان و چشمان ترا بر فتم بهر ساق آن (همان)
 و گرمی (بناگاهش) آمد به پیش ترا بساوری می بگفتار مساست
 نشناتند گاین بود رخت نش] (همان سلس انکارا) بدیداد
 هدیم در این باره یار است و دوست نشنمودند (سقای) خود را روان
 که ما را (حوالی) (نصیب و فتاد) ورا نشنند خویش بدادند
 به کاری کرل قوم شد اشکار بدادند او را به اندک بهای
 سوی حسنه خویشتن رو نمودا بهای ای بسا سودی آورد بسیار
 بسفرزندی او را پذیرا شویم به یوسف از آن پس در آن سرزمین
 و بر کار خود چیره باشد خدای نباشد آگاه (ازین حال و کارا)
 بر حکمت و عیم کردیم عطای به کردار مرضیه] محسنین

۲۳- سرایی که یوسف در آن داشت جای همه در بخت و بگفت این سخن بگفتا: پناه من سوی داور است مقام نکو دادم [السنن حیات] ۲۴- زن اهنگ [تسخیر یوسف نمود] سوی زن رفتی [و گشتی تنه] رهساندیم وی را ز شر و فساد ۲۵- سوی در دزدند و زن در رسید بیامد به نزدیک در شوی او که بر همسرت آنکه قصدش بدی است بجز آنکه باشد سرلوار بد ۲۶- چنین گفت [یوسف] که این نیست راست بسماد مکی شاهد از خیل زن که گر جامه بدرنده از پیش روی ۲۷- و روش جامه از پشت بدریده است [و گر غیر از این است احوال و کار] ۲۸- چو آن جامه اش دید و آن پارگی بگفت: این [نمودی] از مکر شماست ۲۹- تو یوسف! ازین ماجری درگذر تو از خطایان و کردی گناه ۳۰- به شهر اندرون [طاش گردید راز] بگفتند: جسفت عسزیر [اشکر] و [هم] کرده [یوسف] به خبش چهار

طبع کرد بروی زن آن سرای که برخیز و اینک! بیا نزد من و ثبوت مرا [صاحب] و سرور است و اهل ستم را نباشد نجات و گر او نه برهان [حق] دیده بود [و] صرف داشتیم از گناه [که ما راست او عبد نیکو نهاد] پس جامه او بهم بروردند و زن بهانگی بر داشت بر روی او بگم تا که وی را مکافات چیست و پندارها عذابی شود دردمند [بود] او بود گر من همی گام خواست بیهوشم شهادت بگفت این سخن چو آن کاذب و زن نمود راستگوی حو و صلی و زن کذب بگریده است چو آن را را افسرد صلاح شمارا بدانست [حق] را به یکبارگی بزرگ ست مکر شما [هر چهار است] و انا تو زن! [الحسن الحضر] کس از چنین جرم بهوش بخواد زبان زسان گشت بروی درازا نس بدانش را [نمود خواستار] و بیبفش در گمراهی اشکار

۳۱- ز نسوان چو این طعنه‌ها را شنید
یکی متنگا بپهر هر یک نهاد
بیوسف بگفتا به این درای
بزرگش شمعردند و کف‌های خویش
همه «حشاش لئه» بگفتند، گاین
نباشد مگر او فرشته بُود
۳۲- بگفت این بُود آنکه در باب من
من از این [پسر] گشته‌ام کام‌خو
به فرمان من گر نخواهد رود
۳۳- چنین گفت یوسف که ای دلورم
ز چیزی که حوالندم [ایک بران
وگر نه سبوی راه انسان روم
۳۴- دعا را پس‌پذیرفت از وی خدا
از آنرو که تنها خداوندگار
۳۵- نشانها بدیدند و دادند رای
۳۶- دو بُرنای دیگر [دو آن روبرگار
یکی ز آنسو گفتا که دیدم خواب
و آن دیگری گفت دیدم چنان
بخوردندی از آن طَبِیور هوا
کن آگاه ما را ز رازی چنین
۳۷- بگفتا از آن پیش‌کاید طعام
کنم راز آن خواب را آشکسار
ندارند آنانکه [در دل] یقین
بگفتم همه ترک این‌ش

فرا خوالدشان [و تلوک بدید]
یکی گردن [یا تریجی] بداد
چو دیدندش [در صحن مهماتسرای]
بُردند [از حسیرت رای خسویش]
ز ایـماء آدم نسب‌باشد [یقین]
[ز نور کرامت سرشته بُود]
همی شد زبان شما طعنه زن
و او حشویشتدار و دور از گسناد
به حیس لفتد و حوار خواهد شود
به راس فتن بُود خوشترم
بگنجه‌دارم از مکر مکر او را
و هَم‌کَیَابَه جمع دادان شوم
و بستمودش از کسید آنان خدا
شما، و داناست [بر گه کارا
که جسی بماند بزندان بجای
بگشستد باوی به زندان چهار
که دارم ز انگور میگیرم آب
که می‌رفته و بر سرم قرص نان
بگو چیست تعبیر این خواب ما؟
که بسایمت از جمله محسنین
برای شد، من، [درست و تمام]
که آن را پیام‌وخته کسردگار
به [در [یکتا] و دور پسین
[شستم دل و دست از دین‌شان]

۳۸- منم پیرو کیش ابداء خویش
 براهیم و اسحق و یعقوب را
 و این نیست شایسته از بهر ما
 و این فضل بر ما و بر سایرین
 ولی، همیشه (خلق حق ناشناس)
 ۳۹- شما را کنون ای دو همبند من
 پراکنده بهتر خدایان، و یا
 ۴۰- شما را نباید پرستشگری
 همانا که از روی الکسار خام
 نکرده است نازل خدایان
 نه حکمی بود غیر حکم خدای
 بیارید رسم پرستش بکار
 ولی همیشه خلق در این میان
 ۴۱- یکی از شما ای دو همبند من
 (که دمد آب و انگور در حال خواب)
 و افسا کشند انسنگر و به دایر
 ز من آنچه میخواستید این زمان
 ۴۲- از انگس و گمان رهائش بود
 که چون نزد مولات کردی قنار
 وز و نسزد مولای آورد یار
 و او در ننگر بزنند و بند
 ۴۳- و شه گفت چشم چو بر خواب رفت
 (همه) فسریه و هفت گاو نزار
 و (هم) هفت خوشه همه سبز و تر
 بزرگان من از این خواب چیست؟

که بودند بر آن در دوران پیش
 همان حق گرایان محبوب را
 که سالیم چیزی شریک خدا
 عطا کرد زب جهان افرین
 نذراند (تمام حق را) سپاس
 چه باشد به من، پاسخ این سخن؟
 مسلط به هر چیز و یکتا خدا
 جز از رب یکتای، از دیگری
 شما و پدرهاش دادید نام
 (به ایشان) حق استوار
 بفرمان، جز او را نباید شمای
 که بکنی الهیت دین قیالم (و استوار)
 نمیتوانید این را (که باشد عیان)
 از پیوستن آن حساب بشنو سخن
 بپوشاند آفتاب خسود را شراب
 و مرغان شوند از سرش طعمه خوار
 سرتاجام بگیرفته (فرمان) آن
 از هایی خود را تسفاناً نمود
 ز من (شرح حقایق) بیادش بسیار
 که شیطانش بسیار بخاطر نهاد
 گرفتاری میبود تا سال چند
 بدیدم به رؤیای خود گاو هفت
 از آن هفت غریبه شده طعمه خوار
 و خشکبینه و زرد هفت دگر
 به تعبیر این خواب انگاه چیست؟

۴۴- بگفتند: ما را باشد جواب

۴۵- یکی زان دو کربد بر رسته بود

[به شه] گفت راز تو سازم عیان

۴۶- [شد و گفت]: ای یوسف، ای راستگوی

[بگو] تا کسی را که بر خواب رفت

همه فربه و هفت گاو نزار

و هم هفت خوسه همه سبز و تر

چه تعبیر خواهی نمودن از آن

که چون من شوم در بر جمع ساز

۴۷- بگفتا که [بی وقته] تا هفت سال

[که خواهید خوردن] آبا خوسه ها

۴۸- از آن پس شما را رسد هفت سال

خسورند آن دغسائر که اندوختند

۴۹- از آن پس بعد سالی بیاید فولاد

شسته داده داد خسلیق از آن

۵۰- مسلک گفت: او را بمن آورید

فرستاده را گفت یوسف که حال

بگو: داسستان زنسانی که دست

چه بود آن حکایت، که دادر من

۵۱- پسرید از آن زنان پادشاه

شما کام از وی همی خواستید

بگفتند داریم بر حق پناه

زنش گفت الآن حق آشکار

[خطا بود از جانب من نه اوی]

۵۲- چنین شد که آگاه گردید [شاه]

خدا، حیل مردم حیل گر

به تعبیر اینگونه اشفته خواب

پس از مدتی یاد یوسف نمود

[به زندان یوسف] مرا کن روان

[به حاجت بیاوریم سوی تو روی]

و دید نذران خواب خود گاه هفت

از آن هفت فربه شده طعمه خوار

و خشک شده و زرد هفت دگر

بعد از این خواب بر ما عیان

کنم حمله را آنگه از رمز و راز

بکسارید و جزو اندکی بهر حال

به نذر بید ایمن بوشه ها

پس از چشکسالی و فحط [و ملال]

بجز اندکی را کز آن توختند

یکی بران به مردم شود کسار

و بگفت آن کسحط سالی امان

فرستاده چون رفت [و یوسف بدید]

ببر سرد مولای خود این سوال

برینند از خود [تو یاد هستی]

بران مکرشان آنگه [و کار من]

که چون بود آن حال و کار گناه

[همان داسستانی بسیار استید]

و او را ندانیم جرم و گناه

شد و من بدم کام از و خواستار

که او باشد از مردم راستگوی

که من در غیابش نکردم گناه

[سازد بسوی هدف رهسپار]

۵۳- و خود را از عصیان ندانم بری
 به سوی بستی مینماید گذر
 همانا خدایم [خدای جهان]
 ۵۴- ملک گفت آوید وی را به پیش
 باو گفت چون داشت پای کلام
 ۵۵- بگفتا [صاعقات] ارضم سپار
 ۵۶- به یوسف بدادیم ما این چنین
 به هر جایگاهش که می بود رای
 نصیبی ز امروزش [خاص] خویش
 و پاداش [آن] مسردم نیکخواه
 ۵۷- و آن مردمانی که [بر جان خود
 و پروای پرهیزشان بر سر است
 ۵۸- چو اخوان یوسف رسیدند پیش
 و آنان از نزدیک نشناختندش
 ۵۹- و چون بارهاشان مهیا نمود
 که هست از پدرتان بمن آوید
 که کسایل بود کلیل و پیچانده ام
 ۶۰- گر او را نیارید پیچانده نیست
 ۶۱- بگفتند [با هر طریق] از پدر
 ۶۲- [به مردان] خود گفتند دربارشان
 که چون باز گردند بر خاتنان
 برگردند آگاه از راز و راز
 ۶۳- چو رفتند نزد پدر از سفر
 ز ما بسو گرفتند پیچانده مان
 نو را ما بخواهر به همراه دار
 و ما [در تمامی طول سفر]

که بر نفس اشاره [چون بنگری]
 مگر رحم لرد بمن کردگار
 [هم] امروزگار است و [هم] مهربان
 که مخصوص گردانمش نزد خویش
 از امروز امینی و صاحب مقام
 همانا امین و علیم به کار
 [مقام و] مکانات در آن سسرزمین
 [هر] بود راه و [هر] بود جای
 به هر کس که خواهیم آریم پیش
 نخواهیم [هرگز] تمون تباد
 چراغی فروزند ز ایمان خود
 بحر روز بهروز خردشان بهتر است
 انگه کرد و [نصاحت اخوان خویش
 انگیزش پیش از دل بیدارشدن]
 نگفتند [پس] که درید [از]
 و ای باب که در دل من نگرید
 بهین عزیزان [تقرین خانه] ام
 نوره بر شمایان در این خانه نیست
 بگیریم و لری بعض [تندر سفر]
 گذاریم [سرما] کاشان
 و [در خانه خود] شناسند آن
 اگر باره [سوی من] آیند باز
 بگفتند [محبوب را] کای پدر
 بیبایست برگشتن از خانه مان
 که گیریم [از مصریان] کلیل و بار
 مراقب شو بعض از خوف و خطر

۶۴- پدر با پسرها بگفت این چنین:

بدان سان که دانسته بودم ز پیش
بهین حافظان است انسا خدا

۶۵- چو بار گشوده نهادند پیش
که پس داده بودند آن مالها

که ما خود چه خواهیم؟ این مال ماست
بیاریم یک بار اشستر فزون

۶۶- پدر گفتند من هرگزش با شمای
کنید عهد با من که تا این پسر

مگر جسمگی از بد روزگار
چنین عهد کردند و گفتا خداست

۶۷- بگفت ای پسرهای من در وصور
شما را اسیر آنکه داخل نشود

نیارم کسه حکم خداوندگار
و حکمی بحز آن پسروردگار

و بسر او تسوگل کنیم همهچنان
۶۸- چو وارد شدند از همان جای

وزین هم نشد سودشان برقرار
به دل آنچه یعقوب بودش نهان

همانا کسه او را یکی علم بود
ولی بیشتر مردمان [جهان]

۶۹- چو [خوان] بدرگاه یوسف شدند
به نزدیک خود یوسفش داد جای

سپس گفت آندوه در دل منار

شما را ندانم به حقش امین

به حق برافروش از نزد خویش
ز هر مهربان مهربانتر [به ما]

بدیدند در آن بهضاعات خویش
پدر را بگفتند [آن حالها]

که برگشت دادند [بی کم و کاست]
که ما را کم است آنچه باشد کنون

نسازم روان تا بسنام خدای
دو سواره بیارید نسزد پدر

بگشودید پدر قید و بندی [دچار
کنه کوب طر قول و پیمان ماست

مگشیرید یک باب بهر دحول
و آسوان و دروازه های عید

گشتم از سر راهنان برکنار
نباشد [استدور] زمان برقرار

تسوگل کنندش سوگل کنان
که ز آنها پدر داده بُد رایها

به نزدیک وای خداوندگار
پسر آورد آن را خدا [ی جهان]

که مایش فزودیم اندر وجود
ندانستند [این رازهای نهان]

و همراه با آن برادر بُدند
برادرت هستم بُدای این ندای

کز آنان چه در حق من رفت کار

- ۷۰- مهتا چو بنمودشان بارها
بسه بار برادر نهان کرد جام
کهای مردم کاروان! شد عیان
۷۱- سپس بازگشتند و گفتند هان
۷۲- بگفتند جامی که باشد ر شاه
یکی بار اشتر [حبوبش] نهم
۷۳- خدا را بگفتند دانید این
که بر پاتمام شوز و فساد
۷۴- بگفتند اگر قولتان کذب بود
۷۵- بگفتند دربار هر فرد بود
[چنان کردهای را بدیشان جزاست]
۷۶- در آغاز بار را در نجست
بسدیدش چو بار برادر گشتند
که بر طبق آئین آن پادشاه
مگر آنکه چگونه گردد کار
و آن را که خواهم اندر روزگار
و برتر از هر فرد دانشوری
۷۷- بگفتند او، گو که دزدی نمود
و یوسف بدین [طعن] پاسخ گفت
او در دل بگفتند [نهان] بمان
و بر آنسجه باشید توصیفگر
۷۸- بگفتند ای شاه او را بدر
یکی را از ما برگزین جای او
- [سیحید بر این روش کارها]
مندی پس آنکه بگفت این پیام
که دزدیست اندر پوشش کاروان!
چه گم کرده باشید اندر این میان؟
و هر کس که آن را بیارد از راه
و خود را بر این [وعده] خاص نهم
که ما بامدیم اسیر سرزمین،
به ما درد می بدهایم [از بهاد]
[چه در حق آن دزد باید نمود؟]
[سپهرات] جزای همان مرد بود
زویه، کجایان را بدیشان سزا است
گفتند و بار اخوان بدید از نجست
[تشیستولف] چنین چاره دادیم یاد
بسه احد برادر بگری بودش راه
که می خواست آن را خداوندگار
بریمش سوی رفعت او [التدرا]
[بود] دانشی فرد دانستاری
برادرش هم پیش از این درد بود
[افرو خورد] و اسیر دل خود نهفت
از آنسید، گایید اسیر لفظ
خدا خود بران نهفت آگاهان
بود پیرو، اندر کار صادرنگرا
که دانیمت از مردمان بگو

- ۷۹- بگفتا: معاذ الله، او غير ان
بر اين جرم گيريم فردی دگر
- ۸۰- چو مقمودشان بر لبامد ازو
چنين گفت مهتر: نه آخر به ما
ندانيد تا پيش از اين روزگار
پدر تا نداده است رخصت بمن
و يا حکم راند خداييم به سر
- ۸۱- کنون هزار گويد نمزد پدر
گواهی نداديسم جز علم خویش
- ۸۲- ز شهری که ما ساکن ان بوديم
بهرس آنچه را شرح احوال ماست
- ۸۳- پدر گفت: پس نفس افاره تان
مسرا چاره است آنکه صبر جميل
- ۸۴- وز ان جمع بر تافت انگاه روی
دو چشمش ز ماتم سبیدی فلزد
- ۸۵- بگفتند بالله ویران سري
که [از جسم] بیمار گردی و زار
- ۸۶- بگفتا: جز اين نيست کاتدوه خویش
که من آنچه ميدانم از کرده کار
- که کالای ما نزد او شد عيان
ستم پيشه باشيم [و بيدادگر]
- به سویی به شوری نهادند رو
پدر بست عهدي بسلام خدا
- ز ما رفت در حق يوسف چه کار؟
از ابن ملک بيرون نخواهم شدن
- که او برترين داور [دادگر]
بگسويد دزدی لسمودت پسر
- بنياد خايمان بامر نيهالی ز پيش
و [از کار] وانی که همراه شدیم
- که ما آنچه گوئيم، گوئيم راست
دوباره [لسموده است، بيچاره تان]
- نماینم [بفرکه] رب جليل
عیم است و فرزانه باشد [بکار]
- که بایم به يوسف دریغای گوی
و میبرد اندوه خسود را فلرود
- که دالم ز يوسف بیاد آوری
[نمایم و با مرگ را اختیار]
- فقط با خدوند بهیم به پیش
بدانید ان را شما [شکار]

- ۸۷- روید ای پسرهای من [این زمان] ز یوسف بجوید [نام و نشان]
و [هم] از برادرش جويا شويد
فقط کافران را نباشد امید
۸۸- چو در نزد یوسف رسیدند باز
که ما و کسانی که در نج اتریه
از او بهر ما مردم سخت حال
فسزوتو بپند چونکه بهخشن کنان
۸۹- بگفتا که دانید و دارید پاد
بسه یوسف شما را از روی مسیز
۹۰- تو یی؟ یوسفی تو؟ بگفتند این
خداوند من است بر سر هر که
و [هم] هر که بر سر [آرد پاد]
۹۱- بگفتند: باله، خدایت بما
گزیده است و ما یم اهل خطا
۹۲- بگفتا که امروز [اینکار نیست]
شما را بجشد خدا ای مهین
۹۳- مرا چاهه اکنون بروید [از سفر]
که بیجا شود، پس همه دوستان
۹۴- چو آن کاروان روی بر ره نهاد
که من بشنوم بوی یوسف، اگر
۹۵- بگفتند: باله که از عهد پیش
تویی راه گم کرده [بر حال] خویش

۹۶- چو مرده دهنده بشد سوی او
 ورا دیده بینا شد و گفت: هین
 که من آنچه دریافتم از خدای
 ۹۷- بگفتند: غفران بخواه ای پدر
 ۹۸- بگفتا: بخواهم ز دادار خویش
 [همانا خدایم بود هر زمان]
 ۹۹- به یوسف رسیدند و [عندالورد]
 اب و ام بر خویشتن چسای داد
 به مصر اندر ایستد و اندر امان
 ۱۰۰- به تخت اندر آورد مام و پدر
 بگفت ای پدر آنچه دیدم به خواب
 هسمه معنی خواب من کردگار
 به حقم نموده است بیکی خدای
 چو مسابین اخیوان و من شد زیاد
 شما را بیاورد ایضا ز دشت
 دقیق است او بر گنه هر گونه کار
 ۱۰۱- خدای ما اندرین [انجم]
 مرا علم تاویس دادی ایس
 تو در این جهانی و در آن جهان
 مسلمان بسمیرتسم ای کردگار
 ۱۰۲- و اینهاست اخبار غیب او نهان
 و آنکه که انسان شدند انجم
 تو غایب از آن جمع و آنال به رار
 ۱۰۳- به ایمانشان هر چه داری تو از

و انکسند آن جامه بر روی او
 نگفتم شما را هماره چنین؟
 ندانید [المنه] انرا شمای؟
 به عمیان ما خاطیان [سربر]
 که امرزش ارد شما را به پیش
 خداوند بخشنده مهربان
 بشد یوسف و مهربانی نمود
 سپس [سر چنین گفته ای لب کشاد]
 بسمانید اگر خواست رب جهان
 [سر او] به سجده نهادند سر
 کنون گشت تعبیر [و آمد جواب]
 به تحقیق پیوست [ایس روزگار]
 بد بگه که از بد کردم رهای
 انرا قسب شیطن [ملعون] فساد
 و بر هرچه عزم خدایم گذشت
 علیم و حکیم است پروردگار
 نمودی عطا حکمرانی به من
 لای خالق آسمان و زمین
 مرا سرور و مهتر و گردان
 به شایسته مردم فریم بدار
 که بر توبه و حیش نمودیم عیان
 و گشتند در کار تو رای زن
 [شستند و ز بهر توحیه ساز
 [بدین راه] عیب نیایند باز

- ۱۰۴- تسوا از بابت مزد پیغمبری و نبوت (خود) این نامه (بالمیان)
- ۱۰۵- آفر اسمانها و الارض زمین و بران نشاناتها همی بگرفتند
- ۱۰۶- و آن قوم اغلب به پروردگار
- ۱۰۷- و ایا به پندار خود، در امان عذابی فراگیر گاید به بر و با خود قیامت رسد ناگهان
- ۱۰۸- بگو. این نبود راه و اتین من کسان را بخوانیم با چشمیاز مسنزه نبود ذات پروردگار
- ۱۰۹- و پیش از تسوا بهر پیغمبری چیز از مردم شهرها مرد عهد نگیسردند ایسا بسروى زمین؟
- و بر متقین نار عذاب، یقین
- ۱۱۰- چو گشتند پیغمبران ناامید که هر وعده داندیشان کذب بود و ما هر کسی را که خود خواستیم و ما را عذاب از سر مجرمین
- ۱۱۱- و در قطعه آن کسان است پند نه این نامه بر ساخته است (از دروغ) و همخوان بود با کتابی که پیش و تفصیل و تشریح هر چیز هست
- ننداری از آن قوم خواهشگری جز اندرز از بهر خلق جهان چه بسیار باشد نشان (مبین) و از آن بهره بر سوی دیگر برند نهی از یقین و به شرک استوار نمیدند از عذاب خدا ای جهان؟
- فرو گیرد آن قوم را (سربسوز) به حالی که آگه نباشند از آن من و مردم پیرو دین من بپایه سوی ره داور (کنار ساز) و نیلیم من از مشرکین در شمار
- در میان استندایم بر دیگری که کردیمشان و می او دلایم پند که پسند انار را (پیش از این) بکوتر نبود، در نیاید این؟
- در اندیشه (پیروان) این رسید رسالتدیشان نصرت خویش (روا) بسجرات ورا عزم آراستیم نه برگشت باشد به قطع و یقین
- خودمند مردم از آن بهره مند که دارد ز تصدیق دیرین فروغ نمودیم تسویل از سوی خویش و بر مؤمنان رحمت و بخشش است

۱۳- ترجمه منظوم سوره رعد (مدنی، ۴۳ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- «اول اند دهن» لامی بیوزده این است
ایمانی که مکتوب ریت بر نون اول
- آمد به حق انا از مردم جمع بسیر
ایمان نمی آرند [بر این نامه حاصل]
- ۲- باشد حد، انکس که بی ارکان که بسدش
افراشت [خلاق بر شکوه آسمانها]
- بر عرش آمد چیره و خورشید و مه ر
رام [روان] سمود هر یک تا زمانها
- ما روشنی سازد بیان آیات خود را
کر جهان را او دهد تدبیر [و سامان]
- باشد که اندر پرتو ایمان و ایمان
خود، بر لقاء وستان یابید ایمان
- ۳ او آن کسی باشد که گسترد این زمین
در آن جمال و رودها موجود بشنود
- و آنکه ز هر بار و بری جفتی دوگانه
انتشار نگاه هستی اندر آن بیفزود
- شب را بپوشانید با روز اندر خشان
هم روز را در پرده های شب [لها] کرد
- بی شک در اینها مایه های عبرتی هست
کدامه بر اندیشمندان [جهان کرد]
- ۴ اندر زمین [بس] بخش های هموارید
با باغها و انگور و از هر کشتزاری
- خرما بن و همسان و ناهمسان، نمان
گردند از یک آب [واحد] آبیاری
- ما برتری دادیم بعضی میوه ها را
[از هر حساب و هر نظر بر بعض دیگر]
- بی هیچ تردیدی بود در این [تسوع]
خود مایه عبرت با افراد خردور
- ۵- و تو تعجب می کنی گفتار ایشان
باشد عجب [تر] گفته های این چنینی
- ایا پس از وقتی که ماها خاک گشتیم
ایمید [دیگر باره] در خلق نوینی؟
- بر کردگار خویش ایمان که هر استند
[و بر] قیامت درجهتیم جای گیرند
- افتد به گردنهای آن مردم غل و بند
در انش از بهر ایند ماوای گیرند

- ۶- از تو طلب دارند [با شور و شتابی]
 حال آنکه پیش از آن کسان بر پای بوده است
 بی شک خدایت واجد امرگزاری است
 هم بی گمان پروردگارت سخت گیر است
 ۷ کفار گویند از چه رو از کردگارش
 هشدار ده باشی تو و جز این نباشد
 ۸ داند خداوند اینکه هر مادینه ای را
 یا در رحمها [خود] چه کاهند و فزایند
 ۹ دانندهی پیدا و پنهان [حق تعالی]
 ۱۰ باشد مساوی، کر شعا فردی، کلامش
 با آنکه باشد در [دل] شب [ها] بهانگار
 ۱۱ باشد [آدم] را علانک از پس و پیش
 بی شک هر انجیزی کران مردمی هست
 جز آنکه هر چیزی که در دلهایشان هست
 از بهر قومی گر خدا خواهد [جراتی]
 ۱۲ باشد خدای آنکس که برو آسمان را
 [بهر مسافر بسیم و بر فلاح امید]
 ۱۳ و عدش سیاس ارد، ملکات خوف، تسبیح
 ارد فرود آن را به هر فردی که خواهد
 [داد از عالم، گاه کیفر] سخت گیر است
 قبح عذاب خویش [پیش از حسن [غفران]
 برسم مجازات [عقوبت] های یزدان
 بر مردمان، با بودن ظلم [و جفاشان]
 [کیفر به سختی گیرد از آنان خداشان]
 بارل نگرند معجزی [بهر بیمر]
 هر قوم را خود رهنمایی هست [و رهبر]
 اندر رحم [تا از چه نوعی] بار باشد
 در سود لو هر چیزی را مقدار باشد
 بپاشند کسیر و پایگاه لوس و الا
 سگارد بهمانان سا که می دارد بهائی
 یا در [شروع] دور، پیدا [و عیاتی]
 همان به فرمان خداوند [جهاندار]
 آن را نمی سارد دگرگون [ذات دادار]
 با رای خود بران قرار دیگر آرند
 بی گردد و بی سرور و سالار دارند
 سرچشمه بیم و امید [ما] نماید
 [بهر گرانبار ارد] و ران [کز گشاید]
 ارسال می دارد صواعق را خداوند
 در باب حق آنان بگویند [از چه و چند]
 [بهر هر توبت، گرچه او توبت پذیر است]

۱۴- او راست دعوت از سر حق و ترستی

[آن دعوتی بسی پایه و بسی پایه باشد]

چونان کسی کماو دستها را باز دارد

ز آن آب، [آن کس، هیچ طرفی بر نیفتد]

۱۵- و آنکس که اندر آسمانها [جای دارد]

خواهی نخواهی در پگاه و شب مگاهان

۱۶- گو. کردگار آسمانها و زمین کیست؟

از بهر خود گیرید و آنها را پرستید؟

بر گو گو: نایب است با بینا بر او؟

بسا آن شمر یگان خدا در انبوسش

با الفرش مشته گشته به نشان

او خالق یکتا او بی مثل و قرین است

۱۷- از آسمان آبی فرو بارید و هر رود

بسمار کف همراه خود آورد سلاب

تا زبوری یا آلی با آن بسازد

بس حق و باطل را خدا [از بهر مودم

کف می رود بر باد بد راندن زمانی]

آن همچنان روی زمین باقی بماند

۱۸- آنان که کردند استجابات نشان ر

و آنان که او را استجابت می نکردند

گر هر چه را اندر زمین و همچو آنست

باشد سرانجام و سرانشان در جهنم

و آنان که فرد دیگری جز او بخوانند،

پاسخ بان [مودم] بگویند [و ندانند]

تک آب را [از آن رسانند] بر دهانش

جز بی روی نشود دعای کافران

یا در زمین ساکن بود با سایه هاشان

بر سحنه می آیند از بهر خداشان

بر گو: خداوند است، پرگو، سرورانی،

کسان له فخرند بر سود و زیانی؟

یا سور می باشد بستاریکی همانند؟

چونان خدا باشد در خلقت توانمند؟

گو حق هر چیز ذات کردگار است

فقر او غالب بر بهان و اشکار است

بسی استری در حد و راه خود بتازند

بر آنچه برانش فرورند [و گذارند]

و آن نیز می باشد کفی مانند آن [آب]

آرد مثل اینگونه [چون کف آب و اسباب]

لیک آنچه بر مودم رساند سود [بسیار]

ایسان مثل آرد خدا [در حین گفتار]

نیکیوی جنت [نمود از بهر ایشان]

سخت است و سنگین کفر آن کفر کیشان

بسیار بلا گردان سپردانند آن را

دلزد بد بر منزل [و جا و مکان را]

۱۹- انکس که می‌داند و سوی کردگارت
 با کور دل آیا شبیه است این چنین کس؟
 ۲۰- آنان که بر عهد الهی استوارند
 ۲۱- آنان که پیوندند هر چیزی که دادار
 وز کردگار خویش بد دل بیما کنند
 ۲۲- بهر رسیدن بر رضای دایر خود
 و آنان که [با اخلاص] با برجا نمودند
 از هر چه روزی شان عطا گردیدیم بخشید
 دفع بدی با [شبیوا] نیکی نمایند
 ۲۳- جنات عدن [انجا] که هم خود جای گرد
 داخل شوند آنجا چو با امر الهی
 ۲۴- گویند بهر خاطر صبری که گردید
 و به چه لبکو هست پایانی که تریبند
 ۲۵- آنان که پیمان خداوند [جهان] را
 و آن را که ایزد امر بر پیوستش داد
 اندر زمین [خود] عامل شمر و نسلاند
 فرجام بد دارند [پنسان مردمانی]
 ۲۶- بر هر که خواهد روری خود را خداوند
 سرمست بعضی [ها] ز جام این جهانند
 ۲۷- کنار گویند از چه روی اثر کردگارش
 برگزید خداوند [جهان] آن را که خواهد
 واد خدا را هر کسی بگرفت در پیش
 ۲۸- آنان که آوردند ایمان بر خداوند
 هان [این حقیقت را بدانید و بجویند]

حق است آن چیزی که بر تو گشت نازل
 بهر خردمندان فقط پنداست حاصل
 بعضی او را بشکنند [و پاسبان دارند]
 امر از برای [بستن] و پیوند آن داد
 آرند از سوء حساب خویش چون باد
 آنان که ورزیدند صبر و بردباری
 [و کس] سعادتی طاعت پروردگاری
 [بخشیدنی] اندر نهان و آشکارا
 از بهر آنان است پایدانی [گوارا]
 از بیکوان هم والدین و جفت و خویشان
 حیل مسلک از هر دری وارد پایشان
 از [نجات] و [سلام] است شما راست
 این نیک فرجامی آسمانی را خدا خواست
 کسی بگسلاند از پس پیوستن آن
 [آن جاهلان] بر هم رفتند اسهل و آسان
 وز بهر آنها نعمت او نفرین سراوارا
 [ایست] پاداش بدان از سوی دادار
 وسعت بخشید یا فرو بسته بدارد
 دیبایه نزد آخرت [وزنی نیارد]
 نازل نگردد معجزی [بهر پیمبر]
 [حیران و سرگردان] به بیراهه دهد سر
 گردد خدایش رهنمون بر جانب خویش
 دل‌هایشان بسا یاد او آرام گیرد
 دل‌ها بسا یاد اوست کارامش پذیرد

۲۹- آنان که آوردند ایمان بر خداوند
 [اری] خوشا بر حالت [اینگونه مردم
 ۳۰- و پندار فرستادیم اندر بین قومی
 تا آنکه بر ایشان بخوانی آنچه را م
 حال آنکه ایشان [در حق] دادار رحمان
 بسرگو باستان گاو بود پروردگارم
 بر او توکل کرده‌ام (ز آن رو که فرجام
 ۳۱- و بود قرآنی ز که از شرط شکویش
 یا [سینه سخت] زمین را می شکافید
 آن بود این قرآن، ولی این مردمن بار
 سر رشته هر کار بر دست خدای است
 [ایا نمیدانند] اگر دادار می خواست
 [ایا نمیدانند] دائم بهر کفار
 بسا در فغان فتح خواهی گشت و لرز
 تا عهد پروردگار آید پس روی
 ۳۲- بودند پیش از تو رسولانی به تحقیق
 آن کافران را مژدگی سهلست پسندم
 پس بیک مگر با چسان بوده است از من
 ۳۳- آنکس که حاکم هست بر هر فرد انسان
 [چونان کسی باشد که این امکان ندارد]
 گو: نام آنان بر زبان آرید [عالی]
 کاندر زمین او را شناساگر نباشند
 بل مگر ایشان جلوه‌ای زیبا نموده است
 پس منع گردیدند از راه [خداوند]
 [سرگشته خواهد بود در تیه ضلالت]
 ۲۴- اندر حیات دنیوی دارند عذبی
 [اصلاً] نگه‌دارنده‌ای دیگر باشد

و اعمال پرورفتار بگو انجام دادند
 [بر خویش باب نیک فرجامی گشادند]
 که پیش از آنها، رفته انتهای دیگر
 مسوی توان را وحی کردیم او مقزرا
 [البخوداته] کفر می‌ورزند و انکار
 جز او خدایی را نشاید [هیچ دیار]
 برگشت من باشد مسوی او [سزاوار]
 اندر حرکت آمدندی جمله کھسار
 یا مردگان با آن شدیدی [گرم] گفتار
 [مسوی خدای خویشتن] می‌نگرویدند
 آن اهل ایمان این ندانند [و ندیدند]
 که پندار هدایت مردم او اعلاشان را
 آید عجبایی هولای اعمالشان را
 سو خانه [و کسانه] و بر شهرشان زود
 بر حیل و غلبه می‌باید از معبود
 که بر پیشخند [قوم خود] دیدند ازار
 بگرفتیم و کردم به کفرشان گرفتار
 کبفر پسرای قبول و فعل نابهار
 تا اینکه بسدھد کبفر رفتار و کردار
 قائل شدند آنکه شریکان بهر دادار
 او را خبر بسدھد ایسا از همانی
 یا اینکه می‌گویند [خود] سطحی بیانی
 در چشم [ظاهر بین] آن کفار [و فجار]
 و آن را که در پیرواه بنهد [حق دادار]
 او را هدایت‌گر نخواهد بود [در کار]
 سنگین تر است آنجا عذاب اخروی‌شان
 جای خداوند [جهان] از بهر ایشان

۳۵- وصف بهشتی را که بر پرهیزگاران
 انسهار از دامن آنها هست جاری
 فرجام پروا پیشگان آن است و کفّار
 ۳۶- اهل کتاب، از آنچه بر تو گشت نازل
 بخشی از آن را مگردان [اما] تو برگو
 طاعت نیارم جز بدرگاه خداوند
 دعوت کنم، [این است مشی و فیوض من]
 ۳۷- اینک بدین سانش پتو گردیم نازل
 گر از پس علمی که مارل بر تو گردید
 کس را بختی داورت یاور نداری
 ۳۸- پیش از نو ما دعوت کردیم انبیایی
 هرگز نشاید هیچ پیغمبر ببارد
 از بهر هر وقتی بود حکمی محض
 ۳۹- هر چیز را خواهد خدا بر دیدن آن را
 [مخفوظ] در نزد خداوند [جهان] است
 ۴۰- و آنچه را ما وعده بر ایشان بدادیم
 یا پیش از آن روح ترا [از تن] بگیریم
 ۴۱- آیا میدیدند اینکه ما از بیم کاهش
 [چون] حکم سعادت خدا میسر ندارد
 ۴۲- آن مردمان پیش از ایشان هم به تحقیق
 اقا هر آنچه‌ی که هست از مکر و تدبیر
 داند خدا هر کس چه خواهد کسب کرد
 دانند پایان نگو آن که باشد

داده شدند وعده از بعد زندگانی
 باشد شمار و سایه سارش جاودانی
 فرجامشان نار جهنم [تا بدانی]
 شدید، [بلکه] از مشرکین افراد دیگر
 بر من چنین فرمان رسید [از حق] تاورا
 شرکی بساو دارم و مردم را به راهش
 برگشت من آخر نبود بر پیشگاهش
 بد رقاب [تازی، کستانی حکمت آموز
 پیرو شوی از آن هوسها ای خردسوز]
 بود نگه دار نفعهای بهر تو آن روزا
 ۴۳- **داده شد** آنها را زن و فرسوزندگانی
 [این است فرمان من] بر تو سارم اشکارا
 بر تست ابلاغ و حساب [خلق] ما را
 بر سرزمین [کفر و کفر و پیرا] آن
 لو زود بشمارد حساب [نوع انسان]
 [س] مکر و ورزینند بر هر راه و هر کار
 باشد بدست و اختیار حق دادار
 کفّار [همه] رودا که مطلب را بدانند
 و آخر کرا دلرای بخت بیک خوانند

۴۲- کفار گویند که تو مرس نباشی اتو مبینی پیغمبر از سوی الهی
بسرگو خدا و صاحب علم کتابی بین شما و من پس ر سهر گواهی

۱۴ ترجمه منظوم سوره ابرهیم (مکن ۵۲ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- اله پس لام و را ابن آن کتابی است که آن را سر تو نمودیم نازل
که مردم را به این وت یشال ز ظلمتها کنی بر سر واصل
به سوی نور، سوی راه دادر که پیروز است و محمود الصائل
۲- خداوندی که هرچه در سماوات و اهرچه در زمین می باشد از دست
و سر کسزار وای از کیفری سخت اکیده آشیان را یقیا روی در روست
۳- هسمانها کاین حیات دلیوی را در الحوت خوشتر شمارند
و مردم را ز راه کسردگاری از روی یسعی و کسه بار دارند
و آن را راه اسبها چهار خوبه کنند به گمراهی طولانی دچارند
۴- و سر ساداهام از جانب خویش به مردم هیچ کس را بر رسالت
مگسز او با رسل قوم خود کرد به احکام و بیان حق دخالت
و آنکه هر کرا خواهد خداوند نهد او را به گمراهی [گرفتار]
و هر کس را بخواهد ره نماید و پیروز است و فراتر است [دادار]
۵- روان کسردیم موسی را به تحقیق و باب او معجزات از جانب خویش
که قومت را ز ظلمتها برون آر به سوی روشیایی به بر [پیش]
و ایام خدا را یادشان آر که عبرتها در آن پسته باشد
برای هر که او باشد شکیا و ایکو شکر نعمت گفته باشد

- ۶- بقوم خویشان چون گفت موسی و همما بنمودن از آل فرعون بکشیدندی پسرهای شما را بزرگا از مونی انان را حال
- ۷- خدای اعلا م کرد او شکو و رزید و گر کفران بر نعمت نماید
- ۸ و موسی گفت اگر جمع شمایل تسمای رو به کفر آید (دالید)
- ۹- خبر این از آن مردم که بودند نیامد بر شما چون مردم نوح که نشناسد کسی آن مردمان را رسولان شان بر آنان معجزاتی (همانکه) دستهایشان بر دهانها سپس گفتند نتوانیم هرگز بان چیری که ماها را بسخواتی
- ۱۰- رسولان شان بان مردم بگفتند که رت افروینشگر که از او هم خواند شما را (از سر رحیم) شما را تا یکی وقت معین چنین گفتند آن مردم: شمایل از آن کسانمان کردند طاعت اگر حال و حکایت غیر ازین است
- که بعد آید سمتهای دادر: که دادندی شما را سخت ازار و دحمتها سپهاندی (پس سود) که از سوی خداوند شما بود بیفزایم شما را نعمت (خویش) عذابیم سخت و سنگین است (در پیش) و انکو هر زمین باشد او بوده است که یزدن سی یاز است و ستوده است به عهد پیش، یا از بعد آنان و پادشاه و نمودن آن ظلم را نان (بغیر) هر پروردگار رحمتی دادر را بکار آوردند و آن قوم ستمکار نهادندی (که سنی ساک ای مرد) قبول این فراخوان از شما کرد به تردیدیم انرا (تا بدانی) شما را هیچ شکی الطرین است (تسمای) اسمانها و زمین است که عمیانتان بعفو انرا سپارد (هر ایمن دار فنا) و پس بدارد بشرهایی نه جز ما در شمارید همی خواهید ما را باز دارید به ما برهان پیدایی بیارید

۱۱- رسولانشان بان مردم بگفتند

[بشهرهایی] همانند شما یان

خدا مکت نهاد بر هر که خواهد

نشاید ما بغیر از این باری

و باید [بمسندگان] اهل ایمان

۱۲- چه شد ما را که بر ذات خداوند

بسه حالی کاو هدایت کرد ما را

بسه ازاری کسه بر ما وژد آرید

و بر اهل توکل نیز با ناس

۱۳- و بر پیغمبران خویش گزار

شما را در پستو خواهیم کمر حق

مگر بر دین ما رجعت نماند

که اقوام مشرک و هر ستم را

۱۴- شما را از پس ایشان در این لرض

و این پسر کسی باشد که ترسد

۱۵- و می بودند ایشان دآوری جوی

۱۶- و پیش روی او باشد جهنم

بمنوئانشان [عقاب] جهنم

۱۷- از آن [گنداب] نوشد جرعه جرعه

و سرگ از هر طرف آید بسویش

عذابی سخت و سزایش فراوان است

۱۸- مثال کفرورزان بر خداوند

وزد باد و هر بر دست کردید

همان گمراهی دور و دراز است

نمی یابیم ما بغیر از بشرها

[کسه از انعام حق هستند اثرها]

ز خیل بسندگان خود [به انعام]

شما را حجتی آریسم [و پیغام]

توکل بر خدا را [امام]

[به سرکاری] توکل می یابیم؟

براه حلمان تا پا گذاریم

نماییم [ان تسمی] را [تحتل]

نمودن بر خدا [ای خود] توکل

بگفتند ایمن سخن را فاطمات:

«امروز و سرور من خوش تو خانه

رسوایی را اندیشال و می فرمود

تو پس عالم اکیم تبه با بود

[بسرای زیست] بگسوزنیم ماوای

ز نزد من و هشدارم [به عقیبای]

و شد ناکام هر چنار [بندخوی]

و از اسی که [یکسو] چوک و ریم است

از آن اسی که چوکین و حمیم است

فرو نتواندش بر خلق بردن

[ولی او را نماند وقت مسردن]

[به جرم پای بر عیان فشردن]

چنان خاکستر است و روز طوفان

بجا باقی نماند چیزی از آن

[که انرا نیست پیدا موز و پایان]

۱۹- خستادونند آسمانها و زمین را
اگر خسواهد شما را میرد او
۲۰- و ایمن آورد و برود و افرشش
۲۱- بسدرگاه خدانوند (تعالی)
سپس درماتنگان، مستکزل را
شما را پیروی نمودیم ایها
تسوانید آنکه قدری بنار دلریسد
خستاد ما را اگر می کرد ارشاد
کنون یکسان بود از بهر ما (کار
اگر زاری و بی نیایی نسعاییم
از لید و دست نمدیپ الهی)
۲۲- و چون یکسویه گردد کار، شیطان
شما را و عسل حق ناد اعیا
خلاف وعده کردم نیز من را
فراخواندم به همراهه شما را
مبلا متگر میباشیدم او لیکن
نسه من فریادرس باشم شما را
شویک (کار حق) انگاشتیدم
همعانا سرودم اهل منم را
۲۳- و انسانی که آوردند ایمان
به افن ریشان بر بساغهایی
دراورده شوند انجای جاوید
۲۴- ندانستی که چون ضربالمثل زد
که آن چونان درختی پای باشد

ندانستی به حق موجود بنمود
کند انگاه خلقی تازه موجود
نه (کاری) سخت باشد (بهر معبود)
همه مخوق (عالم حاضر آیند)
بخشایی با چنین صفتون نمایند
شعایان از عذاب (عسی دادر)
ایسه پاسبخ لورند اینگونه گفتار
شما را بسیز ماره می نمودیم
بهر حالت که باشیم و که بودیم
و یا صبر و سکون در پیش داریم
محتز او مهر بی هرگز نداریم
نگشود خلیل را (اری) خداوند
شما را وعده دادم من (به ترفند)
تشد دست سسلط بر شعایان
بپذیرتید از من این فراخوان
کنید (اینک) علامت خوبشن را
له خود فریادرس باشید من را
و من میرودم اندر حال انکار
عذابایی در دنیاگست (آخر کار)
و میروند (در دنیا) نکسوکار
که از دلماتشان جاری است انهار
سلام انجا تحیت (های لبرار)
خدانوند از برای (گفته) پاک
فروغش در سماه او ریشه در خاک

۲۵- زمان اندر زمان بار و بارش را
 برای آنکه مردم پسند گیرند
 ۲۶- بود گفتار [شرکامیز اف]
 و را اصل از زمین برکنده باشد
 ۲۷- خدا در [هر دو دنیا] مؤمنان را
 خدا قیوم ستمگر را گذارد
 به فعل آرد خداوند [تسوانای]
 ۲۸- ندانستی [حدیث] آن کسان را
 بسدل کردند و قیوم خود [نکندید]
 ۲۹- [گفته کاران] به دوزخ اندر آیند
 ۳۰- [و اهل شرک] قاتل گشته بودند
 که کم سارید مردم را از راهش
 همانا راهستان نسوی جحیم است
 ۳۱- بگو با آن کسان از بستگان
 نسماز [خوش] را بر پای دارند
 که در آن نه خرید و نه فروشی است
 [بگو] از آنچه روزستان نمودیم
 ۳۲- خداوند آن بود کاه فریده است
 و ابدی ز آسمان بسارید و با آن
 و روزی کرد آن را بر شسمایان
 که در دریا به امرا و رواند
 ۳۳- و از بهر شما خورشید و ماه را
 و روز و شب نمود از بهر تان را

به توفیق خدای خود رساند
 خداوند این مثلها را براند
 همانند درختی کانی نه پاکست
 نه پسا بر جای [در دامان خاک] است
 کند با قول ثابت پای بر جای
 به بیراهی [که بنهاد انبران پای]
 هران چیزی که بر آن باشدش رای
 که نعمت [های] بزدلان را به گفزان
 بدنامان [هلاک آباد] نیران
 و در چند جایگاهی [پاکشایند]
 هیچگاه کسی از بهر خداوند
 سگبوی گسیرد بهره مدنی چند
 [که در هر همانا انجا بحوسد]
 که بر آئینم آوردند ایمان
 به پیش از آنکه آید روز [هرمان]
 نه [چهر دوستی] باشد نمایان
 به پشایید در پیدا و پنهان
 اسرار اسرار [اسماتها] و زمین را
 بر آورده [سماری] [دانشین] را
 و کشتیها نسما را رام [سرکار]
 و هم رام شد بمود انهار
 مسخر کرد [و پیوسته] [روند]
 [کز آنها بهره بر خلق جهانند]

- ۳۴- و هر چیزی طلب کردید از او
و نعمت‌های او را گزینید
و انسان ظالم است و لایسپاس است
- ۳۵- بدینسان بسود کبراهیم گفتا
(خود) این شهر و مرا و دودۀ من
۳۶- خدایا! آن کسان، از بدنگانت
ز من باشند کسی گاو طاعتی کرد
(حساب کار آن عمامی شو دانی)
- ۳۷- خدایا! من از فرزندانم
در این جایی که بی آب و گیاه است
خدایا! ما نماز از دست‌و‌جای
و روزیشان عطا کن از لعل‌ها
- ۳۸- خدایا! هر آن پهل بخاریم
تو میدانی و در ارض و سما نیست
۳۹- سپاس آن کردگارم را که بر من
چرا چون بشنود پروردگارم
- ۴۰- خدایا! امر او زاد و ردم
پذیرا باش از من ای خدایا
- ۴۱- خدایا! در آن روزی که بره‌ای
مرا و والدینم را بیاموز
- ۴۲- و اعمال متعکران (مشرک)
پس اندازد هماتا کارشان را
- شما را از سر رأفت عطا کرد
بسه نیتوانید تعدادش ادا کرد
و اندر حق خود این نارا کرد
خدایا! (هریم) امن بنمای
ز (شُرک) و بت‌پرستی دور فرمای
بسا کن را که پسندند گمراه
کسی عریان گو از من کرد (نگاه)
غفور و مهربان باشی تو (الله)
تنی چند (تدرین وادی رساندم)
که اینها قلب مردم مهربان دار
بگیر شکیر تر گوید بسیار
و هر چه آنرا بمایم اشکارا
که باشد در میان چیزی خدا را
بسه پیری داد اسماعیل و اسحاق
دعا را از تو کنند بها بنده ارفاق
نمای اهل نماز از طاعت خویش
دعایم را (که می‌آرم تو پیش)
شود بهر حساب (بندگانت)
و سیز آن مؤمنان (پاک جانت)
حدا ای خویش را غافل میندار
به روزی که اندران غیبه است ابصار

- ۴۳- شتابان [گشته] سرها برده بالا
نه بتوانند بر سر هم دیده بستن
- ۴۴- از آن روی بترسان مردمان
و انگه ظالمین گویند یارب
که تا گویم اجابت دعوت
شما ایما می‌دید آن کریں پیش
که از بهر شماها می‌باشد
- ۴۵- شما در مسکن و کاشانه‌های
که قبل ساکنان در حق خود
و ایسک، بر شما شد آشکار
برای آنکه شما را بیاید
- ۴۶- علی الحقیق مکر خویش کردید
السر چه کسوها از مکر انکار
و البته مسندار آنچه وعده
خلاف آن می‌ورزد، و آنکه باشد
- ۴۸- بروزی کاین زمین جز این زمین شد
بدرگاه خدای فرد قهار
و بسینی مجرمان را [تنگ در تنگ
۵۰- ز قحطان (جامه و شوار) ایشان
۵۱- خدا پاداش بدهد هر کسی را
چرا چون زود بشمارد خداوند
۵۲- [خود] این پیغام بهر مردمان است
و دانند او خداوند یگانه است
- ۴۷- به زیر افکنده چشمان را ز تشویر
و دها کنده است [از هول تحریر]
که آن را شود کیفر فروگیر
به نزدی زمان ما را به تأخیر
و پیرو از رسوالات به هر کار
همی خوردید سوگندان [به تکرار]
روئی بر همه دوران و اعصار
برای خویش بگرفتید خانه
بسی [کردند فعل حالانه
که با آن چه رفتاری نمودیم
پس گفته شد] منرها بر فرودیم
و البته قادر باشد [مرد ایشان
خدا بر انبیاء خویشتن داد
عریز و بار پس گسیلند داد
و گردید آسمانها نیز انسان
عین کردند یکسر [نوع انسان]
اسیر بند و زنجیر گروان سنگ
ز آنش، چهره‌ها بدر بردن تنگ
بدینسان بر اساس کرده‌هایش
[گناهان تمام بسنده‌هایش]
که باز ایمن راه دریابند هشدار
و باشد عساکران را پسند [سیار]

۱۵- ترجمه منظوم سوره حجر (مکی، ۹۹ آیه)

﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾

- ۱- الف و لام وراء اسرارِ هست بین پیغمبر و باری
- از کتاب مبین قرآنی این بُود آیاتِ ای رحمانی
- ۲- چه بسا اهل کفر را اثر دل کاش از [قوم] مسلمین بودند
- ۳- تو، ره‌اشان نهای تا بخورند از روش‌شان همی کند مشغول
- ۴- اهل شهری نکودایم قنای
- ۵- اجل آفتی نه پیش افتد
- ۶- و بگسفتند [اهل کفر که هان] انس که در یساعتیم قسو چسونی
- ۷- راست گویی گر [این سخن‌ها را]
- ۸ [بس بدانند] ما، مالک خورش
- ۹- و کسه نازل کنی‌شان به یقین
- ۱۰- ما فرستادایم قرآن را
- ۱۱- و امستی را پیامبران [گرام]
- سوی اقوام اولین [شمر
- ۱۲- هیچ پیغمبری سوی ایشان نمی‌نمودد ریش‌خند او را
- ۱۳- خردل مجرمین دهیم قرار
- ۱۴- [که] با و نگروند [قوم عنود]
- ۱۵- گر که باین زبایهای سما
- از سحر آرزوی دور و دراز
- ۱۶- بی‌شک این بودشان حدیث و مقال
- [سحر ساحر نموده ما را گور]
- هست بین پیغمبر و باری
- این بُود آیاتِ ای رحمانی
- این چنین آرزو بُود حاصل:
- [صاحب ساور و یقین بودند]
- بوی قنای خویش بهره برند
- زود یابند [معنی مأمول]
- جز به مرغی نوشته و پیدای
- به موخر از وقت خویش، افتد
- ای که نازل بشو شده قرآن
- [آنکه یقین تمام] محسوسی
- چون [مالک] پیامبری ما را
- بفرستیم جز به حق از پیش
- تغلی گسست پهرشان [به زمین]
- به یقین نمود معالجتیم آن را
- بیش تر از تو داشتیم اعزام
- تا نمایند راه غیر از شمر
- می‌یامد مگر [کج اندیشان]
- آن پیام‌آور نکسوخوا را
- ما بدین گونه افکرا آن رفتار
- رسم پیشینان هم این سان بود
- می‌گشودیم قسهر ایشان [ما،
- می‌نمودند سوی آن پرواز،
- چشم‌بینی شدیم ما [الحال]
- بکه هستیم مردمی مسحور

۱۶- و به تحقیق، برجهایی ما
 پس به چشمان ناظرین [یک سر]
 ۱۷- پس زهر دیورانده [از درگاه]
 ۱۸- مگر آن گاو [به وجه] در دانه
 که در خشیان شهبایی از واپس
 ۱۹- پس زمین را بگسـتـوانیدیم
 پس [سر] روی زمین بر روییده
 ۲۰- و بر برای شد و آن اسـرـاد
 [سفرودیم بر جهان] وجود.
 ۲۱- نیست چیزی مگر خرنس از
 جـر بر قدر ممتن و معلوم
 ۲۲- سارور بادهـا جهـانیدیم
 پس نمودیم از آن رتـس
 ۲۳- آنکه بدهد حیـانـان مایه
 ما [همان] مـاتـدگـر [و پایانی]
 ۲۴- نیک از [اسـلافتان] خبر داریم
 ۲۵- و خدای تو [کردگار] عـور
 و هـمـانـا که و حکیم بود
 ۲۶- آدمی را بـداده ایم وجود
 گـل خشکی که بـوینـاک شده
 ۲۷- چـل [و اـلیس] را ز آتشـد
 ۲۸- به ملانک خدای تو فرمود
 از گـل خشک بـوینـاک و تـده
 ۲۹- چونکه ستوار دادمش پایاں
 [ای ملانک] بـسـامـر ایـسن مـعبود
 ۳۰- پس [فرمان] فرشتگان بـا هم
 ۳۱- بـجـز ابلیس، گاو آبـا بـنمود

اسـریدیم [سر فرات] سـما
 سـفرودیمش زیـسنت [و زیـور]
 داشتیمش [به لطف] حـویش [بگاه]
 بشـود راوی [از پس] خـانـه
 گشت خواهد رها سوی آن [کس]
 و نـدرن گـوهـا نشـانیدیم
 هر چه موزون [و نیکویش] خواندیم
 که نیاید رزقشـان را داد،
 آنچه را بـسـهر زیست پایا بود
 در یـد مـا بـسـود [مـدون گـمان]
 نـسـنـاییم عـسـیان از آن [مکـتوم]
 و بـسـمـی از اسـسـمان بـسـاریدیم
 و شـهـر مـا نـیـسـتـد خـسـان آن
 سـوـرکـیـه ارد [مـماتان] ماییم
 و بـارث [و رتـسـگان] رد سـیاییم
 هم ز [اسـلافتان] خبر داریم
 همه را بی گمان گسـند مـحـشـور
 و [یکـسـار] جـهـان عـلیم بـسـود
 از گـل تـبـرهای که پـاس بود
 داده تـغـیر شـکـل و [خـبـاک] شـده
 اسـریدیم [و داده ایم] نـسـهاد
 بشـسـری را نـمـوده ام مـوجود
 [داده تـغـیر] رنگ و گـشـته سـسـیاد
 و مـسـبـم ز روح خـسـود در آن
 سـجـده آرید [نزد این] مـوجود
 بـمـودند سـجـده [سر] آدم
 که [همان] دیگران [دود] به سـجـود

۳۲- گفت ابلیس را خدا ای و دود

۳۳- گفت: من آن نیم که بنهم سر

گسافریدیش از گسل عقی

۳۴- پس بفرمود شو برون ز (جهان)

۳۵- بستو (از حال) تا بروز عباد

۳۶- گفت: پس مهتّم عطا بنمای

۳۷- (پس باو گفت دلو سحاح)

۳۸- (تا به وقت نخست نطفه صور

۳۹- گفت شیطان که یا رت از آنجای

پیش چشم همه بروی زمین

(از ره کسب سفر و مسجود آگاهی)

۴۰- مگر آن بندگان با اخلص

۴۱- گفت دادار کاین بُود (راهم)

۴۲- پس (بدان) بر عباد (خالص من)

مگر آن مردمن که گمراهند

۴۳- و چه هم بُود بدون گمان

۴۴- هفت باب (آید اعران به نظر)

۴۵- اهل تقوا و حق مدارانند

۴۶- و بگویندشان سلام (که هان)

۴۷- (مؤمنان) را ز ساعت سینه

دوستانه بسنه تسخّط بستینند

۴۸- نه کس آنجای خسته است و زیون

۴۹- بندگان مرا بگسوی خبر

۵۰- و عذابم (جای خود) برجاست

۵۱- خبر از (حال) میهمانان از

چه شدت نیستی ز اهل سجود

بهر سجده به (پیشگاه) بشر

از گسل خشک ستانده از لجنی

که تو مطرود باشی (ای شیطان)

(ای ابلیس) لعن (و نفرین) باد

تا به روی که بر شوند از جای

تو زمان یافتی (ای شیطان)

گشت مهت برای تو منظور

که نمودی مرا (چنین) انجای

هر بندی را هم کنم تزیین

همه را می کشم به گمراهی

سین مکرّم از من شوند خلاص

۵۱- گفت: این است تا بدرگاهم

۵۲- گفت: هر که بخواهد

پس روی تو ترا همی خواهند

و عبده گناه همه بدون امان

هر یکی باب خاص جمع دگر

که به باغات و چشمه سارانشند

و فرد ایستد هر پستانه امان

بمزداییم و رنگ هر کینه

روی در روی (یکدگر) بینند

نه از آنجا کنندشان بیرون

ممنم احسب زگار مسهرآور

راستی در دماغ کبیر ماست

(که بخواهیم را شدند به دار)

۵۲- چون ملائک پیامدند فرود
گفتند ما از شما هراسانیم
۵۳- پس بگفتند: [هیچ] بیم ندار
مژده بسااا ترا به فرزند
۵۴- گفت با آنکه پیرویم بالاست
به چه امری بشارتیم آرید؟
۵۵- پس بگفتند: این بشارت ما
نو مباحث از گروه نومیدان
۵۶- گفت: جز گمراهان چه کس نومید
۵۷- گفت: حال ای فرشتگان خدای
۵۸- پس بگفتند ما شدیم لوسال
۵۹- پیچ از دودمسان لوط که ما
۶۰- پیچ از همسرش که در تقدیر
تسا زوا پس گسان بود که عذاب
۶۱- بعد از آن چون فرشتگان خدای
۶۲- لوط کسفتا بان گمروه شما
۶۳- پس بگفتند: بلکه همزه ماست
[امچه] گفتند کسافرا پییدا
۶۴- ما [همان] حق برایت آوردیم
۶۵- پاسی از شب چو بگذرد آنگاه
خسود همه دنبالشان قدم بردار
کسه نگاهی نماید از پس خویش
پس بان چسبایکه شسوید روان
۶۶- بنهادیم [بنا نبی] به میان
که سحرگاه [چونکه] رخ بنمود
۶۷- مردم شهر از سوی دیگر
۶۸- [لوط] گفتا به مردمان ایشان
[حالی از این مکان شنید به در]
۶۹- بیم دارید از خدا [باری]
۷۰- قوم گفتند [لوط را] که مگر
[ما نگفتیم اینکه تا دنی]

و بگفتند [بر رسول] درود
[معلی از شما نمیدانیم]
می دهیم بشارتی [هشدار]
صاحب علم او عقل دلبندی
به چه وجهی بشارتیم ز شماست؟
[چه پیام از برای من دارید؟]
روی حق و دوستی است [فلا]
[این بشارت درست و حق میدان]
گردد از رحمت خدا [ای مجید]
چه بود [شان و حال و کار شما]
سوی قوم که هست [اهل ضلال]
مسیره انباشان از پسند بسا
خواستیم اینکه او بساالد دیر
امی ز کدر سوشان به قهر و شتاب
[مه سر لوم لوطشان شد جای
سویا شمسید [حالی] بر ما
[امچه] را [پیبرای تو] بایاست
[امچه] کردید [انرا] بر دید
راستی گویم [راستی] کردیم
[برو و ال خود بر هر همزه
هیچ یک را ز همزهان [مگذار]
[هر کسی راه خویش گیرد پیش]
که برای شما رسد فرمان
کار آن مردمان [بسی ایمان]
شود آن قوم [بسی] نابود
شما بدانند [شور] بسرا
بشود بانشد بهر من مهمان
میرید [بروی من] [دیگر]
مکشیدم به خلقت و خواری
[فردهای سبی ما ز مد نظر]
مردمان را بخون به مهمانی

۷۱- گفت: کاری اگر شما دارید

[همه] در حکم دختران مانند

۷۲- [و] به جانت قسم که آن مردان

۷۳- مهر آنگه که سر زد از خاور

۷۴- بنمودیم [جمعه] زیر و زیر

از گسل و سنگواره‌ها بسیار

۷۵- و نذر این [امر] مهر اهر نظر

۷۶- ز آن شمشاتها برای آگاهی،

۷۷- و بر نبود عبرتی بدون گمان

۷۸- اهل «ایکه» مستعزبان بودند

۷۹- زین سبب ز آن کسان [بذخام]

[اثر هر دو قوم پادشاه]

۸۰- [به خیال] اهل حجر ارمالیدند

۸۱- معجزات خود از سر ارشاد

[بی‌اثر ماند لیک در غایات]

۸۲- مهر اعلیت او رفاه و خیال

۸۳- مهر آنگه که سر زد از خاور

۸۴- دست آوردشسان نکرد خدا

۸۵- مباد زمین را و آسمانها را

[خود] نکردیم جز بحق موجود

در گسترشان [سوا از سر تسخیر]

۸۶- و همانا که کردگار شماست

۸۷- بتو دادیم عظیم قربان را

۸۸- گر باصنافی [از چنان کفار]

تو مشو بهر کافران غمخوار

۸۹- گو: منم [با هدایت دلدار]

۹۰- به همان سان که بهر مقتسمین

بهر مسیری خدای بسیارید

[می‌دهد و در ضامن مانند]

[خود] به سر مستی اند سرگردان

آمد آن پادشاه سرگشان بر سر

و سپس ریختیم شان بر سر

پخته و سخت گشته از تف نار

مایه‌های [شعاع] است و عبر

مانده بر جای بر سر راهی

از برای کسان با ایمان

[جام نسل عذاب می‌بودند]

بگرفتیم انتقام [تمام]

بهر سر راهی آشکارا هست

۱- [تسبیح] در دور غزل خواندند

محفل کردند مابان افراد

رو بگردان شیدند از آن [ایات]

سفر کردند خانه‌ها به جبال

آمد آن پادشاه سرگشان بر سر

از چنان مردمان عذاب خدا

و آنچه موجود پسین آنها را

و قیامت رسیده خواهد بود

و گذشتی نکو به پیش بگیو

کافرینشگر است و [هم] داناست

[تسبیح] سبع المثنائی [آن] را

بهره دلا بگو چشم از آن بردار

باش با مؤمنان فسر و تن وار

اشکبارا دهانده هشدار

بفرستاده‌ایسم عذاب [فیهن]

- ۹۱- آن چنان مردمی که قرآن را
[کرده تکذیب و کفر ورزیدند]
۹۲- به خدایت قسم از آن چو رسید،
۹۳- [پرسش] از آنچه را که می کردند
۹۴- پس توان را که یافتی فرمان
روی تو اتمم شد شرک برگردان
۹۵- ما کفایت کنیمت از آن [شر]
۹۶- آن کسانی که همواره داور
آنچه بمشاید [حقیقت مکتوم]
۹۷- نسبیگ دلتیم می شوی دل تنگ
۹۸- پس خدایت سپاس و حمد بگوی
۹۹- و پیروستش تسبیح داور خدایش
- بخش کردند و بخشی از آن را،
بر دیگر بخش از آن گزاییدند
ما بخواهیم از آن کسان پرسید
پرسش از آنچه حاصل آوردند
اشکبار شما یسین امان
آیا ره خود روئید سرگردان
گایردت گزیده مسخره گسر
گشته قائل به کردگار دیگر
زود گردد برای شان معلوم
ز آنچه گویند اقوام بی فرهنگ
آورد ساجدان او می بوی
نهی ترا وقت مسرگ آید پیش

۱۶- ترجمه منظوم سوره مجیل (مکی، ۱۲۸ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- کسب دادر فرا مسرسد
پساک و فرائر بود ایزد از آنج
۲- اخیل املاتک را با امر خوش
در بر هر بنده ای از بندگانش
تا که بگوید به اذار [هان]
پس بمنمایید شما [مردمان]
۳- خلق بحق کرد سماوات و ارض
۴- آدمی از لطف [بیقرار] کرد
۵- خلق نموده است برای شما،
بهر شما گرمی و هم سودهاست
۶- شما مگهان چونکه ز بعد هر
یا که [بگهان] بچراشان برید
می نماید برایش شتاب
شرک بوزند با او [باصواب]
لعل با و می کند کردگار
کن را خواهد که دهد [افتخار]
هیچ نباشد بحر ز من خدای
پروا از من (که بود این سرای)
شرک بوزندش و او فرو از
لیک چمدل همیشه بود با ایمان
اشتر و بُز، گاو و دگر [چارپای]
نیز از آن [سوع] شما را غذای
باز شان آرید [سوی سرا]
هست خلق زمینت [وزیری فرا]

۷- تا سوی شهری که بجز رنج نر
 حمل نمایند بسرای شما
 شک نبود اینکه خستای شما
 ۸- استر و اسبان و حمیر افرید
 مسایه ربه السد برای شما
 نیز کند خلق دگر چیرها
 ۹- [شرح و بیان] ده قصد ز خداست
 خواستی از ذات خداوندگار
 ۱۰- لوست کسی گز [ز سر] آسمان
 شرب شما، رشید گیاهان ازو
 ۱۱- با آن از کشته و زیتون و نخل
 نیز شمار [دگر] سی گمان
 ۱۲- رام نموده است برای شما
 [سر] غور و ماه برای شما
 بهر خسرد و رز کسان بی گمان
 ۱۳- و آنچه شما را بزمین اقرب
 بهر کسانی که بگیرند بپند
 ۱۴- لوست کسی [کز بی رزق شما]
 تا که از آن تازه و تر گوشتی
 هم بپزد آید از آن زیوری
 بیتی گشتی ها را کاندران
 تا که ز فضل و کرم [کردگار]
 باشد [ازین] راه جمع شما

می توانید رسیدن به آن
 [آن] حیوان جمله [بارگران]
 صاحب رافت بود و مهربان
 تا که بگردید بر آنها سوار
 در سفر و در حضر و شهر گار
 آنچه نماند شما [اشکبار]
 بعضی از آن نماند گزی و خطای
 بود شما را همگی رهنمای
 ریخت یکی آب بسرای شما
 نیز چراتید [در آن] چارهای
 بهر شما [تا که] همب برورد
 هست در این عسرت اهل خرد
 [و شیری] روز و [سسیاهی] شمام
 [قدرت] دلار [نموده] است رام
 هست در این عسرت [و پندی] تمام
 از نظر رنگد همه گونه گون
 هست در این مایه عسرت [توین]
 در یارا بهر شما کسود رام
 [مید کنید] [و بخورید] [ش بکام]
 کان را پوشید [به] بدن خویش
 [سینه کش و راه شکافان به پیش]
 بهر خود آید معاشی بدست
 شکوگزارید [که] اور ازق است

- ۱۵ - کسرد بسپار روی زمین گوهها
[سبز بس] [آبهار و [مسی] راهب
۱۶ - نیز نشانها و به بحر اندرون
۱۷ - آنکه همه جان و جهان افربد
[حالت این هر دو برای شما]
۱۸ - نسعت دادار اگر بشمرید
شک لب بود اینکه خداوندگار
۱۹ - بپاشد آگاه خدا بی جهان
۲۰ - [مردم مشرک] که بجای خدای
خیالت چیزی نکنند [آن بتان]
۲۱ - [اینان] باشند چنان مردگان
بیر بدانند چه وقتی بود
۲۲ - فرد او فرید است خدای شما
هست [قلوب همه] اتکارگر
۲۳ - لاجرم آگاه بود کردگار
دوست بسمی دارد پروردگار
۲۴ - و هر گاه بپرسند خداوندتان
پاسخ آرند که انصافهاست
۲۵ - تا به قیامت که نمایند حمل
هم گسسته خلق که می ساختند
و چه بد است آنچه کشندش بدوش
۲۶ - نیز کسانی که بر این رسم و راه
امسر خداوند سپس در رسید
بر سر انقوم فرو ریخت سفت
گفتان را هیچ زمان این چنین.
- تب که شما را نکند جبهجای
بو که بیاید ره [آهتدای]
راه بیاید به انجم [فزون]
هست جو آنکس که نه خلق نمود
ایا خود سایه عسرت نبود
می نتوانید [کم و کیف] آن
در گسلرنده است و بسود مهربان
زانچه نمایند عیان و لسان
طاعت از غمیر خدا می برند
خسب شده خود از کس دیگرند
[کبر] نشان رفته بیرون جهان
[حکایت] انگیزش انسدالشان
مردم سر روز جراسی یقین
[بسیار] بپاشد از مسکین
زانچه نمایند عیان و لسان
ایگو خود گاه بود در جهان
کرد چه نازل به شما بر زمین
[این و بمانده است بجا] از اولین
بسیار تمامی گناه و بیدی
گمراهان از سر لایطردی
[یک بگه کن عوض ایزدی]
پیش تر از اینان کز ویرگر
گشت اسباب همه زیر و زبر
[یعنی] عذاب آمد از آنجا فرود
فکر [عذاب و خطری] می نبود

۲۷ - غبار کنندشان بقیامت خدای

[احمال] گنجایند [که بین شما]

پاسخی [ایستگونه] ز دانشوران

قسمت کفار [بروزی چنین]

۲۸ - سردهی انسان که ملاتک روند

انسان بسر خویش ستم داشتند

[یعنی] از ما عملی بند بر رفت

هست خدای اگه بر آنچه هست

۲۹ - از درهها وارد دوزخ شوید

و ده که چه بد باشد بر اهل کبر

۳۰ - پرسند از مردم پرهیزگار:

پس پاسخ آورند: [هسوان چسب را]

بهر نیکوکاران در این جهان

دار بقا بهر و ده چه نکوست

۳۱ - وارد کردند به جهنم غلظت

جاری و هر چیز کنند آرزو

ایستسان پیاداش خداوند بر،

۳۲ - مردم پاکس را [از مسلمین]

گوید ایشان را از ما سلام

داخل گردید پیاداش آنگ

۳۳ - دارندند ایما بجز این انتظار

امرویا از سوی دلدار تو

پیش تر از ایشان هم بودندند

ظلم، خداوند برایشان نکرد

۳۴ - کیفر هر کار کز ایشان بر رفت

آنچه بران [طعن و تمسخر زدند]

گوید [آن روز] شریکان من

بر سرشان بود جدال و سخن؟

ایست کامروز [همه] خواری است

کیفر کفر [از طرف باری] است

تا که از آنها بستانند جان

از در تسلیم بگردند عیان

لیکن بر [احاثشان] بی گمان

[احمال] اعمال شما [در میان]

انجا خواهد شدن جاودان

یافس انسر [دل] دوزخ مکنان

خود [چه فرستاد خدا بر شما؟]

۳۵ - حیدر حیدر بود بهر ما

تغیر نبود خیر و بدون گمان

حیات پیروای گران [از ما]

آنجا کز دامانشان نهرهاست

در پندشان هست و بر ایشان رواست

جسمه مستقی او پیار است

چونکه ملاتک بسماند جان

بلا شما را، و بسبب جان

بود ره و رسم شما [در جهان]

تا که ملاتک بر آنان شوند

گردد نازل به همین چون و چندان

بارة و رسمی او چنین کیف و کم

در حق خود رفت از ایشان ستم

بر سر [آن قوم] بیامد بدید

کیفرش الحال بایشان رسید

۳۵- گفتند آن مردم مشرک چنین:

طاعت جز او ننمودیم [هیچ]

غیر [همان] حکیم خداوندگار

پیش تر از ایشان هم داشتند

ایمان آبرو عهده پیغمبران

۳۶- بحث نمودیم به تحقیق ما

[تا که بگویند] اطاعت کنید

[تا که بگویند] کنید اجتناب

جسمی از ایشان را پروردگار

جمع دیگر، ماندن در گمراهی

پس به زمین سیر کنید [و سفلو]

۳۷- گو تو حریصی پس ارشادشان

چونکه به میراهه کسی را سپرد

۳۸- یاد نماید قسم های خویش

اینکه خداوند بان مسروران

اری بر وعده حق که داد

لیکن [دارک] ندارند و علم

۳۹- تا که هویدا کند از بهرشان

تا که بدانند [همه] کافران

۴۰- نیست جز این گفته ما بهر آنک

[انها] گسویتمش: موجود شو

۴۱- مردمی آن سان که چو دیدند ظلم

ما [به سر او به زمین] در حیات

لیک، بدانند اگر، اجرشان

۴۲- مردمی آن سان که تحمل کنند

خوشتی ر [ذات خدا] رای ما

نی خود ما و نه پدرهای ما

هیچ نگفتیم که چیزی حرام

مردمی، این رسم ورد [و این کلام]

هست جز ابلاغ [کلام و] پیام؟

بر سر هر جامعه پیغمبری

ذات خدا را [الله کسی دیگری]

از هر طاعتی [و هر خود سری]

کرد [الطاف] هدایتگری

باشدشان [مصدق] اولیتری

تا نگرید عاقبت بگری

۴۳- بیکم گمان ای که خداوندگار

خبر بشارتش و نذارند یار

۴۴- پیغمبر را و تمام خدا

بر دیگر می کند جان عطا

عصده بر او هست [و بیارد بجا]

بیشترین مردم [اریس ما] جر

آنچه در آن خلف نظر داشتند

خود همه را کذب پیگداشتند

ما ننمودیم اراده بر آن

آن بسو خود ایستاد بر زمین

محرت کردند بر راه خدای

جای نکشوشان پسندیم عطای

بیش بزرگ است بشار بقای

پس به رب خویش توکل کنند

۴۳- پیشتر از تو فرستادایم
و حسی بانسان بمودیم ما
چو یا باشید ز اهل کتاب
۴۴- ای کتب شرع! روان داشتیم
قوان را پس تو فرستادایم
ز آنچه بر آنها شده نازل، دهی
بماند کساندیشه ننماید بحق
۴۵- ایسا مگذار و گسته کارها
اینکه فروشان ببرد کردگار
بسا که پیادهشان بر سر عذاب
۴۶- یا که بگیردشان دست خدای
و انگسه از بهر چمنان مودمی
۴۷- یا که فرو گیردشان وقت بیم
۴۸- ایادر آنچه خدای امرد
(گسز بر هر چیز بسوه سایه ای)
کسانان بر سر هر گسه بمروردگار
۴۹- هر چه که خسته بود در جهن
با ملکان سجده به یزدان برود
۵۰- بمسیم نمایند ز دادرشان
و آنچه بدان فرمان بگرفتند
۵۱- گفت خدا بهر پرستشگری
نیست بجز این، که خدا واحد است
۵۲- آنچه که باشد به سماوات و ارض
ایسا بروای شما را بود
۵۳- آنچه که دارید ز نعمت بدست
و انگه رنجی چو رسد بر شمای
۵۴- چون ز شما رنج کند بر طرف
ارشد از بهر خداوند خود

غیر رجالی ای تبلیغ دین
گر که [باشید خبردار ازین]
(و آنکه پس از و هشگر شرع مبین)
(انسان را) همه با معجزات
تا که به مردم از جمیع جهات
شرح و کس روشنشان (از صفات)
در همه احوال حیات و ممات
باشند از [کار] خدا در امان
در دل [تباریکه] زمین ناگهان
از طرفی کسان نبودشان گمان
بوقستی بمباشند به گشت و گذر
نسبت گریزی و گزیری [اگر]
رت شکما هست و نسوف و رحیم
ایسا بفر عسبر [می نگرد]
کز چپ و از راست همی گسترند
سجده به [آداب] تواضع برود
روی زمین یا از سر آسمان
سرکشی از خود ننماید عیان
ز آنکه محیط است بانسان خدای
ارشد از روی اطاعت [بجای]
بسر مگزیند شماها دوکس
بیم ز من [در دل] آرید و بس
زو بود و دین بجا پساید
از دگری، غیر خداوندگار
بجمله [بود از سوی پروردگار]
روی بزرگانه وی آرید زار
و انگه چمنی ز شما در میان
ایای [شریکی را اندر میان]

۵۵- تا که سرانجام به کفران شوند
اینگ از آنها مستمع شوید
۵۶- بخشی از بهر [تان] می نهند
[روز جزا] قطعا پسر سندان
۵۷- دخترهایی ز برای خدا
اوست منزه از چنین افترای
۵۸- چون به یکی ز آنان گویند [هان]
تیره شود چهره او از غضب
۵۹- زین خبر تلخ که وی را رسید
ایسا خود اندیشه نماید چنین؟
یا که ورا زنده سپارد به خاک؟
۶۰- وصف بد از بهر کسانی سزااست
والا وصف است سسزاوار حق
۶۱- گسر بسجزای بس اعمالشان
روی زمین [حق] چسبند
لبا به زمانی که مقین شده است
چونکه زمان ایشان ایدشان، ساعتی
۶۲- قبال باشند برای خدای
جنت گوید کسر آنها بود
قسمتشان حقا نثار است [و بس]
۶۳- بر امم قبل تو تاله م
شیطان، اعمال چنان مردمی
و امروز او سرور ایشان بود
۶۴- ما بتو قرآن نفرستادیم
آنچه [حقیقت] بود [و اختلاف]
نیز که رحمت بود و رحمت بود

در حق آن چیر که کردیم عطا
زود آمدید [چه باشد جزای]
ز آنچه که روزی شان دادیم ما
تعالله در باب چنان افترا
بسر شرک و سفه [قائند]
ز آنها باد آنچه بدان مائند
همسر تو، بهر تو دختر سزا
حشم و غم خویش برد [در نهاد]
گردد از طایفه خود نهان
دلزدش ایسا به کمال هوان؟
بد بود این نوحه حکم و بیان
کتابی را بساور عقبای نیست
کفر صفت عزت و فوزانگی است
مکرده را باز گرفت خدای
[حق] خست [م] نهادی بحای
انسان واپس بچسبند کردگار
نیست به تقدیم و به تأخیر [کار]
آنچه بد رسد خوش از بهر خویش
ز کذب از اینگونه بیارند پیش
در ره آن پیش بنارند [پیش]
[باعت] نمودیم دگر آسیا
داد به چشمانشان [ب] [و ضیا]
رنج الیم است برایشان [روا]
جز که بر [آن] مردم سازی عیان
بین کسان آمده زان در میان
بهر [همه] مؤمن [روشن روان]

۶۵- نازل بشنود خدا ز آسمان
 زنده پس از مردن [و بمردنش]
 سایه عبرت بر آن مردمی
 ۶۶- هست در آسمان برقی شما
 چون ز میان راهه [سرگین و خون
 شیری پاک و بخورالسمتان
 ۶۷- روز امراتی که به تاج است و نخ
 [مناجیح] مسکری بکف آرید و نیز
 هست در این آسمان بر بدن گمان
 ۶۸- الهام از سوی خداوند تو
 بر زبیرا کوه و شجر خاتمه
 ۶۹- بعد، بخور از همه میوهها
 پس بسترود از شکسسمهایشان
 هست در آن در میان از بهر خلق
 ۷۰- خلق آسموده است خداوندان
 بسمتی شما یابید عمر دراز
 آن سان [کندر پی اتراک و علم]
 نیست گمانی که خداوند [تو]
 ۷۱- داده خدا بعضی شما را به بعضی
 فخره بر تو نتواند داد
 بهر غلامان و کنیزان خود
 تا که [ازین حیث] برابر شوند
 و زنند قنکار [و نباتند قنر
 ۷۲- کرده خدا خلق ز نوع شما
 زاده و احفاد بدیدار ساخت
 روزی تسان خوردنی پاک داد
 ایسا بر نعمت پروردگار

ایسی و بشنود زمین را بان
 هست در این [نعمت او] پس گمان
 گمانان را گوش شنواست [هان]
 عبرت، همسر قدرت پروردگار
 هم ز شکسسمهایشان [ارد بسیار]
 بر همه نوشنده بخورد خوشگوار
 خرما و انگور [که آید بسیار]
 رزق [و خوراک] بگو [و سجدار]
 حاصل از باب خورد اعتبار
 گشت به زنبور عسل [هان] بساز
 نیز بهر جا که بر نقش فراز
 راه بهیدایت را خسانع پیروی
 شریعتی الهی [و بر رنگ و بوی]
 عبرت بر مردم اندیشه جوی
 بسمت پروردگاران [کردگار]
 در حلق فرشتی [از روزگسار]
 هیچ بر آنها نسید انکار
 باشد آگاه و توانا [یکار]
 از نظر روزی تسان برتری
 روزی خود و جمعت [بر دیگری]
 مسمی از آن را نکنند اختیار
 ایسا بر نعمت پروردگار
 نعمت تو را که بود پی شمار
 بهر شما همسر و تر همسران
 کرد شما را همه روزی خوردن
 ایسان بر باطل می آورند
 باز هم آن قوم [به کفر اندرند]

۷۳- جای خداوند پرستش کنند
 نی به سماوات و زمین رزق بخش
 ۷۴- بسهر خداوند مثل ناپدید
 لیک ندانید شما [مردمان]
 ۷۵- [همال]، خداوند قتل می زند
 کماو نبود قادر بر هیچ کار
 آنکسه ورا رزق نکسو داده ایم
 نسا که ورا انفاق از مال خود
 ایسا این هسو دوسرا بر بُوتند
 [اگهی] و مسلم نمدارند لیک
 ۷۶- نسیر خداوند [سوی شما]
 زان دو یکی گنگ و ندارد تور
 [چون ر نگهداری خود عاجز است]
 گر فرستدش ز بهر کار
 او [اگه نبود گنگ] برابرو بود
 آنکسه دهسد فرمان از روی داد
 ۷۷- [مسلم] نهائی سماوات و ارض
 کما قیامت نبود جز یکی
 بسا که از آن کمتر و فادر نبود
 ۷۸- اوست خدایی که بر آوردتان
 هیچ نمدانستید [از حیات]
 گوش و دل و چشم که او را سپاس
 ۷۹- می نمایند نظر بر طیور؟
 رام شدید [و به چنان حالتی]
 بی شک از بهر همه مؤمن

چیزی گمان را نبود اختیار؟
 نی بودش قدرت [اینگونه کار]
 ز آنکه نبود آگه پروردگار
 آنچه حقیقت بود و نفس کار
 بین یکی بنده [که از دیگری است]
 با کسی آزاد [کزین حد پوی است]
 از سوی خود تا که بخشید از آن
 [هم] به بهان باشد و هم در عیان
 حمید سزاوار خداوندگار
 بیشترین مردم [ازین حال و کار]
 بهر نماید قتل از دو مسرد
 بهر خبری کار [که آهنگ کرد]
 تصادف سرار به مولای خویش
 بهر خبری [از این راه] بیارد به پیش
 با دیگری [کما پوی از نقص هاست]
 و آنکه روان باشد بر راه راست
 باشد، از آن خداوندگار
 چشم بهم بر زدن [سوق وارا]
 ذات خداوند به هر [گونه] کار
 از رحیم مالدان و شمای
 بهر شما خلق نمود [آن] خدای
 آرید [از این همه نعمت] بجای
 گمان بر جو سما پرکشان
 غیر خدا نیست نگهدارشان
 مایه عبرت بود اینسان نشان

۸۰- کرد خداوند سراهایتان

خیمه از پوست پدیدار ساخت

تا که در آن روز که کوچ شماست

بهر شما باشد باری سبک

و آنچه ز چشم است و ز گوی استوموی

کرد پدید از اثبات و محتاج

۸۱- ز آنچه خدا بهر شما افزید

وز بهر کوهستانها غار (ها)

داد قسار آن سنان تن پوش

از (کذا) گرمای او یا سوز برد

حفاظتان میباشد از آسیب هم

تا (ه) تسلیم بگیریید پیش

۸۲- روی بستاند گر (از حکم دین)

۸۳- تسبیح دادر شناسد و می

اری از بین چنین مردمی

۸۴- روزی که هر لقب شاهی

از پی عذر نخواهد یافت

۸۵- چونکه بیستد سم پیشگان

پس نه سبک گردشان از عذاب

۸۶- مردم مشرک چو (سوز جز

قابل بودند او اطاعت کان

اینانند آنچه که ما جای تو

پس از انگاه باستان دهد

۸۷- پس به چنین روز در آید پیش

(و آن همه) بر ساخته‌هاشان رود

مآیه آرامش بهر شما

(پوست کز انعام بماند بجای)

با که بروزی که اقامت کنید

(کز آن احساس سلامت کنید)

(و مانند بر دست شما را) (دام،

تا به زمانی که بگردد تمام)

بجنگل و باغ و شجر و سایه‌سار

بهر شما ساخت (خداوندگار)

تا که شما را دارد پرکار،

نسیر لباسی که (که کارزاده)

بهر تمام لو بکند برقرار

نیز بهر دادر همه بکنند و را

۸۲- تسبیح حق فقط هست بلاعین

۸۳- تسبیح کفران (موسها) شود

بیشترین سر ره کفران روند

از هم، انگاهی اصحاب کفر،

و آن بهر دادر ربان کفر

صورت و معنای عذاب (خدا)

نی که شود سهلت ایشان ادا

بشد آن را که بجای خدا

گسیبند (بی داور دادر مآله)

طاعتشان و بهر هدیه روی

حقا بشید شما کذبگوی

از در تسلیم به پروردگار

بدان (هر طرفی چون عیارا

۸۸- آنهايي [کز سر شرک و عباد]

مردم را مبالغ رفتن شدند

[خود] به عذابى که بر آنان بود

۸۹- روزى کز هر وقت شاهدهى

شهادت اريم بانان ترا

قوان نازل بستو بنمودايم

و اهنمود است به اسلاميان

۹۰- امر همانا بدهد کردگار

هم به برآوردن حق اکسان

نيز کنند مهي شما را [خدای

بهند دهد او به شما بردها]

۹۱- عهد چو بستيد به عهد خداى

از پس تا کشيد قسسه هايتان

ز آنکه خدا را به قسم هاى خویش

اگه باشد از لهان و عيان

۹۲- نيز ميباشيد بسان زنى

از پس تسليمين و احکام آن

[حال] شما نيز قسم هاى خود

بسا اين نيت که ز قوم دگر

نيست بسجز اينکه خداوندگار

بسي شک در حشر کند الکبر

۹۳- گر که خداوند [جهان] خواستى

جمله شما را، انبا هر که را

نيز هران را که بخواهد خداى

وز گم و کيف همه احوالتن

کسفر نمودند و ز راه خدا

بهر فسادی که نمودند، ما،

[نيز] فزاييم عذابى [خدا]

مميوت از بين همانها کنيم

[تا چه نمايند چو اين ما کنيم؟]

کان به همه چيزى روشنگر است

رحمت و پيام نشناختاور است

بهر نگرى و انين داد

آنکه ترا خویش بُود در عداد

از گنه و زشتى و بىنى [و عباد]

بپوشيد کماين پسند بسياريد يناد

[پيش نگريريد طريق و لى]

[پس بوي ده بقم مگريريد پى]

خجماين خيوتديد و بيقنا خداى

و آنچه بسياريد قسمايان بجاي

کاو بر هم تايدى بخشمايان

بافته را کردى از قسم جنداس

سازيد اسباب دغل بهر خویش

قوس پيش الفت و از سهم پيش

بسا آن هاتان بکشد استعان

آنچه شما راست خلاف اندران

دادى در وقت و اهد قسار

خواهد بنهد به خلالت دجار

لزد بهر راه او کنند رستگار

قطعا پرسند و روز شمار

۹۴- نیز مسازید قسم‌های خود
 کز پی تشبیه قدم‌هایتان
 مانع از راه خدا چون شدید
 [نیز مهیاست] بسری شما
 ۹۵- عهد خدا را به بهایی قلیل
 آنچه بود نزد خداوندگار
 ۹۶- آنچه شما راسته به پایان رسد
 مباد که کسی که نمودند صبر
 نیک‌ترین کار که بنمودند
 ۹۷- مرد و یازن که کند کار نیک
 ز نیک‌دلی بساک بساو می‌دهیم
 ۹۸- قرآن خواهی چو تلاوت کنی
 چونکه پناهی چو خداوند نیست
 ۹۹- آری بسر [جامعه] مؤمنان
 دیو لعین را [ببندد] دسترس
 ۱۰۰- سلاطین [ابلیس] بران مردم است
 نیز [به] آنان که پرورند شرک
 ۱۰۱- چونکه می‌ایم یکی آیه را
 و آنکه بر آنچه که نازل نمود
 آنان گویند که تو نیستی
 بلکه بسی ز آنان را علم نیست
 ۱۰۲- برگو: روح القدس از کردگار
 تا که نسبت خدمت مؤمنان
 را همنما باشد بسو مسلمین

باعث [تزویر و] دغل بین خویش
 لغزش [و گز رفتی] آید به پیش
 پس بچشید اینک عذاب [ایم]
 [از سوی دادر] عذاب‌های عظیم
 می‌نفرشید که دانید اگر
 بهر شما هست [بسی] نیک‌تر
 و آنچه خدا راسته بود پایدار
 اجر نمایم عطا، [خلق کار]
 اجر بر آن پایه کنیم [استوار]
 نیز بود مؤمن بر رب خویش
 [چون] به از کردمشان اریم پیش
 از عهد [شیطان] [لعین] و جسم
 مأمور می‌خواد ز رب [رحیم]
 و قل کون به خداوندگار
 [کار به دادر جهان می‌ساز]
 کما و [تسبیح دل] دارند دوست
 [سوی چنین مردمی او را هجوست]
 جای دیگر آیت [خود] مستقر
 هست خداوند بسو آگاهتر -
 غیر کسی کما و بزند افتقار
 [بسی] خبرتند ز کار خدای
 از سر حق آن را نازل کنند
 [کما دادر] به حاصل کنند
 مردم مؤمن را خوشدل کنند

- ۱۰۳- اینک دایم که گویند [هان] اور نسیعلیم دهسند، ادسی
 [هانشا] کسان کس که ورا [کافران] نسبتی ایسگونه دهندش همی،
 [خود عسجمن] باشد او را لسان انساقران را باشد بیان،
 روشن [و شیوا] عربی [فصیح] دعوی باطل برود از میان
 ۱۰۴- آنهايي را که بایات حق نیست یقین، قطعاً ربّ عظیم
 ره نمایندشان و ز بهرشان باشد در پیش، عتابی الیم
 ۱۰۵- نیست جز این [حکم] که نکذیب [حق] باشد از آن مردم [تاریک بین]
 فاقد ایمان و به ایمان حق سند ایستاد از کاذبین
 ۱۰۶ هر که پس از ایمانش بر هدای کفر برورد، بشود باز خواست
 غیر کسی که سر آکراه [و جر] محنت و بی روح یقین محاسن
 قلب وی از [پرتو] ایمان [به حق] همگوشه آرام و نبود اسوار
 لیک کسانی که بهدرد بزر عمر کفر، به پروردگار
 خشم خداوند برایشان بود گشای کفرشان، اندر کار
 ۱۰۷ چون ایشان زندگی دیوی خوشتر دارند ر عبک ای خویش
 ایزد بر قوم عذاب شاس ره هدایت نگردد به پیش
 ۱۰۸- ایشان را مهر نهاده هدای برد و برگوش و به چشمشان
 بسی خرنند آنان از هر چه کان دارد ر حق و حقیقت بشان
 ۱۰۹- روز جزا [چونکه بگرد عیان] حقاً باشد ر هر زبان
 ۱۱۰- از سوی دیگر آل سان مردمی کس پس از آن تس و رسج جان
 مسجوت کردند و برله جهده ایسای هشدند بسدور ایمان
 پیشه نمودند شکیب [و قرار] انسان را از سوی ربّ [بندان]
 اجر بود، و آنکه داد ر نمو در گنبد است و نبود مهربان

۱۱۱- روزی آید که در آن هر کسی
کیفر هر فعل کس و سرزده است
[چونکه جزای عمل این سان رود]
۱۱۲- [حال] خداوند مثل میزند
کان را امتیث حاصل شدی
روزیش از هر طرفی می رسید
لیکن بر نعمت پروردگار
طعم بلایایی چون جوع و خوف
[قسمتشان کرد و] هسانیدشان
۱۱۳- جانب آن مردم از آن مردمان
وی را تکذیب نمودند چون
بهر مکافات چنان ظلم [و شرک]
۱۱۴- هرچه خدا روزیتان کرده است
گر گسه پرستید خدا را فقط
۱۱۵- این بود و نیست [حقیقت] جز این
مسیته و خون و همه اجزاء شوک
لیک اگر فردی درصاته گشت
لیک نه از بهر تجاوزگری
[بسیار و معنی سازد] و داند خدا
۱۱۶- با هر کلبی که شما را شود
[زود] مگویند حلال است این
تا که دروغی به خداوندگار
بندند آنان که خدا را دروغ
۱۱۷- بهره ایشان را اندک [زمان]
۱۱۸- آنچه ازین پیش ترا خوانندایم
ما ننمودیم بسایشان مستم

بهر دفاع از خود برپا شود
کامل در حق وی ایضا شود
ظلم نه در حق کس اجرا شود
[مردم] شهری را [بهر شمای]
[فیض] آسایش و راحت بجای
وافر و خوش [خور ز رنج و بلای]
کفر بسوزید و از آن پس خدای
در عوض فعل بد و نساوای
[عامل کفران را این شد سزای]
تسحقا الله پسینموری
بودند افراد ستم گسری
نخندیدند پس سرشان کیفری
بغف کرد و او صرف نماید از آن
بهر تمشش نکیر نماید [هان]
کثیر و جود بهر شمایان حرام
لباحی کش غیر خدا رفته نام
[داند] پس گیرد از آنها طعام
[یا که فزون خواستن و اغتنام]
د راندند است و رحیم [تعام]
جاری [و ساری] بزمان [و بیان]
یا که مگویند حرام است آن
بسته بسایید [ازین رهگذار]
می نشوند [از کیفر] رستگار
بسمه غلبی که الیم است آن
کردیم از بهر یهودش حرام
[خود] بهره ظلم نهادند گام

۱۷- ترجمه منظوم سوره اسراء ابنی اسرائیل (مکئ، ۱۱۱ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- یا کاکسی که از [طرف] مسجد الحرام
برد عبد خود به مسجد الاقصی شس [سام]
انجا که کرد آن برکت دادایم پیش
کابراشان دهم [هم] از آیه های خویش
شگفتیست کاه خدای صمیع است [و همچنان]
بد بود همه کل مکان و همه لامکان]
۲- مکتوب آسمانی دادیم [پیش از این]
موسای را که راهنمودی بود [مبین]
بهر یهود تا که بغیر از من اخدای
کس را وکل خویش نگیرید [و رهگشای]
۳ ای [زاد و رود قوم که با لوح [همزمان]
کردیم شان سوار و بدادیم شان امان]
[ایس نکته را بدانید] او [در همه امور]
جسماً که بوده است یکی بنده شکور
۴- ما بر یهود حکم نمودیم برقرار
[در کتاب] اینکه در این سرزمین دوبار،
بر پا کنند [شورش و] طغیان بی شمار
پرویشتن کبید بسی فتنه آشکار
۵ چون [وقت کفر] آید از وعده محض
از آن دو وعده شان که نهادیم [اما درست]
از بندگان خویش گماریم بر ضمای
درم آوران سهیمگن او روز آزمای
کاووش کنند جمله سراها [و دارها]
و آن وعده ای نود شدنی [از قرارها]
۶- بر آن کسان شما را نصرت عطا کنیم
و آنکه از سوی خویش مدد بر شما کنیم
با مالها و با پسرانتان [شویم یار]
قوم شما فزون بسماییم [از شمار]
۷- نیکی اگر کنید بخود نیک کرده اید
و بر بد کنید خود ضرر آن بردارید
چون وعده نهایی ایشان بشد عیان
ما بر گماشتیم کسانی برای آن
تا [رنگ] غم بچهر شماها بیاورند
ویران کنند هرچه که انجای یافتند
تا همچنان به جانب مسجد [پورش بوند]
ویران کنند هرچه که انجای یافتند

۸- باشد کند خدای شما وحم بر شما

[انگاه] بهر مردم کفار یروزگار

۹- قرآن براستی بنماید و هی که آن

بر مؤمنان که [خود] به نکویی کنند کار

پاداش [بس] بزرگ بود از برای شان

۱۰- آماده دردناک عذابی ز سوی ماست

۱۱- آن سان که بهر خیر کند آدمی دعا

[گیرد] ده دعای شر و خیر را به پیش.

۱۲- شب را و روز را دو پدیده نموده ایم

[اما] مروز نور فشانیدیم [آشکارا]

و آنکه شماره سوات و حساب خویش

۱۳- ما سر نوشت هر بشری را به گردنش

ما کارنامه ای بر آریم [بهر او]

۱۴- [گوییم] کارنامه خود را بخوان [بیاب]

۱۵- هر کس که رهایی نبود از این لست

بسیار گناه هیچ کسسی را کس دگر

در کار ناوریم عذابی [به خلق پیش]

۱۶- شهری که ما اراده کنیمش به انهدام

تا سرکشی کنند بان حد که حکم ما

[تعذیب ما بیاید بر آن کسان فرود]

۱۷- از بعد قوم نوح [نبی در جهان خاک

[از آنچه می کنند] خدایت بود خیر

گر پا کشید نیز تراجع کنیم ما

زنندان کنیم دوزخ را [در عرصه شمار]

این استوارترین است [در جهان]

قرآن دهد بشارت [بس] آن که در شمار]

از بهر کارهای نکو از خدای شان]

آن قوم را که نافذ ایمان بر جزاست

سفرین برای شتر سماید [به باروا]

و آنکه آدمی است شتابان [نکار خویش]

[و آنگاه] رنگ صحرای شب برافزودهایم

تا از [خود] بجوید از فصل کردگار

دایم و هر چه را بنمودیم عیان [از پیش]

پسوسته ایم و روز جزا [بهر خواستش]

باید گشوده آن را [آنگاه پیش روا]

که مروز بس بود بتو دانستن حساب

بیراهه هر کس برود بر ریس لست

هرگز پوئیده می نبود [ولستین گار]

الا ز بعد بعث رسولی [از سوی خویش]

بر مترهان و خوشگفرائش دهیم کام

کردد بوی مردم [آن سرزمین] روا

تا بدشان کنیم تمامی [هر آنچه بود]

بسیار قوم ها که نمودیمشان هلاک

بر جرم بندگاناش باشد [پسی] بصیر

- ۱۸- هر کس که سود عاجل دنیا داشت دوست
از بهر هر که هر چه بخواهیم اندران
معلوم و طرد گشته [به محشر شود روان]
- ۱۹- و آنکس که خواست آخرت و از برای آن
ایمان اگر که داشت چنین خلق [نیک رای]
- ۲۰- آنان و یا که اینان، هر کدامشان
ممنوع نیست بخشش پروردگار تو
- ۲۱- بنگر که ما چگونه ببخشیم پرتوی
[اما مقام و مرتبهها [قدر آن جهان]
- ۲۲- قائل مشو خدای دگر در هر خدای
۲۳- فرمان بنده است خدایت که جز خدای
نیکی کنید با پدر و مادران خویش
آنکه که گشته اند کلاتال [و نایان]
- از خود بدورشان منما [همچنان خسان]
- ۲۴- گستردند بال تواضع از ما و مرا
چونانکه وقت خوردی [و جسم توان مرا]
- ۲۵- هر هر چه را که هست بدل هایتان نهان
محسن اگر نشوید بدقتید بی گمان
- ۲۶- هر قوم و خویش حق و را می نما عطا
[در کار خویش حد قعادل بکار بر]
- ۲۷- زیرا بر دارند شیاطین و فسرفین
شیطان کفور تعد بحدارند خود [چنین]
- پیش افکنیم بهر وی، آتش که آرزوست
دوزخ بر او کنیم مقدر [در آن میان]
- وارد شود به آتش [هر سوز و پرتوان]
- کوشید کوششی که بباشد سزای آن،
مفکور سعی شان نبود از جانب خدای
بنحیم بهرهای ز خدایت به ناسشان
بباشد گره گشای تو و راه کار تو
- بعضی از آن کسان را بر بعضی دیگری
مر صالحان [بزرگتر و برترند اهان]
- چون نه پسند و خوار نشینی اسبب ز پای
سبب بیاورد برای کسی به جای
نگار [که که طر خور سندات اگر به پیش
[هرگز] میار و از دانه را تو بر زبان
با آن دو تن بگوی کلامی کریم سان
و آنکه بگو خدای بیامر از این دو تن
بزدند رنج پرورش اجسم و جان من
پروردگار تان بُسود اگر ساهر بان
در حق اهل توبه خدا هست مهربان
بر بینوا و مانده به ره نیز عطا نهای
ز اسراف [در تعامی حالات] کن حذر
شیطان کفور تعد بحدارند خود [چنین]

۲۸- گو بهر حبس رحمت پروردگار خویش
اعراض اگر نمودی از آنها ولی کلام
۲۹- از بخش دست خویش به گردش میداد و نیز
زیرا که بعد از آن به [غم و] حسرت [تمام]
۳۰- ابواب رزق خویش کند باز بی گمان
محدود سازدش که بود دست او حیر
۳۱- از بیم تنگدستی، اولاد خویش
مما می دهیم رزق بایشان و بر شمع
۳۲- نزدیک سر رسا مشوند از برای آن
۳۳- کس را که قتل وی بنموده خدا حرام
مما بر ولی آنکه شود کشته بی گناه
اسراف در قصاص نباید کند کسی،
۳۴- نزدیک مال ظل پدر صوده غیر از آن
تا آن زمان که حد بلوغش رسد [به پیش]
در پیشگاه عدل خداوند ذوالجلال
۳۵- پیمان را به موقع منجش دهید تمام
خود این [رویه بهر شما] بهترین بود
۳۶- از آنچه را که نیست برای تو آگهی
چون گوش و چشم و دل همه هر یک بخار خود
۳۷- محرام در زمین که ترا هیچ آن
نی از ارتفاع قامت امکان آن تراست
۳۸- این ها تمام سینه شان هست ناپسند

کس را امید بسته ای از روزگار پیش
باید به لطف اری و با نرمش [تمام]
آن را مکن گشاده با اسراف [و رفت و ریز]
خواهی نشست طعمه حیر [از جانب سام]
از بهر هر که خواهد رب تو [همچنان]
بر بندگان خویش و [همچنین] بمیر
مقتول می سازید [ای بندگان من]
چون قتل شان خطای بزرگی است [نزد ما]
کاین فعل فاضل است و رهی هست [مذکور]
حرام [مکرم] حق مکشید [از همه اشیاء]
حکم و حاجتی بپنداریم و شروع و راه
زیر از سوی تسرع شده یاوری ولی
راهن که احسن است، مگردید [ها و ها]
احتمالاً وفا کنید به پیمان [و عهد] خویش
خود شدن ز عهد [و مواعیق تان] سؤال
میزان بوقت وزن بسایه بسود تمام
فرجام [نیک کار شما] این همین بود
بد کار خویش آیزوی از آن مکن [گهی]
مسئول هست [در بر پروردگار خود]
سنود که کوهها بشکافی از یکدیگر
تا سر به کوهها بتوانی رساند [راست]
در نزد کردگار تو از حیث چون و چند

۳۹- این زان حکم بود که خداوندگار تو
 با کردگار [خویش] خدای دگر مگیر
 و انگساده طرد گشته از درگاه کردگار
 ۴۰- ریت برای آن [پسران] کودکان سران؟
 گویند آنچه را که بزرگ است و ناروای
 ۴۱- ما گفته های خود به روش های گونه گون
 تا پسند از آن بگیرند اقا بجز لغور
 ۴۲- برگو اگر به گفته ایشان خدای چند
 سوی خدای صاحب عرش، آن دگر خدای
 ۴۳- او [کردگار] از آنچه پیارند بر میان
 ۴۴- هفت آسمان و ارض و در انبساط هرکمی
 موجود نیست هیچ مگر با سپاس تمام
 تسبیح شان بدرک نیارید و کردگار
 ۴۵- مشغول چون بخواستن قرآن نوی، محاب
 ۴۶- افکنده ایم پرده به دلهای آن کسان
 پس [صفت] عاجزند ز ادراک آن [پیام]
 با نفرت از نوروی بتابد آن گهی
 ۴۷- آنکه که بهر گفته تو مستمع شوند
 نیز آن دمی که راز بگویند و آن زمان
 گویند پیروی ننمایند [تسکین]
 ۴۸- بنگر چسان مثل ز برای تو آورند
 ۴۹- گفتند چونکه شتخول گشیم و خرد پای

بر تو نموده و می یو بود راهکار تو
 ز آنکه که عاقبت بشوی سرش پذیر
 افش به [امر] دورخ [سوزان] و پُر شرار
 خود از فرشتگان بپذیرفته دهستان؟
 ازین گونه عیب و نقص منزّه بود خدای
 توصیف گردانیم بقرآن خود [کس] را
 چیزی فرون سازد [پس] مشرک و کفورا
 بودند با خدای [به] خلق و به نهی و پسند
 بودند رهسپار یو به دلاور همگرای
 باشد [همی] منزّه و برتر از آن بیان
 تسبیح نوی که حلیف بود همی
 تسبیح نان او بسمایند [صبح و شام]
 آموزگار [پس] شمع است و نوردار
 پس تو افکیم و همه منکر حساب
 سبکی بی [نهاده] اثر گوش آن خسان
 از رت خود به قرآن تنها [پس] چو نام
 بگیرند غیر راه حلیفت دگر ره
 آنکه تریم ما به همانی که بشوند
 کان مردمان مشرک و ظالم باین بیان
 جز آن کسی که گفته به شعر [این] رمان
 گمراه شدند و راه [به] جایی نمی برند
 بار دگر به خلق نو اییم از مفاک

- ۵۰- گو: سنگ یا که آهن باشید (در شمار
۵۱- یا افریده‌ای که به تصویر زای‌تان
زودا که آورند چنین پرسشی که چیست؟
پاسخ بیار: آنکه شما را نخست بدر
سرهای خود به نزد تو آنکه تکان دهند
گویند آن [فضیله] چه وقتی شود [عیان]؟
۵۲- روری که او شمارا خواند (به سوی خویش)
این سان کنید فکر که (در گور یا جهان)
۵۳- هرگو به به بدگانه آرند آن سخن
شیطان میانشان بکند فتنه برقرار
۵۴- آگه‌ترین بود به شما کردگارتان
یسا گو کنند اراده خداوند [همچنان]
مسا [ای لبتی] ترا نفرستادیم [هنگام]
۵۵- چنانکه کردگار تو آگه‌ترین بود
بعضی ز انبیا را بر بعض [دیگری]
دلود را عطا نمودیم ما، ز بر
۵۶- برگو: همان کسان که بجای خدا، شرف
[ببینید] کز شما نه بلالی کسد دور
۵۷- این که مشرکانشان [خواستند] بر بوس
داوند، بهر قرب بدرگاه کردگار
هم بیمناک باشند از [کیفر] خدا
۵۸- ششدری بفرح نیست مگر یسر [هشتر]
یا ما عذاب سخت به اهلش دهیم و این
- در هیئت جدید بگردید آشکار
باشد بزرگ بر دل [و اندیشه] هایتان
تا با زمان بیاورد [از بعد عهد زیست]
موجود ساخت [آردگان بر همان قرار]
[انکر خود به روز جزا را نشان دهند]
پس سخ بیار: زود، بسا زود باشد آن
پاسخ دهید و شکر گزارانه [یا به پیش]
برجها نبوده‌اید جز از اندکی زمان
کان بهتر است [از آنکه به هر جمع و الجم]
بسیار شک بر آدمی بود او خصم آشکار
رحمت خداورد چو بخواهد به کراتان
در عذاب [سخت] شما را [به جسم و جان]
بسیار برتری ایشان باشی بگناهان
بر بکه در [امام سما و رمس] بود
بخشیدایم [از سوی خود فضل و] برتری
[تحمید و حمد و بند در آن نامه بر وفور]
قائل شدید، ز انان بخواهید با دعا
نی آنکه فائزند به تغیر [در امور]
بزدبکر کسانی [امت به دعا پیش]
باشد هم به رحمت باری امینوار
دوری از عذاب خدایت [بود روا]
لن به تهنتم رسائیم [و حال و نشر]
مسطور لوح گشته [و در مدرج یقین]

۵۹- ما را نگشت مانع ارسال معجزات

پیشینان به تکذیب اندر بر آمدند

ما، ماده اُستری پی روشنگری شار

ما معجزات خود نفرستاده ایم [پیش]

۶۰ بر این رویت بود و گفتیم تا تو هان

رویای را که بر تو نمودیم و همچنین

این ها نه [مثن] قرآن از بهر احسان

اقتا، بغیر شذت طغیان [برای شان]

۶۱- اینسان خطاب رفت به خیل ملک ز ما

خیل ملک بشد همه در هیئت سجود

گفتا برای آنکه ز گل آورده ایش

۶۲ سلطان گفت [از پس] نمی گنای کمر

گر ما قیامت بدهی فرحت و رمان

از ره بسدر بسرم همه راد و رود آن

۶۳ فرمود کردگار سوو، هر که از عبادا

پاداش نان جهنم باشد [در آن جهان]

۶۴- هر فرد را توانی تا نایک شوم خویش

با عتد سوار و پیاده کراں نست

شرکت به مال ها و به لولادشان نهای

شیطان بان کسان ندهد وعده جز فریب

۶۵- بر بندگان من نه تسلط برای تست

۶۶- آن است کردگار شما، و آن خدایتان

تا [روزی خود] بحوید از فضل او شمای

چیزی بغیر از آنکه به آیات و بیّنات

[قوم] نمود نیز زیانکار در شدند

کردیم عتد، که تیر ستم را بشد نشان

جز بهر بیم دامن اخصی از عذاب خویش

دارد حاطه رت تو بر مردم جهان

ز قوم [آن ترخت به بفرین شده [عجین]

سپه دایم و بسم بساریم [در میان]

چیزی اضافه می نکند [تیره رای شان]

[ایستک] برید سجده به آدم همه شما

شبهت از آن میانه و لیکن ایما نمود

باید من ملک نمر سخته بهم به پیش

سکرت و راه من مرید سخته ای [سری]

جز اندکی [از مردم منتوار و بیای جهان]

بیرو شد از تو یو بره تو قدم لهاد

کان کیفری بسفته بود [بهر گمراهان]

از ره بیر و با همه نیرو و پرو به پیش

بر آن کسان اگم شده از ره [بتاز چست]

با وعده های رنگی [شان، تیره ساز رای]

بر پیروان گمراه تو این بود نصیب

کافی به سرپرستی [شان] خدای تست

کشستی رولن به بحر نماید برایتان

الله مهربان به شما ب شد [آن خدای]

۶۷- در بحر چون شوید گرفتار بر بلا
 جز و هر آنچه را که بخوانیدش بر دعا،
 گم گردد و خدای، شما را چو راهبان
 و انگشتان به ساحل امن و آمان رساند
 باشید روگردان باز از خدا [ی خویش
 بوده ست سپاس بشر از زمان پیش]
 ۶۸- پس ایمنید از اینکه شما را [به لاگهان]
 در گوشه‌ای ز خاک کند بر زمین بهار
 طوفان شن بریزد آن ناگه از فرار
 و انگشت بهر خویش بیاید چاره‌ساز
 ۶۹- با ایمنید از اینکه دگر بارتان خدای
 راند به سوی دریا بدر عرصه بلای
 کشتی شکن فرستد بادی [به جاتنان]
 در [کام] بحر عرقه کند [بی‌امانان]
 بر کیفر عذاب که شد شامر شما
 چو بخواه می‌نیاید نگاه نبرد ما
 ۷۰- اسماء آدمی را حقاً به عز و شان
 کردم سوی خشکی و در سایه‌ش روان
 بر اعلی از آنچه که خفت نموده‌ایم
 دادیمش به مرتبه و قدر برتری
 ۷۱- روزی که هر گروه به همراه رهبرش
 [خوشنود] [و حلقه عیش در برارش]
 جمعی که نامه داده شود بر یمن‌شان
 حوasd شد ماه [و رخشان جیب‌شان]
 حقی بگذر ذره ناچیز هم ستم
 در حق آن کسان نرود [خود ر بیش و کم]
 ۷۲- [در این عهد] هر آنکه [اثر] بر می‌برد
 کور است و در فضا است گسسته‌تر شود
 ۷۳- نزدیک بود تا که بر ندد ر ره بدر
 از آنکه بهما ببندی چیزی بغیر آن
 ۷۴- گامت نداشتیمی اگر [سخت و دستود]
 ۷۵- آنکه به زندگانی دنیا دو چند عذاب
 می‌ریخیم نیز بکام تو در مصت
 و آنکه نیافتی [به چنان آمده و محس]
 جز و هر آنچه را که بخوانیدش بر دعا،
 و انگشتان به ساحل امن و آمان رساند
 بوده ست سپاس بشر از زمان پیش]
 در گوشه‌ای ز خاک کند بر زمین بهار
 و انگشت بهر خویش بیاید چاره‌ساز
 راند به سوی دریا بدر عرصه بلای
 در [کام] بحر عرقه کند [بی‌امانان]
 چو بخواه می‌نیاید نگاه نبرد ما
 کردم سوی خشکی و در سایه‌ش روان
 بر اعلی از آنچه که خفت نموده‌ایم
 دادیمش به مرتبه و قدر برتری
 ۷۱- روزی که هر گروه به همراه رهبرش
 [خوشنود] [و حلقه عیش در برارش]
 جمعی که نامه داده شود بر یمن‌شان
 حوasd شد ماه [و رخشان جیب‌شان]
 حقی بگذر ذره ناچیز هم ستم
 در حق آن کسان نرود [خود ر بیش و کم]
 کور است و در فضا است گسسته‌تر شود
 از آنچه که به وحی رساندیم [سر سر]
 و اسها گزین کند بر بار و مهربان
 بودت بست تمایل الدک [به آن گروه]
 بودی بری کیفر آن فعل بهره‌یاب
 کیفر دو چند دیگر در دوره حیات
 یاری تو در برابر ما بهر خویش

۷۶- هم ای بسا [که بر سرشان بود این هوا]

اولادان کنند از آن جایگاه، سپس

۷۷- این است معنی که [از صفای] تو پیش

ببودند پایدار و بدون تحوّل

۷۸- امر نماز ظهر بجای از نیم روز

و ندر سحرگهان [که نماز ابری بجای]

[کانتد نماز و] خواندن قرآن به هر سحر

۷۹- بخشی از شب برای تهجد نماگزین

باشد که داورت برساند بان مذم

۸۰- بر گوکهای خدای درون ارم آن چنان

هم با تمام صدق پروم بر، ای خدای

۸۱- برگوی حق درآمد و باطل شد از میان

۸۲- نازل هم کنیم ز قرآن [خویش]

از بهر مؤمنان و ولی [این چنین بیان]

۸۳- بر آدمی دهیم چو ما نعمتی قرار

اما اگر که حادث شوی بوی رسید

۸۴- برگوی هر کسی که برد [عطی ز بیش،

پروندگان بگوید آگاهتر که کیست

۸۵- در باب روح از تو نماید چون سؤال

بر روح، کردگار مرا هست امر او رای

۸۶- هر آنچه را که بر تو نمودیم وحی ما

در حالتی چنان تو نیایی برای خود

تا زین زمین ترا بنمایند جایجا

پایا نبود بعد تو غیر از قلیل کس

از سال تا نیم بر آیه خویش

در راه و رسم ما تو نیایی تبدلی

تا آن زمان که ظلمت شب می کند بُروز

قرآن بخوان و خواندن آن مستمر نهای

خیل ملک حضور بیاید [امر بسرا]

کان خاص تست ناظمای [واجب این چنین]

کان را مقام [و رتبه] محمود هست نام

[قرآن] این نشانه‌های درسی بود عیان

از خویش سطره‌ایم توانمند کن عطای

بطل منون شبیه شده است [از کیان]

چیزی که رحمت است و شفا ای روان و تن

بر اهل ظلم می‌نفراید مگر زبان

سر مست رخ بتابد او از حق کند فرار

گردد از لطف و رحمت ما [سخت ناامید

ان را کند فراخور [تاب و توان] خویش

گاو هست راهیافته‌تر [در جهان زیست]

او برای پاسخ‌شان این چنین مقال

جز اندکی ز علم نداند بر شعای

خواهیم اگر، کنیم تمامی آن فنا

[دیگر] بگایانی [چونان خدای خود]

- ۸۷- جز رحمتی که بر تو رسد از خدای تو
 کاو را عطا برری بُسود از برای تو
- ۸۸- برگوی جن و انس فراهم شوند اگر
 تا اینکه آورند چو قرآن یکی اثر
- ۸۹- ما راستی به قرآن بر حاجت اند
 امثال گسوه گسوس [نشستیم در کلام]
- ۹۰- گفتند ما و ریم [به گفتار تو] یقین
 هر دسپاسی از سوی آنان [ترفت کار]
- ۹۱- یا ما شدت ز خرمای و انگور بعباس
 تا اینکه چشمه ای جوشانی از زمین
- ۹۲- یا آن چنان که هست گمانت بروی ما
 کز لایلی آن ببری آب و جویبار
- ۹۳- ما با شدت سزایی صمّ و زرب و زر
 بخود قطع نمود هر دو بیدازی از سما
- ۹۴- تا آن چنان که شد به خلق خدا پرتو خدی
 اری [به پیش دیده] و بر روی سما
- ۹۵- ما نیز از آسمان ملکی بر پیغمبری
 یا آن که سر شوی و کنی بر سما گنر
- ۹۶- زیرا که او به [حال همه] بندگان خویش
 هر چه بود کنای اری از این سفر
- ۹۷- اگر آمد و شد بودند در [میں]
 برگو: منزّه است خدایم از این بیان
- ۹۸- ما بنگرد به امر [میان من و شمای]
 پیغام را رسانم [از جانب خدای]
- ۹۹- اگر ملائکه بودند در [میں]
 چیزی نگشت مانع ایمان بر خدا
- ۱۰۰- اگر ملائکه بودند در [میں]
 بهر پیغمبری بشری کرده اختیار
- ۱۰۱- اگر ملائکه بودند در [میں]
 کارام و نرم آمد و شد بودندشان [یقین]
- ۱۰۲- اگر ملائکه بودند در [میں]
 لرسال می نمودیم [از بهر رهبری]
- ۱۰۳- اگر ملائکه بودند در [میں]
 [تا بنگرد به امر] میان من و شمای
- ۱۰۴- اگر ملائکه بودند در [میں]
 اگر بوده است و بعیر [از زمان پیش]

- ۹۷- آن را که رهنمای شود دت کردگار
 ره یافته است، نیز کسانی [در این مدار]؛
- گمراه گر گذاردشان [کردگارشان]؛
 هرگز کسی نیایی [همراه و] بدرشان
- اتان برروز حشر در آریم کور و کر
 گنگد و کر، فتاده به روی او نهاده سر،
- ماوای شان جهنم و ما شعله های نار
 بخورن کیم چونکه فرو افتد [از نسلوا]
- ۹۸- اتان بدین [عقاب و] جزا مبتلا شدند
 ز آنرو که منکران بایست ما شدند
- گفتند چونکه شتخوان گشتیم و خوردنی
 در خلقتی جدید هر آن ندان و خاکه!
- ۹۹- ایما ندیده اند خدایی که آفرید
 املاک را و کردد زمین را هم او پدید
- او را توان بود که چو اتان [در این جهان]
 محبوس را اعیان کند از پرده نهار
- و آنکه برمای شان اجملی را دهد قرار
 ک بدر رسیدنش نبود هیچ شگ [بکار]
- [اها، همان کسان که به بیداد خاستند]
 چه فکر [با سپاسی اما] را بخواستند
- ۱۰۰- گو: گنج های رحمت دادار من اگر
 در دست [اختیار] شما بیافتی معجز
- امساک می نمودید از بیم فقر بدو
 اکنون بیایم ایست به نحل [از سر نیاز]
- ۱۰۱- ما معجزات تسعة روشن گزانه ای
 کردیم عطا به موسی [پهلوان زمانه ای]
- می بوس از آل یعقوب [آنکه که سودشان
 موسی رسید و داد توانهای خود نشان]
- فرعون گفت: موسی! بینم ترا کنون
 مردی اسیر [چنبره] چادو او فسون]
- ۱۰۲ گفتا تو [نیک] ذاتی کایات بیئات
 نازل نکرده غیور خداوند [کائنات]
- [یعنی خدای ارض و سماوات و] من اکنون
 فرعون! دانمت که فنا گردی [و اکنون]
- ۱۰۳- فرعون خواست تا بزند راخصان را پیش
 و [از دشمن] همی کند از سرزمین خویش
- پس ما [به بحر] غرقه نمودیمشان تمام
 فرعون و هر که بودن همراه او هم مرام]
- ۱۰۴- زن پس [به آل یعقوب این] بود پس
 ایست که کج در [وطن] خویشش مقام
- آنکه که وقت وعده آخر رسید ما
 باز آوریمتان به برهم [به وعده جا]

۱۰۵- آن را بحق فرو بفرستاده ایم ما
 عازم بساختیم سرا [ای پیامبر]
 ۱۰۶- این است حکیم قرآن [ما] که
 کردیم نازل آن را تفسیر [استوار]
 ۱۰۷- برگو: شما، چه بر آن ایمان بیاورید
 آنان که علم را بگرفتند پیش از آن
 سجده کنان به روی در افتند [در زمان]
 ۱۰۸- گویند پاک هست و منزّه خدای م
 ۱۰۹- هر روفتند و گریه نمایند [خاکسار]
 ۱۱۰- «آله» یا که رحمن، عوالمش و شمای
 [الحق] نماز خویش به کم کن به ما صدای
 ۱۱۱- برگو سپاس در حور آن افریدگار
 در کسار جکسرانی، از روی اضطرار
 هنگام شکر نعمت و طاعت ز کردگارا

بر حق فرود آمده [این حکم بر شما]
 جز از برای مژده و انذار [بر بشرا]
 کردیم بخشش بسوی شما روی
 تا خوانیش بخردم با نرمنش از وقارا
 یا [آنکه راه دشمنی و کفر بسپرد]
 قرآن بر آن کس چو تلاوت شود [بدان]
 یو آنکه شوند ملوم و تابع به حکم آن
 هر وعده ای که داده [یقیناً] شود ادا
 خوف و خشوعشان بفرزاید از کردگارا
 بر تو که اسمهای نکو باند از خدای
 [همی میان این دو [قرآنت] گزین نمای
 گاو بهر خویش دراده بکرده است اختیار
 نه هیچ برگزیده ضریک و نه هیچ بار
 و را چنانکه شاید و باید بزرگی دار

۱۸- ترجمه منظوم سورة كهف (مکى ۱۱۰، ۱۱۱ به)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- سپاس آن خدا را که بر عبد خویش
 نه در [متن] آن [هیچ] کسوی گذارد
 ۲- کتابی که ستوار و از سوی او
 و بر مؤمنان نکوکار [سیر]
 [که از بهر اعمال نیکوی خویش
 ۳- که مانند پساينده و برقرار
 ۴- که ترسانند آنان که گوید این
 فرستاد [این] اسمانی کتاب
 نسه در آن کسم و کاستی [راهیاب]
 دهد بسیم از ساختی کیفری
 دهد مژده اجر نیکو [تروی]
 یکی اجر نیکوی دارند [پیش]
 [به طسّل عسایات پروردگارا
 خداوند فرزند کرده گزین

۵- نه خودشان بر این امر دارند عیب
 بُسود ناپسند از دهانتهايشان
 نباشد بجز کذب گفتارشان
 ۶- بر این گفته ندارند ایمان اگر
 به سختی بری الله و ای بسا
 ۷- و هر چیز را هست قدر زمین
 که ما از مؤمنان نمایم تا
 ۸- سرالجماع هر چیز در ارض هست
 ۹- و پسنداشتی اندر آن داستان
 که باشد از آیات ما در کتاب
 ۱۰- چنین بود [مطلب] جوانمرد چند
 و گسفتند پروردگارا به ما
 و احوال ما را [تسوی کردگار]
 ۱۱- همانجا نهادیم تا سال چند
 ۱۲ پس انگاه بیدارشان ساختیم
 که تا از دو فرقه کدامین درست
 ۱۳- و ما داستانشان بصنق و بحق
 و بسودد آنان جوانمرد چند
 [چو انسان بر راه هدایت شد]
 ۱۴- و دلهايشان داشتیم استور
 بُود رب ما، و رب [بزر] آسمان
 نخواهیم جز او خدای دیگر
 ۱۵- او خود قوم مايد این مردمان
 خدایان دیگر گزین کرده اند
 استعارت بر پس، که باشد از آنک

نسه ایشان داشت علم [و خبر]
 [از اینگونه] گفتی که اید بدر
 هر دو است احوالشان سر بر سر
 بُود کاندین کارشان ای رسول
 در این ره کنی جان خود را ملول
 نمودیم از پسرشان زیوری
 کرا هست کسودار نیکوتری
 کنیم مستورین یکی خاک [است]
 و بر [حال] اصحاب کعبه در قیام
 ترا می فراید شکفتی [عظیم]
 گسفتند در داخل عمار جای
 عظمای و کجاست از سوی خود عطای
 بکامان ببار [و سهولت افزای]
 بجهت اجتماع [و انعامشان ستر و بند]
 که معلوم داریمشان [مماجرای]
 زمینان درنگ خسود آرد بجای
 برای تو خواهیم او انارشان
 گراییده [پنهان] به دادرشان
 هدایت فرودیم [در کار]شان
 که بر پای گشتند و گفتند [این]
 خدایند هر چیز کاندین زمین
 و گرنه بُود گفتمان [بی یقین]
 که بسو پرستش بجای خدای
 و نالند بُسرهان واضح بجای
 به ذات الهی زند افتزای

۱۶- شمایان گزیدید چون اعتزال
 [کنین] اندران غار گیرید چای
 غذا سایه‌ی لطفش برگزید
 ۱۷- بدیدی که خورشید وقت طلوع
 و در مغرب از چپ انسان نشدی
 و ایسن است ز ایسات پسروردگار
 بیایده و آنکسه را پانسیهاد
 ۱۸- و انسان تو بیدار پنداشتی
 او از چپ [بدایمشان] که بر است
 سنگ آن کسان کرده باز از دو سوی
 چو می‌دیدی آن جمع با حال بیم
 ۱۹- چنین بود و کردیم بیدارشان
 یکی گفت از آنان چه وقت است ت
 همه روزی و بسا بعضی از روز را
 و گفتند آن دیگران رتبان
 که تا چند مدت در این جایگاه
 کنون با همین درهم انسند تا
 که پسند نکوتر غذا در کجاست
 نهانکار باشد و کس را خبر
 ۲۰- که گر بر شمایان پیانند دست
 و یا آنکه آن قوم با کوره و جبر
 نگرید هرگز شما دستگار

ز طاعت از آنها و غیر از هدای
 که این فرقان بی حد و مستهای
 و کار شما را به سامان برود
 بتاییدی از غارشان پسر یمن
 و در غار اینسان ایمان زمین
 کسی را که ایزد کند رهبری
 نبایش هرگز سر و سروری
 و حال آنکه بودند در عین خواب
 او از راست گاهی بچپ و تاب
 در غار ایشان هر دو بازوی خود
 گریزان بگرداندی روی خود
 که از هم پیرسد از چپ و جدا
 بگشستید در این مکان ایستاده
 بگفتند بردیم این جا به سر
 به کار شماهاست آگاهتر
 بماندید ایسی هیچ رد و اسرا
 فرستید در شهر یک تن و خویش
 بسیار شما را طعامی به پیش
 سازد ز احوالتان [الاحزان]
 نمایندگان سنگسار [و پریش]
 شما را در آرد بر گیش خویش
 [چنین حالتی گر بیاید به پیش]

۲۱- بدین سان ز احوال [اصحاب کهف]

که دالند و غد الهی است راست
جسدل چونکه در بین شان در گرفت
گزارید بنیاد یک پادمان
خداوندشان باشد آگاهتر
و آنان که بر دستشان بود کار
نمایم با یاد [اصحاب کهف]

۲۲- و زودا که گویند: [اصحاب کهف]

و گویند پننج و ششم بود یک
و گویند تعدادشان بود هفت
به تعداد آنان، بگو رن من
نشداند شمار [رجالی چنان]
بجز حد سطحی، میاور جدل

۲۳- و هرگز مگو بهر کاری به خویش

۲۴- [و لیکن] بگو: گر بخواهد خدای
[چو بر پادشاه] [دواره] بگو
فرا روی من راه [گفته تری]

۲۵- سه صد سال در غارشان شد زمان

۲۶- بگو: ریششان بر زمان درنگ

که علم نهان سماوات و ارض

چسبند اوست بینا چقدر لو سمیع

به فرمانروایی خود کردگار

۲۷- هر آنچه از کتاب خداوند تو

و آن گرفته [و موعید] او

و هرگز بجز لو ظهیر و پناه

نمودیم دیگر کسان را خبر

و شگلی به محشر نمائند [دگر]

بگفتند [جمعی] که بر جای شان

[نمایانگر قعد و آرای شان]

به احوال آن مردم [پاک رای]

بگفتند خواهیم کرد آن بنای

از بارنگهی مسعدی را بسای

سه بودند و سنگشان بود چارمین

همه از سر خلق [نه قطع و یقین]

و هشتم یک آن کسان بود او پس

بگوید اعلم و غیر او هیچ کس

بجز چندی تن پس تو در کارشان

نشد چنان کسی رد و انکارشان

۲۸- کینه سرورم انکار نکرد از پیش

ترا [گر خدا خواست] چون شد زیاد

بگو بلکه پروردگارم نهاد

وزین لیک تر بر هدایتگری

نزدند نه سال دیگر برون

در آنجای مری باشد آگاه تر

بود و سوره ذات او [سرور]

بر ایشان لباشد جز او سروری

سازد شریک عمل دیگری

بتو وحی گشته است، آن را بخوان

دگرگون کنند ندارد [بدان]

نمی یابی [قدر تمام جهان]

۲۸- و با آن کسانی که در بام و شام و جویای غش بودی لو شبود و انقدر ره زبست زنگی و انکس کسه او را دل از یاد خود که آن سان کسی می رود پس مان. تسبه کسار و مفسد بُود زو مگیر
۲۹- بگو: این بُود حق دادار تان او از پیش این حق پروردگار! بداند که ما بهر اهل ستم سیرا پس ردهایی در آن آتش است چو فیر یاد خواهاته چویند آب که چوین فیزی است بگداخته که بریان کند چهره [آن خسان]
۳۰- کسانی که ایسان بیاور دهند بداند [انکو بگو کار بُود] و از این کسان است جنات عدن در آن جای با دستندان در و سیرا هس نرم سبز حور و بر [مسند و] تسختها متکی چه پاداش نیکی از ایشان بُود
۳۱- و از بهر آنان بیاور مثال عطا کرده بودیم دو باغ تاک درختان خرما و مایین ثن
۳۲- ثمر می بدادند آن هر دو باغ و ما بسین آن باغسارن [سبز] ۳۳- بدینسان ورا بُود سرما یه ای که بیش از تو باشد مرا مال [و حال

بخوانند تادار خود [با دعا] بسه ایشان [ساز و] مدارا نما ازین قوم چشم [عنایت] مگیر نمودیم در دست غفلت [اسیر] به سوی هوا و هوس های خویش [تو هرگز] ره پیروی را به پیش هر آنکس که خواهد بدو بگردد سوی کفر هر کس که خواهد رود [براهر و ختم] انسی [هر سر را] که آن عصایان را بگیرد به بر بدیشان یکی اب جوشان دهند [که پاداش بر اهل عصیان دهند] چه که آن و جایی به ایشان دهند و می باشد اعمال ایشان نکو می باشد عیبی نساریم پاداش او که از دیرشان جویباران رود [همه دستهایشان] طعن شود بپوشند و برایشان سستبر چنین است پاداش ایسان و صبر! چه نیکو لشستن گهی [شان] بُودا زد و مرد کز آن دو بر یک نفر و پیرامی هر دو [قطعه] شجر یکی کشنر از [هر از بار و سرا دریمی به از صاحب خویش بود روان کرده بودیم [هر از] رود چنین گفت یک روز با یار خود خدم با چشم از پی کار خود

۳۵- به حالی که بر خود ستمکار بود
 بگفتا که هرگز ندارم گمان
 ۳۶- نباشد مرا این چنین باوری
 و گر هم به سوی خدایم بروند
 ۳۷- و یارش که با او نمودی جوار
 بان کاور خاک افریدت سپس
 ۳۸- ولی ادر پلین من او کردگار
 و بسا کردگارم نگیرم شریک
 ۳۹- چرا چونکه ولرد به باغت شدی
 سراگر بیایی تسهیدست تر
 ۴۰- سا، بهتر از باغ و بستان تو
 و بر باغ تو صاعقه ای افکند
 ۴۱- رود پا که آتش بدین سان فرود
 ۴۲- سرانجام تازیانی اش شد بنیاد
 و دیوار و پاشش فروخت از د
 ۴۳- می گفت: ایکاش، با رت خویش
 نبودند جمعی (که بر نفع او
 او نمود هم نبود آن چنان آدمی
 ۴۴- و انسجاست کز داور برحق است
 و خوشتر دهد اجر (هر بنده را
 ۴۵- بسیار قتل بهر آن مردمان
 که باشد چو اهی که از آسمان
 مرگب شود با گسیاه زمین،
 برود بلاد آن را به هر جانی
 بشد ولرد باغ خویش (و بنا)
 که این (لمعت) من بگردد فنا
 که روز قیامت بگردد بسای
 بخواهم ازین نیکتر یافت جای
 بگفتش تو کفران نسایی (همی)،
 ز یک نطفه ات (معتدل) آدمی؟
 و او افسوسیده بپاشد سرا
 (که و راست فرمان به هر دو سرا)
 نگشتی تو «ماشانه» و «لاحول» حوا؟
 و با زاد و رود کم (این زمان)
 بپاشیدم کردگار (کرم)
 که گم کرد یکی خشک خاک عقیق
 که نتوانی اش هیچ پیدا نمود
 ۴۲- سرانجام تازیانی اش شد بنیاد
 و دیوار و پاشش فروخت از د
 ۴۳- می گفت: ایکاش، با رت خویش
 نبودند جمعی (که بر نفع او
 او نمود هم نبود آن چنان آدمی
 ۴۴- و انسجاست کز داور برحق است
 و خوشتر دهد اجر (هر بنده را
 ۴۵- بسیار قتل بهر آن مردمان
 که باشد چو اهی که از آسمان
 مرگب شود با گسیاه زمین،
 برود بلاد آن را به هر جانی

۴۶- بُنُود مالها و پسرها [بتان]
و اعمال شایسته‌ای که شما
به نزد خداوند خوش بمرور
۴۷- و [روزی] بیاید که بدهیم سیر
بُنیاد آشکارا او هموار [بس]
و ما هیچ کس را از تسووع بشر
۴۸- به پیش خداوند تو روز [عشر]
چنان کافر بدبختان از نخست
و لیکن شما را گمان بود این
۴۹- لهاده نمود در میان، نامه [ها]
از چیزی که در آن شده درج و ثبت
و گسوند: ای وای پسر حمال ما
که نگذاشته هیچ خرد و بزرگ
و هر کار کردند [در حصول عمر]
و پروردگار تسووعی به کنیز
۵۰- چنین بود وقتی به خیل ملک
جسز افسوس کماو بود از جتان
کنسسون او و آل و تنبار و
بسیارید در دوستی جای من
ستمکارگان جای پروردگار
۵۱- به هنگام خلق سماوات و ارض
بنگرفتیم و من لیم آن چنان
۵۲- بروزی که گوید شریکان من
بخوانید، خوانند و [لیک آن بتان]
و بسا مهلکه‌ی [آتش بُنود]
۵۳- و بینند [با چشم خود] عاصیان
که خواهند در [کام آتش] افتاد

جمال حیات جهان [شما]
بسماند به دنیا لشان شما
رجا بخش تو [هم از آن شما]
همه کوهها را و بسینی زمین،
بسیاریم شما گمراه [روزی چنین]
نسازیم ترک [اندران و پسین]
به حشاشان در آرند [و گوید خدای]
رسیدید [عربان و تنها] به مای
که نهیم تا و عده بهر لقای
سپس بنگری گمان گنه کارها
هراسان او در رنج و آزارها
[نمود چهره ما این چگونه کتاب]
[موجود کنکرده است] [و گشته حساب]
چنانچه آمده در نزد خویش
[کنیز دروازه خواه که خواه بشن]
بگفتیم: مساجد همه آدم شنوید
و دیگر ملک سجده آمد پدید
که از امر ریش بسپید سر
شما را به حالی که خشمند [و شز]
بدانند بد چنان نشینی قرار
و در خلقشان شاهد [و دآوری]
که گیرم ز گمراه کنان باوری
که کردید در زعم خود انتخاب،
نگویند آن مشرکین را حساب
بسیاریمشان دور از یکدیگر
نهیب [جهنم] و دانند آن
نیابند از آن گریز [و امان]

۵۴- و ما گونه گونه بیان داشتیم

زهرگونه مسوود اقا بود

۵۵- هدایت چو آمد سوی مرغمان

وہا [ماتع اٹکھ] از دت خویش

مگر سُنّت مسرودمان نہ تھیست

وینا (۱) عبد البی (که بهر عمر)

۵۶- مجاز بہر تبشیر و انوار (۱۱۱)

بُود کسانواران را ز باطل دفاع

بسمه هشدار خویش و نایبات من

۵۷- که باشد مستحکم تر از کسی،

ولی لوازاں ایہند و ان مسوعفت]

فراغت کند کار پیشین خود.

کسی که در می‌ناید [بید و پیام]

وگوشان به حوائص همه بسوی هندی

۵۸+ و پروردگار تو بخشنده است

مسیحہ جُرمِ عملِ شاہ گرفتاری

ولی موعدی فادشیاں اکبر دگار

۵۹- و بسودند چون [اهل] این شهرها

بکسردیم نیابودشان و بر این

۶۰- و با [«یوشی نون»] موسمی گفت

مکرم انکھ یمر مستقیماً دوا ب

٦١- چوبز ملتفای دواب (آمدید)

که بین دو دریای گرفته رهش

بسمه قسوان [قتلها] برای بشر

بنی نوع انسان جسد پیشہ تر

نشد هیچ مانع از ایمانشان

ببخوابند غسفران (عسکپانشان)،

که پیش آمد از بهرشان در زمان

بیامد فراروی شان (هی امان)

نکوردیم مباحثیا را روان

که حق را نمایند باطل به آن

یگشتد [ان قوم] تسخرو زمان

کبه بیدش دایات رتش دهند

شیرازی و زکری گردان او نابهرمند ۱۹

به دل‌هایشان پرده بسته‌ایم

۱- لیستی پیرامون اسماعیلان دادادم

نیاید و درگزرها احتیاج

وہم صاحب مہر [سر عبد خورشید]

عذاب و بدل را افکندی به پیش

که نزدش میباید امن و قرار

ز حبيب ستمکاره (روزگار)

نیموودیم [خبود] موعدی [استوار]

نباشم ز سیر و طلب اروی گرد}

رسم، یا زمانها شروع به خورد

فراموش کردن ماهی خویش

وز اتجای گشت دراته به پیش

۶۲- چو یک چند رفتند از آن [جایگاه]
 بسیار غافان که از این سفر
 ۶۳- بگفت: تو آیا بدیدی که شد
 فراموش کردم بگویم ترا
 کسی غیر شیطان و خاطر مرا
 که آن ماهی سا [به نحوی عجیب]
 ۶۴- بگفتا که این [امر] باشد همان
 سپس باز گشتند بسا هم از راه
 ۶۵- و [در طول راه] خضر را [یافتند]
 به او رحمت و علم از سوی خود
 ۶۶- و موسی بگفتش [که ای رهنمای]
 توانم شوم پیروت تا مرا
 ۶۷- بگفتا تسوی گیر تو با من روان
 ۶۸- چو علم و احاطه نداری به کار
 ۶۹- بگفتا نخواهد اگر کردی
 به سر پیچی از هیچ فرمان گیر
 ۷۰- بگفتا: از من گیر کنی پیروی
 اگر از من بعد در موقع مقتضی
 ۷۱- سپس هر دو بر ره نهادند روی
 یکی رخس [خضر] اندران باز کرد
 به کشتی یکی رخس کردی بدید
 ترا باشد این کار پس هولناک
 ۷۲- بگفتش: نگفتم که با من بدن
 ۷۳- و موسی بگفتش: مرا چون بیاد
 و منما مرا بهر آن باز خواست
 ۷۴- سوی راه از آن پس نهادند روی
 و بنمود [خضر] آن جوان را هلاک
 بگفتش: تو نفس نمودی هلاک
 و [حقاً] در آنج از تو آمد بدید

به شاگرد خود گفت [موسی که هان]
 [کشیدیم] پس رنج و شدت [بجان]
 چو نزدیک آن صخره ما را مقام
 از آن ماهی [و داستانش] کلام
 نسرود آن چنان ماجرای شگفت
 ره خویش را بین دریا گرفت
 که بودیم در جستجویش روان
 و پس چو [و کشف این داستان]
 که از بندگانم یکی بنده است
 عفا گردانیم [و هم او زنده است]
 که دلات همه علم و حکمت خدای
 پیاموری [از آنچه] کردت عطای
 ترا نیست بر صبر تاب و توان
 صو [تو] چنان هست صبر و قرار
 عیبایی مرا بر شکب و قرار
 اینه هیچ کبار فرمان دهی آن کیم
 مکن هیچ از من ز چیزی سوال
 بسیارم در آن باره بسا تو مقال
 به کشتی شدند آنگهی سر نشین
 و موسی بگفتش: [چه کاری است این]
 کسی عرق رنگاب آن را مگروا
 شگفتا [کاری چنین] [بر خضر]
 تو [هرگز] نیازی شکیا شدن
 فراموش الفتاد، علمم پذیر
 و بر من تو این امر مشکل مگیر
 چوایی بدیدند در راه خویش
 او موسی چو این حال را دید پیش
 بدین قصص و بدین گناه
 بود ساهسیده [فعلی] نباد

۷۵- بگفتش: نگفتم که با من بفر

۷۶- [او موسی] بگفتش: اگر بعد از این

دگر ترک کن همی با ما

۷۷- [اسیم بار] بر ره نهادند روی

طعامی از آن مردمش خواستند

بدیدند دیواری آنجای بود

[به ترمیم آن خضر هفت گعاشت]

چو موسی بگفتد از نو می خواستی

[پسی مسزد تعمیر و ترمیم آن]

۷۸- و خضرش بگفتا که در بین ما

کنون بر هران چیز صبرت نبود

۷۹- و آن کشتی یی را [که دینی به بحر]

کسه پسا خود نمودند کار ابران

و در پیش روی [چنین مسردمی]

هران کشتی [سالمی] می گذشت

نمودم بعمدا کش عیبتاک

۸۰- ولی آن جوانمی [که دیدی پرا]

و ما را به دل خوف این [کان جوان]

۸۱- و ما خواستیم اینکه داخلشان

[درون] پناکتر، مهرباتر بود

۸۲- و انکار دیوار بشنو که بود

و در زیر دیوار پدر آن دیارا

پدر بودشان مردی از صالحین

که ایستد چون بر کمال بلوغ

که خود رحمتی بود از رب نو

و این است معنای آن چیز آها

۸۳- و در بساط [آن شاه نیکومش]

بگو: ذکر وی بسرای شما

تسو [هرگز] نیاری شکیا شدن!

پس چیزی از تو نمودم سؤال،

که در آن تو نیست عذر [و وبال]

نمودند بر خلق شهری گنر

[نشدانند بر میهمان ما خضر]

که معرفت تا آخر آید ز پای

و محکم نمودش ادویه باره، بجای

نواستی [از مردم آن دیارا]

از ایشان تصدی اجرتی خواستار

هم اکنون زمان جدایی رسید

تسو [عسلیم و اکساهی] ارم پسدید

نمود از تنی چند بیچاره [وار]

[او بسزد در سد] دیگران بهر کار

یگتی شک [خود کسامه و پسر غرور]

کدامت نمودش با [قهر و زور]

آینه از چنگ آن شاه میاند بدور

پسر مادری [دارد] از مؤمنین

کند روح ایشان به کتری [عجین]

پسایشان دهد جای نو دیگری

[کند شاه آن همان پسر و مادری]

ز دو تن پسر مودت [او] جوان

یکی گنج از آن ایشان بهان

و پروردگار تو اینگونه خواست

بر لرد آن گنج همی گم و کاست

نکردم من آن کار از نزد خویش

تو اقب شکیی نبودت از پیش

نه بند چو [مردم] از تو سؤال

هم اکنون بیاریم [اندر مقال]

۸۴- تمکن بدادیش قدر زمین
 ۸۵- و بگرفت سر رشته کار خویش
 ۸۶- چو بر غروب خورشید [رخشان] رسید
 و هم دید [خورشید، وقت افول]
 و در نزد آن چشمه قومی بیافت
 [تو مختاری] آن قوم را بر عذاب
 ۸۷- بگفتا هر آن کس که شرک آورد
 پس انگاه نسزد خدایند خود
 خدایش [به] پاداش اعمال وی
 ۸۸- ولی هر که ایمان بیاورد و شد
 از او است پاداش [اعمال] نیک
 ۸۹- پس انگاه سر رشته کار خویش
 ۹۰- سوی مشرق هور تا اینکه رفت
 به قومی که ما بهر آنان قرار
 ۹۱- بدین سان ازو داشتیم آگاهی
 ۹۲- پس انگاه سر رشته کار خویش
 ۹۳- رسید آگاهی به میان دو کوه
 و در پیش آن دو یکی قوم دید
 ۹۴- بگفتند گای صاحب [هر و جاه]
 نسیمایند یا جوج و ماجوج ها
 دهیمت که ما بین آنان و ما
 ۹۵- بگفتند آن تمکن که دادم خدای
 و لیکن به نیروی [جسمی] خویش
 که بین شما و چنان مردمان
 ۹۶- [بگفتا: چو شالوده را ریختند]
 [سرزید بر هم] چوین دو کوه
 و هم سطح بنمود با هر دو کوه
 [دمیدند] و آن آهن [خورد و ریز]
 سپس گفت: از بهر من [هالیا]
 که ریزم من آن روی بگداخته
 ۹۷- [و سزد سکنر چو بر پای شد]
 که یارند بر آن گشایند دست

و سر رشته کارها [همچنین]
 به نیروی تدبیر و اندیشه پیش
 گز آلوده سر چشمه ای [گرم] دید
 در آن [آب تسیر] شود نسا بدید
 و گفتیش: ای [صاحب سروری]
 و یا اینکه اعمال احسانگری
 به زودی به کیفر [دهیش جواب]
 [نمود آن چنان بنده ای] راهیاب
 نماید به سختی دچار عذاب
 روان چنانکه کسارهای نیکو
 بگیریم کار خود اسان بر او
 گرفت [و] ورا همچنان بُرد پیش
 و دریافت آن را که می یافت لور،
 [نیکو] بسوی ستی [و بودند هورا]
 از کربلت کار او هر گاهی
 گرفت [و] ورا همچنان برد پیش
 [که بودند چو نان دو سزد استوار]
 [نیکو] چو نان [نسا بهر مند از جوار]
 فساد و تباهی در این سرزمین،
 [تو می خواهی] آیا خراجی [وزین]
 اندر این دره سزدی بسازی [وزین]
 [من] بهتر است از خراج شمای
 [من] دست یاری بیارید پیش
 نهم حانی [بهر امن و امان]
 سرا پاره آهن بیارید [حال]
 [از آهن] بشد مال مال
 بگفتا: کنون کوره ها [بر دمید]
 سراسر به گویای آتش رسید
 بیارید [سسیار] روی عذاب
 [و] سزد آهن پمانند آب
 ز یا جوج و ماجوج رفت آن توان
 بپایند یا رخنه ای اندران

۹۸- بگفتا که این [خود] بود رحمتی
 چو وعد خدایم [قیامت] رسد
 که حق است وعد خداوند من
 ۹۹- و آن روز سازشمان ما، رها
 و در صبور انگه دمیده شود
 ۱۰۰- و ما، اندران روز بر اهل کفر
 [و در عسمره دوزخ پسر شرار]
 ۱۰۱- همانها که از دبد آیات من
 و بر استماع سخن های [حق]
 ۱۰۲- کسانی که باشند از اهل کفر
 که بر جای من، بندگان مرا
 و دوزخ مهلتا چو منزل لگی،
 ۱۰۳- شما را بگو: ما دهیم این خبر؟
 ۱۰۴- [زیانکار تو] صدمند آن کسان
 و ایشان تصور چنین می کنند
 ۱۰۵- همانند، ایشان که کافر شدند
 تسبی کرده هاشان شد و بهر شان
 ۱۰۶- به پاداش کفری که روز بداند
 همه آیات [ما] و رسولان ما
 ۱۰۷- و شک می نباشد که آن مردمان
 و کردارهای نکو کرده اند
 ۱۰۸- متیم اند در آن [چنان] جاودان
 ۱۰۹- به درج کلام خدایم، بگو
 بپایان رسد آب بحر و هنوز،
 بسیاریم از بهر امداد اگر،
 ۱۱۰- بگو: چون شما، من یکی آدمی
 که جز این نباشد که یکتا است [و]
 برای لقای خداوند خود
 بپاید به نیکی و طاعتگری

که از سوی پروردگار من است
 نماید مژگان را پریشان و پست
 [نباشد به وعد خداوند ظن]
 که در هم بگردند [با اضطراب]
 و از بهشتان جمع [بهر حساب]
 [و جسد] جهنم نمایان کنیم
 به وحی که شایسته است آن کنیم
 پس هر که می بود ایمان شان
 نمی بود قیاب شنید از شان
 [خود] آیا چنین است پندار شان؟
 بخوانند از بهر خود پندار شان؟
 نمودیم [بهر اجور] کردار شان
 کوی پندار که باشد زیانکار تو؟
 کوی که نهاد شد جهد دنیای شان
 کوی که بکوست اعمال [و ارای] شان
 همه آیات [و] خود و بر نقای
 نکاتیم و زنی بسروز جزای
 و از بهر [سختی] و ریشخند
 بدیشان به قهر جهنم رفتند
 که ایمان [به] دادند [آورده اند]
 به جنات فردوس ره برده اند
 نباشند خواهان دیگر مکان
 شود [بهر] اگر آب دریا [تمام]
 خدای مبرا نیست ختم کلام
 همانند آن سیز بحری دیگر
 شود وحی [ما] بمن از خدای
 خداوند پروردگار شمای
 پس، آن را که [و] قلب باشد امید
 خدا را شریکی نیارد [بدید]

۱۹- ترجمه منظوم سوره مریم (مکئی، ۹۸ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱-۲- کهیمص - ذکر رحمت از هدایت به حق بسند لو زکریاسته
- ۳- بدینسان بادعایی (نرم و) آرام خدای خویش را خواند (و از و خواست)
- ۴- بگفتا: کردگارا استخوانم گم بسیده است بر شستی بفایت
- و برف پییریم بر سر نشسته نبودم سخت دل آندر دعایت
- ۵- و بیاشم بیمناک از وارثانم پس از مرگ و مرا نازا بود زن
- و بسوی پیشگاه خود خدایا یکی وارت عطا فرمای بر من
- ۶- که هم او جانشین باشد پس از من و هم وارث شود بر آل معلوب
- تو ای پیروردگارم آن (پییر) را بدر کردی لکما مقبول (و محبوب)
- ۷- (پییرموش خدا) کسای زکوره پییرموش می دهمت مسوده (ایسار)
- که نام اوست بحی و نکردم ترمیمش لو قیسا حال همای مقرر
- ۸- بگفتا: کردگارا (خود) چگونه مرا فرزند می باشد مسقذرا؟
- زنم نازا و خود فراتوتم (اینقدر که نبود زیستن بر من میسر)
- ۹- فرشته گفت (وی را) این چنین است هدایت گفت آن سهل است بر من
- خودت را خلق کردم پیش از این نبودی چیزی (از ادراک و از شن)
- ۱۰- بگفتا: کردگارا از براریم مسقذر دار لردی (و) نشانی
- بفرمود آن نشان بهر تو این است که در (طول) سه شب خاموش مانی
- تو هستی (کاملاً) اندر سلامت تکلم یک با مردم ندانی
- ۱۱- زکریا ز محراب (عبادت) به نزد قوم خود گردید بیرون
- اشارت کردشان: در بام و در شام (نماز آرید بر دادار بیچون)

۱۲- بگفتیمش. کتاب اسمانی

و بخشیدیم او را در صیانت

۱۳- و بر او رحمت ما بود موجود

۱۴- و نیکوکار با ماهر پدر بود

۱۵- بان روزی که [بحین] زاده گردید

و روزی گاو شود مبعوث [از خاک]

۱۶- ز مریم در کتاب اسمانی

[جسد] آفریدید [و] در سویی و غلور

۱۷- فرستادیم سونش روح خود را

[و] جبریل امین [و] در دیدار او

۱۸- و مریم گفت: اگر پسر عیزکاری

۱۹- بگفتا من ر سوی کردگار

که [پسر] ندی [پسر] از جانب او

۲۰- بگفتا: من چنان خواهم پسر داشت

و [روح] زشتیستکاری و پستی

۲۱- بگفتش جبرئیل: آری، همین است

که تا آن را برای اهل عالم

و کاری باشد آن [کز جانب ما]

۲۲- باو [مریم] پس آنکه بار برداشت

۲۳- کشاندش زن سپس درد ولادت

بگفتا: کاش قبلاً مرده بودم

۲۴- نهاد در داد او را از فرو دست

نموده از فرو دست تو جاری

۲۵- بجای ساق [خرما بن] به سورت

تو ای یحیی به جد و جهد برگیر

[همه] حکم [نبوت] را [و] تدبیر

و پاکش داشتیم و مستقی بود

بآنها جور و عیب [هیچ] ننمود

و آن روزی که [گوید ترک دنیا]

بر او بآنها درود [از جانب ما]

بیاد آور [که] از خیل و تبارش،

به گنج اعتزال التلا کارش

و به وقتی [کاو] ز اهل خود نهان شد

سپاس معتدل فردی عیان شد

بگفتا: تو تو پسر رحمان [ساری]

فقط هستم رسولی [بر تو حاضر]

بر آنم خشم که باشد پاک [و طاهر]

که دستا کس مرا [هرگز] نسوده است؟

[مسلط] بر وجود من نبوده است؟

و بت گفتا: مرا سهل است آن کار

شگفتی ایستی سازیم اظهار

بر آورده شود وی شک و پندار

او بسا [و] چسای دوری روی برگاشت

بسوی ساقه نخلی [پس از بار]

و بودم وی نشان [و] ناپدیدار

مباش انبوهگی [اینک خدایت]

یکی چویی [پس از آب از برایت]

تو و تازه رطب و یزد به رویت

۲۶- بخور زن و بیاشام و دو دیده
وگر، دیدی یکی انسان، بگویش
و من امروز با هیچ آدمیزاد
۲۷- سپس برداشت [عیسی] و روان شد
بسوگفتند: ای مریم! همانا
۲۸- ترا ای خواهر هارون نمی بود
انسانهای مریم! ترا می بود مادر
۲۹- اشارت کرد مریم سوی نوزاد
بگفتندش که با نوزاد در مهد
۳۰- [و لب بگشود نواز و چنین] گفت
مرا داده کلمات اسمانی
۳۱- مرا هر جا که باشم گردگارم
کسه باشد بر نماز و بر زکاتم
۳۲- به حق مادرم، کردم بگوگار
۳۳- سلام [حق] به من روزی که زادم
و بر روزی که کردم زنده [و ز جای]
۳۴- بلی این است عیسی، پور مریم
نمود [این گفت حق] کر بهر انان
۳۵- سزا نبود خدا فرزند گیرد
چو کاری را بخواهد داد صورت
۳۶- خدا رب من و رب شماهاست
۳۷- گروه منکران بین خود اقب
به حال مردمان کفر اندیش
۳۸- و آن روزی که نزد ما درایند
ولی امروز آن رسوم سستگر

از نور ایزدی روشن همیدار
که بحر صوم سکوتیم] بهر دادار
کلامی را نخواهم کرد اظهار
به سوی مردمان و دود غویش
شگفتی [منکری] آوردهای پیش!
پسند [الوحد دامن بر گناهان]
[به دنیا از پلیدن، روسیاهان]
[بدین معنی که لو گفتار راند]
چون گویم [و لو چون می توانند؟]
که [اری] من خدا را بنده هستم
نیز ام ساخته [تا زنده هستم]
نیازت ساخت و کردم وصایت
مرا [تا زنده می باشم] [عسایت]
کو دادم شرفی محمود و چنان
و روزی که بندگان [رحمت نصایم]
شوم مبعوث [یا امر خدایم]
درست و راست باشد این سخن [نیز]
نمود قولی که باشد شبهه امیز
[ازین تهمت] منزله ذات دادار
فقط گویند بشو، گردد پدیدار
پرستیدش که این باشد ره راست
نمودند اختلاف و [راستی] وای!
که در روزی سترگ آیند [آنجای]
چه مقداری سمیع اند و بصیرند
به گمراهی پیدا [شان بسیرند]

۳۹- ز یوم الحسرت ایشان را بترسان
 و انسان غافل از عقبای خویشند
 ۴۰- زمین با هر که اندر روی آن است
 و رجعت داده می‌باشند [مردم]
 ۴۱- [و هم] اندر کتاب اسمانی
 که او می‌بود صدیقی پیغمبر
 ۴۲- [پدر را گفت آنگه] گای پدر جان
 نسبه او را گسوش از بهر شنیدن
 ۴۳- پدر از علم [وحی] ام چیزی آمد
 ز من کن پیروی تا بر ره راست
 ۴۴- پدر جانم مهر طاعت ز شیطان
 ۴۵- پدر جان ایماکم از عدایی
 او در آن حال گمراهی نگردی
 ۴۶- پیسر گفتا به ابراهیم: ای پسر
 از یسن السدیشه گر گونه نیایی
 [تو ابراهیم] از من باش مهجور
 ۴۷- پدر را گشت [ابراهیم آنگاه]
 بسزودی خواهم امرزش برایت
 ۴۸- شوم دور از شما و از هر آنچه
 و می‌خوانم خدایم را که شاید
 ۴۹- چو از ایشان جدا گشت وز هر چیز
 باو کردیم عطا اسحاق و یعقوب
 ۵۰- و بخشیدیمشان از رحمت خویش
 ۵۱- و [هم] اندر کتاب اسمانی
 که او دریافت کرده [خوی] خلاص

که صورت گیرد امر کردگاری
 نسبی آرند خود ایمان [به باری]
 به میوالش بریم [اندر نهایت]
 بسوی [پیشگاه] ما [به غایت]
 خود از [اوصاف] ابراهیم کن یاد
 [مقام] این چنین وی را خدا داد
 چرا چیزی پرستی کان نه بیناست
 نه زو سودیت پدر دنیا و عذاباست
 که از آن بهره‌ای نماند برایت
 بگردم از همنمون و از همنعایت
 که بحسان کرد او بر رب رحمان
 که بگر است از رت رحمان
 [او] و او مستدل از بهر شیطان
 [و] از حیل خدایانم نیایی
 چیزی سنگسار از من نیایی
 بروی مدنی طولاتی او دورا
 بنو باخا سلام و از خدایم
 هماتا مهربان است او برایم
 شما خوانید بر جای خدایش
 نباشم سخت دل اندر دعایش
 پرستش بسودشان بر جای داور
 و گردانیدمشان کلاً پیغمبر
 ز حسن اشتها [و صلق باور]
 ز مومنی [پسر عمران] یادآور
 رسولی بود از ما او پیغمبر

۵۲- [پس آنگه] ما ز سوی طور ایمن
 او از آنسجا رسول غویشتن ر
 ۵۳- و هارون را که می بودش برادر
 [به موسی] از [کمال] رحمت خویش
 ۵۴- و [هم] انبیر کتاب اسمانی
 که او می بود [عبدی] صادق الوعد
 ۵۵- و آل [و اهل] خود را بر حلات و
 و اثر فرمانبری [در نزد] دادار
 ۵۶- و انبیرا انبیر کتاب اسمانی
 که او می بود مدّیتی [به عالم]
 ۵۷- و ما او را از حیث رتبت خویش
 ۵۸- و ایمنان آن گسائند از رسولان
 و از [اولاد] انسانی که بسیار نوح
 [هم] از [اخلاف] ابراهیم [و یعقوب]
 و انبیرا را ز سرورم بر برگزیدیم
 و هم اکرامشان فرمود باری
 بر آنها، سجده می کردند [امیر]
 ۵۹- پس از ایشان و لیکن ناخفیه
 نماز خود تکه کردند [و از جهل]
 بسزودی رو بر و گسردند ایشان
 ۶۰- پس از آن کس که رو بر توبه آرد
 و [هم] شایسته کاری پیش گیرد
 و بر آنها ستم [اصلاً] نیاید
 ۶۱- همان جنات عدن را که بالمیب
 بسزاده وعده و وعده [الهی]
 ۶۲- در آنجا گفت لقوی نشنوند [ایچ]
 بگسها و شبانگهانشان رزق
 ۶۳- بهشتی باشد این میوات از ما
 ۶۴- [بگشتا] جبرئیل از عرش بر فرش
 نسعی گردیم نازل ز آنگه او راست
 به حال [و گسار] ما فرمانروایی

بر او باب نهاد را برگزودیم
 به هرگز خود مقرون نمودیم
 او یسار و هر هوش بود [و پیغمبر]
 بسخشدیم [کش می بود یسار]
 ز اسماعیل [و وصفش] یسار آور
 رسولی نیز می بود و پیغمبر
 زکات [و اجبه] فرمان همی داد
 پسند کردگار خویش افستاد
 ز ندر پس [و صفاتش] یسار آور
 او هم می بود بهر ما [پیغمبر]
 بسخشدیم [اجاه] و رفعت [ایش]
 که می یابند از [اخلاف] آدم
 به کشتی شان در آوردیم [ایا هم]
 و از آنکس که بهمودنشان راه
 خدایان داد [قدر و سعادت] و اجاه
 و چون خوانده شدی آیات رحمان
 و شیعی و پیغمبر می بودند گریان
 برای آن کسان بهر جای ماندند
 [هم] دنبال شهونها [براندند]
 به حیران و به ذلت [ها پریشان]
 و از بر خدای خویش ایمان
 به جنت افتدند ایشان [به پایان]
 و کسمودی نمی بیند ایشان
 برای بندگانش [حسن] رحمان
 و ما خواهد شنن [بی هیچ نقصان]
 [در آنسجا] نشنوند الا سلامی
 مهت و سجا باشد [تسمامی]
 همیشه بر عسباد اهل تقوا
 بجز با امستال امر داور
 به آتی و به ماضی و به ایتر
 خدایت را نه نسیمان است [بذکر]

۶۵- خدای اسماعیلها و زمیں است
 پرستش کن ورا و نذر اطاعت
 تو هم نام او شایه [لو شناسی
 ۶۶- و [منکر] گوید از مردم چنین زود
 ۶۷- نیندیشد که ما - از پیش - بودیم
 ۶۸- به دادارت قسم کان مردمان را
 به زانوهای فتنه حاضر آریم
 ۶۹- سپس از بین آنان هر گروهی
 ورا عیسایانگری بساتند فزونیتر
 ۷۰- و انگه بهر ما [گاهی] و علم
 که از آنها کسدامین است اولی
 ۷۱- و از بین شمایان هیچ کس نیست
 و ایسن اموی است کز پروردگارت
 ۷۲- پس، آنان را که پروا پیشه کردند
 و اهل ظلم را آنجا بدر آن حال
 ۷۳- چو آن روشنگران به ایمان
 بپرسد اهل کفر از اهل ایمان
 شما پسا ما، مکانش نیکتر هست؟
 ۷۴- بسا کز پیش از آنان نسلهایی
 و نیکوتر از [حیث چهره] و دیدار
 ۷۵- بگو: هر کس گزیند گروهی را
 به استدارج تا آنجا که هر وعد
 چه [از حیث] عذاب گردگاری
 بدانند اینکه بد منصبترین کیست
 ۷۶- هدایت را خدا می سازد الخزون
 و خوش پاداش تو، خوش عاقبت تو

و هر چیزی که فیما بین آنهاست
 شکیا شو [که از بهر تو بایاست]
 [خدایی را که چونان او تواناست]
 بخواهم زنده و انگیزه بودا
 که بد ناسخیز و موجودش نمودیم
 و [اندیگر] شیاطین را [به محشر]
 به گرداگرد دوزخشان [سراسر]
 و هر جمعی که بر رحمان دادار
 چنان ستماریم [بهر کبیر] لارا
 بود [بر درک این معنی] فزونیتر
 به افستادن در آن [قسمت] ضعیفتر
 مگر خواهد شستن وارد بهوان [راه]
 قشای حتم خواهد بود [آن گاه]
 از آن [خوف و خطر] و می رها کنیم
 بزرگوارها در امتداد بهمانیم
 شود خوانده بران مردم [سراسر]
 که از دو جمع حاضر [در برابر]
 کسدامین را بود مجلس نیکوتر؟
 از [حیث مال] و ساز و برگ خوشتر
 که ما نابودشان کردیم [یک سر]
 بر او بخشد فزونی [حق] رحمان
 بایشان داده شد [از سوی یزدان]
 و پسا بسپند هر چه آن در قیامت
 کرا نیرو بود [رو بر تعامت]
 به آنان کز هدایت بهره مندند
 امور ماندنی نزد خداوند

۷۷- نوایا دیدی انکس ر که گردید
و بودش ادعا اینسان که بر من
۷۸- خبر میداشت از [دنیای] بهار
۷۹- چنین نسود [تمامی] گفته‌اش را
بسه [میژل] عذاب او چه بسیار
۸۰- پسرم اثر ادعاهایش [به یگبار]
۸۱- بسحای کردگار از بهر طاعت
و عجز و اعتنا خویشش را
۸۲- چنین نبود، بزودی آن هدایس
[و با این متپرستان، آن خدایان
۸۳- ندانستی شیاطین را فرستیم
شیاطین چون برایشان راه یابند.
۸۴- موافق کارشان معای تعین
۸۵- رسد روزی که پروا پیشگان را
بر انگیزیم [و آنکه آن کسان را]
۸۶- پیاده مجرمین را پیش خوانیم
۸۷- شفاعت را بدارند اخیری
گرفته باشد عهده [و قرار]
۸۸- و کردند ادعا. رحمان خداوند
۸۹- [شما مردم] به تحقیق [از سوی خویش]
۹۰- و نزدیک است [کز آن باروانی،
رمین از هم شکافت کوهها خرد
۹۱- [چرا] این گفته را کردند عبوان
۹۲- سزاوار این نباشد بر خداوند
۹۳- همانا در زمین و آسمانها
بدرگاه خدای [حق] رحمان
۹۴- شمرده [بندگان را] او به تحقیق
۹۵- بروز حشر می‌آیند یک سر

تبر ایات ما بر کفر [پایند]
شود داده همانا مال و فرزندان
و یا ایمان گرفت از رب [رحمان]
[به متن نامه‌اش] خواهیم آورد
بسیزاییم [عذاب و آتشد و درد]
و نزد ما رسد تنها [و بسیاری]
خدایانی [دگر] را برگزیدند
به [گمراهی و کفر و شرک دیدند
پرستش‌هایشان را منکر آیدند
در آن هنگامه] خذیت نمایند
سرع کسافران [است بسیار]
بر انگیزدشان [بر کفر و الحاد]
که ما خود بشمریم آن را [به تسخیر]
عجزاً مکرماً مانند مهمان،
فراخوانیم مرد حق [رحمان
[آتش سزا] تشنه بر دوزخ برالیم
مگر انکس [که با توحید و ایمان]
از سوی [کردگار حق] رحمان
گزیده [از برای خویش] فرزندان
شگرف امیری بیاورید [در پیش]
[سقوط] آسمان از هم بپاشند
فروریزند [و با برجا باشند]
که فریدی گزیده [حق] رحمان
که بگیرند [برای خویش] فرزندان
همه هرچیز [رنگ هست دارند]
بسان باده سر در پیش آورد
حساب چعه را دارد [به تدقیق]
فرید و فرد نژد [حق داور]

۹۶- و آن مردم که آورند ایمان
کنند در حقیقتشان دادار رحمان
۹۷- همانا بر زبانت سهل گردید
به قوم متکین بسدی بشارت
۹۸- پس ما نسل‌ها را پیش از آنان
تو می‌یابی کنون قسری تو آنان؟
و نیکو بودشان کردار و رفتار
به زدی مهربانی‌های بسیار
[کلام خویش] قرآن را که با آن
کسی باطل گزایان را هراسان
پس انکسندیم [از دامن دنیای]
و آن به بشنوی ایسا تو اولی؟

۲۰- ترجمه منظوم سوره طه (مکین، ۱۳۵ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- ۲- طاهیه تو نازل نه بنمودیم قرآن
این است و جز این نیست یا طور کسی راست
۳- تنزلی از آن کس که خلق اس زمین کرد
آن سان که شایان است بر رت تعالی
۴- هر آنچه را افر زمین و آسمانهاست
[هر آنچه را] ما بین این دو گشته موجود
۵- گویی اگر گفتار خود را در عیانی
هر روز و رمزی را بود آگاه ابدار
۶- پروردگار آنکس که دلداری نه جز او
ایسا ترا موسی و [نار] و داستانش
۷- اینگونه بود [آن طه]، موسای عملی
با خاندان خود بگفت: اینجا درنگی
۸- سوی شما با اخگری شاید بیایم
[موسی ولی] نزدیک آن [سرتو] چو گردید
۹- [موسی شک] هتفا بن منم [موسی]، خدایت
[اینک بدان] در وادی پاک [و مبارک]
تا اینکه تو در رفیع الهی [از پس] آن
کس را خشنوع و خشنوع [در] آن [پاهاست]
[همه] آنکه طاق [آسمانها] را بر آورد
[فلک] رحمان چیره شد بر عرش [اعلا]
[هر آنچه] در زیر زمین [و مائه] برجاست
از آن او بوده ست [و خواهد همچنان بود]
یا آنکه آن را سازی [از مردم] نهانی
در پرده اضممار باشد ما که اجهار
از اوست [جبل شاقه] اسماء نیکو
معموم گردیده است [و احوال و بیانش]؟
از دیر [بسیار] دیدن ساری را [سروان]
من دیدم از دور از یک شعله رنگی
یا راه را در پرتوش پیدا نمایم
[از جاست] [ای] دیا موسای بشنید
ببین کن از [ما] [اعتراف] کشفایت
یعنی [طوئی] هستی [از دادار] تبارک

۱۳- [اینک] تو از من برگزیدم [بهر پیمان]

۱۴- پروردگارم من، همانا نیست جز من

از من اطاعت کن [پس ای موسی و دالم]

۱۵- روز قیامت [عاقبت] آینده باشد

تا هر کسی بر وفق کار و کوشش خویش

۱۶ [ایستادن] مباد، آنکس رفتن بر جراتیست

ببازت بمبارد [از نماز و تپ پاکت]

۱۷ [آمد به موسی این خطاب از سوی باری

۱۸- [موسی بیاسخ گفت این باشد عصایم

وز بسهر اغشامم بسوزم برگ با آن

۱۹- [آمد خطاب از مصدر عزت چنین باز]

۲۰- آن را فرو افکند و ناله گشت ماری

۲۱- فرمود برگزینش، متوسل [اصلاً از آن مرد

۲۲- هم دست خود را در بقل پنهان هم در

[انسور و سسپندی بر دمد از دستهایت]

۲۳- تا بعمی آیات سترگ خود شمار

۲۴- [ایستک] سوی فرعون و آل اسراف کمال مرد

۲۵- موسی [پس فرعون بوی] گفته خدایم!

۲۶- ۲۷- پروردگارم اگر من را سهل بنمای

۲۸- ۲۹- [گویم کن] تا قوم در یابد پیانم

۳۰- ۳۱- هارون اخایم را بپرایم یار بنمای]

۳۲- ۳۳- [پروردگار] او را شریکم ساز در کار

۳۴- ۳۵- بسیار پادشاه را [به دل سازیم حاضر]

۳۶- ۳۷- فرمود گای موسی اجابت شد سؤالت

با گوش دل] بشنو پیام [وحی رحمان]

پروردگار دیگری [معبود ذوالمن]

با یاد من بنما نماز [خویش] قائم

خواهم که چندی در نهانی مانده باشد

اجر و جزایی [از سوی ما] آیدش پیش

[از بهر خود] جز پیر و میل و هوول نیست

و آنگاه در الهی همه گرداب] هلاکت

آن چیست ای موسی بدست [راست] داری؟

در وقت ده رفتن] بران لکبه لمایم

من را به رفع دیگر حاجات نمایان

موسی [هم اینک] آن عصا بر [خاک] انداز

ماجنت و جوشن او سیر پیچ و تاب داری]

بگره بست پهلین بر او سلس [انگش بر]

تا آن [سپیدی] پس مرض گردد پدیدار

کان نیز دیگر معجزی باشد برایت

از آن سوی مسترغیب] سازیم اشکارا

[مفرور گردید و] بسطین سر بر آورد

بگشای [در این ره] دلم را از پرایم

در وقت گفتن] از زبانت علقه بگشای

بهرم وزیری [تصب کن] از دودمانم

با او به پشتیبانیم نیرو در افزای

تاجهای آن سمت سببش های بسیار

زن رو که بر احوال ما بائس تو ناظر

بر گهر کردیم ما نیکی به حالت

۳۸ - آنکه که از ما وحی بر ما تو گردید

۳۹ - او را به صندوقی نه و در بحر انداز

تا عاقبت خصم من و او از گمراه

در حق تو رفت از سوی ما مهربانی

۴۰ - سرگشته رفتی و بگفتی خواهرت من

کاو و عهده دار سرپرستی گردد از او؟

[فرجام] بر انوش صامت ره نمودیم

[کز رنج بحر تو] دچار غم نگشتی

ما خود رهایت زان غم و اندوه نمودیم

چندی به سر بردی صبا اهل مدس

[پس چون رمان شد مقتضی بهر رسالت]

۴۱ - ۴۲ [موس] ترا من برگزیدم و ز انوش

ایمان معجز و اراده همراه دارد

۴۳ [رو آورید] [اینک] سوی فرعون کان برسد

۴۴ - با او سخن گوید [اها] نرم و آرام

۴۵ گفت می درسیم یا رت کاو ز امستی

۴۶ - فرمود: مهراسید من خود با شمایم

۴۷ - [اینک] به نزد او روید و بپای گمار

گشتیم از سوی خداوند تو لرسال

منمایشان از لر زبیرا از خدایت

بسادا [تسلیات و] سلام [خاتمه و فردا]

۴۸ - بر ما علی التحقیق وحی آمد از دادار

کاو [هر چه را بشنید خود] تکذیب آن کرد

۴۹ - [فرعون یا موس] بگفتا [یا سخچیبست]

۵۰ - [موس] بگفتا. رت ما باشد همان فرد

[بعد از عطای آفرینش در نهایت]

۵۱ - [فرعون] گفتا: پس چه خواهند شد [پس از این]

[ان سان که باید باشد] و ما تو بشیند

تا بحر او را سوی ساحل آورد باز

او را کنند پسینا [و برساند بخانه]

تا ریزد دید من برایی [و بختی]

نام و نشان بدهم شماها را ز یک زن؟

[گفتند آری، این یکی فکری است نیکو]

بر نور چشمان و دل صامت فرودیم

تا [بعدها] فردی [به غیر عمد] گشتی

و آنکه ترا آن سان که باید از نمودیم

[بهر رسالت تا ترا امر آمد از من]

پیش آمدی موسی [و اینسان بود حالت]

[عجلی بهر راه برادر پائی به پیش]

در پیکر کرم من [قصی] شستی میارید

[سرپرست گردید] [به طفلان سر بر آورد]

باشد که گیرد پند یا نرسد [و فرجام]

طنقیان کند یا آنکه بر ما پیشدشتی

هم سامع و ناظر بامر بندهایم

مفتوح سازید و چنین دارید افسار

بفرست با ما ال اسرائیل را [حال]

همراه آوردیم معجزها برایت

بر آنکه از راه هدایت پیروی کرد

کان بر عذاب [کردگار] اید گرفتار،

[از حق] نمود اعراض [و رو بر باطل آورد]

موس [نگو اکنون] هدونه شد کجاست

کاو خلق هر چیزی سزای آن عطا کرد

آن را روان بـ نمود در راه هدایت

[تکبید و شرح حال] ملت های پیشین؟

- ۵۲- [موسی بگفتن:] با خدایم علم آن است
خالق نه جزئی را فرو بگذارد از آن
- ۵۳- آنکس کسکه [سطح خاک را] مهندسان است
از آسمان [پاکیزه] آبی کرد واهی
- ۵۴- [اینک] خورید و چار پایتان چرانید
۵۵- زان خاکتان موجود بنمودیم و آسان
[وز دامن خاک سیه با قدرت تمام]
- ۵۶- ایات خود کلام ساندیمن بدیدار
۵۷- گفتا که موسی آمدی با سحر خود [پیش]
۵۸- پس [این سخن موسی] که ما هم جادویی
پس بین ما ولتی و جایی وعده بکنید
- ۵۹- گفتا: بروز جشن موعده شد شما را
۶۰- برگشت فرعون و همه مکر و فساته
۶۱- موسی پایشان گفت: ای خلیق منار
کاو با عذابی ریشه بر دارد شما را
- ۶۲- در باب کار خویش [و از بیم مکافات]
[پس آنچه راز و رمزشان می بود در کار]
۶۳- پس ادعا کردند مردم [این دو ساحر]
کز سرزمین خویش تان پیرون برآید
۶۴- با هم کنون بآید هم فکر و هم فک
- و نذر کتبی فرج، [آن شرح و بیان است]
نی از برای ذات او [سهو است و] نسیان
و انگه شما را راهدار [خاک] پرطافت
با آن بر آوردیم از هر سان گیاهی
وین عبرت است از بهر آگاهان [بدانید]
هم باز گردانیمتان بر جانب آن
مبعوتان خواهیم بنمودن [فرجام]
تکلیف کرد اقسا و سرپیچید [از کار]
که [همین سازی] ر [هک و عاتق] خویش
چگونگی آنچه [سرد نیت می سازیم] عیالی
که [بجا قبول ما] و [و باشد] [سر اینکار]
روزی که مجموعه مردم [و آشکارا]
بر کار بست و شد سوی میدان [روانه]
[پسین مسجده المنرا بر] [طاف فلان]
هر مفری را یاس آید [اشکارا]
با یکدیگر پیدا نمودند [اختلافات]
کردند در اعفاء آنها جهد بسیار
هستند [و با جسدوی خود گردیدند حاضر]
و آئین بیکوی شک [باطل بخوانند]
رست است سرور آنکه شد چیره در این [جنگ]

۶۵ - گفتند ای موسی! تو یا اول در انداز

۶۶ - [موسی] بگفت: اول شما [و من به پایان]

زان چوب‌ها و ریسمان‌ها ساکنهائی

۶۷ - [و ان مارها را جنب و جوشی بود ظاهر]

۶۸ - گفتیم [موسی را]: میاور خوف بر دل

۶۹ - [گفتیم]: بفکن آنچه داری در کف خویش

مصنوع ایشان نیست غیر از رنگ و جادو

۷۰ - جادوگران [یک سر] به سجده در فنادند

ایسمان بیاوردیم بر دایار هسارون

۷۱ - بها ساحران فرعون [گفتند]: ایا شما را

وانهم به قبل از فلن من [خود رای و خود سر؟]

[او بسر شما دارد مقام برتری و]

من از شما بالعکس بوم دست و پا را

خواهید دانستن کدامین [جمع] از ما

۷۲ - [جادوگران] گفتند بر ایات روشن

هم بر خداوندی که ما را کرد موجود

پس هر چه می‌خواهی بکن و آن نیست جر آن

۷۳ - بر رت خود ایمان بیاوردیم [و پیوند]

وین سحرهایی را که با اجبار و اکراه

بخشد همان‌ها را به ما [دادار اگر]

۷۴ - اوی هر آنکس در بر پروردگارش

در آتش دوزخ نه بهر او صفات است

۷۵ - وانکس که مؤمن در بر او راه بگشود

از بهر ایشان رتبه‌های برتر آید

۷۶ - جنات عن [ان سان] که جاری گشته آید

در آن بسر خواهند بُردن جاودانه

یا ما فکنن را کیم از پیش آغاز؟

[تلاشتند و] گشت جادویشان نمایان

در چشم موسی [مارها] آمد [عیانی]

بیمی مسلط گشت موسی را به خاطر

تو برتری، [پیروزی آید به حاصل]

تا بعد آن جادو که بنهادند در پیش

ساحر رود هو جا نگرود رستگار او

و انگاه بر اعلام ایمان لب گشادند:

بر کردگار موسی [عمران هم اکنون]

ایسمان بیاوردید [در دل آشکارا]

بی شک بود تو بر شما استاد و برتر

و بشتر شما آموخته جادوگری را

از [کس] که بود در او بوم شما را

در دایره‌های پیش سعت و پای بر جا

گشاده شما از جانب دادار ذوالمن

هرگز نخواهیم گزین [جای معبود]

کاتر حیات دنیوی داری [تو امکان]

تا علو بنماید گناهان مان خداوند

[تحمیل بنمودی به ماها گاه و بیگاه]

باشد خدا نیکوترین و مآندلی‌تر

مجرم در آمد، دوزخ آید مزد کارش

نی زهر آن مجرم [مزایای حیات است

و اعمال او شایسته [و پایسته] می‌بود،

[و جر نکویشان از خدای اکبر آید]

از طمسن گناه و الهه نکوکار،

این است اجر [تیک] پاکان [از مانه]

۷۷ - پس وحی نمودیم کای موسی شبانه
از بهر آسمان راه خشکی در دل آب
[آن سان] که نر تعقیب خصمت بیم در دل
۷۸ - فرعون و [خیل] لشکرش دنبال ایشان
شد آب دریا چله انسان را فراگیر
۷۹ - فرعون ایشان کرد گمراه مردم خویش
۸۰ - ای آل اسرائیل، حقاً ما شما را
پس با شما یار و عهد بنهادیم [در حال
ابواب نعمت بر شما مردم گشودیم.
۸۱] گفتیم [از پاکیزه‌ها ای نعمت خویش،
بشاید سرخودار و دور از حد تبذیر
او آن را که موج خشم من آهنگ بنمود
۸۲ - و نذر حق آنکس که رو بر توبه آورد
و انگاه راه استدی بگیرفت [در پیش]
۸۳ - گفتیم: ای موسی چند اکین اندیری
۸۴ - گفتا، روان گشتند آنان به دنبال
[بشتافتیم بسوی تو ای دادار دوالمن]
۸۵ - فرمود: موسی! اما چنین عزمی نمودیم
[آن] سامری قوم ترا گمراه گرداند
۸۶ - موسی عصا و عرین شد بسوی لومس
کای مردم من! وعده‌ای نیکوی آیا
[در چشمتان] این عهد، طولانی عیان شد
کاید شعبان را به سر خشم خداوند
۸۷ - گفتند: نگرفتیم ما با قدرت خویش
دادندمان انبوهی افسا زب و زیور
ما را بدینگونه اشارت سامری کرد

کن بندگان را بسوی دریا روانه
بشکاف [تا گردند بر پایاب رهیاب]
نی ترس از غرقیت [تساید کار مشکل]
بر آب افتادند و با حالی پریشان
بگذشتشان آب از سر او ماندند هر زیور
نهادشان راه [نجاتی نیز] در پیش
ندیدیم از خیمان رهایی [لشکارا]
کاتر کنار طور ایمن [فارغ البال]
خود من و بسوی سر شما نازل نمودیم
کسان را بسوی وزقتان [اریم در پیش]
و بر آنکه خشم بر شما گردد فراگیر
از [محنه هستی] شود آهنگه نابود
آسمان بیاورد و عمل بر نیکویی کرد،
[امر گارم من به انسان بنده خویش]
گز تر کمال خویش پیشی بگیرد
بشتافتیم من دلورا بسوی تو [العمال]
تا اینکه راضی باشی [و خوشنود] از من
قوم ترا اندر غیابت از نمودیم
[از راه حق بسوی ره باطل غرا خواند]
پس شد [استان] روی اندر روی قومش
بهر شماها رقتان نهاد [پایا]
یک آنکه [آراء شما خواهان آن شد]
کردید با من پس خلاف عهد [و پیوند]
راه خلاف عهد [و پیوند] تو در پیش
از قوم و انگندیشان [بر نار اندر]
بر این طریقت قوم ما را رهبری کرد

۸۸ - [یس سامری] از پسران گوساله‌ی سخت

گفتند: موسی و شما را این الاله است

۸۹ - اندیشه نمودند این قوم [اندرین کار؟]

نی می‌تواند پسران ارد زبانی

۹۰ - از پیش، هارون گفت این، با مردم خویش

با آن شما در [معرض] یک امتحانید

و به شما دادار رحمان است یو اکبر!

۹۱ - گفتند: ما [گوساله‌مان را] عا کفانیم

۹۲ - موسی [بر آشفته پیامد نزد هارون]

۹۳ - از پیروی کردن ز من مانع چه بود؟

۹۴ - گفتا که ای سرزنند صامها پاک‌دارم

من داشتم بیم اینکه گوی چون بیایی!

خسود می‌نکردی از کلامم پسر سدری

۹۵ - [موسس بن عمران سامری را گفت نگاه]

۹۶ - پاسخ بگفتا [سامری] دیدم [عیانی]

بسر داشتم هشتی ز خاک‌های جبریل

از این جهت، نفسم هر آنچه‌ی که بد بود

۹۷ - [موسس] بگفتن: پس پرو واک شو از این

آن سان که گویی [خلق را] در هستی خوش:

هم از برایت موعدی گشته است [ناسی]

ببگر کنون [اختی] به سوی آن الالهت

البسته آن را طمعه آتش بناریم

۹۸ - جز این نمی‌باشد که دادار شمایان

از روی [آگاهی تام] و علم [کامل]

باتگی [چو باتک گدا] تیران پیر دامت

موسش بود از یاد [و ندر اشتباه است]

کان [عجل] ندهد پاسخی بر [هیج] گفتار؟

لسی از پس سوادوری دارد توانی

کای قوم من! احوالی که اکنون آمده پیش!

[رب حقیقی شما این نیست، دانید]

طاعت کنید و پیروی از من [سراسر]

تا رجعت موسی [بمدین حالت] بماتیم

کنش: چو دیدی قوم را گمراه [و مستون]،

سرپیچی از فرمان من ایما فرودت؟

ریش و نیکویم را کمن رها [گفتار دارم]

سوال اسیر اتیل افکندی جدایی

[بدر غیبت خیال من این بود، آری]

کار مگری کار تو چون باشد [در این راه؟]

چیزی که از دیگر کسان باشد نهانی

و ندر سرشت [عجلش] افکندم به تحویل!

[در چشم من] خوش منظر و نیکوش بنمود

کز بهر تو گردد جزایی [استغاثت نمین]

[های از برای من من منهد در پیش]

در آن تخطف کرده هرگز می‌نباشی

کش محکف بودی [و ما پیش نگاهت]

[خاکسترش را بر دل] دریا سپاریم

پروودگار است و له غیر از او خدایان

لورا به هر چیزی احاطت هست شامل

۹۹- اینسان ز اخبار گذشته بر تو خوانیم

۱۰۰- هر کس که از آن [پند و حکمت] روی نبرد

۱۰۱- روز قیامتشان [عقلی] پای برجاست

۱۰۲- [روز قیامت یعنی] آن روزی که در صحر

آن روز [با خیل گنه کاران به محضر

۱۰۳- گویند بین خویش با نجا: [پیدا]

۱۰۴- اگه تو باشی هر گفتار ایشان

[آل سرای زندگانی] سر بردید

۱۰۵- از کوهها چون از تو می پرسند ایشان

۱۰۶- ۱۰۷- آن ره را ساز ده دشتی صاف و صبر

۱۰۸- در آن چنان روزی تمام [این محشر]

هیچش بکار آید، نه از کزی نمایند

در پیش رحمان جمله خاموشند و گفتار

۱۰۹- در آن همان روزی شفاعت است

بهر شفاعت آن فرماید خدایش

۱۱۰- داند از ایشان ماضی و آتی زمان و

۱۱۱- سرها به نزد کردگار حق جاوید

۱۱۲- و آنکس که می بودت [در دنیا] نکوگر

[بهر جزا] او را نه بیمی از ستم هست

۱۱۳- این سان و رادر نقش قرآنی به تازی

کردیم از اقسام گوناگون پدیدار

با اینکه این قرآن برای آموختن

بر خود بسویت [گفت] پند آموز را نیم

بر دوش خود در حشر بار [وزر] بساید

در حشره سر بر بار بدی از بهر آنهاست

گرده دمیده [خلق را سازیم معشور]

اربعشان با چشمهایی سبز آید

خود غیر ده روزی نمی بردید پایا

آنگاه گوید دانشی تو [یار] ایشان:

غیر از یکی روز او پس از آن روز غردید

برگو خداوند نمایدشان پریشان

هر آن که هستی و سه پالایی پدیدار

پیشرو [که] اسرائیل او در کار رهبر

و آنگاه صافها جمع پدیدار

می بشوی غیر از ندانی نرم [و هموار]

جز آن که از کار رحمان این بوده است

[بیز] از کلام [و گفت] او باشد رضایش

بر او احاطت نیست [آقا] مردمان را

آفته است و، حاصل ظلم است نوید

هم بجهت باشد [صاحب ایمان] به داخل

نی بر جزایش بیم بهر نقص و کم هست

کردیم نازل و مقرر هشدار [سازی]

باشد که تقوا پیشه نمایند [در کار]

از الحیات جهان پندی دهد یاد

۱۱۴ - [اری] بزرگا آن خداوندی که اوراست

در پیش از اتمام [کار] وحی قرآن
برگو: خدایم! ای خدای فرد بکنای

۱۱۵ - [چون باب وحی خود بادم بر گشودیم]

[ادم] ولی گردید بر نسیان گرفتار

۱۱۶ - فرمان ما چون بر ملائک شد مقزرا:

بر سجده بنهادند سرها غیر شیطان

۱۱۷ - آنگاه، ما گفتیم کای ادم بدلی [کاین]

[هشدار] گاوآره نسازد از جنانت

۱۱۸ - بر تو مقزور شد [که در باغ جنائی]

۱۱۹ - [الجاز رنج لشنگی بهرت خوب نیست]

۱۲۰ - شیطان، سپس آن هر دور بسودن روی

سمایمت خواهی درخت جاودانی؟

۱۲۱ - زان میوه ممنوعه خوردند [و به ۷۷]

پس هر یک از برگ درختان بهشتی

ادم ز امر کردگار خود ابا کرد

۱۲۲ - پروردگارش [باز هم] او را گزین کرد

۱۲۳ - [پروردگار] آنگاه نشان امر این چنین کرد:

بعضی شما خصم از برای بعضی دیگر

هر کس که از آن رهنمودم پیروی کرد

۱۲۴ - و آنکس که از تذکار من دل را بگرداند

روز قیامت [گاوریمش سوی محشر]

۱۲۵ - گوید: خداوند! چرا با دینه گور

فرمائید وایسی [جهالتها بی کم و کاست]

مشتاب بهر [سازخوانی کردن] آن

در هرک این قرآن! مرا دانش بیفزای

از پیش بر تو امر [خود صاف] نمودیم

ما، در [وجود] او ندیدیم عزم نستوار

سجده برید [اینکه] سوی ادم [سراسر]

[کز کبر] سرپیچید [از اجرای فرمان]

باشد ترا و همسرت را خصم [الین]

وانکه به رنج آفتی [و غم آید به جانت]

آن [چند] گرسنه [یا که] عریان در لمانی

وز [اشن] خورشید بر جسمت [و نیست]

گشت [کینه] با ادم! [مرا می] باشد این [رای]

کَلِمَتِي كَلِمَةً صَالِحَةً نَحْوَاهُ كُنْتَ فَاتِي؟

گردید عورتهایشان برهم لسمایان

بر حوشش [و بهر پوشیدن] بهشتی

گمراه شد [و خود را بدین سان مبتلا کرد]

عطوش نمود و بر هدایت بازش آورد

بماین رویه [اینکه] ز جنت فرد بر آمد

چون رهنمودم بر شما آمد [مقزرا]

نی ره کند گمائی فتد در انده [و درد]

[از مزد کار و] زلدگی در تنگنا ماند

محروم از بینائی اش داریم [یک سر]

- با آنکه بینا بودهام - گردیم محسور؟

۱۲۶ - فرمایند آن سانی که آمد از سوی ما
 آن ایامها بُردی از لوح خاطر و هوش
 ۱۲۷ - پس هر کسی از حد برون بنهاد پایش
 او را جزا بدهیم، و کیفر هر قیامت
 ۱۲۸ - آیا ندانستند [راه و رسم ما را]؟
 ما پیش تر ز آنان چه اقتهای بسیار
 اکنون شما در مسکن [و کاشانه هاشان
 [آمد شدن] ها] بی گمان اسباب پند است
 ۱۲۹ - گرمی نبودى و عده پیشین داد
 آن کیفر [و تعذیب هم در حال حاضر]
 ۱۳۰ - پس بر هر آنچه بگری که می گوید ایشان
 قبل از طلوع شمس و بعد از مغرب آن
 در پاس های از شب و در دو سوی روز
 اگر این چنین مدحت گر معبود گردی
 ۱۳۱ چیزی که بر آسمانی [از کفار] دادیم
 بر آن نباید چشم توری کان از ر و مال
 آن خود وسیله ای از مومن [اهل دنیا] است
 ۱۳۲ - فرمان بده بر اهل بیت و دهان خویش
 نسو [در نماز و بندگی] با صبر پویا
 بل خود عطا سازیم بر تو رزق [پایای]
 ۱۳۳ - گویند آیاتی چرا روشن گرانه
 بر گو که در مکتوب های آسمانی
 ۱۳۴ - گر بیش از آن [آیات] اهل آن زمان را
 بسی شک بگفتندی چرا بروردی
 تا پیشتر از آنکه خوار و زار گردیم
 ۱۳۵ - برگو: تمامی چشم میدارند بر راه
 زود است تا دانید آن مردم کیانند

ایات بهر [رهنمونی] تو افسا
 خود بیز امروز [این چنین] گشتی فراموش
 و آن را نبود ایمان به آیات خدایش
 سسکین تر است و بیش دارد استقامت
 ایسا بشد از بهر ایشان آشکارا
 [کردیم اندر دم سبودی گرفتار
 دارید رفت و آمد ای سر خانه هاشان
 [و بر پند هر خرد را سودمند است]
 بر می بودی روز رستاخیز در کار
 لازم شدی [بر مشرک و عاصی و کافر]
 بر خود سیری پیشه به [وز دل و جان]
 بهر دگارت را همی تسبیح می خوان
 [دل را به تسبیح خداوندی برافروز]
 باشد که خود [بخزم دل و] خشنود گردی
 [در بهرهای از بهر آن مردم فرادیم
 آنقدر حیات دنیوی دادیم [و الحال]
 رزق خداوند تو احسن هست و ابقی است
 تا بر نسمات لوند رو ای پندگی] پیش
 ما از تو رزقی را نسو یا نسیم چسویا
 پایان نیک از آن پروا هست و تقوای
 می ناره از دهن شما [در این زمانه]
 از پیش نامد بهر شان روشن گرانه
 را اندیشان بر سر عذاب [بی ایمان] را
 پیغمبری مُنْزَل فرمودید ما را
 در پیروی ز آیات تو [هشیار گردیم]
 پس خود شما هم منتظر باشید [و آگاه]
 که نمره حق و هدایت رهروانند

۲۱ - ترجمه منظوم سوره انبیاء (مکئی، ۱۱۲ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱ - نزدیک شد بمردم [وقت] حساب [کردار] و آید به حال اعراقی و غفلتی [گرفتار]
- ۲ - پندی جدید نامد از ریشگان [بیدار]
- ۳ - دل داده اند بر لہو، و اسرارشان نهفتند.
- ۴ - گفتا که هر سخن را داند خدایم الله.
- ۵ - یا اینکه [بوده باشد قرآن به زعم ایشان]
- یا اینکه باز گویند بر ساخته است آن را
- پس بهر ماسایست اعجازی لود از خویش
- ۶ - هم پیش بر از آنان ما کرده ایم نابود
- با این چسب سوابق، و چگونه پند و هشدار
- ۷ - پیش از تو هیچ مردی ننموده ایم اعزام
- پرسید، اگر نتوانید این مطلب [عیانی]
- ۸ - چون پیگری نکردیم آن انبیاء را ما
- ۹ - آنکه بحق آنان [هرگونه] وعدہ خویش
- انان و هر کس را خود خواستیم ماندیم
- ۱۰ - سوی شما به تحقیق ما داشتیم ارسال
- ایا بیاری عقل این را بدرک نازید؟
- و این مردان بیارند ایمان [ایمان] دادار؟
- چو مردما که بودند [حاضر] به وحی [و الهام]
- ز امر پزوهش افسر [ایات] اسمانی
- سرخوردن طعام اوب عمرهای پایا
- دلایم ما تحقیق می و فقه و کم و بیش
- آنکه مسرفین را سوی هلاک راندیم
- آن رومی که در آن یاد شماست [و احوال]
- و هر درک آن نایاست راه خود سپارید؟

- ۱۱ - پس شهرها شکستیم یا مردمی ستمکار
- ۱۲ - احساس چون نمودند خشم و عذاب ما را
- ۱۳ - یا هر فرار منهدم بر مهد نعمت و ناز
- باشد که از شمایان گردد سوال اهایی
- ۱۴ - گویند وای بر ما، ما مردمی ستمکار
- ۱۵ - گفتارشان [ازین پس] خواهد همین سخن بود
- ۱۶ - ما نافریندایم از، بازیچه آسمان را
- ۱۷ - می خواستیم گر ما، بازیچه اش [یمانیم]
- ۱۸ - بل، ما فرو بگویم حق را به [لغو] باطل
- دوران برای [باطل] آنکه رسد به اتمام
- ۱۹ - و آنکس در آسمانها [با آنکه] بر زمین است
- زویستد و از پرورش هرگز ابا ندرتد
- ۲۰ - مشغول طاعت [حق] باشد در شب و روز
- ۲۱ - بگریزداند در لوس چنین حلی بر خویش
- ۲۲ - در اندوگر خدایان بودند غیر [باری]
- دادار صاحب عرش، باشد منزّه و پاک
- ۲۳ - پرورش ازو نگردد، از هر چه می نماید
- ۲۴ - یا جای او خدایان بهر پرورش خویش
- برگردد دلائل خود [اینک] به پیش آرید
- این یاد کرد باشد، هم زان همراه
- جمعی کثیر از ایشان با حق نه آشنایند
- و بر بعضی بودیم قوی شهر بدین
- تر آن هم گشودند شهر فرار بهار
- سوی مسکن خویش آید [این زمان] باز
- هر آن فرار نبود بهر شما رهایی
- بودیم و در حق خود کردیم ظلم بسیار
- بسرقتش نمایم چونان [گیله] محمود
- یا ارض را و هر چیز ما بین هر دو آن را
- کردیم این چنین کار، ما خویش کار دایم
- آن ر بهم شکافد [و انگاه] گردد عاطل
- زان وقت که گویند، ای وایان [بفرجام]
- پوش که لرب حلفد احوالشان چنین است
- این طاعت الهی پر خستگی دچارند
- بی آنکه نسبت گردند بر طاعت دلاوری
- ب بدین سعادته هر عساکر بود پیش
- ارض و سما شدیدی محفل به روزگاری
- از وحدشان آکه باشد موجود گشته از خاک
- [آقا ر نوع انسان] پرورش عمل بیاید
- آن مردمان آبادان بگریزداند از پیش
- البته گرد دلیلی بر کار خویش دارید
- هم یاد کرد از اهل ماقبل تو زمانه
- ازین روز جانب حق [اعراض] می نمایند

۲۵- پیش از تو ما رسولی ننموده‌ایم از سال

[گفتیم] غیر من نیست اصلا خدای دیگر

۲۶- گفتند: زاده‌ای را بگزیده حتی رحمان

ببل ان [فرشتگان و سگان آسمانند]

۲۷- پیشی بر او نجویند آنان به یوقت [گفتار

۲۸- بگذشته [ملالک] پروردگار فاند

خیل ملک شفاعت از هیچ فرد ننمود

اینان به خوف و خشیت از کردگار [پاکند]

۲۹- گوید هر آنکه ز آنان [ایک خدای هستم

با [آتش] جهنم بدهیم کیفر آن را

۳۰- آن کافران نگشتند [از راه بکر] اگر

ما بازشان ننمودیم، کردیم از اب احیه

۳۱- و بدر زمین نهادیم [این اکوهدی سنور

هم راه‌ها ننمودیم [در بینشان] گشاده

۳۲- محفوظ آفریدیم چون سقفی آمدند

۳۳- او آن کسی که موجود شب را و روز را کرد

[خورشید و ماه به فرمان از سوی حق داور]

۳۴- پیش از تو هم بدان ما از بهر فرد دیگر

ایا تو گیر بمیری آن مردمان [به دنیای]

۳۵- هر زنده‌ای چشندگی، طعم ممات باشد

ما از مون لعاییم با نیک و بد شما را

جز آنکه وحی کردیم او را [و اندران حال]

بهر پرستش من روی آورید [یک سر]

باشد خدا [ی بیچون] پاک [و منزله] آن

[از بهر حضرت حق] محبوب بندگانند

بر امر او بیایان خواهند برد [هر کار]

و اینده‌های آنان [با علم غیب خوانند]

جز بهر آنکه از وی باشد خدای خشنود

فرجام کار خود را [ترسان] و بیصا کنند

و با زتبت خدایس، جای خدا لستیم

وین سان [برای بدهیم] خلیل [ستمگران را

و بی [من] این [سموات بودند] سته [و نگاه]

ما بازشان ننمودیم، کردیم از اب احیه

۳۱- و بدر زمین نهادیم [این اکوهدی سنور

هم راه‌ها ننمودیم [در بینشان] گشاده

۳۲- محفوظ آفریدیم چون سقفی آمدند

۳۳- او آن کسی که موجود شب را و روز را کرد

[خورشید و ماه به فرمان از سوی حق داور]

۳۴- پیش از تو هم بدان ما از بهر فرد دیگر

ایا تو گیر بمیری آن مردمان [به دنیای]

۳۵- هر زنده‌ای چشندگی، طعم ممات باشد

ما از مون لعاییم با نیک و بد شما را

- ۳۶- آن مردمان کافر هرگاه بنگرندت
گویند اوست ایا فردی که از خدایان
باشد درون ایشان خالی از نور ایمان!
- ۳۷- [گوی] که آدمیزاد شد از شتاب موجود
[بر مردم شتابان این است امر باری-
۳۸- گویند اگر که باشد قول شما [همه] راست
۳۹- کسر کافران بنگارند آن کتاب می نیرد
بسا سهر خود بجانند [بجای یسار و یسار
۴۰- اری به ناگهانی آن [وعدہ] پیش نازد
یارای بارکشش از بهر عاصاں بسست
۴۱- پیش از تو سر قطعاً بودید اتسانی
پس کفر تو جزای آن ریشخند [و رفتار]
۴۲- برگو که در شب و روز حفظ شما توانی
اری [منی] گذارند ذکر خدای خود پیش
۴۳- نا آنکه چند آموخود [باشد حدی] آنها
خود را سعی توانند کردن نگاهداری
۴۴- حق است، اینکه کردیم به بهر دعا مغرور
تا اینکه [در زمانه] کردند عمر بسیار
کز ماست انقص [و کاهش] بر سر زمین کفار
[البته] می نگیرند جز آنکه ریشخندت
زان شما کند یاد [آن سان که نیست شایان؟
انگار می نمایند یاد خدای رحمان
ما بر شما نعاییم آیات خویش را زود
ای مردمان! [مجاہد از من شتاب کاری
کی مرشد [فراروی] این وعدہ [می کم و کاست؟]
کسر چهر و پشت همتان آتش بسور دارند
[بر صو] بعد حق آنکه کشتن اسرار
[اول] خنجر کاسیان را [حیراتشان] بسازد
[و بسور] اهل دورج خود مهلت و زمان نیست
کشتند رستخیز [و دمدد] بار وانی
بر فرق [عاملاتش] آمد فرود [یکبار]
وز کسبفر خدای رحمتان دهانند
اعراض می نمایند از یاد [خاور] خویش
تا پیش ما نگهبان گردد برای آنها
وز سوی ما نیستند از بهر خویش یاری
بر این چنین گسان و ابدان [سراسر]
اندیشه می نکردند پس هیچ اندرین کار
ایا برای آنان فتحی بود [بدیدار]؟

- ۴۵ - برگو که ما همانا از راه وحی هشدار. بدهیم بر شما یان از بهر آخر کار
- افراد ناسنا و هشدار ما چه گیرند [تاچار از آن حقایق چیزی نمی‌پذیرند]
- ۴۶ - چون شما می‌بایند [خود] از عذاب دادر گوید وای بر ما، بودیم ما استعمار
- ۴۷ - حق و درست آریم، میزانیها به محضر طلسم نگردد اصلا در حق کس مقور
- همسنگ خردلی گرفتاری بود شما را اندر حسابش آریم یا اجر اشکارا
- ۴۸ - حقا عطا نمودیم هارون را و موسای بر حساب خواهی ما را بود کفایت
- ۴۹ - الان که از خداشان دارم بیم پنهان برقرار روشن و پند از بهر اهل تقوای
- ۵۰ - پسندی است این دیار که ما بر شما بدیدیم هم این کشور که دارند بر روی رور پایا
- ۵۱ - دادیم بر براهیم ره یافتی سرلوار بخت و جانی و ای ای که آمد انکارا
- ۵۲ - او از پدر و قومش پرسید چیست نصیب و از پیش آریا بودیم از اوضاع او خبردار
- ۵۳ - گفتند، ما بدیدیم اهلان بر ایمان ب عاکفان بگفتید بر این چنین تعالی
- ۵۴ - گفتا که هم شما هم ابلاتان گرفتار بودند عاکفان بر پای بت نشینان
- ۵۵ - گفتند، در بر ما، حق را چه چارساتی بر گمراهی پیدا می‌بودداید [هشدار]
- ۵۶ - گفتا که حق بود این، رب شما همین است یا ایسکه ای براهیم از خیل لاعبانی
- [آن خالق] که کرده است آن جمله را فراهم کساورن آسمانها، هم خالق زمین است
- ۵۷ - در دل بگفت [تاله]، از بعدتان بیایم این ست گفته و این بر این سخن گواهم
- مکری به حال و روز بت‌هایتان نمایم

- ۵۸- پس جمع و جمعشان کرد غیر از بر گشتن
شاید بساو در یسد [ل جمع ست کیشان]
- ۵۹- کی بو خدای هامان، گفتند کرد این کار؟
بی هیچ شک ستمگر بوده است [و اهل ازار]
- ۶۰- گفتند: ما شنیدیم [صاف] یکی چهل است
موسوم بر پراهمیم [بی شبهه کار آن است]
- ۶۱- گفتند: او ریدش در پیش چشم اهاد
تا بستگرند [و آرند] پیشتگان [از و یاد]
- ۶۲- گفتند، ای پراهمیم [باز از صدق گفتار]
شد ب خدای هامان، بر دست تو چنین کار؟
- ۶۳- [یا ریشخند گفتا] نه، بل گیسو ایشان
کرد این چنین ستم [یا خیل صغیر ایشان]
- ۶۴- جویا شوید از آنان [موضوع و ماجر را]
گر [فادرنند] گوید [خود پاسخ شما را]
- ۶۵- بر خود بیامدند [و گفتند قوم با خودش
را به نیتیم بخود و با برگرفته اید در پیش]
- ۶۵- [از صدف و عطر] سرها در پیش بیک دانی
[نشان مکن بگویند] [در حال بی رمقی]
- ۶۶- گفتا پرستش آرید پس، های حق از امر
[و گویند] [و به سود حاصل دارید نی زیانی؟]
- ۶۷- آف بر شما و چیزی کار را بجای دلاور
طاعت کنید، آیا دارید عقل در کار؟!
- ۶۸- گفتند [بست پرستان] او را برید در قار
بر یاری خدایان گو می کنید رفتار
- ۶۹- گفتیم بر پراهمیم می یاض سرد و سالم
ای سرا [آب که برود از کید قوم ظالم]
- ۷۰- در حق او نمودند پس کینه های بسیار
پیش از [تمام مردم] کوردیشان [زیانکار]
- ۷۱- او را و لوط را [ما از آن سرزمین] رها ندیم
بر سرزمین دیگر [انگاشان] رساندیم
- [انجا] که بهره هایی از [الطف و نعمت خویش]
بخشش نموده بودیم بر خلق عالم [از پیش]
- ۷۲- اسحاق را پس آنکه بر وی عطا نمودیم
و انگاه بعد اسحاق یعقوب را فرودیم
- از صالحان نمودیم انگاهشان تمامی
در جبهه و صالت از صالحان نامی]

۷۳- بآن جسته را نمودیم زان رهبران که بودند
پس وحی شان نمودیم از بهر احسن افعال
انسان پس برگه ما طاعت کننده بودند
۷۴- بر لوح علم و حکمت دادیم و از دیاری
او را رها نمودیم زان شهر و مردم آن
۷۵- او را مکن بدادیم در قریب رحمت خویش
۷۶- هم نوح را رها نمودیم زان رو که پیش تر
وی را دعا اجابت کردیم و همراه او
از آن بلای سنگین دادیم ما امتانش
۷۷- یاری باورساندیم زان مردمی که بودند
قوس می پسندید بودند زین رو تمام را ما
۷۸- [داد از] سلیمان، [هم یاد کن] را بود
در شب چربیده بودند اعیان بر اجای
[زان داوری که کردند در باب کار ایشان]
۷۹- [آن امر] بر سلیمان، تفهیم ما نمودیم
پس کوهها و مرغان کردیم ما مسخر
[بودند همراه او تسبیح خوان دلدار]
۸۰- امبوختیم او را فل زره تنیدن
بر نعمت خداوند [ایا سپاس دارید؟]
۸۱- پس باد تند رو را در خدمت سلیمان
[دامن کشان شندی و خوش داشتنی حرکت]
[ماییم کردگار و بر هر چه ما توانا]
بر امر ما به مردم ره را همی نمودند
بر پایی نماز و [رد] زکات [اموال]
[در قول و فعل حقا معنای بنده بودند]
گاهش همی نمودند فسق و پیدکاری،
آن مردمی که بودند ناپاک و نابفرمان
گر صالح همی بود [لوح پیمبر از پیش]
لوح خدا دعای کثرت است است الهی
بر داریم خودمانش در جای امن و سکون
[هم شخص نوح را و هم جمع خودمانش]
و [روشن] اما بکذبت می نمودند
[نگاره] غرق کردیم در [کام موج دریا]
در باب کشناری کز آن راجع بود
آن هر دو بر قضیه دادند الفتوی و رای
ما خود گواه بودیم بر کار داوریشان
بر هر دو [باب] علم و حکمت [همی گشودیم]
تا [هموای] داود گویند ذکر [یک سر]
ز آنرو که بود ما را قدرت برای انکار
کز هم کند شعا را ایمن ز صدمه دیدن
[شکر عواهب او، آیا بجای آرید؟]
بگشودیم تا او، دادی بباد فرمان
بر آن زمین که دادیمش ما نعمت و برکت
هم بودیم از اول بر هر چه هست ذات

- ۸۲- هم بعضی از شیاطین عواص او بودند
 یک کارهای دیگر اجرا می نمودند
- ۸۳- و این چنین اموری بودند دست در کار
 آنان بکار خویش و ما جمعه را نگهدار
- ۸۴- و انبیا را که بودند نحوی این چسب
 من دردمند آنها تو مهربان تویی
- ۸۵- کردیم ما احباب آنکه دعای اتوب
 هر رنج را که عبادت کردیم جعه ر خوب
- ۸۶- اهل و را دگر بار در نزد او رساندیم
 ماند رند و رویش اثر بود او نشانیدیم
- ۸۷- از سوی ما همی بود این رحمت اهورا
 هم دگر و بعد باشد بر عبادان اهورا
- ۸۸- ذوالکین و اسمعیل و انیس و سیاد ر
 گانه تمام بودند از صابران انصار
- ۸۹- در قبر رحمت خوش گذیم ج سافس
 زن آنکه جعه بودند نبیسه ایسا کسلی
- ۹۰- دوگون صاحب الحوب ایوس اید می
 شکسته کینه حسنین رفت از کدر قوم کفر
- ۹۱- بداشت ما بگرم هرگز برای او سنگ
 و آنکه بخت طلمت دلا اس سدا او اهی
- ۹۲- پاکای قوی خداوی جر تورت دیگر
 عذ که بودام من از مردم ستمگر
- ۹۳- آنکه دعای او را کردیم ما احباب
 راسته و اره اندیم وی ر پس از اسابت
- ۹۴- اید ارا رگوبیا آنکه که با خداش
 از بهر حاجت خود بود این چنین ندیش
- ۹۵- یارب مرا صه هرد پدر دور رسیدگانی
 ای دایری که بهتر از جعه و رسانی
- ۹۶- و انگاه اییر را ما حاجت روا نمودیم
 سر و او همسر تو یحیی عطا نمودیم
- ۹۷- از بهر وی نمودیم شایسته همسر او
 شستافتند آنان سبوی امور سیکو
- ۹۸- از روی بیم و امید ما را همی بخو شد
 خاشع بدرگه ما آنان همی بمانند

۹۱- وان [مريم مقدس کاو را عفيف ديديم] از روح خویش در لو [ما نذخه‌ای] دمیدیم

[از لطف و رحمت خود عيسای را و مريم] کردیم دو پندیده از بهر اهل عالم

۹۲- این ائت شعا و [یکتا و] واحد است این طاعت کنید ر ص، رب شعا سم [هین]

۹۳- پس الحنا فکر دند در بین خویش و در کار حواله‌اند کرد رجعت بر سوی ما [اگر بار]

۹۴- پس هر که بود ملهن با لطمهای نیکو کفران بو ساسپاسی [ناید بسارۀ لو]

[از دست او برآید هر گونه کار و کردار] ما کاتبیم آن را [تندک و یا که بسیار]

۹۵- بر [اهل] آن دیاری کش کرده‌ایم معدوم [تا ممکن و] حرام است رجعت کنند [مستوم]

۹۶- تا با شتاب [بسیار] از هر فراتر آید  تا با جوج برسد [و باز آیند]

۹۷- نزدیک خواهد آمد وعدی در سددار  ساک کافران را حیره مانند اسرار

[گویند] وای! بودیم ماها به غفلت اندر [در حق خویش] بودیم بل مردمی ستمگر

۹۸- گویندشان: شما و آنها که جای دادار گردیدشان پرستش، بهر جزای انکاره

[در حکم] هیزم استید [آینک] برای دوزخ وارد شوید [یک سر] اندر [اسرای] دوزخ

۹۹- بودید اگر خدایان، از روی صلح گفتار داخل نص شدند بهر همیشه در نار

۱۰۰- آنس [به قهر دوزخ] فرود آید برآرد بر استماع چیزی [آقا] توان ندارند

۱۰۱- آن مردمی که از پیش در حق شان صقر یکی شد از سوی ما [از گونه مزد و کفر]

بناشند دور [از] مرا منظور کرد گارد در پیشگاه دادار پاداش نیک دارند

- ۱۰۲- می بشوند آواز [از اهل عذاب عقاب]
- خود در بهشت دلخواه جاوید [و پای بر جای]
- ۱۰۳- بیم بزرگشان [هیچ] آندوهگین نسازد
- بسر پیشباز ایشان خیل ملک [بنازد]
- گویند این همان روز باشد تمام پناها
- کز پیش داده بودند وعدهی رسیدن آن
- ۱۰۴- روزی که آسمان را طومار وار در هم
- بچم چون کتابی، چون بدو خلق عالم
- آن را اعاده سازیم بر حسب وعده خویش
- کز ر بعهده داریم، وارسم وعده ر پیش
- ۱۰۵- حقا که بعد تورات کردیم درج این را،
- اتر زبور و انجیلیم ما یصک زمین را،
- تسایستگی عبادم باشد وارث [و ما]
- این حکم را نمودیم تا کند اتر انجا]
- ۱۰۶- بر مردمی که باشد اهر پرستش و دین
- [السلام] [علاشان را] باشد کدیمی این
- ۱۰۷- ما خور برای رحمت بر مردم جهان
- ارسال می کردیم شخص تو سوی آنها
- ۱۰۸- برگو، من نبودم [کائن است و نیست هرین]
- باشد حکمتان فرد هر این طریق و انیرا
- ایا شما ایقینا فرمان همی پذیری؟
- [یا آنکه از سر جهل راه دگر بگیری؟]
- ۱۰۹- آن مردمان اگر روی برافشند او ره
- برگوی من شما را یکسان نمودم آگاه
- هر آنچه بر شما یابا وعده شده است و منظور
- من خویش می ندانم نزدیک هست یا دور
- ۱۱۰- حقا که بشود او هم گفته عیسی
- هم آنچه را که دارید در [بوده] نهائی
- ۱۱۱- آگاه نیم، شما را آن باشد احتیاتی
- یا اینکه بهر غندی تا [حتی] از زمانی
- ۱۱۲- پس گفتند که در آن فرمان بحق بر می
- نذر ما، همدی رحمتن [بشاردی مای]
- در آنچه را که دارید در وصف او به گفتار
- باشد [خدای بر ما ادر هر کجا] مددکار

۲۲- ترجمه منظوم سوره حج (مدنی، ۷۸ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- هان مردمان پروا کنید از گردگار خویشدن روز چرا را سهمگین و سخت باشد بومهن
- ۲- روزی که در آن بانوی ثیری بیسی می خرد از شیر غول خویش و بانویی که باشد بارور،
- ۳- باشد چنین خویش را [در حالی بی اختیار] بسوی حلاق گشته است [مانند استیادهوار]
- ۴- از بهر اهل شریک و کفر در عرصه روز حساب لیکن رصوی گردگار مستگین و سخت است عذاب
- ۵- از مردمان دانشمندی بی علم [و اندر انچه] هر دیو سرکش را که هست [مانند] از بهر احد
- ۶- بر او ملز شد کسی، کافر را به خود بگیرد بر سر فریغی [سرمتان] بعد [و می نماید] البیاد
- ۷- هان مردمان شکی اگر دارید بر روز جزای [آنکه] تا آنکه کائنات هستی بتلایم [استی]
- ۸- آنکه رنظله، و انگهر از خون بسته در بدن از بهار لحمی ممیز با که لحمی غیر آن
- ۹- بهر شما تا ما [حقیقت را] ندانیم لشکار هر چیز را خواهیم تا وقت معین برقرار
- ۱۰- اندر رحم ها می نهیم و چون یکی کودک شوید اخراجتان سازیم تا سوی بلوغ خود روید
- ۱۱- بعضی شما [از جسم شان] گردد گرفته جانش بعضی شما تا حد فرتونی رسد [بجانشان]
- ۱۲- چنانکه بعد از ترک [بسیاری امور این جهان] بی درک و ناگاه نبود [نفسه ها بر بوسه ها]
- ۱۳- بینی زمین را مرده و خشکیه و آنگاه ما باران فرستیم و زمین [گردد] از آن حالت رها
- ۱۴- پس جنید و یابد نمو، پس خز می ها پرورد [از هر طرف] ر بهر موجودات نعمت [آورد]

- ۶- این خود از آن باشد که برحق است [در جهان]
 رسد کند صوت و او در به هر گری تپان
- ۷- آید قیامت و نفران شکی نباشد [و قرار]
 جز بیدگی در گور را معوث سازد کردگار
- ۸- هر مردمان باشد کسی در باب کرا کردگار
 بر سر نفس، باب جمال [و بحث] کرده اختیار
- ۹- گرداند از راه نکتی از کمال [و بی] خوش
 بر خلق را از راه بسزایان گمراهی آورد به پیش
- ۱۰- در دنیا بهر او عوای سعادت است و هوس
 و سر قیامت که در آتش چسبانش [و بدل]
- ۱۱- ایمن در ازله گردان پیش تو [در زندگی] است
 بر به حساب بدگی حواله قلم و مهر سست
- ۱۲- از صورتان باشد کسی که طاعت پروردگار
 ب آنهران فکر و نصیحت روی می آید بکار
- خیروی گوش نماید شود آرام دل یابد از و
 ریختی اگر حاصل کند تا بد از حق و شرع رو
- خسیران دنیا و آخرت حاصل نماید او دیگر
 بی است و بهر او حسن حسرتی که باشد اشک
- ۱۳- جای حلاصی بخواهند در دعا و ذکر عویش
 که در به می درین، می سود می بد به پیش
- این است [بی تردید] آن گمراهی دور و دراز
 آن را که بر جای خدا سوی بتان آورد نیاز
- ۱۴- خوانند کسی را بر دعا کار و از میان نزدیکتر،
 از سود باشد و چه بد بار و تبی [در بشر]
- ۱۵- بی شک حاصل است که را حسن پلورده [ب] را
 و سر حیات عویش بر افعال نیکو برده رو
- داخل کند در باغها که ذیلش باشد روان
 انوار و خواهد کرد او، هر کار خواهد، بی گمان
- ۱۶- هر کس گمان دارد داشت، این را پس در آن جهان
 هرگز نگردد بهر [بسیار] آخر زمان
- از سقف [خانه] رفته ای [بر گور] [و بزد] سپس
 ای [بی چاره] کن از حویشت [قطع] نفس
- ایس بنگرد در کار خود [وین] نحوه رفتار خود
 با کبی ایس می بردن چشم [و این] [بر خود]

- ۱۶- در هیت آیان روشنتر فرستاده من م
بر من هیت من کند هر فرد را خواهد خد
- ۱۷- بی شک خدا آید فیض من نماید دلوری
در باب که مؤمن است تیرمندی دیگری
- ۱۸- آیتانیدیشیده است باشد هر آن کس را [مفر
هم آتحم و هم کوهها، انحرار و غیر جانور
هستند بسیاری هم از مردم که از سوی خدای
هر کس کند خوارش خدای فکرم را خواهد نجات و
۱۹- حاصل است آنکه این گروه، و در حق نظرش
لنا کسان را که کفر در باب هوا و زمین نام
[مجرى نمود در حق ایشان کیفر نیاوردن]
۲۰- کاندرو نشان هر چه هست تا پوست هائى از پس
۲۱- آروز جزا و دلوری از بهر قدرای چنین
۲۲- هر کس که آید از آن خواهد پیرو شد از آن
۲۳- بی شک خدا آنکه را ایمان بیاورد و و
داخل کندشان کو در دو باغها ای سز و تر
با دستبندان طلا و حر شوند آراسته
- بشدت می کند هر فرد را خواهد خد
در باب که مؤمن است تیرمندی دیگری
باشد به هر چیزی گوید [حق] جلوت [چهار]
در سعادتها و زمین هم افرص، خورشید و قمر
بسیاری اعمالها که بر حق ساخته می آید [سرا
گشته محتو بهر حال رسج و اعتماد جانوری
هم کار را خواهد خد صورت دهد [بی گفتگو]
باشد جمال و کس که در هر زمانی کارشان
بهر خدایشان خواهد از باره برینده
باشد گردد آب خوش از فرو سر تا پیشان
از آب گرم که سرد نگذارد خواهد شد
باشد مکه ای غرض بر سرهای آهین
آید بازار آید نشان، بچند طعم نار [هان]
[و در حیات خویش] بر افعال نیکو برده رو
کمر دامن آن باغها بهار بنماید گذر
و آنجا همه ملبوس شان از پرنیان [بیراسته]

۲۴- انجا هدایت می شویند گفتگهای خوب و پاک | هم بر ره رت حیدر (راه درست و تابناک)

۲۵- انا که ورزیدند کفر، انبر ره حق و ادم | و نبر ره وارد شدن بر مسجد القیه الحرام

کان ما نهادیم از عقیق، یا انکه باشد در سدر | مانع شدید از این کسان، از بعضی کثیر بسو

و انکس که از روی ستم، اهنگ کهر غس نمود | طعم عذابی درد ک جو هییم (هر گامش فرود)

۲۶- کردیم تعین این چنین از بهر ابراهیم ما | خود عابد کعبه و تلاطمش از لب پس صدا

شوگ از برای من عیار و خانه ام پاکیزه دار | بهر عربیان و مسلم و مردم طاعت گزار

۲۷- و نبر میان مردمان در ده ندا ای خوشتر | تا هر کجاست سوار بر انبر لایعز (بش)

کر هر ره دوری که می آید از لوطس خویش | کاشنور و سوق آیند و روس سوی تو آر سپش

۲۸- تا از پس آن مسافت هایی که باشد از شر | ابد و اندر دورهای اشخاص قربانان

رن چار بایانی که ما کردیم رویشان از پیش | نام خدا آمد و قربانی کتد از بهر خویش

پس انگش می خورد دور بدتر از بی سیحتم از آن | در مسانده و مسکن را اطعمه بسعید (هسا)

۲۹- باید که بزدایت هر الایش، و انکه نه جا | لوند هر نفر و طواف بر خانه دهرین (ما)

۳۰- هر کس که خرمتهای مؤذن بزرگ (چهار) | سرد حدیش بهر لونی کوتر است (اینگونه کار)

پس چار بایان (جمعگی) بهر شما باشد حلال | جز آنچه خود به بر شما آید از رب دوالجلال

پس، از بلیدی های پشته دور می باشد دور | نیز (از کلام باطل و) قول یو گواهی های زور

- ۳۱- اینک شما بهر خدا هستید [عباد] پاکدین
 بر ۲ سحر برید شرکه [امید قوم مشرکین]
 شری آنکه ورزد بر خدا [در هر مکان و هر زمان]
 گویی فرو داده است آنکس [از اوج] آسمان
 و آنکه بی بر بودنش، مرغان سوی او تاخته
 یا باد او را سوزد و در فور دست انداخته
 ۳۲- هر کس که غمته‌ای حق هم بزرگ [و بسوزد]
 آن رسوا بسوزد و هر چیز فلوب است [شکار]
 ۳۳- تا مدتی نین شده راقه‌ها صودهاست
 پس موصح برگشتن [تأستهای طر ماست]
 ۳۴- قربانی می‌دادندیم [بهر هر وقت قرب]
 تا تو بهانه آنچه روزیشان نمودیم [انکار]
 هنگام هیچ آنچنان بسته زیان [آورد]
 به خدا را بر لب [و آنگاه آن را صبر بودند]
 اری خدا پسند شما یکتا بود در پیش او
 ۳۵- انسان که چون باد حد در بین آمد در میان
 سیم مانند و غرونی مردمان را [مردانه گو]
 کاندو بر وحداها باشد [پرتاب و] صبور
 ۳۶- قربانی تو حیل شرهای درشت انعام [ن]
 هم آن کسانی را که می‌بخشد [از لایق خویش]
 ۳۷- پس گوسفندها و خون‌های [هنی و قربان شد]
 قربان‌شان سازید پس با برض نام خدای
 هم خود حورید از آن و هم بدهید بر اهل بی‌را
 ۳۸- بل قائل آید [مردمان] پرهیزگاری شمدی
 آن [جانور] را چیس بهر شما کردیم [م]
 ۳۹- و آن [جانور]ها را چنین بهر شما کرده است [م]
 پس گوشتها و خون‌های [هنی و قربان شد]
 ۴۰- نگیر گویید [و تو اینک ای رسول] سامان
 ۴۱- بر جای می‌ارزدند بی‌شکند [و سبب]
 کسی می‌رسد هرگز به خاطر [جهان] شد
 ۴۲- ازین جهت [بر نعمت] چشمودی ذت خدای
 ۴۳- تا بر مسمی آنکه ره بسودان [اینک سامان]
 ۴۴- بر هر محال می‌دهد [در جانب پروردگار]
 ۴۵- سرنگ سارده دست هیچ حوال [کفر و افرین]
 ۴۶- [و تو اینک ای رسول] سامان
 ۴۷- پس گوشتها و خون‌های [هنی و قربان شد]
 ۴۸- بل قائل آید [مردمان] پرهیزگاری شمدی
 ۴۹- و آن [جانور]ها را چنین بهر شما کرده است [م]
 ۵۰- نگیر گویید [و تو اینک ای رسول] سامان
 ۵۱- بر جای می‌ارزدند بی‌شکند [و سبب]

۴۹- بر آن کسان از مؤمنان رخصت عطا نمیدرجهد
 کسب مشرکین کردند با آنها قتال [و از عباد]
 [آن مؤمنان] دیدند [س] تسلیم و حد [ی مؤمن]
 ۵۰- آنان که گشتند از زمین، لوله از نهر و در
 بعضی ز مردم را خدا بر دست دیگری
 هم و فلان را صومعه [در هر کجا] و بر آن شدی
 هم آن کسان گریه و بخت باقی [تو هر در را]
 در آن فراوان می رود [و بر آن شدی و حدی
 از بر] خداوند [چنان بر کاره] طرد تو
 ۵۱- آنان که چون امکانش بود در این سرزمین
 رد رکاب و امر بر معروف و نهی از منکرات
 ۵۲- تکذیب کردند اگر [این مردمان در این زمان]
 قوم [و کسان و دود] نوح [آنی] عاد و نعو
 ۵۳- [بر این طریق] قوم بر آهیل و بود [نیر]
 ۵۴- اصحاب مدین نیر موسی را بر فخر قوم خویش
 پس بر گرفتند به کيفر [بر جری کارشان]
 ۵۵- پس، ما چه بسیار از یاد کردیم [و به]
 دیوارهایشان افتاد از پا و سقف آمد فرود
 پس قصرهای بر فلک سر بر کشیدند استوار
 ۵۶- اقدام می نمودند آیا به گردش در زمین؟
 یا گوش هایی قایم آن [و حق] اصفا کند
 آری [نه تنها] چشمها [تاریک و سیاه] شود
 کسب مشرکین کردند با آنها قتال [و از عباد]
 قدر بود از بهر یاری دین آنان [یقین]
 گشتند نبرد غیر از این باشد خداوند کردگار
 کس می نکردی طمع [بودی هر کجا] و بر آن گریه
 هم [معبود] که نعلاری [هر کجا] بر پانندی
 هوای مساعد که مسلمان و ذکر کردگار،
 هر کس بر یاری گشت یاریش می آرد بجای
 [هم] بوده از بهر خدا [بسیر] و صدی [از اول]
 بر با سوار [خوش] می آید [با عزم و یقین]
 ز آنها و جمیع کارها [اندک] قاضی [القصاص]
 سوار بر این اشیاء هم چنین می رود [احوال این مردمان]
 بدر عصر خود [تکذیبشان بر انبیاء خویش بود]
 [تکذیب گشتند قبیله خویش بر درک و تمیز]
 تکذیب و بر کسر نظم مهلت و عیدان ز پیش
 بگر عذاب من چنان بوده است [بارقارشان]
 پس مردمش بودند اهل ظلم [و عامل بر گناه]
 پس چاهها عاقل بشد [کز پیش بر از آب بود]
 [گودید و بران و نماد از آن نشانی بر قرار]
 نه بسکه دهنشان شود آتشمنند [و با یقین]
 [تا بر مور هر دو دنیا معرفت پیدا کنند]
 دهنی قلم بینهایی [همچنین] آغوش شوند

- ۴۷- آن مردمان خواهان نبودند که شتاب بر عذاب
در وعظ حق نیست هرگز [نی] خلاف [نی] شتاب]
- ۴۸- مهلت بدادم ای بسا بر مردمان شهرها
باشد، ز آن منظر که می آید آن را در شمار
ز آن رو که می بودند اهل ظلم [و جور و قهرها]
- ۴۹- برگو [بمردم ای پسر] من فدای شهرهای
سیر همه [محبوب] سوی من شود [بعد از معات]
- ۵۰- بدانید آن مردم که بر ایمان بیاورند [و]
و انگاه [بپناهاند] با پر راه [افعال نکو،
خواهد از غمزدان و روزی نکوشد بهر دور
کردن بیسی و اهل نازند آن کسان [در انتها]
- ۵۱- آنانکه استادند بهر و در آیات ما
هرگز [مکرم] با سری را [سوی خود] مگر.
چون [و] افعال خواندن کرد، شغل [رحیم]
- ۵۲- تالیر القای و را بزداید و آب پادار
و انگاه آیات [مبین] خویش سازد استوار
بر کارها [دانا است ذات کودکان مهربان]
- ۵۳- آلهای شیطان را حدیث از من بداند [و]
به شگ نبود اهل سیم را [از بدگانی بر ملال]
- ۵۴- تا [نیک] در باشد فی نفسش بر رسی
ایمان بدان آرند و دلهایشان شود خاشع بر
یا آنکه روزی می رسد با کبیر هول آوری
- ۵۵- آن کافران در شگرت دیدند از آن همچنان
تا آنکه لگامی نبود روز قیامتشان عیان
روزی سترون [کز بی آن نیست روز دیگری]

۵۶- فرمانروایی در چنین روزی بُود خاصِ خدای

انگاه آنان را که آوردند خود ایمان بدو

در بساطه یی ایستاد. پرد کندشال در زمی

۵۷- آنان که کافر گشته و آیات را کذب گوی

۵۸- و آنان که در راه خدا هجرت نمودند از وطن

بی شک به آنها روزی نیکو عطا سازد خدای

۵۹- بی شک در آفرینان خدای، انجای که مشنوحین

۶۰- هر کس بدای مانی که یزد آمده بر روی عذاب

بسد پس آنگاه می ستیم، پروردگار او راست یار

۶۱- این باشد از آن که خدای، دامن کشید را برور

ازین آب آفریش و کشتن بس و ترس گیر.

۶۲- این زان سبب باشد که بر حق استخانت کردگار

شک نیست انداختار جهان را از مرست و لا بود

۶۳- آیا نیندیشیدای کز آسمان پروردگار

بی هیچ شک باشد خدا در کارها. نار یک بی

۶۴- از لوست هر چیزی بود در آسمانه و زمین

بر هیچ شک بویی نیاز است و ستوده همچنین

کاستم میان آن گسائی بود قضاوت را بجای

پس روی آوردند بر انجام افعال نیکو

کافجست [جدیدتکه مهد] نعمت و ناز [و آسان]

در آمد عجبی سخت و سختتار را [در پیش روی]

پس گشته گردیدند یا شد سرگشتان عارض به تن

قطعا بُود [او] بهترین روزی دهنده [بر شمای]

دقیق [به کار] است و شکیا کردگار [و] بی گمان

و آنگاه بر سر دیگر کسین. نو هم روا درد عذاب

یکی شک بُود پروردگار، بحشده و امرزگار

سزفت فرید [همچین] تحول روز اندرور

بر بندگان فان عطا بی شک سمیع است و بهیو

ساحر بود آنی که جای وی [افعال] آید نگار

برتر بُود [از آنچه] را وصفش به ذهن ما بود

بفرستد آبی و زمین با آن شود خرم [بهار]

و آگاه [بر هر چیز] انفر آسمان و در زمین

بر هیچ شک بویی نیاز است و ستوده همچنین



۶۵- ایسا نیشبیده‌ای رام شما کرده هندی
 آن بحر پیمایا که در دریا سفر مانش روان
 تا جز به امزش بر زمین صاف نگرند تر صد
 ۶۶- او آن کسی باشد که در بحر شما [زیب] حیات
 وانگه دوباره ز نغمه می سازد شما را [کردگار]
 ۶۷- هر آفتی را یک شریعت ما نمودیم هنوز
 پس می نیاید با تو بنماید در این ره سستیر
 زیر آند می باشی بر آشی تو هایت [رهبر]
 ۶۸- و ما تو آن مردم رهبریم [جدل] آرند کار
 ۶۹- روز قیامت دایری خواهد نمودن کردگار
 ۷۰- در آسمان و در زمین هر آنچه را باشد فر
 آنها همه اندر کتبی هست [مسطور] و بجای
 ۷۱- چیزی بوستن می کند [آن مردمن] جای حد
 [چیزی] که در بابش ندارم تعلیم [و در کبود لوری]
 ۷۲- آیات روشنگر ز ما خواهند بود چون بهر نشان
 بر آن کسان کایات ما خوانند بر آن مردمان
 بر گو [زین] بدتر خبر خواهید [کاتر] نردماعت
 آن انطیسی گز آن خدا بر کافران اندر ده

- ۷۳- است که نهفت یک نفر ای سرده از سپهر سدی پس شش سونگش اگال نرسد به سوجیه خدی
- ۷۴- آنها که طعنه‌شان با دارند خدی کردگار با یکدیگر مگر متحد گردند و روی او را بگردان
- ۷۵- موجود بود کردن یک مگس بر آن مگس جبری بود را آنها، بیارندش گرفتار بار پس
- ۷۶- پس هم بر میده یکی موجود باشد تا او هم نگیرد بر سرش مانی بود از پولی
- ۷۷- آن زن که می‌باید خدا را خدمت او لرح بقدر نگذشتند و او بوقت باشد و سرور آمد
- ۷۸- از مسرتان و از مسالاک پرگزید کردگار بنمیزد قریب عین امیر مصر است او بکسار
- ۷۹- بگذشته و آینده‌شان دانند خداوند اعجاز برگشت دین می‌شود سوی حد کن مور
- ۸۰- ای مومن را کی شو و سر صاعد برسد خدایا کس که از کردگار خوشتر از او را
- ۸۱- مکن بخی از بد ای مردم برای کردگار خدایت که بدرگاه او بشید (عبدی) را سبهار
- ۸۲- در جنگ در محاسن بر من آمد رو کس بود بود ساسه و ساسه بکسار
- ۸۳- دادار تان بگردیده است و بهر تن در دینان محصور می‌باشد استر سیره و اسنان
- ۸۴- کال طیب پس بر هم و شمارا و پدر هم و مستمن خواند تان از دور دهای پیش بر
- ۸۵- هم مصلحت خواندند در پس کتاب مسور تک بر شستن عاقبت مبد بود پید مسور
- ۸۶- هم بر دگر مردم شمع بسپد اسود او گواه رکن نماز خوش را دارند (مستحکم) نگاه
- ۸۷- اوچه رکات خود بپردازد بر هجران پس در پناه رب خود خواهد بود از هجران
- ۸۸- او بر سر از سپهر ساسه طیب و چه بکوب سروری او بر سر بر سپهر ساسه طیب و چه بکوب سروری

۲۳- ترجمه منظوم سوره مؤمنون (مکئ، ۱۱۸ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- به یقین مؤمنان به هر دو سری [و ستارند] از دینار خدای
- ۲- آن کسانی که در [خلال] نماز
- ۳- و آن کسانی که روی گردانند
- ۴- و به رد [کات] خود سعی [و بجز از همسران و ملک یمن]
- ۵- بیش از این حد هر آنکه کرد گذر
- ۶- [و ستارند] نیز آن احسان
- ۷- بر اموات خسروستن و سعی
- ۸- و هم آنان که با خدای خودند
- ۹- [این همه سالکان و حق بسیار]
- ۱۰- باغ فردوس را بشارت بکنند
- ۱۱- راستی آدمی [که آوردیم]
- ۱۲- بعد بر شکل نطفه استقرار
- ۱۳- بعدش چون لخته خون در آوردیم
- ۱۴- و سپس گوشت پاره را شتخوان
- ۱۵- پس بزرگا خدا [که آن باشد]
- ۱۶- و شما نیز بعد از این [احوال]
- ۱۷- و بروز جزا به حکم خدای
- ۱۸- و به تحلیق بر فراز شما
- ۱۹- و نبودیم پس خبر [یک دم]
- ۲۰- و ستارند [از دینار خدای]
- ۲۱- آن کسانی که در [خلال] نماز
- ۲۲- و آن کسانی که روی گردانند
- ۲۳- و به رد [کات] خود سعی [و بجز از همسران و ملک یمن]
- ۲۴- بیش از این حد هر آنکه کرد گذر
- ۲۵- [و ستارند] نیز آن احسان
- ۲۶- بر اموات خسروستن و سعی
- ۲۷- و هم آنان که با خدای خودند
- ۲۸- [این همه سالکان و حق بسیار]
- ۲۹- باغ فردوس را بشارت بکنند
- ۳۰- راستی آدمی [که آوردیم]
- ۳۱- بعد بر شکل نطفه استقرار
- ۳۲- بعدش چون لخته خون در آوردیم
- ۳۳- و سپس گوشت پاره را شتخوان
- ۳۴- پس بزرگا خدا [که آن باشد]
- ۳۵- و شما نیز بعد از این [احوال]
- ۳۶- و بروز جزا به حکم خدای
- ۳۷- و به تحلیق بر فراز شما
- ۳۸- و نبودیم پس خبر [یک دم]
- ۳۹- و ستارند [از دینار خدای]
- ۴۰- آن کسانی که در [خلال] نماز
- ۴۱- و آن کسانی که روی گردانند
- ۴۲- و به رد [کات] خود سعی [و بجز از همسران و ملک یمن]
- ۴۳- بیش از این حد هر آنکه کرد گذر
- ۴۴- [و ستارند] نیز آن احسان
- ۴۵- بر اموات خسروستن و سعی
- ۴۶- و هم آنان که با خدای خودند
- ۴۷- [این همه سالکان و حق بسیار]
- ۴۸- باغ فردوس را بشارت بکنند
- ۴۹- راستی آدمی [که آوردیم]
- ۵۰- بعد بر شکل نطفه استقرار
- ۵۱- بعدش چون لخته خون در آوردیم
- ۵۲- و سپس گوشت پاره را شتخوان
- ۵۳- پس بزرگا خدا [که آن باشد]
- ۵۴- و شما نیز بعد از این [احوال]
- ۵۵- و بروز جزا به حکم خدای
- ۵۶- و به تحلیق بر فراز شما
- ۵۷- و نبودیم پس خبر [یک دم]
- ۵۸- و ستارند [از دینار خدای]
- ۵۹- آن کسانی که در [خلال] نماز
- ۶۰- و آن کسانی که روی گردانند
- ۶۱- و به رد [کات] خود سعی [و بجز از همسران و ملک یمن]
- ۶۲- بیش از این حد هر آنکه کرد گذر
- ۶۳- [و ستارند] نیز آن احسان
- ۶۴- بر اموات خسروستن و سعی
- ۶۵- و هم آنان که با خدای خودند
- ۶۶- [این همه سالکان و حق بسیار]
- ۶۷- باغ فردوس را بشارت بکنند
- ۶۸- راستی آدمی [که آوردیم]
- ۶۹- بعد بر شکل نطفه استقرار
- ۷۰- بعدش چون لخته خون در آوردیم
- ۷۱- و سپس گوشت پاره را شتخوان
- ۷۲- پس بزرگا خدا [که آن باشد]
- ۷۳- و شما نیز بعد از این [احوال]
- ۷۴- و بروز جزا به حکم خدای
- ۷۵- و به تحلیق بر فراز شما
- ۷۶- و نبودیم پس خبر [یک دم]
- ۷۷- و ستارند [از دینار خدای]
- ۷۸- آن کسانی که در [خلال] نماز
- ۷۹- و آن کسانی که روی گردانند
- ۸۰- و به رد [کات] خود سعی [و بجز از همسران و ملک یمن]
- ۸۱- بیش از این حد هر آنکه کرد گذر
- ۸۲- [و ستارند] نیز آن احسان
- ۸۳- بر اموات خسروستن و سعی
- ۸۴- و هم آنان که با خدای خودند
- ۸۵- [این همه سالکان و حق بسیار]
- ۸۶- باغ فردوس را بشارت بکنند
- ۸۷- راستی آدمی [که آوردیم]
- ۸۸- بعد بر شکل نطفه استقرار
- ۸۹- بعدش چون لخته خون در آوردیم
- ۹۰- و سپس گوشت پاره را شتخوان
- ۹۱- پس بزرگا خدا [که آن باشد]
- ۹۲- و شما نیز بعد از این [احوال]
- ۹۳- و بروز جزا به حکم خدای
- ۹۴- و به تحلیق بر فراز شما
- ۹۵- و نبودیم پس خبر [یک دم]
- ۹۶- و ستارند [از دینار خدای]
- ۹۷- آن کسانی که در [خلال] نماز
- ۹۸- و آن کسانی که روی گردانند
- ۹۹- و به رد [کات] خود سعی [و بجز از همسران و ملک یمن]
- ۱۰۰- بیش از این حد هر آنکه کرد گذر

۱۸ اَبی از آسمان فرستادیم
و باندازه بود آن باران
۱۹- خلق کردیم از آن برای شما
که شما راست میوه‌ها بسیار
۲۰- و درختی که طور سیبایش
روغن از آن است را به بار آورد
۲۱- چهارپایان را فرستادیم
ز آنچه در بطنشان نهان می‌تیم
و از آنهاست سودتان (ببرشان)
۲۲- و بر آنها و بر سفینه سوار،
۲۳- و به تحقیق نوح (پیغمبر)
بفرستادیم و گفت با آنها،
بپرسید، پس، خشنای دیگر
از آن خداوند قادر پایا
۲۴ پس سروران قوم او که پیش
گفته بودند گاین بجز مشرکی
اینها چنین حرف‌ها که می‌گویند
خواستی که خدا (یتان ارشاد)
بفرستدیم در حسیق پندوار
۲۵- نیکو بود او پیغمبر یک مردی
پس زمانی شوید چشم براه
۲۶- [نوح] گفتا [کنون که این کفار]
داورا! در قبال این [بپشتان]
۲۷- و می کردیم نوح را [اینجا]
کشتی [خویش] را بساز [و بپای]
[آب] چون از تور زد فوران
بسیار و نیز اهل خانه خویش
محقق شده است بر ایشان
هیچ با من مگو کلام [و خطاب]

و سپس در زمییش جا دادیم
و توانیم نیست کردن آن
نخل خبر ما [و تاک‌ها را] ما
و از آنها شوید بسرخسوردار
آورد بار و از لیموهایش،
بانتخورش بر خورندگان دارد
ماید عبرتند بهر شما
میا از آن بر شما بنوشانیم
و بخورید [از لیموهایش] بسیار
می‌شوید [از برای سیر و گذار]
به سوی قوم خویش راهسیر،
که ب قوم من امدار هار
خبر دهد رسید غمیر او [پس سرا]
هشج پسر او می‌کند اسما؟
چونشان راه کفر [اندر کشت]
چون شما نیست [عامل] دیگری
بر شما بسوئوی می‌جوید،
امر اعزام بر [منک] میداد
این چنین گفته‌های [از دیگران]
که ورا از چنین بود [دردی]
[تا که از کار او شوید آگاه]
کذب خوانند از من این گفتار،
یابوری کن مرا [به فعل و زبان]
که تو با وحی و با نظارت ما
تا که از سوی ما رسد فرمان
جفتی از هر کدام جانوران،
مگر آن که حکم ما از پیش
پس، تو در باب آن ستم‌گیشان
که همانا شوند غرقه [در آب]

۲۸- چون تو و همراهان [شدید سوار]
 پس بگو: شکست آن خدا را باد
 ۲۹- و بگو: کردگار ما ای دادار!
 که مکانی مبارکش [فانی]
 ۳۰- بی گمان عبرتی است آنگاه این
 ۳۱- بعد از آنان [که جمله را بردیم]
 ۳۲- بسه یکی شان پیغمبری دادیم
 که خدا را اطاعت او [بسیاری]
 می نداشتند [در تمام جهان]
 ۳۳- از بزرگان مردمش تن چند
 و بسه دلدلر عساکر دیگر
 و از همه ساز و سماعت دنیا
 بودشان گفته این چنین این مرد
 شود هر شما یکی انسان
 [اکل و شربش چو اکل و شرب شماست]
 ۳۴- و شما از یکی بشر چون خویش
 [در پیروی همچو خوباشتن ظریف]
 ۳۵- او دهد و بدهدای [چنین] به شما
 بعد پیوسته استخوانست پاک
 ۳۶- دور دور است آنچه را به شما
 ۳۷- جز همین رسیدگانی دنیا
 بعضی ما راست سوگ و بعضی دگر
 [از پس رفتن از جهان وجود]
 ۳۸- نیست او غیر موجدی [از اندست]
 [بسبب کلام چنین پیام ورا]
 ۳۹- [هویدا] گفتا اکنون که این کفّار
 داور! در قسبال ایس پشتهان
 ۴۰- [و می شد کار کسان] برودی رود
 ۴۱- پس به حق بانگ مرگبار بلند
 پس نمودیمشان چنان خاشاک
 ۴۲- بعد از آنان [که جمله را بردیم]

و بسبب کشتی بی یافتید فرار
 کز ستمکاره مان رهایی داد
 به چنان منزلی فرودم از
 تو بهین فرود، میزبانانی
 از مایده بودهایم [بر این]
 نسر دیگر پدید آوردیم
 پس بآن مردمش فرستادیم
 بنمایند چون جز او باری،
 هیچ پروا نمی کنی [از آن]
 [مردمانی بسبب کفر خود پابند]
 [همچو گاه] نداشتند باور
 داده پیوسته ایشان نسیمی مسا
 کیه برای شما پیام آورد
 [از همه حال با شما همسان]
 و هر که بهیت ما شما هماس
 [همچو طاعت اگر نپدید به پیش]
 و بهرین حال خود ریاکاری
 کند چو مردید و پس شدید فنا
 پس براتگسخته شود از خاک
 و عده دلدلر، [و عده فردا]
 بهر مسا نیست به عالم عقبا
 رسیدگی خود بریم به سر
 بعضی از بهر ما نخواهد بود
 که [یکی] کذب بر خدای بیست
 مسا نسخواهیم داشتن باور
 کذب خواهند از من این گفتار،
 باوری کن مرا به فعل و زبان
 [استغاث] خواهند در ندامت بود
 آن کسان را گرفت او در افکند
 باد بر اهل قلم او شرک هلاک
 نسر دیگر پدید آوردیم

۴۳- هیچ اقت ز مرگ [و مدت] خویش
 ۴۴- پس رسولان خویش در عالم
 چون رسولی به نزد اقت خویش
 کسب آنگاهشتندیش [کسب فرما]
 مسما بسندنیای شان بیاوردیم
 [جز فسیانه نمادشان بزمان]
 ۴۵- همزه معجزات ایا هر خویش
 موسی و [آن] بسرائرش هزارون
 ۴۶- نزد فرعون ادائستیم ارسال
 کبر و گردلکشی در افزودند
 ۴۷- پس بگفتند آوریم ایمان
 ما و جودی که قوم آن دو نفر
 ۴۸- اندورا کذگوی چون دیدند
 ۴۹- و همانا نمودهایم عطای
 بلکه آن مردمان کفر شمار
 ۵۰- پرور مسریم و ماطر اورا
 مستقر در یکی بسد زمین
 ۵۱- ای رسولان ز پاکها بخورید
 که بیارید هرچه را بر جای
 ۵۲- بسود این اقت شما به یقین
 و مسلم الفریدگار شمای
 ۵۳- لیک آن مردمان به کرد خویش
 هر گروهی به آنچه را دارند
 ۵۴- پس [به گرداب جهنم] در کار
 ۵۵- [کافران] این چنین می انگارند
 که به آنها دهیم شان یاری
 ۵۶- ما شتابان به خیر ایشانیم؟
 نه چنین است، بلکه آن ساند
 ۵۷- و همانا ز خشیت رب خویش
 ۵۸- و به آیات رب خود ایمان
 ۵۹- و به پروردگار خویش یشان

که بماند پس و نه افتد پیش
 بفرستدایم از پس هم
 [بهر ارشاد می شدی از پیش]
 پس بیای بر این قرار و مدار
 پس [بماند] فسیانه شان کسودیم
 لعن بساذا به قوم بی ایمان
 نیز نسرهان اشکبار [از پیش]
 [به رسالت] شدیم و همنون
 و بزرگان مسرودمش، [طی الحال]
 که بررگی طلب همی بودند
 ما هماد خود، به دو انسان؟
 بنهاد به طاعت ما سر؟
 پس، ز اهل هلاک گردیدند
 اسممانی کتاب بر موسای
 ز حکایت شوند بر خوردار
 آن تهر خستاد نکو حور؟
 میببینم و داشت ماء معین
 و نه اعمال بیک راه برید
 به یقین اگهم بکار شمای
 اقتی و احسن هر روی زمین
 بماند پس ز من سرورای
 بفرقت یافتند [بمسافر پیش]
 دلخوشد [و ز ششوی سرشارند]
 بهر یک چند [همچنان] بگذار
 مال و فرزند آنچه را دارند
 [این چنین] است حکمت باری؟
 پس نماند [آنچه ما دالیم]
 که [مفاهیم حق] نمی دانند
 مردمی را که بیم باشد [پیش]
 آن گسسان کاورند از دل و جان
 که نورزند شرک اعیان و نهان

۶۰- و کسانی که آنچه شایسته است
 بپردازند و هراسناکی از آن
 سوی دادار خویش باز روند
 ۶۱- [در میان کسان] هم آناند
 و هم ایشان [به نیکی آغازند]
 ۶۲- ما مکلف نمی‌کنیم کسی
 و نبود لزد ما یکی مکتوب
 [حق احکام پیش و کم نرود]
 ۶۳- بلکه دل‌هایشان شده است دچار
 [ناروا] کارها جز این دارند
 ۶۴- تا زمانی که [از برای حساب]
 مسما بگیریم و ناله و زاری
 ۶۵- مسنماید [این زمان] زاری
 ۶۶- وضع این گویه بود که سوی ما
 [خود نمایان به خلق و خوی درشت]
 ۶۷- و به حالی که در برابر آن
 عسرها می‌زدید و افسانه
 ۶۸- هیچ ایا در این سخن ایشان
 یا که چیزی رسیدشان بر سر
 ۶۹- شناسد یا پیغمبر خویش
 ۷۰- یا بگویند: شخص پیغمبر
 نه چنین است، بلکه حق آورد
 [ایک اکثر کسان چونادانند]
 ۷۱- از هوس‌های آن گسروه اگر
 آسمان و زمین و هر چه در آن
 و بود حق [همین که ما کردیم]
 و انکه، از ذکرشان [که قرآن است]
 ۷۲- یا طلب می‌کنی تو از ایشان
 مزد رب تو بیشتر نیکوست
 ۷۳- و تو [آن سان که هست و میدانی]
 ۷۴- و همانا کسان که بر عتبا

[به ره حق] دهند [و بایسته است]
 [که پس از طری عمر، در پایان]
 [جستاب رب پس نیاز روند]
 کسه برده نگوشتانند
 و نگران کار پیش می‌تازند
 جز باندازه توانش، [پس]
 که سر حق سخن بگوید [خوب]
 و بان مردمان سستو نرود
 [این حقیقت] به غفلت [سیار]
 کسه [همه] عامل چنان کارند
 نیاز پروردگانشان به عذاب،
 بسمایند از آن گرفتاری
 نرسد بر شمس از ما پساری
 خوانند می‌شد چو آیه‌ها به شما،
 متکی بودید ز استماعش پشت
 می‌نمودید کبر و [تیره] شبان،
 کسب می‌جانی همه پریشانه
 می‌بشد [چاره] التذیشان؟
 کسه به اجنادشان نکرد گسار؟
 مگر او نبود پیش از پیش
 هست او را یکی چون و سر
 بهر آن مردم او هدایت کرد
 حق نخواهند [و کاره اند]
 پیروی می‌نمود حق [ایک سر]
 می‌شدندی تبه بلبون گمان
 ذکرشان بهرشان بیاوردیم
 آن چنان قوم روی گردان است
 اجرتی بهر خویش [ایک بدان]
 بهترین و زکین [عالم] اوست
 به ره مستقیمشان خوانی
 نگرورند، از ره لوفتند جدا

۷۵- و به آنان شویم رحیم و
باز گیریم آن بلا را ایشان
پا به طغیان خود پیدشارند
۷۶- و همانا که آن کسان را ما
و از آنها [بسیار] باری
۷۷- تا گشودیمشان بر روی آن باب
[چونکه فرجام خویشان دیدید]
۷۸- و کسی هست که برای شما
[همچنین چشم و دل باز دارید]
۷۹- هست او آن کسی که روی زمین
و شما [بعد ازین عبور و مرور]
۸۰- هست او آنکس که زنده می‌دارد
و از او اختلاف لیل و نهار
۸۱- بلکه آرند مثل آن به بیک
و بگویند چونکه ما گردیم
خاک و ستخوان شدیم بعد هلاک
۸۲- و به تحقیق بیشتر بر ما
و عده‌هایی بنادعاند ایسان
۸۳- گو: زمین و هر آنکسی به زمین
۸۴- زود خواهند گفت: آن خدای
۸۵- و بگو: کیست رب عرش بزرگ
۸۶- زود خواهند گفت: آن خدای
۸۷- گو: شما را اگر که آگاهی است
خود اسنان می‌دهد و لیک اسنان
۸۸- زود گویند: از خدا [ی مجید]

و بلایی که بودند بر سر
به همان حال آن بنادیدشان
و به سرگشتگی به سر آرند
بر گرفتیم با عذاب [و عنا]
می‌نشد خاکساری و زاری
که بود [مصلحت] شدید عذاب
نت امید به خود [بسیار بدند]
افزوده است گوشه‌های شما
چه سپاس کمی بجای آرند
مر شما را پدید کرد [چنین]
بخواهید بسزد او معشور
[اول پس] عمر و مرگ می‌آرد
و غرض از این عذر اینکار
۸۱- و بگو: ایسان گمراه
باز می‌گویند می‌شویم [از خاک]
و پندارهایمان [در این] معنا
این جز افسانه‌های پیش [مدا]
از که باشند اگر که دانید [ایسان]
گو: نگیرید پند ازین [معنای]
و ستم‌هاوت هفنگانه [استری]
گو: نباید کنید ازین [سرور]
ملکوت تمام، در یکد کیست
در بر لو برای کس نتوان
گو، چنان پس فریب داده شوید

۹۰- بل، حق آورده ایم بر ایشان
 ۹۱- نگزیده خدای فروزندی
 [گرچنان بود] هر خدا [از پیش]
 یا که بعضی خدا به بعضی دیگر
 پس، منزه همی بُود دادر
 ۹۲- برتر است عالم نهان و عیان
 ۹۳- گو: خدایا اگر هران از توان
 بنمایی به [پیش دیدن] من؟
 ۹۴- کردگار مینا بسیار مرا
 ۹۵- ما همانا تسوان آن داریم
 آنچه را وعده می دهیم از خویش
 ۹۶- با یکی شیوه ای که نیکوتر
 [از آنکه] دانستیم ما از آن
 ۹۷- و نگو: اگر دگر امر
 در برت از وسواس [بسیار]
 ۹۸- و خدایم! پستو بهاء آرم
 ۹۹- بر یکی شان چو پیک مری آید
 ای خداوندگارم! [ای دادر]
 ۱۰۰- بلکه در آنچه کرده ام همان
 [یک] همانا یکی مقال است این
 برزخی پیش رویشان بر جاست
 ۱۰۱- و دیده شود چو اندر صور
 اندر آن روز میرود از میان
 ۱۰۲- آن کسان را که کفۀ اعمال
 [در عبادت] دوست کنار آید
 ۱۰۳- آن کسان را که کفۀ اعمال
 زده اند آن کسان بخویش زیان
 ۱۰۴- چه دهانشان [چنان] گذزد نار

و خورد آنان دروغ [اسدیشان]
 نیست در جنب وی خداوندی
 بُرده بودی بیافریده خویش
 غلبه جُستی بر شندی بر تو
 ز آنچه می آورد در گشتار
 ز آنچه آرند شرک از و به میان
 وعده داده شده است بر ایشان
 ایانۀ ای کردگار سر و علان
 به صف طالعان [به هر دو سرا]
 [که ترا پیش دیدگان داریم]
 به همان بندگان خود [از پیش]
 دیگر کن [هر چه بد بُود] از سر
 که بکارند [آن کسان، بزبان]
 [جمع می کنم یکی مأمور]
 که شیاطین [همی برونند بکار]
 ز مکتب حاضر شوند [در کار]
 این چنین آرزوی پسنداید
 بساز گنتم دهید [دیگر بساز]
 کار نمایسته ای کنم [احمال]
 کاو بُود قاتلش [به وجه عین]
 تا بروزی که حشرشان بر پاست
 هر چه وابستگی بُود [منظور]
 نشنوند از [وجود] هم پرسان
 هست سنگین ز خیر [و حسن خصال]
 فقط آنان ز دستگار آید
 سبک از خیر گشت [و حسن خصال]
 در جبهه بُوند جاویدان
 که ترشرو شوند [و بد دیدار]

۱۰۵- [او پرسیدشان:] برای شما
 [و شما بعد استماع کلام]
 ۱۰۶- پاسخ آرند: رب ما [تکبیر]
 مردمی بوده‌ایم که گمراه
 ۱۰۷- کردگار! از آن [جهنم و نار]
 اگر سوی راه رفته بای نهیم
 ۱۰۸- گوید [انتهای] که شوید و سخن
 ۱۰۹- جمعی از بندگان [مؤمن] می
 گزرویدیم بر کسو [ای دانا]
 رحیم آور به ما [که رحمانی]
 ۱۱۰- [خنه می بود بر لبان شما
 بسکبه تسخیر ز دید او از درسد]
 وین به حالی بود که خنده ردید
 ۱۱۱- [ایسک] امروز بهر صبر [و قرار]
 می‌دهم اجر [مسیرشان به کمال]
 ۱۱۲- و خطاب اس بود که با سوت
 ۱۱۳- پاسخ آرند وقت ماندن ما
 یسبا ز یک روز [آسودگی کمتر]
 ۱۱۴- گوید او داشتید علم [و خبر]
 ۱۱۵- بسود [بر این نهج] شما را رای
 وز برای شما نخواست بود
 ۱۱۶- و بزرگا خدا [که مطلق اوست]
 نبود غیر از و خدا [ای کریم]
 ۱۱۷- هر که در جنب [حضرت داور]
 حاجتی نیست بهر او موجود
 [شیرک شایان ذات باری نیست]
 ۱۱۸- و بگو: ای خدایما [ای غفار]
 رحیم آور [به من که رحمانی]

می‌نشد خواننده، آیه‌ها از ما
 کذب انگاشتیدشان [به تمام]
 شد بسا چیره و شقاوت [ذات]
 [غرق گشته به موجهای گناه]
 ما [گناه کارها] برون می‌ار
 بود ستم پیشه‌ایم [و روسیهیم]
 می‌نیارید در میان با من
 [با من اینگونه داشتند سخن]
 [ممنی نهاییم از تسو استغفار]
 بهترین [فهمرد] مهربانانی
 به هتمان بندگان مؤمن ما
 پیادم از خطاظر شما بُسردند
 [به همتان مردمان] [به وجه مدید]
 گنه نمودند [خسود] بان رفستار
 رستگارانند این کسان [الاحمال]
 [خیر همتین] [چنانچه داشتید حیات]
 بود در حید روز کسی [آنها]
 از شمارش گسزان بهر من [خبر]
 جز کمی می‌نداشتید عجز
 که عیب آورده‌ایم شما؟
 بازگشتی به نزد ما [موجود]
 [ذات] فرمانروای بر حق [اوست]
 کردگار او بسود به عرش عظیم
 بسپردند یکی خدای دگرو
 ب خدایش حساب خواهد بود
 بهر کفار رستگاری نیست
 عفو و امسوزم [آسمین بدار]
 تسو بهین [فردا] مهربانانی

۲۴- ترجمه منظوم سوره نور (مدنی، ۶۴ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- این سوره‌ای باشد که بنمودیمش لرسال
روشنگر آیاتی در آن کردیم نازل
- ۲- مرد و زن (آزاد و بکر اثنا) زناکار
بر کردگار و روز (بر هول قیامت)
- ۳- بر آن دو (افسوسه زانی) افسوسه دین الله
جمع گواه از مؤمنان باشند حاضر
- ۴- زن را نباید همسری غیر از زناکار
ایضا زن زانی هم از مرد زانی
- ۵- بر مردم مؤمن حرام است این چنین کار
آنان که تهمت بر زنان (عقدی خود)
- ۶- حاضر نمی‌آیند از خود چهار شاهد
وآنکه، دگر رانها گواهی می‌خواهید
- ۷- جر مردمی کز بعد آن (سان زشتکاری)
زیرا خدای اصرزگار و مهربان است
- ۸- آنان که تهمت بر زنان (خویش) آرند
وآنکه، گواهی غیر خود بر آن ندارند
- ۹- نام دهنده را از برای صدق (مطلب)
گوید به بار پنجمین امس الهی
- ۱۰- زن، چار نوبت گر قسم با نام الله
اینکار بر دلورد از او تعذیب (حق) را
- ۱۱- در بار پنجم زن بگوید خشم دلا
۱۲- گر بخشش و بخشایش بر بردگاری
نیز آنکه او فرزانه و توبت‌پذیر است
- ۱۳- او حکام آن واجب نمودیم او سزاوار
باشد که از آن پند برگیرد (و تذکار)
- ۱۴- بر هر یکی صد تازیانه وارد آرید
ایمان اگر (در قلبهای خویش) دارید
- ۱۵- (هرگز) نباید بر توخم دل سپارید
بر صحنه تعذیب آن دو فرد (ناظر)
- ۱۶- با آنکه مشرک، از برای خویش گیرد
با مرد مشرک، عقد نتواند پذیرد
- ۱۷- این است فرمان بر شما از سوی دادار
(بهر زن) آرند (و بهر صدق گفتار)
- ۱۸- شلاقشان هشتاد باشد (اگر کار)
زیرا که اینها فاسقند (و رشت کردار)
- ۱۹- گیرند با سبب ره کار مگو پیش
و حشد خطای بدگان (بالب خویش)
- ۲۰- (خوانند یعنی همسر خود را زناکار)
باید قسم آرند خود، با نام دادار
- ۲۱- بر لفظ آرد از برای چارمین بار
بآدا بیا، ویرا اگر کذب است گفتار
- ۲۲- آرد که شوی او ز جمع کافین است
(و رسم و ره سوگند خوردن این چنین است)
- ۲۳- بروی، اگر آن مرد باشد راست گفتار
هم رحمت او بر شما نبود (به هر کار)
- ۲۴- البته گردد بر شما یان کار دشوار

- ۱۱- تهمت بنایاکی زدن را بین مردم
شوری علیه خود میندارید آن را
بر عهدا هر یک که این عصیان نمودند
و انکس که بخشی اعظم از آن مرتکب شد
۱۲- آن را جو بشنیدید از بهر چه اندم
ظن نکو بر خود نبردند و نگفتند
۱۳- بر آن نیاوردند از چه چار شاهد
در پیشگاه اکر دگرا این گونه مردم
۱۴- گر بر شما بخشایش و رحمت ز داد
در آنچه می کردید با هم گفتگو ها
۱۵- چون از زبان یکدیگر آن را شما
تعمیر می کردید چیزی و شما را
پیدا شد اسان بود انگوبه گفتار
۱۶- از بهر چه وقتی که شنیدید آن را
تا اندرین صابت کلامی بر لب آریم
۱۷- بدهد خدا [آنک] شما را پند و اندرز
[اقدام بر] تکرار منماید هرگز
۱۸- روشن کند آیات خود آیزد شما را
۱۹- آنان که خوش دارند بهر اهل ایمان
دارند عذابی دردناک [آندر دو گیتی]
۲۰- گر بر شما بخشایش و رحمت ز داد
هم اینکه ز خود یزدان [ارلوف و مهربان است]
- اسانکه آوردند، باشد از شما [هان]
بل اندر آن خیر شما باشد [به پایان]
سهمی بود از این گنه کاری ملور
دارد عذابی سهمگین را در برابر
مردان و زنهایی که بودند اهل ایمان
کاین تهمتی باشد برای ما [نمایان]
پس، چون گواهان را نیاوردند در پیش
باشد اهل کذب [آندر گفته خوشت]
در این جهان و آن جهان حاصل نمی بود
می بودتان کیفر بزرگ [و وحشت آلود]
هم می گوید و دهان آندر دهانش
آنگاه و غمی نید بهر بانش
[حال آنکه دادر جهان] داند گراتش
خود می گفتید بیکه ما را کی رسد آن
پاکا نو و باشد بزرگ اینگونه بهتان
گر در وجود خوشتن دلرسد ایمان
[اگر قول یا فعلی، بود مانند آن]
دانا و فرزانه بود [تعبیر ما را]
شایع شود بدنامی [و رشتی بدیدار]
داند خداوند و شما ناگاه [از کار]
در این جهان و آن جهان حاصل نمی بود
می بودتان کیفر بزرگ [و وحشت آلود]

۲۱- پیرو مباحثید ای کسان اهل ایمان

کز گسامهای او هر آنکس پیروی کرد

بخشایش و رحمت بیودی گر خدا

هرگز نمی شد بساگدل اقا خداوند

پروردگار اری سمیع است و علیم است

۲۲- آن مالداران و توانمند نمایان

کز مال خود بر قوم و خویش و سیواییان

چیزی نبخشاید، بایستی که آنان

خود دوست آیا می یارید ای که داد

اری بخسدا امروزار و مهربان است

۲۳- بر بانوان پاک و ساکاه و مؤمن

بی شک بدیا و احرب ملعون بگردد

۲۴- روزی که شاهد دستها، باها، زبانها

۲۵- حران چنان روزی جرای عدل و ا بر حق

و ان مردمان اهر ان چنان روزی بداند

۲۶- ساپاک ز بهید از ساپاک مردان

هم) بانوان پاک از مردان پاکد

از آنچه گویند افتراگویان به ایشان

ز امرزش پروردگاری بهره مند

۲۷- ای مومنان جر خانه های خویش مهید

الاکه بدهید آشنایی و بگیریید

گویند پس بر مردم اتجا سلام و

ایا مردمان این است راه و رسم دیدار

در قول و فعل خویش از اقدام شیطان

او میدهد بر فک و فحشاء فرمان

بهر شما، فردی ز مجموع شما (هان)

ان را که خواهد پاک می سازد دل و جان

هر گفته و کرده های نوع انسان

هرگز نباید یاد بنمایند سوگند

بر اهر هجرت نیز) در راه خداوند

بدهد او آنکه پا براه خویش بنهند

بخشد شما را او شود راضی و خرسند

ایا آنکه بر می گیرد از ایات او بند

آن که بهت بر و نارا وارد آورد

و آنکه عذاب می همکین در پیش دارند

خواهد شد بر هر چه سر بر زد از آنها

دادار بدهد کامل و کافی او شایان

او هست بی تردد بر حق و نمایان

ساپاک مردان نیز از ساپاک زنها

هم پاک مردان پاک رسهار را (سه تنها)

این مردمانند آنکه پاک و برکنارند

هم رزق ارشمنند از داجار دارند

با بر (حریم) خانه افراد دیگر

ان و اجرت کاین شما را هست بهتر

خیر شما باشد در این حالت مقور

باشد که بپذیرید بند از حق داور

۲۸- در آن سراها گر که فردی را ندیدید تا آن باید آنرا منهدم یا را
 و گفته شد از آنجای بر گردید، در حال رجعت کنید، این پاکتر باشد شما را
 سر می‌زند هر گونه فعلی از شما [ها] دانا بود بر آن خداوند [جهانبان]
 ۲۹- وارد شدن بر خانه‌های غیر مسکون هرگاه در آنجای گالای شما هست
 نبود گنه بهر شما زیر حد بود آگاه بر پنهان و پیدای شما هست
 [هم آنچه را خواهید گردن آشکار هم آنچه را از دیدگان غیر پنهان
 ۳۰- مردان مؤمن را بگو چشمان بسدید دامن خود را همچین] محفوظ دارند
 [ایستار] باشد پاکتر از بهر ایشان بی‌تخت خدای آنکه بود بر آنچه آرند
 ۳۱- ربه‌ای مؤمن را بگو چشمان بسدید دامن خود را همچین] محفوظ دارند
 از دست خود، غیر از آنی کاشکر لب هر بسازد و بر چشمان بیارند
 هم روسری‌ها بر گردن‌ها گذارد هم ریش خود را هم دارند مکوم
 جز از پسرای شوهران و والد خود یا وند همسر [بود این حکم محتوم]
 یا جز پسرها و ز شوی خود پسرها یا هر پسرهایی از آن خواهر خویش
 یا جز برادرها و جز فرزندانها یا جز به نزد بانویی کافر است [هم کیش]
 یا جز به پیش دیده ملک یمنه یا آن غلامانی که [از زن] بی‌نیازند
 یا کودکان [نورس و غیر مُراهق] [کز جنس زن الحال نداشتند و ازند]
 [گو] پای کوی زنان آن سان نباشد تا زینت مکوم آفتد آشکاری
 بر درگاه حق، مؤمنان توبت بیارید باشد که در باید روی رستگاری

۳۲- بی همسران و بردگان خوشتن ر

بر همسری بدخود [بر مردان دیگر

الله از فصلش سساردشان تو صد

۳۳ و آنست که اسباب زناشویی بدست

سارد در فصل خویش آنها را بواجب

از جمله ملک یصی هس کسی

حسری اگر بامد اندر ذات آن

سپهری ز مال الله که بخشیده شما را

و در آن گنیزان شما را عزم باشد

و اداری بر مستحشاءشان [هرگز] مسازید

محورشان هر کس ر بعد کرهش صاحب

۳۴ سوی شما بارل علی التحلیق کردیم

در آن مثالی از لیاکان [درج] باشد

۳۵ الله نور اسمانها و زمین است

در آن چراغی، و آن بود در ابکیه‌ی

پس، از درختی آن چراغ الفوخه گردد

نزدیک باشد روغنش گردد درخشان

آن نور در نور است و هر کس را که خواهد

از بهر مردم این قتل‌ها زد خداوند

۳۶ داده خدا بهر گرامیداشت فرمان

تسبیح وی گویند [اندر آن مکاتبا]

هم آن گنیزان را که نیکوکار باشند

آنرا اگر [که مایه] و نادار باشند

دانا و بگشایند علی باشد خداوند

ورزسد عفاف و پاکدامنی که دادار

و بگناه برسد بعد کار هموار

بباید اگر آزادی خود را خریدار،

[اینکه بعد کردن شما را شد سزاوار]

بدست بر ن مؤمن [یک کردار

ب همچنان مانند علف، و برودار

تیا شهره از دنیای خود گیرید اسرار

تسبیح حضرت صفور و مهربانان ذات دادار

در خستون خسود روشنگر نه ایه‌هایی

بر هر کاران راست پسند [با نهایی]

چونان یکی مشکات باشد نور داور

و آن ابکیه چون یکی نجم منور

کان نی بود شرقی و نه غربی [نشان] است

با آنکه آن را آتشی نی بحر میان است

در پسر تو نورش خدا ره می نماید

دانا است بر هر چیزی و آن سان که شاید

از خانه‌هایی و در آنها ذکر نامش

در بامدادان [سبز] در هنگام شامش

۳۷- باشند [مردانی که هیچ امر تجارت
 مالتج نگرودنشان زیاد و تمام دادار
 وان مردمان را بیم از روزی است هائ
 ۳۸ تا کردگار از آنچه را کردند آنان
 بر آن بیفزاید ز فضل خویش دادار
 ۳۹ آن کافران را کردها چونان سرایی هست
 از که که نزدیکش رود [یا شوق و شادی]
 حاضر بپسند پس خدا را در بر خود
 باشد سریع اندر شمارش اذات دلاز
 ۴۰ [کردارشان] با هیچو غلغله است و بی
 موجی فرو پوشیده باشد چهره آن
 هم بر فراز آن یکی میری است تاریک
 [و آنکه] غریق از دست خود بالا برورد
 آن را که حق نورش ننماید مقرر
 ۴۱ ایا ندانستی که هر [مخلوق و موجود]
 مشغول بر تسبیح و ذکر کردگارند
 داند هر یک شیوه و رسم نیایش
 ۴۲ فرمانروایی در زمین و آسمانها
 سیر و سرفراهم جهان [افزایش]
 ۴۳- ایا ندانستی خداوند ابرها را
 و انگاهشان در هم بیفتارد که بی
 از آسمان و انگاه ابری کوه مانند
 بر هر کسی خواهد زد آن دانه ها را
 نزدیک شد تا پرتو و عشان آن برق

۱- کار در بیع و شوا [و امر دنیا]
 هم از رکات و از نماز [و کار عباد]
 گاهجا دگرگون می شود [هر] دیده و دل
 بدانش ایشان را عطا سارد بکوتر
 وان را که خواهد ورق بدهد [پس حد و مزا]
 کمتر بپسند تشنه آن را آب داند
 ابی نیاید [تا که سوز دل بشاند]
 کار را سپردند حساب تمام و کامل
 اری سریع اندر حساب امانه عاجل
 بر سطح در سالی عمیق اعتماد ستند
 موی دگر بر روی آن افتاده باشد
 غلط برهم لاله لا و [مال در مال]
 او دانستند ای سا [مردم در آن حال]
 هیچکس نباشد نوری از کانون دیگر
 در آسمانها و زمین باشند [یک سر]
 همراهمان [موعکان بال گستر]
 و آگاه سر کردارشان ظاهر داور
 باشد بهمه از آن [دندار جهاندار]
 شد زدن سنگ و شمشیر [سوی داور]
 راند سپهر [پسندشان بر هم نمایند]
 از لایلهای [هر] بارش تند آید
 برستند از آنجا تگرگ [بومی دلاز]
 وز هر که خواهد زد کند آن رمی و ازرا
 از بین بردارد [فروغ جمله] آبصار

۴۴- از بعد هم آرد شب و روز آن خداوند
 ۴۵- هر جانور را آفرید از آب دادر
 برخی به هر دو پای ره طی می نمایند
 می آفریند کردگار انرا که خود خواست
 ۴۶- [سوی شما] نازل علی التحقیق کردیم
 آن را که می خواهید خدا ارشاد سازد
 ۴۷- گویند. ایمان بر خدا و بر پیغمبر
 زان پس گروهی زان کسان اعراض دارند
 ۴۸- دعوت سوی دادر و پیغمبر چو کردند
 انگساده از آنها گروهی رخ پنهانند
 ۴۹- حق را اگر دانند اما جانت خویش
 ۵۰- آیا بود بیماری اندر قلمهاش؟
 یا بیم دارند از خداوند و رسولش؟
 نه، بلکه آن مردم [بدین وصف و بدین حال]
 ۵۱- آنکه که دعوت گردد از افراد مؤمن
 تا حکم بنمایند پیغمبر بین آنان
 ما خود شنیدیم و پذیرفتیم فرمان
 ۵۲- آنانکه تابع بر خدایند و رسولش
 هم اهل تقوایند [و پیروی الهی]
 ۵۳- سوگندهای سخت خود با نام الله
 بهر جهاد از تو دهی فرمان بایشان
 برگو بایشان: یسأد منماید سوگند
 بی شک هر آن کاری شما انجام بدهید

گاهل بصیرت را بُود این بی گمان بند
 بعضی از آنها بر شکم ره می سپارند
 خبیث پیروی چارپاشان استوارند
 بی هیچ تردید او به هر کاری تواناست
 روشنگرانه ایههایی از سوی خویش
 راه [هرعت و] راست وی را می دهد پیش
 آورد ایم و تسبیح پیروفتیم فرمان
 این دسته [از مردم] نباشند اهل ایمان
 تا حکم بنمایند [پیغمبر] بین ایشان
 [سحب است حکم عدل بهر نسبت کیشان]
 یا طاعت و تسلیم روی آرند در پیش
 ۵۰- بدانکه اندر نفس اشک و نمیه دارند؟
 یا بیم دارند از خداوند و رسولش؟
 اهود بین مردم [اهل ظلم اندر شمارند]
 از جساتب دادر و از عیسوی پیغمبر
 تنها کلامی این چنین [آرند در برا]
 این مردمان را رستگاری شد مقور
 هم در دل خود بیم از دادر دارند
 این مردمان اهل فلاح [و کامکارند]
 خواهد خورد [از بهر اینسان حال و کاری]
 بیرون بیایند [و نمایند از تو یاری]
 [از امر حق] طاعت بجاید کرد نیکو
 پیروکار آگاه و عالم هست [بر او]

۵۴- برگزید اطاعت از خدا آرید بوجهی

هم بای صاعت از من سپید در پیش

و ز رخ بگردانید از انجام این کار

بکسب پیغمبر بود بر عهد خویش

هم بر شما تکلیف کار خویش باشد

طاعت کنید از او اگر، باید ارشاد

جز کار تبلیغ [صریح و] آشکار

بر عهد پیغمبر امری نیفتاد

۵۵- آنان که آوردند ایمان از شما یان

از خود نشان دادند کار نیک دینی

داده است وعده کردگار این موعدها را

در این زمین بدهد [مقام] جانشینی

ان سان که آن پیشینیان را جانشین کرد

آنها که می بودند پیش از قوم حاضر

پس دهن شان گانوا بر آنها می رسد

از شهرشان بدهد [مقام و حکم فخر]

از بعد خوف و سسما کس شان [سرتاجام

بدهد بآنان [صحت] امن و آمان را

انسیها پرورستند و چیزی را نگیرند

بیا من سر یک [امر و تدبیر جهان را]

آنان که کفر آمد رس پس اجای امان

بسیار است آسان مروتانی ناهنرمان

۵۶- داریده پابرجا نماز او نیز از مال

تسبیح ز کانه خویش را دارم محمول

وز امر پیغمبر به جای آرید طاعت

باشد که بر رحمت شما گردید مشمول

۵۷- کنار در این سرزمین هرگز مهتار

سر موعدها را بر میندازند بماند

باشد سرتاجام و سرتاسان ناز و دوزخ

در بد سرتاجام و سرتاسی [وانده] باشند

۵۸- ملک یمن های شما ای اهل ایمان

بالباقی لیس کز آن شما باند

در موقوف وارد شدن نزد شما یان

باید که در سه نوبت استیذان نمایند:

پیش از نماز صبح و هنگامی که از ظهر

تن پوشش های خویش را از تن برارید

سوم زمان، بعد از نماز خفتن است آن

زیرا در این سه پوششی بر تن ندارید

زیرا در اطراف شما اندر طوافند

یا هم شما را حشر و نشری در میان است

این سان خدای آیات خود روشن نماید

بهر شما پس عالم و فرزانه آن است

۵۹- اطفالتان وقتی که گردیدند بالغ باید بدان دیگر اشخاصی گزین پیش،
 کسب اجازت می نمودند از شما یا
 خود این سان بیان دارد شما را
 ۶۰- بر بانوان پائسه، آنان که اتید
 نبود گناهی جامعه ها و چادر خود
 عفت اگر ورزند (اندو پوشش خود)
 بر هر چه می گوید و هر فعلی که دارند
 ۶۱- بر شخص نابینا به ایرادی است و ارد
 ایراد هم نبود برای فرد بیمار
 مگر آنچه را در خاله ها تان هست موجود
 یا آنچه را دانسید می باشد فراهم
 یا در سراهای عم و عقیقه ها تان
 یا خانه های دوستان و خانه های
 زانها خورید و بر شما نبود گناهی
 یا آنکه می بایستید دور از جمع حواص
 در هر (سر او) خانه ای وارد چو گشتید
 گمان از تحیات الهی بوده باشد
 ایات خود ایزد بیان دزد شما را
 باید بدان دیگر اشخاصی گزین پیش،
 چو هد اجازت بهر وارد گشتن خویش
 داب و سررانه خداوند است (ما را)
 بهر زنانشویی (اگر باره) ندارند
 - جز از پس زینت نعایی - پس گذارند
 از بهر اینان این روش باشد بکوتو
 باشد سمیع و ساخبر (دادار ذوق)
 بر لیگ (هم) ولرد باشد (هیچ) ایراد
 هم بر نگذاشتند ایشان حکم افتاد
 یا باشند امیر خانه آباء و اعمام
 (از خود دلی) در خانه اخوان و احوات
 یا در سرای خالها و خاله ها هست
 کجا کلید آن شما را هست در دست
 مگر دسته جمعی صرف سازید آن غذا را
 صرف غذا در حالت از هم جدا را
 باید سلام (اول) به شخص خود بگویند
 (این راه مرفی و مبارک را بپویند)
 باشد هر دوری شما (شکار)

۶۲- باشند علی التحقيق مؤمن آن کسانی دارند هم ایمان [فلسفی] بر پیغمبر همدستان گشتند چون جاوی به کاری بی شک کسانی گز نموی خواهند اجازت پس چون برای باره‌ای از کارهاشان بر هر یکی نشان خواستی آن [عمر] ده زیرا خداوند ای که دایم جهان است ۶۳- خواهید چون پیغمبر [خود] را بخواستید وقت ندای دیگران و گفتگوها بین شما باشند افرادی که از جمع، حقاً خدای اینگونه مردم را شناسد باید که اینان بر حکم مانند [از آن روز] [یا پسرشان گردد مقرر از خداوند] ۶۴- دانید بی شک آنچه را در اسمانها دانند علی التحقيق اینکه در چه کارید آنگاه [از خوب و بد] اعمال ایشان بدهد به آنها آگهی [زیرا] خدایت

کامها [به دل] دارند ایمان بر خداوند [باشند بر ایمان خود پایا و پایند] پس آن [و راهی نمی‌پویند] [دیگر] دارند ایمان بر خدا و بر پیغمبر کسب اجازت از تو بنمودند، آنگاه وز کردگار از بهر آنان مغفرت خواه بر بسندگان [آموزگار و مهربان است] آن را متعبد آنچنان خواندن [که باری] بین شما مردم بود [معمول و جاری] خود را سها و مستقر آرند بر هر ایشان که سر پیچند از امر پیغمبر گوید [همه] [اندر سر آنان بلایی] [تسبیح و تسابی در دنیا که او جانگزی] ۶۵- [تسبیح و تسابی در زمین باشد] بود آن الهی داند چه روزی سری او گردد راهی [کائنات حیات دلیلی کردند اعمال] دانا به هر چیز است [و هر کاری به هر حال]

۲۵- ترجمه منظوم سورة فرقان (مکن ، ۷۷ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- بسزوا آن بخداوندی که فرقان که تا با آیه‌هایش عالمین را ۲- کسی کاندز سعادیت و زمین است و بر نگزیند فرزند و نبود، همه هر چیز را کرده است موجود

برای بنده خسود کورد نازل بسود بر دلش هشدار [اعمال] از و فرماندهی او کار دانی شریکی بهر او در حکمرانی و بر خداوندش تقدیر بنمود

- ۳- و اهل شرک از بهر پرستش که چیزی را ز خود خفت نکردند نه دارنسد از برای خود زبانی نه دارند اختیار مرگ و هستی
- ۴- و کفار این چنین گفتند: افران که ان بر ساخته است و جمع دیگر به تحقیق، اینکه آوردند در پیش
- ۵- و یا گفتند: ان افسانه‌هایی است که بهر خوبستن بنوشته ان را
- ۶- بگو: نازل نمودش آنکه آگاه که اهل بدگان امرگار است
- ۷- و گفتند این چنان بعمری هست و در بازارها گردش نمایند که در سوی ان پیغمبر یک فرشته و یا گنجی چرا نازل بر او نیست؟
- که از بار و بران باغ و مزرع و گفتند اهل شرک: اینکه کما را
- ۹- بین چوب زنند مثال رواهر
- ۱۰- بزرگا آنکه گر خواهد کند خلق و باغاتی که انهار اخروشان
- اراده گیر کنند بهر تو ادد
- ۱۱- قیامت را بلی، کردند انکار
- فروزان آتشی آماده کردیم
- خدایان انکار را برگزیدند و آنها را دگرها افسریدند نه جلب سود را خود اختیاری نه برانگیختن امور و قراری
- بسیار از افرایی، نیست [کاری] باو دادند در این کار یاری بسود بهشتان و ظلم [اشکباری] که بر جای از لباکان مانده آید و صبح و شام بروی خوبانده آید
- بسته بسوزان زمین و آسمان است
- و انکه انها خدای مهربان است که [چون ما] صرف بنماید عدا را
- که همراهش دهد هشدار اما را
- چرا او را نه بستان و نه باغی است؟ خورد چیزی او بنماید به ان [یست] جز از مسحور سودی پیروی نیست و گمراهند و نسیانند راهی
- ترا نیکوتر و بهتر از اینها بود جاری ز ذیل آن زمینها
- برارد قمرهایی پست‌ترینها
- و ما بر مکنز روز قیامت، [که دارد شعله‌هایش استدامت]

- ۱۲- چو دوزخ سگرشان از ره دور
کشد اصفاء از آن غزش و شور
- ۱۳- و چون با دست بویسته به گردن
بشود آنجا که بردارند فرود
- ۱۴- همین امروز مسافید روی
و بگو این بهتر است آیا شما را
- ۱۵- که انسان راست پادشاه سرانجام
بود موهود آنجا هر چه خواهد
- ۱۶- و این سنا شده به مرد کردگارت
و آن روزی که انسان را و هر چه
- ۱۷- کند جمع و مگوید سیدگم
و یا خود خواستند آن گمراهی را
- ۱۸- جوان آرند پاک این سوی او
کسی را بهر خود سرور بگیریم
- ۱۹- و این مسرورم و آبسناشان را
که رفت از پادشاهان یمن (قمران)
- ۲۰- به تحقیق آن چنان گفتار است
پس اینک بی شما را چردای هست
- و هر کس از شما باشد ستمگر
با و خواهیم عذابش را چشاند
- ۲۱- و ما پیش از تو بفرستاده بودیم
مگر آنان غذا خوردند (و نپختند)
- و بعضی از شما را مایه کردیم
و ایضا صبر می ورزید (اینک؟)
- کشد اصفاء از آن غزش و شور
فرو افتند از آن در تنگنایی
- صمیمین و هلاک و پای وایسی
بسی زاری کنید (و بی فراری)
- و با باغ بهشت پهای بر جای
که وعده داده شد بر اهل تقوی
- و در آنجا جادویدند (و پایای)
یکی وعده که واجب هست او بر جای
- پرسیدند آنها جای الله
شما از راه من کردید گمراه
- آنکه بشناسد انسان را از جاه
کجا باید که بر جای تو دادار
- آنکه بشناسد انسان را از جاه
کجا باید که بر جای تو دادار
- نمودی اسراران حقه بهر هودار
و خود گشتید الهوتی تبه کار
- سبب گشتید تکذیب شما را
به می باید یساری (و سبب)
- و ما مشرک بحق حتی داور
که می باشد پرورگ (و دردآور)
- کسی را از رسولان دل آگاه
همی رفتند در بازارها راه
- برای ارمون یمن دیگر
و رفت زیر تو بیاهست (یک سر)

۲۱- و بر دیدار ما آنان که امید
چرا بر ما ملک نازل نگردد؟
و استکبار پرزیدند در خویش
۲۲- ملاتک را در آن روزی که بیند
[که با آنان پیام این گونه باشد]
۲۳- و می‌آریم رو بر آنچه سر زد
و آن را ما پراکنده بساریم
۲۴- بهشتی‌ها [بس] خوش جایگاهند
۲۵- و آن روزی که گردد آسمان باز
ملاتک از آسمان با امر دادار
۲۶- و امر حکمرانی در چنین روز
و آن روزی بود [بس] سخت و سبک
۲۷- همان روزی که اهل [شرک و] بیزاد
و گوید کاشکی نگرفته بودم،
۲۸- سرا ای وای و ولولای بآدا
لسم کردم گم‌زین [از بین مردم]
۲۹- سرا از پسند قرآن دور بنمود
سرا بنمود [شیطان] دور و گمراه
۳۰- نبی گوید که: قرآن را [لاها
۳۱- نهادیم از گنه‌کاران عدوی
ترا کمالی بود پروردگارت
۳۲- و پرسد قوم کافر از چه قرآن
بدین سان نازل آید تا که با آن
و آن را در حذی شایسته بآئیم

ندارند، [آوند این سان سخن را]
نبینیم از چه رب خویشتن را
و عیبیان بزرگی [تیز من را]
نباشد مرده بهر اهل عیبیان
شما را بهره حرمان است [حرمان]
از آن مردم همه طول زندگانی
همچنانند غبار [آسمانی]
و در آن روز پیش اندر رفیقاهند
از نازک لبرهای این سخن انگاه
فیرود آیند [سوی لرض از راه]
که حق باشد از آن [حق] رحمان
برای خلیل کفار و سستمان
گردد دست [تاریغ و] انده خویش
[پیشمهر ده [از ناساد] را پیش
که من [شخص] فلان را کاش از پیش
بسوی دوستی [و یاری] خویش
پس از آنم که نازل گشت قرآن
بود تنها کنار خلق، شیطان
نموده قوم من مهجور [و تنها]
بدینسان از برای هر پیغمبر
که می‌باشد ترا هادی و یاور
نمی‌گردد بسراو یکباره نازل
[سوی] سازیم و با برجا ترا دل
به شیوایی همی قاری [و قائل]

- ۳۳- نمی آرند هیچت قوم کافر
منال [غیر حق و نامرایی]
- مگر از روی حق و شروح نیکو
برایت آوریم آن را جوابی
- ۳۴- وای! آنان که بر سوی جهنم
بر روی چهره‌ها معشور کردند
- ز حیث مرتبت خود بدترین اند
و گمراه‌تر کسان [منظور کردند]
- ۳۵- به تحقیق آنکه بر صومسی بنادیم
کتاب اسمانی را یو انگساده
- و راهارون که می‌بودش برادر
برای یساروش کردیم همراه
- ۳۶- سپس گفتیم [صومسی را] که [ایک]
صوی قومی رویه از بهر ارشاد
- که [خود] آیات ما تکذیب کردند
سپس نابودشان کردیم نو سر باد
- ۳۷- و قوم نوح مستغرق نمودیم
که کاتب خواننده بودند انبیاء را
- و آنان را بر برای حسانق [عسالم]
نیکویی عبوت نمودیم [اشکبارا]
- ۳۸- هم عاد و هم ثمود اصحاب رقت را
می‌تیمکاران مشرک امر خدا را
- که می‌بودند فیما بین النبی و نوح
و نوح و نوح و نوح و نوح و نوح
- ۳۹- و هر یک را قتل‌هایی می‌خواستیم
یک‌ایک را به نافرمانی رساندیم
- ۴۰- به سوی شهری آنکه رو نمودند
که باران بسلا باریده بر آن
- نمی‌دیدند آن را یا نمی‌بود
امیدی شان به خسر و روز پایان
- ۴۱- چو بپشتند، می‌گیرندت آنان
به غر از ریشخند او طعنه‌جاتی
- که این باشد کسی کاو را خداوند
رسالت داد نو حکم اسمانی
- ۴۲- نمی‌کردیم اگر ما پایداری
به طاعت از خدایانمان نمایان
- بسیار نزدیک می‌بود ایستکه ما را
کند گمراه از راه خدایان
- ۴۳- تو آیا دیده‌ای آنکس که بر خویش
چو می‌بینند گنجر را به پایان
- تو آیا می‌شوی [بار و] بگش
هوای نفس خود چون رب خود خواست
- به او [کاین امر باطل را] بیاراست

۴۴- و یا پنداری اکثر آن کسان را

بجز چون چسار پایانی نباشند

۴۵- نیندیشیده‌ای آیا خدایت

نماید ساکنش گم ز آنکه می‌خواست

۴۶- بگیریش سپس بر جانب خویش

۴۷- بسود او آنکه از بهر نمایان

شما را داد آرامیدن از خواب

۴۸- خدای آنکو فرستد پادها را

سپس از اسمان نازل نمودیم

۴۹- که با آن [اب باران] زنده داریم

و نشوئیم از آن بهر چسار پایان

[همان حیوان و انسانهای بسیار

۵۰- به تحقیق اینکه آن را گونه گوشت

و لیکن اکثر ایشان به دی،

۵۱- اگر ما خواستیم از نحسین]

به هر شهری [یکی پیغمبری را]

۵۲- اطاعت پس مکن از قوم کفار

۵۳- بود لو آنکه الدرهم بیامیخت

و آن یک شورو و تبلیغ و بین آید

۵۴- و او، آنکس که خلیفت کرد از اب

هم از سوی سبب [ها] هم نسب [ها]

۵۵- و بر جای خداوند آن برسند

و کافر در عدوت با خدایش

خردورزی است یا گوش شنیدن

و از آنها اصل [در حق ندیدن]

چگونه سایه را بنمود تمدید

و بر آن ره‌نما سازیم خورشید

یکی بگرفتی کاسان بُد [از پیش]

شبانگه را [سان] پرده‌ای ساخت

و روز از بهر جنب و جوش پرداخت

بشارت بخش [اب] رحمت از پیش

یکی لبی مطهر [از سوی خویش]

رمیزی را که پزوده [سراسر]

و نیز بهر مستحوقات [دیگر]

کسب عطا دل‌مشان عمر مقدر]

نیز گنودیم تا عبرت پذیرند

بهر کفران [اهم] برگیرند

و خسود مبعوث گودیم او پدیدار]

که باشد عامل [خشنود] و انظار

و با آنان به سختی جوی پیکار

خود را، یکی شیرین و خوشخوار

یکی حائل ملزر کرد و شستوار

یکی انسان [و پیوندی بسیار است]

خداوندت [به هرکاری] تواناست

که ایشان را نه سود و نی زیانی است

[یکی طاغوت حقاً پشتبانی است]

۵۶- و نفر ستاده ایست جز بشیری

۵۷- بگو: من از برای آن [رسالت]

که فریدی جانب پروردگارم

۵۸- تسوکل کن بآن سرپرستگاری

و را تسبیح گو شو شاكراته

۵۹- همان کس کافریده است آسمانها

به شش روز و سپس شد چیره بر عرض

[و توصیف و را چسبیدی عسی پاش]

۶۰- نه آنان چون شود گفته [که ایک]

[چسب گویند]: رحمان کیست دیگر؟

تسو ما را می دهی؟ و انگه فرایند

۶۱- سرریگان خداوندی که نهاد

و در آنها چراغی هست و ماهی

۶۲- اعدا! آنکس بود کافریده است

که هر کس خواهد از آن پند گیرد

۶۳- و امی باشند عباد [حق] رحمان

فردم ها را فروتن وار بپنهند

و [باز بوی] خطاب آرند در پیش

۶۴- و آنها را که باشد [بهر باری]

۶۵- و انانی که گویند ای خداوند

چرا، چون [کیفر دوزخ به عاصی]

۶۶- و آن بسجایگاه و پایگاهی است

۶۷- و انانی که چون خواهند اتفاق

نه باشند اهل بغل [و خشک دستی]

و [نفر ستاده ایست جز] تذبیری

نخواهم از شما مژدی مگر آن

بخواهد تا که گردد راجعویان

که رسیده است و نه مرگش [در میان] است

که جرم بندگان تو را عیان است

و لرض و هر چه را مابین آنهاست

و لو رحمان [به اهل هر دو دیاست]

از آن [فریدی] که آگاه است [و داناست]

سجود آرید بر خاطر رحمان

سجود آریم بر چیزی که فرمان

رسانین های آن مردم از آسمان

مشارک در صفا بهر [کواکب]

که آهر یکشان در حشاند [و نال]

شب و روز از بسی همه در تواتر

و یا خواهد کد حد و تشکر

همانهایی که [چون ره می سپارند]

[دریشان جاهلان چون روی دارند]

سلیمانه جواب نمر آرند

قیام و سجده و شب زنده داری

بگردن از سو ما کیفر نثار

بود سگین [و طاقب سوز و بسیار]

[کسه رحمتگاه مطرود الهی است]

به در بخشش کنند اسراف بسیار

میان این دو عدلی هست [در کار]

۶۸- و انانی که در جنب خداوند
 و انکو گشتش حق کرده تحریم
 مگر کان قتل باشد از عرو حق
 و هر کاو این چنین کردار دارد
 ۶۹- و در روز قیامت کسیگر و
 [فستد اندر جهنم] و لیسر الجای
 ۷۰- مگر آن کس که توبت کار آید
 گناهان چنین مردم خداوند
 خدای امسوزگار و مهربان است
 ۷۱- و هر کس توبه [از اعمال بد] کرد
 بدرگاه خداوند [تعالی]
 ۷۲- و لیسر انسان که حاضر می نماید
 کفر بر امر تقوی چون نمایند
 ۷۳- و نیز آنان که چون بدهندشان باد
 چو کوران و گران وقت شنیدن
 ۷۴- و انانی که گویند ای خداوند
 عطا کن روشنایی بخش دیده
 ۷۵- و اینانند که ز بهر شکویی
 بهشتی غرقه ها را بهره گیرند
 ۷۶- و در آن جاودان او ماندگاری
 ۷۷- بگو: [مردم] شما را گر دعا نیست
 به تحقیق آنکه [حق را] کذب دیدید
 ز رب دیگری طاعت نیارند
 قدم از بهر قتلش بر ندارند
 و انان که زنا [جویند پرهیز]
 بخواند دید عذابی [در دامین]
 دوچندان گردد و با خوار و زلری
 همیشه بود خواهد ماندگاری
 و ایسمان هرزه و کردار نیکو
 کند تبدیل بر رفتار نیکو
 بر انکو می نهد الی نیکو
 و نیکو اعمال نیکو روی آورد
 به نیکیاتی همانا توبه او کرد
 به حای کاندران بطلان بدانند
 کریم آنها را از ادا من کشانند
 و سوی رتشان ایستاد [تسور]
 آن سرخورد نمایند [یک سر]
 به ما از همسران و دود ما
 و ما را کن رعیم اهل تقوا
 که [در سختی] نشان دادند از خویش
 به خوش باش و سلام آیندشان پیش
 چه سیکو منزل و ماوی دارند
 خدایم را عنایت از شما خواست
 بسوزنی کینر [دائم] شما راست

۲۶- ترجمه منظوم سوره شعرا (مکئ، ۲۲۷ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱-۲- طه، سین، میم اینهاست بدان
- ۳- ای بس بفرسای تو جهانت
- ۴- خواهیم اگر، از آسمان ما
- گسردن فرود آرند و تسلیم،
- ۵- پسند [نسوی] هرگز نیامد
- چیز آنکه انسان از سر جهل،
- ۶- آنها علی التحقیق آن را
- مساهیت اغیار چیزی،
- زود است تا از بهر آنها
- ۷- [ایمن مردمان] ایستادند
- س گونه‌های پسرانها ر
- ۸- خود مایه‌ای از بهر عرب
- لیک انجلی از آن جمع مردم
- ۹- دارد خدایت بسی گمانی
- ۱۰- وانگه که بر موسی هدایت
- رو جانب قوم ستمگر
- ۱۱- وان مردم فرعون است
- ۱۲- [موسی] بگفتا کردگارم
- از این که کذبیم شمارد
- ۱۳- گردد خداوند دلم تنگ
- بافوست بر هارون پیامی
- ۱۴- از بهر انسان در حق من
- تسرم مرا مقول سازند
- ۱۵- فرمود، [موسی] این چنین نیست
- ما خود به همراه شما ایم
- ۱۶- باشید راهی سوی فرعون
- [تسزد تو از بهر رسالت]
- ۱۷- تا آل اسسراکیل [کنون]
- ۱۸- گفتا: تسزودمت آیا
- اینها نبردی سال‌های
- ۱۹- [تو] تو کردی آنچه بایست
- [کالدر بر دی نعمت خود]
- کسر آن روشنتر گشتند
- کسانها چو ایمان نیابند
- خود مسخری سازیم تا زل
- گسردند آن را هر مقابل
- از جهانب دلدار رحمان
- گشتند از آن رویگسردان
- کسلی از سر تا پا گشتند
- کسان را به استهزا گشتند
- گردد همه یکباره [نمایان
- [سطح] زمین را تا که در آن
- رویا نمایم از بهر ایشان؟
- بسی تنگ بود موجود در این
- مهرمن بسی باشند [سو دین،
- پسند بریز مندی - مهرمانی
- ایستادان خدا در داد [موسی]
- [تسز رسالت از سوی ما]
- [تسز] تسمی جوید پسروا
- من بیماکم [در دل خویش]
- [از روی فکر باطل خویش]
- نسود زیاتم باز یوگونا
- [تا با قدم همراه و پیوا]
- دعواست تسر کار گناهی]
- [کساز مرا ایستد تپاهی]
- بسیا معجزات ما تسوید
- سایع همه هر چیزی که گوید]
- گسزید ما پیغمبرانیم
- از کردگار [تو] تسهاتیم
- با ما فرستی [تو] چه و چو]
- در کودکی با [خویش و همسر]
- از عمر خود را تسزد ما تسز]
- تسز کردی و اینک چنانی]
- ما را از کسافر نعمتانی]

۴۰- تسامسا اگر جاودگوان مان
 جـویم از انسان اطاعت
 ۴۱- جـادوگران چـون گرد گشتند
 پیروز گشتیم [انسـترین کار]
 ۴۲- گفتا: بلی [اگر چـیره آید]
 ۴۳- موسی با انسان گفت [یک]
 هستید اندازید [در پیش]
 ۴۴- پس ریسـعانهـاشان [به میدان]
 گشتند ما پیروز گردیم
 ۴۵- موسی سپس افکند عصـایش
 مـصـوعـهای کـشدشـان را
 ۴۶- آن خـسـیل جـادوگر [در نحـای]
 ۴۷- گشتند [نک] ما را یقین است
 ۴۸- پس رت موسی، رت هـارون
 ۴۹- فـسـرعـون گـفتند آيا شماها
 پسـیش از اجـسـازت دهن مـن
 سیـشک یکی اسـماد و مهر
 امـسـوخته او تـسـاخریـان
 خـوـا هـست داتـسـتـن بـرودی
 بـوعـکـس هـم خـوا هـم بـرید
 ۵۰- [جـادوگران پـاسـح] بـگـفـت
 مـا [جـسـمه] روی آورنده [ایمـنک]
 ۵۱- افسـید داریـم ایـمـک پـر مـا
 وان رو کـسـه اوّل قـسـوم بـودیم
 ۵۲- پس مـا بـه موسی وحی کردیم
 نـسـعـت مـی گـردید بـگـاه
 ۵۳- فـسـرعـون، پس گـردآوران [زید]
 ۵۴- [آن جـسـمان گـشتند ایـتـسـان
 انـسـان گـسـروهی مـردمانند
 ۵۵- آن مـردمان و مـی مـدارا]
 ۵۶- [حـسـال آنکـه] مـا انـبوه جـزیر
 ۵۷- زان بـا غـسـار و جـسـمه یـرود
 ۵۸- وان گـنـجـهای [مـانده بـر جـای]
 ۵۹- [بر آل یعقوب] این چنین مـا
 ۶۰- خـسـوعـشید چـون قـایید [نگاه]

پیروز گشتند [انسـترین کار]
 [نـز آنـجـه موسی دارد اظهار]
 گشتند با فـرعـون اگر مـا
 مـا را بـود پـاداش و مـسـوجـا
 از حـسـمه خـاـنـام شـمـاید
 چـیزی کـه انـدازند آن
 [نـسـا کـسـارتان گـردد نـمایان]
 بـا چـو بـدستـیـها فـکـتـند
 بـر عـزّت فـرعـون مـوگند
 وان، [ازدهـا] نـاگـاه گـردید
 آن [زدهـا یکـبار] بـلـعید
 بـر مـحـده افـتادند [از پـسای]
 ایـمان بـه رت العـالـمین است
 [ایـمان بـسـیـاوردیم اکـسـون]
 ایـنـبـر مـان بـسـیـاوردید بـر او
 و مـرید مـسـوی دین او ردا
 و شـکـاشـد از بـهر شـمـان
 اـسـود حـود بـود امـری نـمایان
 بـسـیـا بـاتـان و پـسایـها را
 و بـگـنه مـسـا و بـرم شـما را
 از گـفتـات [بـا کـسی نـداریم
 بـرجـسـاتـب پـروردگاریم
 بـحـشد خـطـایـان عـبـد مـان
 کـسـاوردایـم [ایـسـقان و] ایـمان
 شـب، مـسـر مـسـد بـسـد لـانم
 بـسـی شـک [از مـسـوی دشـمنانم]
 بـر شـهرها اعـزام بـنمود
 در پـسـاره پـسـاران موسی
 انـد کـشـمار [انسـدر بـر مـا]
 بـر خـشـم آوردند مـا را
 بـغـو قـیم انـسـر [جـنگ افـزار
 آوردشـان کـردیم [و مـسـطـرود]
 وان خـانـهـهای [مـانده بـر پـسای]
 مـسـیرات بـسـنـهـایم انـسـها
 دنـسـالـشان گـردند [در راه]

۶۱- چون هر دو دسته یکدیگر را
 گشتند پس یاران موسی
 ۶۲- [موسی] بگفت: نیست اینسان
 زود است تا راهم نماید
 ۶۳- پس ما به موسی وحی کردیم
 بشکافت از هم هر یکی چون
 ۶۴- فرعونیان را ما به آنجای
 ۶۵- موسی و یارانش رهانیدیم
 ۶۶- و آن دیگران را غرق کردیم
 ۶۷- بی هیچ شکستی عبرتی هست
 بر سر اغلب آنان نمی بود
 ۶۸- حقا خدایت [آن چنان است]
 ۶۹- پس تو برای آن کسان [هان]
 ۷۰- از والد و قسومش چو پرسید
 ۷۱- گشتند [آری] ما به پنهان
 در خدمت آنها [زمستان داشت]
 ۷۲- [پرسید ابراهیم: ایها
 ادارند نسبیروی شنیدند]
 ۷۳- ایسا شما را مسود دارند
 ۷۴- گفتند نه، آقا چنین کرد
 ۷۵- پرسید ابراهیم: ایسا
 ایسا تا قبل می نماید
 ۷۶- [هم] با شما این سخن هست
 ۷۷- [دانید این مطلب که [انسان]
 برعکس رب العالمینی
 ۷۸- انکس که بر من زندگی داد
 ۷۹- انکس که او سیرم بنارد
 ۸۰- انکس که گشتم چونکه بیمار
 ۸۱- انکس که می آرد مسماتم
 ۸۲- هم آن کسی باشد که امید
 روز جزا چو هم ببخشد
 ۸۳- حکمت بمن بخشای زیبا حق!

دیدند [انسر راه هر پای]
 در دام افتادیم [ایستجای]
 با من بود پروردگارم
 [تا خود چه باشد راه و کارم]
 بر زن عصایت را به دریا
 کشود بزرگی بسود [بریا]
 برردیم تا نزدیک دریای
 اجما به ساحلشان رساندیم
 [خرد من دریا ببردیم]
 در یمن برای نسل ایقان
 [بر جان و بر دل نور] ایمان
 با عزت است و مهربان است
 احوال ابراهیم بر خوان
 [ایستک] چه چیزی می پرستید
 [نجات گیریم و عبا کفایم]
 [مسیح] [پروستان] [خسالفایم]
 [کشتی که آنها را ببخوانید]
 [تجربه] [خود خود پر لفظ] [السید]
 با خود زیمانان بار آرند
 ز ابناء خود دیدیم [بسیار]
 در آنچه [ایستک] می پرستید
 [در حالت اندیشه هستی]
 [هم بر نیاکان کهن هست]
 بر من [تمامی] دشمن استند
 [کساو را خلاق می پرستند]
 [والکس] مرا بنماید ارشاد
 [و انکس که] سیرابم برارد
 [برهاند از درد و آزار]
 و انکس می بخشد عیایم
 دارم [ازو] [نگونه] [بر دل]
 [و امروزم] گردد به حاصل
 بر صانعانم ساز محقق

۸۴- در بسین امت های اتی
 گویند [گفتار] نیکو
 ۸۵- [وانگه] مرا میراث پرداز
 ۸۶- [خسود] والد را عفو فرمای
 ۸۷- روزی که آید بعث [در پیش]
 ۸۸- روزی که [در آن] مال و اولاد
 ۸۹- جسز اینکه اتسانی دلی را
 پیراسته [از شک و از شرک]
 ۹۰- بر مردمان اهل تقوا
 ۹۱- دوزخ شسود پیدا او ظاهر
 ۹۲- گفته شود [انگه] بانها:
 خب بود می پوشتید [اینک]
 ۹۳- ایسا به یاری ثن [شتابند]
 ۹۴- ایشان و گمراهان [به یکبار]
 ۹۵- بسا لشکر ابلیس جمعا
 ۹۶- بسا یکدیگر دارند پرخاش
 ۹۷- بسا لله ما [راه خدا را]
 ۹۸- زیبرا شما را ما برادر
 ۹۹- نسمود جسز خیل گنه کنار
 ۱۰۰- اکنون شفیع در میان نیست
 ۱۰۱- ای کاش برگشتی [به دنیا]
 تا می شدیم از اهل ایمان
 ۱۰۲- بسی هیچ شکی عبرتی هست
 بسمر اغلب آنان نسبی بود
 ۱۰۳- حقا خدایت [آن چنان است]
 ۱۰۴- پیغمبران را مردم نوح
 ۱۰۵- گفتا اخوشان نوح پروا
 ۱۰۶- باشم امین پیغمبری من
 ۱۰۷- پس از خدا پروا نمایید
 ۱۰۸- از بهر آن [تبیح و بیقام]
 جسز نزد رب العالمین نیست
 ۱۰۹- پس از خدا پروا نمایید
 ۱۱۰- گفتند ایماں بر تو آریم
 از تو اطاعت می نمایند

از بهر من بسنا مقور
 [تسا گویدم ذکر نکوتر]
 از جنت پر نعمت و ناز
 کز گمراهان بود او [به دنیای]
 غولرم مکن بسا کفر خویش
 سودی نخواهد [بر کسی] داد
 ارد بسدرگاه الهی
 [دور از ملامت و میناهی]
 جنت شود نزدیک [ماوا]
 بر مردم گمراه [و کسافر]
 چیزی که جای [حسن رحمان]
 اندر کجا هستند ایشان؟
 یا آنکه خود یاری بیابند
 هستند اندر آن نگهسوزان
 در جانی کسان جهنم
 از نظر این گفتار با هم
 گمراه بسودیم اشکبار
 کردیم بسا [دادار داور]
 قهقرا [و گنه گمراهی گرفتار]
 ما را و یاری مهربان نیست
 می بود ما را بسار دیگر
 [مؤمن برب و روز محشر]
 در این، برای اهل ایمان
 بر جان و دل نوری از ایمان
 پیروزند و مهربان است
 تکذیب می کردند [یک سر]
 از شکوکان نسبند [دور]
 [ای مردمان اینک] شما را
 هم پیروی جوید [ما را]
 مزدی نخواهیم از شما یان
 پاداش کار من [به پایان]
 هم جانب من پیرو آید
 وقتی که [تو باشی و] اراذل
 [و نذر ره و رسم تو مایل]

۱۱۲- [نوح این چنین] گفت بپاسخ
از [کنه] آن کاری که سر زد
۱۱۳- [ایسن را] اگر بر درک آرید
خسز بر [بدا] پسرودگرم
۱۱۴- من طرد سارند سباشم
۱۱۵- من غیر روشنگر نذیری
۱۱۶- گفتند [آن کفار] کای نوح
ایسن را بدان کز جانب ما
۱۱۷- [پس نوح] گفت: مردم من،
۱۱۸- پس داوری کن بین ماها
من را و مومن همرهم
۱۱۹- پس او و همراهمان او را
ان کشتی مملو از کلا
۱۲۰- و امثالذکان را در پی او
پی هیچ نبردید انی هست
لیکن فراوانشان نبودند
۱۲۲- عیلاً خدایت [انجنان است]
۱۲۳- پس پیغمبران را مردم عباد
۱۲۴- گفتا اخوشان خود پرو
۱۲۵- بشاشم امین پیغمبری من
۱۲۶- پس، از خدا پروا نسماید
۱۲۷- از بهر آن [تبلیغ و پیغام]
خسز نزد رب العالمین نیست
۱۲۸- آیا به هر برجسته جایی
۱۲۹- پس می نهد [آتش دل خاک]
تسا ایسنکه چسایدان بهمانید
۱۳۰- چون دست بکشاید در کار
۱۳۱- پس، از خدا پروا ندارید
۱۳۲- پروا کنید از آن خدایس
از بهر آن کاری که دارید
۱۳۳- با [بخشش] انعام و لولاد
۱۳۴- هم باغها و سایه ساران
۱۳۵- روزی که کبیر پس گولن است
۱۳۶- گفتند ندهی یا ندهی بند

من می ناشم [هیچ] آگاه
از آن چستان مردم [به هر راه]
[تا خود حساب آن کسان چیست]
کار و حساب آن کسان نیست
از بهر اهل ابدین و ایمان
خود می ناشم [حسب پیمان]
گر دست از ما [بر نداری]
مستحکوم حکم [سنگساری]
کسالب شمردهم خدایا
آن سبانی که شایسته است و پایا
برهان خدایا [ازین بلایا]
در داخل کشتی [بخوانندیم]
و از مردم و حیوان رهساندیم
کردیم مستغرق به طوفان
از [همین برای اهل ایقان]
[و از دیگران] اهل ایمان
پس ازین و مسسهریان است
نکبتیپ می کردند [یک سسر]
[ای مسردمان ایسک] شما را
هم پیروی جوید [ما را]
مردی نخواهیم از شما یان
پاداش کار من و به پایان
سازید بساز بجه بنایی
پس کوشکهای [استواری]
بسا این چنین نایداری!
بمکشید چون افراد جبار
از من ره طاعت سباید
کاو بر شما یاری رساید
در باب آن چیزی که دانسید
او بر شما یاری فرستاد
هم چشمه ها [ای خوشگواران]
من بر شما ترسم از آن است
صا راست یکسان [از چه و چند]

۱۳۸ - این جز ره بیشبیل نیست
 ۱۳۹ - اینگونه نکشدیش نمودید
 البسته در این عمرتی هست
 ۱۴۰ - البسته [ادارت چنان است]
 ۱۴۱ - قوم نمود آورد تکذیب
 ۱۴۲ - صالح اخویشان گفتند پروا
 ۱۴۳ - باشم امین پیغمبری من
 ۱۴۴ - پس، از خستنا پسر و نماید
 ۱۴۵ - از بهر آن [تبلیغ و پیغام]
 جز نزد رب العالمین نیست
 ۱۴۶ - با وضع و حالی کاندراست
 در دامن امن و نعم
 ۱۴۷ - در باغها و چشمه سار
 ۱۴۸ - کان را لمرهای لطیف است
 ۱۴۹ - وان گوهها را می تراشید
 با از برای خود سارید
 ۱۵۰ - پس از خدا پروا بنارید
 ۱۵۱ - سر مسرفین پیرو مانتید
 ۱۵۲ - آنان که بنمایند امسد
 وز بهر اصلاح [تسباهی]
 ۱۵۳ - گفتند اینست و جز این نیست
 ۱۵۴ - جز یک بشر چون ما نباشی
 بپسر ما بسیار معجزی ر
 ۱۵۵ - گفت: این یکی ناله است و باشد
 و ایش خور روزی شمع را
 ۱۵۶ - از سبوی دادار چشمتان
 ۱۵۷ - کردند پی آن ناله او زود
 ۱۵۸ - بگرفت ایشمان را عذاب
 بی هیچ تردید ایستی هست
 و اکثر از آن مردم نبودید
 ۱۵۹ - حقا خدایت [آنچنان است]

ما را عذابی در میان نیست
 نابودشان کردیم [یک سر]
 مؤمن نمی بودند اکثر
 پیروزند و مهربان است
 بپسر انبیاء [ماء سر سبزا]
 از شمرکان نبود [ز داور]
 [ای مردمان، ایسنگ] شما را
 هم پیروی جوید [ما را]
 مژدی نخواهیم از شما
 پسنداش کار من اینه پایان
 ایما شما را می گذارند
 [ایما شما را می سپارند]
 در سبیل بن ها، کشتزاران
 [اصحابه سفر شماست]
 با وضع و شکل ماهراته
 [بنا] [تسبانه] [خانه]
 و در آن ره طاعت بهارید
 [در کشتزارها] از امر ایشان
 در این زمین آن کسفر گیشان
 [نسنهند گاهی هیچ گاهی]
 باشی تسو از الفراد مسطور
 ایستگ گرت صلق است منظور
 [کسر با شدت اینکار مسطور]
 ایش خوری او را [مسطور]
 هر یک بجای خود مسطور
 کاید شما را جمله پسر
 روز عذاب بی [زعبا]
 احاصل نداشت بهر شان بود
 [تسبانه] [تسبانه] [تسبانه]
 در این برای اهل ایقان
 [در زمین] [اصحاب ایشان]
 پیروزند و مهربان است

۱۶۰- پیغمبران را مسردم لوط
 ۱۶۱- گفتا اغوشان لوط: پروا
 ۱۶۲- باشم امین پیغمبری من
 ۱۶۳- پس، از خدا پروا نماید
 ۱۶۴- از بهر آن تبلیغ و پیغام
 جز نزد رب العالمین نیست
 ۱۶۵- از بین انسانها، [مناشر
 ۱۶۶- وان همسرانی کافریده است
 و می نهند] آری شما
 ۱۶۷- گفتند [آن کفار] ای لوط
 ایسن را بدان که جانب ما
 ۱۶۸- گفتا یکی [سروخت] دشمن
 ۱۶۹- پیروردگارا ده رهسای
 از شمس آن فصلی که دارند
 ۱۷۰- او را و همسرانش را تسخام
 ۱۷۱- غمیر از زن پیروی از آن
 ۱۷۲- پس [هو که بد زن قوم موجود
 ۱۷۳- بر آن کسان باراتی [از سنگ
 بر سترین مردم، چه بد هست]
 ۱۷۴- پس هیچ نبردید ایستی هست
 و اکسینو از آن مسردم نبودند
 ۱۷۵- البته دالوت [چنان است]
 ۱۷۶- پیغمبران را اهل آبک
 ۱۷۷- گفتا شعیب آنکه باباشان
 ۱۷۸- پیغمبری باشم امین من
 ۱۷۹- پس، از خدا پروا نماید
 ۱۸۰- از بهر آن تبلیغ و پیغام
 جز نزد رب العالمین نیست
 ۱۸۱- پیغمانه را بدهید کاس
 ۱۸۲- سنجید با میزان [بر حق]
 ۱۸۳- اجناس مسردم را به آن
 افساد مکنماید در لوط

تکذیب بنمودند [یکسرا]
 از شرکشان ننمود [از داور]
 ای مسردمان اینک [شما را
 هم پیروی جوید] [ما را]
 مردی نخواهم از شما یان
 پاداش کار من [به پایان]
 گردید با جنس مذکور
 بهر شما [ادار اکسیر]
 قوم تاجاز کار [و خودسرا]
 گردست [از ما] بر لیداری
 از راستگان [ایسن دیاری]
 بشم بسا فعال شما من
 من را و اهرس خودمان
 ای [کوسردگار مسهران]
 [یکسرا] از کبیرا رهساندیم
 کبر مبدگان می بود [ماندم]
 نکسارگی، کردیم سابد
 [از پیوستن کسردش فشاندیم]
 اکیر که بر آن قوم و اندیم
 در این برای اهل ایقان
 در زمره اصحاب ایمان
 پیرومند و مسهران است
 تکذیب بنمودند [یک جای]
 [از شرک] ننماید پروای
 ای مسردمان اینک [شما را
 هم پیروی جوید] [ما را]
 مردی نخواهم از شما یان
 پاداش کار من [به پایان]
 از کسردشان [هم] مباشد
 [اهل لای کس مباشد]
 مدهید کس [در وقت دادن]
 با پیروی حق نهادن

۱۸۴- پسروا بسامید لز خداوند

هستم افت پیش از شما را

۱۸۵- گفتند جر این نیست مسطور.

۱۸۶- هر یک لت چون خود انخوانیم

۱۸۷- [و انگاه گشتندش به سحر]

لختی ر طاق اسما ر

۱۸۸- گفنا هر تان کاند ر دست

۱۸۹- کذاب دانستندش انگاه

بسرشکر ابری سانه فکس

۱۹۰- بی هیچ توردید ایمنی هست

و اکسیر از آن مردم نبودید

۱۹۱- البته [دادارت چستان است]

۱۹۲- بی شبهه آن نفس ضیق است

۱۹۳- بسو قلب تو بعمود ناز

۱۹۴- تما عامل هشدار باشی

۱۹۵- در تازی شیواست بقران

۱۹۶- [در سنامه های آسمانی

۱۹۷- ایما نشان صدق بود

کسر پیش از را می شناسد

۱۹۸- بارل اگر ما کرده بودیم

۱۹۹- وانگاه می خواندش بایشان

۲۰۰- ایستاد نمودیمش بدیدر

۲۰۱- ایسمان نمی آرند بر آن

کانه ای به چشم خویش ببیند

۲۰۲- گناید بران مردم بساگاه

۲۰۳- انگاه گویند این سخن ازود

۲۰۴- آن مردمان پس می شناسد

۲۰۵- بنگر اگر تا سال [چندی]

۲۰۶- دادیمشان از آنچه انداز

آن کسما و شما را خلق بنمود

[در ملک هستی] کسرد موجود

باشی تو از افراد مسطور

بی شک ترا کذاب دانیم

صفت اگر باشد به گنار

بر [فرو] ما اینک هرود از

دستم تا انگاه بر هست

بگرفتشان ر ابروی کیم

روز عذابی همول آور

هر ایمن برای اهل ایقان

در [مرد] اصحاب ایمن

بروزند و مسمهران است

متبر [مرد] ر رب العسمان است

و [لام] این احمرین آن را

بجود [مردمان] پس همن را

و [مرد] میخیزد مسطور گشته

آن رسولان گشتند

بر عالمان آل یعقوب

بر صورتی معلوم و معلوم

آن ر به بیگانه رسانها

مؤمن نگاشتندی به آنها

بسر قلب افراد گنه کار

الا در آن هنگام [معهود]

[برسج] و عذاب دردالود

و آنان نمی باشند انگاه

مهلث برای ما توان بود

تسا کسیر ما را بیابند

بمدهمشان ما بهر مندی

اید سوی ایشان [به یکبار]

۲۰۷- وان بهر دمی شان که می بود
 ۲۰۸- ما [اهل] شهری را [به] کبیر
 جز آنکه آنها داشتندی
 ۲۰۹- [و] انسان به کار آمدن
 ۲۱۰- نازل بگردیدش شیاطین
 ۲۱۱- [اینگونه] حق را بداند
 ۲۱۲- زیرا که آنان را استعاض
 ۲۱۳- دیگر خدای [بهر طاعت
 نخواهی] و کبر بدین بود
 ۲۱۴- بر خاندان و دودمان
 ۲۱۵- با مؤمنان پیرو خوش
 ۲۱۶- [از امر تو هرگاه] آنان
 برگو من از فعلی که دارید
 ۲۱۷- بر رت عسرتان و بر مهر
 ۲۱۸- آنکه تو را بیند به وقتی
 ۲۱۹- همگام گشتت را با فاصلین
 ۲۲۰- زیرا که او باشد شهادت
 ۲۲۱- آگهی کنیم [ایضا] شما را
 سبوی چه کس کردند نیاز؟
 ۲۲۲- بیانشه خود وارد شولده
 ۲۲۳- خود مستمع باشند و اکثر
 ۲۲۴- از شماعران [کفر] پیشه
 ۲۲۵- ایضا نمی بینی که آنان
 ۲۲۶- از آنگونه می آرند گفتار
 ۲۲۷- جز آنچه از مردم که [بر دل]
 کردارهای نسیک و شیطانی
 وان مردمانی کز خدایانند
 و آنان که بعد از دین علم
 آنان که اهل ظلم بودند
 تا بر کجا خواهند بردن

حاصل بیارد بهر شان سود
 نماند بهر سودیم [یک بار]
 هشتمین از ستمکاران نسودیم
 ایمن ره به آنها نماندیم
 و بهرگونه کاری را بسیارند
 و همی [الهی] بر کارند
 بهرگز [مغفوان] در جیب دلدان
 گر این چنین باشد قر، کار
 هشتمین ده [از جانب من]
 می باش بر مهر و فروتن
 پیش آورند عقیان [و طغیان]
 بهر ارم [و] سار اسی از آن
 [در کارها] تکبیه بنمای
 [بهر] عسرتان [حسرت] از جای
 [خفته] خدایان
 [خفته] خدایان
 بر آنکه شمعان ها [بدین]
 [با] سبب اسناد و اغوا
 بر عاصی تهم زبده
 گفتارشان کذب است [یک سر]
 همراه مردم پیروانند
 در هر بیابان گمراهانند
 کان را باشد اهل کردار
 ایمان [به حق] آورده باشند
 از زبده گانی کسره باشند
 بسیار می آرند بر یاد
 نگرفته اند [از مدعی] داد
 زود است تا گردند آگاه
 بر بازگشتگاه خود راه

۲۷- ترجمه منظوم سوره نمل (مکئی، ۹۳ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- طبا و سنین آیات قرآن است ایس
 - ۲- مؤمنان را مژده بخش و رهنمود
 - ۳- آن کسانی که نماز خود به پای
 - همم زکات (مال خود) سازند ادا
 - ۴- آن کسان را که نمی باشد یقین
 - بسی گمان در دیدن (پندارشان)
 - (همچنان) سرگشته اند (و در بدر)
 - ۵- این کسان هستند کاندید پیش (پای)
 - در قیامت (هم ز هر فرد بشر)
 - ۶- هم تو قرآن را فراگیری ابدال
 - ۷- چونکه موسی گفت این با این خویش،
 - اجانب آن شعله منعمایم گنرا
 - یا شما را امگری ارم (به سر
 - ۸- چون میامد (موسی) ابر نرد این
 - هرگز ابرودیک اش هست جای
 - او برکت یافته اور کردگار
 - پاک و بی عیب آن خداوندی که هست
 - ۹- (هان) آیا موسی! هم پروردگار
 - ۱۰- در فکن (ایک) عصابت را ر دست
 - گویی ماری است، گردانید روی
 - (گفته شد) موسی! مکن خوف انبیا
 - ۱۱- غیر انکس گاو ستمگر بوده است
 - بسعد ترک سوء کردار آن زمان
 - ۱۲- دست خود را در گریبان پیر
 - خالی از بیماری است آن نور (نیز)
 - جانب فرعون و قومش شو رواں
 - ۱۳- (ایک) چون روشنگران آیات ما
 - (از ره تکذیب) گفتند این چنین:
- وان کتابی (شکارا) فبین
هست، (تا دارند ایمان که بود)
می بدارند (و بیارندش به جای)
همم یقین دارند بر روز جزا
بر (وجود و بود) روز واپسین،
زیب می بخشیم بر کردارشان
در غفلت از حقیقت بی خبر
کیفری دارند سخت (و جانگزای)
میروند ایشان زیسان بیشتر
از بر فرزانه ای آنگاه (به آن)
انبیاء افسوخته می بینم (به پیش)
بیشما را زود از آن ارم غسبر
مگر گردید (از صف اش مگر
داده شد ویراندا این سان که هان)
(آنگاه گشت در اطراف آن اسفاده پای)
خیر بسیارش بود روزگار
حکمرانی جهانهایش بدست
این منم پیروز و فرزانه (یکار)
دید چون آن را که در چنین است
بر نگردانید چهره (سوی اوی)
نزد من بیعی به دل ندهد جا
پس به احسانش بذل بنموده است
بما بدم امروزگار مهربان
تب از آن نور و غرور آید بدر
معجزه گانه را برگیر (و غیز)
زانکه ایشان فاسقند (و تیره جان)
امدادتدر نزد آن قوم (دغا)
سحر باشد این، (یکی سحری) مبین

۱۴- چون ستم می بود و طغیان کارشان
 هم در آن طغیان که بر سر داشتند
 [نیک] بکنگر کساخر اهل فساد
 ۱۵- ما به داود و سلیمان راستی
 هر دو می گفتند شکر آن داری
 بر پسا از بندگان خوبستن
 ۱۶- پس سلیمان لوث از داود بُرد
 مردمان فهدم زبان مرغکان
 نیز بخشش ها از سوی کردگار
 ۱۷- پس سلیمان را اتمامی جنود
 [جماعتی در حضورش] گرد آمدند
 ۱۸- تا که بر وادی موران آن سپاه
 گفت موری های موران [شنوید]
 تا سلیمان و سپاهش می چو
 ۱۹- چون سیمان این سخن از او شنود
 گفت یارت کن مرا توفیق عطا
 بهر نعمت ها که بنمودی نصیب
 [نیز از کن] تا کم انگوبه کار
 هم مرا با رحم خود پروردگار
 ۲۰- جست پس از حالت مرغان خبر
 می بینم دهد [آنگاه] این زمین
 ۲۱- میدهم او را عذابی پس گران
 [از برای غصبت خود] پیش ما
 ۲۲- دهد آنکه مدتی را نی دراز
 آمد و گفتا شدم آگاه از آن
 از شما آوردم بهر آن خبر

روی بپنهانند بر انکارشان
 در دل [آن ایات] بساور داشتند
 [روی خدایان بر کجا خواهد نهاد]
 دانشمی کردیم عطا [می گانستی]
 که و ما بخشید فعل و برتری
 کاهل ایستادند در سر و علن
 [حال خود با مردمان اینسان شمرده]
 داده نسد بر ما از دانه جهان
 این [مرا] باشد عطایی اشکار
 جن و انس و مرغکان [هر کس که بود]
 پس یکدیگر همه ملحق شدند
 [از جهت و راکب همه] بسرزدند راه
 [بهر درون] خانه ها پنهان نشوید
 [چون] تا در هم نگویند [الحفر]
 [تنگا] از شهر نیشم لب گشود
 تا بحای ارم ترا حمد و ثنای
 بر من و بر والدینم [ای حبیب]
 کان تر باشد پسند [ای کردگار]
 در ردیف صالحان خود در ار
 گشت پس من را چه حال آمد بسرا
 شاید آن باشد ز [جمع] غائبین
 یب سرش را می یزم، الا که آن
 اشکبارا خجسته سازد آدا
 ماند غیب و انگهی برگشت باز
 [ای سلیمان] کز تو می باشد نهان
 کز یقین او صدق باشد بهر دور

۲۳- یافتیم من بالویی را [گامکار]
 بود آن زن بسهره مند از هر نعم
 ۲۴- یافتیم او را و قومش را [همه]
 سجده می بردند سر خورشید را
 کنارشان ابلیس پیش چشمشان
 گشته سبّ راهشان از راه راست
 ۲۵- تا که نمایند سجده بر خدای
 آنچه را در اسمانها و زمین
 [نیز] عینانده هر آنچه می نهد
 ۲۶- او خدا و غیر از او نمی [در جهان]
 ۲۷- پس [سلیمان] گفتند می بینیم این
 ۲۸- [پس تو اکنون] نامه من را بر
 در لگن تا خود چه پاسخ آورند
 ۲۹- گفت [بلقیس] ای بزرگان وطن
 ۳۰- نامه باشد از سلیمان [عظیم]
 ۳۱- گوید از من سر متاید [این زمان]
 ۳۲- گفت [بلقیس] ای بزرگان [سوسر]
 زانکس ما اندیشه و افکار خویش
 جز که در کارم شما حاضر ندید
 ۳۳- پس بگفتند آن سررگان و سرا
 سسهمگین بمانیم روز کارزار
 امر امر تست [ما را رای نیست]
 ۳۴- گفت: تحقیقا سلاطین هر [ما]
 بر تباهی می کشاند آن دیار
 این چنین باشد همه کردارشان
 ۳۵- هدیه ای را من فرستده شوم
 کان رسولانم چنان حرف و خبر

حکمران بر مردمان [آن دیار]
 داشت تخت و دستگاهی بس [عظیم]
 جای [خاندان جهان بی و همه]
 پس چنان رفتار و کار و دید را
 زب و زینت داده بود [و خوش نشان]
 هیچ کس ز آنها هدایت می نخواست
 [آن خداوندی] که سازد بر ملای
 هست نمایند از دید آن و این
 می کند از او و پادارید عیان
 حلق عرش عظیم است او [بدان]
 راست گو بمانی و یا از کالین
 برادران افکش. پس در گستر
 [نهاد] ما را چگونه بنگرند
 ۳۰- [پس بسم الله الرحمن الرحیم]
 از قرآن [سوره] [این زمان]
 باز آید آخرین کارم نظر
 هیچ کاری را ببرد من به پیش
 [بر امور کشورم] نظر شدید
 ما توانم دیدیم و هم درم آوران
 اجماعی جنگاور و دشمن شکار
 [لیک] بنگر تا که فرمان تو چیست
 پای شان آمد به شهری، [پس امان]
 پس عزیزانش [همه] سارند خوار
 [نیست] جز این تسبیح رفتارشان
 سوی آنان تا که یابنده شوم
 بهر من خواهند آورد [از سفر]

۳۶- [ایک او] نزد سلیمان در رسید
گفت: یاری میروسانیدم به ما؟
داده بر من، ز آنچه داده بر شما
اری [اینسان شد هویدا بهر من]
۳۷- [قاصدا] برگرد بصوی آن کسان
ما، بیاریم آن سیاهی شان به سر
می کنیم آن قوم را خوار و زبون
۳۸- گفت [ایک] ای بزرگان از شما
پیش تر از آنکه اسیر نزد من
۳۹- گفت عفریتی [خیل] جکیان
اورم نزد نبوئش [در این زمین]
۴۰- آنکه از علم کتابش بهره بود
پیش تر از آنکه چشمش را به هم
نهد پس پسندیرفت و فرمود آورد آن
مستقر در پیشگاه خویشتر
امستحاکم می کند از ب غفور
هر که ورزد شکر جز این نیست [جبار]
و آنکه کفران کرد ز ما رب رحیم
۴۱- پس سلیمان گفت: انحر دید آن
بسنگریم ایسا بود اهل نظر
۴۲- چونکه [لقیس] آمد [انحر آن مکان]
تخت نو ایا بدین سان است همین؟
پیش از این ما را رسید علم [و خبر]
[زین سبب] فرمانبر او بودایم
۴۳- و آنچه را جای خداوند [جهان]
راه او را [بسر خدا] سد کرده بود
۴۴- پس ورا گفتند: بر کاخ اندرای
آمدش چون برکه آبی در نظر
پس [سلیمان] گفت: قهری صیقلی است
گسفت پس [لقیس] کای دادار من
بسا سلیمان حال من فرمانبرم

[چون سلیمان هدیه بنفیس دید]
پس بدتید آنچه [حق لایزال]
خود بود نبود نسکوتر [و لذت فزا]
شکمائید از هدیهی خویشتن
ازین پیام از جانب ما میروسان
که نمائد تاب مانن شان [لاگرا]
در بدر [در موطن و مسکن برون]
گسست کارد تخت او را نزد ما؟
سر به تسلیم آورند [آن انجم]
پیش تر از آنکه خیزی [ازین میان]
من توانمند و امینم بهر این
گفت: لرم نزدت آن را هرچه زودا
برزنی، آن را به نزدت می نهم
چون سلیمان دید آن را [بسا امان]
گفت: این باشد ز فضل رب من
بختارم اساکوم من بیا کفور؟
گویا به بود خویش گوید [این مقال]
کسر دگر من عی هست و کریم
تخت وی تغیر بدهد [این زمان]
بسا بود از مردمان بسی خبر
گفته شد بر او [که بگر این زمان]
داد پاسخ: گویا بباشد همین
[کان سلیمان شد بحق پیغامبر]
[خویش را تسلیم حق بنموده ایم]
می پرستید است [لقیس آن زمان]
زانکه بود از قوم کفار [عنود]
چون بدید آن قصر و آن روشن سواي
جسامه را از ساقهایش زد به بر
آن بود از شیشه ها [وز آب نیست]
راستی کردم مستم بر خویشتن
پیش رب العالمین [اکبرم]

۴۵- راستی را ما سوی قوم نمود

راهش کردیم تما گوید به جای

پس شدید از هم جدا (و بر دو سوی)

۴۶- گفت: قوم من! چرا بهر عذاب

از چه امروزش نخواهید از خدای

۴۷- پس بگفتندش که از ما حال بد

گفت (صالح) فال بد (کان از شماست)

بل شما هستید (کاندر این زمان)

۴۸- نه نفر در شهر بودندی (مکین)

همیج از انسان کار شایسته بهی

۴۹- آن کسان! گفتد (ایک برحد

بر خود و اهلش تسبیحون آوریم

مسا ز قستل عمام اهلش (بی هر

اندران (نگله) به حاضر بودندیم

۵۰- سخت ورزیدند مکر آن (جاییان)

پسش آوردیم، اقا ازین امور

۵۱- در دگر فرجام مکر آن کسان

هم بر آوردیم از ایشان دمار

۵۲- این بود زانها مکاتبا و سرای

در ازاء ظلمشان پس بسی گمان

۵۳- و اهل ایمان را و تقوا را (یقین)

۵۴- لوط را (ایضا) فرستادیم ما

دیده و دانسته (کز ره می روید)

۵۵- جای زنها سوی مردان می روید

(چونکه عصیان پیشه و نر باریداید)

آن برانزیشان (که) صالح (نام بود)

بسندهی آرید از بهر خدای

(هر یکی بر دیگری) استیزهجوی

می کنید افزونتر از رحمت شتاب!

بل شما بخشوده گردید (از خطای)

بسر تسو و بر همراهات می رسد

(چند و چون آن همانا) با خداست

معانده انسر (گیو و دار) امتحان

کارشان انساد انسر آن زمین

مسی نیامد (در ره خصل و خدای)

هم (قسم) گردید تما (نساگاه) ما

و بی به خود خواهش (چس سخت نرم)

سودا صم و بی حضور او بی انرا

ز او سبکییم (و به باطر بوده اسم)

سبز ما هم سخت مکاری در میان

همچنان بودند بی درک و شعور)

گشت چون (از بهر شان خسران رسان)

هم هر آنکس را به انها قوم و یار

حالی (و خاموش) ماندستی بجای

ایس به اهل معرفت پند است (هان)

ما رها کردیم (از وضعی چنین)

تا به قومش گفت (ای مردم) شما

فعل (ناتشایسته را عامل شوید)

وز سر شهوت مباشر می شوید

پس شما قومی ندانم کاره اید

۵۶- پاسخ قوش مگر جز این نبود؟

رد گشتید از شهرتان ای واهمه!

۵۷- [لوط] و اهلس را ره یابیدیم ما

ز آنکه در تقدیر ما باتوی او

۵۸- ما یکی باران سختی را [ز سنگ]

و ده چه بد باشد [نزولات بالای]

۵۹- گو خدا را شکر باد او سلام

که خدا [از پسین مخلوق دگر]

پس، خداوند جهان باشد نکو؟

۶۰- کیست او [گیاورد هستی را پدید؟]

ز اسمعان بهر شما نازل نمود

باغهای سبز رویشانندیم ما

هیچ در جنب خدا، باشد خدای؟

۶۱- یا که باشد آنکه بنمود این زمین

جسویاران در میانش آفرید

کرد پرزخ بین دو دریا و بیای

بلکه زان مردم گروهی بیشتر

۶۲- یا دعای آنکه او اندر بماند

کیست آنکس کساو اجابتگر شود؟

می نماید او شما را جانشین

پس، خدایس هست در جنب خدای؟

۶۳- کیست اندر ظلمت دریا و بز

پیش از بشاران رحمت باد

هیچ در جنب خدا، دیگر خدای

پس، خدا برتر بود ز آنچه شمای

مردمان! این خاندان لوط [زود]

چون مژده جوی باشند [آن همه]

همسرش [از ماندگان دیدیم ما]

بود واپس مانده ای بی ابرو!

ریختیم آنگه به سرشان [بی درنگ]

بر سر هشتاد گیران [از خدای!]

[از سوی ما] بر چنان قوم [و اتمام]

برگزیده آن کسان را [سربر]

با شوری کی گاورند از بهر او؟

و اسمعانها و زمین را آفرید؟

نشان از آب در صحن وجود!

دیش از جانش ناید از شما

شکر و حمد آن قوم و حقاً هر خطای

گشاید [و این زمین را برای ساکنین]

کوهساران کرد آفر آن پدید

هیچ در جنب خدا، باشد خدای؟

جاسد او از حقیق بی حیرا

و انگهی تو را از روی عجز خوانند!

دافع رنج از سر مضطر شود!

از بی پیشینان در این زمین

و ده چه کم گیرید پند از ماجرای!

هست از بهر شما یان راهبر؟

می فرستد مژده بخش [بادها]

هست آیا [در دو عالم] بر شمای؟

لورید اتیان از بهر خدای

۶۴- یا، که در هستی بُود آغازگر؟

کیست آنکو میرساند بر شما
هیچ در جنب خدا، دیگر خدی
گو. شما را اگر بُود صبق سخن

۶۵- گو: هر آنکس را سِماوات است جی
می نباشد آگه از غیب [و بهر]

هم نسمیدانند [از مبدء تراب]

۶۶- یا مگر درباره [یوم الفیام]

بلکه ایشانند در تردید از آن

۶۷- کسافراں گویند ما و ائمان

خاک چون گشتیم [در دیگر زمان]

۶۸- هم ما و ائمان زین پیشتر

این چنین وعد [و وعید و اس با]

۶۹- گو کنید اندر زمین سیر و سفر

تا چه شد بر عاصیان فرجام کار؟

۷۰- ائده آنان محور، دلتنگ هم

۷۱- نیز گویند ار شما گویند راست

۷۲- گو بسا چیزی که اندر باب [از خدا]

سوی شما واصل شود

۷۳- بر خلائق کردگارت بر گمان

لیک از انسان می نیارندی بجای

۷۴- آنچه در دل هایشان دلدرد قرار

[این بدان بی هیچ تردید و گمان]

۷۵- نیست اندر آسمان و در زمین

۷۶- بی شک این قرآن همی سازد عیان

الاستراق و اختلافات نظیر

بعد آن را باز می آرد به سر؟

رزی و روزی از زمین و از سما؟

هست آیا [در دو عالم] بر شمای؟

آورید آن سخت خود [نبرد من]

یا هر آنکس در زمین بگیرفته پای

هیچ کس غمیر از خداوند [جهان]

کی شوند انگبیخته [بهر حساب]

غم ایشان است تکمیل و تمام؟

کسور دل از ترک [حقیقت و عیان]

چون بمروریم و به ماضی شد زمان،

رسده سازند [و برانگیرندمان؟]

و غنیمت دادند [از این رهگذر]

تکسب جز افسانه پیشینیان

تنگرید [از دیده عبوت نگر]

آهیم تو آستان چون سرآمد روزگار

می بشو از مکر [آن اهر ستم]

کی رسد آن وعده [و کی حشر ماست؟]

خود شباهان می شوند [و بی امان]

السمتی زان آرزو حاصل شود،

بخشش و بخشایش آرد [هر زمان]

اعلیٰ شکر [عطایای] خدای

و آنچه را ایشان نمایند اشکار

کسودگارت آگهی دارد بران

هیچ بهمان، جز به مکتوبی مبین

بیشتر از آنچه باشد در میان

الاسرار کلیل را با [یکدیگر]

۷۷- وان هسمانا از برای مؤمنین
 ۷۸- بی گمان رت تو با فرمان خویش
 رانکه پیروز است و دانا کردگار
 ۷۹- پس توکل بر خدا میکن که هست
 ۸۰- نشنوائی مردگان را تو صدای
 خافه آن وقتی که از پهلوی تو
 ۸۱- کسورها را هم ز گمراهی ندان
 جز به آنانی که بر آیات ما
 نشنوائی گفت خود هر دیگران
 ۸۲- چون تعلق یافت فرمان عذاب
 پس، بسوی زمین از زمین
 می نمود ایمان برای مردمان
 ۸۳- و نندران روزی که از هر لقی
 هر گسروهی میگرد آیات ما
 ۸۴- چونکه گرد آید فرمان سجده
 وان بحالی بود کر بهر شما
 یا که سر زد از شما چه کارها؟
 ۸۵- در ازاء تسلیم شان حکم عذاب
 ۸۶- میگرد آنا که شب را ایس چس
 اندران آرام گیرند و قسرا؟
 از برای اهل ایمان بی گمان
 ۸۷- و نندران روزی که در [نمیور] صور
 هر کسی در اسمانها [جای اوست]
 جز کسی که خواهد [او را] کردگار
 ۸۸- چون براندازی نظر بر کوهسار
 حال آنکه همچنان سیر صاحب
 هر چه را در افرویش از خداست
 پس به هر کاری که سر زد از شما

و رهنمود و رحمتی باشد [این]
 بین آنان دلوری آرد به پیش
 [بر امور مردمان و روزگار]
 اشکارا بهر تو حقی بدست
 بر گران هم نشنوائی تو [صدای]
 باز گردانند روی از روی تو
 نیستی تو هادی [و ناهی] شان
 اهل ایمان و تسلیم [و رضا]
 مردمی چون مشرکان و کافران
 بر چنان مردم [به مبنای حساب]
 [ذات الارض] آنکه خواهد گفت این
 از برای آیات ما در آن زمان
 گرد هم آریم ما جمعی
 پس [هم] معحق شود [و همگرا]
 خود دروغ انگاشید آیات من؟
 حقیقت عظمی به بر آیات ما
 [یا شما را بود چون رفتارها]
 آید [و مانند بی تعلق و خطاب]
 اندر بدست ما [اهل زمین]
 روز چشم انداز روشن [و آشکار]
 مایه های عبرتست [این را بدان]
 دم دم سیده گردد [از بهر نشور]
 هر کسی اندر زمین [ماوای اوست]
 نرد او ترسان رسند و خاکسار
 ساکن انگاری شان [و برقرار]
 میروند از جای خود [بی یج و تاب]
 استوار و مستقر است [و پایدار]
 پس گمان آگاه می باشد هدای

۸۹- هر که کار نیک کرد [از بهر خویش]
در چنان وقتی، چنان افراد نیز
۹۰- فعل بد از هر کسی صادر شود
جز بقدر آنچه آمد از شما
۹۱- یافتیم فرمان همانا [ازین قرار]
[آن خدا] کاین شهر را کرده حرم
آنکه هر چیزی ازو باشد [یقین]
۹۲- و اینکه قرآن را بخوانیم [سر بسر]
گشته رهیاب او فقط بر سود خویش
گسو: فقط باشیم ز جمع منفرین
۹۳- گو سهاش و شکو از آن خداست
ایسه‌های خویش را، وانکه شمای
کردگارت نیست بی [علم و] خبر

بهر لو بهتر جزائی هست [پیش]
ایمن آمد از هول روز رستخیز
چهره‌شان وارین بنار افسرد رود
هست آیا بر شما اجر و جزا
تا پروستم کردگار [این دیار]
[سرزمین امن و جای محترم]
یافتیم فرمان، شوم از مسلمین
هر کسی شد بر هدایت رهسپر،
وانکه لو سیراها را بگرفت پیش،
[بل شما بشانید با غفلان قرین]
زود باشد گاو نمایانگر شماست،
[نیکم بشناسید ایهات خدای]
مگر عمل را می‌کند از خیر و شر

۲۸ ترجمه منظوم سوره قصص (مکئی، ۸۸ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- طاووسین، بیم [از رسول] این است
۲- بخشش از شروح موسی و فرعون
به درستی و راستی بر تو
۳- راستی را در آن زمین فرعون
اهل آن را جدا نمود از هم
پسرانشان بکشت و زنهایشان
بسی شک او از تسبیه کاران بود
۴- عزم ما این بود که آن قومی
ما بر آنها نهیم مکت [و پس]
نیز وارث کنیم آنان را
۵- ایسه‌های گشتاب روشنگر
ببهر [افراد] صاحب باور
ما تلاوت کنیم [بهر عبور]
سرکشی کرد او مردم آزاری
عسکهای را کشاند بر غواری
داشت [از بهر کار اجباری]
ایا چنان شیوهی ستمکاری
که کشیده شده به ضعف اندر
بیماییم شان [سر و] سرور
اول این به حق و نام آور

۶- و بسروى زمين بان مردم
و بيه فرعون، نسيز برهاس
بسمایم آنچه را پسروا
۷- وحی کردیم مام موسى ر
خسوفناکی از جهان آن کودک
بفکن او را، عترس و غصه مدار
ما بر ارسدایمش [راین حال
۸- ال فرعون بر گرفتندش
بهر فرعون و خاتولاه او
بود فرعون از خطاکاران
۹ زن فرعون گفت بر من و تو
کس ز قتلش سا [که این کودک]
با بيه فرزندی قبول کنیم
۱۰ از امید و شکيب خالی شد
گر دلش را بيه گروم می کردیم
گر بيه از خیل اهل باور بود
بود نزدیک تا که آن اصرار
۱۱- [مام موسى] به خواهر موسى
دور - دورش همی نظر می کرد
۱۲ ما خود از پیش ماتمش گشیم
نسخورد شیر [و خواهر موسى]
بیه شما خاتولاهای کاورا
۱۳- و سرانجام باز گردانیدیم
تا دل و دیدنهایش شود روشن
و عینه حق فرا رسد بر سر

ما تمکن دهیم او جاه و توان
و بيه لبراد لشکر ایشان
زان نمودند [ان بدانندیشان]
که به او شیر می خوران و اگر،
بدر یکی جعبه اش [به دریا بر
بیه نوازش آوریم برادر
بیه صد انبیاء [نام اورا]
تا بود حصم و مایه ازار،
یعنی آن مردمان عصبانکار
بیز سامان و هر دورا لشکر
نیز چشم است، پس تو صراف نظر
بهر کردی [ارد برای ما در بر
ولا حقایق] بداشتند خبر
۱۱- [خواهر موسى] دلش [در آن باره]
[رشته صبر وی نمادی باره]
[از دین و دست می شدش باره]
[شکوارا کند بيه یکبار]
گفت او را بدادر ز سر بگاه
[ال فرعون لیک] نساه
که ز پستان دایه های دگر،
گفت ایسا دهیم نشان و ال،
می پذیرد و غیر خواهر [بسر]
آن پسروا بيه جانب مامش
[نشود تلخ ازین سبب کامش]
اغلی بی خبر از فرجامش

۱۴- چونکه موسی به حد رشد رسید
 علم و حکمت عطا نمودیمش
 ۱۵- موقوف غسغلت اهلی شاهر
 دو نفر مرد را بدید آنجای
 یک تن از آنند، پیرو موسی
 آنکه از پیروان موسی بود
 گفت فریادخواه و از موسی
 رفت موسی و زد به او مشت
 خورد موسی تکان و با خود گفت
 زانکه او دشمن است و لغواگرا
 ۱۶ گفت یارت به خود ستم کردم
 عفو کردش که او رحیم بود
 ۱۷ گفت یارت برای این لطفی
 هیچ از بهر عساکر گناه
 ۱۸ صبح در شهر با دلی ترسان
 آنکه دیروز ازو مدد میخواست
 [مشمکینه] گفت [موسای]ش
 ۱۹- خواست [موسی] که حمله بر گردد
 گفت خواهی مرا چو دیروزی
 این نخواهی، مگر که در این ملک
 می نخواهی شوی تو ای موسی
 ۲۰- پس ز اقمای شهر پیش آمد
 های موسی! اکابر [این شهر]
 خیرخواه توام همانا من
 ۲۱- پس از آنجای خائف و نگران
 خود [حیات] مرا رهایی بخش

و برروند گشت او روشن رای
 احسان را چنین دهیم جزای
 وارد شهر گشت او حین عبور
 به هم اوخته ز روی غرور
 دیگری لبی دشمن [و مسافر]
 خواست یاری [علیه] فرد شرور
 یآوری خواست [بهر] این منظور
 [خشم] را جان بشد ز بکر دور
 کار ابلیس بود [این] شر و شور
 آشکارا [به] لرتکاب شرور
 در گستر از گناهان [ای] دلاور
 و گناهان [بسته] را غفار
 که [رو] داشتی به باره من،
 بشوم یار [و یاور] و مأمور
 شود راهی [و داشت] گشت و گذار
 یاری ازوی پسخواست دیگر یار
 که تویی واقعا ندانم کار
 به همان فرد خشم هر دو نفر
 بکشی او بخون شوی اندر
 بشوی طالم او ستم پرور
 از نیکوکارها [ای] نیک سیر
 مردی و با شتاب گفت [بدل]
 بهر قتل شدند هم پیمان
 [از] خارج بشو [ازین] سامان
 رفت و گفتا خدای من، ز خطر
 از چنین مردم ستم گستر

۲۲- سوی مدین چو رو بر له نهد

کـردگارم بسـوی آن راهی

۲۳- چو به نزدیک آب مدین شد

غنـم خویش آب میـنـدند

در پس مسـردها دو زن را دیـسد

[غنـم خویش] کسـرد میـکردند

آنـدو گسـفتند آب میـندیم

پسـدر ما که پیر و فرتوت است

۲۴- [رفت موسی و چسار پایان شان]

گسـفت: پـسارت فـلـقـیـو هر خـیرم

۲۵- یکی از آن دو دخت پیش آمد

گسـت: خـوانـده تـرا بـخـود پـسـدم

تـا که پـسـاندن آب دامن تـیـو

چسـونکه موسی به نزد او آمـد

گسـفت او را [شعیب]: هـال رها

۲۶- یکی از آنـدو دخت گسـفت: پـدرا

چـون بـهین کس بُـود [مـوآجره را]

۲۷- گسـفت بـا او [شعیب]: بـا موسی

هـشت مـسـالم کنی تـو خـدمـت و مـن

خـسـواسـتی، جـای هـشت، در ده مـسـال

مـن نـخواهـم بـتـو بـگیرم سـخت

خـواهیـام یـافت [در خـلال عـمـر]

۲۸- گسـفت موسی: مـیان ما و شـما

هـریکـی را بـه سـر رـمـانیدم

و غـدا خـامن است [و شـاهد مـا]

گسـفت: شـاید مـرا شـود رهـبر،

که بُـود راسـت [پـهر راهـگـزرا]

دیـسد جـمعی کـسـار [هـشـخـور]

گـرد [هـشـخـور] و نـفر بـه نـفـرا

دست در کـسـار آنـدرا نـمـبر

گسـت [موسی]: که چـیـست هـال مـگـرا؟

تـا شـایان [غنـم] بـوند بـه در

[نـسیـست او را تـسـولن کـسـار، دگـرا]

داد آب و بـه مـسـایه شـد آنـدر

که فرسـتی مـرا [از مـهر] بـه سـر

پـهر خـمـرا مـیدش ز شـرم شـان

بـه مـا آب او شـسـوید هـال روان

بـتـو بـدهد [بـه مـورتی شـایان]

خـبـرم مـسـول خویش کـرد بـیان

شـدی از ظـالمین مـترس [و بـمان]

بـه یـد او آمـور خـسـود بـسـپـار

هـم قـوی اسـت هـم اـمین [در کـار]

هـو هـمت داد زبـی دو بـک دختـر

دخت خـود را بـه تـو دهم شـوهر

عـهد و پـیمان مـا شـود مـنـجـز

گـر بـخواهـد حـدی [از هـر در]

از بـکـر و کـارهای [ایـن کـشـور]

ایـن چـنین بـاد مـذت و پـیمان

نـشـود بـهر مـی اضاـفـه ز مـان

بـه هـو آنـچـیز میـکـیم بـیان

۲۹- چونکه موسای عهد خود سر برد
رفت و [ناگاه] دید از سوی طور
گفت با اهل خویش صبر کنید
شاید ارم از آن مکان [خیری
تا که خود را کنید گرم به آن
۳۰- چونکه نزدیک شد بان [انش]
که بُرود نفاش وادی ایمن
داده شد این نهای بر موسی
ای موسی! هم، خداوند
۳۱- و سیفکن عصای خود از کف
گویی آن عسکرای، مساری بود
گفته شد بسازگرد ای موسی!
۳۲- که گویان سر خود دست ز
[این سبیدی بدون بیماری است]
و [چنین دان] که این دو پرهان است
نبرد فرعون و سبط موسی
۳۳- گفت از انسان، خدای! من گشتم
قسمد جانم کسید آن مردم
۳۴- و زیباان برادرم هارون
بفرستش که شاهد صدقم
بنسیم دارم که کاذب داند
۳۵- گسفت زودا که با برادر تو
با چنان معجزات کز سوی ماست
هم شما، هم هر آنکه پیروتان

برد همراه، اهل خانواده [وزن]
آتشی [بر فروغ را روشن]
بینم از دور آتشی را من
با یکی انگیز [شعله فکن]
گفت و طق کرد دشت را و دمن
[ناگهان] از کساره آن بسز
و هم از سوی بُقعه اطهر
با مضامین این چنین از شجره
ایمن منم بر جهاتیان داور
چون بسیفکند دیشش چنان وار
بشتانگر آن نمود [و کرد فرار]
تجربیه بر اعمال و ترس مدار
بپای بر آید سبیدی روشن
بازو از ترس جمع کن به بمن
[من تو] عبرت بُود [از جانب من]
[که بُوند عاصی و به حق دشمن]
یک تن و ترسم آنکه بر کیفر
اچه بُود رها و کار من زین در؟
هست از من رسای تو به سخن
باشد [و در امور] یاور من
[که نباشند جز به من دشمن]
ما توانعدیت دهیم [به کار]
نروسانند بر شما [اضرار]
چیزداید [وز نصر بر خوردار]

۳۶- معجزات مُبین ما را چون

جمله گفتند: این نمی باشد

لشندیدیم این چنین چیزی

۳۷- گفت موسی خدایم اعلم هست

چه کسی راست لبیک فرجامی

درستگاری [به ریز محشر] نیست

۳۸- گفت فرعون کای بزرگان، من

نشستم خدا برای شما

[از گل پخته] کن بنا برجی

از خداوند موعی از آن برج

[بنا چنان گفت و آن چنان رفتار]

۳۹ او و جمع سپاه او کردند

به گمانی که سوی ما رجعت

۴۰- برگسرفتم لو و لشکرو او

و سرانجام ظالمین بسنگر

۴۱- رهبرانی قرارشان دادیم

و هم آنان بروز رستاخیز

۴۲- بنمودیمشان گریبانگیر

وز افتراد [زشت نسام و پدید]

۴۳- راستی چونکه نسل های نخست

آسمانی کتاب را دادیم

ببهر مردم وسیله رحمت

موسی آورد سوی آن [کفار]

جز یکی سحر [از یکی سحر]

نزد اباء خویش [و قوم و تبار]

که چه کس ره نمود از او آورد

چه کسی راه را بخود گم کرد

بهر قوم که ظلم را گسترده

بجز از خویشتن یکی دیار

و بر افروهای سامان بار

[تا در آنجای یابیم استقرار]

چنینی بلکه جویم [و انبار]

[ازم او را] کافین به شمار

آن دران [ارض] لاهق، استکبار

مسی نیابند در نهایت کار

در دل به بحرشان رها گسردیم

تا چنان بود و ما چها کردیم

که به بخوانند سوی دهرخ و نار

می نیابند [هیچ] یاور و یار

نعمت در زندگانی دنیا

ببوده باشند نیز در عاقبا

بسنمودیم از چاهان نابود

ما به موسی، که بود راهنمود

بلکه گیرند پسند [از معبود]

۴۴- و نبودی [به غرب] طور آنگه
 نبودی ز مشاهده [آنجا]
 ۴۵- لیک بحر ایسن میان آبیاوردیم
 و بر آبها زمانه طول کشید
 آن زمان بسین مردم مدین
 کبابه‌ها را برای شان خوانی
 ز آب‌هایی که ما فرستادیم
 ما فرستاده‌شان ولی نبودیم
 ۴۶- و نبودی به [غرب] طور آنگاه
 ولی ایسن [وحشی] از خدایت
 به کسانی که پیش تو از تو
 بلکه آن مردمان از گفته تو
 ۴۷- کارها در گذشته‌ها بود
 کسه با آنان معینت برسد
 نبودی چرا رسولی را
 پیروی نسا کنیم از ایسن
 ۴۸- حق چو از ما به سوی شان آمد
 بر محمد ﷺ نماندند چرا
 آنچه را داده گشت بر موسی
 و نگرفتند هر دو چنان بودند
 و نگرفتند ما کیم انکار
 ۴۹- گو اگر صادقان بر قور
 نیامه‌ای را از بسین دو عیادی تر
 ۵۰- لیک اگر ساخت بیاوردند
 پیروان هوای خود بمانند
 زانکه دور از هدایت ددار
 ظالمان را هدایت [و ارشاد]

که سپردیم ما به موسی کار
 که چه شد بپایه قور و مدار
 بسین‌هایی [و توده‌های دگر]
 از ملندی عمر و سمال مقرر
 نبود نبودی معقیم [پنج‌مرا]
 نبود نبودی [برای بشیر حیر]
 بر ایشسان شسوی پیام آور
 انبیا را گم‌سایل فرمودیم
 که خدا داناییم [و آن اظهار]
 رحمت هست با دهری هشدار
 سوی شان کس نرفته بر انبار
 پیشند گیرند وادای بیدار
 و هر کس که بود بر ان اعمال
 صورتشان اس چنین کلام و مقال
 نبودی چرا رسولی را
 بر حق بیاوران شسویم الحال
 [شسوی دشتند از اس سان]
 همچو [ایسان] موسی عمران
 می‌نگشتند خود مکات آن
 هر دوشان از همد پشیمان
 همه‌ی آن [کتاب‌ها، به عیان]
 از خدای آورید و بر بشر
 پیروی نسا کنیم از آن یک سو
 پس بسین بحر امور گفت و شنود
 و که گمراه‌تر نتوانند بود
 نفس را پیشوای خود بنمود
 بکشد بسین گمان خدا [ای پدر]

۵۱- دادایم [ایه‌ها] به هم پیوند
 ۵۲- مردمی را که پیش از آن دادیم
 خود به مکتوب ما [همی] گرفتند.
 ۵۳- چونکه قرآن برای آن مردم
 گسرویدیم ما به آن [اری]
 از سوی کردگار ما باشد
 پیش ازین نیز داشتیم قرار
 ۵۴- این کسانی که برای شکیب
 اجر آنان، دوباره داده شود
 دفع آن بد به فعل نیک کنند
 آنچه را کرده‌ایم روزی شان
 ۵۵- چون یکی گلب لغو را شنود
 و بگسروند فعل ما، از ما
 بسز شمایا درود ماها پساد
 ۵۶- تو کسی را که دوست میداری
 بل خداوند هر کرا خواهد
 و خدا اعلم است بر قومی
 ۵۷- و بگسروید اگر به همراه تو
 را بسند از سسرزمین‌مان گسردیم
 که بسپردیمشان سوی حرمی
 که فراورده‌های هر چیزی
 جمع و ارسال سوی آن گردد
 ۵۸- و بسا شهرها که [مردم‌شان]
 بکنمودیم جمله را معدوم
 این بُود خانه‌های آن مردم
 نیست جز آتشی از آن مسکون
 ۵۹- و خدای تو نیست ویرانگر
 و زاتم القسری آن صامی
 او آن پیغمبر همی [فرو خواند]
 شهرها را نه‌ایم ویرانگر

بسنگ گیرند از این سخن‌ها پند
 اسمانی کتاب [و نامه خویش]
 نیز ایمان به پاک بودن کیش
 خوانند گردد [چنین کنند بیان]
 حق بود آن [بدین شک و گمان]
 برهنمودی برای ما فرقان
 در صف اهل باور او ایمان
 که نمودند [با سکون و ثبات]
 [وین] کسان را رسید اگر افات
 و به اتفاق [و بطل و رد زکات]
 بسنماید بطل [از آن نعمات]
 روی گردان شوند از آن گرفتار
 و [شما] بساد، آنچه‌مان را بشار
 نیست ما را به خیل نادان گار
 [اسمعی] همیدایت آن [فرد]
 [بیه] ره راستن هدایت گسرد
 [کشته] سنوی ره راست رو آورد
 به هدایت شیویم راه‌سپهر
 گوئان [اسمی] کنند نظر
 که بُود جایگاه امن و مقر
 که ز ما رزق و روزی است [و ثمر]
 [از چنین امور] چاهند اکثر
 داشتند [از رفاه] سرمستی
 زانکه بودی به ظلمشان دستی
 [کسز] فرار آمدند بر پستی
 وارتاییم [ما بر این هستی]
 شهرها را، مگر در آن اقطار
 بسنماید پیغمبری [مختار]
 ایه‌ها مان به مردمان دیار
 مگر اهانش ستمگر [و لچار]

۶۰- آنچه را بر شما عطا گردد
 بهتر و پایدارتر باشد
 (همچو از این حقایق معلوم)
 ۶۱- آنکه را وعده نکند دلایم
 همچو آنکس بگوید که بنمودنم
 پس به محضر همه صحنه کین
 ۶۲- و به روزی که هر چنان مردم
 پس کس بجایند آن ششویگان
 ۶۳- آن کسان را که حکم [کیفر حق]
 کردگار به حق که ایسان را
 خود چو بودیم گمراه ایشان را
 حساب در نزد تو برات چو
 بسه حقیقت نمی پرستیدند
 ۶۴- گفته اند که آنچه را فانی
 حال خوانیدشان، و چون خوانند
 چونکه ایسان عذاب را نگرید
 کائنات از شدت می شدند از پیش
 ۶۵- و به روزی که این ندا از خطاب
 به فرستادگان چو اب شمع
 ۶۶- پس در آن روز هر چنان مردم
 (و نگران حال هم) ز یکدیگر
 ۶۷- یک آنکس که توبه بنماید
 و بکار نکند و پیردازد
 ۶۸- و خدای تو آنچه را خواهد
 اختیاری برای آنها نیست
 از شریکی که بهر تو آرند
 ۶۹- آنچه دلهایشان نهان دارد
 کردگار تو آگاهی دارد
 ۷۰- او خدا و جز او خدایی نیست
 [هم] در آغاز کار [و هم] آخر
 و برای شما به غایت امر

بهره و زیب دنیوی بشمار
 آنچه نزد خدا گرفته قرار
 در نیاید بسا خورد تر نهار
 (و بسینده بان متاع و تسرار)
 تر متاع حیات بر خوردار
 او شود خواننده چون دگر حقار
 آید از منبر جلال ندا
 [که به زعم شما بودند خدا]
 متعلق شده است گویند [این]
 ما بهر پند داریم از ره دین
 ایز پروریم بر ضلال مین
 آمدیم ای خدا ای عرش برین
 جمع ما را از روی حق و یقین
 شنیده بودیدشان به همتایی
 زان [که] گشتان می نیاید آوایی
 [که] گشتان این چنین گشتایی
 [که] گشتان این چنین گشتایی
 آید از سوی داور مبرور
 باز گوید تا کدامین بود
 مشنبه می شود [همه] اختیار
 به سرش می نیارند بکار
 و اهل ایمان بر خدا گردد
 چه بسا اهل الهتنا گردد
 انورند و پسرگزیند آن
 و خدا را ز عیب پاک بدان
 برتر است [تر تمامی ایشان]
 بسا [در انتظارشان] گفتند عیان
 بر که و کیف و اشکار و نهان
 همه تو را می زانست [در هر بار]
 حکم از آن تو بود [هشدار]
 به سوی دوست بازگشت [و گذار]

۷۱- گو تفکر کنید (آنگاه این) بر شما دانمی کند شب را
 بر شما روشنایی پدید آرد
 ۷۲- گو: تفکر کنید (آنگاه این) گو کند روز بر شما پایا
 بر شما شام را پدید آرد
 و (شما) ننگرید (آنگاه این) ۷۳- (و هم) از رحمتش (یکی این است)
 شما بسبب این (در شما) آرامش
 شما بگیریید بهره از فضلش
 ۷۴- و بروزی (که بر همان مردم
 پس گنجایند آن شکر بکام
 ۷۵- و هر آنکسی خدا را بپرستد
 ما بگوئیم تا که پیش او برسد
 پس بدانند حق از آن خداست
 ۷۶- (شخص) قارون ز قوم موسی بود
 ما با او گنجهای بسیاری
 گنجها را کلیدشان می بود
 پس ردن آن کلیدهای (لقین)
 و چنین شد که قوم او گفتند
 که خدا، مردم فرج زده را
 ۷۷- و در آنچه خدای بخشیدت
 بهره خویش نیز از دنیا
 چون خداوند با تو نیکی کرد
 و نادرین سرزمین فساد مجوی
 گسر خدا تا به محشر (معهود)
 چه کسی غیر ایزد معبود،
 بشنوید (این خطاب حق و دود)
 تا قیامت (خدای لیل و نهار)
 چه خدایی جز ایزد ستار،
 که شما راست زان ثبات و قرار
 (که یکی آیت است از بسیار)
 شب و روز آفریده بهر شما
 (روز) جویای رزق (در دنیا)
 و به شکر و سپاس او گویا
 این شکر خدا ابد از سوی دانا
 که هر کس داشتید در پسندار
 شکر خدای را (و انبیا را سوال)
 (و انبیا را) (که هست الحال)
 ساختنشان آورد بسوی زوال
 و بر آنها نسمود استکبار
 داده بودیم (در همه انبیا)
 راستی را که سخت سبکبار
 بود بر مردم قوی دشوار
 دل به این مال و حال (شاد مدار)
 نبود دوست (این به یاد بدار)
 خبانه آخرت (سمای آباد)
 بسنن (و مبرور) (از یاد)
 نسیم می باشد (تمام) عباد
 دوست نبود خدا به اهل فساد

بر تو واجب نموده، [بسیار دیگر]
 به همان جایگاه اصل [و مقز]
 چه کسی بر هدی است و افسوس
 در ضلال مبین نسموده گنر
 که فرود آیدت [گنون] به کنار
 غمیر رحمت [و ایزد غبار]
 بسهر احلام مشرک و [تکبار]
 بر تو منزل چو گشته، [پیغمبر]
 خلق را سوی ابروت یک سر
 از آن گینه بارهای نساوار
 می لغزان زانکه غیر او [دیار]
 همشهم چیزی هر لوف بودار
 بهار خنهر دانه بد [آخر بار]

۸۵- بی گمان آنکه [حکم] قرآن را
 بساز گسردانست [سموی مگه]
 گسوک که دانستار است دادارم
 نیز [آگاهتر بود] چه کسی
 ۸۶- و ترا می نبود این افید
 اسمانی کتاب و ایسن نسود
 پس تو هرگز میباش پشیمان
 ۸۷- [قوم کافر] ز آیه های خدا
 نکندت مسمانعت، تو بهخوان
 [و بسدرس ده] ر هر شرک میباش
 ۸۸- و به جنب خدا، خدای دیگر
 نسود [در قور خداوندی]
 حکم او را نسود و جانب او

۲۹- ترجمه منظوم سوره عنکبوت (مکیه ۶۹ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

که این می شود ازده، در کار
 بیاوردیم ما ایمن [به باری]
 که آنها را نخواهد آرمود
 نمودیم آرمون [در آن زمانها]
 کسان راستگوی و کذب گفتار
 از آنها سر زند، دارند پندار
 بد ابر داوری [هایی] که درند
 بود نسر دلش آفیدواری
 شناوای است و دانسا [ذات دادار]
 به سود خویشتن [البته جوشد]
 که [از خلق جهانها بی نیاز است]

۱- الف، لام، میم مردم راست پندار
 [چو تنها با زبان گوید] آری
 ابر این اندیشه بی پایه بود
 ۳- همانا مردمان پیش از آنها
 و بشناسد بقیاً [حق دادار]
 ۴- و انسانی که افعال گنهار
 که بر ما [در عمل] پیشی بیارند
 ۵- هر آنکس بر لقای کردگاری
 اجل بی شک [حق] گردد پدیدر
 ۶- و هر فردی [برله حق] بگوشد
 و بی تردید [حق] کارساز است

۷- و انسانی که آوردند ایمان
[انظر از لطف بر آنها ما میم]
به بهتر ز آنچه کردند [از سوی خویش]
۸- سفارش کرده ایم اینسان بائسان
[و گسوییم] از زنی و خواهند یاری
تسویک من کنی التبر خدایی
که [بعد از طری دور زندگانی]
کنیم آگه شما یان را [بفرجام]
۹- و انسان را که آوردند ایمان
بسه صف مردم شایسته آریم
۱۰- و بعضی بین مردم آن کسانی
که می گویند ایمان بر خداوند
چو در راه خدا می رسد از آن
که رنجی کز سوی مردم نگار است
و کس از جانب پروردگارت
بگویند اینکه همراه شما نیر
خدا آیا به آگه تو بر آنهاست؟
۱۱- خدا لیکو شناسد مؤمنان را
۱۲- به خیل مؤمنان گویند کفار
که ما [بار] معاصی تان پذیریم
و لیکس از گناهانشان یکی بار
[اگر چه بر چنین قول و بیانند]
۱۳- و باشند اینکه بر گردن بگیرند
و دیگر بسارها بران فزایند
و از آن استواهاتی که بستند
۱۴- و ما لوح [پیامبر و ازین پیش]
و نسیه صد سال و پنجاه ز ما بش
فرو بگرفت طوفان بلاشان

و افسد نکو کردند [و شایان]
گناهان شان از ایشان میزداییم
عسوف آریم شان [البته] در پیش
نما بر والدین خویش احسان
که چیری را کز آن علمی نهداری
نساید زان دو تن طاعت تمامی
شما را مرجع من [تا بدانی]
به هر فعلی که می داید انجام
و جای آورده اند افعال شایان
از خیل بیک فرجامان شماریم
[که از ایمان خود گذشتار رانند]
بپاوردیم [و سر آن نسوز پسند]
[نمودیم] دهن او اینگونه پندار
[مشتابند عذاب گردگار است]
[فرا آید] یکی نصرت [به کارت]
[خیم می نمودیم] ما تا انتها نیز
که پنهان در دل اهل جهاتهاست
و هم اهل لفاق [تیره جهان را]
به ما نایع شوید از راه [ورفتار]
او بر جای شما [گردن بگیریم]
به گردن بر نمی گیرند کفار
ولیکس [از گروه کافرانند]
گناهانی کزان خود پذیرند
او این سان روی بر محشر نمایند
[به دار آخرت] مسؤول هستند
فرستادیم بسین مردم خویش
بماند افسر میان دودمانش
به حال ظلم و شرک بر ملاشان

۱۵- پس او را هسمره کشتی سواران
و آن را بسهر مخلوق جهانها
۱۶- و ابراهیم را بسهر رسالت
به قوش گفت: هر طاعت ز دادر
به درک آید اگر [معنای اینکار]
۱۷- فقط بت‌های چندی جای دادر
فراهم کرده‌اید [از جالب خویش]
نستداند اختیار رزق [خردست]
و از الله رزق خود بجوید
سپاس او بجای آید از آن روی
۱۸- [مرا] گر کاذب انگارید بداند
که ائت‌های عاقل شما [هارا]
نمی‌باشد برای هر پیمر
۱۹- نیندیشند آیا آخرین [ار]
و چون بارش بگرداند و اینکار
۲۰- بگو: اندر زمین سیر [و سفره]
که خلقت را چگونه کرده اغار
خدا بی‌شک به هر کاری تواناست
۲۱- هران را خواست، هر تعذیب دارد
[و چون بیک اجل را خواست گردید]
۲۲- شما چه در زمین یا آسمانید
گریزی و گسزیری و از دادر
نمباشد در هر ذات الهی
۲۳- و انسانی که بر آیات دادر
هم اینانند کاندر یاس و افسوس
و دارند این کسان اندر برابر

ره‌انیدیم [از آن گبر و داران]
نمودیم عسرت [دور زمانها]
فرستادیم [و بر محو جهالت]
و بر تقوی او باشید [استوار]
شما را بهتر است این [عشی و رفتار]
پرسید و یکی بهتان [بناچار]
و آن بهتان هم آید در پیش
نه روزی شما در دستشان هست
او راه طاعت او را بسپوید
که برگردانند آخر سوی او
و زین گفته حقیقت را بهخوانید
هر کس که کذب [ره بودند پایان]
شما را بلاغ روشن [کار دیگر]
که خلقت را خدا چون سازد اعجاز
نمودن شک خدا را سهل [و هموار]
کسید [و ر خنا] بینید [انرها]
حیات آخرت را آورد باز
[در ینها بند و عبرت بهر دالاست]
و هر کس که خواهد رحمت [ارد]
سوی [دادر] برگردانده گردید
[باید ایمان حقیقت را بداند]
نبدرد و شما را یاور و یار
حقیقت این بود خواهی نخواهی
و بر دیسدر او کردند انکسار
[الطف و رحمت من گشته مایوس]
عسرتی [هولناک و] دردآور

۲۴- و آنکه پاسخ قوش بجز این

کنشیدش یا بسوزانیدش در نار

و بی شک از برای اهل باور

۲۵- و گفتا: راستی [اینگونه هستید]

که باشد از حیات این جهانی

سپس بعض شماها بعض دیگر

و هم بعض شما بر بعض دیگر

شما را دوزخ است آن روز ما را

۲۶- و لوط آنکه باو ایمان بیاورد

من [اینک] جانب پروردگارم

که بی تردید او پیروزمند است

۲۷ نمودنش عطا اسحاق و یعقوب

چنان پیغمبری کردند پسند

و پسندادش را در دلداریا

[اسحاقش] در ردیف صالحین است

۲۸ و آنکه لوط را بهر رسالت

به قوش گفتد فعلی زشت [و مذموم]

که در آن هیچ کس [در ملک هستی]

۲۹- به آمیزش به مردان دست یازید

به محفل های خود اعمال مکر

و لیکن پاسخ قوش بجز این

ترا اگر صدق می باشد به گفتار

۳۰- بگفتا: بر چنین قوم نه کار

نمود و باز گفتند [از سرکین]

و از نثارش وها بنمود دادار

در این ها عبرت است [اندر برابری]

بسحای [حسب] بتاتی می پرستید

شما را میایه های مهربانی

لماید تخطئه در روز محشر

فرستد است [و نفرین براسرا]

که یارانی شما را [اندر النجا]

براهیمش خطایی این چنین کرد

[فیدم از بهر هجرت می گذارم]

و فرموده است هر چون است و چند است

۲۷ نمودنش عطا اسحاق و یعقوب

چنان پیغمبری کردند پسند

و پسندادش را در دلداریا

[اسحاقش] در ردیف صالحین است

۲۸ و آنکه لوط را بهر رسالت

به قوش گفتد فعلی زشت [و مذموم]

که در آن هیچ کس [در ملک هستی]

۲۹- به آمیزش به مردان دست یازید

به محفل های خود اعمال مکر

و لیکن پاسخ قوش بجز این

ترا اگر صدق می باشد به گفتار

۳۰- بگفتا: بر چنین قوم نه کار

- ۳۱- رسولان مان چو از بهر بشارت به ابراهیم بنمودند اشارت بگفتندش که [امامور فنانیم] از وی [مردم این شهر ماییم] فنا سازیم اهل شهر [یک سر] کسه می باشد افسردای سستمگر
- ۳۲- [و ابراهیم] گفتا نیز مادی برای لوط باشد اتسدر اسجای باو گفتند: بر هر کس که انجاست و لوط و دودش را - غمیر همسر
- ۳۳- فرشتگان ما وقتی [بفرمان] شدش گشت از ایشان [و باری] بگفتندش بر پیغمبر و سخور غم
- ۳۴- و ما بر مردم این شهر [کر پیش] بجز چنگت [که بر دیگر حساب است] بگفتند که می آوریم از اسعد [ها]
- ۳۵- و بپهادیم از آن یک روشن است [و بحق شهر مردورزان به غایت] برادرشان شعیب [اندر رسالت]
- ۳۶- فرستادیم و گفت: ای مردم من پرستید آن خدا ای حق ذوالمن [به دل برادر امید حشر باشید]
- ۳۷- و کذبش شمردند [و در انحال] و کذبش شمردند [و در انحال] و انسدر خانه شان از پافتادند
- ۳۸- [اسپس] عاد و نعوذ و خانه هاشان شما را [این حقیقت] شد میرهن به پیش چشم ایشان جلوه گر کرد
- به حالی کان کسان [از حیث الحکار] همه [باریکمین بودند] [و هشیار]

۳۹- سپس قارون و هم فرعون و هامان که موسی بهر آن معروف نامان،
 همه ایسات، روشننگر بیاورد اولی هر قدر دعوت بر خدی کرد،
 خود استنکار ورزیدند انجای و بهر پیش کازی شان بُد بای
 ۴۰- سپس هر یک به جرّش بزرگرفتیم از هر یک کیفری دیگر گرفتیم؛
 بسد بعضی شان فرستادیم شنباد به برخی صیحه مرگ اندر افتاد
 و بعضی را فرو بردیم بروجای و بعضی غرقه در امواج دریای
 خدا بر آن کسان ظامی نمی خواست ستم کردند خود بر خویشان راست
 ۴۱- و آن مردم که جای حق دادار گزین کردند بر خود سرور و بار
 مثال آن کسان چون عنکبوتی است که پیچید با خانه ای کرد (از پی زیست)
 همانا شست بر خانه است (و مأوی) که خانه کی عنکبوت است آن چس های
 ۴۲ و بی شک آنچه جای حق بگیرد آن را از پی طاعت بدرند
 خدا بر آن (چنان چیزی) علیم است که او پیروز صد است و حکیم است
 ۴۳- و ما آریم این امثال و تذکارا بر برای مردمان (در متن گفتار)
 بسجز دانشوران کس را تا فل در آنها نیست از روی تسمّل
 ۴۴- خداوند اسمائها و زمین را بحق بسمود خلق و نیست این را،
 گمانی، کاین همه بدکار و پندد به انتهای کز ایمان بهره مندند
 ۴۵- ملاوت کس هر آن قدری ز قور به تو وحی آمده (از سوی یزدان)
 نماز احوذ بها بیدار (یک سرا که دارد باز از فحشاء و منکر)
 (و از هر حالت و هر کار دیگر بُود یساز خدا (امری) مسهمتر
 و کردد از شما صادر هر آن کار بر آن آگاه باشد (حق دادار)

۴۶- و بيا اهل كتاب الا از ایشان

جدال [و بحث] را مپهید در بر

و گویند: آنچه نازل گشت ما را

بر آن ما مؤمنین بانشیم [و پابند]

[و بسوی آن خدا ما را دعوت مییم]

۴۷- بدین سان آسمانی [نامه] خویش

بسه آن اهل کتاب ایمان بیاورد

و بر آیات ما جر قوم گذار

۴۸- و پیش از [حادث] وحی و رسالت

کتابی را نه رسارستی [بخوانی]

چه در آنحال قوم باطن الدین

۴۹- بلی، آن بیات آیات کز ماست

و بر آیات ما تکذیب و انکار

۵۰- و گویند از چه از سوی خدا پیش

بگو پاسخ که نبود غیر از پس کار

و تنها من یکی هشدار گویم

۵۱- بر آنها نیست کالی [این چنین حال]

کتاب آسمانی را که هر بر

و بی تردید، در این رحمت و پند

۵۲- بگو: مایین ما [ذات الهی]

که هر چیزی که اندر آسمانهاست

و انسانی که آوردنسد ایمان

و بر دادار می گردند کافر

که باشد از گروه طلم [کیشان]

بغیر از شیوه ای گان هست بهتر

و بر آنی که نازل شد [شما را]

و بسهر ما یکی باشد خداوند

[و در هر حالتی] تسبیح 'و تسبیح

بسوی تو فرستادیم [از پس پیش]

ر هر نگه [هم جمعی چنین کرد]

بسی پرورد [استکبار] و انکار

ترا می بود اینسان وضع و حالت

بسه بر پوششت بودی توالی

هرچی آوردند شک و شبهه ها پیش

۵۳- و گفتند: این دانتش [های مرجاست]

کیست زور مدجسز قوم مستعکار

بیاید معجزاتی از برایش؟

که معجزها نبود در نزد [دادار]

[شمایان را بپذیر از سوی اویم]

که ما سوی تو بسمودیم ارسال

بر آنان خواننده می گردد [به تکرار]

بود سر اهل ایمان [از خداوند]

بسندد بباشد از بسهر گواهی

و یب اسدر زمین، آنگه به اسهاست

بسه سوی باطل [و دینده آن]

هم اینانند [در عقبای حاضر]

۵۳- و می خواهند از تو با شتابی
اگر نه [کیفر روز جزا بود.
لسمی باشند در حالی که آگاه
۵۴- و می خواهند عذاب از تو شتابان
که دوزخ [کان مکافاتن گران است]
۵۵- بروزی که سر و از پای ایشان
و گویند در ازاء کرده پیش
۵۶- شما ای بندگان من که ایمان
که گسترده زمین من [به هر جای]
۵۷- چشندی مرگ، هر نفس و شما
۵۸- و آنانی که آورده ایمان
دهیم آن مردم [پاک بگو رای]
که از دامن شان الهام جاری است
و پاداش از برای اهل کرد
۵۹- همانانی که محموده بخت
۶۰- بسا چشیده (و موجود گز پیش)
و روزی بسختی او هست و شماهاست
۶۱- اگر پرسی از ایشان: کیست آن فرد؟
و مهر و ماه را کسی رام بنمود؟
[چو در سراین چنین اندیشه دلزد]
۶۲- خدا بر هر کسی از بندگان
که روزی را برای او گشاید
و بی تردید [ذات پاک باری]
۶۳- اگر پرسی از ایشان: کیست آن فرد؟
زمین را از پس پیروان
بگویند: [از خدا می آید آن کار]
ولی زان مردمان افروزد بسیار

که بر آنان فرود آید عذابی
عذاب از بهر شان بارل شدی زود
عذاب آید بر آنها ناله [از راه]
اولی آگاه نسیمی باشند از آن]
فرانگیر [امام] گاهران است
فرانگیزد عذاب [اعضای ایشان]
چشید اینک [جزا] لو کیفر خویش
بسیار دید، باشید آگاه از آن
لحظه طاعت مرا دارید بر پای
که بر گردانده [آخر] سوی مایه
و افعال بگو کردند [و شایان]
خون غم برهمنی خلد ماوی
نعمتیند آنقدر الحاحاودان زیست
چگونه بگو باشد از رب جهاندار
[بگفته] بگو خدای خود توکل
باشد عهده دار روزی خویش
و او باشد شماوا [نیز] داناست
که خلق اسمانها و زمین گسود
جواب آرند: [آن کار خدا بود]
به پی راهه چرا پا می گذارند؟
لعمریه عزم، باشد در توانش،
و بنا از بهر وی تنگش نماید
توالتا هست بر هر گونه کاری
که پس از اسمان بر لرض آورد
به آن سر زنده گردانید و ریان؟
بگو، احمد سپاس او را سزاوار
نی اند اهل خردورزی [به هر کار]

- ۶۴- و این دنیا و در آن زندگی
 اگر دریافته‌ای، در عقبای
 ۶۵- و انگاهی که بر کشتی سوارند
 بدین صورت که دین خویش را پاک
 و لیکن چونکه آنان را رها کنید
 در آن هنگام بود دلائل اکبر
 ۶۶- و در آخر به هر چیزی به ایشان
 به حال ناسپاسی بهره خویش
 و زود است آنکه اندر روز پایان
 ۶۷- ندانستند [از مگه] مقرر
 به حالی که به گردش مال افراد
 به ماطل آورند این قوم ایحار
 ۶۸- که ظالم تر بود از آن چنان فرد
 و ناحق را چو در رویش آید
 و ایضا جایگاه قوم کافر
 ۶۹- براه ما کسانی را که سودند
 به آن راههای ویژه خویش
 و نبردیدی نباشد آنکه [دادار]
 به جز باز چه نبود [تا بدالی]
 بُرد کانون عمر [پای بر جای]
 خدای خویش را بر یاد دارند
 کنند از بهر او [تا عرصه خاک]
 و از دریا سوی خشکی رسائید
 هم آنان شرک می‌پرزند [از سر]
 عطا کردیم [چو بان کفر کیشان]
 بگیرند از ظواهر پیش از پیش
 بپایند [آن حقیقت را نسیان]
 هریمی امن بنمودیم [و برتر]
 به ناحق می‌شدی تاراج [و بر باد]
 به رحمت‌های حق [ارشد کفران]
 که **بهر ذات الهی** کذب آورد
 به تعدیش که تکذیبش نماید
 نباشد در میان دوزخ او بار
 که دست کوشش او جوشش [کشودند]
 همما رهمنون گردیم [از پیش]
 بُرد به ما مردمان لیک رفتار

۳۰- ترجمه منظوم سوره روم (مکئ، ۶۰ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- الف، لام، حیم روم در هم شکست
 ولی از پس آن شکست [و سرار]
 ۲- به نزدیکتر لوح [کز فارس هست]
 به اندک زمان چیره گردد [به کار]
 ۳- خدا راست ماضی و اتی [و حال]
 ز نصر الهی [به جنگاوران]
 ۴- [مسئله] شود از پس چند سال
 در آن روز تسلاند حق بساوران
 ۵- دهد نصر بر هر که خواهد خدا
 عزیز است و دارای رأفت [به ما]

۶- خدا راست [این] وعده و الو به پیش
 ولی بیشتر مردم [هر زمان
 ۷- [فقط] ظاهری بنگرند از حیات
 ۸- و اندر دل خوشتن [هیچ بار]
 [همه] اسمایها و [مهد زمین]
 بجز از سر حق [و وقتی درست]
 و منکر بودند اکثر خلق [آن]
 ۹- نگرند در ارض سیر و سفر
 چسبان بسوده پشایان پیشینیان
 کسانی که آنان توانمندتر
 و از آنچه اسلاف پرداختند
 رسولان شان [از برای] حق
 نمی خواست [حق] ظلم بر آن امور
 ۱۰- سپس آخر کار آن مردمان
 مقرر شد که سبب بایات و
 ۱۱- خدای، آنکه آغاز خفت نمود
 [برای شما چون زمان در گذشت]
 ۱۲- بروزی که آید قیامت [پدید]
 ۱۳- و از آن شریکان که بهر خدای
 شفاعت نیارد از ایشان کسی
 در آن روز گردند انکارگر
 ۱۴- و روزی که گردد قیامت بپی
 ۱۵- و آنان که ایمان بیاورده اند
 چنین مردمانی [به پستای]

تحف نیارد ز میعاد خویش
 نباشد آگاه [و عالم بان]
 و غافل ز دنیای بعد از ممات
 تفکر نکردند، پروردگار،
 و هر چیز مابین شان [همچنین]
 نکرده است خلق [از زمان نخست]
 بدیدار دلائلشان بر گمان
 که بینند [از روی] پسند و عجز
 چگونه بآنها سرآمد گیان؟
 و در کینوکار [مین] [بالسر]
 از آن [نمیش] [احلافاشان] ساختند
 رگشایند ایسات با بسینات
 ولی خود نمودند بر خود سم
 که بکشد قتل بودند [هم در زمان]
 مکذب شدند و سخریه گو
 بگرداندش باز [بعد از وجود]
 بر او باز گردانده خواهید گشت
 بگردند اهل گنه نسامید
 گرفتند [آن مردم] تسیره رای
 و خود ز آنچه بودند قاتل [بسی]
 [و هم] آن شریکان بدون اثر
 در آن روز گردند از هم خدای
 و اعمال شایسته ای کرده اند
 [گرامی و شادان] [از لطف خدای]

۱۶- و اقا کسانی که کافر شدند
 به ایات ما و لقای حسین
 پی کیفر [سوء] رفتارشان
 ۱۷- شما چون در آید در وقت شام
 [بباید که] تسبیح پروردگار
 ۱۸- و در اسمانها و اندر زمین
 چو در عصر یا ظهر بان شد فرار
 ۱۹- هم از مرده [خود] زنده آورنده دوست
 زمین را کنند زنده و بارور
 بدینسان شما هم [ز بطن تراب]
 ۲۰- و از جمله ایات [رب مجید]
 پس از آنکه انسان شنیدید [این چنین]
 ۲۱- و از جمله ایات [رب محم]
 برای شما همسرانی گزین
 و بین شما [انس و ایت] بود
 و پی شگ بُسود مایه های [عبور]
 ۲۲- و از جمله ایات او هست این
 تضاد لسان او سخن های
 که پی شگ بُسود مایه های [عبور]
 ۲۳- و از جمله ایات پروردگار
 و در روز بسهر شما جساجو
 و پی شگ در این مایه های [عبور]
 ۲۴- و از جمله ایات پروردگار
 نماید، گزان بیعتان در دل است
 یکی آب بفرستد از اسمان
 پس از آنکه پرورده باشد [زمین]
 پی عبوت صاحبان خرد

و تکذیب کردند و منکر شدند
 به فرجام دارند وصفی چنین
 نمایند آن روز افسارشان
 و یا آنکه وارد به هنگام بام
 [در آن لحظه] باشد شما را [شمار]
 ستایش مر او را بُود [همچنین]
 نگشاید تسبیح پروردگار
 هم از زنده [خود] مرده دارنده دوست
 پس از موت و پروردش [سربر]
 برآورده گسردید [بهر حساب]
 بُود اینکه از خاکستان افرید
 بختل کشفه گشتید اندر زمین
 یکی از آنکه از لوعتان افرید
 و اینها را بود راحت احسم و جان
 در این، بهر المراد اندیشه
 همه [خلقت اسمانها - زمین]
 تفاوت به رنگ پندنیان،
 در این، بهر المراد اندیشه
 شما را به شب خفتن است [و قرار]
 پی کسب و بازی است از فضل او
 شما را کسان را بُود [سربر]
 بود اینکه او برق را آشکار،
 و یا آنکه اعدتان حاصل است
 که زنده نماید زمین را بان
 و پی شگ بُود ایها اندرین
 و آنکو بر این ایها پی بُود

۲۵- و از ایات او اینکه برهاستی
 سپس از زمین چون صلا در دهد
 در آن وقت [بهر حساب و کتاب]
 ۲۶- و هر کس که در آسمانها بود
 از او بکند و بر امر پروردگار
 ۲۷- خدای آنکه آغاز خلقت نمود
 بر او این [چنین] امر آسانتر است
 چه در آسمانها، چه در زمین
 ۲۸- برای شما مردمان، از شعی
 که ایماز ملک بزمین هایتان
 رسد و از کسی که کردیعتان ما روا
 رسد خوف از آنان شما را به پیش
 پسندینان کنیم ایها را بیان
 ۲۹- بلی، مشرکین و مستم همیشه
 اطاعت کنند از هوسهای خویش
 وارد بر سر راه آنکه و اگر در
 و اینگونه مردم [در این تیره راه]
 ۳۰- به پاکس دل روی بر دین بیار
 که بر وفق آن مردمان آفرید
 رهی بهر تغییر [و تبدیلی] نیست
 ولی بیشتر مردم [روزگار]
 ۳۱- سوی او بیارید رو [ای نیاز]
 اقنامه نعلاید [و در راه دین]
 ۳۲- [مباشید] از آنان که آئین خویش
 و هر یک از آن فرقهها شهادت

زمین [همچنین] آسمانهاستی
 شما را عملایی [سراسر دهد]
 برانگیخته می شوید [از تراب]
 و آنکس که او را زمین جدا بود
 [مطیع است و مقادیر] فرمانگذار
 بگرداندش باز [بمد از وجود]
 ز وصف [کمال و جلال] او سراسر است
 عزیز و حکیم است او [فی الیقین]
 زلد یک قتل را [در اینجا خدای]
 شما را شمر یکی است [همپایان]
 پس آنها بر او می شود [و سوی]
 [پسندید] که دارید بیمی [خویش]
 پسندینان کنیم ایها را بیان
 ۲۹- بلی، مشرکین و مستم همیشه
 که باشد [که این گام بنهد به پیش]
 نموده به پیراهنش و هوسها
 ندرند یار [و فعین و پناه]
 که این فطرت است از خداوندگار
 و در خلقت کردگار [مسجد]
 و این دین، ستوار [و بنیان قوی است]
 ندرند آگاهی [از گنه کار]
 و پرواض دارید و [اصل] نماز،
 میباشد از مشرکین [در زمین]
 گسستند و از هم جدا [و پریش]
 به چیزی که دارند [در یادمان]

۳۳- بلای چو یابند [آند زماں،
 خداوند خود را بخوانند و پس
 به ایشان چشاند یکی رحمتی
 بسیار و آنگاه بر رب خویش
 ۳۴- که بر آنچه کردیمشان ما عطا
 (کنون) [بن ظواهر] تسمیع برید
 ۳۵- و یا آنکه ما حق را مگر
 کسه در بساره آنچه از بهر آن
 ۳۶- بمردم چشاندیم چون رحمتی
 و کسر بهر کردار ما قیاس
 همانگاه [از رحمت کردگار،
 ۳۷- ندانسته ای] این حساب و قرار،
 در رزق او روزی [گشاده کند
 و بر هر که خواهد خدا ای جهان،
 و بی شک شود مایه های عسر
 ۳۸- به وایسته، حق بر اکی لای
 بر انسان که خشنودی کردگار
 بود بهتر و مردمانی چنین
 ۳۹- و هر یک [بایی که خواهید داد
 ز اموال مردم، به هر گونه رای
 زکاتی که بدهید] از مال خویش
 هم ایمان فزونی بکار آورند
 ۴۰- خدای است آنکو به زیب وجود
 سپس دادگان روزی [آند حیات]
 سپس زنده دارد شما را خدی
 و هیچ از شر یگان به رای شما
 و از آنچه شرک آورندش بکار
 ۴۱- ز کار و ز کردار مردم کنون
 شده تا چشاند [خداوندگار]
 مگر باز گردند [و بر ذات خود

اثابت کنان] [و بدون ایمان]
 چو از سوی خود [داور دادرش]
 گروهی از ایشان [چنین معنی]
 ره شرک و کفران بگیرند پیش
 به فرجام، بر کفر بنهند پای
 بروی بدانید [و حسرت خورید]
 نمودیم نازل به [آن سار بشر]
 سسوی شرک رفیقتد، اورد بیان
 بگردد شاد [از چنان معنی]
 [بگردد تیر بندی را نشان]
 بگردد مایوس [و نومیدوار]
 که بر هر که خواهد خداوندگار،
 [از نعمت خود زیاده کند]
 کند شک روزی او [از زمان]
 در این امر بر مؤمنان [سرور]
 و بر بیوا و برده ماله جای
 [چنان می نمایند، ایستگوه کار،
 بمانند از رستگاران] [یقین]
 که سهم شما را نماید زیاد
 فزایش نسبد به نزد خدای
 که خشنودی حق بیاید پیش
 [املاح و سعادت بسیار آورند]
 شما مردمان را عزیز نمود
 و از آن پس نزد پر جهان معات
 [به اعطای مزد و به رد جزای]
 از ایستگوه کاری بسیار بجای
 بود پاک و برتر خداوندگار
 به خشکی و دریا تباهی فزون،
 به ایشان یکی بخش از آن فعل و کار
 بیاورد و گیرند [انسان خود]

۴۲- بگو تا که در ارض سیر و سفر
 بینند پایان آن سنان کسان
 که افزون ترین خلق (آن روزگار)
 ۴۳- و روی دلت را سپس استوار
 از آن پیش کشاید یکی روزگار
 در آن روز خلق (جهان سر بر سر)
 ۴۴- کسی را که هر جانب کفر روست
 و آنان که کردار لیک آورند
 ۴۵- که پاداش (میگو) بیارد به پیش
 بر آنان که ایمان بیاورده اند
 به قومی که باشند کافر (شمار)
 ۴۶- و از آیات او (اینکه) آن (پاداش)
 فرستد که از فضل (و احسان) خود
 که تا (آن) سفائن فرمان او
 که جوید از فضل او روی خویش
 ۴۷- به تحقیق پیغمبر بی دگر
 بر قوم شان رهنمون گشته ایم
 کنند عرضه بر مردم آن زمان
 و مسا از چنان مردم زشتکار
 و بسیاری از مؤمنان نژاد ما
 ۴۸- خدا باشد آنکس که سازد و را
 آب و آسمان امرا گسترده
 و آن را گسترند پاره پاره زهم
 (همه) قیطره های درشت نوزده
 همانگاه شادی کنند آن کسان
 ۴۹- و بر آن کسان پیش تر زن زمان
 نمی بودشان (هیچ در دل) امید
 ۵۰- پس آثار لطف خداوندگار
 چگونه زمین را از بعد ممات
 همو زندگی بخش اموات هست

نمایند یو گیرند از آن عسبر
 گزین پیش بودند، باشد چسان
 بپدید مشرک همه پروردگار
 بسیر در هر دین پروردگار
 که بسی بازگشت است و از کردگار
 جدایی بگیرند از یکدیگر
 زبان (همان کفرش) از آن اوست
 به سود خود آیند را بگویند
 (خداوند) از فضل (و احسان) خویش
 و اعمال شایسته ای کرده اند
 محبت ندارد خداوندگار
 که باشند مژده ده (پاداش)
 چنانکه شما را همه باران خود
 بگردان جاری (به هر سمت و سو)
 بگیرد شکرتش بگیرد پیش
 که پیش از تو بودند ما (سر بر سر)
 که آن معجزتی که خود هشتم ایم
 و تکذیب گشتند (همه بی ایمان)
 تملایی گرفتیم در آن دیار
 یکی حق بود (آیت و پایجا)
 از هر جایی (پاداش) را کزان
 به هر گونه خواهد و راه نژاد
 وزان لا ایلا (و ازین پیچ و خم)
 چو خواهد به هر بنده اش (سپرد)
 از الطاف دادر نعمت رسان
 که نازل بگردد، بلی، پیش از آن
 ولی مژده از جانب حق رسید
 نگر تا چگونه (شود) آشکار
 دوباره عطا می نماید حیات
 به هر کار او رحمت قدرت (به دست)

۵۱- فرستیم بادی چو بر کشتزار

[بیه انگار کردند پس راهجوی]

۵۲- بدان ای نبی معنی این پیام]

و بر مردم گر و بویژه اگر

[که باشد بر آن قوم ختم پیام]

۵۳- کسان را که کورند و در راه خویش

نباشی تو باز آورنده بر راه

چیز آنسان که ایمان بایات ما

پسند اهل تسلیم بر حکم [من]

۵۴- خستای آنکه آورد اضر وجود

توان از پی ناتوانی بداد

و با ضعف پیری از نیرو بکاست]

و [او کسردگار است و] دانا بسود

۵۵- و روزی که گردد قیامت بپی

که جز ساعتی در جهان یا به گور

[چسبن پسود کفار را درگ و خوی]

۵۶- کسانی که باشد [خود] بهره‌یاب

بسه وفق کتاب الهی شعی

و این روز بعث و شما [سر بسرا]

۵۷- چنین روز آروزی بُود کاندن

بیه عثری پذیرند از اعمالشان

۵۸- در این [متن] قرآن ز هر گونه در

تو گر معجزی بهر شان آوری

[شما را ندانیم ازین بیش‌ها]

۵۹- زنده شهر بر قلب آنان خدای

۶۰- شکیا شو و [این حقیقت] بدان

مبادا که نامعنات به در

و بسیتند آن [گشته] را زرد سار

به کفر یو به اتحاد] آرند روی

تو بر فردگان نشنوائی کلام

بستو پشت کردند [ز حمت میر]

تو می نشنوائی بایشان کلام

گرفتار گمراهی اند [و پسریش]

[چنان مردمی را ز راه گناه]

بیاوردند [وز روی رخا]

بدیگر کسان نشنوائی سخن

شما را و بر حالتان ضعف بود

و بعد از توان ناتوانی فزاد

و [آفریند هر اسجیز خواست

آوگر هر چه خواهد] توانا بود

کشم آورد اهل عصیان بهای

شکستند کتک یو نشدشان حضورا

بدینسان به پیراهه پسردند روی

ز علم و ز ایمان [دهند این جواب]

بماتید شما روز محشر بجای

لعمریه دتان [هیچ] از آن خبر

چو عذر آورند آن ستم‌پروان؟

نه سودی دهد عذر بر حالشان

زدیم از مثل‌ها برای بشیر

ببود کافران را چنین داوری]

نباشید جز باطل اندیش‌ها

که حق را نیابند و با درک و رای]

که حق است و عد خدا ای جهان]

برنداز ره [حق] براهی دگر]

۳۱- ترجمه منظوم سوره لقمان (مکئ، ۳۴ به)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- نخست الفبؤد و بعد لام و پس میم است
- ۲- و ایسه‌های کذب حکیم یمن (می‌دل)
- ۳- [که] رهنمودی و هم رحمتی است [این آیت]
- ۴- همان کسان که اقامه‌ی نماز بسمایند
- ۵- [همان کسان] که بروز جزا یقین دارند
- ۶- همین کسان ز هدایت شوند برخوردار
- ۷- بؤد ز خلق کسی کاو همی خربندار است
- ۸- که مردمان را بی‌دانشی ز راه خدای
- ۹- سپس به باد تمسخر بگیرد ایشان را
- ۱۰- بر او چو خوانده شود آیه‌های صا، آنگاه
- ۱۱- چنانکه گویی نشنیده است [آن آیات]
- ۱۲- پس ای رسول! تو او را بشارتی در ده
- ۱۳- بسدون تردید آنان که اهل ایماند
- ۱۴- بهشت‌های بُر از ناز و نعمتی باشد
- ۱۵- که وفق وعده حق خدای، آن مردم
- ۱۶- [خدای، اوست] که پیروزند و فرزانه است
- ۱۷- و آسمان‌ها بی‌رکن‌ها که بیندیش
- ۱۸- و کوه‌ها را اندر زمین پی افکنده است
- ۱۹- در آن ز جانوران [صنف صنف] بپراکند
- ۲۰- از بطن خاک از هر گونه رستی‌ها را
- ۲۱- و این [نمودی] از خلقت خداوند ست
- ۲۲- کسان که [مذعیان] برابر اویند
- ۲۳- بلی، گروه ستمکار [و مشرک عالم]
- ۲۴- و ایسه‌های کذب حکیم یمن (می‌دل)
- ۲۵- برای مردم [نیکوگرای] با ایمان
- ۲۶- و هم زکات دهند [آن چنان که شاید آن]
- ۲۷- بوبر معاسه و عدل آخرت ایمان]
- ۲۸- ز رب خویش و [به سوی ره فلاح روان]
- ۲۹- کلام لہو و سخن‌های حالی از بنیان]
- ۳۰- بسرد برون و کند [می‌لیات و] سرگردان
- ۳۱- عذاب موهن‌شان بهره است آخر پایان]
- ۳۲- بروی [چهر] بگرداند [از میانه عنان]
- ۳۳- نه گوش‌ها بشن یا اینکه هست [عیب] گران
- ۳۴- بر درونک عداسی که آیدش [به میان]
- ۳۵- گزیده‌اند عمل‌های نیکو و شایان]
- ۳۶- برای ایشان [از جانب خدای جهان]
- ۳۷- به سر برند در آن جایگاه، جاویدان
- ۳۸- به هر چه را و به هر کس، به هر زمان و مکان]
- ۳۹- نموده است، بیا [چون یکی بستد ایوان]
- ۴۰- که ت سازدتن [بهر زیستن] لژان
- ۴۱- و از آسمان بفرستاده‌ایم آب [روان]
- ۴۲- دمیده‌ایم [گسیرالمستافع و ریان]
- ۴۳- و حال [مردم دنیا] [بم] دهید نشان
- ۴۴- چه چیر حلو نمودند [از کزان به کزان]
- ۴۵- به وجه بارز باشند گمره [و حیران]

۱۲- برآستی که عطا کرده ایم حکمت (و عیم)

که شکرگوی خدا را (وای نعمت تو)

به راستی که به سود خودش بود (آن شکر)

(بداند این که) خداوند بی نیاز بود

۱۳- بدین طریق بگفتا به پسر خود لقمان

میار شرک به پروردگار ی پسر

۱۴ و آدمی را در باب مادر و پدرش

- که مادرش (به چنان) ضعیف روز افروزی

و برگرفش از شیر، (آن چنان کاری)

که بهر من و پدر و مادرش سپاس گزر

۱۵ ترا اگر پدر و مادر تو و دارند

شریک من بنمای، (چکن قبول آن را)

و همشین نگو بهرشان بدیا باشی

که بازگشته به سوی من است و بهر شما

سپس شما را آگاه می نمایم من

۱۶ (بدان تو ای پسر) گر بود یکی کردار

به بطن تخته سنگی به آسمان ها در

چرا که (ذات الهی) لطیف و آگاه است

۱۷- نماز را پسر من! بیای دگر همی

و چون مصیبتی آید تو آشکیا باش

۱۸- و روی خویش مگردان (به کبر) از مردم

که هیچ اهل تکبر و بیا که فخر فروش

۱۹- به وقت راه سپردن میانرو می ریش

چرا که زشت تر آواز (در مقام قیاس)

(از مبع کرم و فضل خویش) بر لقمان

که هرکسی که ندارد سپاس (از یزدان)

و نیز آنکه بهرزد به نعمتش کفوان

و هم ستوده (به ذات و صفات و شوکت و شان)

- به حالتی که به اندرز وی گشوده زبان -

چر که شرک (به قادر) هست طبع گران

نموده ایم سفارش (پای کلام و لسان)

نموده حشش (و آنگاه رضاعت از پستان)

اگر بهر مادر برگرفت با دو سال زمان -

که بازگشت به سوی من است در پایان

که آنچه سبب بر آب (از علم و فکرشان)

میراث است (از مشرکان سره روان)

و بهر بسیار بدیا برآه آن انسان

مقدم رجعت سوی من است (پس کتمان)

(از حاصل عمل و فکرشان در آن میدان)

به قدر دانه ی خردل و آن بود پنهان

و یا به (روی) زمین، آردش خدا به میان

(به هر چه باشد و بوده است، از ابتدا و اول)

به بر نیکی و نهی از بدی بشو کوشان

که از امور بزرگ است صبر (بر حدان)

و در زمین محرام (و همی مکش دامان)

خدای دوست نذرند (بدین هیچ گمان)

صدی خویش فرود از (وقت گفت و بیان)

بود ز گوش دراز آن (و خاص آن حیوان)

۲۰- و هیچ فکر نکردید انترین که خدای
و هر چه را به زمین [آفریده است تمام
و جمله نعمت خود بر شما نموده تمام
و بین مردم باشد کسی که بی علمی
کنند مجادله در پاره‌ی خدای آری
۲۱- و چون به ایشان گفته شود: مطیع شوید
جواب آرند: از آن کنیم اطاعت ما
به سوی نار جحیم [و عذاب روز جزا]
۲۲- و هر که روی دلفن را سوی خدا بسپهد
بسرانستی که تمتی که به دست او بری
و با خداست سرانجام کارها ای شما
۲۳- و هر که کفر بورید، کفر او دل تو
به سوی ما بود و ما کنیم شان آگاه
و از دلهای بی شک خدای آگاه است
۲۴- کسی [از نعمت خود] بهره‌مندان سار به
۲۵- و گر پیرسی از ایشان که آسمانها را
جواب گویند: الله، گوید: خدا را حمد
۲۶- بود از آن خدا هر چه در سماوات است
[و هیچ نیست در این امر جای شبهه و شک]
۲۷- و گر هر آنچه درخت است در [زمین] موجود
و هفت دریا بر آن مدد رسان گردد
به راستی که خداوندگار پیروز است
۲۸- و خلق و بعث شعایان [به روز رست خیر]
و کردگار شسناوای باشد و بسی

هر آنچه را به سماوات داده است کیان [و
نموده رام برای شما] او بر فرمان [و
از آنچه هست عیان و از آنچه هست نهان]
و بی دلیل و کتابی [و خالی از بُرهان]
زهی تصور باطل، زهی گران عیبیان
به آنچه نازل بنموده [داهر سبحان]
که یسافتم پندرایمان مطیع بران
اگر چه آن‌ها را دعوت همی کند شیطان
[و بین مردم محس بود] [به فعل و زبان]
نموده است که ستوار باشدش [از کائنات]
[و هر چه را به زمین] [از حوادث و خُلقان]
که بی نیاز و ستوده است کردگار [جهان]
نم یگرزد و در پست نشود [مسرکبدان]
کلام‌های الهی نمی‌رسد پایان
و او حکیم [به احوال عالم امکان]
نباشد الا چون بعث یک نفر [انسان]
[و هیچ نیست در این امر جای شک و گمان]

۲۹- ندیده‌ای که خداوند گاهد از شب [نار]

ز روز گاهد و بر شب اضافه بنماید
که بهر هریک از آنها سرآمدی باشد

۳۰ و این بدان است آمد که برحق است خدای
او این بدان که خدا راست صریح بالا

۳۱- ندیده‌ای که سفاین به نعمت [دادار]
که تا نماید ز آیات خویشتن به شمای

برای آنکه شکیبای هست و شکرگزار
۳۲- همین که بر سرشان سایه‌وار موج آید

و دین خود ز برای خدا پیورایند
از آن میانه گروهی میانه رو مانند

و نیست مگر آیات ما مگر آن کسی
۳۳- کنید پروا از گرگوار خود، مردم

که اندران نه پدر دادرش به پور خود است
بدون هیچ گمان و عده‌ی خدا حق است

فریب‌تان ندهد [آن] فریبکار [ابلیس]
۳۴- و خاض ذات الهی است علم بر محشر

و اوست نازل باران و نیز میداند
و نیست هیچ کسی را خبر که در فردا

و نیست هیچ کسی را خبر که در چه رمین
خدا بدون گمان [بر امور] دانا هست

بروز [روشن] افزایش بر این میزان
و مهر و ماه نموده است رام او بر فرمان

خدای هر چه کند باخبر بود از آن
و جای او بپرستند هر چه بر بستان

و او بزرگی بود بر همه مهان و کهان
شود در [دل] دریا ای بر خروش! روان

و شبیه نیست که عبرت بود در این [جریان]
اشکور بر نعمات و حلیم در نقصان

خدای خوان بشوند [از دل و دعای گنان]
اولی ر در نام چون پادشاه رسد به کران

سگروید در محشرمان کج روند [او بر عدوان]
که غنچه‌ی پر ره و کفران به نعمت و سامان

و بیمناک ز روزی شوید [هی] اعوان
نه بهر هیچ، پدر پور اوست دادرسان

فریب‌تان ندهد [از لنگانی گنران]
از راه روشن الین و سکت و قران

اگر این حقیقت مطلق گمان و شک نتوان
که در فرون رحمتها چه چیز هست [جانان]

چه چیز کسب بخواهد نمود [از این خوان]
او یا چه وقتی تسلیم می نماید جان

و آگاه است به موت و حیات پیر و جوان
و آگاه است به موت و حیات پیر و جوان

۳۲- ترجمه منظوم سوره سجد (مکئ، ۳۰ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱-۲- هرگاه پس لام، پس میم این کتابی است
ازل ز رب العالمین [فخر اکبر]
- ۳-۲- شکی در آن موجود نبوده، یا بگویند.
بر ساخته است آن را از سوی خود پیغمبر
- نه، بلکه حق است وز سوی گردگارت
تا بیم بدهی [آن کسانی را از کیفر]
- کز قبل تو وارد نشد ما بین آنان
انذارگویی، بل همراه آیند [یک سر]
- ۴- باشد هدای آنکس که بموده است موجود
ارض و سما را ظرف شش روز [مکثر]
- انگاه چیره شد به عرش و [بر شمایان،
نه غیر او باشد شفیمی و نه سرور]
- [ایا ازین رخداده‌ها و ایات روشن]
- ۵- از آسمان تدبیر می‌سازد زمین را
عبرت نمی‌گیرید [الذکر کار داور]
- [در طول] یک روزی که آن سالی هرگز است
پس کار مردم می‌کشد بر سوی او [پرا]
- ۶- [هم] اوست دانای نهان و آشکار
در سالی هرگز است [پس روز عظمی و شهریان] او بسنده پرور
- ۷- او آن کسی باشد که خلق کرد هر چیز
در هیئت نیکو نمود آن را معجز
- هستی انسان را [خدا] عار نمود
زهر لعلستین [فرینشان] از گیل [ترا]
- ۸- پس نسل او را کرد [در هستی] پدیدار
ز آب چکیده، آب پی‌قدر [و محقر]
- ۹- از بعد خلقت [آدمی را] کرد ستوار
وز روح خود [پیری] دمید او را [په پیکر]
- پس گوش‌ها و چشم و دلهاتان عطا کرد
اذا چه کم گوید شکر [ش در برابر]
- ۱۰- گویند، ایا چونکه ما از بعد مُردن
رفتیم و در خاک [سیه] کودیم [مقبر]
- خلق جدیدی را دوباره بساز یابیم؟
دیدار حق را بل نمی‌دارند باور
- ۱۱- برگو: فرشته‌ی مرگتان عا مور گشته
روح شما را گیرد [و آنگه سبک پرا]
- سوی خدای خوشتن مرجوع گردید
[کار شما در پیشگاه او مقور]

- ۱۲- چون بگری [خیل] گنه کاران [به محشر] در پیشگاه ریشاں انداخته سر
گویند ما، دریافنیم [ایک] عذاب پس، بازمان گردان که نیکی پیشه سازیم
- ۱۳- بو هر یک انسانی اگر ما عزم سازیم لیکن تعلق یافته [آن] و عذاب من
از [خسب] جن و انس اکسند بسازم از [خسب] جن و انس اکسند بسازم
- ۱۴- دیدار امروزین خود بودید از یاد ما هم شمایان را از خاطر دور کردیم. البدر از راه گردن پیشین بان است
- ۱۵- بر آیه‌های ما باوردند ایمان [ایات ما را] چون بیاد آرندشان [زود] تسبیح گویند و سبّاس و حمد باری
- ۱۶- گردد جدا انگاه پهنه‌های انشاس خوانند ربّ خویش را با بیم و امید
- ۱۷- اری نماند کس که [انها را] چه بسیار این مایه‌ها باشد جزای آنچه کردند
- ۱۸- آیا کس مؤمن بود مانند فاسق؟ اما چنان مردم که آوردند ایمان [آن] جنت المآوی به اجر و هدیه گیرند
- ۲۰- اما همان مردم که سرپیچی نمودند خواهند هر گاهی از آن آیند بیرون گویندشان: ایک چشمید آن کیفر ناز
- در پیشگاه ریشاں انداخته سر گوش شناو، چشم بینا [و مورا] [حال] اهل ایماتیم [و انسان‌های دیگر] بهر هدایت راه بنماییم [و مورا] [تا آنکه چون گردید حادث روز محشر] از اصحاب دوزخ [حجم] دوزخ را [سراسر] از بهر آن سیان [چشمید این طعم آذر] ایک چشمید آن رنج جاوید [و مورا] بهر شما ایسان عذاب [در داور] نیا عمل‌هایی [که در هر جمع و محصر] بهر سجدت افتد و خداشان را ثناگر
- سی کبر می‌ورزند [حق را در برابر] رنجر کیش‌های ثبای از جوف بستر بخشند [از آن رزقی که از ما شد مقدر] اسباب نور چشم و شادی گشته مضمر
- یا دست و پا گفناشان از این فراتر [این دو برابر نیستند] از هیچ مغر [و اعمال شایان و نکوز آنها بزد سر بودند چون بر قول و فعل نیک مصدر] باشد سرانجام و سراسر دوزخ انحر
- گردد اعاده جانب آن [موج آذر] کرا نمی‌گردید [بدر عسر] باور

- ۲۱- وانگه [فرود آریم بر سر آن کسان را] / هر کس بر سگین، یکی کیفر محقر
- بشاشد که برگردند [از راه شقاوت / تسلیم حق گردید و ائین منور]
- ۲۲- زو کیست ظالم تر که بر آیات ربش / داده شود بند و کند اعراض از آن [در]
- ما می ستانیم انتقام کردها را / از مردم عمیاتگرا [ی ظلم گستا]
- ۲۳- ما خود کتاب اسمائی را همان / کردیم عطا بر [شخص] موسای پیغمبر
- شک در لقای او مکن [بر آل یعقوب] / کردیم او را رهنمودی [و پاک و از هر]
- ۲۴- بعضی شکیبایی جو ورزیدند ز انقوم / و آیات ما بر قلبهاشان شد مصور
- ز آن مردمان، ما رهبرانی نصب کردیم / با امر ما باشندشان هادی [و رهبر]
- ۲۵- در آنچه آنان اختلاف [رای] کردند / در چنین شان بی هیچ شک و روز محشر
- پروندگان را دوری خواهد نمود / تا خود گم باشند غرق در گمراهی و شر
- ۲۶- ایها نگردیده است روشن بهر اشیاء / ما پیش تر ز آنان چها نسل [مکرر]
- نمابود کردیم و سرا و خانه هاشان / نهاد [یک ریز با نسل موخر]
- بی شک در این ها مایه های عبرتی هست / یا گوش دل می نشنوند این صوت برتر
- ۲۷- ایها نیندیشند کاب ابرها را / سوی زمینی گان سترون هست یک سر
- و انیم و از آن کشمزاری را بر آریم / کز آن خوردن آن مردم و العاشان بر
- ایها نمی بینند با چشم بصیرت / در پهنای هستی چنین آیات انور
- ۲۸- گویند: اگر باشد سخن های شما راست / این دوری را کی بود وقت مقرر
- ۲۹- بر گوی. روز دوری سودی ندارد / بر کافران ایمان شان [از هیچ منظر]
- بر [کافران و مشرکین] مهت نباشد / آن روز، تا آرند بحشی در برابر
- ۳۰- پس، روی از آنان بتاب و منتظر باش / و آنها هم الدر التظار [حال دیگر]

۳۳- ترجمه منظوم سوره احزاب (مدنی، ۷۳ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- از کردگار پروا، بنمای ای پیغمبر
از مردمان کافر و اهل نفاق بگذر
- ز آنها مکن اطاعت زیرا که بهر هر کار
دانا ای بر امور و فرزانه است دانا
- ۲- از هر چه می شود وحی از سوی کردگارت
کن پیروی ای هر حال در چند و چون کارت
- زیرا خدای باشد بی هیچ شک خبردار
از هر چه می نماید از قول و فعل و پندار
- ۳- هم بر خدا توکل بنما (و دل باو بند)
کز بهر کارسازی، کافی بود خداوند
- ۴- از بهر هیچ مردی (از جمع اندیزاد)
دو لستب در دروغی، پروردگار استهاد
- و زواجتان که ایوی انرا، ظهر باشد
فرزند خواندگان (هم) فرزندان نگرند
- ان گفته را که حق است عوان کند هدایت
و آنکه سرد شمع را (بر معر هدایت
- ۵- آن را لگان بنام ابلهشان بخواهید
کس عادلانه تر هست بود خدا (بنا کنید)
- و بر خود اسمی شناسید ابلهشان کدامند
بهر شما و در آن (کاری) که از شما رفت
- جز آنکه قصد آن را دلهایتان نموده است
امر کار و بر مهر، پروردگارت بوده است
- ۶- بر مؤمنان پیغمبر، (در بین دوستان ها)
نزدیکتر به ایشان باشد (از شخص آنها)
- باشند همسرانش در حکم مام ایشان
ایدر کتاب دادر، (رحام تو قوم و خویشان)
- اولی به ارث بردن از مؤمن و مهاجر
باشد در حق هم (این است حکم باهر)
- جز آنکه خود بخواهید انرا حق صدیقان
نسبکو وصیتی را (از بهر آن رفیقان)
- مکتوب هست و مسطور (در لوح اسمی)
در باره (مورثت این حکم و این مبنای)

۷- از انبیا گرفتیم پیمانشان و تو هم
بگرفته ایم از آنان، عهد و قرار پایای
۸- تا (عاقبت) پیوسته از صادقان (جانبند)
بهر جزا (عذابی آماده کرده (دادار)
۹- ای مؤمنان بدانید در یاد و خاطر خویش
چون بر شما سپاهی گشتند حمله آور
با لشکری نهان از چشم شما (به عینا)
۱۰- آنکه که از فراز و فرودتان تنها
پس چشم ها بگردید، و آمد به خلق، جانها
۱۱- آنگاه اهل ایمان گشتند استعجالی
۱۲- آنکه منافقان و بیمبر دل کسانی
(آری) به ما ندادند (دادار) با پیمانی
۱۳- و از آن کسان گروهی دادند این لذا را
از راه باز گردید، چندی هم از پیچید
(عذر اینکه) سعاد است ما را سر و حله
زین استجارت و عذر قصدی نبود دو کار
۱۴- تازند چون بر آنها از اطراف دشمنانی
(تا بر قتال خیزند با مردم مسلمان
(چون رنگ کفر و شرک دیرین زدل برآید)
۱۵- زین پیش تر هم اینان بودند و با خداوند
تا پشت می نیارند (بر خشم و همت پیکار)

۱۶- برگو: اگر گریزی از قتل یا زخردن از زندگی تخطع جز اندکی ندارید
 ۱۷- برگو: خدای خواهد هرگاه بر شما این نزد خدا شماره که می شود نگهدار؟
 اندر برابر حق نه یابوری نه یاری
 ۱۸- آن کار اشکنان را اندر صف شما این هم آن کسان که گویند با دوستان در ایستاده اند
 اما بجز قلیلی با خصم ناستیزند
 ۱۹- وندر حق شما این وررد بخل بسیر چشمانشان پیش گردد بسوی تو (پیش)
 وانگه چو بر طرف شد آن بیم با زبانها از ارتکان رسانند وانگه به از بسیر
 آنان (که راه و رسمی استگونه پیش آرند باطل کند خداوند اعمالشان) سراسر
 ۲۰- اندر گمان ایشان آن مشرکان همیار و مشرکان همدست، رجعت کند (بر جنگ) با باده نشینان، (با مردمان صحری) هم در صف شماها بودند اگر نمودار
 ۲۱- حقا که بر خدا و روز پسین هران غرد وانگه خدا (ای خود) را بسیار یاد بنمود (آری) پیغمبر (آو) آن اسودی نکو هست
 ۲۲- پس چون (هجوم) پیش آن مشرکان همیار گویند خوبین است آن و عدل کمز خوش رب و پیغمبر او صدق کلام گفتند پس (در نهایت امر نسبت بذات معبود)

سودی نخرین نخواهید (اندر حیات) بردن زیرا که در نهایت خود مرگ را دچارید
 ارد یکی بلایی، یا رحمتی (نمایان) از این رحمت الهی با ران بلا و آزار؟
 از بهر خود نیاید (از بهر هیچ کاری) حقا خدا شناسد از بدو تا پایان
 بر کارزار با ما شرکت همی نمایید (از بهر حرب با خصم) از جای برنجیزد
 وانگه چو پیش آید بیم و هراس (در کار) مانند آنکه از مرگ بیهوش گردد از خویش کن بود و تیز باشد (همچون دم سمانها)
 خواهد (در کمال) سهمی به خود (سزاوار) (از هیچ حوی در دل سورا یقین ندارد) پس کار صهر باشد بهر خدا (ای اکبر)
 باشد نور سرجای، در صحنه های پیکار دارند دوست باشد زبا بادیه هماهنگ
 را اخبارتان بگردید از راه دور (جویای) جز اندکی نبودند در کار جنگ و پیکار
 (بورا) امید و ایمان (بر جان خویش) آورد سرمشق نیکی او را (یزدان عطای فرمود)
 (سرمشق اهل ایمان تنها حبیب او هست) دیدند در بمان (ب چشم خود به پیکار)
 آله با رسولان دانند (از سر پیش) (بهر امید، ما را بر جان و دل شکفتند)
 غیر از یقین و تسلیم بر جانان نیفزود

۲۳- هستند مردمانی در بین اهل ایمان

[نسبت به عهد و میثاق] با ذات داور خویش

وز بین شان کسی هست کافر یا طریق شایان

هم آنکه منتظر هست [بر نعمت شهادت

[این مردمان به راه مرغیهای که دارند]

۲۴- تا کودگار بدهد اجر در ستکاران

بر مردم منافق خواهد عذاب آمد

بی شک حسی بوده است امروز اگر از پیش

۲۵- کفار را خداوند با خشمش احمی

[در کارزار] بنمود از مؤمنان حمایت

[بر حادثات] بوده است ذات خدا توانمند

۲۶- آن عده ای ز اهل کتاب را که بیاری

از بروج و قسعه هاشان [آورد] فرود آورد

چند آنکه عده ای شان مقتول می نمودید

۲۷- میران بر شما ظم پس مال و مال ایشان

و آن سرزمین که [هرگز] نگذاشته بد بر آن

۲۸- برگزیده همسرانت این گفته ای پیغمبر

آید تا شما را زان بهره ها پیروم

۲۹- خواهید اگر خدا و پیغمبر خدا را

[دانید این که] بهر آن مردم نیکوکار

۳۰- ای بانوان که باشید [خود] همسر پیغمبر

کیفر بود دو چندان از بهر آن چنان کارا

[کز پیش] خداوند بستند عهد و پیمان

با صدق و با درستی بردند کار را پیش

برده است [با درستی] پیمان خود به پایان

تا خود چه روز یابد این فوز و این سعادت

تغییر یسا که تبدیل در کار می یارند

بر وفق صدق ایشان [در طول روزگاران]

[یسا کیفر و مکافات ز انقوم] باز دلد

اهم یسکه [مهربان است] از آفریدی خویش

بر گشت داد و آنان نابالغند گسای

[و سزاوارست خشم] بنمودشان کفایت

ببرورند باشد [بر کارها خداوند]

می بودشان [احزاب در کار جنگ] یاری

پس قتل‌های ایشان از تو من و بیم هر کد

جمعی دیگر از ایشان، اسیر می بودید

هم خانه و سرا و هم ملک [و مال ایشان]

بر کارها توانا باشد خدای [سبحان]

دنیا اگر بخواهید با جمله زیب و زیور،

و آنکه به غیر و خوبی از اذنان بنارم

[خواهید اگر] سرای [پایندی] بقا را

پادش [پس] عظیم، آماده کرده [ادار]

کر فلز نابجایی گر از شما زند سر،

و من امر بر خداوند بوده است سهل [و هموار]

۳۱- هرکس که از شمایان در پیشگاه دادار
 فروتنی و تسبیح همراه کرد بیکو
 اما بهر آن چنان زن و آن کرده‌ی سدید
 ۳۲- ای بانوان که هستید [خود] همسر پیمبر
 ابل بر تمام تسول هم برترید و مسرور
 پس بر من و لطافت آنسر سخن مبارید
 [وقت سخن، بگویند، ارسته کلام]
 ۳۳- ای بانوان که باشید [خود] همسر پیمبر
 ساکن شوید و یابید آرامش [و بهر حال]
 آن سان که عهد پیشین بودید زینت الهی
 رد زکات [از مال] جاری همی بنظر بند
 بی شک خدای خواهد تا پاکتان نماید
 خواهد که تا شما را آن سان که هست شایان
 ۳۴- ز آیات کردگاری و ز حکمت [خدا نیز]
 در یاد خود سپارید [چون بشنوید هر بار]
 ۳۵- اجری عظیم کرده بی شک خدا مهای
 مرد و زن مسلمان، [روشن ز نور ایمان]
 مرد و زن فروتن، بخشنده‌ی تصنی
 آن مرد و زن که باشند محفوظ و خوشبختدار
 آموزش بر ایشان کرده خدا مهیا
 هم در بر رسولش سازد ز خود پدیدار
 ما را دیار باشد پاداش [تیک] او
 آمده می نمایم رزقی کریم [و شایان]
 ماسد می نباشید با بانوان دیگر
 چون راه و رسم تقوا از خود کنید معمول
 بیمار دل [بجمل] او تا بر طمع ندارید
 گفتار خوشش آید سجینه [و تمامی]
 در خانه‌ها که باشد بهر شما [مقرر]
 و بهشت‌ها باشید با زیب و زین و خلیل
 ۴- **لک همیشه** دارید رکن نماز بر پای
 از دور و رسولش طاعت بحای آید
 ای اهل بیت! از هر زشتی [که پیش آید]
 دارد منزله او پاک تا روزگار پایان
 در خاله‌ی شما خوانده شود هر آنچه
 باریکمین و آگاه باشد خدا [ای بر کار]
 از بهر مرد و زنها [با این چنین سنجایی]
 فرمانبر و صدیق و صابر [به عهد و حدان]
 مرد و زنی که باشد بر صوم‌شان تعلق
 و آنها که از خداوند یاد آورند بسیار
 اجری عظیم دارند [جاوید و پی برجا]

۳۶- [از بین اهل ایمان خود هیچ مرد و زن را
 آنجا که کردگار و پیغمبرش مقرر
 از بهرشان نباشد چون و چرا در آن کار
 ز امر خدا و امر پیغمبرش هر آنکو
 ۳۷- آنکس که هم خدا و هم تو ببارهی او
 آنکه که گفتی اش: هان حرف طلاق بگذار
 و ز کردگار پنهانی [در این طریق] بروی
 آن را که کردگارت ظاهر کند هانش بود
 از بهر بیم نرسدن، پروردگار اولی است
 زان زن جو زید بنمود از خویش رفع حاجت
 تا بهر اهل ایمان مانع نمائند باشد
 عقد نکاح بکنند، خاصه که همسر پیش
 [فرمان حق داور چون و چرا نگیرد]
 ۳۸- محظور و مانعی نیست در بارهی پیغمبر
 این سنت اله است و معمول در لیاکان
 ۳۹- [پیغمبرند] آنان که جانب خداوند
 دارند بیم از او و هیچ فرد دیگری
 بهر حساب خواهی [از حال و کار بنده
 ۴۰- بنمود پسر محمد علیه السلام، از بهر هیچ فردی
 پیغمبر خدا و ختم پیغمبران است
 ۴۱- ۴۲- ای مؤمنان فریاد بدار از خدا بدارید
 ۴۳- باشد [خدا] کسی که با فرشتگانش
 از بین تیریگی ها [جمع شما] بر آرد
 [این لطف کردگاری بر مردم جهان است]

ثابت نیست گوید یا چند و چون سخن را]
 کردند [حکم چیزی آن مؤمنان دیگر]
 یا حق اختیاری [المؤمنون] ز شش دادار]
 پیچید سر، بنزد در گمراهی عیان او
 یکی نموده بودید [خود باعطای نیکو]
 باتوی همسرت را در نزد خود نگهدار
 می کردی [القدران عالی] در قلب خویش اخفای
 بیعت ز مردمان بود [ایمی که بود پس سود]
 ایم از خدای بزرگ، از بهر خلق بیایاست]
 سمودهایم او را تعیین به از تواجبت
 تا با زحمی گزاین فرزند خوانده باشد،
 خاص بنموده باشد از زوجه حاجت خویش
 فرمان کردگاری انجام می پذیرد
 از آنچه از برایش سازد خدا مقرر
 فرمان کردگار است منجیده و بسامان
 ابلاغ می کنند او پیغام می رسانند]
 پروای شان نباشد جز از خدا [ای اکبر]
 قدر نهایت امر] باشد خدا بسنده
 از مردمان یک [او هست نسخه مروت]
 پروردگار داناست بر هر چه [در جهان است]
 در صبح و شام از او طاعت بجای آرید
 در میان فرستند [کز لطف پیکرانش]
 بر سوی روشنایی و انگاهتان پیارد
 بر مردمان مؤمن [دادار] مهربان است]

- ۵۱- هر يك از همسران مؤمنی از خوش کن در
از آن زمان که ایشان بگرفته‌ای جدایی
این بر تو نیست جرمی، بل هست راه قصر
و اندوهگین نگردد [آگاه بین خویشان].
ما فی الضمیران را، آگاه کردگار است
۵۲- بر تو حلال نبود، زین بعد هیچ يك زن
از همسران بیاری، دیگر رسی اگر چند
جز [عالتی] که آن زن ملک یحییٰ لرا بود
۵۳- داخل به خانه‌ای پیغمبر خداوند
جز آنکه بر طعامی باشید خوانده و سهم
آنکه که خوانده گشتید، وارد شوید آنجای
از هم جدا بگردید، پس بحث [بی محذور]
تا متعین نماید، لوراست [حوی] از رم
جسمی طلب نماید، وقتی و همسرانش
این بهر قلبه‌تان پاکیزه‌تر هم هست
کسی بر شما رسد تا پیغمبر خدا را
کی بر شما رسد تا با همسران ایشان
نزد خدای، پس شگ، این کار سهمگین است
۵۴- چیزی اگر عیانی، دارید یا نهی
- با هر کدام مؤمنی نزدیک در [و منظور]
جویا شدن از هر يك، نی بر تو [و ایاوی]
لب قلب و چشم آنان گردد از تو مؤثر
شده شود از آنچه بخشیده‌ای به ایشان
پروردگار حقا دانای پسردها و است
ندیسته هم باشد بر تو که جای یک تن،
زیبایی چندان زن باشد لرا خوشایند
باشد خدا مراقب بر هر چه هست [موجود]
ای مؤمنان بگردید [این است بر شما پند]
بی تاب می‌نمایید تا خود شود فراهم
تا بگردید چون غذا را [حیرید رود بر پای]
کین کارتان دهد رنج پیغمبر خدا را
اگر از گفتن حق نبود خدای را شرم
زن سوی ستر او حائل آرند بر بیان
هم بهر قلب آن [این موقع و محذور] هست
رنجه کنید و از لور [جرم است این شما را]
عقد لکاح بندید از بعد او [چو خویشان]
هر من زن سوی دلدار بهر شما چنین است
بی شگ خدا به هر چیز داناست [تا بدانی]

- ۵۵- اما بر آن زنان نیست وزری رو پاکه می. اگر بر حجاب خود را گیرند بازگاهی،
در خدمت پدرها و ابناء خواهران نیز
یا در بر زنان مأسوس و همسین شان
یا آن کس که ملکند، در قبضه بمین شان
پس، از خدای [باید] پروا کنید هشدار
۵۶- البته کردگار [و خیر] فرشتگانش
ای مؤمنان [شما نیز] بر او درود خوانید
۵۷- آن مردمی که خواهد از رح خدا را
لغت کند خداوند، آن مردمان به دیوی
کرده خدا مهتا از بهر آن کسان [نمر]
۵۸- آنان که مؤمنان را [از آن و یا که از مرد]
بر دوش خود گرفتند [انفوم] اشکار
۵۹- هرکوی ای پیمبر این را [به همسرانت]
تا آنکه روسری ها بر خویشان بپوشد
تا فیوشان شناسد، این محتمل تر آید
امر زگار بوده است هرودگر [عسالم]
۶۰- اهل نفاق و جمع بیمار دل [در انجای]
کوله اگر نیایند، ز افعال منکر و حرام
در [بلندی مدینه] انقوم در جوارت
۶۱- طعمون نوتد آنان، پیدا شود هر جای
۶۲- این سنت الهی است گاندر حق بک
تبدیل می نیایی در سنت خداوند
[و هرگز تغییر نیست در آن]
[بپ و برقرار است اینگونه عهد و پیوند]

- ۶۳- مردم ز تو پرسند درباره قیامت
با کردگار باشد و آنکه تو خود چه دانسی؟
- ۶۴- بسی سنگ خدای است کرده است قوم کافر
۶۵- همواره - جاودانه - در آنچنان عذابند.
- ۶۶- روزی که چهارده تان گزین شود سوی من
می بودمان اطاعت، ایکاش از خدایند!
- ۶۷- گویند کردگار! ماها ز پیشوایان
آنگاه آن بزرگان ما را به پیش واندید
- ۶۸- بر آن کسان خدایا! دو چند عذاب آور
۶۹- ای مومن مباشید چون آن کسان که از
از آنچه را که گفتند، موسای را بسوی داشت
- ۷۰- ای مومن ز داور پروا همی نحویید
۷۱- تا کارهایتان را نیکو همی نماید
- از داور و رسولش هر کس که پیروی کرد
۷۲- ما داشتیم عرصة مبارک امانت خویش
- هم بر جبال، اما از این امانت آسان
آن را قبول بنمود، حقا که اندیراد
- ۷۳- تا عاقبت خدایند آرد عذاب در بر
اما ز اهل ایمان از مرد یا که از زن
- امروزگار باشد پروردگار [عالم]
- باسخ بگوی: اعسم و احوال آن تمامت،
شدید فریب باشد [آن روز نامه خوانسی]
- بر سپهرش [سرور] نسی سوده حامر
یاری و ساوری را [انجای] می بیابد
- گویند کاش بودیم [قدر حیات ضایع]
در طاعت از پیغمبر بودیم کاش پابند!
- وز مهتران اطاعت کردیم اما به پایان
وز معبر حقیقت! بر گمراهی کشانند
- لعل کبرشان کن [ای کردگار اکبر!]
موسای را بفرستند [و آنگاه از جبار]
- گویند می بینم تهمت او را دچار نگذاشت
[در نزد اهل کفرش، اسزد وها طر مود]
- گفتار آمویش را استوار و تام گوید
لور رسان از لوح اعماش را داسد
- فصحا به فوز اعظم مانده است آن فردا
بر عالم! سعادات هم بر زمین [ازین پیش]
- کردید امتنع و بردند بیم و آسان
در حق خویش بدان بوده است و هر بیند
- بر مشرک و منافق از مرد و زن [سراسر]
[تقصیرها] کند عفو [پروردگار ذوالمن]
- هم مهربان بود لو در حق نوع آدم

۲۴- ترجمه منظوم سوره سبا (مکی، ۵۴ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- سپاس آن خدایوندی است کماور است
و [در انحصار] در پایان هستی
و بسر [ماهیت هستی] حکیم است
- ۲- و دانست آنچه را اقلر [دل] لوص
و هرج آن را اسمان نازر نگردد
و او [سرور دگر] مسهران است
- ۳ و [حیل] کماهران گویند ما را
بگو آری، قسم بر کردگرم
که می‌شبه شما را خواهد شد
هم قدر خزه‌ای در اسمانها
نهان نبود آری یک خزه در ارض
ازین اگر و یا اصغر باشد
- ۴- که تا آنها که بودند اهر ایمان
دهد پاداش آنان را مقرر
و آنان را [که بهر رذ و تکار
هم آنان را عذاب‌های دردناک
به حق دانست آن دانشورانش
که آن باشد هدایتگر [به مردم]
- ۷- و می‌گویند کفار این سخن را:
که بدهد بر شما ایسان خبر ها:
و یک سر پاره گشتید و محزا
سپس در [هیأت] و هستی دیگر
- هر آن در اسمانها و زمین است
سپاس نورا و شایسته همین است
و انگشته [از وجود عالیه] است
فرو گسرد و یا از آن برآید
و هر چیزی [سوی آن] پر گشاید
و امر رده است [آن را که شاید]
همی آید قیامت [یک زمانی]
- همدان قاتلای اسرار نهانی -
و [انگشاهی] ترسن اجرای موفور
و [یک در ارض] از وی نیست مستور
و [یک در اسمانها] که سینی
و [مستور مستطوط در لوح] مبینی
و [مالی] بگو کردند چندی
که غفران است و رزق از چندی
بر آنان ما ستمی است و کار است
برای کفر، البدر استغفار است
هر آن نازل شد از رت [مجید]
بمراه رت پیروز و حمیدت
شناسایم مودی بر شما یان
که چون دور شماها یافت پایان
از بعد این پراکنده شدن ها
شما را نشود [شکل بدن ها]

۸- و می گویند بسته بر خدایند
 [نه] بل نامؤمنان بر آخرت را
 ۹- ندیدند آسمان را و زمین را
 بریم اندر زمین شان گر بخواهیم
 فرود آریم پس بخشی از آسمان را
 برای بندهای کاف و نوبه کار است
 ۱۰- به تحقیق اینکه بر دایه فعلی
 الا ای مکرر غکان ای کوهساران
 و آهن را برایش نرم کردیم
 ۱۱- و گفتیمش زره می ساز (واسع)
 صلاح آرید و بر کاری که دارید
 همه بسازید بر کار نکو دست
 ۱۲- و از شهر سلمان ما نمودیم
 که سیر بامدادش راه یک ماه
 و آنکه چشمه ای (جوشان) مس را
 و جمعی جئیان با اذن و بش
 و هر یک را تمیز ز امر ما رفت
 ۱۳- و آن هر چه لو می بود خواهان
 چنان محرابها و نقش و اذیس
 و دیگر و کسایه های (سخت ستوار)
 [سپس گفتیم همان] ای آل دایه
 که بین بسندگان من، قبلی
 ۱۴- و فرمودیم چون مرگش مقدر
 بنفیر از کرمک چوبینه خواری
 [که از بالا] به رخ افتاد بر خای
 و می بودند اگر دانندهی غیب

یکی کثی و یا او را جنون است
 عذاب و گمراهی دور (و فزون است)
 که باشد پیش روی و پشت ایشان
 و یا (خود) بر سر آن (گفرگیشان)
 و در ایسن، مایه های عبرتی هست
 (و از وزر و گسسته بر داشته دست)
 ز سوی خویش دادیم (و عطایی)
 کنیدش (در نیایش) هموایی
 [که از آن افرویند جامه های]
 زره های پستندی و رسایی
 به استحکام و سامان کارهای
 که آگاهی مرا بر کارتان هست
 مساحت باد (ها) را (رام و اسان)
 و شیر شامگاهش نیز (آن سان)
 گنمودیم ز سرای او روانه
 به کارش گرم در آن (استانه)
 چشاییمش ز بار (یا زبانه)
 برایش ساختندی (تندر آنجای)
 قدح های بزرگ (محوض اسای)
 بحای اندر فتاده (غیر منقول)
 سسپاس و شکر را دارید معمول
 به شکر و حمد می باشند مشغول
 نند از مری او چیزی نشانی
 که می خورد (و عمایش تا زمانی)
 پس آنکه چشمان گشتند آگاه
 نمی مانند در آن رنج جانگاه

۱۵- و بر اهل سبا و خانه‌هاشان
 دوستان در یمن و در یسارشی
 ز رزق رستان معرف نماید
 شما را بلده‌ی پاکیزه‌ای هست
 ۱۶- ولی اعراض کردند و بر آنها
 بجای آن دو باغ [پس از نعمت]
 دو باغی گنبد آنها بود از گمر
 و اندک مایه‌ای از بهر ایشان
 ۱۷- به جرم آنکه ورزیدند گفران
 و این چیز به آنکو ناسپاس است
 ۱۸- و اندر بین ایشان و نذر الهی
 قسراتی را سهم پیوسته کردیم
 (با مردم سپس گفتیم این سان
 کنید آمد شد اندر روز و ششها
 ۱۹- سپس گفتند کای پروردگرا
 به خود این سان ستم کردید، انگار
 و از سهم پاره‌شان کردیم و منک
 که بهر هر شکور و صبری هست
 ۲۰ گمان خویش را در باب آنها
 پس آنکه پیرو شیطان نگشتند
 ۲۱- و شیطان را تسلط می‌نبودی
 شناسانیم آنکس را که ایمن
 از آن فردی کزان در ویب و شک است
 نگهبان بر همه چیز و همه کس
 ۲۲- بگو آنها که بر جای خداوند
 [کنون] خوانیدشان [خواهید دبس]
 میباشد در زمین و آسمانها
 و آنان را به [هستی] شرکتی نیست

شگرفی ایستی می‌بود موجود
 (و ایشان را خطاب ما چنین بود):
 و هم لو را سپاس آید برجای
 و بخشش گو خداوندی است [یکتای]
 روانه سبیل بنیان کن نمودیم
 دو قطعه باغ دیگر بر فزودیم
 درختان با شمار ناگوارای
 درخت سبزه بنمودیم بر پای
 چمن‌شان کیفر آوردیم [پرسوا]
 کسسی را می‌دهیم [اینگونه] کیفر؟
 قرانی را که نعمت داده بودیم،
 مسواشان رفت و آمد بر فزودیم
 که ما پس قران و مسکن خویش
 گمان ایمنی‌تان هست در پیش
 رهم، دوری بسته اسفار ما را
 چمنان آسمانه‌شان کردیم [جا را]
 و اندر این گمانی نیست موجود
 در اینها مایه‌های عبرت‌الود
 به تحلیق آنکه صانع یافت شیطان
 مگر افراد چندی ز اهل ایمان
 بران مردم، مگر ما [خود] بفرجام
 بسوز لغرت باشد ورا [تسام]
 و باشد کردگارت [بر همه حال]
 و غیر از این نباشد شرح احوال
 گمان بردیدشان [بهر خدایی]
 که ایشان را بقدر ذره [جایی]
 نه دست [قدرتی] نی اختیاری
 خدا را بین آنها، نیست یاری

۲۳- شفاعت نزد او سودی ندارد
چو زائل شد هراس از لایهاشان
چه گفتاری خداوند شما را کند
و او را مروتبت بالا یو والا است
۲۴- بگو: از اسمانها و زمین [بیز]
بگو: حق میدهد از روزی و گوید
و ماییم و شما بر راه از نداد
۲۵- بگو: نی از شما پرسش نماید
نه از ما پرسشی خواهند کرد
۲۶- خدای ما، بگو ما و شما را
مسیان ما پس آنکه از سر حق
[و این دانید] حالا داور است
۲۷- بگو: بر من نشان بدهد آبان
و این سان نیست بل نو کردگار است
۲۸- و نظر ستاده ایست جز که باشی
و لیکن اکثر مردم ندانند
۲۹- و پرسند از شعا گوید اگر راست
۳۰- بگو: بهر شما موعده مقور
نه پس افتید از آن ساعتی را
۳۱- و گفتار این چنین گویند هرگز
[نه یو قرآن، نه هر چیزی قرآن پیش
و چون بینی که [در روز قیامت]
به نزد رتشان، بعضی به بعضی
سهس مستمعان مستکبران را
بدون شبهه ما بودیم مؤمن

مگر بر آنکه اذنش داده باشد
[از آنان، این سؤال آمده باشد]
جواب آرند حق [فرمود داند]
بزرگ آمد خدا را جبه [و مقار]
که روزی میدهد [مردم] شما را
[چنین دانید راه و رسم ما را]
و یا بر گمراهی آشکارا
از آن عیان که بر ما شد مقور
ز وزری که شما یان میزند سر
[برای حکم] گسردم شما
[نشان بدهد دلوری [ان سان که شاید]
[و مکان چوین پیش آید]
که در جای شریک بش بخواستند
[و کعبه و زلمت و فرزانه بدانید]
[معمای را بشیری و نذیری
[مقام این چنین امور خطیری]
کی آن وعده [عیان در دیدی ماست]
بود روزی، [که در پایانش بر خویش]
نه هتوفید افتادن از آن [پیش
به قرآن، ما نمی آریم ایمان
رسیده از پی ارشاد انسان]
مستکاران مشرک را بدارند،
[یکی بحث و جدالی پیش آرند]
بگویند از شماها می نبودید،
[شما بر شرک و کفر ما افزودید]

۳۲- سپس مستگیران، مستضعفان را
 بیامد بر ششما ایما شمار
 نه این سان است، بر [یا نیت خویش]
 ۳۳- سپس مستضعفان، مستگیران ر
 که بل مکر شما، اکثر شب و روز
 به ما وقتی که می‌دلاید فرما
 که از بهر خدا قائل نگردیم
 و چون بیفتد عذاب او بخواهی ارا
 و غل‌ها را به گردن‌های کُدر
 سجز در حد افعالی که کردند
 ۳۴- و ما بر هیچ شهری، هیچ فردی
 مگر پروردگان انصار و سمعت
 و گفتندش ترا ما منکونیم
 ۳۵- چنین گفتند ما را مل و اولاد
 [سر اسن] معدن می‌باشیم
 ۳۶- بگو: بسی هیچ شک پروردگارم
 و بسا آن را نسماید تنگه، انا
 ۳۷ و [ار] اموال و اولاد شما
 که بر وجهی که خود شاید و باید
 مگر آن مؤمنانی را که بوده است
 برای کار و کردار نکوش
 واتر [امسن] امن و اماتند
 ۳۸- و الهایی که خود ایات ما را
 هم اینان تا عذاب خویش یابد
 ۳۹- بگو: بسی هیچ شک پروردگارم
 و یا [از بهر هر فردی که خواهد
 کنید اتفاق هر چیزی، خداوند
 و او نیکوترین راز قسین است

جواب آرند چون [نور] هدایت،
 [به حق] ما پس کردیم [از هدایت]
 سوی شرک و گنه [کردید عنایت]
 جواب آرند [واقع] این چنین نیست
 [به ما وارد شدی در مدت زیست]
 برای کفر و زلفین به دادار
 شریکی [و بدین سان بودمان کار]
 بشیعیانی خود پشمان سعایتند
 بهیم و ستران حالت بهاید
 گنه کاران، جراتی را ایشانید؟
 پس هشدار نسودیم لغرام
 و مباحث شدند از امر پیغام
 [به عکول رسول و بسا چنین نام]
 بود [از مایو مسردم] فسرولتر
 ادر کسن دنیا و یا دنیای دیگر
 بکه هر کس خواست روزی را گشاید
 به اغلب مردمی [این ترک باید]
 نباشند آن چنان چیزی [به دنیا]
 شما را لورد نسزدیک برما
 به سوی کرده‌ی شایسته‌شان [روی]
 دو چندان اجر می‌یابند [و نیکوی]
 [به لردوس برین هر قهر و مشکوی]
 هم کوشد بهر رد و انکار
 [بدرگاه خدا] گردند احضار
 به هر کس خواست روزی را گشاید
 بسا بر مساحت تنگش نماید
 عوض اعطا نماید [از پس آن را]
 [همه مخلوق و موجود جهان را]

۴۰- وان روزی که ایشان را تمام
 بگوید پس به آن خیل ملانکه
 ۴۱- جواب آرند: پاکی این تو هستی
 پرستیدند آنها چنان را
 ۴۲- ندارد هیچ یک امروز از آنان
 که تسا سودی برای او رساند
 و گفت: ما چشید آن کفر نار
 ۴۳- و چون خوانده شود بر جمع ایشان
 بگویند: این بجز مردی نباشد
 شما را باز دارد از هر آنچه
 سپس گویند: این جز افترا نیست
 و امسدر بساب حق کفار گویند:
 همانا این سفیر از جادویی نیست
 ۴۴- پس آنان، ما کتاب اسمانی
 و نسیه ماقبل تسو هشدار گویی
 ۴۵- و انبهای کز آنان پیش بودند
 او پسر پیشینیان آن مال و مکتب
 به هشری این کسان نازل نگشتند
 مگر تا کفر من بهر آنان
 ۴۶- شما را، گو به یک نکته دهم بندگان
 بها خیزید دو به دو به همراه
 کنید اندیشه، معجون نیست (آن مرد)
 شما را پیش پیش کیفری سخت
 ۴۷- بگو: هر مزدکان را از شماها
 مرا جز با خدا اجرت نباشد
 ۴۸- بگو: بی هیچ شک، حق را خدایم
 و او دانای اسرار نهانی است

پس محشرا آورد (از موزمین ها)
 شما را می پرستیدند این ها؟
 تو باشی سرور ماها، نه ایشان
 و اغلب مسموم (آن کفر کیشان)
 به حق فرد دیگر اختیاری
 و یا او را زیان آرد یککاری
 که آن را کذب دانستید (باری)
 همان آیات روشنگر که از ماست
 (که باشد نیت او بی کم و کاست)
 پدرو هاتان پرستیدندشان (پیرا)
 او جز قولی که باشد کذب امیرا
 - چو حق در نزد آنها گشت باهر -
 (که اینک نزد ما گشته است ظاهر)
 نذریم اینکه خوانند و بداندند
 میبوی آنان که برحق شان بخوانند
 همه تکذیب (حقایق) روی آور،
 که بخشیدیم آنان را (سراسرا)
 رسولان مرا کردند تکذیب
 چگونه بود او چون دیدند تکذیب
 و آن پسند این بود در کار دادار،
 و یا یک یک او از بعد چنین کار
 همان کلاو با شمایان هم زبان است
 نباشد او مگر هشدار خوان است
 طلب کردم همه آن شما باد
 و او شاهد بود هر گل ایجاد
 نهد مابین او باطل را بواند
 همه هر چیز را بایست، دانند

- ۴۹- بگو: حق آمد (و شد پای برجای)
[نه در هستی] کند آغاز چیزی
۵۰- بگو: گر سوی گمراهی کنم روی
وگر ره یابم، آن از لطف وحی است
چرا، چون او (خداوند) سمیع است
۵۱- چو [یکو] بنگری، آنکه که ترسند
و بگریخته شوند از جای نزدیک
۵۲- سپس گویند: لوردیم ایمان
چگونه از مکانی این چنین دور
۵۳- و آن را پیش ازین کردند انکار
۵۴- و بین آن کسان و امیال ایشان
به حق مردم مفسدان آن
- و [معبودی که عاقل هست و باطل]
به برگردان کند آن را [به زایل]
زبان گمراهی ام باشد از خویش
که لرد کردگار من به من پیش
بود نزدیک من [از هرکسی پیش]
نباشد پهرشان [راه] گریزی
[نه آنها را بود دست ستیزی]
کنون بر حشر و قسran و پیما
به آنها دسترس باشد میسر؟
به طاعت تیر اندازند [هسرا]
جندایی برفتند، آن سان گزین پیش
چین قصه، و آنکه شک کردند [در کیش]

۳۵- ترجمه منظوم تنویر و یاهر (حکمت: ۲۵ آیه)

﴿قُلْ أَفَلَا يَحْسِبُونَ﴾

- ۱- سپاس از آن خدای پدید آورنده است
نموده [حکم خداوندیش ز عرش برین]
فرشتگانی را با دواب و سه و چهار
بدون هیچ گمانی، خدای را باشد
۲- و رحمتی که بخواند خدای بر مردم،
وگر که بستن آن را لوده بنماید
و او خدایی پیروزمند و فرزانه است
۳- به حق خویش ایا مردمان! بپاد آرید
بجز خدای بود هیچ کردگار دیگر؟
خدا بغیر خداوند نیست، از چه سبب
- [هم] آسمان و [هم] ارض را [کول به کول]
فرشتگان را [سوی زمین] پیام بران
فزاید آنچه لوده کند [به خلق جهان]
به هرچه باشد [در عالم وجود] توان
کند گشاده، بران نیست مانعی [به میان]
برای آن نه گشایندهای [بجز یزدان]
[یکارهای جهان و برای مردم آن]
هر آنچه نعمت باشد [از داور سبحان]
کز آسمان و زمین رزقان دهد [این سان؟]
شما بچالب بپرايه می شوید روان؟

- ۴- دروغسوزان گسوت بشمرند آن مردم که روی روی به تکذیب گشته‌اند و امر بر بدون شبهه ایا مردمان بُود بر حق فریب‌تان ندهد پس حیات دمیایی ۵- بُود بدون گمان دشمن شما شیطان و غیو از این بُود، حزب خویش را خواند ۶- بُود برای کسانی که کفر هرز بندد و آن کسان که گرفتند [بورا] ایمان را چنین کسان ز مزایای اجر و امزش ۸- کسی که جلوه گرفته است زشتی کارش [بسان اوست که ایزد هدایتش کرده است] نهد به پیره و آن را که خواست عادی گشت بدون شبهه خداوند را خبر باشد ۹- خدا کسی است که او بلاها روانه کند به سرزمینی پژمرده‌اش سپس را نیم ز بعد آنکه فرو خفته بود و پژمرده ۱۰- و هر که از غلامد هر آنچه عزت هست محمود جانب او می‌کند آن گرفتار و کار نیک هم آن را برد سوی بالا یکی شدید عذابی به پیش رو دارد ۱۱- و کردگار شما را ز خاک خلق نمود و هیچ ماده‌ای [از نر] نه بار بردار به هیچ پیر نگردد فرزده بر عمرش که در کتابی [مستور باشد این حالات]
- بیمبرانی پیش از تو بوده‌اند [بدان] رجوع داده به سوی خدای باشد [هان] هر آنچه وعده از آن خدا بود [به زمان] فریب‌تان ندهد بر خدای‌تان شیطان شما هم او را گیرید خصم [روح و روان] که تا کند سرانجام در جحیم مکان عذاب سختی در پیش رو [بدون امان] و کرده‌اشان بوده است نیکو و شایان بزرگ اجری خواهند داشت [در پایان] و یک بند آن را به چشم خویش [عیان] هر آنکه را که بخواهد، خدا بدون گمان، تر مبد عم آن کسان و کاهش جان از آنچه را که کنند آن گروه [بی ایمان] که گمراهی آرند حامل باران به آن، زمین را شاداب می‌کنیم [و جوان] و حشر و بشر هم اینگونه است [ای انسان] بسود به نزد خداینگار [عزت و شان] که پای و ناب [برآید از درون به لسان] و بدستگالی از خود دهند چونکه نشان، و مگر آنان خواهد بید رفت [دعان] سپس ز نطفه [و با زوج دادگان سامان] نه بار بنهد جز علم کردگار بران و پیا نیابد [اوران] عمر او نقصان و این [چنین عملی] بر خدا بُود آسان

- ۱۲- وان دودریا یکسان نی‌اند، این شیرین و نوش‌خور و گوارا برای هر عطشان
و شور و تلخ بُود آب آن یکی و خورید، ز هر کدام، شما گوشت، تازه و رقیان
و زب و زیستی از آن دوا آورید برون گزن لباس برارید [و پوشش ابدان،
و آن سفاین بینی که بحر بشکافد که تا شوید به تحصیل رزق خود پویان
و باشد ای که سپاس [خدا] بجای آرید برای این همه آلاء و نعمت الوان]
۱۳ ز شب بکاهد و بر [حصول] روز افزاید ز روز کاهد و بر شب بداردش ارزان
و کرده شمس و قمر را مسخر و هر یک سوی سرآمد تمین شده شوند روان
و کردگار چنین است، کردگار شما که بهر است همه [حکمرانی] [دو جهان]
کسان که جدی خداوندشان همی خوانند بن‌ایسم مالک قلمبری از همه گیهان
۱۴ اگر شمای بخوانیدشان بدای شما که بشنویید و گر بشنوبد، پس سخنان،
[به هیچ حالتی و صورتی] اسمی گویند و پرچر چیر به بی شرکتان [کشد اذعان]
و هیچ کس نکند آگهت از کُنه امور، چو کردگار خبیر، [از همه نهان و عیان]
۱۵- نیازتان به خداوند باشد ای مردم و او خداست، عینی و مستوده‌ی [دوران]
۱۶- اگر بخواهد بر دارد از میانه شما و مردمان سویی بیاورد به میان
۱۷- و نیست این سان کاری هدای رادشوار [و مؤمان را بر پس حقیقت است ایقان]
۱۸- و هیچ حاس، بار گناه فرود دگر بدوش خود نکشد [از گناه و بار مهران]
[برای] لوندهد هیچ بسود مستعد اگرچه [فرود مخاطب] کسی بُود ز اقربان
فقط توانی آن قوم را دهی اندر که حوشتان ز خداوندشان بسود به نهان
[فقط] توانی آن قوم را دهی اندر که تا کسد اقامه نماز را [ارکان]
و هر که پاکسی ورزد بسود اوست یقین و برگشت بُود سوی [داور مئان]

۳۱- و بر تو وحی نمودیم هر چه را از کتب
 و نیست تشبیه که بر بندگان خود اله
 ۳۲- به بندگان [نکونام] برگزیده‌ی خود
 و بعضی آنان در حق خود ستم کردند
 و بعضی دیگرشان پیشتر از هر خیرات
 و این هم‌الا فضل بزرگ می‌باشد
 ۳۳- ۳۴- شوند داخل، آنان به عین جانی
 لباس آنان باشد و جسم ابریشم
 سپاس او، که از دل‌های ما زدود اندوه
 ۳۵ همان [خدا] که ما را از غم خویش بود
 که اندران نرسد [دست] خستگی بر ما
 ۳۶ و مردمی که به دلای، کفر و زندقه
 نه کارشان سپری کرده و نه می‌گیرند
 و ناسپاس [بر نعمت خدا را ما]
 ۳۷- [و عاصیان] از همانجا خدای بردارند
 که ما به جانب کاری نکوی رو آریم
 [و ما پاسخ آن عاصیان چنین گویم]
 که اهل بند گرفتن هران کسی باشد
 و هم پیغمبر هشدار گوی ما به شما
 عذاب را بچشید این زمان [که در عذاب]
 ۳۸ خدا به راز سماوات و لرض آگاه است
 حق است و با کتب پیشتر از خود همخوان
 خیر باشد و بینای [بر یکان و یکان]
 کتاب خویش به میراث داده‌ایم [و شما]
 و بعضی دیگرشان مقصد [بر این میدان]
 به آن، و لطف خداوند، و از سر ایمان
 [برای بسندی نیکوگرای پاک روان]
 و دستند طلایی و نوله‌ی او مرجان
 [و شادمانه بیارند این سخن به زبان]
 غور هست و شکور است [حق] بدون گمان
 به کمالی گمان [بهر ماست] جاویدان
 که ما را می‌آید بهر ما در این [سماوات]
 ۳۶ و مردمی که به دلای، کفر و زندقه
 نه کارشان سپری کرده و نه می‌گیرند
 و ناسپاس [بر نعمت خدا را ما]
 ۳۷- [و عاصیان] از همانجا خدای بردارند
 که ما به جانب کاری نکوی رو آریم
 [و ما پاسخ آن عاصیان چنین گویم]
 که اهل بند گرفتن هران کسی باشد
 و هم پیغمبر هشدار گوی ما به شما
 عذاب را بچشید این زمان [که در عذاب]
 ۳۸ خدا به راز سماوات و لرض آگاه است
 حق است و با کتب پیشتر از خود همخوان
 خیر باشد و بینای [بر یکان و یکان]
 کتاب خویش به میراث داده‌ایم [و شما]
 و بعضی دیگرشان مقصد [بر این میدان]
 به آن، و لطف خداوند، و از سر ایمان
 [برای بسندی نیکوگرای پاک روان]
 و دستند طلایی و نوله‌ی او مرجان
 [و شادمانه بیارند این سخن به زبان]
 غور هست و شکور است [حق] بدون گمان
 به کمالی گمان [بهر ماست] جاویدان
 که ما را می‌آید بهر ما در این [سماوات]
 ۳۶ و مردمی که به دلای، کفر و زندقه
 نه کارشان سپری کرده و نه می‌گیرند
 و ناسپاس [بر نعمت خدا را ما]
 ۳۷- [و عاصیان] از همانجا خدای بردارند
 که ما به جانب کاری نکوی رو آریم
 [و ما پاسخ آن عاصیان چنین گویم]
 که اهل بند گرفتن هران کسی باشد
 و هم پیغمبر هشدار گوی ما به شما
 عذاب را بچشید این زمان [که در عذاب]
 ۳۸ خدا به راز سماوات و لرض آگاه است

۴۰- کسی است لَوْ که در این سرزمین شما را داد پس، آنکه کفر بورزید کفر او باشد و کافران را خود کفرشان میفزاید و کافران را خود کفرشان نمیفزاید ۴۰- بگو [همه] شرکایی که قائلید شما چه چیز را از عدم بر وجود آوردند؟ و یا به خلق سعادات بدهدند شریک؟ که بر اساس و قرار همان شان بر دست و حق همین که مستکاران بیکدیگر ۴۱- بدون شبهه سعادات و ارض را دادار و گمراه زوال بخواهند یافت غیر از او و برادر و غفور است کردگار مجید ۴۲ و باد کردند آنها بزرگتر سوگند که گر پیمبر هشدارگوی شان می بود پس از هدایت قدم نهادندی (و آن هدایت و آن رهنمود می نفوذ) ۴۳ و بود این [همه] تأثیر [حوی] استکار و بدستگالی برگشت می نخواهد داشت و انتظار بجز رسم اولین دارند؟ و نیست هرگز تغییر [با دگرگونی]. ۴۴- و در زمین نمودند هیچ سیر و سفر همان کسان که قوی تر بودند از این ها توان برای گریز و گزیر می نبود چرا که بی شک دانات کردگار [مجید]

بسه جانشین بیسیاتان [عنون] برای خویشتن [خویش] مابهی خسران بفر فرستد هر نژاد داور سبحان [ایرانی روز حساب و کتاب] غیر زیان و جای ذات خدا دیدند ایشان [به عیان] بیافریندی ایشان بمن دهید نشان و بسا کتابی دادیم بر جد آنان؟ کون قرار گرفته است حجت و پرهان؟ بسا فریب نداشتند وعده او پیمان؟ نگه دارندشان از غنا [به حرز امان] کسی نباشدشان از پی بقا، ضمان و تر حقیقت این امر، شبهه می نتوان ۴۵- هم یزدان وین بودندشان حدیث و بیان و دیگر امی [چون بهبود و ترسایان] و چون نپذیر بیامد شدند رو گردان بجز گریختن [از حق] به مردم نادان و نیز حاصل اندیشه های [بی بیان] مگر که باز بگردد به سوی صاحب آن و هیچ تغییری در سنت خدای مدان برای سنت [دیرین کردگار جهان] که بنگرند سرانجام اهل دیر زمان و در تمام سعادات و لرض [او کون و مکان] به هیچ چیزی [از ابتدای تا پایان] و بهر اوست به درجیز [خود] کمال توان

۴۵- و اگر حذای فرو می گرفت اسباب
به جای می نهادی به پشت عالم ارض
و لیک بساز بدارد حذای ایشان را
فرا رسید چو سروق مردمان، داد

سری کبر اعمال او حرم های گوان،
سری رست نمودن یکی و جانوران
بر سر آمد معنوی (از گذشت و مان،
به بندگان خود او را بصارت است بدان

۳۶- ترجمه منظوم سوره یس (مکئی، ۸۳ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- یا، سین (خود حق تراب د)
۲- یس (فرمان حکمت امور
۳- ادعای اینه صراط مستقیم
از او که عمریز و مهربان است
۴- فاقوم را که عاف است
انسان که بیافند در
۵- بر اکثرشان بدون تردید
و ان قوم نیابورند ایمنی
۶- برگردنشان فرو نهاد
بر گردنشان بسته شود
بلا بگیرند و بعد سر
۷- پس رخشان ردیم سدی
ستری بر دیده اش کشیدیم
۸- یکسان باشد برای همه
گر آنان را دهی تواند
۹- تسبیح آن را تسبیح اند
و از آن بدیده، رب رحمت
بر اجر کریم و بخشش و
۱۰- ما زنده کنیم مردگان
حقی نفس قدومش
در متن کتاب روشنی

سبوتند همه وحی آسمانی
کماله در اهل، مسرسلانی
سارل شده وین کتاب روست
هر چیز کروات بر و بکوبست
هشده در همی دهی او انداز
آنکه او کارشان در هشدار
حق تعالی بکاف حکم، کبر
بر دهن خدا و روز محشر
حق تعالی را که دست نشان
این ست جرای کفر کیش
برسته به پیش پانظرها
ور حیات حد سده دیگر
عاجر از روستا سده یک سر
ان قوم سببیاورد ایمان
بما صبر و نظر سعایی از آن
کسر پسند متابعت نماید
بر جان و دلش هرس آید
به مرده (که ایزدش فراید
و اعمال گذشته های آنها
مکتوب کنیم در زمانها
ان جمله نموده ایم پایا

۱۳- اور فستقش برای ایشان
 [کسر جانب ما] پیمرانی
 ۱۴- انگاه به نزد اهل آن شهر
 انبها را کسایان شمرند
 ما جانب آن دو فرد ستوار
 گفتند همه پی رسالت
 ۱۵- پاسخ دادند می نائید
 ننموده گسیل [حق] و رحمان
 جز کذب شما سخن نگویید
 ۱۶- گفتند سپس به قید تأکید
 [کسر بهر رسالت و هدایت]
 ۱۷- خسود غیور پیامی آشکارا
 ۱۸- گفتند ز دیسم بر شما فبال
 [وانگه] تان سبکسار سازیم
 ۱۹- پاسخ دادند فال بدان
 چون داده شدید پسند [انگ]
 قسوم اهل تجاور استید
 ۲۰- از دور ترین [سواحل] شهر
 گفتا کای قوم من! نماید
 ۲۱- زبناں که نه طالبد اجری
 پرو بانشید [تا که] انان
 ۲۲- من را نرسد که تا پرستش
 حال آنکه شما به جانب او
 ۲۳- ایسا چسز او دگر خدایان
 وانگاه اگر خدای رحمان
 کارد بر سر سر، مرا سلائی
 سودی ندهد چنان شفاعت
 ۲۴- بی شک اگر این بود [شمارم]
 ۲۵- مؤمن به خدایتان شدم [حال]
 ۲۶- پس گفته شود باو که اکنون
 گوید [انگاه] با خود، یکاش
 ۲۷- [یکاش] تبار من خبر داشت
 وز اینکه مرا میان مردم

از مردم انجنان دیاری
 [رفتند] به آن دیار دیاری
 دو فرد [سبی] روانه کردیم
 پس [امر] به سومین سپردیم
 کردیم به سومین [و یک سر]
 ما مسرور شدیم [و ایت اور]
 غیر از بشیری بستان ماها
 چسبیزی را [در زمین ماها]
 [در این زمین ماها] از آن ماها
 انگاه خدای ماست بر آن
 ما آمده ایم بر شما [هان]
 [البته] به عهده نیست ما را
 فبال بسید و دست بر سر بردارید
 بر درد و عذاب ما دھارید
 از آن مختراست، [وین سوال است]
 از شهر شما محل فال است؟
 حق این بود [و بر این سوال است]
 پی بردی آمد [و ره] عھولان
 [الحکال] اطاعت رسولان
 وانگاه بیافته ره خوش
 آرند ره فلاح تان پیش
 بمایم از آن که خلاقم کرد
 مرجوع شوید [فرد بر فرد]
 گیرم بهر پرستش خوش؟
 اینگونه اراده آورد پیش
 [و انهابه شفاعتم بر آیند]
 نتواندم رها نمایند
 در گسمره عسسیان دھارم
 پس گوش کنید از من [این قال]
 داعیل شود در بهشت [ادار]
 می شد قوم ازین خبردار
 از اینکه خدایم عفو فرمود
 بر زمین مکرمین [بفرود]

۲۸- ما بر سر قوم او پس از لو
اعزام نگزیده و نبودیم
۲۹- غمیر از فزاید مرگ آور
خساموش شدند پس [تمامی]
۳۰- افسوس به بندگان که هرگز
جز آنکه به جای طاعت از وی
۳۱- اندیشه نگزیده اند آیا
بسیار ز نسلها نمودیم
آنان هرگز به سوی ایشان
۳۲- جز این نبود که [آخر کار]
۳۳- بمزمرده زمین، که ماضی کردیم
[پس] دانسته از آن پدید کردیم
[بمزمده زمین] برای عورت
۳۴- کردیم پدید باغهایی
چوستان کردیم چشمههایی
۳۵- کز بار و بارش و از هر آنچه
روزی بختورند او هیچ ایسان
۳۶- پای است و منزله آن کسی کاو
از آنچه زمین ز خود برارد
[نیز آنچه] بر آن نیاند آگاه
۳۷- آنان را ایستای بود شب
و انگاه درون حاکمیت آن
۳۸- و نذر جریان خویش خورشید
تقدیر خدای این چنین است
۳۹- کسودیم برای ماه، تقدیر
تا خشک چو چوب لعل دیرین
۴۰- نسبند خورشید را سزلوار
نی [این امکان برای شب هست]
باشند بیک سپهر [و یک سر]

از [روح] شما، سپاهیان،
اعزام گزینده [چنانی]
[مهرگان] و احسنه نمی بود
هرکس که چنان صدای بشنود
نماید بر ایشان یکی پیمر
بگرفتندش به [هزل و] تسخر
پیش از آنان [به روزگار]
بر [دار] فکای رهسپاران
نماید بدو باره، رهگذران
جمعا بر ما شوند اصفار
سر زنده [و مستعد و شاداب]
کز آن بسجورد [و مایه تاب]
نمیشد به بودر جمله اسباب
چو کما نین و دارهایی [از] تاک
[از] سپهر شما ز سینه خاک
دست غیودشان نسوده موجود،
آنکس نکند شکر [معبود]
نسوده صنوف جمله موجود
بما آنچه بذاب آن کسان بود
[و آگاه بر آن پدید معبود]
ما روز بر سر آوریم از آن [شام]
گیرند [از جسم و روح] آرام
بما حد و قوار پای برجاست
پیروز [و به کار خلق] داناست
سر منزلها [چنانکه شاید]
[از] مسیر مسیر [بما] آید
تا دسترسی به ماه یابد
کما درون از روز بر شتابد
در دهر آن همه شتاور

۴۱- وین مایه عبرتی (و پندی است)
 بر کشتی نر سوار گردیم
 ۴۲- آنان را همچو آن (سفینه)
 تا اینکه بران سوار گردند
 ۴۳- خواهیم اگر کنیمشان غرق
 (از دام) بسجرات می یابند
 ۴۴- جز آنکه ز سوی ما بینند
 همسم بسرهروی (و زندگانی)
 ۴۵- گویند چو بر چنان کسانی
 از آنچه به پیش روی دارید
 باشد که شود شامل رحم
 ۴۶- ز ایات خدای می رسد
 جز آنکه شدند روی گردان
 ۴۷- وانگه که ناکسان بگویند
 انصاف کنید بر فرمان
 کفار به مسلمان بگفتند
 کسان را چسبون خستنا بخواهد
 چسب راه خست لال اشکبار
 ۴۸- گویند کلماتان اگر هست
 آن و حسنه (گسزان سخن بگویند)
 ۴۹- جز بانگی سرگبار و یکتای
 در حال ستیزه و جدل شان
 ۵۰- انگه نه وصیتی توانند
 ۵۱- در صورت دمیده گردد آنگاه
 (از آنجای) بسجابت خدایان
 ۵۲- (از مضجع ما) چه کس برانگیخت؟
 این است همان که رب رحمن
 گرفتار بیمبران (دادار
 ۵۳- غیور از فرید مرگ آور
 زان بعد بُود که جمعه آنان
 ۵۴- (دانید که) بر کسی در این روز
 جز در حد فعلتان که گردید

بر انانی که دودمان شان
 (گردید ره از مرگ جان شان)
 چسب دگسری بیافریدیم
 (اینگونه صلاح امر دیدیم)
 و آنها فریادرس ندارند
 (بر حادله تائب می یارند)
 لطیفی (و عنایتی) پدیدار
 تا وقت معین (و سزاوار)
 (احمال) شما کنید پر هیز
 و آنچه به پشت سر بُود (نیز)
 (از سوی خدای عامل رحم)
 هیچ آستی از برای ایشان
 (از ایات خدای، گفتمشان)
 (از آنچه خدای رزقشان داد)
 (اینگونه فجدلات افتاد)
 آن مکرده را گسیم اطعام
 (تکلفام کند و صورت تمام)
 (از فرموده) نبرده اید پا را
 بر (پایه حق و) صدق ستوار
 کسی می رسد (و شود) پدیدار
 چسبزی را مستنظر (مانند)
 (آن بانگ بران کسان بخواهند)
 نی رجعت سوی اهل دانند
 از (دامن) خاک سر برارند
 با (شور و) شتاب ره سپارند
 (گویند چنین که) وای بر ما
 خود! وعده بداد (جای بر جا)
 می بود (و) صدق (موشار)
 بانگی یکتا (با) سپندار
 اندر بر ما شوند اخبار
 (از جانب ما) ستم نیاید
 (و) بسهر شما جزا (شاید)

۵۵- بی شبهه بهشتیان در این روز

۵۶- آنان با زوجها [سراسر]

تکلیف داده پسسه [مستگها]

۵۷- آنجا ز برایشان تمرهاست

۵۸- [از ما به شما کنون کلامی است]

۵۹- امروز رسد ندا [مدین سان]

از مسرودم نسیم دور گسردید

۶۰- ای مردم! با شما مگر من

کسان شیطان خشم افکار است

۶۱- بسر اینکه، مرا کنید عبادت؟

۶۲- جسمی بسیار از شما را

[انگساز از یمن غریب کساری

۶۳- این است همان جیم [سوزان]

۶۴- از بهر جزای کمر پادروز

۶۵- امروز نهیم سر دهان

پسا ما، ز هر آنچه کرده بودند

همم پساهاشان گونه گسردند

۶۶- ماگر خواهیم دیدگان شان

بر سوی سراط ره سپارند

۶۷- ماگر خواهیم آن کسان را

وانگساز نه تاب هیچ نفس

۶۸- و آن را که دهیم عمر بسوز

پسا عقل نمی کنید ادراک؟

۶۹- ناموخته ایم شمر، او را

وین نیست بغیر پند و اندرز

۷۰- تا هر کس را که زنده [دل] هست

تا حکم خدا شود محلول

در کساری حیرسد او نسیروز

بی نشسته بسوز سبایه ساران

[اسروده ز ونج روزگساران]

و آمده هر آنچه شان که دل خواست

وز رب و حسیمتان سلامی است

کای مردم [کافر و] گنه کار

[ناتشید جدا ز جمع ابرار]

[ازین پیش] نیستم عهد و پیمان؟

طاعت مبرید [خود] ز شیطان؟

ایستاد ره راست [پسا سعادت]

بی شبهه بسوز گسرد از راه

پشتا عقل نسیم شدید انگساز؟

چرا کرده داده شدید وعده ای آن

تا چه حد در آن شسوزد امسروز

۶۵- امروز نهیم سر دهان

پسا ما، ز هر آنچه کرده بودند

همم پساهاشان گونه گسردند

۶۶- ماگر خواهیم دیدگان شان

بر سوی سراط ره سپارند

۶۷- ماگر خواهیم آن کسان را

وانگساز نه تاب هیچ نفس

۶۸- و آن را که دهیم عمر بسوز

پسا عقل نمی کنید ادراک؟

۶۹- ناموخته ایم شمر، او را

وین نیست بغیر پند و اندرز

۷۰- تا هر کس را که زنده [دل] هست

تا حکم خدا شود محلول

۷۱- اندیشه نکرده اند ایسا
از آنچه که دست [قدرت] ما
خلقت کردیم [نوع] مردم
۷۲- آنان را رامشان نمودیم
[از بعضی شان غذا بگیرند]
۷۳- آن مردم را [از چارباغان]
[پس بهره وران از این موهب]
۷۴- بر جای خدا، هدای های
شاید که کنند یساری شان
۷۵- آنها پتاهای برای یاری
[در عرصه حشر] بهره آنها
[آن سان سببی که بهره آنان]
۷۶- پس آن سخنان شان که گویند
هر چیز عیان کند آنان
۷۷- از سلفه ای افسرده ای مش
و انگاه [به نحو] شکار
۷۸- آرد مسئل از برای ما
گسود که به [پاره] استخوانها
حال آنکه [در این مخاک باشند]
۷۹- گو آنکه برای بار اول
او زنده نمایدش دوباره
۸۰- آنکو ز درخت سبز بسود
و انگاه شمسما [یساری ا]
۸۱- ایسا آنکس که آفریده است
قادر است [چنان خدا یس]
بستواند، آری، اوست خالق
۸۲- هر چیزی را برای خلقت
تنها گوید که: «باش» و آن چیز
۸۳- پس پاک و منزّه است آنکو
پس جانب آن خدای، مرجوع

مسما [از سطر راه اند]
بر ساخته است [در زمانها]
مسالک بسا شد تا به آن دام
[بروخی ز آنها مهار کردند]
[بر بعضی شان سوار کردند]
نوشیدنی است و بسود دارند
ایسا شکرش بجا نیارند
بگرفتند از پی سستایش
[انگه که کنندشان نیایش]
برایین مردم توان ندارند
[پتاهای چو سبزه کار دارند]
حاضر شده در صف شمارند
غیرکن بکنند قرا که دانیم
[پس آنکه نهان کنند] خوانیم
[اندیشه در این نکرده انسان]
وجود چهل گرای شد آن
[پس چهل خلقت خود برد ز خاطر]
[از نو که دهد حیات، آخر]
پسیده [و جزو خاک] باشند
[از نیستی اش به هستی اوست]
بر هر خلقی خدای داناست
[اش را بر شمسما پدیدار]
می آفریزد بهر خسود نثار
[ایستگانه] زمین و آسمانها
تا خلق کند زبان آنها
[دانی به هستی و زماتها]
[لش چو اراده می پذیرد]
بسی هیچ درنگ هست گیرد
[لورا ملکوت هر چه در دست]
گردید [و نهایت این چنین هست]

۳۷- ترجمه منظوم سوره صافات (مکّن، ۱۸۲ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۳- ۱- به صف اندر صف [عباد] قسم
و به خوالندگان ذکر قسم
۵- ۴- که خدای شما یگانه بود
و خدای زمین و هر چیزی
۶- ۵- و خداوندگار خاور [ها]
زیب دادیسم آسمان فرود
۸- ۷- و ز هر دیو سرکشی آن را
نستوانند تا که گوش دهند
[و کسر آرند رو، ز هر سو نیز]
۱۰- ۹- و انسانی سخت بهر آن است
مگسر آن کس که [نشد] بر باید
۱۱- پس، از ایشان سوال کن ایسا
با دگرها که افسریدستیا
خلق کردیم [با] ارض خویش
۱۲- پس که از [حال] آنچنان عوالم
[ره] و رسم ترا چو می لکوند
۱۳- و آن کسان را همی چو بند دهد
۱۴- هر پندیده‌ی شکوف را نگردد
۱۵- و بگویند ایس ز دیل ما
۱۶- و بگویند چونکه ما فریدیم
باز انگیزفته نسویم [از جای]
۱۹- ۱۷- نیز آباء ما چنین گردند
بناگ واحد همین بُود، [اری]
۲۰- پس بگویند وای، وای به ماست
۲۱- این بود روز فصل [آسمان را]
۲۲- ۲۳- آن ستم پیشگان [مشرک] را
و مسر آن را که می پرستیدند
گردد آریسد و راه بنماید
۲۴- باز دارید [ایس خلوم و جهول]
- و به مائع شولندگان [از گناه]
[میعنی] ایسات میروم الله
و آسمانهاست [جمله] از دادر
ببین ارض و سما گرفته قرار
[با] اخترها هم افریده آن
به وجود کواکب رخشان
بگرفتیم در پناه [همین]
به خفایای [عالم] زبرین
و اندک گردید [با] شهابی تیز
و علباسی شماره پیا پیرجاست
کبه شهابی مسنورش ز قفاست
خلق آن قوم استوارتر است،
[و] یکی هر دو تما کسدام سر است
[از گشت] چسبناکشان [از پیش]
[چو] شکیلی می نمودی و آگاه
به کسوف در آن کنند نگاه
نمی‌پذیرند [و] دل بآن نمی‌سپارند
به سوی ریشخند روی برون
نمی‌شود غیور چنانوی پسیدا
خاک شد استخوان ما [به سزار]
ز لسنه خواهیم گشت دیگر سارا
گو: شماید خُرد و خوار، اری
پس نگه می‌کنند [مسر باری]
این همان روز [آخر است و] جزاست
که شما کذب خوانده‌اید آن را
و همانندهای آن [فجرا]-
جانی پروردگار [آن کفار]
[همه را] بر جحیم [پُر ز شرار]
که بُود این چنین کسان مسؤول

۲۵- پس شما را چه آمده بر سر
 ۲۶- آری (افسواد عاصی دیروز)
 ۲۷- بعض انسان ز حال بعض دگر
 ۲۸- پاسخ آرند: این شما بودید
 سوی ما آمدید (تا بر ما،
 ۲۹- پس، بگویند: این شما بودید
 ۳۰- بر شما سلطه‌ای نبود از ما
 ۳۱- حکم پروردگارمان (امروز)
 تا چشمنده‌ی (عذاب او) باشیم
 ۳۲- پس پیرویم‌تان پیرو گشته
 ۳۳- در چنین روز (پس به هم یارند،
 ۳۴- پس به آن مردمان (عصیانگر
 ۳۵- این چنین بود شیوه انسان
 گسسته می‌شد چو در بر ایشان
 ۳۶- و سخن‌شان چنین: خدایان‌مان
 [که چو لش رسیده است به سر
 ۳۷- حق چنین است (گان رسول خدا)
 و گسست السیله پیشین را
 ۳۸- و شما یان چشندگان عذاب
 ۳۹- و جزایی شما نمی‌یابد
 ۴۰- ۴۳- غیر خالص عباد (حق) که بوند
 میوه‌ها و گسرا می‌نند ایشان
 ۴۴- ۴۶- بر سر یروند روی آفر روی
 که درخشانند و سپید بوند
 ۴۷- هیچ سرخوردی آتش‌شان نبود
 ۴۸- چشم‌الکنده دختران‌شان پیش
 ۴۹- همچنان بی‌غشتر مرغ‌اند
 ۵۰- روی آرند پرس و جوی کن
 ۵۱- یک تن از آن میان بگویند (زود):

که نباشید یار یکدیگر؟
 (همه) تسلیم پیشه‌اند امروز
 باز پرس کنند (و گسب خسرو)
 که به حالات حق بجانب خویش
 سز نمودید راه دین از پیشین؟
 که خود ایمان قبول ننمودید
 بود طمیانگری شمار شما
 (همه) در حق ما تحقیق یافت
 بر سر ما عذاب او پشیمانی
 ز آنکه پیودیم نیز خود گمراه
 مشورتی در عذاب (خدا) نداشت
 ما چنین می‌کنیم (در محشر)
 (آیت) لا اله الا الله
 کسر می‌بودشان از فرط گناه
 تیرک گوییم بهر یک شما را؟
 و نیز پیروین مردمان ظاهر؟
 آنچه حق است در میان آورد
 کرد تصدیق (فرد انور) فردا
 (ان عذاب‌های که) در دالود است
 جز به آن فعل که شما بوده است
 رزق معلومشان (در آن جهان)
 در جهان بهره‌مند از نعمات
 بهرشان باده (ها) به بر آرند
 شاربان را لذت و خوشخوراند
 و نه نوشندش بگرد دست
 دیده‌گان‌شان درشت (و شهلا) هست
 (پیشینه‌هایی) لبان‌شان شد از نظر
 بعض آنها ز حال بعض دگر
 هم‌نشینی مرا به دنیا بود

۵۲- از من (آن یار) می‌نمود سوال

۵۳- [ساورت هست] چونکه ما مردیم

باز خواهیم یافت [آجر و] جزا؟

۵۴- پس بگوید [بر این قرار و مدار]

۵۵- پس سرا بسگرد سوی آن یار

۵۶- پس بگوید ز دور دست باو

بود نزدیک تا سرا نبرد

۵۷- نعمت حقم از نبود به سر

۵۸- ۵۹- جز بان گردن نخستین مان

ما نخواهیم دید رنج و عذاب؟

۶۰- پس گمان این [که هر چنانم من]

۶۱- بهر تحقیق این هدف [به تمام]

۶۲- این چنین پیشکش بود بهتر؟

۶۳- ما همان را پنداده‌ایم قرار

۶۴- آن درختی بُود که گیرد پیکر

۶۵- آن درختی که اوصاف آن پس است

۶۶- بهمد، ایشان خورنده‌ی آند

۶۷- بهر آنها [پس از چنان ماکول]

۶۸- ۷۰- مرجع آن کسان بُود دوزخ

که به گمراهی اندرند و سپس

۷۱- ۷۲- راستی را که پیش از آنان

به سوی گمراهی گراییدند

منذرانی نموده‌ایم روان

۷۳- بنگر تا چه شد نهایت کار

۷۴- مگر آن بسدگان پاک نهاد

۷۵- به یقین نوح مان ندا در داد

۷۶- خود و اهلس از آن بلای بزرگ

که تو هم اهل باوری [الحال؟]

و شدیم استخوان و خاک سیاه،

آل پی کار نیک و فعل گناه؟

هیچ باشید اهل استحضار؟

که میان جحیم کرده قرار

به خداوند [می‌خورم سوگند]

کسی [و بگسلائی ام پیوند]

بودم از حاضرین بر کیفر

ما نخواهیم فردا بر دگر؟

انیست دگر برای ما کیفر؟

فسوز عظمی است [در امانم من]

بیماید اهل عمل کنند اقسام

پس کم زقوم [آن غیبت] شجر؟

بهر گسستند جرم غلیم شمار

۱- ۲- ۳- ۴- ۵- ۶- ۷- ۸- ۹- ۱۰- ۱۱- ۱۲- ۱۳- ۱۴- ۱۵- ۱۶- ۱۷- ۱۸- ۱۹- ۲۰- ۲۱- ۲۲- ۲۳- ۲۴- ۲۵- ۲۶- ۲۷- ۲۸- ۲۹- ۳۰- ۳۱- ۳۲- ۳۳- ۳۴- ۳۵- ۳۶- ۳۷- ۳۸- ۳۹- ۴۰- ۴۱- ۴۲- ۴۳- ۴۴- ۴۵- ۴۶- ۴۷- ۴۸- ۴۹- ۵۰- ۵۱- ۵۲- ۵۳- ۵۴- ۵۵- ۵۶- ۵۷- ۵۸- ۵۹- ۶۰- ۶۱- ۶۲- ۶۳- ۶۴- ۶۵- ۶۶- ۶۷- ۶۸- ۶۹- ۷۰- ۷۱- ۷۲- ۷۳- ۷۴- ۷۵- ۷۶- ۷۷- ۷۸- ۷۹- ۸۰- ۸۱- ۸۲- ۸۳- ۸۴- ۸۵- ۸۶- ۸۷- ۸۸- ۸۹- ۹۰- ۹۱- ۹۲- ۹۳- ۹۴- ۹۵- ۹۶- ۹۷- ۹۸- ۹۹- ۱۰۰-

۱- ۲- ۳- ۴- ۵- ۶- ۷- ۸- ۹- ۱۰- ۱۱- ۱۲- ۱۳- ۱۴- ۱۵- ۱۶- ۱۷- ۱۸- ۱۹- ۲۰- ۲۱- ۲۲- ۲۳- ۲۴- ۲۵- ۲۶- ۲۷- ۲۸- ۲۹- ۳۰- ۳۱- ۳۲- ۳۳- ۳۴- ۳۵- ۳۶- ۳۷- ۳۸- ۳۹- ۴۰- ۴۱- ۴۲- ۴۳- ۴۴- ۴۵- ۴۶- ۴۷- ۴۸- ۴۹- ۵۰- ۵۱- ۵۲- ۵۳- ۵۴- ۵۵- ۵۶- ۵۷- ۵۸- ۵۹- ۶۰- ۶۱- ۶۲- ۶۳- ۶۴- ۶۵- ۶۶- ۶۷- ۶۸- ۶۹- ۷۰- ۷۱- ۷۲- ۷۳- ۷۴- ۷۵- ۷۶- ۷۷- ۷۸- ۷۹- ۸۰- ۸۱- ۸۲- ۸۳- ۸۴- ۸۵- ۸۶- ۸۷- ۸۸- ۸۹- ۹۰- ۹۱- ۹۲- ۹۳- ۹۴- ۹۵- ۹۶- ۹۷- ۹۸- ۹۹- ۱۰۰-

منوه ش چون سر شیاطین است

و شکمم پُر کنندگان از آن

آب امسیرهای بُسود جوشان

چونکه آبِاء خموش را دیدند،

راهشان با شتاب بگزیدند

اکثر اهل دوره‌های نخست،

و میان چنان کسان بدرست،

[تا بسره آورند پیر و جوان]

بهر گسیرندگان آن هشدار

[که خداشان جزای خیر بداد]

و چه نیکو جواب گویانیم

بهراندیم [و نیک گویانیم]

۷۷- و فقط زاد و رود او را ما

۷۸- بهر او بین و پسینانش

۷۹- در میان جهانیان بر نوع

۸۰- ما جزا این چنین روا داریم

۸۱- ۸۲- بود از بندگان ملین ما

و بهرامیم بودش از انبیاء

۸۴- و آن دل (طاهر یقین پرور)

۸۵- پدر و قوم خویش را چون گفت:

۸۶- بس دروغ و دغسل خدایانی

۸۷- پس به پروردگار عالمیان

۸۸- ۸۹- پس بگاهی سوی محوم افکند

۹۰- ۹۱- روی بر کفالتد جمعه از و

۹۲- ۹۱- که چرا هیچ چیز می نخورید؟

۹۳- پس نهانی به فرق آن احصام

۹۴- ۹۵- پس شتابان شدند جمع بر و

آنچه (با دست خود تراشیدند)

۹۶- وین بحالی بود که رت شم

هم هر آنچه را که بر سر او

۹۷- پس بگفتند (مشهور کین یاران)

(بسه مکشافان آنچه کرد او)

۹۸- در حلقش قوم بدستگالند

۹۹- گفتند و هر چه سوی رنم من

۱۰۰- گفتند یارب مرا عطا فرما

۱۰۱- مژده دلایم پس باو پسری

۱۰۲- چونکه در کار و کوشش آن فرزند

پدرش گفتند دیدم اندر خواب

بنگر تا (در این) چه می بینی؟

نو، به آنی که یافتی دستور

یاسایی ام زود از شک بیابان

(همچنان حکیم ماندنی دادیم)

نسبام نیکو بجای بنهادیم

باد از سوی ما (سلام او درود)

بهر خلتی که اهل احسان بود

غریق کردیم مردمان دگر

دل پاکیش بود اندر برا

لو به درگاه دارش آورد

بر چه هستید (خود) پرستشگرا؟

جای پروردگار می گیرید؟

(خود) چه رای و عقیده پذیرید؟

گفت (لایذ) سریش هستم من

با خدایان شان بگفت سخن:

و اصحاب را چه شد (که لال شدید؟)

هر یکی بگر نواخت ضرب شدید

پس بهرامیم گفت ما آنان

همچو پرستیدشان از زمان بزمان؟

هنم نسبما را بپنداده است وجود

گر کردید از شغلان می بودا

جایگاهی برای او بسازید

حال بر (کام) آتش اندازید

ما به (سفل) قرارشان دادیم

و بسزودی هم لو بود هلاکیم

از بزرگی (مالحان یکی فرزند

پسری بر دبار او بس دلپسند)

و شد به نمود پایای پدر

کز تو فرزند می بوم من سر

(سخنی گفت با پدر جو گهر)

کناوکن ای پدر به حق پسرا

گسر بود این مشیت داور

۱۰۳- هر دو تسلیم چون شدند بر این
 ۱۰۵ - ۱۰۴- به سوی او ندای در دادیم
 [متن] رؤیای خویش و ما اینسان
 ۱۰۶- بی گمان [این پدیده و آئین]
 ۱۰۷- بعد، قربانی بزرگی را
 ۱۰۸- بهر او بین واپسینانش
 ۱۰۹- ۱۱۱- بر براهیم [پس] سلام او فرود
 زانکه از پیندگان مؤمن ما
 ۱۱۲- [خبر خوش باور رسانیدیم،
 ما به اسحاق مؤذنان دادیم
 ۱۱۳- او و اسحاق را هبسمی برکت
 و آن دو را زاد و روده ما می بود
 اشکسارا به حق خود ایشان
 ۱۱۴- راستی را به موسی و هارون
 ۱۱۵- اندو و اهلبشان رهانیدیم
 ۱۱۶- ما بان قوم یابوری دادیم
 ۱۱۷- و به آنان کتاب بخشیدیم
 ۱۱۸- و اندو را ما بجانب ره راست
 ۱۱۹- بین [اخلاق] و واپسینان شان
 ۱۲۰- ۱۲۳- پس موسی سلام و بر هارون
 اندو بودند عهد مؤمن ما
 ۱۲۴- آن زمانی که گفت با قومش
 ۱۲۵- می پوستید بعل را و انگاه
 ۱۲۶- خالق [جسم و خالق جان تان]

و رسانید روی او به زمین
 گای براهیم داشتی باور،
 محسان را دهیم لجر او لجر
 هست بهر تنوا از من عین
 جای آن فدیده، ما پذیرفتیم
 نام نیکو نهاده او گفتیم،
 محسان را چنین جزا داریم
 بود، [و او را عزیز میده داریم]
 غمیری شدای او و مسعود
 که رسولی ز صالحان می بود
 [متن] عطا [از سوی خویش]
 [متن] بگو کار [و هم تبار اندیش]
 گذشته بودند از دستم کیشان
 [متن] گمراهان مست و انگاه
 زن بالای بزرگ او حال تبار
 پس شدند [انچنان کسان] پیروز
 گستی مستین او پسند آموز
 به درستی شدیم راهنمای
 بهادیم نام نیک بسجای
 محسان را چنین دهیم جزای
 [نیز] یاس ز انبیاء [خدای]
 نماند مسردمان پروای؟
 احسن الخالقین کنید ره های؟
 و افشردن شکر نسیان تان

۱۲۷- پس شمر دند کادش وانگه
 ۱۲۸- بسجز ان بندگان پاک خدای
 ۱۲۹- ۱۳۱- بهر او بین واپسینانش
 و سلامی بال یاسین یاد
 ۱۳۲- ۱۳۴- بود از بندگان مؤمن ما
 و بدین سان خود و تبار و را
 ۱۳۵- جز عجزی که [نام] او می بود
 ۱۳۶- پس از آن جمله را فنا کردیم
 ۱۳۷- ۱۳۸- صبحگاهان دعا می گذرید
 نیز هسو شامگاه بران گذرید
 ۱۳۹- ۱۴۰- بی گمان یونس از رسولان بود
 ۱۴۱- پس در ساختن قوسه با ایلان
 ۱۴۲- و نسیهنگش به بحر در بنید
 ۱۴۳- ۱۴۴- و گر از اهل ذکر می بینی
 ۱۴۵- پس ز ایش به ساحلی بایر
 ۱۴۶- بر سرش آن گیاه رویاندیم
 ۱۴۷- به رسالت به صد هزار نفر
 ۱۴۸- گرویدند و تا زمانی ما
 ۱۴۹- از خدای تسواند دخترگان؟
 و پسرها از آن ایشاند؟
 ۱۵۰- یا که ما خلقت ملائکه را
 یا [چنان مردمی] بُدند گوه
 ۱۵۱- هان که ایشان ز روی تهمت خویش
 ۱۵۲- پسری کردگار کرده بدید؟
 ۱۵۳- دختران را خدای بر پسران

حاضر ارنششان [برای حساب]
 [که بیابند از خدای ثواب]
 نام نیکو نهادایم بجای
 مُحسنان را چنین دهیم جزای
 لوط و بی شبهه ز اتسیا می بود
 بر هادیه شان ز کسیر [زود]
 بسین و امندگان [برای عذاب]
 [تا که حاضر شوند بهر حساب]
 خود به آثار مانند [از پدران]
 پس لعل نسبی کید در آن؟
 شد گریزان به سوی کشتی پُر
 و پسر [فکرسندی] بشد [از خزا]
 و ~~پسران~~ زوار بر سلامت بود
 بیسود ~~تیر~~ چشم هر چنان [مفقود]
 در فکرسندیم و بسود او بسیمار
 که [از نوعی] کسروی [آرد بار]
 یا فسر و نتر و را فسر ستادیم
 [از سوی خویش] بهر هشان دادیم
 [تو از آن مردمان بخواه جواب]
 [هم از ایشان تو باش پاسخ یاب]
 [خود] ز جنس اشیات آوردیم؟
 که [چنان جنس] خلق می کردیم؟
 این چنین گفته ها نهند به پیش
 و آن کسان از دروغ گویند
 دله ترجیح؟ [این چنین دانند؟]

۱۵۶-۱۵۷. و شما را چه می شود ای؟
 نشنمایید هیچ اندیشه؟
 ۱۵۷- صادقید از شما به گفته خویش
 ۱۵۸- ارتجاعی میان او با جن
 [اشکار است و نسیک] می دانند
 ۱۵۹. و خداوند از آنچه می گوید
 ۱۶۰- بجز آن بندگان پاک خدای
 ۱۶۱-۱۶۲- که شما آنچه می پرستدش
 مگر انکس که او در آینده است
 ۱۶۳- و ممالک همین سخن گویند
 مگر انکس که بهر وی باشد
 ۱۶۴-۱۶۵. عاصف اندر صفیم [طاعتگر]
 ۱۶۶-۱۶۷- و آن کسان ادعا می کردند
 کشتب آسمانی [از آن کسان]
 ۱۶۸- بی شک از بندگان پاک خدای
 ۱۶۹- لیک کس کردند آن کشتاب انکس
 ۱۷۰- آن گروه از عباد ما که شکاف
 حکیم ما گشته در حق ایشان
 ۱۷۱-۱۷۲- آن کسانند خیل منصوران
 پس، سو چندی از آنچه مردم
 ۱۷۳-۱۷۴- بنگرشان که زود می باشد
 خواستار عذاب ما باشند؟
 ۱۷۵- بر سر و بر سرای شان نگاه
 بهر گسیرندگان آن هشدار
 ۱۷۶-۱۷۷- چندی از آن کسان بگردان روی
 خود به چشم بصیر درنگرد
 ۱۷۸- و خدایت مژده است [از عیب]
 نسیم پیروزمند دلال است
 ۱۷۹-۱۸۰- و به پیغمبران سلام [و درود]
 انکه پروردگار عالمان

بر چه [معیار] حکم می رانید؟
 حتی اشکار می دانید؟
 حجت خویش آورید به پیش
 قائلند و به جانیان این کار،
 عاقبت [چونگی] شوند احضار
 پاک هست و مژده است یقین
 [کافران! مشرکان! بدانید این]
 هیچ کس را به گمراهی نکشید
 به جحیم [و عذابها] بچشید
 نیست فردی ز [خیل و مجمع] ما
 به نگاه مستعین سر با
 و مستمع [به حضرت داور]
 کسب اگر [نیز] در پند ما بود،
 که به پیشینیان [یقین افزود]
 می شدیم [و لازم بقوای]
 رود دانند [حجت و غایت گبار]
 نهاده [مکاتات] ز ما فرستاده
 پیش از این مسعین، [امساحه]
 وز بر سرای مسینه ما ظفر است
 روی گردان، [که انفران اثر است]
 تا به چشم بصیر درنگرد
 [و بگردان] با شتاب [و مسجود]
 که [ملای گران] شود رهیب
 بد بود [بامداد روز] عذاب
 بسنگرزان که در [مائی] زود
 [تا که فرجام شان چه خواهد بود]
 ز آنچه گویند [در خصوص خدای]
 هر هر آنچه می باشد او را رای
 و سستایش سزای ددار است
 و دو عالم از او پدیدار است

۳۸- ترجمه منظوم سوره (ص) (مکن، ۸۸ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- صَاد سوگند خورم بر قرآن
- ۲- کافران، آری پسانند اسیر
- ۳- و چه بسیار آمد را از جهار
- ۴- و شگفتی بنمودند از کار
- ۵- عیوض جمع خدایان زیاد
- ۶- و اکابرشان [چون این دیدند]
- ۷- که به طاعت ز خدایان روی
- ۸- پیشه سازید [همه] صبر و سکون
- ۹- ما چنین چیز در آئین اهری
- ۱۰- اگر که خواهید بداتید این چیست
- ۱۱- از میان همه ما، قرآن
- ۱۲- [از من و] یساکه من ایشان یکسور
- ۱۳- نسجیدند و یسا ایستکه هکسور
- ۱۴- یساکه دارند عزائین در دست
- ۱۵- آن رب تسو کسه پسخشند بُسود
- ۱۶- یساکه فرماندهی ارض و سم
- ۱۷- یکسوف آورده از امر موجودا
- ۱۸- اندر انجای ز همدستان هست
- ۱۹- [همه] طایفه‌ی نوح و عاد
- ۲۰- پیش تر، مردم [دیگر اعمار]
- ۲۱- همچنین طایفه‌ی لوط و ثمود
- ۲۲- نسجیدند یکایک [باری]
- ۲۳- پس عذاب من بر آن اقوام
- ۲۴- استظاری بُنودشان دیگر
- ۲۵- پسانگی یکتای آگه چون روی آرد
- ۲۶- و بگفتند: کهای بار خدای
- ۲۷- زودتر ز آنکه رسد روز حساب
- ۲۸- پسانموز او قوام ایمان
- ۲۹- یسه مستیز و به حقیقت از دیرا
- ۳۰- پیش از ایشان بنمودیم نهان
- ۳۱- بود به وقت گریز او له امان
- ۳۲- که از آن قوم، دهنده‌ی هشدار،
- ۳۳- ایک، ادریسار از پیغمبر،
- ۳۴- [آنچه را گوید] کاذب اوی است
- ۳۵- دعوتش بر رب یکتا افتاد!
- ۳۶- [نزد ما باشد این گفته غریب]
- ۳۷- آن ره [باطل] خود بگزیدند
- ۳۸- بسنهد و به چنین امر [نکوی]
- ۳۹- کاین بُود امری دلخواه [کنون]
- ۴۰- شکستیدیم از دورانی دیرا
- ۴۱- غیور بگر ساختی از خود نیست
- ۴۲- و چیزی و تزل شد جانب آن؟
- ۴۳- غرق در شبیه و شگند مگرا
- ۴۴- کیکر مَن ایسه جزای دیروزا
- ۴۵- آن عزائین که در آن رحمت هست
- ۴۶- [وامده] عزت [پساینده] بُسود
- ۴۷- و هر آنچه میان شان سرچها
- ۴۸- پس، [به اسباب] نمایند صعود
- ۴۹- [آن] سبهای کسه بیابند شکست
- ۵۰- مردم فرعون [اولاوتاد]
- ۵۱- بود تکلیب رسولان کار
- ۵۲- و اهل فایکده هم از آن مردم بود
- ۵۳- غیر تکلیب رسولان کاری
- ۵۴- همچنان [یافت تحقیق] [استعام]
- ۵۵- غیر پانگی کسه بُود مری اور
- ۵۶- [کسی از جمع] فرو نگذارد
- ۵۷- نامه‌ی صبا را بسنمای عطای
- ۵۸- [سهر اعطایش، داریم شتاب]

۱۷- کس شکیبایی بر آن سخن
 یسار از پند مسا کس داور
 ۱۸- کرده بودیم به همراهش رام
 همنوا بسا او [فر می گفتند]
 ۱۹- گورد آینده طيورن [یکسر]
 ۲۰- حکمرانیش به ستواری [تام]
 بذل کردیم [و کلامش به حساب]
 ۲۱- غسبر آن طرفین دعوی
 [کز ملاتک دو نفر انسان پلر]
 کبه ز دیوار مصلایش زود
 ۲۲- ناکهان چو بکه نمودند ورود
 شد از آنها برترس چهار
 مسا دو جانب ز یکی دعوا بسیم
 یکی از ما باشد ظلم سیر
 بسین مسا از مسو حق شو داور
 [حال] اب دآوری و نیکی رای
 ۲۳- یکی از آنها گفت این دوست
 میش دارد سودونه به سرای
 آن یکی را خواهد او از حق
 ۲۴- گفت [داود] به تحقیق [این یار]
 کسر تسو میش تسو طلب بنماید
 و قراول باشد از شرکی
 به جز افترا بد یسین آورده
 و چنین مردم نیکو کردار
 و بد است [همانکه] داور
 از چنین حکم عجولانهی خویش
 پس ز ریش طلب عفو نمود
 ۲۵- این چنین حال [که تر وی دیدیم]
 نزد ما داشت تقرب داور
 ۲۶- ای داودا قرا روی زمین
 بسین آن مردم پس تر سر داد
 پیروی از هوس [خود] منمای
 مردم گشته تر راه راه
 چونکه آن مردم بودند تر یاد

کاید تر جانب آن [بد دهان]
 که توانمند بسو نائب بود
 کوهها را که به هر شام و بام
 حمد و تسبیح [مرا] می گفتند
 باز گردنده به جا و به مقر
 و رسالت و نفوذش بسلام
 داشتی [دانش] بر فعل خطاب
 به سوی تسو بر سیده آیا
 بر سیدند به پای دیوار
 به سوی او بنمودند نمود
 از پی حق طلبی [بر داور]
 و بگفتند ز ما بیم مدار
 [مسو استار سخن حق مایم]
 [می محابا] به حق آن دیگر
 بر پدیداد تسو چون بگردد
 نوره است به ماها پندمای
 تر [این است] او طرف دعوی اوست
 و از آن متن میشی [استهای]
 [باز خنوسوت و فروشستی سخن]
 ظلم در حق تو برده است به کار
 تاش بر گلهی خود افزاید
 که نمایند به هم جور و جفای
 و نیکوکاری [و احسان] کرده
 [تدکد] از نظر جمع و شمار
 کارمودیمش [در آنچه] که بود
 سخت نادم شد و گردید پریش
 تسو بنمود و بسپارد مسجود
 [از مسو لطف] بسا و بخشیدیم
 هم تر و نیک مسو انجامی بود
 بگزیدیم [به خود] جای نشین
 دآوری کن [چو ترا حکم افتاد]
 بت کسند تر ره داور چادای
 کفر سنگین شان هست بر راه
 روز پادشاه و حساب [و میعاد]

۲۷- اسماعان را و زمین را و هرا
خلق ننمودیمش بیهوده
که [به ما] کفر همی ورزیدند
وای بر انسان که کفر بسیار
۲۸- آن کسان را که یقین آوردند
همسماجو افسادگران دلدیدی
پارسایان را یسا بسا فکار
۲۹- این کتابی است مبارک [مسمود]
اتسدر آیاتش اتسدیشه کنند
۳۰- و بیه داید سلیمان را ما
راستی را چه نگو عبیدی بودا
۳۱- و چنین شد که [خیولی] نیکو
۳۲- [شد سلیمان به تماشا سرگرم]
مهر اسبان بگرویدم برود
تا به آن وقت که خورشید [جهان]
۳۳- گفت: آنها سوی من بزر آرید
ساقهاشان را [گه] لمس نمود
[و قوالیم و عنق ز اسبان زود]
۳۴- و به تحقیق سلیمان را ما
بفکندیم به تاختش جسدی
۳۵- گفتند یسا رب تو مرا عفو نمای
که پس از من نبود در خور کس
۳۶- بساد را کردیم آنگاهش رام
چونکه صادر بنمودی قوعان
۳۷- وز دیوان، بستا یسا غوام
۳۸- و کسان دگری هم مغول
۳۹- آری! این می باشد بخشش ما
یسا [اگر خواهی] بر میدارنش
۴۰- نژد ما مروت او افزود
۴۱- یساد از ایوب نما، بنده ما
که [خداوند] شیطان بر من
۴۲- [و بگفتیم] که بر روی زمین
شستشو گاهی [جوشیدنی] است

بین آنهاست [پنهان یسا که عیان]
وین تضرر و کساتی بوده،
[وز پرستین عیان پیچیدند]
کفرورزی بنمودند [شمار]
و بکوکاری و احسان کردند،
بگزاریم به یک [مترج] جای؟
در یکی مرتبه آریسم شمار؟
لزالش بر تو نمودیم [گه زود]
عاقلان عبرت از آن پیشه کنند
[از سر لطیف] ننمودیم عسلا
بود ثواب [به سوی مسمود]
شامکه عرخه نمودند بساو
گفت [اینگونه بسخود یسا ازرم]
شیدم ز یساد خلدایم عافل
ششکس پردهی مغرب پنهان
نویگنه گمان سه بر من دارید
درست بر گردنشان [گاهی] سود
حسب مسلت خود قطع نمود
[از نمودیم] بر انسان مپا
[هم در آن حال دم از توبه زدی]
و مرا فلکی بمنمای عسقای
که تویی [خالق] پخشنده [و پس]
تا به هر جا که ورا بود مرام
نمورم و آرام شسندی [زود] روان
یهر خدمت بنمودیمش خاص
و بهم بسته [به خدمت مشغول]
بی حساب آن را یسا بزل نما،
[از بی بهرهی خود بگذارش]
واجد لسیک سیرالجامی بود
که به رب خود، در داد ندا
برسانده است [یسی] رنج و محن
پای خود را بزن و [بینک بین]
[آب] آن ببارد و نوشیدنی است

۴۳- و سپس اهر و را بار دگر
 همه ای ایشان از رحمت خویش
 تبا خسرد و رزان را پند بُود
 ۴۴- [و وفا کسردن را بر پیمان
 دسته ای ترک می [تر] را بر خار
 بزن و مشکین سوگند [ان] را
 [بهر ما] بود چه عیدی نیکو
 ۴۵- بندگان ما را [بخواهیم
 یار مسیّر که بودند آنان
 نیز صاحب نظر [شروع می
 ۴۶- خدمتی دادیم آنان را ما
 [صفتی کسان را قهر فرود]
 ۴۷- نزه ما بودند آنان ز اختیار
 ۴۸- آن سماعین، تسو در خاطر دار
 همه از [تسیر] نیکان بودند
 ۴۹- یار کردی بود این [بهر نام
 ۵۰- عدن جناب که در هایش باز
 ۵۱- نکیه بر بالش و نگرفته فرار
 ۵۲- دختران در برشان یوب [و نکوی]
 ۵۳- این بُود آنچه پس روز حساب
 ۵۴- این همان رزق معین از ماست
 ۵۵- این چنین است و بدتر پایان
 ۵۶- دوزخ است آنکه شوندش داخل
 ۵۷- آب جوش است و در آن چرکاب
 ۵۸- و عذاب دگری [ندر کار]
 ۵۹- این گروهی که بهمراد شمای
 نه خوشامد گو ایشان دلزنند
 ۶۰- پس بگویند که [بهر شما
 بپناهید شماها آن راه
 بد مکاتی بُود [بهر قنوا]
 ۶۱- پس بگویند خدایا آن فرد
 کسردگارا به جحیم العاوی

و همانندان فشان [سرتاسر]
 ما بدادیم به آن [یک اندیش]
 مایه بسهر عیبر ای چند] بُود
 یادآور شده بودیم به آن
 و به آن همسر خود را یکبار
 و شکستیای پدیدیم آن را
 بُود تواب [از عسبیهات] او
 نیز اسحاق و یعقوب [حمیم]
 [در عبادت] [پُر از تاب و توان
 در ره حکمت و دانش حق بین]
 که بان ویژه شدند [و یکتا]
 آخرت اندیش [نمایش] بود
 [هم] ز بگزیده عیلام [به شمار]
 [بمیلاد بر الیسع و ذوالکفل از
 راه [سیر] همی پیروند]
 [گشتن] راست نگو سرانجام
 گشاده از بهر [چنان اهل نماز]
 طایفه میوه و شورت بسیار
 چشم نهشته [و قانع بر شوی]
 به شما آمده وعده [به کتاب]
 که در آن نیست تمامیت [و کاست]
 هست بر مردم طمانی [شایان]
 چه بد از مگهی [آن منزل]
 که بپایست چشند [اهل عذاب]
 مثل آن و دگر انواع [و شمار]
 بگرفته به [دل] [آتش جای]
 چونکه بر آتش ره بسیارند
 نبود [هیچ] خوشامد [اینجا]
 پیش پای ما [آن راه سیاه]
 [دوزخ] این جایگاه [پُر ز شمار]
 کاین به پیش قدم ما آورد
 خود دو چندان به عذابش افزای

۶۲- و بگویند که ما را بر سر
 کان رجالی را که مردم شمر
 ۶۳- ما تمسخرشان کردیم [شمار]
 ۶۴- اهل دوزخ که ستیزند بهم
 ۶۵- گو: منم فرد دهندهی همدار
 ۶۶- او بود ربّ سماوات و [مین
 [اوست] پیروز [به تدبیر جهان]
 ۶۷- [مردمان را] بگو [ای پیغمبر]
 ۶۸- [خبر این است شما تا دانید]
 ۶۹- غیوم از مضافعلی نیست
 ۷۰- نشود و می به من، جز در آن
 ۷۱- این چنین بود و خدایت فرمود
 کسبه همانا بشسری را از گس
 ۷۲- چونکه پرداختن و با سامان
 سوی او سجده کنند رو تو بید
 ۷۳- پس ملائک همگی طاعت جوی
 ۷۴- مگر ابلیس که از استکبار
 ۷۵- گفت [ادار] که هان ای شیطان
 تا به دستان خودم آن موجود
 بهر سجدهش نکنی [خیم بالا]
 ۷۶- گفت [در پاسخ یزدان شیطان]
 خلقی من کردی از نار و شوره
 ۷۷- پس بفرمود که هان از اینجا
 ۷۸- و ترا لعنت من تا به جزای
 ۷۹- گفت: ده مهلت ای بار خدای
 ۸۰- ۸۱- گفت مهلت به تو باشد [محتوم]
 ۸۲- گفت: بر عزت تو [ای آله]
 ۸۳- از عباد تو جز چگونه تمام

چه رسیده است [در اینجا] مگر،
 می شمریم، نیایم [دگر]
 یا به ایشان لفتنمان ایما را
 حقّ بود حتماً [در آن عالم]
 نیست ربّ، جز ربّ فرد قهار
 و میان شان همه هر چیز [مکین]
 او هم [او] غافر [جرم و عیبها]
 [کان خبر هست و] بزرگ است خبر
 که تو آن روی همی گردانید
 که چهل لرد ملائک [از چیست]
 که یکی منفر هستیم به عیان
 به ملائک که مشیت این بود
 غیوم بر نمودم [و کردم حاصل]
 هر روحی هم بستم در آن
 [همگی سجدند سوی او] آید
 [سجده کردند همی جانب او]
 [جای بگرفت به صف کشا]
 چه ترا بفرمود عازم بر آن
 که بسیار تمام او را به وجود
 کبر کردی؟ یا بودی والا؟
 من نکوتر باشم [از انسان]
 و فریدی او را از گل [ترا]
 طرد گشتی [و به بیرون پای]
 بوده و باشد [ای کفر گرای]
 تا به روزی که بود بحث [و جزای]
 تا به آن روز و زمان معلوم
 کرد خواهیم همگی را که ملا
 که رسیدند به اخلاص [تمام]

- ۸۴- [پس خطاب آمد] حق است [و سخن]
 ۸۵- که جهنم را از تو [شیطان]
 از شما یان همه پسر خواهیم ساخت
 ۸۶- [ای پیغمبر] تو، بیان خلق خدای
 بهر آن [گزار رسالت و نگاه]
 ۸۷ و ۸۸- این بحر پندی [و ذکر]ی بیا
 بعد یک چسند شما [سر ناسرا]
 ز آنچه حق باشد می گویم من
 و از آنان که ترا در فرمان
 همه را کینر خواهیم پرداخت
 گو، نمی خواهیم مزنی و شعی
 بر به خود بسته می ام [در این راه]
 بیست از بهر کسان [در دنیا]
 یافت خواهید از آن [و در خبر]

۳۹- ترجمه منظوم سوره (زمر)، (مکن، ۷۵ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- کتابی است منزل از سوی خدی
 ۲- محقق بر تو نازل نموده ما
 به حالی که دست برای خدای
 ۳- الا دین عالم از آن حدیست
 که جسمای پسر ستیغ کمر دگار
 [و گوید در نزد خود با یغیر]
 که نزدیک سازندمان بر خدای
 بدانکه در آن شان بود اختاری
 خدا می نارد هدایت به پیش
 ۴- بر این بود اگر عزم پروردگار
 از آنها که آورده اندر وجود
 بود پاک و زیگونه نسبت جدا
 ۵- به حق آسمانها و ارض افزید
 و خورشید و ماه را نموده است رام
 الا اوست پسر روزمند [آسمان]
 [خیمه] دلند پیروز و غورانه ارای
 کینا آسمانی [و باشد روا]
 کینا پاک، طاعت باور به جای
 و این می دمی [را که انسان خداس]
 دگر سرور انسی گمند اختیار
 پرسش کیم این یان را [چین]
 و بی هیچ شکمی در این حکم برای
 کنند دلاوری حق، [استون خلافا]
 براتکو بود کذاب و کفر کیش
 که فرزند بر خود کند اختیار
 برای خود لولاد [بگزیده بود]
 یگانه است و قهار باشد خدا
 به هم بر شب و روز را گسترید
 و هر یک روان تا زمانی [نام]
 و امیر رگار [خطای انعام]

۶- شما را از یکتا قنی افروید
 سپس گونه‌های هفت از چارپای
 شما را کند خلق پروردگار
 و خلقی پس از خلق دیگر کند
 چنین است فلدار تسان، آن خدای
 خدایبی نباشد بجز ذات اوی
 ۷- اگر کفر ورزید [دائید را]
 و لیکن هم از بسندگان [الاه]
 و کسر شکسو [او را] بسیارید جای
 و بسیار گناهی [از عیانگری]
 سپس باز گشت شماها [تعام]
 و انگیزه شما را کنند باخبر
 و همسر هیز در سینه‌های شماست
 ۸- هر رنجی رسد آدمی را به جان
 پس آنگه خدا چونکه از سوی خویش
 فرستادش نماید گزین پیش تر
 همسزمانندایی بر روی خدای
 [دگر مردمی هم از راه بهی]
 بگویش [از غموت] کمی بهره بر
 ۹- بگو: آنکه در پاسبانی ز شام
 بسیار بگر و از آخرت بی‌بناک
 چنین بنده را حال نیکوتر است
 بگو: آن کسانی که دانشورند
 خردمند مردم همانا که پسند
 ۱۰- بگو: مؤمنان پندگانی شما
 برای کسانی که در این جهان
 زمین خداوند پنهان است
 همانا تمام است اجر [و ثواب]

ازو کرد پس همسرش را پسندید
 [خدا] خلق بنمود بهر شمای
 و در بطن لقاحات میدهد قرار
 به سه گانه ظلمت [مصور] کند
 که فرمانروایی است او را [سزای]
 چگونه به بهیراهه آرید روی؟
 که باشد خدا از شما بی‌نیاز
 نخواهد پسندید کفر و گناه
 و را بر شما می‌پسندد خدای
 نگیرد ز جیب، حساب دیگری
 بود حساب رکنان [در حساب]
 ز [تائیر] الماتان [سورس]
 همانا که عالم بر آنها خداست
 بخواند از خود - الهیت گستان -
 بر او نعمتی را بیارد به پیش
 که پیش چه بود [از در دادگر]
 شود قائل او از چنین فکر و رای
 کشاند سوی بر طبع گمراهی
 که [الرجام] بانی ز اهل [سقر]
 زمانی به سجده است و گه در قیام
 و راجی [به غفران] دندار پاک
 و با آنکه ناگه و کافر است
 آبا مردم بی‌خرد همسرند
 بگیرند او باشند از آن بهره‌مند
 نماید پروا [همه] از خدا
 نمایند نیکی، ثواب است [هان]
 [از هجرت] چرا بهمان در سر است؟
 شکایتا کسان را برون از حساب

۱۱- بگو: امر شد بر من [از اینقرار] به حالی که دین خود از بهر او
 ۱۲- و فرمان از ربم گرفته چنین
 ۱۳- بگو: من ز امر خدایم اگر
 ز روزی مرا بیم باشد به جا
 ۱۴- بگو: من خدا را ستایش کنم
 که دیسن خودم را کنم بهر او
 ۱۵ شما هم پرستید بر جای او
 زیسانکار مردم همانند و سن
 ريسانکار گشتند و در روز ادين
 ۱۶- قسراز سسر [مردم زشتکار]
 و هم ساياتهايشان از فرود
 دهد خلق خود بیم با اين [سخن]
 ۱۷ کسانی که بودند دهری کسان
 و برگشت کردند سوی خدای
 شجارت بده، پس عباد میرا
 ۱۸ و آنان که گفتار [ها] بشنوند
 خدای آن کسان بر هدایت برد
 ۱۹- و آیا کسی را که حکم عذاب
 و او راست در [قسر] آتش مکنان
 ۲۰ و لیکن کسانی که از ریششان
 از آنها بود غرقه ها [سرسر]
 و از ذیبل آنها روان جویبار
 و [دانید] گز جانب کردگار
 ۲۱- ندیدی خدایند از آسمان
 دهد در دل چشمه سار آتش جای
 پس آنگاه بسا آن شمار آورد
 سپس خشکد و یابی اش زرد قام
 و این امر از بهر اهل خرد

که طاعت نماید ز پروردگار
 کنم خالص او پاک و لغز و نکو
 که باشم نخستین مسلمان [به دین]
 به طغیان و عصیان شوم رهسپار
 که در آن عذاب بود این گران
 و او را بسحالی ایستایش کنم
 [همه] خالص [او پاک و سمر و نکو]
 هر آن را که خواهی، و آنکه بگو
 که بر نفس خود، بر بر قوم [او کم]
 زیسانندی آشکار است این
 بود ساياتهايی از [جنس] نثار
 و این است آنی که [رب و خود]
 عجزیادم بجايد پروا ر من
 ز طاعت و ر طاعت [امرا] آن
 شجرت بود بهر ایشان [روای]
 [بهدین نعمت و بهره آن سرا]
 سپس جانب بهترین شان روند
 و آن مسرودمانند اهل خرد
 تحق بر او یافته [در حساب]
 رهائی او را تو داری توان
 بداند [پرهیز و] تقوا نشان
 بر آنها بسا غرقه های دگر
 بسا بر همان وعده کردگار
 یکی خلف وعده نیاید ببار
 فرستد یکی آب و آنگاه آن
 به بطن زمینش شود رهنمای
 [همی] گشت توان بسیار آورد
 ندید سپس خرد و خوارش [تمام]
 بود ملامتی [او پند آورد]

۲۲- کسی را که [الطاف حق بوده است] و از جسات رب خود بهره‌ور نبود همچو آن مردم سخت دل پس ای وای بر آنچنان مردمی شده سخت دل [در همه روزگار]

۲۳- نکسوتر سخن‌ها خداوندگار بسه شکسلی مکسر مرستاده است کسه آن مسودمانی کسه از کردگار از آن، پوست‌هاشان بلرزد بجای شود لرم هم پوست هم قلبشان که با آن هر آن پندهای را که خواست به بیراهه آن را که بهید خدای

۲۴- و ایسا کسی را که در رستخیز بخواهد که با چهره‌اش از عذاب [بود مثل آنکس که او راست جان به جمع ستمکار] [و مو مشرکین] [به پادشاه رفتار و کردار پیش]

۲۵- و اسلافشان هم [در آن روزگار] ز پیغمبران و اسمانی [پیام] [به ناگه] ز جایی بیامد به سر

۲۶- سپس در حیات جهان کردگار به آنان اگر در سر بود

۲۷- در این [متن] [قرآن برای] [بشر] [زداسیم] [باشد که گیرند پند]

۲۸- که قرآنی است این به تازی [کلام] [نه گاهش در آن باشد و فی غل]

۲۹- مثل می‌زند [پردهای را] خدای ز سسوی شریکان نسا سازگار که آیا برابر بودند این دو [مرد] ولی اغلب آن گروه [از بشر]

۳۰- تو میرایی و نیز اهل زمان

۳۱- پس آنکه شما راست با هم جدال

و قلبش به اسلام بگشوده است، [نور هدایت] شده [این بشر] [به روز جزا شرمسار و خجل] [که از تری یاد الهی] [همی] [هم ایشان به گمراهی آشکار] [به بسجو کستانی همانندوار] [و آن را نفوذی چنین داده است] [به دل‌هایشان بیم دارد قرار] و انگاه با [نام] [یاد خدای] [از شهادت الهی] [ایست نشان] هدایت کنند جانب راه راست نباشد [دگر] [بهر او رهنمای] [دله دست سستیز و نه پای گریز] [رهمها گردد] [از مشکلات حساب] [از تکیه‌رب روز جزا در امان] [از آن روز باشد غطانی چنین] [چشمه این زمان کیفر کار خویش] [تیممید تکیه‌دین کردن شعار] و انگاهشان کفر و انتقام که بر فکرشان می‌نکردی گستر چشمتی‌شان خواری [ونسجبار] عذاب قیامت گسترانتر بود ز هر گونه امثال ما [سرور] [و باشند ز آن پندها بهره‌مند] بدون کم و کاستی [و تمام] مگر همیشه سازند زهد [عمل] که درباره او بود چند رای، و عیدی که باشد ز یک پرده دار] سباس است از آن خداوند [فردا] نذرند [از واقعیت] خبر از کردن نیابند هرگز امان به روز قیامت بر [ذوالجلال]

۳۲- [او در بین افراد نوع بشر]
 که بر [ذات دالدار] بنندد دروغ؟
 بر او چسب شود عرجه [آن تیرمیز]
 و منزلت که قوم کافر شمار
 ۳۳- و آنکس که آورد [الین راحت]
 و آنکس که بساور نمود [آن قرار]
 ۳۴- و بپاشند هر چه را خواستار
 و این اجبر خلق نکوکار هست
 ۳۵- که بزلزاید [از نامه‌شان] کردگار
 و بساداش ایشان نماید عطای
 ۳۶- مگر بسندش را خدایوندگار
 از آنها که جای خدا ای جهان
 نسوا پسیم بسندند [آن مشرکین]
 به پسر اهش هر که بهد هدای
 ۳۷- و هر کس خدایش هدایت نمود
 و پیروز و گسیرنده ایستقام
 ۳۸- از ایشان پهرسی اگر [این چنین]
 به تحقیق گویند پروردگار
 اگر در حقیق من خداوندگار
 همانها که جای خدا ای جهان
 توانند گردانیدن آن پلا
 و یا خیری از خواسته بهر من
 بگو: بهر من پس خدا ای جهان
 ۳۹- بگو: قوم من هر چه را در توان
 بجای آورید و پیارم بجای
 ۴۰- به سر، تا چه کس را بیاید عذاب
 عذابش [مقرر بر آن شده است]

از آن کس که باشد ستمکار تو؟
 و دین درست و حق او پر فروغ
 [کند عزم] تکذیب دین [افین]
 چه نم نباشد او تکذیب نارا؟
 [و دینی که حق است و بی کم و کاست]
 همین مردمانند پروریزگار
 فرایم بسود نزد پروردگار
 که از بهر ایشان از دالدار هست
 [همان] بدترینی که کردند کار
 به نیکوترین کار آنها [هدای]
 بسند نباشد همه هر حال و کار؟
 بسوزند [آنست] هسان و نهان
 و مگر موههای ضعیف زمین
 و از محلی نباشد [کسی] رهسما
 و از هر چه گیسره کسند بسود
 نباشد خداوندگار [از نام؟]
 چه کس افرید آسمانها زمین؟
 بگو پس دهیم غیر قرین قرار؟
 بلای بسواید کبد آشکار
 بسویدشان [در عیان و نهان]
 از مانع شدن از چنان ابتلا
 توانند از آن [الطف] مانع شدن؟
 سوگل کنندش، سوگل کنان
 برای شما هست امکان آن
 بروی بسندسید [کار خدای]
 و گردانندش خوار [و خرد و خراب]
 عذبی که جاوید [و پاینده] است

۴۱- به تو، بهر خلق، آسمانی کتاب
هر آنکس که ره یافت، بر سود خویش
و هر کس به بیراهه ره بسپرد
و تـو ای پیـمـر! نگـسـهـاں شـاں
۴۲- ز آبدان بگیرد خندوند جان
و آن را کسه نـسـبـود ز مـنـان مـمـات
و نفـس کـسـه مـرگ و رازد رفـم
بـرـای ز مـانـی مـنـ خـدای
و سیـشـگ در این امر و این رهگذر.
۴۳- شفیعیانی (آن مردم تیره‌رای)
مگو گر ندارند چیری بدست
بمگیرندشان باز جای الـه
۴۴- مگو هست از آن پروردگار
و بر آسمانها و هم بر زمین
و آنکه شما، باز گردانده بدست
۴۵- خدا چون به نهایی آید بید
که ایمان ندارند بر دستخیز
شدند از برای پرسش گریب
[همان مردم مشرک تیره‌جان]
۴۶- [مگو] ای خدای پدید رگر
تـو ای عـالـم از آزهـای آسـهـاں
شوی بین مردم، به آن حکم ران
۴۷- اگر هرچه را هست اندر زمین
و اندر بر خـوف آور عذاب
به فدیه دهند آن همه مال ر
بگردد ز سوی خداوندگار
[کـسـه خـود هیچ گاه ز دوران پیش]

سمودیم سازل بحق [و صواب]
[گرفته است راه هدایت به پیش]
از ن گمراهی، خود زیان مسیرد
نباشی [به اغمار و پایشان]
به وقتی، بر آنها سرایند زمان
بحواب بندش [قبض سازد حیات]
و اـسـاز گـیرد خـداوند [هم]
مـرآن دگرری را فرستد [بجای]
بـود عـبـرت خـسـق انسـدیشـهـور
گرفتند یا سحای خدای؟
و بر بهرشان [نیروی] عقل هست،
همان قوم بدان گم کرده راه؟
شهادت تمامی [به هر حال و کار]
از او هست هر چه روایی [یقین]
[پسوی دلور خویشتن خوانده‌اید]
بگیرد دل آن گروه از عباد
و آنـسـن کـه جـای خـداوند [نیز]
چو بر یاد آیند [آن مشرکین]
بگردند ران بآدمان، شادمان
سـمـاوت را و ارض را [سر بر سر]
[تو ای] واقف هرچه اندر عیان
که هست اختلاف نظرشان در آن
و امثال آن، باشد از ظالمین
که باشد از آید به يوم الحساب
کـسـه تـمـیر بـدهند آن حال را،
بر آن قوم ظالم همان آشکار
حسابش بگردیدی [از بهر خویش]

۴۸- بر آنها سواتجام، شد آشکار
 به هر چیز گشتند تسخیر زنان
 ۴۹- رسید افعی را چو پسر سر بلا
 و چون [ماز الطاف و احسان خویش]
 بگوید: همانا مرا این عطا
 و حقیق اینک است یک استعجاب
 ۵۰- به تحقیق گفتند [در باب هنر]
 ولی هر چه کردند [خود] اکتساب
 ۵۱- و انگیزه مکافات اعمالشان
 کسانی از آنان که ظالم بُدند
 جزا و مکافات هر گونه کار
 بسزودی بسیارند [خود بی ایمان]
 ۵۲- و ایستادند آن قرار
 گشاده کند باب روی الخویش
 نبود مؤمن را در ایمن [آنها]
 ۵۳- بگو: پندگاتما کز اندازه پیش
 [شما مسردم] از رحمت کردگار
 که بخشید همه جرمها را خدای
 ۵۴- از آن پیش گاید شما را به سر
 بسیارید مسوی خداوند خویش
 ۵۵- از آن پیش گاید شما را به سر
 نماید اطاعت از آن بهترین
 بگردید نازل بر وی شما
 ۵۶- میباید که و احسرت بر راس
 کسه در کار [و فرمان] پرورده گر
 و انگیزه [به اسلام و قرآن او]

مکافات بر آنچه کردند کار
 به سرشان بیامد مکافات آن
 بخواهند [در آن حال] با دعا
 یکی نعمت او را نهادیم پیش
 نمودند از بسهر علم رو
 سداسد اغلب ولی [از سر آن]
 نیاگانیشان نیز اینسان سخن
 شد دایرین شهرشان [از عذاب]
 که کردند [شد شامل حالشان]
 [و یا آنکه در شرک داخل شدند]
 کیه از دست آنان بیامد [بپاره]
 گریز و گسزوری ندارد از آن
 گه بر هر که خواهد خداوندگار
 و یا بهر و تسبیح آرد [به پیش]
 تلا شکر و عبرت [بسی] ماندها
 ستمکار گشتید در حق خویش
 میباشد مایوس [و نومیدوار]
 غفور و رحیم است او پر شمای
 عذاب و بسیار یاری [دکرا]
 یا و به تسبیح گیرید پیش
 بسیار که عذاب و شما بی خبر
 که از سوی ارب جهان افرین
 [سر این باد اعمال و رای شما]
 بسیار کسی را ز اندوه آن
 شدم [سهل انگار] و افعال کار
 مسخرگان گشتم [و طمعنه گو]

- ۵۷- و یا اینکه این گفته ارد بکر؛
 بدور از همه تشبیه او با یقین]
- ۵۸- و یا بنگرد چونکه [وجه] عذاب
 دگر باره سوی [حیات] جهان
- ۵۹- حق این است، کایات من سوی تو
 شمردیش کذب و عصیانگری
- ۶۰- و آن مردمان را به روز جزای
 بسینی بُود چهره‌هاشان سیاه
 بگویندشان، بر تکبر کنار
- ۶۱- کسانی که بودند تقوا شمار
 بر آن سان که باید بر ایشان عذاب
- ۶۲- خدا، خالق جمله چیزهاست
 ۶۳- کلید سماوات و الارض از خداست
 همساعتها زیانکار خواهند بود
- ۶۴- بگسوز مردم جاهل [ببرماری]
 که غیر از خدا را ستایش کنی؟
- ۶۵- به تحقیق بر تو و بر دیگر
 بشد وحی؛ اگر شرک ورزی بدان]
- و تردید نسنود [در آن حال و کار]
 ۶۶- خداوند را بل پرستش نمای
- ۶۷- خدا را به نحوی که وی را سزااست
 و حال آنکه گیرد هر روز شمار
 سماوات بر دست او فرمان او
 و او پستای هست و فراجه‌اتر
- هدایت نمودی گرم گردگار،
 شدیمی من از [مروه] متقین
 بگسود که ایکاش بودم ذهاب،
 شدیمی من از نیکوان [و بهان]
 بامد [بدنیا] فراروی تو
 [تسهادی] قدم در ره کافری
 که بستند کلب [و دغل] بر خدای
 به پاداش آن فعل‌های گناه
 جهنم نباشد [مقام و] مکان؟
 رهبراند بان فوزشان کسردگار،
 به خونی همه دلهایشان را دیاب
 بگشاید به هر چیز بینی [خداست]
 بسیار که انکار آیات ماست،
 [تبیان] از انکار خود هیچ سود
 به من می‌کنید امر ایما شمای،
 [بجز] ذات تو را تسبیح کنیم؟
 که بودند پیش از تو [فرمانبران]
 ترا سعی باطل نبود [چون بدان]
 بسیاری از اهل زبان در شمار
 و از شاکران باش [نزد خدای]
 نه ارجی نهادند [هی کم و کاست]
 سراسر زمین در ید او قرار
 بیچند بر یکدیگر ازیر و روا
 از آنچه شریکشان بدانند [بشر]

۶۸- و در صورت گردد دمیده سپس
در افتند بیهوش و او را خود جدا
دگر باره گردد دمیده در آن
۶۹- شود عرصه حشر اسوتا بسوا
سپس نامه کارها ای بشر
ببیارند پس انبیا و شهید
به حشر بین آنها شود داوری
۷۰- به هر فرد پاداش کردار او
و بر آنچه سر زد ز نوع بشر
۷۱- و آنان که بر کفرشان بود [رای]
که تا چون رسیدند نزدیک نار
سپس حارسانش [در آن وضع و حال]
رسولانی ایما میان شمای
که خواندند آیات دادار تاپ
بگویند ای ولی پدر حسان
۷۲- به آنها شود گفته [اینسان مقال]:
کینه مهانید در آن مکان چاودان
۷۳- و نیز اهل تقوی از رب خویش
به سوی جنان [چون به قرب مقام]
چو حراس فرودس چونندشان
و گویند داخل شوید اندران
۷۴- و گویند از ماست شکر و ثنای
کسیه او و عطا خویش در حق ما
به ما سرزمین بهشت برین
[که در آن بدخواه ما را کشیم]
و در ساعت امن و آن سان محل

بود بر سماوات و ارض آنچه کس
[ولی] غیر آنکس که خواهد خدا
در استند مردم [نظاره کنان]
در خشان بنور خداوند او
به ماین بنهند [از خیر و شر]
[رود حکم ماین شان ز آنچه بود]
نگردد بر انسان ستم پروری
تمامی شود داده او و بسوا
خداوند می باشد اگاهتر
بر اندیشان دستدسته از جای
شود بهار ثواب [دارالابوار]
از پیش نماید اینسان سؤال
شوند مرسل ز سوی هدای
و زن روز دادند هشدار تان
محقق که کفار باشد عذاب
ز درهای دوزخ در اسید [حال]
چه بد هست بر اهل کبر آن مکان
بر اندیشان دستدسته به پیش
در آیند درها گشوده [تمام]
سلام و خوشامد بگویندشان
و چاود مهانید [چون دیگران]
سرلور و شایسته آن خدای
[همه] راست گردانند [و بسمود عطا]
به میراث داد آن جهان افروز
به هر جا که خواهیم سکا کنیم
چه نیکوست پاداش اهل عطا

۸- داخل بگردان‌شان خدایا
 بسهر عطاایش وعده دادی
 و آنسان که نیکوکار باشد
 مشمول بر این وعده باشد
 ز آنرو که تو پیروز مدی
 ۹- از آن عساکرت‌ها ای پایان
 در این چنین روز آنکه را تو
 آورده‌ای رحمت به نجات
 خود این همان فوز بزرگ است
 ۱۰- آنان که بر کفر ایستادند
 از خشم‌تان برخواهند گشت
 زان رو که بر ایمان فراخوان
 انگیزار دعوت را نمودید
 ۱۱- گویند میرقلبی دو نوبت
 [هم] در دو نوبت [ای خداوند
 مرا بر گناهانم اتمامی
 بسهر برون گشتن ازین جای
 ۱۲- این زان سبب باشد که دلاور
 کسار شمایان کفرورزی
 افسا چسو بسو او شرک می‌شد
 حکم [اینکه] از دین بزرگ است
 ۱۳- او هست کسار آیه‌هایش
 از اسماهان بسهر شمایان
 [از پیروندگان] چو از آن کسانی
 دیگر کسی بسهر نصیحت
 ۱۴- دلاور را انگیزه بخوابید
 بساک و مستزه می‌نماید
 هر چند باشد نزد کفار
 ۱۵- او بر فراز لاهی مراتب
 از پیروگانش هرکرا خواست
 تا از بسرای روز دیدار
 ۱۶- روزی که باشند آشکارا
 چیزی بود او ایست نایبی
 پاسخ چنین دارند اظهار

در عین جانی [گزین پیش]
 بر آن کسان [از جانب خویش]
 ز ایشان و همسران‌شان
 ال [و تسبیح و یاوران‌شان]
 فرزاده هر هر چون و چندی
 آن مسرمدان را در امسان دار
 سیدی امسان [از رنج و آزار]
 بر [حالت] آن [استند خویش]
 [کتابهای از بهر او پیش]
 بدهندشان [ایمنسان] ندادی
 شد بر شما خشم خدای
 گشتید افسا [جای ایمان]
 [انگیزه] روز پیسید کفران
 مبرا [پیروگانت] را الاها
 دای عیبات [تو] به ما
 [اینکه] بر پیروید ایست
 رهبری بود امرا را هویدا
 چون خوانده می‌آمد بگانه
 [تو] بود [اندر] آن زمانه
 بر آن همی گسردید [ایمان]
 [کاو را در فسیح القدره عنول]
 در معرض دید شمایان
 بفرستد او روزی [که شایان]
 کاتانها بپوشد اهل انبابت
 [بدهد نشان روی اجابت]
 [کساندر ره جلب رضایش]
 [تسبیح خود را از برایش]
 [بسی میلی و اکراه از اینکار]
 [او] صاحب عرش است [وز احاد]
 بسا امر خود و عیاش فرستاد
 بسعد از سوی خویش هشدار
 ز آنان که بر دلاور پنهان
 امروزی از آن کیست فرمان
 از کردگار فرود قهار

۱۷- امروز هر کس را جزائی
 ظلمی به کس نمی باید امروز
 ۱۸- از روز رسالتاخیز [السرديک]
 آنکه که که چنانها بر گنوها
 کاظم شوند انصافه حسود را
 ننهد شافع و دوستی نسا
 ۱۹- [اری] خستد آگاه باشد
 داند هر آنچهیری که آن قوم
 ۲۰- بدهد خدا حکم به حق را
 آنها که از بهر پرستش
 حکمی نمی رانند و دادار
 ۲۱- اندر زمین ایسا نکردند
 نسا [خسود] بسپینند و بگسیروند
 رانان که پیش از عهد ایشان
 نیروی شان هم بشن می بود
 بهر گمان شان خداوند
 بودند بی [بار] و بگهدار
 ۲۲- از آن سبب بود آن عقوبات
 معجز می آوردند و مسرود
 بگرفتشان حق کاو تواناست
 ۲۳- [از جانب خود ما] به تحقیق
 بسا ایامهای [روشن] خبیش
 ۲۴- [شد] جانب فرعون و هامان
 گرفتند او چسباندوگری هست
 ۲۵- [موسی] چو حق را از سوی ما
 گفتند: افرادی که با او
 ز آنها پسر را [تمامی]
 زنها [و دخترهای] شان را
 لیونگ [و کید] قوم کافر

بسر وفق و اندر حسب کار است
 بر شک خدا قوری شما راست
 آن مردمان را در ده انستار
 می آید [و آن قوم نساچار]
 بر بهر آن خلق سستکار
 بسپند این [از سوی دادار]
 بر ساندستی [های] اعیان
 در قسبها سبازند پنهان
 و آن جمله معبودان [ایمائی]
 جای خدا بدهدشان جای
 بر شک نساوا هست و بنای
 [آن مردمان] سر و سفر [های]
 از کتکشان رد و خسیرها
 بمرکوبند [اندر قوم و برها]
 حکم شودشان افرود
 بگسیروند [آن قوم و نساها]
 نسا خدا [گناه خسرها]
 کار ایشان بهر ایشان
 انکارشان، آن کسفرکشان
 هم سخت کفر گیر [از آنهاست]
 اعبرام بسپودیم موسای
 با سختی [موسوم و پیدای]
 هم سوی [قارون] [یک] آنها
 [گفتند] کذابی است [تسها]
 آورد بهر آن قوم [اندان]
 [ایسنگ] بسپاوردند ایمان
 بر قتلشان [هفت گمارید]
 گیرید [و پس] زننده گمارید
 جز بر نساها نیست قادر

۲۶- فرعون گفت: و آنچه مید
او کردگارش را ببخوابد
کجا آورد [تغییر و] تبدیل
یسا اندرین سامان نماید
۲۷- موسی بگفت: من بهما
[هم] بسو خداوند نمایان
کاو راست کبر و نیست هر جان
۲۸- یک مسرد مومن ز آل فرعون
ایمان خود را، گفت: مردم
گیرید از سودی که گوید
همال آنکه از بهر شماها
از چسباتب دادرستان او
کشدش زبان بسوی رسالت
سحشی از آن کساو وعنه دهد
بسی شک هر آنکس را که باشد
سوی هدایت می یارد
۲۹- ای قوم من! باشد شما را
در این زمین باشید چه
گسو بسو بسو ما خواهند آید
فرعون گفت: هر نمایان
جسز آنکه من دانم نباشد
من هر شماها می خواهم
۳۰- آنکس که بود اندر لهایی
گفتا که ای قوم! بقتید
ببهر شما از روز سختی
۳۱- مانند حال مردم نوح
قوم نوح و دیگر [اقوام]
بر بندگان خواهان ظلمی
۳۲- ای قوم من! خوفم بود بر
۳۳- روزی که روگردان بگردید
و آن روز در لزد خداوند
در بسیرش هرکس خداوند

[تسا جان موسی را برارم]
ز آن روگسه [در دل] بسیم دارم
بنیان. [الین شما را]
[شیر و] [سباهی اشکبار]
باشد به [درگاه] خدایم
از [شیر] هرکس رو نمایم
ایمان بر او بر روز پایان
کز دیگران میداشت پنهان
ایا شما خواهید تا جان
باشد خدایم، رب سبجان
مجز بسویاورد نمایان
کز کذاب است [و نیست بنیان]
ور راست گوید با شما [هان]
وارد نمیشاید بسو شما آن
[سگراف و کذب، یزدان]
[گفتار] را این است پایان
[مکرور، خود] فرمائروایی
[و] [تغییر] [تغییر] [تغییر]
ما را که باشد یار و یاور
رای صلاح و کسار دیگر
ببهر شماها روی در روی
جز رلا رشد [و فکر نیکی]
از مردمان صاحب ایمان
من بسماکم [از دل و جان]
چون روز اهل شرک [و عصیان]
با مثل قوم عاد [کافر]
کز بهشتان بودند [حاضر]
[هرگز] نباشد [حق غافر]
روز تنائی تان [به محشر]
پس، پشت بسناید [یک سر]
پشت و پنهانی نیست دیگر
بگفتا، نور نیست رهبر

۳۴- زین پیش یوسف بر شما
 پس همچنان در شک بماندید
 گفتید: بعد از او، خداوند
 این سان گزافه گوی شگای
 ۳۵- آنان که [خود] بی هیچ حاجت
 در ایامهای گردگاری
 [افسوس]شان پس ناپسند است
 حسی، اهل کبر و زورگورا
 ۳۶- فرعون گفت: ایهای هاهان
 پسائید گسه از آنجا رسم من
 ۳۷- آن راههای اسامی
 من گذاش می دانم [اری
 در دیدن فرعون اینست
 مسدود شد پس او ره و گد
 فرعون و تسیری نامد
 ۳۸- آنکس که وی را بود ایمن
 بپاشید پیرو تا شد را
 ۳۹- ای قوم من [تا چیز و] اندک
 [لیک] اخسرت [خار القبر] است
 ۴۰- آنکس که کار نپاسندی
 جز کبیری مساند آن ر
 و آنکس که کاری نیک و شایان
 مؤمن بود یا مؤمنه او
 اینها به جنت راه یابند
 آورد [با خود] معجزاتش
 تا اینکه سرآمد حیاتش
 هرگز رسولی را نیارد
 آورد به سیرامه گسارد
 گز بهرشان گشته روانه
 استر جداتند [و پنهان]
 نزد خدا و اهل ایمان
 هرش به دل بنهد بدینسان
 بر جری برای من برآور
 بر آن طریق [و انچه] در
 [معدن]ی بزم بر رت موسی
 [گفتار] او کذب است با ما
 [کمال] رشقتش گشت زیبا
 [گفتار] از طریق حسی تعالی
 جز از تباهی [حاصل] افلا
 گفتا کهای قوم! بپاییم
 سبوی هدایت ره بپاییم
 دور حسیات این جهان است
 [انجای] سرای جفاودان است
 [در] زندگی از وی زند سر
 بپایند [از درگاه] داور
 [بسر] دست نو گردید جباری
 [از] رحمت و الطاف بباری
 درای رزق بی حسابند

۴۱- ای قوم من! بسر من چه آمد؟
 حال آنکه می‌خواستید من را
 ۴۲- بسر این! فورا خواندید من را
 شریک آورم؟ این خود همان است
 حال آنکه من خوانتم شما را
 رتبی که هم پیروزمند است
 ۴۳- حیفاً که آن چیزی که من را
 در دلو دنیا [پساکه] عیناً
 بسر گشته‌ام [از بعد مرغن]
 و آن مردم مسرف به عفا
 ۴۴ زود است تا چیزی که [ایسک]
 آن را بسویاد آورید و امور
 زیست را خفتا بینای باشد
 ۴۵ ز آن سهو نیرنگی که کردید
 و بعد آن فرعونیان را
 ۴۶- [یعنی همان] انصار جهنم
 [جسمان‌شان را] عرضه دارند
 مشهور، تسود روزی که بسر پای
 در سینه‌های تو جایگاهی
 ۴۷- و آنکه که اتر [قلب] آتش
 مستکبران را نباتات‌ها
 ما بسر شما بودیم تابع
 از قسمتی زمین ناز [موزان]
 ۴۸- مستکبران گویند: [ایسک]
 قطعاً خدا با پندگانش
 ۴۹- با حارسان ناز گویند
 از رتبتان خواهد روزی

خوانتم شما را بسر رهایی
 بسر آتش او و نفع نهایی
 تا کفر ورزم بسر خداوند
 کسان را نسیم آگاه او پند
 بسر جاتاب پیروز دادار
 هم با عیاد خویش غفار
 باشید سوی آن فراخسوان
 لورال باشد دعوتی [همان]
 باشد بسترگاه الهی
 اصحاب نسیانند او تباهی
 بسر شما لرم به گفتار
 و بر می‌بهم بسیر دست دادار
 پسر کنگان تو کار و کسودار
 پس بصر دگارش در امان داشت
 و بسویاد آورید در میان داشت
 کسان سحرگاه و شبانهگاه
 و بر آن لیب سحت و جانگاه
 گویند: اریسند آل خسرو
 [کاتبان] نزد آل فرعون
 دارند با هم قیل و قال
 گویند [ایسنگونه] مقالی
 مانع شوید آب در اینجا
 [کاید به قند کثیر ما]
 کلاً گرفتاریم در آن
 کرده است حکم [و داده فرمان]
 آن دوزخی‌ها [پساکه]
 کساهش دهد بسر کثیر ما

۵۰- گویند ایسا معجزاتی

[از حق نیامورند] با خود

گویند آری، [حارسان نسیر]

[انسا] دعای کسافران را

۵۱- مسای انبیاء خویشان را

و نسلر حیات دلیوی شان

و آن روز کز بهر شهادت

۵۲- روزی که نهد هیچ سودی

لعن است و بدفرجام بود

۵۳- میوسای را [بسر دست] قطعا

بسر آل اسیرانکیل میراث

۵۴- گمان رهبنمودی پسنداموز

۵۵- پس شو شکیا [و بدان پس]

امرورش از بهر گناهت

در شامد و شامد [و]

نسبیبیح گوی داورت باش

۵۶- انسان که [خود] پس هیچ حاجت

در ایستهای کردگری

جز کبر در دل هاشان نیست

[حسالی] بدرگاه خداوند

[پروردگاری] کواوشیناواست

۵۷- خلق سماوات و زمین [خود]

از خلق انسانها و لیکن

۵۸- بسینا و نایبا نباشد

انسان که آوردند ایمان

همسان نمی باشند [هرگز]

[انسا] چه اندک مردمانی

بهر شما، پیغمبران تان،

[در در دنیا و زمین تان؟]

گویند پس اکنون بخوانید

جز در تباهی [می نمانید]

بسیب مومنان در دار دنیا

یکاری کنیم [از کید اعدا]

آن شاهان خیزند از جا

پسورش، به افرواد مستمگر

از بهر آن مردم [سراسر]

مبارهنمود [خسود] نسیهادیم

آن اسممائی نسیاه دادیم

به کشید به اهل عسقل اسفوز

۵۵- هر چه حق است و عدهی کردگاری

میی خوه در هر حال و کاری

بپودیر سیراس [و شکر سسار]

[همسند الهیسی را بسجای آر]

کز بهر شان گشسته روانی

انسلر جمعدالنسد و بسپانه

بسر آن نمی باشند ناقل

میری پسنه [از جان و از دل]

[و انکو بکار خلق] بییاست

بسی شبهه می باشد اکبر

ایمن را نمی دانند اکثر

یکسان [و بر این حال و احوال]

آن مردم نیایسته افعال

بسی مسردمان زشت اعمال

در کد از این پسند [اقبال]

۵۹- بسی شکی قیامت خواهد آمد
 اکثر ز مسرودم، لیک این را
 ۶۰- رب شما گوید که من را
 شما من [دعاهای] شما را
 انسان که استکبار برزند
 بسا خواری و زاری به دوزخ
 ۶۱- باشد خدای آنکس که شب را
 تا آنکه صفران گریزد آرام
 وز آن فرزان مطری سلامت
 دارندهی فضل است و بخشش
 شکر [خدا] برجهای لیاری
 ۶۲- آری، خدایا، ربّ شماها
 همه چیز را و نسبت جز او
 از همه به سیرافه روانید
 ۶۳- زمین میان بایکات الهی
 افکنده در بیراهه گردید
 ۶۴- باشد خدا انکو زمین را
 چون سرریزهای آسمان را
 بنمودن پس تسخیرشندی
 از هرجه که آن پاکیزه باشد
 آری، چنین است آن خداوند
 باشد بسوزگان خداوند
 ۶۵- اوزنده است و غیر او نیست
 پس، دیسن خود سازید بهرش
 وی را بسواغوا لید و بگوید:
 [حمد و ثنا شایسته دوست
 ۶۶- برگو که من گردیدم لاهی
 ز آنها که برجهای خداوند
 انهم در این حالی که آمد
 از جانب پروردگارم
 فرمان بمن شد تا همراه
 تسلیم را همیشه نمایم

در آن نباشد هیچ تردید
 بساور نمی دارند [و تأیید]
 خوانید [یا عسکر و انابت]
 بهر شما سازم اجابت
 از طاعت من، [همچنان] زود
 [بهر جزا گردند مطرود]
 بهر شما موجود بسمود
 همه روز را بسمود موجود
 بهر مردمان بسی شبهه دلا،
 لیکن ز مردم جمیع بسیار،
 [بما من نعم را می ندارند]
 اینسان بسود او هست بساری،
 [بهر ستایش] کردگاری
 [بهر صرف از حق جهانید]
 استقامت که ورزیدند انکار
 [بهر عین گمراهی گرفتار]
 از آنکه بهر شما ساخت
 [بهر شمس مردم برافراخت]
 و شکرالتان زیبای بنمود
 رزق شما را کسود موجود
 ربّ شما، آن کردگاری،
 اصل جهانها راست بساری
 دلاوری [از بهر ستایش]
 پاکیزه [در وقت نیایش]
 شکر آنکه [او را وصف، این است]
 لویسی که [رب العالمین است]
 از اینکه بنمایم ستایش،
 خوانیدشان وقت نیایش
 از بهر من روشنگریها،
 [دام بسیدین سان برترها]
 در نزد دلاور جهانها،
 [بهر مکساتها و زماتها]

۶۷- او آنکسی باشد [کسر لؤل]
وز نطفه‌تان [وز بعد نطفه]
در هیات طفلی از آن پس
تا آنکه رشد خود بیابید
بمعنی شماها پیش از وقت
تا اینکه در وقت معین
باشد که [از این رسم و این راه]
۶۸- او هست آنکه و زنده دارد
چون عزم بر امری نماید
بسر فوراً [و نگا] هست گسیرد
۶۹- انسان که در آیات دادر
نمادیده‌اند اما چگونه
۷۰- آن اسمعیلی نامه [خود]
بسیفمیران مسلمان را روانه
قسمی که آنها کذب خوانند
۷۱- آنکه که غل‌هاشان به گردن
انها کشان خواهند گزید
۷۲- در نثار و دوزخ [و آب جوشان]
۷۳- و آنکه به ایشان گفته‌اند
بسیفمیران [بگانه]
۷۴- پاسخ چنین آرند ایشان
زین پیش هم بهر پرستش
اینگونه ایزد کافران را
۷۵- این باشد از آن رو که ناحق
هم ز آنکه [با خلق خداوند]
۷۶- اینک شما ز ابواب دوزخ
مانید جاویدان، چه بد هست
۷۷- پس شو شکیا [و بدان این]
گر بخشی از آن را که وعده
بستون نشان بدهیم یا [خود]
[پس عاقبت] مرجوع گردند

از خاکستان بنمود موجود
از خون بسته [هستی افزود]
امراجستان کرد از جسمها
باشید پیر [و پیش و کمها]
[مسلوب می‌گردد حیاتش]
باید [فرمان حیاتش]
با عقل خسود گسردید آگاه
هم از پس آن مری ارد
آن را به لفظ [«کن»] سپارد
با امر حق هستی پذیرد
تندر جدل ره می‌سپارند
در بسیاریه‌شان مسیگنارند
و آن هر چه را کز بهر آنها
کنیم و دیدم [اندر آن زمستانها]
و بهاسک که باندوا بداندند
۷۸- آنکه که در ریحیر [یک سر]
پیران گیرم [از تفت ادر]
ستورند از آن پس [خروشان]
کسو آن شریکاتی اکزین پیش
می‌بودن در نسبت خویش
کز دید ما گشتند مفقود
چیزی نه در لاهسان ما بود
در بسیاری و امثالند بنمود
روی زمین نمادی نمودید
در حال فسخ و کبر بودید
وارد شویید و اندر آنجای
از بهر اهل کبر ماوی
حق است و عده‌ای [حق بیچون]
دادیم ایشان را [هم اکنون]
جان ترا گیریم از آن پیش
بر سوی ما در موقع خویش

۷۸- ما راستی پیغمبرانی
از بعض آنها با تو گفتیم
احوال بعضی را نگفتیم
بهر هیچ پیغمبر شاید
تا معجزی با خوابش آرد
از روی حقیقت گردد قنایوت
از بهر قوم باطل اندیش
۷۹- باشد خدای آنکس که بنمود
بهر بعض شان باشید راکب
۸۰- بهر شما در چهارپایان
نیز آنکه بهر آنها نشینید
آنجا که از بهر شما
بهر چهارپایان و سفاین
نقل مکنان سازید و گردید
۸۱- پس بر شما یان می نماید
خسود بر کدام ایات ایزد
۸۲- اندر زمین ایستادند
کز سر نوشت مردم پیش
آنکه می بودند از انسان
نمودادشمان [کلاً] فزوتتر
آنها هران کردند بر دست
۸۳- آنکه رسولان شان بایشان
از بهر علم اندک خوابش
بهر کسیر میخزیده اشان
۸۴- چون کسیر ما را بدیدند
ایمان بیاوردیم و زمین پیش
ایستاد بران گشتیم کافر
۸۵- آنها عذاب ما چو دیدند
ایمن سکت الله جاری
و آنجا [و در آن حال] گرفتار

پیش از تو بنمودیم ارسال
[خود] داستان تو شرح احوال
بهر تو [انها] ای پیغمبر
خسود از طریق اذن داور
پس چون رسید امر الهی
[آنجا] اگر خواهی نخواهی
خسودان روا هست [و تسباهی]
بهر شما انعام موجود
برخی برای اکیلتان بود
پس سودهایی هست حاصل
[تا] زید آنکه سوی منزل
مقدم بود [در فکر] و در دل
هر جا که می یابید مایل
[بهر] و مقدم نائل
[ای] [خسود] را [احسن] دادار
[ای] [کردمان] [دریست] انکار
[ای] [مکرم] [سیر] و سفرها
ببیند در هر جا آنها
در دورهای رفته [خوابش]
و ایشان اندر زمین پیش
بر سود آن مردم نیوست
ایات روشنگر چو دادند
بهر شما دلی قسهادند
[بهر] قسپ کسیرها فتادند
گفتند: آنها بر خداوند
بودیم بر شرکی که پابند
[و] [بهر] عید و پیوند
ایشان می بود بی سود
ببین عباد الله می بود
گشتند خود [یکسر] زبانکار

۴۱- ترجمه منظوم سوره فصلت (مکن، ۵۴ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- ۲- هاء، میم، این است تفریط اعظیم [ظفر] رحمان رحیم
- ۳- این کتابی باشد [و] آیات آن هست قرآنی و در [و] لایعی عرب
- ۴- مرزدها بر باشد و هشدارگوی نشنوند آن مردمان با گوش [جان]
- ۵- پس بگویند آنچه ما را سوی آن قلب‌ها مان زان به پوشش اندر است
- ۶- پس بگو من چو شمایم یک بشر اینکه باشد رتبان رب و هدیه
- ۷- ان کسان [ممسک] رد رکاب ان کسان کاورده‌اند ایمان [و] روی
- ۸- اجرشان بی شک از سوی کردگار
- ۹- گو: شما بر آن کسی کافر شدید بهر او آرید امثال او فرین؟
- ۱۰- [در زمین] او کوهها کرد استوار [ظرف] روزی چهار زاد و بوی آن
- ۱۱- اسما را قصد بعد از آن نمود بر سماء و ارض فرمود این کلام
- ۱۲- یا زبان حال گفتند این چنین
- ۱۳- [ظفر] رحمان رحیم
- ۱۴- گشته با شیوایی [کامل] بیان
- ۱۵- بهر اهل علم [و] ارباب ادب
- ۱۶- [یک] کثرشان بگسرداند روی مرزده و انبار را از این بیان
- ۱۷- مینمایی [عالیا] دعوت، [معدن] گوش‌ها مان [سخن] سنگس [و] کر است
- ۱۸- هر چه خواهی می‌کن [و] ما هم چنان
- ۱۹- [یک] گیرد وحی بر من [سرپرست] پس هر شک و راست در کارش شنوید
- ۲۰- وای بحر احوال اهل شرک [وای] [تشریف] ان کسان [دیگر حیات] آورند از بهر اعمال نکوی،
- ۲۱- غیر مفلوح است [جبری] پیدار
- ۲۲- کاه زمین را کرد دو روزه پدید
- ۲۳- این بُرد پروردگار عالمین: و نذران خیر فراوان برقرار
- ۲۴- کرد امساده [خداوند جهان] خود مساوی باشد [و] یکسان زمین
- ۲۵- کان [شبییه] توده‌ای [از] دود بود خواه یا نساخواه می‌باشید رام
- ۲۶- رام و تسبیح بر فرمان [یقین]

۱۲- پس به شکل هفتگانه آسمان
بعد، در هر اسمانی [کردگار]
بر فرودین آسمان [این خواستیم]
حفظ کردیمش و افیات [و ضروری]
ایستاد از آن خداوند [عزیز]
۱۳- روی گردان گشتند [از آن بیان]
از [عذاب] صاعقه چونانکه بود
۱۴ [این چنین می بود شرح آن زمان]
انسیاشان سوی ایشان آمدند
که پرستشگر بحر پروردگار
قوم گشتند از خدا می خواست این
الهی را بپاشید پس فرستاد پان
۱۵- قوم عاد آقا به ناحق در زمین
پر توان تر کیست از ما پدر دیار
کامربد [و داد آنها را و جبرود]
[این چنین می بود کار قوم دغا]
۱۶- مسا فرستادیم در ایام قوم
مسا چشستیم آن کسان را در حیات
کسیفر عقیبای، رسواگرتر است
۱۷- لک ما بهر نمود [از آن میان]
لیک سرگردانی [از راه خدا]
پس به پساداش چنان کردارشان
[صاعقه] آن کسیفر رسواگر
۱۸- و اهل ایمان را که تقوا پیشه بود
۱۹- [هست آن] روزی که بعدای الیه
می شوند [و در چنان حال و هوای]
۲۰- تا به آنجا چون رسند [از گرد راه]
گوشها و چشم هاشان و جملود

کردشان بر پای در دوروز [عیان]
امر خود را وحی کرد [و برقرار]
با چراغ [انجمن] اراستیم
این چنین قدر انجمنی [در امور]
[از آنکه بر هستی] بود فرزانه [نیز]
گو دهم هشدارتان [در این زمان]
صاعقه بر [مردم] عاد و نمود
قبل از آنها و پس از آنها همان
[جانب آن کفر کیشمان آمدند]
می نباشید [و مسجوبید این قرار]
می فرستادی ملائک [و زمین]
می بگر انیم ماها بی کمان
سرکش کردند و گفتند این چنین
خود نمی یسد ایها کردگار
از کمان مردم توانش بیش بود
توانش از تکتار بر ایات ما
بادهای مرد بر آن قوم [و بوم]
کسیفر رسواگر و بعد از صعات
بهر آنها [نی معین] نی یاور است
[راه حق و رشید را کردیم عیان]
خوشترا آمد نزد آنان از خدای
صاعقه بر سر شد [از دادرشان]
آمد آن قوم [ستمگر] را به سر
ما و هساتیدیم [از آن هنگامه زود]
سوی دوزخ گورد آورده ز راه
بهرشان [از یکدیگر باشند لقای]
می شود [از بهر آن مردم] گواه
[از آنچه از اعمالشان در عمر بود]

۲۱- پوست‌های خویش را گویند: [هین]
 [پوست‌ها] گویند: [ربّ فوالصن] او
 پیآورده است ما را بر زبان
 [عساقبت هم] بازگردانده شوید
 ۲۲- پسرده پوشی می‌نکردید از گناه
 گوشها و چشمهاتان [همچنین]
 بلکه گنمان‌تان بی‌مه وقت از نکاب
 که بسی از کار و کردار شما
 ۲۳- بود پس ظنّ شما در کارتان
 کرد بسیار انگهی‌تان [کردگار]
 ۲۴- پس [چنان مردم] اگر حایر شود
 مغفرت خواهند اگر از [کردگار]
 ۲۵- هم‌مشین‌هایی می‌پنداشتیم
 تا که حال و احوال آن مردمان
 بین افتت‌هایی از جنّ و بشر
 در حقّ ایشان محقّق شد عذاب
 ۲۶- کافران گویند: مسپارید گوش
 در مسپان خسواتمدش آرید لغو
 بلکه اینا تخییط بهجت و ازدحام
 ۲۷- پس عذاب‌ی سخت را بر کافری
 بر اساس بدترین اعمالشان
 ۲۸- این جزای [کار] اعدای خداست
 خانه‌ای دارند آنجا کافران
 شامل این [رنج و] این کیفر شدند
 ۲۹- کسافران گویند: ای پروردگر
 آن کسانی [گزیده حقّ و حلال]
 آن کسان را داورا بر ما نفعی
 [تا که آن هر دو گروه بدفعال]

از چه رو بر ما گواهید [این چنین]
 کماورد هر چیز را او بر سخن
 او شما را خساق بسمود از اوان
 [هر کجا باشید] سوی او [روید]
 تا می‌آید بر شما گردد گواه
 پوستهاتان از سر قطع و یقین
 بود در رعم شما بر این حساب
 محضی است از دید [دادار شما]
 این چنین، اندر حقّ دادار تان
 از زیانکاران شدید [اندر شما]
 جای شان بار است پوسد آن روید
 هستند ز اهل عفران بحر شما
 پس نیکوای انوارادشان به‌گماشتیم
 در نظرش ربّ مدهند [آن زمان]
 که نه سر بردند از ایشان پیشرو
 کز و تک‌کاران ندید [اندر حساب]
 سوی این قران او با جوش و خروش
 [گفته‌های باطل و معیوب و سهوا]
 بر شما باشد [مقزّر] فتح و کام
 می‌چشایم و یلین باشد بر این
 هست ما را کیفر اعمالشان
 کاتش بدوزخ بر آن مردم سزا
 جاودانه‌ای جای دارند اندران
 چونکه بر آیات ما کافر بودند
 در میان جنّ و انس ابروگارا
 پس کشایندند ما را تا ضلال
 تا در اندازیمشان بر زیر پای
 از غرور افتادگان باشند [حال]

۳۰- بی گمان آنانکه گویند [این سخن]
 پس بمانند [اندرون ره] پایدار
 آن ملائک نازل آیند [و خبر]
 ترس مکناید و آنکه ناخوید
 بر بهشتی گمان [به طول روزگار]
 ۳۱- دوستداران شما هستیم ما
 اندر آنجا هر چه دلخواه شماست
 و آنچه را بخواهید طالب بهر آن
 ۳۲- پیشکش باشد از دایار جہن
 ۳۳- [این مردم] کیست نیکوگوی تو؟
 [خلق را] پس جانت پروردگار
 پس بگوید [یا سرافرازی که ہیں]
 ۳۴- مسعیت پاکار [لاری] تو
 پس تو با رسم و رهی نمکونر
 بعد [خواهی دید] آنکو پیش بر
 گویں اکنون [خشم دیروز شما]
 ۳۵- نماندیرد آن بخیل از پردهار
 ۳۶- و سوسه‌ی گر از سوی شیطان رسید
 بر خدا ای خویشان! سر بر پناه
 ۳۷- زایه‌های او شب است و روز هست
 سجده مکناید بر شمس و قمر
 کساو به هستی داده آنها را وجود
 ۳۸- و تکیه پریشه کردند [این بدان]
 در هر دایار در لیس و نهار
 [وز چنان تسبیح و ذکر مستقر]

رب ما باشد خدا [ی ذوالمنن]
 هر چنان مردم ز سوی کردگار
 می دهند از عاقبتشان [سر بر سر]
 شایان باشند زیرا ره برید
 وعده داده می شدید [از کردگار]
 در حسیات دنیوی و در بقا
 باشد اماده [این کسر و کاست]
 هست موجود او مهتا در زمان
 کساو بود امرزگار و مهربان
 ر آنکه دعوت می نماید [سر بر سر]
 و [این] او را بود شایسته کار
 [این] [فردی] از [جمع] مسلمین
 [تسبیح مکنان] [هیچ گاه اندر حساب]
 [کیستگوی] [بیعت کن] [با آن و این]
 هر دو می بودید با هم کینه ور
 هست یاری مهربان [و با او]
 می نیامورد [و از جز به اختیار]
 و آنکه شد در تو و سواسی بدید
 چون شنوا باشد و آگه [الاه]
 افتاب و ماه [شب افروز] هست
 بل به سجده بهر او بنهید سر
 گر فقط خواهید [او را بنده بود]
 آن کسانی را که می باشد مکان
 [ذکر و] تسبیح خداشان هست کار
 از ملائک تسبیح در آنها اثر

۳۹- [دیگر] از آیات [و بت] هست این
چون فرستادیم [یاران را] بر
بی گمان آنکس که پسخشیدش حیات
[این بود زان رو که داد از جهان]
۴۰- بی گمان آنان که بر آیات ما
سرفروشت آنکه می افتند به سار
حال خواهید آنچه را، جاری کنید
۴۱- بی گمان، آنانکه چون قرآن [ما]
[بر کلام ما] بود انکارشان
هیچ نبردیدی نباشد و آن کتب
۴۲- کاندراگون پاک در آتی آن
آن یکی تمیز [بر حق] بوده است
۴۳- گفته ناید بر تو چیزی جز همان
بر دگر پیغمبران و بی گمان
هم نبود بخشش گر [حانهای پاک]
۴۴- گر که قرآن را بنادیم [و از]
بی شک این گفارشان می بود [حال]
از چه بیگانه است و ناشیوانست آن؟
کسو که آن قرآن برای مسلمین
آن کسانی را که یقین در قلب نیست
[همچو] آنهایی که از جایی بعید
۴۵- راستی را چونکه بر موسی کذب
در کلامش اختلاف آمد و وجود
از پی تأخیر در حکم و جبر
اینک آنها [از چنان حکم و عذاب]
۴۶- هر که بر کار نکو [هفت گماشت]
و آنکه را فتن بدی آید ز دست
کردگارت [مظهر عدل است و داد]

که تو پزمرده بیایی [این] زمین
جنبشی می یابد و رشد [و توان]
مردگان را جان دهد [بعد از ممات]
باشدش از بهر هر کاری توان
ملحدید، ر مسا سعاد در غفا
به بود؟ یا آنکه ایمن در شمار؟
او بود بیما به هر کاری کنید
[گشت نازل بهر آن قوم دغا]
ایست پوشیده ز ما آن کارشان
از جهل است [و گرامی در حساب]
باطلی ره می نابد [بی گمان]
کر سوی فرزانه ای بسته شده است
[کمان شد تعزیر در پیش رمان]
[پیرنگار بنو] به حق خلق هان
هم بود [و او را علقانی در دماک]
خیالی از شسیوایی و میگده [وار]
از چه رو شیوا بیامد این [مقال]
وز عرب باشد رسول [خوش بیان]
رهنمود است و شفا بخشند [یقین]
نقلشان در گوشها هست و کردند
این بر آنها مایه سرور نمی است
جانب ایشان ندایی در رسید
ما عطا کردیم، آنکه [بی حساب]
و عذاب پروردگارت گر نبود
می شد اندر بین آن مردم قضا
سخت در سنگند [از بهت و حساب]
آن چنان کاری به سود خویش داشت
کردن او بر زبان خویش هست
نیست اهل قلم در حق عباد

۴۷- عیلام و آگاهی [سر یوم القیام]
 نایدش از پوست حاصل بار و بر
 بار نهد [هیچ ماده بر زمین]
 اندران روزی که ایشان را [خدا]
 پس شریکاتم [که از سوی شما
 [حالیا] اندر کجا هستند [هان]
 مسا خسیر دادیمت [ای پروردگار]
 ۴۸- آنچه می خواندند از دوران پیش
 حالیا از دید آنان گم شود
 [بسعده] در یسایند [کزل گیر و دار]
 ۴۹- از دعای خسیر کردن، آدمی
 لیک چون شری باو آمد پدید
 ۵۰- و بر ساو از بعد یک رنج و عذاب
 پس چشمانش ز سوی خویش
 نیز گوید من ندارم این گمان
 جانب پروردگارم بسعد از این
 بی گمان از بهر من در نزد او
 کافران را [از حساب] کسارشان
 می چشایم آن کسان را بعد از آن
 ۵۱- چونکه ناز و نعمتی از سوی خویش
 می دهد اعراض و کسر از خود نشان
 چون بلایی بر سر او پیر شد
 ۵۲- گو بپندیشید [و بدیدم خمر]
 پس شما اتکسار بر آن آورید
 ز آنکه باشد بیشتر [جبال ساز]
 [در چنین جنگ و ستیزی با دوام
 ۵۳- زود باشد تا که ما ایاتمان
 نیز بر جانهای ایشان [سر بر]
 بهر آن مردم بگردد آشکار
 نیست کافی اینکه رب تو گواسته
 ۵۴- هان بدانید اینکه در شک و گمان
 هم بدانید این ز روی اعتبار

باز می گردد به سوی او [تمام]
 هیچ ماده نگردد بسارور
 جز به آگاهی [رب العالمین]
 در دهد [در دامن محشر] ندا
 بودتان در روزگاران اذعان
 [در جواب] آرند ایستگانه بیان
 شاهدهی نبود برای ما مکار
 از برای [حاجت و] طاعات خویش
 [نایدید از چشم آن مردم شوند]
 می نباشد بهر شان راه فرار
 می خواهد گشت خسته [یک دمی]
 پس شود دل سرد و گردد ناامید
 کان باشد بر حالت وی راه یاب
 رحمتی گوید بود این حق من
 کسر آنها کردند قیامت همچنان
 بر که [ماشم باز گرداننده] زلفین
 نمی شود موجود [فردوس نکو]
 [هیچ کس] آگاه و از کردارشان
 ما عذابی هول انگیز و گران
 از برای آدمی آریسم پیش
 [وز میانه] بگشرد دامن کشان
 در دعا خوانی هم پیگیر شد
 از خدا می باشد [این قرآن] اگر
 [خسود] کرا گمراه تر می بشمرید
 در مستیرجوی دور و دراز
 کیست لو گمراه تر [اندر ختام]
 در الفها ای زمین و آسمان
 می نغایتیم تا [از هر نظر]
 کان بود حق [وز سوی کردگار]
 بهر هر چیز ای که در هستی بپاست
 از لقاء الله بودند آن قوم هان
 چیره بر هر چیز باشد کردگار

۴۲- ترجمه منظوم سوره شوری (مکئ ۵۲ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱-۲- حیا و محبت، عین و سیم و قیام، عین
سموی تـو (و انبیاء) قبل از تو
- ۳- در سماوات و در زمین هر چیز
او [خدا] بلند مرتبه است
- ۴- هست نزدیک کسانها [از]
پاره پاره شود [به یک پاره]
و مالاتک سبها من دارنده
و همه بهر ساکنان زمین
هان هانا [فقط] وجود خداست
- ۵- و آن کسانی که سرورانی
باشد ایـرد مراقب ایشان
- ۶- و بسندینگونه وحسی بسنمودیم
به لسان عرب که تسبیح هیمه
تساکه بر اهل مکّه و اطرافش
و قیامت که شک در آن نبُود
که گروهی شوند اهل چنان
- ۷- خواستی گو خدای، گرداندی
هر کسی را و لیک او خواهد
بهر قوم ستمگر او مشرک
جای او سرور آن دیگر را
- ۸- حال آنکه خدای می باشد
و ببخشد حیات بر اموات
در هر آنچه اختلاف کنید
و خدا، ربّ من، چنین باشد
- ۹- [حال] بر درگاه [خداوند] یس
که عزیز و حکیم بود [پیش]
و حق ارسال دارد [از سوی خویش]
هست موجود، از آن او باشد
عظمت، وصف و شان او باشد
ناروایی شبیه ایشان
بر فراز سر [بندگان]
حمد و تسبیح رنشان گویند
[از خداوند] مغفرت چسبند
که غفور است و مهربان [به شماست]
[چندین] می کنند [سر مسجود]
[چندین] که به ایشان بخواهی بود
[پیش] تو از سوی خویش قرانی
[پس] که بر مردمش فرو خوانی
بک چنین ایی دهی هشدار
[مردمان را] همی دهی انذار
و گروهی به دوزخ [و سیران]
آن کسان را [خسود] اکتی پکتی
دهش در [جوار] رحمت جای
نبُود یار و یآوری [بیدای]
به پرستش گرفته اند آنان
سرور [راستین] هر دو جهان
باشدش بر همه [امور] توان
حکیم آن هست در [سر] [مسجود]
که توکل [مرا] بدانش بود
آورم روی احتیاج و سجود

۱۱- آفرینشگر سعادوات است
از بسرای شما ز نوع شما
نیز انواع چهارپایانی
وندان آفریده است شمای
او شناساواست هرند او بیان
۱۲- و مغانع اسماها را
ایجاب روزی به هر کسی خواهد
که به هر امری از امور جهان
۱۳- هر سفارش که کرده بود به نوح
نیز هر وحی بر تو بمودیم
بسه نبراهیم و موسی و عیسی
دین حق را بهای می دارید
شسوکان را به آنچه می خوانی
و خدای آنکه هر کرا خواهد
هر کس که بر تو گشتن بیارد روی
۱۴ و تفریق نمایند از هم
علم وحی آمد آنکه از سر رشکا
حکم پیشین کردگارت اگر
معلق نگشته بود [نگاه]
و کسانی که از پی آنان
ساخت از آن کتاب در شگند
۱۵ بهر این امر پس تو دعوت کن
بایداری نسای پدر دعوت
بر هوسهایشان مشو پیرو
بفرستاده میم بر آن
که شوم دادگر میان شما
کرده‌امان از آن ما باشد
عجبت نیست بین ما و شما
گردمان آورد [به عرصه حشر]

و زمین [بحرها و هم برها]
خلق بنموده است همسرها
خلق از ماده و نرینه نمود
نیست چیزی بسان او موجود
نیز [بینا به کارهای جهان]
و زمین را بدست خود دارد
بگشاید و بیا به هم آرد
لوت داتا بر انکسار و بسان
هم به دین شما بداد قرار
ایا رسولان پیش رفت بکار
بود [اصل سفارش ما اینست]
می نورزید اختلاف به دین
نخبر از مسرتان بسود دشوار
بهر کس بر صراط خویش اقرار
به سوی خود کند هدایت اوی
نیز پس از آنکه جانب ایشان
و رقابت پدر آن بستاندیشان
تا زمانی معین او معلوم
مین شان داری شندی [محتوم]
[نامه کردگار] داده شدند
اساخت در رب اوفستاده شدند
و بسدن سان که یافتی دستور
از سواهای آن گمان شو دور
و بگو: هر کتاب را بزدان
و بگو: یافتم چنین فرمان
و خدای رب من و رب شماست
و شما فعل‌هایتان مرجاست
[دور مسای برای امر لغنا]
سیر ما سوی لوت [جبل علا]

۱۶- احتجاج اوران بکار خدای
از سوی ریشیان بُسود باطن
خشیمی از سوی ریشیان [پانگاه]
۱۷- و خدای آن بُسود که نازل کرد
و قسیامت بسا که نزدیک است
۱۸- آن کسانی که باورش نکنند
و آن کسانی که اهل ایمانند
[از آنکه] دانند که آن بُسود پسر حق
گمراهانند در جهان راهی
۱۹- به امسور عباد خود باشد
مسی دهد رزق مسر کسرا خواهد
۲۰- هر کسی کشت اخروی خواهد
بهره‌ای هم بآن کسی بدیم
[وین کسی را که بهره دنیایی است
۲۱- یا مگر از برای آن مردم
بسیه آن مشرکان خدایان شان
حکیم‌هایی بساده‌اند قرار
گر نمی بود حکم فیصله بخش
به یقین ظالمان [مشرک] را
۲۲- پس همان ظالمان [مشرک را]
و به ایشان قرار رسد کیفر
که بسا اعمال نسیک رو بسردند
و آنچه خواهند بهره‌شان موجود
[و آنچه یابند از خدای گریه]

بعد [عهد و] قبول دعوت نوی
آن چسان احتجاج بیهده جوی
پیش رو سخت کیفری [جانگاه]
اسماعی کتاب و سنحه [خویش]
توجه دسی [کی ایدت در پیش]
در ششامند [خود] بسا در آن
از چمان دورا خاندند به چان
و کسان ر که شک بود به بشور
که در است [و از حقایق] دور
[دانش] پسرورنگار، نساز کبین
لوری امت و عزیز لو به یاقین
مهراییم کشت لو را ما
کیه طریقه کرده کشته دنیا
بسیه اخوت بسوایش نیست
هست [وین غیر حق] خدایانی
و نهاندن شسوع و بنیانی
که مجازش نکرده است خدای
ببین شان دآوری شستی بر پای
کیفری دردناک هست [روای]
بینی از کار کسردشان تروسان
[لیک] افرازد صاحب ایمان
جای شان در سرای - پستانهاست
همه در نزد خالق آنهاست
آن به تحقیق هست فضل عظیم

۲۳- این همان مژده خدایند است و به اعمال نیک بدل بستند) جز نکویی با اهل خانه من و هر آنکس که کار نیک کند ز آنکه امروزگار هست خدای
 ۲۴- یا که گویند (کان رسول خدای) و پس از آن هر دل تو شهر دهد بسبب ثواب کردگار بساطت را (دین) حق را نماید لوطیتوار
 ۲۵- او بود آنکه هست نمونه پذیر عفو سازد معاصی و داند ۲۶- واجبات کند (دعا) ز آنها و از ایشان (همه) بحاصل شد و غزایسد به اجر آن مردم و بود بهر کافران در پیش
 ۲۷- بهر همه پندگان خویش اگر سبب بر کنی و حسد می کردند که به خواهی و آگه و بیناست
 ۲۸- او بود آن کسی که یاران را رحمت خویش گسترش بدهد
 ۲۹- خلقت (جمله) آسمان و زمین ایستی هست ز آیه های خدای از پی می گرد کردن آنها
 ۳۰- هر معیبت که بر شما آید از بسبب (کسار) در گذرد
 ۳۱- و بر روی زمین گریز و گزیر و به جای خدای بهر شما

به عبادش که اهل ایمانند و بگو این سخن که تا دانستند) اجرتی از شما نمیام خواهان بهزاییم اجر نیکش (هان) قدر دل هم به کرده انسان
 کذب بسته است بر خدا ای جهان اگر که این را خدا بود خواهان و به گفتار خویش با بر جای و آگه از راز معینه هاست خدای از سوی پندگان (تائب) خویش چه بود کرده ایمان از پیش
 که به یاور دهاند (هود) ایمان کار و کردار صانع او شایان از تشریف نفس خویشین (بزدان) گزیندنی کان بود شدید او گران
 بسبب مسیبت و زرق را دادار لکه روزی دهد بآن مسیبتدار، به امور عباد هود بسیار
 بعد یاس گمان دهد انزال او بود سرور حبیبه (خمال) و پراکنده چشاوران در آن و بخواهد هر آنکه بی بزدان
 ذات او را بود (بذر) توان حاصل کار و کرده های شماست که شما ساخته از روی خطاست از برای شما (مسلم) نیست
 یساری و یساری (مراهم نیست)

۳۲- ز آیه‌های شگرف [دادار] است
همچنان کوهسارها [ی] بلند
۳۳- گر بخواهد نگاه میدارد
بر سر آب، ساکن و راکد
هر شکیمی شاکری را ای
۳۴- یا که آن [راکبان] کند نابود
بگردد از [کنده] بسیاری
۳۵- تا بدانند [آن چنان مردم]
که مفزی برای ایشان نیست
۳۶- پس هر آنچه داده شد به شما
بسیار آنها که اهل ایمانند
بسیار از خبری پیوسته بهتر
۳۷- همچنین از برای آن مردم
دور باشند و خشکین چو شوند
۳۸- و نسدا را از رب بخسود آنها
و بسیاری نسما کرده بسیار
وز هر چیز رزقشان دادیم
۳۹- و کسانی که چون ستم بپند
۴۰- کیفر هر بدی، بدی باشد
عفو و اصلاح هر که پیشه کند
از آنکه البته می‌ندارد دوست
۴۱- هر که بعد از ستم که بر او رفت
این چنین مردمند کمالها را
۴۲- بر کسانی فقط بود ایراد
لیذا بن غیر حق بروی زمین
بهر ایشان بود یکی کیفر
۴۳- و آنکه صبر و گذشت کرد [شمار]
۴۴- هر کسی را خدا به پی‌راهی
سروری بهر او نخواهد بود
کیفر [خویش] را چو می‌بینند
از پی بازگشت [بر دنیا]

[آن] سفاین که بحر پیمایند
بسیار بیننده در نظر آیند
باد را و آن سفته‌ها به بحر
باز خواهند ماند از رفتار
[ایت] عبیری رود به شمار
بهر همیان که رفته از آنهاست
[که] نمود خطای انسان‌هاست
که به ایت ما جدال آرند
[به] هران سو که راه بسیارند
بسیار از زندگانی دنیا است
و توکل [و تکیه] شان به خداست
بسیار استوار و پایدار است
کسی که کمبخت و زشتکاری‌ها
عبر از [نفس] او بگذرد [و بگذرد]
کاستحایت نموده‌اند [تمام]
و بیکه [نموده] در امور [مستدام]
تجربگی [بسیار] کنند [در هنگام]
استقام [مستدام] بگذرند
که همانند آن [رود] بر کار
بود اجزش به ایزد [غفار]
مردم ظلم پیشه را [دادار]
گیرد از [ظالم] انتقام [به جای]
نهیست ایراد [ایزد] بار خدای
که به مردم ستم روا دارند
[شیوا] سرکشی به پیش آرند
کمه [وسی] سخت است و در داور
بی‌گمان [خود] سترگ است [این کار]
بگزارد دگر پس از [دادار]
بینی انگاه مردم چاره
[این چنین گفته‌ای کنند اظهار]
هست راهی برای ما [هموار]

۴۵- بنگری آن کسان که بر آتش
 که ز خواری فتاده‌اند [همه]
 به یکی گوشه چشم و نیم نگاه
 بسی گمان مردمان اهل زبان
 بر خود و اهل خانواده خویش
 و بداندید اهل [شرک] و مستم
 ۴۶- دوستانی برای آنها نیست
 بسامانند پیاری ایشان
 هر که در پیروی خداش نهاد
 ۴۷- پس ندای خدای خود اینک
 که شما را ز پیش امر خدای
 نسیه شما راست مسجالی آن روز
 ۴۸- روی گردان اگر نموده [بدل]
 نسا ز آنها کنی نگهانی
 ما چه از سوی خود به انسان [ها]
 نسا دمانی شان شود حاصل
 برسدشان مسیبتی از راه
 ۴۹- اسامانها و لرض را کلاً
 اذات پیروگذار [شعبه]
 هر کرا خواست می دهد دختر
 ۵۰- یا به آنها دهد ذکور و اثاث
 که بخواهند و تو بود دانا
 ۵۱- نیست ممکن برای هیچ بشر
 مگر امکان آن ز وحی بود
 یا فرستد یکی فرشته [خدای]
 وحسی سازد که اوست والا چه

عرضه در نداشتن در آن حالی،
 به زبونی [و سخت احوالی]،
 نگرفتند و مؤمنان گسویند
 آن کسانند [و ره چنین جویند]
 در قیامت زبان رسان باشند
 در مکافات چاودان باشند
 تب که تبر بر ابر دادر،
 او بدین سان بود نهایت کار
 لیست بیرون شدی بر تو [هموار]
 بپذیرد پیش از آن احوال
 بود بهر بازگشت مجال
 نه که انکاران مجال [مقال]
 پیروزیم ما تورا اعزاز
 نیست بر [عهد] تو غیر پیام
 نجشائیم طعم رحمت خویش
 و اگر بر گناه دورا پسش
 ساساس است ادعی نگاه
 حکم فرمائی از برای خداست
 خلق سازد هر آنچه را خود خواست
 و بپسند به هر که خواست پسر
 یا نماید عقیم هر انسان
 نیز او راست و بر امور توان
 که با او هم سخن شود دادر
 یا از این سوی برده [اسرار]
 و آنچه را [ذات خود] بود خواهان
 نیز فرزاده بر امور جهان

۵۲- وحی کردیم روح بخش کتاب
تو ازین پیش می ندستی
ما نسودیم همچنان سورهش
با چنین نور ره نم بمش
که هدایت کنی [تو پیغمبر]
۵۳- به سوی راه گردگار گزوست
و هر آنچه در زمین موجود
[و بدانید] کارها [فرجام
ز امر خود، جانب تو بر این سان
که چه باشد کتاب و چه ایمان
هر یک از بندگان خود خواهیم
نبود هیچ شگ [و آگاهیم]
بهری راست [خلق را یکسر]
که هر آنچه در آسمانها هست
ز آن او هست و بساختش بر دست]
باز گردد سوی خدا [به تمام]

۲۳ ترجمه مضمون سوره زحرف (مکئ ، ۸۹ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- ما و میم سوگند می آریم بر این
۲- میبانش قرآنی مفز داشتیم
۳- بلکه [آن را چون شمایان بنگرید
۴- حکمت آموز و بلند [از حیث جاست]
۵- چونکه قومی اهل اسرافید، م
۶- ما، چه بسیاری نبی [از سوی خویش]
۷- هیچ پیغمبر نیامد نزدشان
۸- پُر توان تر ز آن کسان را ما هلاک
[روز عمر جمله شام بار شد]
۹- گر بپرسی از چنان مردم: که بود
شگ نباشد اینکه گویند آن خداست
۱۰- آن کسی کاه لرض را آسوده گاه
السدان بنمود [بیدار] بیدید
بگفته [کاف] را وصف می شد [فیس
بزرگسان تازی اش [بناگشتیم]
تا گفیل راه اندران سرود
هست در آن الکتاب و نبرد ماست
پند قرآن باز داریم از شما
داشتیم اعزاز بر اقوام پیش
خیز به استهزاء ایشان شد [شان]
کرده ایم [و برونه ایم از روی خاک]
قضا اباء [شان] تکرار شد
کاسمانها و زمین خلقت نمود
کاه عزیز و آگه [از چون و چرا] است
ساخت از بهر شما و [خفا] راه
بیکه ره یابید [و سوی آن شوید]

۱۱- او کسی باشد که ایسی ز اسعد
 زنده گردانندیم خاک مرده را
 بر همین منوال از [مهد قیور]
 ۱۲- وانگه از بهر شماها آفرید
 کرد کشستی‌ها و [خیل] چارپای
 ۱۳- تا شوید انگه به پشت آن سوار
 نعمت پروردگار خویش
 پای آنکو، کرد این نرم و روان
 ۱۴- ما همانا روی می‌اریم پیش
 ۱۵- از میان پندگان [کردگار]
 بی‌کمان [در باره پروردگار]
 ۱۶- ز آنچه بنموده است خلق، آیا خدا
 پسا شماها را نموده اختیار
 ۱۷- هر یک از آنان که بهر کردگار
 چون از دختر داشتی [باید خبر
 چهره‌اش گردد سناه] [و آن مؤمن]
 ۱۸- در زر و زیور کسی کاور است ز دست
 [یعنی آن دختر که مابین شماست
 ۱۹- مدعی گشتند گان [خیل] ملک
 [جملگی] مادینه‌اند، آیا بر این
 خلقت [خیل] ملک را دیده‌اند؟
 زود باشد کاتشادات [و سؤال]
 ۲۰- نیز می‌گویند اگر می‌خواستی
 [در همان حال و هوا جز این ندیم]
 نیست آنها را بر این علم [و خبر]
 ۲۱- یا که شاید ما بآنان پیش‌تر
 [جنان] آن حالیا بشناختند
 ۲۲- بلکه می‌گویند ما اباء خویش
 [پس به سوی راهشان بشتافتیم]

کرد نازل در حد و انگه به آن
 [سرزمین تشنه و فسرده را]
 می‌شوید اخراج [در یوم النشور]
 از تمام گونه‌ها، وانگه بدید،
 [محمل] را مرکوب از بهر شمای
 چون بران [مرکب] بگشتید استوار
 بساد آرید و بگویند [این سخن]
 در وجود ما نمی‌بود این توان
 [جملگی] بر پیشگاه رب خویش
 بهر لودانند فسرزندی قرار
 هست قسبان، نسا سبای انکار
 دخترانی بهر خود کرده جدا
 بنه پسرها داشتی [پروردگار]
 می‌دهند انسیاه [دختر را] قرار
 [پیش] و غیظ او را برد از ره به در
 [پس] [در] [پس] [در] [پس] [در]
 و آنکه را با خصم تاب جنگ نیست
 سست او بر خدا دلس رواست؟
 بستگان رب رحمان [پس] [فلک]
 هیچ شاهد بدهاند [آن قاتلین]
 آیا که اینسان چیزی آتیدیدند؟
 درج گردد هم شود ز آنها سؤال
 رب رحمان [کسار] را آراستی
 ما پرستندی [ملاک] ناسدیم
 نیست غیر کفشان [کار دگر]
 [خود] کتابی دادیم [و سر بر]
 بر چنان نامه تمک یافتند
 یساقیم و شیوای از [عهد] پیش
 پیروی شان کرده و ره یافتیم

۲۳- همچنین پیش از توانگر هیچ جا
 جز که جمع متوفین آن دیار
 شیوه‌ای ز اباء خود دریافته‌یم
 ۲۴- گوی: حتی من گم (از سوی خدا)
 ز آنچه بر آن (جمله‌ی) اباء خویش
 خود جواب آرند: اما بر این سریم
 ۲۵- پس از ایشان داد بگیرفتیم و بین
 ۲۶- چونکه ابراهیم گفتا با پدر
 که از آنچه می‌پوستیدش شمای
 ۲۷- غیر آنکس گاو مرا داده وجود
 ۲۸- (فکر توحیدی) کلامی مانندگار
 بلکه (احفادش بدین فکر درست)
 ۲۹- این کسان و اباءشان را (سرپرست)
 تساکه آمد نزد آنها برقرار
 ۳۰- نزدشان چون حق آمد اعیان
 این یکی سحر است (اما چون بنگریه
 ۳۱- پس چنین گفتند: این قرآن چه
 می‌نشد نازل (از سوی کردگارا
 ۳۲- رحمت رب تو را آن مردمان
 چه و لیکن) ما همیشه‌هایشان
 بعضی آنها را به بعضی دیگری
 تا که برخی ز آن کسان برخی دیگر
 گرد آرند آنچه آنان (سرپرست)
 ۳۳- ورنه بود این که (در کفر و ظلام)
 آن کسانی را که در کفر آمدند
 سسقف‌های نقره دادیم قرار
 ساختیم هم (از نقره) نردبان

منظری اعزاز ننمودیم ما
 باز گفتندش به طویل روزگار
 از پس آن شیوه ما بهشت‌افتم
 ره‌نماتر آورم بهر شما
 بیرون دیدید (از دوران پیش)
 ما رسالت از شما را منکریم
 تا چه شد مرجام قوم منکرین
 نیز با قومش (سخن زین رهگرا)
 بر کنارم من همانا (و جلدای)
 همه بنواهد راه را بر من نمود
 کرد بین زاد و رودش برقرار
 راه چنان بود را بساز یافتند (از نخست)
 (سوی ساحتم) (از طسافه) آری بهر دور
 دین بر حق و رسولی آشکار
 ۳۴- گوی: خدایا این بدین سال در میان
 ما بدین (جمله‌ی) ها) منکریم
 در دو شهر (طائف و أم القری))
 جانب مرودی بزرگ (و مایه‌دار)
 بین خود قسمت نمایند (این زمان)
 بخش به‌سعایم در دنیایشان
 دانستیم (از حیث رتبت) برتری
 سازه اندر خدمت خود مستقر
 رحمت رب تو از آن نیک‌تر
 آفتی واحد بگردند (این نام)
 داور رحمتان خود را کافرانند
 در بیوت (آن همه) کافر شعار
 تا روند (آن کافران) بالا از آن

۳۴- وز برای خانه‌هاشان باب‌ها
تخت‌هایی نیز دادیم قرار
۳۵- این همه [مال] و زر و پیرایه نیست
و اخسرت از موهوم پرهیزگار
۳۶- هر کسی از یاد بخشنده خدای
می‌گماریمش یکی شیطان چنان
۳۷- [و آن شیاطین‌شان] کند از ره جدای
۳۸- تا به آن وقتی که آید مرد ما
بین ما ای کائنات بودی مستقر
و که که شیطان [از برای آدمی]
۳۹- چون ستمکارید هرگز این بیان
این شصتاها بسهر فعل ناصواب
۴۰- می‌شناوانی پیامت بر کور
آنکه ره گم کرده باشد آشکار
۴۱- گر بریعت ما ز دنیا آن [و ما را]
۴۲- یا اگر آن را که از نوع عذاب
بر تو بنماییم [در هر حال و کار]
۴۳- پس بان چیزی که از سوی خدای
[وین یسئیل می‌دان که تو بی‌کاسی]
۴۴- این تذکر بر تو هست و قوم و آل
۴۵- پس ز [اتباع] رسولان‌مان که ما
کن سؤال: آیا به افرادی دیگر
داده‌ایم [یا خدایانی قرار]
۴۶- راستی موسای را [در عهد پیش]
نزد فرعون و سران قوم او
گفته من از سوی رب العالمین
۴۷- معجزات ما بآنها چون رساند

ساختیم ما ز نقره ای بآنها
تا بران تکیه زنند [و کامکار]
جز متاعی رفتنی در دور زیست
هست نزد گردگارت [و برقرار]
دل بگرداند [و دیگر سوی ز جای]
کاو بود باوی قرین [و هم‌نمان]
بعد پندارند خود را عهتدای
[خود به آن شیطان چنین بدهد ندا]
فصله از خاوران تا باختر
بد قرینی هست [و یار و هم‌نما]
نساورد امروز سودی تان [عیان]
شب‌ترک باشد قطعا در عذاب
یا که کوران هم شوی قادر بر آن
[و با او] بر راه راستش مدهی قرار
[و از پیوسته] از ایشان بر گمان
و عدل‌مان دادیم [در سوم الحساب]
ما بر آن احکام داریم اقتدار
وحی شد بر تو، تحسین می‌نمای
رهرو [و پویا] بر راه راستی
از شما زجا که خواهد شد سؤال
داشتیم اعزام‌مان پیش از شما
در ازای کار و حمان مگر
تا پرستیده شود [آن روزگار]
همراه آیات روشن ساز خویش
بعث نمودیم [و انگه رو برو]
[خود] رسول [با نشان‌های قیین]
کارشان و آنها به خندیدن کشاند

۴۸- می نکردیم آیتی را جلوه گر
 جز که آن آیت از حیث چند و چون
 پس، گرفتیم آن کسان را بسو عذاب
 ۴۹- پس بگفتندش که [هان] جانوگرا
 کن دعا اینکه به نزد کردگر
 ز آنکه ما هم مردمی ره یافته
 ۵۰- بر طرف کردیم از ایشان چون عذاب
 ۵۱- پس نهاد در داد فرعون و سخن
 نیستیم فرمانروای مصر [حال]
 این چنین انهار [پس] تاب و توان.
 پس، لایمی بینید ایسن احوال را
 ۵۲- یا که من نیکوترم از این کسی
 نیست نزدیک اینکه ارد بر میان
 ۵۳- دسبدالی طلایی از اصفهان
 بسا همرا همراه وی خیل میلی
 ۵۴- قوم خود را کرد گمراه [پس] امان
 ز آنکه [النسر] پیشگاه کردگار
 ۵۵- خشمگین کردند ما را چون تمام
 جمله را [در کام امواج سحر]
 ۵۶- ما [خود] آن اسلاف را [از بندگان]
 ۵۷- چونکه [خلق] این مریه در عمر
 قوم نسا آنکه [از روی ریشخند]
 ۵۸- پس بگفتند آن خدایان ما
 یا که [پا] نگاه آنان این مثل
 آری ایسن مردم بُوند اهل ستیز
 ۵۹- نیست او جز پندای کاه را نعم
 آل اسرار السیل را در روزگار
 ۶۰- در زمین، گر بر شما می خواستیم

بهر آن سان مردمی [پیش] نظرا
 اکبر از مالتد خود بود [و] فزون
 بیکه باز آیند بر راه [اصواب]
 بر در رت به خواهش اندرا
 ای که او را با تو عهد است [و] قرار
 [بوده] ایم و سوی آن بشناخته
 عهد بشکستند از آن پس [باشتاب]
 پیش قومش گفت کای خویشان من
 [نیستیم] من صاحب فرز و جلال
 نیستند از زیر کجای من روان
 [نسنگرید] اینگونه حساسه مال را
 کاهو حقیر و خوار می باشد [پسی]
 او کیلانی اشکبارا [و] عسیان
 پیش چنرا نازل نگشته بهر آن
 می نگردیدند نازل [از فلک]
 قترتمش کردند طاعت [از رمان]
 قوم او [پسودند] قسومی ز نسنکار
 باز بگرفتیم از ایشان استقام
 غرقه بنمودیم [و] محو از روزگار
 پسند بنمودیم بسو آیندگان
 شد برای عودمان ضروب القتل
 پانگ خود کردند [از آن بسابت] بلند
 بهترند ایسا [که] تعمیر شما
 می نگفتندی جز از راه جدل
 [مردمی] باطل گرای و حق گریز
 دانشیم از زنی [و] آنگاه هم
 مایه عبوت بنادیمش قرار
 از مالاتک چنانشین اراستیم

- ۶۱- راستی [عیسی و یاقران ما] پس در آن تسودید منماید [هان] این چنین ره کان فراروی شماست
- ۶۲- هان که شیطان تان نگردد راهزن
- ۶۳- چونکه عیسی آن نشانهای شگرف بر شما حکمت بیاوردم یقین آن امسوری کاتدران خدای سطر
- ۶۴- پس از رب غیویشن پسر و کنید بی گمان پسر و دگار منی خداست
- ۶۵- پس پرستش می کنیدش [اما یقین] لیک خیل مشرکان در بین خویش وای پس پسر [مشرکین و ظالمین]
- ۶۶- جز قیامت را ندارد انطام پس فرو می آید ایشان را به سر
- ۶۷- دوستان را بعضی با بعضی دیگر [بین آنها کسیه می آید در]
- ۶۸- بدگان مرا شما امروز اهل
- ۶۹- آنجهان مردم که پسر ایاب و
- ۷۰- پس شما و همسرانتان شادمان
- ۷۱- کوزه ها و نیز سینی های زر هست آنجا، هر چه دلها طالبند
- ۷۲- پس شما در آن بهشت [خوش نگار] این بهشت است و شما را از آن رسید
- ۷۳- از شما آنجا فراوان میوه ها است شد قیامت را نشانه بر شما
- پیروم باشید [و دانید این بیان] این همانا بوده باشد راه راست
- و آنکه باشد خصمان اندر علن
- بهرش آورد [ایستادن] گفت حرف
- ب که سازم آشکارا [و میباید]
- بین تان گشته است حاصل [سر بر سر]
- پیروی از من [به فرمانها] کنید
- نیز [عیسی نودید] او رب شماست
- و آنکه راه راست می باشد همین
- اختلاف قبول آوردند پس
- از گداز روزگاری سبهمگین
- آنکه تا گاهی نگردد آشکار
- آنقدرش حالی که نبودشان خبر
- دشمنی آمد چنین روزی به بر
- جز برای مردم پسر و دگار
- می رسانید و نی عمگین [بجان]
- مؤمن اند و از گروه پارسا
- در بهشت اما در آید [این زمان]
- گردشان گردانده آید [سر بر سر]
- و آنچه را از بهر چشمان جالبند
- جوانان خواهید بود [و ماندگار]
- کز شما کردار [نیک] آمد بدید
- می خورید آنها [که دلخواه شماست]

۷۴- فاجران بی هیچ تردید و گمان
 ۷۵- رنجشان را گاهی نباید بدید
 ۷۶- ظلم بر آنها نیافرديم پيش
 ۷۷- پس لذا بدهند: مالک کار ما
 (مالک دوزخ) بگوید: حق جواب:
 ۷۸- راستی آوردهام بهر شمای
 ليک انگشتر از شما را (این زمان)
 ۷۹- عزم یا در کار خود کردند عزم
 ۸۰- یا گمان دارند کاتر سمع ما
 اری آن را بشننويم و نسر دشان
 از همه رفتار و از کردارشان
 ۸۱- گو که: بودم اولین شاهد اگر
 ۸۲- پس منزه باشد (از عیب و عوار)
 صاحب عرش است و او را برتری
 ۸۳- پس بنه کتالها به باطل بگویند
 تا برای دین آن روز خویش
 ۸۴- لو کسی باشد که هم اندر سماء
 او نبود فرزانه هر کار جهان
 ۸۵- پس بزرگا آنکه لو غر ماترواست
 آنچه اندر اسماءها و زمین
 هم به نزد اوست علم رستخیز
 ۸۶- آن کسان که (کافران) اختیار
 تا که بر آنها پرستشگر شوند
 بر شفاعت می ندارند اختیار
 و آن کسان دانند این را (بی گمان)
 ۸۷- گر بهر کسی از چنان مردم: که بود
 نیست شک: گویند: دالار است اوی
 ۸۸- و (آگاهی از) گفت او (پیغامبر)
 مردمی هستند اینان (ای خدا)
 ۸۹- پس از ایشان بگن و برگو: سلام

در عذاب دوزخند و جساودان
 انفران حالند (جمعی) ناامید
 بل ستم کردند خود در حق خویش
 کاش ریت بگذارند (جوابها)
 ماندگار استید (اندر این عذاب)
 (دین) برحق (و سخن های روانی)
 هست ناخسودی از حق (بی گمان)
 نیز ما را جزم می باشد به عزم
 راز و لغواتمان لیاید (جوابها)
 می نویسند آن مالاتکمان نشان
 از همه افکار و از انبارشان
 رب رحمان دانست سرزندی دگر
 بر سماوات و زمین پروردگار
 ز آنچه کوصیفش کنند (از هر دری)
 سوی باز یگوشی (و عقلت) اروم
 کان بایشان وعده شده (بند پیش)
 گفت مسعود و زمین را هم خدا
 (بیز) دانایا بر عیان و بر لهان
 بر هر آنچه می که در هستی بهاست
 و آنچه فسیحانین آن هر هو مکین
 باز گردانده خویش گردید (بیز)
 می کنند (اندر ازاء کردگار)
 چون به عرصه ای رستخیز اندر شوند
 جز گواهی بر استین و حقدار
 آگاه و علم به کم و کیف آن
 کما و شما را داد (تشریف و جود)
 پس، به سیراهه چسان پسند روی؟
 کما و بگوید ای خدا (ای دادگر)
 ناورند ایمان (و از بساور خدا)
 زود خود خواهند دانستن (کلام)

۴۴- ترجمه منظوم سوره دخان (مکئ، ۵۹ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۴- ۱. ما، میم بر کتاب روشنتریم قسم هست کاسر نسی مبارک نازل نمودیم ان
ما بودیم بی شک، از مستترین اوان شب هر کار استوری یابد [قرار و سامان]
۵- [مسوگندی کم یلا] گلی لری از سوی ما است [سبکد اینک] بودیم فرستادیم برای فرل
۶- [ان رجعتی است] [اینک] از سوی کردگارت بی هیچ شک سمیع و داناست [حق یزدان]
۷- اورب آسمانهاست، وان زمین و هر چیز ما بین شان مقرر، دارید اگر که ایقان
۸- تنود خز او خدایی، بدهد حیات و مردن رب لعبت بر شما و، بر مردم نیاکان
۹- ۱۱- آری به شبهه آنان، سرگرم بوده باشد پس [کاش] متظرنه، [اید زمان پایان]
پوشد [تمام] مردم، ون کیلری الیم است بر روی که اسما را خود، دودی کند نمایان
۱۲- [گویند] کردگارا ما ملیمیم، و اینک این رنج و این بلارا از سوی ما بگردان
۱۳- [ان] چگونه [ایان] گیرند پس؟ حالی پیغمبری نمایان آمد به نزد ایشان
۱۴- [انگاه روی گردان از وی شدند و گفتند] تعیم دینهای هست، مجنون [و گشته حیران]
۱۵- گفتیم از شما یان، با ما به قیسی گردانید بلاییم، باشید از عاتلی [هان]
۱۶- روزی که گیروداری سخت و سترگ اریم [انگاه در چنان حال] ما یم داداستان
۱۷- تحقیقا از مودیم زان پیش قوم فرعون پیغمبری گواهی شد نزدشان نمایان
۱۸- [هان] کسان بگفتا: تسلیم من نماید این بندگان حق را [از جور اهل عدوان]
زیرا که من رسولی باشم لعین شما را [خو هم نجات مردم از قید شرک و کفران]

- ۱۹- هم اینکه بر خداوند هرگز عفو مجوید
ارندام شما را من آشکار برهان
- ۲۰- بر رب خویش و رب شما پناه جویم
خواهید اگر کنید [ای قوم] سنگباران
- ۲۱- بهر شما اگر نیست باور به گفته من
باشید پس شماها از من کنار بجوین
- ۲۲- بر درگاه خدایش آنکه ندای در داد
این قوم [کردگارا] باشند اهل عصیان
- ۲۳- [فرمان رسید] عبادم، دوستی را بپسندای
[داند اینکه] تعقیب گردید [در بیابان]
- ۲۴- و آن بحر، آرمیده بگذار [حال و بگذرا]
و آن سپاهانی معروق بحر می دان
- ۲۵- از خویشان بهادند [آن مردمان بدید]
بسیار باغها و بسیار چشمه جوشان
- ۲۶- ۲۷- هم کشتزارها و هم خانه های نیکو
هم نعمتی که در آن بودند ثناده [و ریان]
- ۲۸- اینگونه بود و دادیم اموالشان به میراث
بر دیگران، که گشتند وارث برای ایشان
- ۲۹- نه آسمان و نه أرض گریه به حالشان کرد
نیستی آنکه بهتری را در یافتند سکن
- ۳۰- ما راسنی رهاندیم از کیفر مذلت
سختی را بر ایشان که بود نمایان
- ۳۱- آن قوم را رهاندیم از [شتر ظم] فرعون
گرفتند از قبیله ی قری یز مسرفین [اعیان]
- ۳۲- حقا که عالمانه [آن زاد و رود یعقوب]
ما اختیار کردیم بر مردم [زمان شان]
- ۳۳- ما از پنددهای شگرف خود به آنها
دادیم آنچه در آن بود از منون نمایان
- ۳۴- ۳۵- [دادم این که گویند] محشور می نگردیم
این عبرت برگ ما نیست، مهر نخست و پایان
- ۳۶- [از بعد مرگ آخر، و آنگاه خاک گشتن]
نگیخته نگردیم در عهد دیگری هان
- ۳۷- گر صادقان ما، [بر حق بغیر این است]
بر لگن بسیار بپسندان [به میلان]
- ۳۸- اینان بُدند بهتر، یا مردمان کُبح
آنان که پیش از ایشان می بودند [سگان]
- ۳۹- آنانکه ما نمودیم نابودشان [سراسر]
از آن سبب که بودند [عامل به جرم و اطفال]
- ۴۰- افلاک و ارض را ما بیهوده نافریدیم
با هر چه را که بین آنها گرفته بُنیان
- ۴۱- آنها نیافریدیم جز از سر درستی
لحا گروه بسیار [زین مردعدن] نادان

- ۴۰- بی هیچ شک و تردید بهر تمام آنها [هنگام دلوری هست هم] روز فصل [و فراق]
- ۴۱- روزی که [حامی] یار، یار دیگر نباشد و انگاه می نیابند آنان نصیر [و اعوان]
- ۴۲- جز آنکه را خدلوند رحمتش نموده باشد فراتنه است زیرا دندار و نیز رحمان
- ۴۳- ۴۵ بی شک درخت و قیوم چو دگناهکار است چون گناهی منافی در بخش رحمت جوشان
- ۴۶- ۴۷- مانند اینکه ای در حال هوش باشد [در سبب آن گناه کار، بگونه است فرمان]
- سازید دستگیرش [و بعد دستگیری] لوراکشان نماید بین جحیم استوزل
- ۴۸- ۴۹- و آنکه عذاب آنگر عشق سر بریزد بعضی که تو همان دی عزیزی و دی لیلی
- ۵۰- ۵۱- این است آنچه بود پیشکوک [در طوعش] و آن مسکنی در آینه دو جای حسن [بزلتن]
- ۵۲- ۵۳- در سخن باده و در بین چشمه سارین هیچ شیشه حطامه های ترشمن به مثل
- و آریشم لطیف و ز آریشم ستر است آن جامه ها و آنان رح بر زخمد و شادان
- ۵۴- [آری چنین بود کار] ما جفتشان بدیم با هوریان [به جنات] عور در شب چشمان
- ۵۵- هر میوه ای که خواهند آنجا طلب نمایند اندر کمال راحت و آرامش [دل و جان]
- ۵۶- [انجای طعام] مرگی جز فردن نخستین اندر مذاق ایشان شاید [به هیچ عنوان]
- [آن مردم بهشتی] سازد خدای شان حفظ [اندر جهان باقی] خود از عذاب [نیرون]
- ۵۷- از روی بخلی [هست این] از سوی جنایت این است قیوم عظمای [و مردم مسلمان]
- ۵۸- این است [حکم و جز این نیست] که بر زیادت کردیم انرم و هموار آن را به [جه] آسان
- ۵۹- باشد که بنگیرند پس [حال] منتظر باش و آن قیوم [سیر] هستند در انتظار [بپایان]

۲۵ - ترجمه منظوم سوره جاثیه (مکئ، ۳۷ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- ۲- ها و میم این یکی کتاب بود
انکه پیروزند می باشد
- ۳- در سماوات و در زمین بی شک
تسا کسانی که اهل ایمانند
- ۴- نسیم در خلقت شما [مردم]
که پراکنده شان نموده [خدای]
- ۵- هست اندر تعاقب شب و روز
ریخت از آسمان و عالم خاک
- و به تسخیر پادها پسندی است
- ۶- این که بر حق بتو بخوانیمش
بسم [الرحمن الرحیم] آیهان
- ۷- ۸- وای بر هر دروغگوی آسیم
خسوانده گردد بر او، همی شنود
- کسوی آنها از اصل نشیده است
- ۹- پس کنند ویش بخند چسبزی را
کیفری اغیار ساز و اخضر
- ۱۰- دورج اندر وراء ایشان است
و از آن، دوستان که بگریزند
- بهرشان هیچ کار ساز نبود
- ۱۱- این یکی رهنمود می باشد
ایه های خدای خود، ایشان
- [که بُسود حاصل یکی کیفر
- ۱۲- و خدای آن بُسود که دریا را
تا سقاین در آن به فرمانش
- و سسمایان ز فضل او باشند
- بلکه باشند [ازین همه نعمت]
- ۱۳- در سماوات آنچه می باشد
که تماماً بُسود از آن خدای
- بی گمان پندها [در این معنی]
- که فرستاده از خستد لوند است
[و انکه] فرزانه [و خردمند] است
- مابهایی بُسود ز عبرت و پند
[از آن همه پند، بهره مند شوند]
- و دگر جانوران روی زمین
پندها هست بهر اهل یقین
- و هر آن رزق را که بار خدای
بعد بر مردش بسمود احمیای
- بهر ارباب عقل [و روشن رای]
ایه های [مبین] دادارند
- بسه کد امین کلام می آرند
کلیک چه و آیات [داور دادار]
- همچ بُسود به کمر خود اصرار
خستدش ده ز هر دلیلی از ار
- یکه [ایات] میا شود آگاه
بهر این مردمان بُسود [در راه]
- و آنچه کردند کسب [در دنیا]
جای حق، آن گروه بی پروا
- کیفری سختشان بُسود [مرجا]
و کسانی که کرده اند انکار،
- به عتابی [گران شوند دچار]
و نگران در دهها بُسود بسیار
- بر شما رام کرده [و هموار]
[از همه سو] شوند راهسپار
- از بی رزق خویش [کاسیکار]
[تسود دادر خود] سپاسگزار
- و آنچه تسود زمین بُسود موجود
همه را رام بسر شما بنمود
- بهر ارباب فکر خواهد بود

۱۴- بر کسانی که اهل ایمان
 آن کسان را که از ایمان اله
 تا که هر قوم را به حسب عصر
 ۱۵- هر کسی پیشه کرد نیکی را
 و آنکه را پیشه زشتکاری شد
 بازگردانده می شود آنکه
 ۱۶- ال یعقوب را عطا کردیم
 نیز فرماندهی شان دادیم
 رزق ایشان را پاکها دادیم
 بر همه مردم جاهایی
 ۱۷- و بسدادیم بسختی را
 و ره اخستاک نگرفتند
 [بسر چنان مردمی از جانب ما
 و آنکه از رشک و کینه ها گردید
 بسره هم آن چیز داشتند خلاف
 بسین آن مردمان نبود داور
 ۱۸- پس بسرا ساختیم بر خود
 پس مکنس پیروی از آن مردم
 ۱۹- در هر کسی فر خدا چیزی
 بسره یسقین ظالمان [و مشرکها]
 و خستادونید سرور است [و ولی]
 ۲۰- مردمان راست این بصیرت ها
 وین بود از برای اهل یقین
 ۲۱- یا کسانی که اهل عقیقتند
 که همانند امردمی دیگر
 مردمانی که اهل ایمانند
 [و گمان میبرد خواهد بود]
 [امردمی را که دآوری این است]
 ۲۲- اسماها و ارض را [و قول]
 تا به هر کس به حسب کرد او
 پس بر آنها ستم نخواهد رفت

تو [پیغمبر] بگو: بسپارند
 [و قضاایش] بسیم نمایند
 حق جزایی دهد [که شایانند]
 از خود اوست سود [کار نکوی]
 ضرر [کار زشت] هست از لوی
 به سوی رب خویش [روباروی]
 آسمانی کتاب، ما به یقین
 نیز پیغمبری [و دلق دیمن]
 و بسمودیم قسوسشان برتر
 [که در آن عصر داشتند گنرا]
 ما به آن مردمان [به باره دین]
 جز پس از آنکه علم [وحی مبین]
 بسهر ارشدشان [بشد نازل]
 بسین کسان اخستاک [هیا] حاصل
 بشقی گمان [و توبه روز جزا]
 دآوری می کند [چنانکه سر]
 [و ایشیور ادبالت و سورا]
 وز سوس های جساها [و شو دور]
 بس گمان از تو دفع نمایند
 دوستداران یکدیگر [ایستند]
 بسهر آنان که اهل تقوایند
 [که بسودشان سوی سبیل صلاح]
 رحمت و رحمت [بهر نجات]
 می کند این چنین احساب [و گمان]
 [عاقبت] آوریمشان [به میان]
 و بود فعل نیکشان [به جهان]
 زندگانی و مرگشان یکسان
 چه بد است آن قضاوت ایشان
 از سر حق بیافرید خدای
 دهد [از بد و یا که خوب] جزای
 [اجر چون با عمل بود همتای]

۲۳- دیدی آن کس که [چون] خدای خودش
و خدا با وجود آگاهی اش
شهر بر گوش و بر دلش بنهد
پس، هدایت نمودن او را
هیچ در این [مباحث و احداث]
۲۴- و بگویند: نیست [اندر کار]
که بپذیریم [و از برای حساب
هیچ، جز روزگار، ماها را
الطریق امر علمشان نبود
۲۵- خواننده گردد برای آن مردم
نیست جز این بهانه آنان را
بسه سوی ما دوباره باز لرید
۳۱- گویند که این خدای نبود
پس، کنند سرگتان نصیب آنگاه
محشری کاتران نه شک باشد
۲۷- حکمرانی در اسماتها هست
چون قیامت شود زبان باشد
۲۸- بنگری هر یک آنی آنچه
بپایانده است هر دو را تو را
ببا کتاش شود فراخوانده
در حد کسودهای خود امروز
۲۹- [و بدانی] این کتاب از ماست
ما هر آن فعل که شما سر زد
۳۰- لیک آن مردمی که آوردند
و به اعمال نیک رو کردند
در [چون] و [چون] رحمت خویش
۳۱- لیک آنان که کفر ورزیدند
بسر شما، ایتهای من [هرگز]
که بکشید اهل استکبار
۳۲- گفته می شد چو بر شما مردم
نبود جای هیچ ریب و شکس
خود شما را جواب این می بود
ما، بان نمیستیم باور من

هرس خویش را گزین بنمود
در غیالات و راهها فرمود
پرده بر پیش دیده اش بفرود
[که بپذیرا شود پس از نبود]
پس شهر شما بخواهد بود
غیر [این] زندگانی دنیا
دوره دیگری [شوم احیا
نکشاند به سوی مرگ و فنا
جز خیالات [خام و راست نما]
چونکه روشنگر ایتهای از ما
که بود صلیق اگر به حرف شما
پس آن ما [که گشته اند فنا]
که شما راست زندگی اور
گردد خواهد نمود در محشر
لیک [نیک] آنگاه از آن کس
بسر ایشان زمین از آن خدای
بکامل اندیش مردمان، انهای
[در] هر یک از کسیر
[بسر خاک نیره در محشر]
هر یکی آنگاه در آن محضر
میستاید [بسر] از دایره
وز سر راستی گواه شماست
می نمودیم نسبت [بسی کم و کاست]
ایه خدا و رسول [و ایمان
می دهندشان خدای زبان سامان،
این همان رستگاری است عیان
[حق] از ایشان کند سوال: آیا
می نگردید خواننده در دنیا؟
و یکی قیوم در گشته بایا؟
حق بود و خدا ایه یقین،
در قیامت [که هست يوم الدين]
ما بدانیم این قیامت چیست
بهر ماها بجز گمانی نیست

۳۳- کیفر آنچه سر زد از ایشان
 ریشخند آنچه را که بسمودند
 ۳۴- گفته آمد که در چنین روزی
 آن جسمانی که دیس منور
 جای تان آتش است و بهر شما
 ۳۵- این بود ز آن سبب که بگردید
 و شما را [به خود] فریفته کرد
 پس، همه امروز از آن برون گردید
 ۳۶- و خداوند را بهاس [سزد]
 و خداوند بر زمین باشد
 ۳۷ در سماوات و در زمین نهاد
 اوست پیروزمند [در دو جهان]

۴۶- ترجمه مظلوم سوره احقاف (مکی، ۲۵ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- ۲- هاء، میم فرستاده کنایه است از دادر
 ۳- ما [جمعه] سماوات و زمین را و هر آنچه
 جز از سر حق خلق نکردیم و زمانی
 کفار بیاید ز هر چیز چه هشدار
 ۴- گو: جای خداوند هر آنی که [پایان]
 بر من بنمایاند، [آنها چه افزودند]
 بودند شریک آباء در خلق سماوات؟
 ماقبل همین، بهر من آرید کتابی
 ۵- از جمله مخلوق، که گمگشته تر از آن؟
 اشیاء دیگر را به دعا خواند و از پس
 اینان به دعا [نزد بتان شکوه گویانند]

رس که عزیر است و حکیم است ز به هر کار
 احلت شده در فاصله ایستد بود [تیر]
 کن باز پسین روز بود تا که بدانی
 اعراض نماید از آن گفته و انظار
 قابل شده اید، آیا دیدید [نمایان]
 بر روی زمین خلق چه آثار نمودند؟
 گو قول شما راست بود، [سوره و آیات]
 از عجم و یا آنکه نشانی [و حسابی]
 کاو [در عوض طاعت از رب جهانبان]
 پاسخ ندهد او را تا روز [تغابن]
 بتها ز دعاهاشان خود بی خبرانند

۶- مجموع بگردند چو اقوام [پریشان]
 [بِت‌ها که عبادت شده بودند به اعمار]
 ۷- آیات نمایانگر ما چونکه به ایشان
 درباره حق کایدشان بر سر، [حاضر]
 ۸- یا اینکه بگویند که بر ساختن آن
 در نزد خداوند مرا سود ندارد
 اَغْلَمُ بُوَد و بین شما و من کافی است
 ز آنرو که [خداوند] غفور است و رحیم است
 ۹- برگوی که ما بن رسولان الهی
 آگاه نیام تا چه مرا بر سر آید
 ز آن وحی که بر من شود [از سوی هدایم]
 هشدارگری بیش نباشم، به شما یان
 ۱۰- برگوی که اندیشه نماید [که قرآن]
 و آنگاه نماید شما یانش [تکبار]
 از [دودۀ یعقوب] یکی مرد گواهی
 او صاحب ایمان و شما آقا پایان
 بی‌شبهه خداوند هدایت نماید
 ۱۱- و آنان که ره کفر [به دنیا بگریزند]
 گویند [در اسلام] اگر خیری می‌بود
 و آنگاه چو رهیاب لگشتند در این دین
 ۱۲- زان پیش کتابی [که بدادیم] به موسی
 و بن نیز کتابی است که همخوان به آن است
 تا خلق ستم پیشه [مشرک] را هشد
 ۱۳- بی‌شبهه کسانی که بگفتند که الله
 بر جای بماندند، نه بی‌می است بر ایشان
 ۱۴- ز اصحاب بهشتند و در آن خالد [و شادید]

[ارباب فروغین همه] خمند به ایشان
 آن ضاعتشان را بنمایند خود انکار
 گردید تلاوت همه آن پییده گیشان
 گویند که این است یکی جانوی ظاهر
 برگرد اگرش ساختام، [امر بدین سان]
 و [نگاه] به هر کار، شما روی بیارید
 تا آنکه گو می دهد [انانی او نیست]
 بر بند خود صاحب الطاف عمیم است
 بدعگر [نوکار] نیام [خواه بخواهی]
 یا آنکه شما را [به سرانجام] چه شاید
 تنها به همان پیروم [و راه نمایم]
 هشدارگری در همه احوال نمایان
 گرا [باید] باشد ر سوی [دلور رحمان]
 [باید به شما یان] [اقوام مستکار]
 در باب همانندش دانه است [کماهی]
 از دودۀ مستکر، گشتید [نمایان]
 آن قوم که بر جانب ظلم و ستم آید
 درباره آنان که [به ایمان] گرویدند
 بر ما بگرفتندی پیشی سوی آن [از]
 گویند که این ساخته‌ای هست ز پیشین
 آن راهنما بود [و یکی] رحمت [از ما]
 با لفظ و لسان عربی [نرم و روان است]
 بسازند و بُوَد مژده با افراد لک‌وکار
 ما راست خداوند پس آنگاه در این راه
 نی غمزه بمانند [وز الله پریشان]
 وین اجر اموری است که انجام بداند

۱۵- و انگاه سفارش بنمودیم به اتسان
 [از آن روی که] مامش [به چنان حالت] دشوار
 ز ایستدن و ایستنی و دور فیمایش
 پس مدت عمرش به چهل سال چو اید
 بر نعمت خود کان به من و بر پدر و مام
 تا اینکه بدرگاه تو، من شکر گزارم
 انسان که پسندی و پذیری و من آن کار
 بر درگاه تو پیمان، بر توبه بسته
 ۱۶- اینگونه گسائند که آنها بپذیریم
 در زمره اصحاب بهشتی شان [یک صرا]
 این است همان وعده صدقی که بایشان
 ۱۷ آنکس که پدر - مادر خود را [سخنانی
 ای آف به شما، وعده دهم به چنین کار
 حال آنکه بسا [اسل] که پیش از من بودند
 و آن دو [پدر و مادر] بر درگاه دادار
 بودند که ای وای به تو! ایمان آور
 او گوید این نیست جز افسانه او افسوس
 ۱۸- اینگونه گسائند که افر [امم خویش]
 فرمان عذاب [از طرف داور دادار]
 بر شبهه چنین مردم باشند [سراسر]
 ۱۹- بر هر یک از آنها درجاتی است [مقرر]
 تا کیفر اعمال [که آنها شده صادر]
 [انگونه] چرایی که بود [کافی و] کامل
 ۲۰- و آن روز که [پیش آرند] آن مردم گذر
 [گویند] که در زندگی دلیوی خویش
 زان بهره گرفتید [و سزاوار عذابید]
 زان روی که در روی زمین از سر فاحش

تا آنکه کند با پدر و مادرش احسان
 ایستن او بوده و با سختی [سیار]
 سی ماه بشد گامد تا حد کمالش
 [سر درگاه دادار سخن ساز نماید]
 بنمودی عطا اینک توفیق بده [تام]
 بر [جمله] افعال نکو [روی بیارم]
 و انگاه همه ال و تارم به صلاح از
 در زمره معنوق مسلمان تو هستم
 آن سیک ترین کار که کردند و بپذیریم
 بهشتیم گناه همه را [در صف محشر]
 در داده شد [از جانب دادار جبهاتبان]
 هر گز که به انبوه در این لفظ و معانی
 گز اگر، بر آورده شوم [زنده دگر بار]
 از که نشدند و به همان خاک غنودند
 [از حوضت مکمل] ما پسر خویش به گفتار
 بر شبهه بود وعده خدا حق [و مقرر]
 که مردم پیشین بر سینه است [به اکس]
 که جانی و از انس نبودند ازین پیش
 گردید بر انقوم محقق [و سزاوار]
 ز انقوم که هستند زیانکار [به محشر]
 بر حسب اموری که [از انقوم زده سر]
 در داده شود [از طرف ایزد قادر]
 پس طبع بایشان نرود [از سوی عامل]
 [از بهر مکافات عمل] و بر روی نار
 بردند همه خیر و خوشی های خود از پیش
 این کیفر خواری ده، امروز بیابید
 مستکبر بودید و به سرپیچی [مطلق]

۲۱- از [هود] که با طایفه عاد برادر
 انگاه که بر قومش هشدار مکرر
 پیش از وی و بعد از وی گشتند نمودار
 گای قوم! شما غیر خدا را میپرستید
 ز آن روز بزرگی که به تحقیق، شمایان
 ۲۲- گفتند از این رو بر ما پای گذاری
 آن را که به ما وعده دهی [حال ز کيفر]
 ۲۳- [پس هود] بگفتا [به چنان مردم گفتار]
 من نزد شما مردم [بایست] رساتم
 انما از پس این همه تبلیغ و رسالت
 ۲۴- انگاه چو دیدید [که آن کفر دادر]
 آمد چو سوی دشت و همه هژده ایشان
 این است یکی امر که دارند بر ماست
 بودید و را خواهان [ما شور و] شتابی
 ۲۵- [و آن باد] به فرمان خداوندش نابود
 آن شد که بحر خانه و کاشانه ایشان
 اینگونه [به اقوام و با افراد] گنه کار
 ۲۶- تحقیقا دادیم [توانایی و امکان]
 کای نوع ز امکان سپردیم شما را
 ما خلق نمودیم هم آسمان و هم آبصار
 و آن [جمله چه] آسمان و چه دله و چه آبصار
 ز نیروی که انکار به آیات الهی
 و آن چیز که شد مسخره اندر بر ایشان
 ۲۷- پس شهر، در اطراف شما [مردم] موجود
 گفتیم به انواع بیان ایه [و انبار]
 ۲۸- پس، از چه کسانی را بر جای خداوند
 [بنا نیت] نزدیکی آن کافر کیشان
 بل از نظر آنها گشتند نهانی
 این است همان چیز که آن مردم [از پیش]

می بود چنین شروع و عمل یاد بیاور.
 می داد و در احفاظ [و رسولانی دیگر]
 با [عهد هدایتگری و] دادن هشدار
 تو سم ز چنان روز و از آن حال که هستید
 پر خوف عذابی را مایست [به پایان]
 ما را ز خدایان مان تا باز بداری؟
 گوی راست بگویی به سرعاش بیاور
 البته که دانش بُود اندر بر نادار
 آن چیز که مأمور رسالت پی انم
 بینم که شما بید [گرفتار جهالت]
 بر هیئت امیری [به لطف] گفت بدیدار
 گفتید به یکدیگر [آن کفران کیشان]
 بی [بر] [کتاب] چیر که دلهای شما خواست
 سکای است [و از] ابد [بر] درد عذابی
 نمود، حلا هر چه [که آنها شده موجود]
 [و] [نشدی] چیری [از] آن جمع پریشان
 کيفر بر ما داریم [به] عذبی که سزوار
 بر مردم انجای به انشایی [از] آن سان
 [انکار] نمودند ولی، نعمت ما را
 دلهای هم از بهر چنان مردم [گفتار]
 سودی نرسانند بدان قوم [خطا کار]
 کردند [و] نمودند ملامی و مناهی
 [بر شکل بلا] وارد شد بر سر ایشان
 میزد [و] نمودیم نبدی را نساید
 باشد که بیایند به ره [قوم گنه کار]
 که بهر پرستش بگرفتند [به] یک چنده
 و آن آله، یاری نرسانند به ایشان
 وین حامل آن تهمت آنهاست [که دانی]
 برصاحبه بودند [پس] تبرئه خویش

۲۹- اینسان شد و از مردم جن جد بفرش
 افتاد و سپردند [همه] گوش به قرآن
 گفتند بمانید شما [یک سر] خاموش
 بعد از سپری گشتن هشدارگرا نه
 ۳۰- گفتند که ای قوم، شنیدیم کتابی
 نازل شده ان نامه، پس از [دوره] موسای
 سوی ره حق، راهبر ان [نامه کنون] است
 ۳۱- ای مردم ما، داعی بر جانب یزدان
 تا [مسافر بر جمله] گناهان شما باد
 ۳۲- آنکس که اجابت نکند داعی اله
 در [بیمه این] ارض به اش دست سیری
 او را بسپود سرورها جای خداوند
 ۳۳- اندیشه نکردند [در این معنی] یکا چنگ
 در سالند نسوده است پس خللت آنها
 احیا بکنند [بار دگر جمله] اموات
 ۳۴- و ان روز که پیش آرند ان عتده گذر
 [برسد از ایشان که خود] این [وعده] حق نیست
 گویند که بر کیفر کفری که شما راست
 ۳۵- ان سان که رسولان لولوا العزم شکیبای
 از بهر چنان مردم با [شور و] شتابی
 [زیرا که] بزودی که درایند [به محشر]
 گویی که بجز ساعتی از روزی، آنها
 آیا به فنا گشتن جز قوم ستمکار

دادیم توجه که به سوی تو گذرشان
 حاضر چو شدند آنها، در پیشگاه ان،
 [لب بسته بدارید و گشایید همه گوش]
 گنستند سوی طایفه حبش روانه
 او ایاتی و پندی و ثوابی و عقابی
 همچون بود ان با کتب قبل او هموای
 بر سوی ره راست هم او راهنمون است
 ایسک بپذیرید و بیاریدش ایسمان
 وز کسبفر دره آوردن ان مسازد آزاد
 پایبست که او گردد ازین معقب آگاه
 بفرم [که ازین حادثه اش پای] گریزی
 تا نند به گمراهی ظاهر [همه باشد]
 عتقی به ضلالت و زمین است خداوند
 بل اوست توانا [که پس از طغی] مانتها
 قدر به همه کار بود [در همه اوقات]
 از بهر مکافات عمر او بروی بار
 گوشت به رنجان قسم نری [ره ما چیست]
 [اینک بجشید آنچه عذاب است] او مهیاست
 بسودد، تو هم صبر و شکیبایی بسمای
 درخواست مکن [اینک رفی و] عقابی
 و ان وعده داده شده، بیفتد بر او
 بر سر سرسدد [از ان حول] زمانها
 [ب طائفه مشرک] باشند سزاوار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- آن کسانی که کفر ورزیدند
ممنوع کردند، کارهایشان را
- ۲- و آن چنان مردمی که آوردند
و به اعمال صالح (و بیکو)
و به آنچه از خدای جهان،
و بحق باشد و سوی خدا،
مهمیت‌هایشان همه بزدود
- ۳- این بود آن که کافران کردند
مؤمنان را (ولی سه هر حالت)
[تبعیت از آنچنان حقرا
و بدین سان زنده مثل هاشم
۴- چون به کفار و مشرک‌ها
با بزرگو در آورند آنها
بپنداشان پس استوار کنید
با سباید فدا و انگه
تا که آن اهل کارزار [تمام
حکم پروردگارتان است
گسر شما خواستی، از آن سرگرم
تا که بعضی شما به بعضی دیگر
و همدان مردمی از بسین شما]
کارهایشان تبه نخواهد کرد
- ۵- و بزدوی کنند هدایت‌شان
۶- و بسرفشان بآنچنان جنت
۷- ای که آورده ایم ایمان [هان]
پس اوری‌تان نماید و بر جای
۸- و کسانی که کفر ورزیدند
و [خداوند] کرده‌هایشان را
۹- ز آنکه آن قوم داشتند اگر
پس عمل‌های آن چنان مردم
۱۰- در زمین [خدا] به سیر و سفر
تا که فرجام مردم بیند
و خداوند دادشان بر باد
۱۱- این بود ز آن سبب که می‌باشد
کافران را [و مشرکان را] نیست
- و سبب خنق را ز راه خدا،
بپندوده خدا قیام [و فنا]
[به خداوند خوشتن] ایمان
دست بردند [در نهان و عیان]
بر محمد ﷺ همی شده نازل
شد یقین از برای‌شان حاصل،
کار و اموالشان نکو بنمود
پس روی از [مشرک] بپندوده
نسبت از [مشرک] حق بنموده
کز سوی و نشان بود [عادت]
بهر مصلحت، [دور فاد]
گردن آنچنان کسانی از نوزید
[در امتارت به بدشان فکند]
هم به مصلحت و هایشان سازید
بچه‌هایشان بپندورید
چنینک فرر خود بپندارد
چهاره کار، این چنین سازد
حنی کشید [تمام، لبک] [این کرد]
از مایه [خدای قادر] فرود
که به خدا شدد قتل
همی گناه [مشرک] چلیل
و دهد کار و بارشان سامان
که شما ساند است بر ایشان
گر که یاری دهید [دین] خدای
گناهان کنند [خدای شمای]
ای بسا حال و کار آن مردم
بهر آنسان قیام کرده [و گم]
ز آنچه را نازل از خدا می‌بود
بسی‌ها کسرت [و قیام نمود]
همی ایما گذار ننمودند
که به عاقل آن کسان بودند
کافران را قتل چو آن افتاد
سرور مؤمنان خدا [ای جهان]
سروری [در عیان و با که نهان]

۱۲- بی گمان مومنان که می باشد
 می بردشان خدا به جانی
 لیک کسوف را تمتع هست
 که همانند چهارپایانند
 بهر این جمع [کافر و مشرک]
 ۱۳- چه بسا شهرها [که مردم آن]
 شهر تو، آن که کردت اولده -
 بنمودیمشان فنا [یک سر]
 ۱۴- آنکه به بر رله روشنی باشد
 بود ایما بسان آن فردی
 زیب و زیست گسسته در چشمش
 ۱۵- آن بهشتی که وصف [و وعده] شده است
 جوی های در آن بسود و آب
 جوی های ز شیر خوش طعمی
 جوی ها از شراب و لذت بخش
 جویها ز انگبین پاک شده
 و جوی کبردارشان باشد
 این چنین کس [بسان آن] باشد
 که شود خورده بر چنان خورد
 و دل و روده خیسورنده گردد
 ۱۶- و از ایشان بودند فردی چند
 تا به آنکه که از بخت برود
 می پرسند کجا چه گفت آن؟
 که خدا شهر زد به دلهایش
 ۱۷- به کسانی که راهیاب شدند
 و به آن مردمان [هم از سر لطف]
 ۱۸- پس ندارند انتظار مگر
 که به ناگاهشان رسد بر سر
 و انگهی چون فرشتگان آید
 آنچه کردند ضایع از طاعت
 ۱۹- و بدان راستی بغیر خدی
 پس بسرای گناهکاری خود
 تو ز [درگاه] کردگار [غفور]
 [جای] چنین و قهر و شما

[نیک اندیشه و] نکسو کردار
 که ز دامن شان رود انهار
 در حیات جهان بدان مقدار
 در خور و خواب بوند آخر کار
 جایگاه دوزخ است و کیفر نثار
 بتوان تو ز شهر تو بودند
 که به حقت عناد بنمودند
 و می بود بهر شان یاور
 که خدایند وی بود [آن راه]
 که ورا هست کار زشت [و تباہ]
 و مطیع اند بر هوا [و گناه]
 [بهر پساداش] خلق نیکوکار
 که نگند [به طول ابل و نهار]
 که ز تغیر در ایمان باشد
 بهر بسوندگان آن باشد
 از همه میوه ها بدر آن جئات
 بر امیر زنی [بهر از برکات]
 که بود جوادانه السدر نثار
 چه میوه های ز آبهای حار
 آن چمنان آب، تگه تگه و پزار
 که بهارند [ظاهر] بتو گوش
 پس ز دانشوران [صاحب هوش]
 مردم [از بسرای خود] هستند
 تا بهان هوای خود هستند
 بر هدایت فروده است خدای
 یاد داده است [شیر] تقوای
 که قیامت فرا رسد [به میان]
 و علامات آن شده است عیان
 پس، بگیرند تا چه بندی [از آن]
 با چه تدبیر می شود جبران
 نشود رت دیگری [به میان]
 و رجسالت و زلفان با ایمان
 طلب مغفوت همی بکنای
 همه را آگاه است بهر خدای

۲۰- [بعضی از] مؤمنان چنین گویند
[که] چنان سوره بهر ما باشد
سوره‌ای چسبون ز محکمت انگه
بوده باشد ز کارزار [و قتال]
می نمایند چنانچه تسبیح نگاه
افشاده شود به حیالت غش
۲۱ طاعت و قول نیک می‌یابد
با خداوند صادق ار باشد
۲۲ ای بسا آن زمان که چیره شدید
[البدان حال] فستخ اعزاید
تا بانجا که با همه کس و کار
۲۳- [اری] اینگونه مردمان هستند
نمی‌باشند وای کسره ایشان را
کورشان نیز کرده [با رویت]
۲۴ هیچ آن مردمان، بیدیشد
با به دل‌هایشان از بی‌حری
۲۵ مردمی بعد از آنکه بر آنها
روی بمسحور افتد از آن، بسی شگ
کسود زیبا به چشم‌شان [امال]
۲۶- این از است تا به آن مردم
ز آنچه منزل نموده است خدای،
ما اطاعت ز امرتان خواهیم
به نه نهان کاری چنان مردم
۲۷- پس ملائک چو جانشان گیرند
وندوان حبالشان به چهره و پشت
۲۸- این از آن رو بود که چیزی را
که خدا را به خشم می‌آورد
پس خستاد و کارهاشان را
۲۹- قوم بیمار دل خیال کنند
حسد و حقدهای آنان را

که چرا سوره‌ای نشد نازل
حکم امر جهاد را شامل
نازل آید و اندران تذکار
بینی آنگاه جمع دل بیمار،
چون نگاه کسی که در [سکرات]
ای بد حال آنچنان نفرات
قطع گردید کار چون [یک سر]
بسی شگ از بهرشان بود بهتر
و امر ائت بدستان افتاد
وندین سرزمین کنید فساد
قطع سازید رسته‌ها ای و داد
که نموده است لعن‌شان دادار
[و اجتماع بحق هر گرفتار]
نمی‌آیند هیچ حق به کنار
[در] بوجسود معالی [قران]
و خستاده است قفل‌ها [ای گران]
راه ترشیداد و حق بشد روشن
[گشت دیو رحیم‌شان رهزن]
دادشسان مهلت [خیال معال]
که کسراحت [ملکات خود] دارند،
[این چنین گفتگوی پیش آرند]
کرد، در چند و چون [بعضی امور]
بود آگاه کردگار [غفور]
حال ایشان چگونه خواهد بود
ضربه‌هایی بیاورند فرود
پیروی می‌نمودند ایشان،
نار ف بر رضایت پسندان
داد بود و کرد بی‌نیان
که خداوند [شان] به هیچ زمان
نکند [از پناه سسترا] عیان

۳۰- و بخواهیم اگر، نمایانیم
 آن کسب آن را بجای مسیاری
 و به افغانان خدا داناست
 ۳۱- از شما ارمون بجای اریسم
 تساکه از پس تان [عیم سازیم]
 تساکه اهوانان شماستیم
 ۳۲- آن کسبانی که کفر ورزید
 و پس از آنکه بهر شان روشن
 بسا پیمر ستیره بسمودند
 ضرری بر خدا نمی آید
 ۳۳- آنکه آورده اند ایمان [هان]
 کار و کردار خویش را مکید
 ۳۴- بی گمان آن کسان که بسمودند
 در همان حال کفر آنکه می
 هیچ گاهی خدا بیاموزد
 ۳۵- شستی [ار کارزار] می نکند
 که شما بر نوبد و غالب بجز
 مرد اعوانان نمی گاهد
 ۳۶- و همانا حیات دنیایی
 اهل ایمان اگر شما باشید
 مژده اتان خدا بسپارد
 و شماها خدا بسپ بکند
 ۳۷- کفر [در این راه] سختگیر شود
 بخیل ورزید ای بسا در آن
 او همین حال در حق اسلام
 ۳۸- همان شماید آنچه مردم
 تا برود خدا کنید اسدی
 بخیل ورزید و هر که گشت بخیر
 و خداوند بی یار بود
 روی گردان ز حق شوید اگر
 جانانین [شما] بگردانند

بستوان مردمان و تو [به تمام]
 هم ز سیمای و هم ز لحن کلام
 [در سها یا عیان شود انجام]
 [یک تکالیف شیاقه در دنیای]
 صابران و مجاهدان [شیمای]
 [ارمون تان کنیم جای بجای]
 و بسمودند مسیح راه خدای
 صورت حق [بگشت و راه خدای]
 بی گمان هرگز این چنین افراد
 رود اعمالشان [دهد بر باد]
 پیروی ز خدا کنید و رسول
 باطن او بی یار و مقبول
 کفر ورزی و مسیح راه خدای
 [بسیر گشت در ربود از دنیای]
 [پیر چنان مردمان بی پروای]
 مسیح و سازش قبول منماید
 و خدا بسا شماست [پایاید]
 [تجارت] سوی راه او آید
 [همچو باز بچه است] [باید]
 و اهر تها اگر شما یانید
 [همه پادشاهان خویش ستانند]
 [همه آنچه مالک آنید]
 و شما خواهد آن [همه] اموال
 و به با امدلی بگردند حال
 حقد و کسین شما کند اعلام
 کر شما خواسته شده [این کار]
 لیک بعضی شما ازین [رفتار]
 مسیح از خود نموده [تا دانید]
 و شماها نیازمند نید
 دیگرانی [کند روانه] خدای
 پس بخواهند بود همچو شما

۴۸- ترجمه منظوم سوره فتح (مدنی، ۲۹ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۲-۱- همانا به کارت گشایش بدادیم / به صبح حدیبیه فتحی نمایان
 که بخشد خداوند بر [اقت] تو / گناهان پیشین و آنی، به پایان
 عطا سازدت نعمتش را تمام / ترا بر ره راست سازد هدایت
 ۳- رساند پتو یاری او پسامردی / به پیروز منتهی مصری خدایت
 ۴- هم، و سود کاندر دل اهل ایمان / وقار و طمأنینه ایجاد بنمود
 به ایمان آن مردمان از سر لطف / [خداوند] ایمان دیگر برانمود
 چنانکه سعادته و ارض از خدا هست / و دلتای مسرورانه [داند] مسعود
 ۵- که تا مرد و رنهای مؤمن سر سجد / هر چه چنان پناهی در آرد
 که از دسلشان بهره ها هست جاری / حرس خداوندانند او پایان نلورد
 و تساهل سازد گناهان ایشان / [چون] خدا فور اعظم شمارد
 ۶- و جمال و زنان مطلق تمام / و مردان و زنهای مشرک [سراسر]
 که به فکر کردند در باب داند / دهدشان عدلی [خداوند] اکبر
 و رخسادهای به دهرشان باد / بر ایشان غضب کرد و لعنت الهی
 و دوزخ بر آنان مهیا نموده است / بنا بر نوشتی [به] اینسان تباهی
 ۷- چنانکه سعادته و ارض از خدا [دان]
 ۸- فرستاده ایست همانا که باشی / و پیروزمند است و فرزانه یزدان
 و هم [جای در جای آن مردمان را / گونه و بشمارت ده [از سوی] دادار
 ۹- که آرید ایمان به رب و رسولش / ز چشم و معجزات ما، بدهی انداز
 بزرگش بدادید و تسبیح دادار / و [سیفبرتن] را [گواهی] بدارید
 بگشاید و شهبانگاه بر جای آرید

۱۰- همانها که بیعت نمایند با تو
 بُود فوق دستانشان دست الله
 هر آنکس که ایمان [خود] بگسلاند
 هر آنکس که با عهد خود با خداوند
 بزودی دهد نجر و مزد عظیمش
 ۱۱- بزودی بیایند و گویند با تو
 که اسوال ما و اهل بیت و کسانمان
 سپس از تو [این سان تقاضا نمایند]
 ولی باز زبان هاشان آن بگوید
 بگو: کبر بحق شماها [ایمانی]
 و یا آنکه سودی بخواهد رساند
 که باشد که نزد خدا [ای جهانبان]
 بلی، بر هر آن فعلتان کاید از دست
 ۱۲ بلی، بود این سان گمانی شمارا
 سوی خاندانهای خود برگردید
 و گشتید خود مردمی ورشکسته
 ۱۳- و آنکس کسه او می نیاورد ایمان
 [بسداند] که ما کافران را مهتا
 ۱۴ و فرمانروایی آبر استمانها
 بیامزد آن را که خواهد خداوند
 و هم مهربان است [ذات الهی]
 ۱۵- چو راهی به سوی غنائم گشاید
 چه زودا که او پس گریان از جنگ
 که باشیم تابع شما را هم اکنون
 بگو: هرگز از ما مباشید پیرو
 و زودا که گویند نه [این شماید]
 حق این است و جز اندکی ازین حقیقت

به واقع بود عهدشان با خداوند
 [به هر حالتی و به هر عهد و پیوند]
 به خود وارد آورده قطعاً ریمان را
 که بسته است، ثابت نگهدارد آن را،
 بر این پایداری خدای کریمش
 [صعاری ششینان از جنگ بیزار]
 نمودند مشغول ما را از پیکار
 که ایک طلب دگر آموزش ما
 که در کسهاشان نمی باشد جا
 بخواهد رساند خداوند [عالم]
 کزان بهره باشد شما را [مسلم]
 شما را انواند احسان کند را
 خیر چاره از آن چنان فعل بودان
 که پیغمبر و مؤمن بار دیگر
 به دیبانیان داد این زیب و زیور
 که می بودان زشت اندیشه بر سر
 [به ذات] خداوند و [امر] پیغمبر،
 نمودیم [در حشر تبار] مسفر
 و [هم] بر زمین، از آن پروردگار است
 و کفر دهد هر کرا خواستار است
 و هر [حق] بنده] آموزگار است
 و خواهید کان جمع بر دست آرید
 بگویند ما مردمان را گذارید،
 دگرگون بخواهند حکم خدا را
 حد، پیش ازین [گفته حکم شما را]
 که بر حق ما رشک آرید [از کین]
 نمی یافتندی بجز رسم و آیین

۱۶- به واپس نشینان ایزار از جنگ
 سسوی قسوم رزم آور سهمگینی
 و با آنکه آنان بیارند اسلام
 خداوندان اجر نیکو رساند
 شما را معذب کند [حق دلور]
 ۱۷- به محروم از دیده ایراد نبود
 خرج نیز بر فرد بیمار نبود
 و از کردگار و رسولش هر آنکس
 ورا بر چنان بوستانها و جناب
 و تاد هر آنکس که او چهره [خویش]
 ۱۸- همانا خداوند خشنود گردید
 ایسه بساغ هدیه [بیعت نمودند]
 و دانست در قلبهاشان چه باشد
 به دلهای آنها [که بودند مؤمن]
 ۱۹- و هم بر فرلوان غنائم که آنان
 خداوند پیروز بوده است و باشند
 ۲۰- غنیمت فرلوان خدا وعده بنمود
 و ایسن را برای شما پیش افکند
 که این اجر باشد نشانی و عبرت
 و ارد شما را بر راه هدایت
 ۲۱- و [بر] مورد دیگری [از غنائم]
 خداوند بر آن محیط است و باشد
 ۲۲- و گسر کافران با شما [اهل ایمان]
 بدون شکی، بر شما پشت آرند
 ۲۳- و این خود بود سنت کردگاری
 و بر سنت کردگارت نیایی

بگو: زود باشد که تا خوانده آید
 که با آن کسان کسارزری نماید
 نشان گر بدادید این طاعت از خویش،
 و گسر روی کنید آن سان که از پیش
 بان گسفری کسان بود در داور
 و ایراد هم نیست بر آدم انگ
 چنین مردمانی معافند از جنگ
 اطاعت نماید، بود [حق باری]
 که از ذیل شان شهرها هست جاری
 یکی کینر در دناک آردن پیش
 که با تو در آن روز، آن اهل ایمان
 بر آن درخت بو بستند [ایمان]
 و [آرمش] [جسود] خداوند بهاد
 و پاداش بر فتح مردکشانش داد
 نزدی بر آنها بیاید خود دست
 و فرزانه هر جمله کارها هست
 شد را که خواهندش آورد بر دست
 و دستان [محرم] از نمایان فرو بست
 برای کسانی که دارند ایمان
 [و راست - راه خدای جهانان -]
 که پیدا نکردند خود دست بر آن
 توانا به هر چیز [و آن را نگهبان]
 [زمانی] به پیکار [آلدر شتابند]
 پس آنکه نه یار و نه یاور بیابند
 ازین پیش هم بوده [رسم خدایی]
 تو هرگز دگرگونی و جابجایی

۲۴- بُود او همان کس که [در قرب مگه]

از ایشان نگهداشت دستانتان را

و بر هر چه سر می‌زند از شما یان

۲۵- و بسودند آنها همان مردمانی

بگشستند ممانع ز بسبت احرام و

که بودند استاده بر جای، مانع

که گر مرد و زنیهای مؤمن نبودند

و یسمن که بهر شما ناشناسا

و تاوان خسوس [چنان بی‌گناهان]

انسودی گر ایس‌ها، بدادیم هرمان

که بر رحمت خویش دامن نماید

گسر مؤمن و کافر از هم مجزا

به آنان که بر کفر بودند [پای]

۲۶- بدینگونه کنار در قسب‌هاشان

[که در ذات‌شان بود بر جای مانده

و لیکس به قلب رسوش، خداوند

ز آرامش [خویش بهری] عطا کرد

و بسودند شما یستتر بر عطایی

و باشد خداوند آگاه و عام

۲۷- به تحقیق رؤیای پیغمبرش را

به امن و امان گر بخواهد خداوند

[برای عمل] حلق و تقصیر کرده

و او بود آگاه و عالم به چیزی

جز این فتح، کرده نصیب شما یان

۲۸- بُود او [خدایی] که پیغمبرش را

که بر جمله ادیان‌ش پیروز سازد

شما را بر آنها چو پیروز بنمود

و دستانتان بر شما بسته فرمود

همانا که بینا بُود [حتی معبود]

که با [شیوه] کفرورزی شما را

ز قسریانی و قسری [راه خدا را]

بگشستند از شوق مذبح بدن سان

و مستعففانی که در مگه سگسان،

ببودند و پسان‌شان کرده بودید

شماها به گردن برآورده بودید

که بر مگه آرید جمله سراسر

هران را که خواهد خداوند [اکبر]

کسری [هممانگاه] دادیم کسفر

یکس کسری [سهمگین] در داور

گرفتند [آن خلق و خوی] همیت

ز قسریان پسر فتنه جاهلیت

و در قلب افراد مؤمن [سراسر]

و پساید بر حکیم تقوای داور

بدین سان و از اهل آن نیز بودند

به هر چیز یو هر کار آنها نمودند

خدا ای شما [بر حقیقت پیوست

به بیت‌الحرم [کار ز وی شما هست]

و بسی هیچ نبی به مسعد درایید

که ناگاه و بی‌خبر زان شما یان

برودی یکی فتح دیگر [نمایان]

فرستاده با دین حق و هدایت

و کافی شهادت بُود از خدا [یت]

۲۹- محمد ﷺ رسول خداوند باشد
 به افراد کفار [بس] سخت گیرند
 تو بینی که آن مردم [اهل ایمان]
 و جویای فضل خدا و رضایش
 نشان‌های اخلاص ایشان به سیم
 چنین است توصیف آن [اهل ایمان]
 و هم وصف آن مؤمنان درج باشد
 تو گویی نهالی جوانند ایشان
 و آن را سستبر و تنومند سازد
 کشماورزها را کسب نهد و شمع
 به غشیم آورد کافران را و دلداز
 و در جستجوی رضای الهی
 به امرزشی و به اجری معظم

و انسان که [همگام] همراه با او
 بیارن خود مهربانند [و خوشخو]
 رندگاه حق در رکوع و سجودند
 به هر حال هستند [و از پیش بودند]
 بیانی و تأثیر سجده است پیدا
 که در [ستن] ثورات باشد هویدا
 [سندینگونه] در متن [احیل] [هیسین]
 [سناک] [و جوانه] از آن گشته رویا
 و ستوار استند [بهر ساقه‌هایش]
 که تا [زیوت لطف] و [فر صفايش]
 به آن که ایمان بیاورده باشند،
 هم‌نهم کسارهای نکو کرده باشند،
 پودند سب وعده خداوند [عالم]

۲۹- ترجمه منظوم سوره حجرات (مدنی: ۱۸ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- ای مؤمنان به امر خدا و رسول او
 بسروای از خدای نمایید، بی‌گمان
 ۲- ای مؤمنان بلند ملوید صوت خویش
 بسا او مجاهرت نماید آن چنان
 تا خود مباد کرده اعانتان تبا
 ۳- بی‌شک همان کسان که صدای خویش را
 پوشیده آورند [و به نرمی بیان کنند]
 دل‌هایشان [به عامل ایمانشان] خدای
 ایشان ز اجر و مزد عظیمند بهره‌مند
 ۴- بی‌شک همان کسان که ندایت می‌دهند
 اکثر از آن کسان [که چنین کار می‌کنند]
 صفت نباید ایست که نماید اختیار
 باشد سمیع و ذکا و هر هرچه کردگار
 بمالاتر از صدای رسول [بزرگوار]
 کائنات گنار هم سخن آرید در چهار
 بی‌آنکه بوده باشید آگاه [زین قول]
 نبرد رسول [محرم] [للسربکار]
 بسا حفظ احترام و به آرامش و وقار،
 پالوده کرده، [صافی از زشتی و غبار]
 [انگونه بخششی که کثیر است و بی‌شمار]
 از مایه پنجره‌ها [از برای کار]
 نابخرند [و از صفت فهم برکنار]

۵- گر صبر می نمودند آن مردمان که تو
 بی شک برای آنان بهتر [نتیجه داشت]
 ۶- ای مؤمنان اگر که یکی فاسقی رسید
 در آن کنید غور، بسیار روی جهل
 آنکه شما به خاطر کاری که کرده‌اید
 ۷- دانید مردمان که رسول خدا [بتا]
 گسر پیروی کند از شما در بسی امور،
 لیکن خدای کرد خوشایند قلب‌تان
 بنمود کفر و معصیت و فسق بر شما
 اینسان کسان بوند [که اندر طریق حق]
 ۸- فضلی و نعمتی بود از جانب خدی
 ۹- از مؤمنان دو طایفه افتد اگر به هم
 ز آنها یکی چو کرد تعدی به دیگری
 تا اینکه باز گردد سوی ره خدا
 آنکه که باز آمد، ما بین هر دوستان
 بر [بسط] عدل و داد بگوشید [مردمان]
 ۱۰- البته مؤمنان [مؤمنان] برادرند
 بسین برادران خود و از خدای خویش
 مشمول تا شوید به غفران رح خویش
 ۱۱- ای مسلمان ما را قومی ز بین‌تان
 ایستاد بساز از آنان باشد نیک‌تر
 [هرگز] نباید آنکه زنی، دیگر زن
 ایستاد بساز آنان باشند نیک‌تر
 خواتمای هم میاد به القاب بد شوید
 بر طاعتن به فسق [و شدن جانب فساد]
 آنان [گزین عمن] نمایند بازگشت

ای برون ز خانه [پس از لختی انتظار]
 امرزگار هست خداوند و رحمتار
 و آنگاه گشت نزد شماها خبر گزار
 بر مردمی رسانید از فعل خود ضرار
 نادم شوید، و قسب شما زان شود فکار
 پس شماست [حاضر و ناظر برای کار]
 خواهید شد به رنج و عذاب فزون چهار
 ایمان و داد ریخت آن همچو سوبهار
 نادلپسند و رشت [تراز هر چه در شمار]
 ارشاد گشته‌اند [و در این راه رستگاران]
 باشد خدا عظیم و حکیم [و جهان مدار]
 عاجزین‌شان کنید شما صبح برقرار
 و نگه [و این تعدی گردید استوار]
 تا آن چنان گروه نماید کاروار
 قسطنطنیه و روی عدل نماید احتار
 زیرا به اهل عدل خدا هست دوستدار
 پس آشنی [و صلح] نماید پایدار
 برو همی گنبد [چه پنهان، چه آشکار]
 بر رحمت خدای بگردید کامگار
 قوم دگر به مسخره گیرند [ز پنهان]
 زهر ران هم آورد این معصیت ببار
 گیرد به بد [مسخره] در گوشه و کنار
 [پس، عیب هم برون نمایند از ستار]
 ز سرو که بعد ایمان میرا فریدگار
 بد رسم و شیوه‌ای است [ز هر کس به هر دیار]
 باشد جزء قوم ستمگر [به روزگار]

۱۲ - از اغلی گمانها، ای مؤمنان شما
ازیرا که در حساب شما قوم مؤمنان
در کار غیر، رو به نجس میاورید
از مردن برادر خود فردی از شما
کز آن برای جمله شماها تنفر است
بی شک، خدای توبه پذیر است و مهربان
۱۳ - ای مردمان شما را از مردی و زنی
دادیمتان قرار به اقوام گوه گون
بی شک، سود ز جمع شما آن عزیزتر
ز آنرو که هست عالم و آگاه کردگار
۱۴ - اعرابیان چه نزد تو گفتند ما [کنون]
ایمان [راستین را] حاصل نکردیم
تسلیم گشته ایم از خوف و طمع و لی
طاعت گو از خدا و رسول خدا گشتند
بی هیچ شک بسیار افراد آدمی
۱۵ - الله مؤمن اند همانها که یافتند
پس هیچ شک به دل نگرفتند و قاحتند
اینگونه مردمند که در پیشگاه حق
۱۶ - برگو: خبر دهید شماها ز دین خویش
باشد در اسمانها، یا در زمین خدی
۱۷ - بنهند مکت که مسلمان شدیم ما
مکت شما به من مکنارید بل خداست
مکت نهاد و هادی تان شد برادر راست
۱۸ - بی شک خدا بر آنچه نهانی است آگاه است
بر آنچه می کنید شما ایندگان او

دوری کنید [و پا منهد اندرین مدار]
بعضی ظنون گناه بیایند در شمار
[کس از شما مباد ز غایب سخن گزار]
رعبت کند که گردد [یکبار] گوشه خوار
پس روا کنید پس ز خدا [و عذاب نار]
بناز آید از به درگاه ایزد گناهکار
ما آفریدایم به علم و به اقتدار
انس و شاخت تا که بهم آورید بار
نزد خدا که بیش به تقواست [ماندگار]
پس مردمان مؤمن و مشرک هر دو گار
آفریدایم ایمان، [یا سخ چنین بیار]
لیکن [آن بود که بگوید این شمار]
ایمان هر دو بر دلمان نیست [بایدار]
[ایمان هر دو بر دلمان نیست] بنماید فروگذار
بحشش گر است و صاحب مهر است کردگار
ایمان به کردگار و رسول وی آشکار
با مال و جان پراخ خدا بهر کارزار
از بندگان صادق آیند در شمار
نزد خدای عالی هر چیز برقرار،
زانهاست باخبر [چه نهان و چه آشکار]
اسلام را بگویی چو گردید اختیار،
گر صادق [تو است کز الطاف بی شمار]
[ایمان خویش کرد به دلهایتان نثار]
در [تو] اسمانها [یا] ارض [و قرار]
بنا بود خدا [چه عیان و چه در شمار]

۵۰- ترجمه منظوم سوره اقی (مکن ، ۴۵ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱-۲- قاف سوگند به قرآن مجید
این شگفتی [به میان گذار
کساهد از انسان پیدا [مردی.
- ۳- [پس نگفتند] که ما چون مردیم
[ز زندگی یساییم و عمر جدید؟]
- ۴- و بدانیم به تحقیق [و یقین
و کتابی است بر ما محفوظه
- ۵- حق همین است چو [این دین و رسول
کذب [و بی پایه] ورا بشمردند
- ۶- آسمان را به فرار سرخویش
چون نسودنشان بسنا و زیبا
- ۷- و زمین را ایستنان گسترده
و بسرویانیم [از خاموش غیبی]
- ۸- بسهر روشننگری است و تذکار
۹- ز آسمان ابری کردیم ارسال
بسوستانها [به نسور بنشانند]
- ۱۰- و درختان بلند خرعای
۱۱- تما بود روزی از بسهر عباد
به زمینی که گرفتار معات
و قیامت هم خود ایسان است
- ۱۲ ۱۳- مردم نوح که پیش از این بود
خود به تکذیب شدند مربوط
- ۱۴- اهل ایکه و تبع [بی پروای
کذب گویان بشمردند [نگاه]
- ۱۵- چونکه ما خلق نخستین کردیم
[هرگز] آن مردم از خلق جدید
- حق همین است [که گردید پدید،
و عیان گشت ز هر سوی و کنار]
بهر هشدار به ایشان [فردی]
و سوی خاک [سبه] ره بردیم،
برگشتی، بود این [سخت بید
که چه می گاهد [از القوم] [مین
[نسبت در آن همه چیز ملحوظ]
بصافت اندر بر آن قوم نزول
پس به سرورگی بی ره بُردند
مسی لینند [به عبرت گز پیش،]
همه [و رخس] در آن نساییداد
گشوهها در آن بسرها کسردیم
ما ز هر رستی بی [بهدت نای]
مستند عمل اتات را [یار]
برکت مند و او از آن آب زلال،
دانه های دیوی رویانندیم
نسر تو بر تو بر آنهای
[ما به آن آب، نسودیم آباد]
باز دادیم [به آن آب، حیات
[زندگانی] نو انسان است]
نسر اصحاب رش و قوم نمود
عاد و فرعون و دگر مردم لوط
آن تسمای رسولان [خدای،]
کیفرم بصافت بران مردم راه
بهر آن آیا عجز آوردیم؟
[سخت] باشند دچار تردید

۱۶- ما یقین خالق پر اتساتیم
 نفس او وسوسه [هایی] به چه سان
 [افسوسینده] نسوع بشیریم
 ۱۷- چون فراگیران لو به کمین
 [هر چه بینند از او پیا شنوند]
 ۱۸- می نیارد سخن را به زبان
 ۱۹- سکسرات دم مسوگ [ادم]
 این همان است که بحر جور زمان
 ۲۰- دم چو در صحر دمیده گردید
 ۲۱- و فراز آید یک راهبری
 ۲۲- [و بگویندش اینسان گفتار]
 پس در ذات حال فکندیم ز سر
 ۲۳- و فرینش گوید هست همان
 ۲۴- آنکه گفتار صفت هست و عنید
 ۲۵- آن که از هر که شگاک که نیست
 ۲۶- آن کسی کاو را در جنب خدای
 پس در اتسدادش در افجه
 ۲۷- و فرینش گوید کسی داور
 لیک او خسود به فضالت رو کرد
 ۲۸- پس بفرماید کاتر پر من
 کسه فرستادم حقا از پیش
 ۲۹- نزد آن حکم نه تبدیل بدید
 ۳۰- و به روزی که نهاییم خطاب
 پسر شدی گوید زمین افزونتر
 ۳۱- جست آورده شود روز نشور
 ۳۲- این همان است که [از جانب ما]
 و بود ویرا هر تیره گری
 ۳۳- آنکه نادیده بود در دل و جان
 و دلی را ز اتسابت لبسوز
 ۳۴- و بگویم که اینک به سلام
 پای بسنید به خلد [موعود]
 ۳۵- بهر آن [مستبان] خواهد بود
 نزد ما ز آنها هم افزونتر

نیز در باره او میدانیم
 پیش از برای اتسنان
 از ری جاناش نسوزد بکتریم
 در یسارند و هم از سوی یسین
 [همه را زود] فراگیر شوند
 جز یکی حاضر و ناظر بر آن
 می کند حق را ظاهر، [آن دم]
 خسود کناره بگرفتگی از آن
 و همین روز عذاب است [و وعید]
 و یکی شاهد پیا هر نفوی
 راستی غافل بودی ز بنگار
 چشمات امروز بود نیز نگر
 اینکه حاضر به سرم گشته [بدان]
 اینک او را به جهنم فکند
 [ماهی] آنچه که [خیر است] [و بگوید]
 به خدای دگسوی پساند رای
 که عذابش بودش خسوفافرا
 بین به طغیانش نکردم و ادرا
 [بگفت] [کسی] در کسمر می دور آورد
 مستیزید [به کسردار و سخن]
 بهر تان وعده بر کیفر خوبش
 نه مستکارم در حق عبید
 به جهنم [که ترا چیست جواب]
 باز هم هست [که کار دگرو]
 پسا سایان را نزدیک [نشد دور]
 وعده در داده شد از بهر شما
 [وز ره و رسم ادب بهره وری]
 بسیم او را ز خدای رحمان
 آورد پیش [خداوند عزیز]
 و به امتیت و آرامش [تام]
 این بود روز سرائاز خلود
 هر چه خواستند و باشد موجود
 بحر چنان جست زیبا منظر

۳۶- چه بسا بیشتر از این ما
 که [به دنیای و اموال و مکان
 خوششان چونکه به دل هب تند
 تسبیح بیابند مگر و له گریز
 ۳۷- بهر آن کس که بُود صاحب دل،
 یا کسی را که بُود سمع قبول
 ۳۸- و به تحقیق سماوات و زمین
 ظرف شش روز بدادش وجود
 ۳۹- پس، بر آنچه که گویندت، پای
 بیشتر از آنکه بر آید خورشید
 کس در گارت را آور بر جای
 ۴۰- در خلال شب و از بعد سجود
 ۴۱- بشستن و روزی کز جای قریب
 ۴۲- [تسخیر آن روز که در صور دمید]
 آن زمان [بهر شما، روز عزاست
 ۴۳- ماه تحقیق بخشم حیات
 و هر آنچه که در هستی همت
 ۴۴- و در آن روز که [بر سیر] و شکاف
 سر برارند پس اموات از گور
 و پسمانها کردن روزی این سان
 ۴۵- و به هر چیز که سازند بیان
 تسبیح بر آن مردم، چنانچه
 هر کرا خوف و هوایی بر سر
 پسند و تذکار به قرآن ده

سوره های را کردیم و
 بودشان پیش از اینها مکان
 رو بپا دارند باطراف بلاد
 [که نبود آنان را دست ستیز]
 پسند ازین بی شک، آید حاصل
 و بُود شاهد [این امر و اصول]
 و آنچه مابین هم آن باشد و این
 و به ما، ماندگی بی هیچ نبود
 بره صبر و تحمل بگشای
 و از آن پیش که پنهان گردید
 حمد و تسبیح [به حد و به سزای]
 [تسبیح تسبیح بگو بر مبدء]
 از مادی رسد، او ای قریب
 چنانچه آن روز که برحق شنوند
 روز [بهر شما] [اتساعان ها] است
 و از آن [بسم] [بسیاریم مسلمات
 سوی ما امر، خواهد پیوست
 [از هر که ختم شود باز] [و خراب]
 [همگان را بسوزد آن یوم نشور]
 سهر ما باشد سهل [و آسان]
 ما خود آگاه ترینیم به آن
 [اعمال روز بر رفتار نشی]
 هست از وعده من بر کسیر
 [مژده رحمت و احسانش ده]

۵۱- ترجمه منظوم سوره الذاریات (مکئی، ۶۰ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- ۴- بهادهای پر کنده گر خورم سوگند
 و بر سفاین آسان گذار [هر دل بحر]
 ۵- ۶- که خود همانا چیزی که بر شما مردم
 جزای [آخری، اندر برابر اعمال]
 و ابرها [که ز باران شوند] سنگین بار
 و بر علاتک [مأمور] بخش کردن کار
 شده است وعده از سوی خدای [باشد راست
 وقوع یابد بی هیچ شبهه و کم و کاست]

۹-۷- قسم خورم به سعادان (و سیرگه بخورم)

اگر که باشد زیر راه باز گردانده

۱۱-۱۰- و مرگ (و ننگ) نصیب دروغش هاباد

۱۲-۱۱- [چنین سؤالی عنوان گشته آن مردم]

بُسر قیامت روزی کز آتش بدورج

۱۴- عذابتان بچشید، این همان بود که شما

۱۵- و اهل تسقوا در خلد [ماتدگار آمد]

۱۶- و آنچه را که خداوند شما نموده عهای

که پیش از این هم می بود دست در احسان

۱۸-۱۷- کمی ز شایگان دانشم و بفر

۱۹- و بود سهمی از اموال آن کسان موجود

۲۰- و مایههایی از عبوت بُود بروی زمین

۲۱- و در وجود شما [تیز آیههاست مگر

۲۲- و نیز وعده رزق شما بُود به سعاد

۲۳- پس، قسم بخواند اسطن و زمین

بسان آنکه شما [در حیات خود] با هم

۲۵-۲۴- رسیده است ترا داستان ابراهیم؟

که در ورود باو عرضه داشتند سلام

۲۷-۲۶- سبک به خانه خود رفت و انگشتری آورد

نهادشان به سرو گفت از [در اکرام]

۲۸- ولی از آنان ترسی بیافت در دل خود

سپس برا خبر شادی آوری دادند

۲۹- سپس زنش به صدای بلند آمد پیش

که من [چگونه توانم بزاز فرزندی؟]

۳۰- جواب رفته خدای تو این چنین خواهد

که لیرسد [فولهای گوناگون]

بان [ایمان] گردانده می شود اکنون

کسان که غافل پورفته است [مورگشان] از یاد

که مستحیر کنندین زمان بساید پیش

عذاب داده شوند [از برای کوفت خویش]

برا محاله کردید با شتاب [از ما]

و سبکشان چنانند و چشمه سارالند

از کردگار ابدیرند [با سپاس و رضای]

همین کسان را [در زندگانی دنیای]

و در پگاهان سرگرم ذکر و استغفار

که حاجت سائر و محروم [از معیشت] بود

که پیرگمندی [از آنهاست] حاجت این یقین

که چشم بسیار در آن نمی کند نظرو؟

۲۲- و نیز وعده رزق شما بُود به سعاد

۲۳- پس، قسم بخواند اسطن و زمین

بسان آنکه شما [در حیات خود] با هم

۲۵-۲۴- رسیده است ترا داستان ابراهیم؟

که در ورود باو عرضه داشتند سلام

۲۷-۲۶- سبک به خانه خود رفت و انگشتری آورد

نهادشان به سرو گفت از [در اکرام]

۲۸- ولی از آنان ترسی بیافت در دل خود

سپس برا خبر شادی آوری دادند

۲۹- سپس زنش به صدای بلند آمد پیش

که من [چگونه توانم بزاز فرزندی؟]

۳۰- جواب رفته خدای تو این چنین خواهد

که لیرسد [فولهای گوناگون]

بان [ایمان] گردانده می شود اکنون

کسان که غافل پورفته است [مورگشان] از یاد

که مستحیر کنندین زمان بساید پیش

عذاب داده شوند [از برای کوفت خویش]

۳۰- فرشتگان به سخن آمدند و گفتندش
 که او همانا [در کارهاست] فرزانه
 ۳۱- ۳۲- از آن ملائکه پرسید پس [خلیل الله]
 جواب دادند اعزام گشته‌ایم ایست
 ۳۳- ۳۴- بسمان کسان از سوی کوثر در کاریم
 به هر [جلی] و خدایت نشان بود بر سر
 ۳۵- ۳۶- او پیش از آنکه معذب کنیم آنان را
 چنانکه آنجا نایافته‌یم هیچ سرای
 ۳۷- نشانه‌ای بنهادیم و خاصه آنهاست
 ۳۸- بیاب قضا موسای [پیش ازین گفتیم]
 و آنکه از سوی خود به نرد فرعونش
 ۳۹- نگشت سوی سپاه خود و بگفت مگر
 ۴۰- و را فرو بگرفتیم [با همه قدرت]
 به قهر دریا نگاه غرقشان کردیم
 ۴۱- ۴۲- و هم بحالت عادی که ما فرستادیم
 نمی‌گذاشت بجا هیچ چیز را [آن کاد]
 مگر که آنان را مانند خاک پا خاشاک
 ۴۳- ۴۴- و هم بیاب نمود آن زمان که بر آنان
 الی زمان مقین، و لیک پیچیدند
 گرفت صاعقه [مرگبار] ایشان را
 ۴۵- نه داشتند توان بهر خواستن از جای
 ۴۶- و قوم نوح که بودند پیش از آمد
 ۴۷- و اسمان را فراشتیم با قدرت
 ۴۸- برای زیست زمین را سپس بگستردیم
 ۴۹- و گونه‌هایی از هر چه خلق بسودیم
 ۵۰- سوی خدا بگریزید پس، که بهر شما
 ۵۱- و از برای پرستشگری خود منهد
 که من برای شما مردمانم از سوی او

هدایت [ای زن] اینگونه امر فرموده است
 و نیز دانا [بر هر چه هست او بوده است]
 که کار و بار شما چیست [حالیا ایندو]
 برای قوم این گناه [و بی‌یاور]
 که سنگ‌های از قبل به سر فرو باریم
 و خاصه باشد بر مردم تجاوزگر
 برون [از شهر] بگردیم اهل بسمان را
 مگر سرایسی از مردم مسلمان را
 که خوفشان از عذاب الیم [بر جانهاست]
 همان زمان که باو حاجتی مبین دادیم
 [پس هدایت و ارشاد او] فرستادیم
 که ایست ساحر، با خود جوشش اندر سر
 و سیر جمعه قسوا [و سپاه و انصارش]
 [و گاه بسند و] بکوهده بود [کردارش]
 عظیم بادی اکوسه و هلاک‌آور
 [به هر کجا و] به هر چیز می‌نمود گذر
 [گشایندی و نینهای از آن نشان و اثر]
 خطاب رفت که ایست شوید بر خودار
 سر از اطاعت او فرمان داور دادار
 بُدند ناظر [کیفر به حالت ناچار]
 نه تاب کینه گرفتند [از ایزد جبار]
 به سرکش [و به عصیانگری و فرمانها]
 که ما همانا [بر کارها] توانمندیم
 چه نیک آنرا گسترده [و در افکندیم]
 [کز آفرینش ما] بلکه پند برگیرید
 به اشکوارا منظر منم [که بپذیرید]
 خدای دیگر ر بر جنب کردگار قرار
 [به نحو بارز و] پیدا دهند هشدار

- ۵۲- بر این اساس لیامد پیغمبری (به جهان) مگر که مردم آن عصر را سخن این بود
 ۵۳- نموده‌اند سفارش در آن بیکدیگر؟
 ۵۴- پس (ای رسول) از آنان تو روی برگردن
 ۵۵- و پند می‌ده (ازیرا که) پند خواهد بود
 ۵۶- به جن و انس ندادم وجود غیر از آن
 ۵۷- نه هیچ وزقی دارم طلب (از انسانها)
 ۵۸- خدای، رازق مخلوق خود بود به یقین
 ۵۹- بلی، برای مستمکار مردمان سهمی
 شاید اینکه چنان مردمی از جانب من
 ۶۰- به کامران و پان روز وای باد (و همان).
- برای مردم (از سوی رب فرزانه)
 که اوست ساحر، یا اینکه اوست دیوانه
 بلی، به واقع قومی بُدند طغیان جوی
 که نبستی تو سزای سرزنش (ازین روی)
 برای مردم مؤمن (هماره) موجب سود
 که تا مرا پیوستند (چون منم معبود)
 نه خواستار طعامی شدم من از آنها
 و اوست آنکه توانمند هست و نیز منین
 مثل دیگر باران‌شان نبود (از عذاب)
 خط کند ورا، هر زمان به شور و نشاط
 که زاده‌اند بانها (از پیش) وعده آن



۵۲ ترجمه منظوم برپوره طور (مکمل، ۲۹ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱-۲- مرا سوگند مآشد بر (گه) طور
 ۳-۴- قسم بر نامه‌ای کان سرگشاده است
 ۵-۶- و برافراشته ساقم (قسم هست)
 ۷- که واقع گشت خواهد آن علامی
 ۸- و در آن بسازگردانی نباشد
 ۹- بر روزی کاسمان در هم پیچد
 ۱۰-۱۱- به شدت کوهها گردند ره‌ور
 ۱۲- ایلی بر منکران ولی (آن کسانی)
 ۱۳- در آن روزی که آنها رانده گردند
 ۱۴- سپس (گویندشان) این آتشی هست
- و هم بر آن گتایی گاو است مسطور
 و (هم) سوگند بر (آن) بیت معمور
 و بر دریای پُر از نثار (ای نسور)
 که از سوی خدایت (گشته منظور)
 که آن را وعده‌ها بوده است مذکور
 به نیروی تمام و شدت زور
 که ولی این روز بر اصحاب انکار
 که سرگردند بر بیهوده گفتار
 به شدت روبه سوی دوزخ (و نار)
 که تکذیبش همی کردید (هر بار)

۱۵- پس این جادو بُوَد یا خود شما را
 ۱۶- در آن وارد بگردید و شماها
 و یا صبر و شکستیایی نورزید
 شما را در حد اعمال و اعمال
 ۱۷- و باشد متقین را بهر هندی
 ۱۸- از آنچه می که کرده رت آنها
 و شهادت از اینست که از ناز جهنم
 ۱۹- گوارا بر شما [ای اهل جنت]
 بر روی آنچه می دادید انجام
 ۲۰- فرار از تخت های صفت در صفت
 زده تکسیه، و ما تزویج سازیم
 ۲۱- از آنهایی که آوردند ایمان
 را ایمان پیروی کردند [یک صبر]
 کنیم آن زادگان را صبر ملحق
 و از اعمالشان چیزی بکاهیم
 و هر یک فرد از [اولاد] انسان
 ۲۲ ۲۳- پناهی میوه ها و لحم مرغی
 با ما می دهیم و نیز انجای
 که آن نه سایه پیروده گویی است
 ۲۴- به گرداگرد آن مردم، جوانان
 تو گویی پس که زیبا و لطیف اند
 ۲۵- و بعضی شان به بعض دیگران شان
 ۲۶- چنین گویند: پیش از این به دنیا
 ۲۷- سپس منت بهما بنهاد دادار
 ۲۸- و ما زمین پیش هم [در دلتا]
 و او البته رت شهریان است
 ۲۹- پس اینک بنده ده هر خلق زیرا
 که تو، لی از ردیف کاهانی
 ۳۰- و یا گویند شاعر پیشه ای هست
 [ورود] صبر را در انتظاریم
 ۳۱- که من هم با شما در انتظارم

صبر نیست در پیروی دیدار
 چه بنمایید صبر از خود پدیدار
 یکی باشد شما را [حاصل کار]
 فقط کیلر بگردد [شامل حال]
 ز ناز و نعمت بدنیای دیگر
 عطا در حقیقتان [در روز محشر]
 حداثان کرده [امتیت مقرر]
 خسورید و نوش بنمایید [یک سر]
 ای صبر رصای حی داور
 پیشانی ها به مسندها [ای نسکو]
 به عور عین شان [خوبان خوشرو]
 و زلد و رودشسان هم همان او
 او میسی بودند نسکو رای و خوشه ها
 بان هم براد و اشک من جدا جدا
 و هر یک را همرا باشد اسرارو
 بیرون بر کرده های خود گروگان
 یک چوید میایل به آگل و صراف آند
 ز گشت یکدیگر جدا می ستانند
 به باعث برگناه [شاربانند]
 به خدمتکاری ایشان روانند
 بسبب این صدف در میانه اند
 به پرسین ز هم روی آوراند
 میان دودمان بُد خوف در ما
 بر آتش باد شد ما را لگه دار
 بخواند پیش همه ذکر و ورد بسیار
 و بسوی تو دید می باشد نکوکار
 نسیم بر نعمت رت تو [هشدار]
 نه از دیوانگان [نست پندار]
 که قهر حق تو ز احداث ادوار
 بگو: باشید [در این حال و انکار]
 [در این ره چون شما یان چشم دارم]

۳۲- خرد هاشان برای این چنین کار
 و بسا ایشان مگر آن مردمانند
 ۳۳- و یا گویند آن را [از سر کذب]
 حقیقت اینکه آن مردم نیارند
 ۳۴- پس، از در این سخن ها راستگویند
 ۳۵- و خلقت یافتند از هیچ ای؟
 ۳۶- سماوات و زمین را آفریدند؟
 ۳۷- و یا گنجینه های لوزق و رحمت
 [گشودن] در نزد آنها جای دارند؟
 ۳۸- و یا دارند آنها نردبانی
 تمامی بشنوند و این بود حال
 بپایستی که آن سامع شما را
 ۳۹- مگر ایضا خطا را دختران است؟
 ۴۰- و الا ان زبیر توانی گمراهی
 ۴۱- و یا غیبی مگر در نزد آن هاست؟
 ۴۲- و یا در سر مگر دارند کیدی؟
 ۴۳- و بر ایشان مگر غیر از خداوند
 مسستزه از شسریکی هست دادر
 ۴۴- و چون لغتی [بزرگ] از آسمان را
 به چشم خویشان بیند، گویند
 ۴۵- پس ایشان را رها کن تا بروزی
 چنان روزی که بی هوشند کنار
 ۴۶- در آن روزی که نهد کیدشان سود
 ۴۷- فروتر ظالمان امان نمانند
 ۴۸- شکایا شو به حکم کردگار
 ستایش گوی و کن تسمیع رقت
 ۴۹- به بخشی از اهل [شبه] خدا را
 و بعد از غیبت استارگان نیز

به آنان یا مگر داده است فرمان
 که بر دارند [ناگه] سر به طغیان
 ز خود بر برفت [و بنمود عنوان]
 ایستاد کردگار خویش [ایمان]
 بپایستی حدیث آرند چون آن
 و بسا خود خالق خویشند ایشان
 به حق ایشان نباشند اهل ایقان
 [که باشد در ید حق جهانیان]
 و آنها چیرگان [و شلعه جویان]
 کزن بالا روند و راز پنهان،
 خود آن گاو صانع راز است، [الآن]
 کینند عنوان دلیلی آشکارا
 پسر ها یا که از بهر شما هاست؟
 و ایشان کی مژدی تو درخواست؟
 به کتب آرند هر چه بی کم و کاست؟
 ولی سر کزین خود کید بر جاست
 خدی دیگری [شایان] و بایاست؟
 که آلمان را تصور هست و انگار
 که در حال فتان [هر زمین] است
 فشرده بر تو بارانش یقین است
 که مخصوص لقای کافرین است
 [و روز خاص ایشان این چنین است]
 و آنها را نه یار و نه قرین است
 که بهر ظالمان کفر جز این است
 [که ما را با تو چشم نیکیست است]
 ز بعد خواب [کاین فرمان دین است]
 ستایش کن [که بی مثل و قرین است]
 [بهرای طاعت دادر بر خسیز]

۵۳- ترجمه منظوم سوره نجم (مکن ، ۶۲ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- ۲- سوگند بر ثریا، وقتی غروب گراید
هم صحبت شما نیست گمراه [از ره راست]
- ۳- ۴- وز جانب هوس [ها] گفتار می نراند
نریست عمر وعی [کن سرل از سوی ماست]
- ۵- [آنکه امین بر وحی، آن حاصر توانمند]
تعلیم داد او را [آن سان که داورش خواست]
- ۶- ۷- و انگاه آن سر بلند گماند برش در استند
در برترین اسبق بود [باقا] و قامت راست]
- ۸- نزدیک گشت و آمد [از صخر جالب دیر]
نماز صمدی میانشان گم گشت [و از میان عاست]
- ۹- ۱۰- بر لیل در کمان شد [بل بود کمتر از آن]
نگاه عسک [و را] [بسی ریب وعی] راست
- ۱۱- وحی اش نمود [وز آن پس قلبش خاتم]
در آنچه دید نمود [از خویش گزی و کاست]
- ۱۲- بهشت و جدال آرید در باب آنچه نو دید؟
لوحین رویدادها را تکذیب می نمایند؟
- ۱۳- ۱۴- ۱۵- بار دیگر به تحقیق چهره بر بسته است
صورتیک که [کتاب است] پس عیم اتسار
- ۱۶- ۱۷- ۱۸- بودیک جتنی [کان باشد مقدم و ماوی]
مخصوص بر شهیدان، از کردگار مکان]
[آنکه که ستره را روی چیز نمود مستور]
- ۱۹- ۲۰- دید او بطور تحقیق از سوی کردگارش
بزرگ آیه های او را [همی لسمایان]
- ۲۱- ۲۲- دیدد لات و عزری [با چشم خویش] آیا
بایدگری عذاته آن ثالث برای ایشان؟
- ۲۳- ۲۴- آیا پسر شما راست؟ [و بهر دوست دختر]
اعلان باشد پس لسانی مدین سان
- ۲۵- ۲۶- آن نیست [هیچ] چیزی، جز آنکه نامیدین
دلاید هم شما همه اجاتان [به اوشان]
- ۲۷- ۲۸- حجت، خدای نازل ننموده است بر آن
تابع نیالد جز بر، پندار و نقش افهان]
- ۲۹- ۳۰- حال آنکه راستی را آمد هم از هدایت]
از رنشان بر آنها [فرمان بر] هدایت
- ۳۱- ۳۲- ۲۴- ۲۵- یا هست از آن انسان هر چیز [رو کرد]
لری غلطی راست [تسار] تا به فرجام
- ۳۳- ۳۴- باشند پس ملائک [ساکن] در آسمانها
شفاعت از نمایند، بی سود باشد [و خام]
- ۳۵- ۳۶- جز بعد از آنکه خواهد بهر کسی خداوند
بپسند و اجازت بدهد [از حکمت نام]

۲۷- ایمان به آخرت نیست مگر آن کسان که کردند

۲۸- آن مردمان ندارند علمی باین [قضایا]

بی هیچ شبهه و شک، وهم و گمان نیندرد

۲۹- برگردد از آنکه از دل برده است یاد ما را

۳۰- این حد متتهای علم چنان کسانی است

دانند گیان ز راهش افتاده اند بر در

۳۱- آنچه در استقامت است، هم آنچه در زمین است

تا قوم بدعمل را بدهد جزا سرانجام

بدهد به لعل احسان اجر نکوی ایشان

۳۲- آنالکه بر کنارند از آن چنان گناهان

به غیر از گناه کوچک به بی شک بدان حدایت

آنکه که او شما را کرد از زمین بیدار

در بطن ماحران تان بر حالت شهادت

پس بشمرید خود را [الحال] پاکدانیان

۳۳- ۳۴- آنرا که برگردن گردیده است بپای

۳۵- خود علم غیب آیا در نزد اوست موجود؟

۳۶- یا اینکه هیچ او را آگاه می نکردند

۳۷- و از آن صحیفه های مربوط به پیراهیم

۳۸- خود حاملی [که باشد او را توان بر حمل،

۳۹- هم اینکه نیست چیزی از بهر [نوع] احسان

۴۰- ۴۱- پس حامل جهانش، زبدا که دیده کرده

۴۲- هم اینکه با خدایت باشد تمام پایان

۴۳- البته آنکه خندان سازد، خدای باشد

۴۴- میراند و اگر بار از زنده کند او بی شک

خیل فرشتگان را [ژ جنس] ماده اعلام

پیرو بوده باشند، جز بر طنون و اوهام

چیزی ز حق بیدار [بر هیچ یک ز اقوام]

آنکس که جز حیات دنیا نباشدش کام

بی شبهه کردگارت، آگاهتر [به انقسام]

بر آنکه گشته رعیاب، آگاه تر است داور

بباید نسام آنها زان غسقا [ی ممود]

بر وفق کارهاشان [امر نهان و مشهود]

[یعنی بهشت موعود، آن سان که وعده فرمود]

کن را کیره خوانند و افعال زشت [و مبرود]

گمشته است او را امرزگاری وجود

هر، هیکت [حسب گشتید چونکه موجود]

بروردگار یکتا [آگاه هر همی بود]

نو آنکه اهل تقواست آگاه تر است بر دین

بخشید اندکی [و اسناد] از عطایا

کاو بر [رحم حقایق، اکنون] شده است بیافا

از آنچه مدرج بود، در صفحه های موسی

[بیمبری که بمود] ایمان خویش ایفا

بار [گناه] عیری بر می ندارد [از جا]

جز آنچه را که کشید [امر حیات دنیا]

باطن داده گردد پندش و اجر نفس

هر کاری و همه چیز وابسته بر خدا دان

هم او بود که سازد [مخلوق خویش] گریان

مرگ و حیات باشد در دست حق سبحان

- ۴۶- ۴۵ از لطفهای [ملائق] گردد درین [رحم] | صورت دهد همچو مدد و سر سلسل
- ۴۸- ۴۷ و آوردن حسیات دیگر بدست اوست | نویی بر سار و مدد دهد و به ما را
- ۵۰- ۴۹ باشد [هدا] فعال بر پرگار شعری | بود بر حیات عاد لبخت پایان
- ۵۲- ۵۱- نهاد پای برجا [قوم] نمود را نیز | هم قوم نوح را محو بنمود [همچو ایشان]
- ۵۴- ۵۳ آن قوم نوح از ایشان رفتند پس هراتر | در طم و جور کردن در کار غی و عسبان
- ۵۴- ۵۳ پس و از گون بگرداند آن خطه نگونسار | آن را چنانکه بایست پوشیده کرد [و پنهان]
- ۵۵- پس بر کدام نعمت از انعم خدایت | شکی و شبههای در حاضر نموده ای ها را
- ۵۷- ۵۶ این نیز صوری هسته از منظران پیشین | بر رسیده محضر سر و دست شداس
- ۵۸- آنرا که کائنات هسته از غنا ای مآرا | بر چهار قیامت سر و دست شداس
- ۶۰- ۵۹- آبا ازین سخن [ها] اتمر شکفت بهائیت | چنانکه [کمال] آقا بهر حال بود [نه گریبان]
- ۶۲- ۶۱ عسکر ده شد بدین تو سوی دلاور | شمع [حی] است صانع کید بسیار

۵۴ مرجمه مظلوم سوره نمر (مکن، ۵۵ به)

نشأوا من غیر

- ۱- ۲- نزدیک شد قیامت و غه بر دوپاره شد | پسند اگر که معجزه ای گشته آشکار
- انراض می کنند و بگویند جادویی است | [سحری که] مستمر شود و گشته پایدار
- ۳- انکار پیشه کرده و پیرو همی شدند | از آنچه را هوا و هوسهایشان بخواست
- هر امر [از امور جهان] را که بنگرد | بر آنچه گشته است بنا [روانهاست]
- ۴- ۵- از اخبار مردمان گذشته پراسنی | آمد برای ایشان آنچه در میان
- کان درس عبرت است و رسا حکمتی بود | هشدارها نداد ولی سود [انجان]
- ۶- پس، روی برتاب [از اینگونه مردمان] | [تا] روزی [انجان] که فراخول [در آن زمان]
- دعوت کند از ایشان، بر چیز ناشناس | [چیزی که پس] شکفت بود [بهر میهمان]

۷- و آنکه به حال بیم و فروخته دزدگان
 مسانند [دسته های] پسرانکند صبح
 ۸- پس باشتاب [تام] بیارند روی خویش
 گویند کافران همه چنان روز بافسوس
 ۹- [هم بود عصر] پیش از آن که قوم لوح
 انگاشتنند بکنند ما را دروغون
 ۱۰- پس گرگار خود بدعا پلا کرد و [گفت]
 ۱۱- درهای آسمان بگشودیم و آنکه
 ۱۲- پس چشمدار [صلح] زمین برنگاشتم
 اینها برای همان کار جمع شد
 ۱۳- بر کشتی فراهم از میخ و تخته ها
 ۱۴- زیر نگاه ما جریان داشت بود این
 ۱۵- بی شبهه بهر مایه عبوت نهادیم
 ۱۶- پس [در گرا] که در ده سال است ای من
 ۱۷- شایان برای پند پذیری نمودیم
 [قرآن] ما وسیله پند است و اعتبار
 ۱۸- [بر مردمان] عاد که تکذیبگر شدند
 ۱۹- پادای تسدید و سرد بر روی طویل و نحس
 ۲۰- کان فرد را بکندی از جای پای خود
 ۲۱- [بر مردمان عاد که تکذیبگر شدند]
 ۲۲- شایان برای پند پذیری نمودیم
 [قرآن] ما وسیله پند است و اعتبار
 ۲۳- قوم ثمود نیز شمردند اهل کذب
 ۲۴- گفتند پسین خود، بهماییم پیروی
 گو این چنین بود همه همراه گشتیم
 ۲۵- ۲۶- [چون شد] که از نهان ما، آمد فرود
 نه، بلکه او دروغزنی هست خود پسند
 ۲۷- ماییم آن کسی که فرستندیم خود
 می باشد در برابر آنها تو معتظر

از گورهای خویش بر آرند سر به در
 بر هر طرف روند در آن عرصه خطر
 بر سوی [آنکه دعوت از آنها نموده بود]
 این است روز سخت [که رخ سوی ما نمود]
 شد از طریق حق [سوی انکارشان گذر]
 گفتند رانده است و جنونش بُود به سر
 در مکنده گشتیم، بستان اقامت من
 ای بی دریغیم [چنان سبیل پی شکن]
 سراسر آن [در دل آن چشمدار] چشمدار
 کز پیش بُد مقرر آن مردم پلید
 اینکه [نوح را] بنمودیم ما سوار
 پاداش تو که بود به کفرتشان چهار
 این را که هست پند پذیری برای این؟
 [تسدید] کتاب ذکر و هشدار [مشرکین]
 [قرآن] خود [بنواستنی از بهر هر زمان]
 پس هست فرد پند پذیری برای آن؟
 [مگر] عذاب دلت و هشدار من چه بود
 بران کان [تسلیل نمودیم] بر فرود
 چون نعل های پی سو و از پای ریشه کن
 [مگر] چه بود کيفر و هشدارهای من
 [قرآن] خود، بنواستنی از بهر هر زمان
 پس هست فرد پند پذیری برای آن؟
 آن رهرا صالح و هشدارگو ای خویش
 از آن کسی که یک تن واحد بود [نه بیش از]
 خواهیم بود مردم سردرگم از پیریش
 بکشتوب استمات، تنها برای او؟
 فرد شود پدید، که باشد دروغگو؟
 آن عاقل استوری که بشد استعانتشان
 طاقت بیمار آخر بر ظلم و زیانتشان

۲۸- و انسان خبر نعلی که قسمت شده است آب
 ۲۹- آنکه رفیق خویش بخواند و آن [رفیق]
 ۳۰- بنگر چگونه بود مرا [کم و کیف کار]
 ۳۱- ما بانگ مرغباری یکتا بران گمان
 چون غار و غس شدند که بر جای مانده است
 ۳۲- شایان برای پند پذیری نمودیم
 [قمران ما وسیله پند است و اعتبار]
 ۳۳- [پس] قوم لوط نیز شمردند اهل کذب
 ۳۴- شبنام را بر آنان لوسال داشتیم
 ۳۵- کان نعمتی ز جانب ما بود و همچنین
 ۳۶- حفا که [لوط] داد بان مردمان خوش
 هشدارهای او نشنیدند و همچون
 ۳۷- آنها برانستی شده بودند گاهخواه
 برداشتیم نیروی دین و چشمشان
 ۳۸- حفا به پامداد پگاهی عذاب ما
 ۳۹- [گفتیمشان] چشید پس ایک عذاب من
 ۴۰- شایان برای پند پذیری نمودیم
 [قمران ما وسیله پند است و اعتبار]
 ۴۱- پس ملوین برانستی [از راه] آمدند
 ۴۲- آنان تمام معجزهها را کز آن ماست
 انکاهشان بسرو بگرفتیم پس امان
 ۴۳- ۴۴- کفارگان از ایمن، آیا نکوتروند
 مکتوب هست [متن] امان نامه ای، و یا
 ۴۵- ۴۶- [و] که ورشکسته شود جمع [ان گره]
 موعده بود برای چنان مردمی و حشر
 ۴۷- ۴۸- اهل گنه به گمراهی اند آنرا و جنون
 [گویندشان] چشید خود آسیب بار را
 ۴۹- ما آفریدیم به تقدیر [خویش]

ایده هر آنکسی بوفظ نوبت آب خورد
 از بهر پی نمودن آن ناله دست بُرد
 در کفر [معاصی] و هشدار [پیش از آن]
 ارسال داشتیم [که آنها در آن میان]
 از بسند کار آنکه بجا کرده سیه بان
 قرآن خود برانستی از بهر هر زمان
 پس، هست فرد پند پذیری برای آن؟
 هشدارگوی مردم [آن عصر و بوم و برا]
 جز آل لوط آنکه رهاندیشان سحر
 بدیم عوض بانکه سپاس آورده بلی
 هشدار [ما] ز [کیفر سنگین ما] ولی،
 دلایید سرکشی و تمرد ز خود نشان
 از [چند] جهمان نبین، پس [به انتقام]
 [آنگاه] چشید کفار هشدار من [تمام]
 از [کوی ما] بگشت بر انقوم مستقر
 هشدار [ما] که مهر شما بود سرپس
 قرآن [خود] برانستی از بهر هر [مان]
 پس، هست فرد پند پذیری برای آن؟
 در نزد خانواده فرعون [و بر اثر]
 انکاشتند کذب [و سخن های بی لعل]
 چونان گرفتار [و سوی پیروز پرتوان]
 یا در کتابهای سماوی بنامتان،
 گویند: بار یکدگرانیم و کین ستان؟
 و لگنه گشت پخته پس روز رستخیز
 هم بیش سهمگین بُود و بیش تلخ [نیز]
 روزی که سوی دار به چهره کشان شوند
 [و آنگاه آن عذاب سحر را چشان شوند]
 هر چیز را به حد و باندازه [از نخست]

- ۵۰- اموی که می‌کنیم جز اموی یگانه نیست مانند پلک چشم بهم بر وزن [درست]
- ۵۱- امثالشان هلاک نمودیم از اهل کفر پس هست فرد پند پذیری [در این میان؟]
- ۵۲- هر کار را که صورت طفلند هر حیات نسبت است آن سماء اعماتشان [اعمال]
- ۵۳- هر خرد و هر پیر گذر آن مسرود سر نند بسودر مستغیل [غیر صده] جمال
- ۵۴- و قدر جوار انهار انسر مقام صدق در پیشگاه امر پر قدرت و توان

۵۵- ترجمه منظوم سورة الزحمن (مدنی، ۶۸ بیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- [خداوندی که] بخشنده [است] و قهر ساموراند و کرد سجده انسان
- ۲- زبان لغوت پر او، پس حور و ماه عسکری نبال نبود [از گاه ساگاه]
- ۳- درخت و سبزه بر او سجدند او بر و کفای آسمان افراشت بر سر
- ۴- [سپس معیار و] میزان را مقرر نمود [از بهر قسط و عدل داور]
- ۵- ترازو ای عدالت! جمع بسمود که تا در نگزید از حیل [سمهود]
- ۶- و تو زمین را بعدل آرید بر کار نیارید انفران کاهش پدیدار
- ۷- ۱۰- زمین را از برای خلق بهداد در آن انکار [الوان] کرد ایستاد
- ۸- ۱۱- ۱۲- چنان خرم که پوشش هست بر او و خانه‌ی برگ‌دار و برگ خوشبو
- ۹- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار] شما را بر کدامین است انکار؟
- ۱۰- پدیدار از گل خشک آدمی کرد و چونان سفالینه [بر آورد]
- ۱۱- و جل را از لایب [صافی] نثار نسموده خلق، ذات پاک دادار
- ۱۲- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار] شما را بر کدامین است انکار؟

- ۱۷- و [او] پروردگار هر دو خاور
 ۱۸- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۱۹- دو دریا را بهم آمیخت دندار
 ۲۰- یکی عاجز میان آندو بجاری است
 ۲۱- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۲۲- [از عمق آب] آندو بحر [سرشار]
 ۲۳- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۲۴- و کشتی‌هاست او را هر سر آب
 لو گویی همچنان کوه [گراشتند]
 ۲۵- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۲۶- و هر فردی که روی این زمین است
 ۲۷- و ذات رب تو گوا و فواجل است
 ۲۸- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۲۹- هر انکس را مکان در اسما هست
 طلب دارد از و [اسناد و یاری]
 ۳۰- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۳۱- ایسا ای جن و ای انس از شما زود
 ۳۲- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۳۳- شما ای دسته‌های جن و انسان
 کسر اطراف زمین و آسمانها
 نغوذ لریدند اقامتی نقاید
 ۳۴- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۳۵- شما را می‌شود ارسال بر سر
 یکی بسی شعله دودی ایک از آن
 ۳۶- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۳۷- و آنکه کاسمان از هم [بپاشد]
 ۳۸- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۳۹- و در آن روز از هیچ انس یا جان
 ۴۰- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
- و هر دو بساخته را رب [و داور]
 شما را بر کدامین است انکار؟
 که با هم بودند بر خورد [و دیدار]
 که مکان تجاوزشان بهم نیست
 شما را بر کدامین است انکار؟
 برون آید فز و مرجان [به تکرار]
 شما را بر کدامین است انکار؟
 کشیده بادنای تو گشته رهیاب
 که انبدر [سینه] دریا روانند
 شما را بر کدامین است انکار؟
 شود فانی تو پیاوش همین است
 و هم باشد گرامی بی زوال است
 شهنوا را بر کدامین است انکار؟
 و بر انبدر زمیشت ح و ماواست
 و و باشد به هر روزی به کساری
 شما را بر کدامین است انکار؟
 گنیم آنجا حساب هر چه را بود
 شما را بر کدامین است انکار؟
 نبود گر بر شما این کار اسان
 رهی بسایید انبدر [قلب] آنها
 که جز با قهر بران راه بسایید
 شما را بر کدامین است انکار؟
 یکی شعله بدون خود [دیگر]
 نه بتو لید بودن کینه خواهان
 شما را بر کدامین است انکار؟
 بسان فردو ذهن ذوب باشد
 شما را بر کدامین است انکار؟
 بگردد پرسشی از جرمنش [عنوان]
 شما را بر کدامین است انکار؟

۴۱- گنه کاران به صیماشان [سراسر]
 گرفته موی از پیشانی و پای
 ۴۲- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۴۳- همان دوزخ بود این رکت بر خویش
 ۴۴- گنون در آن وافر آب جوشان
 ۴۵- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۴۶- بسرای آنکه نزد گردگارش
 بود از جانب ویش [دو بستان]
 ۴۷- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۴۸- بدر آن دو جنت از فرمان دادر
 ۴۹- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۵۰- دو چشمه از درون آسمان [بستان]
 ۵۱- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۵۲- در آن [دو باغ و آن اشجار برپای]
 ۵۳- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۵۴- و آنانی که از اهل حیات
 گز استبرق بر آنها استوار است
 ۵۵- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۵۶- در آنجا حور یابند و خود دیده
 به آن و کسی ز انسان و یا جان
 ۵۷- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۵۸- تو گویی [حسوربان باغ و خوان]
 ۵۹- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۶۰- و ایما [می نمود] پاداش احسان
 ۶۱- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۶۲- و غیر از آسمان [سافستان مذکور]
 ۶۳- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۶۴- [و اشجار، اندران دو باغ، صیواب]
 ۶۵- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۶۶- در آن دو باغ [با شرفی که پیوست]
 ۶۷- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]

شناسایی شوند [و بسیر کفار]
 به نار افکنند می گردند از جای
 شما را بر کدامین است انکار؟
 گنه کاران شدندش منکر [از پیش]
 بگردند [آن به کفر و شرک کوشان]
 شما را بر کدامین است انکار؟
 هراسان است [از فرجام کارش]
 [یکی در قصر و دیگری خارج از آن]
 شما را بر کدامین است انکار؟
 صناعه [شاخه افروز شاخه [اشجار]
 شما را بر کدامین است انکار؟
 بود [هر یک] روان [سوی گلستان]
 شما را بر کدامین است انکار؟
 ز هر نموده دو گونه باشد [انهای]
 شما را بر کدامین است انکار؟
 [نه آن نشان] فروش ها [بسیار]
 شما را بر کدامین است انکار؟
 [سرو و هشته] [و دستی نارسیده]
 نه [امیوش نموده] [پیش از ایشان]
 شما را بر کدامین است انکار؟
 به [دندان] چون یافت و مرجان
 شما را بر کدامین است انکار؟
 [بجز احسان] [فرای لوح انسان]
 شما را بر کدامین است انکار؟
 دوستان دیگر [گشته] است [منظور]
 شما را بر کدامین است انکار؟
 به رنگ [سبز] میروند و سیه تاب
 شما را بر کدامین است انکار؟
 [روان] دو چشمه [فواره زن هست]
 شما را بر کدامین است انکار؟

- ۶۸- در آن دو باغ [چندان] میوه در است
 ۶۹- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۷۰- در آنها دختران نیک خویند
 ۷۱- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۷۲- و حورائسی به پشت پرده اندر
 ۷۳- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۷۴- و با آنها کسی ز انسان و یا جان
 ۷۵- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۷۶- [همه] تکیه بر پالاش [ها] بداده
 و بر گسترده‌های گرانقدر
 ۷۷- ز نعمت‌های رب خویش [هر بار]
 ۷۸- بسزورگا داورت را تمام [نامی]
- [که از انجمه] خرما و انار است
 شما را بر کدامین است انکار؟
 [فزون بر نیک‌خوی] نیک رویند
 شما را بر کدامین است انکار؟
 [به جاهایی مکن از در و گهر]
 شما را بر کدامین است انکار؟
 نه امیزش نموده پیش از ایشان
 شما را بر کدامین است انکار؟
 [که] رنگ سبز دارد [هرو ساده]
 ظریف و خوب [در هر ذیل و هر صدر]
 شما را بر کدامین است انکار؟
 که او صاحب جلال است و گرامی

۵۶- ترجمه منظوم سوره واقعه (مکمل، ۹۶ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- واقعه ای روز بسزورگا چو
 ۲- بسزورگا پدید آمدنش [در زمان]
 ۳- [آن که] فرود او به کفار است
 ۴- چونکه زمین را به تکانی شدید
 ۵- [بسیگر] گهسار [در آن روز نیز]
 ۶- [و انگامی آن همه کوهسار]
 ۷- ۸- باشید اصحاب سه گانه [چنین]
 چیست ز اصحاب یمن [آن زمان]
 ۹- [دیگری] اصحاب شماتند و حال
 ۱۰- [و آن رده بسوم] اقوام پیش
 ۱۱- ۱۲- ایشان باشند مقرب [مقام]
 ۱۳- ۱۴- تیره بسیار ز پیشین ترین
 ۱۵- ۱۶- [هر یک] بر تخت جواهر اثر
- چونکه تنوید واقع از امر حنا
 [همی] دروغی نبود [در میان]
 [مؤمن را نیز] فیسوا دار هست
 جنبشی [و لرزشی] آید پدید
 سخت بگردند [همه] خرد و ریز
 [بخش] بگردند [ساز] غبار
 [بخش] اصحاب به نام یمن
 حال [و هوایی] که بوند اندران
 چیست بر آنها [که شدند از شمال]
 پیش در افتاده از اقربان خویش
 در جگاتی، نعم آنها [تمام]
 و اندکی از [جامعه‌ی] آخرین
 تکیه زده رخ بسوخ یکدگر

۱۷- غیل جوانان همیشه جوان
 ۱۸- همزه با کوزه و ابویق [چند]
 ۱۹- پسر ز می جاری بی دردسر
 ۲۰ - ۲۱- روز نمرانی که بان [نایلاند]
 ۲۲ - ۲۳- حورانی با چشم درشت [و نکوی]
 ۲۴- [این همه رحمت و نعمت] جزاست
 ۲۵- نباید برگوش در آن جایگاه
 ۲۶- گوش به نهند مگر [آن گلام]
 ۲۷- چیست ز اصحاب یمن [آن زمان]
 ۲۸- هر پسر اشجاری خالی ز خار
 ۲۹- نیز درختانی [از جنس] مور
 ۳۰ - ۳۱- سایه گسترده و آبی روان
 ۳۲- از نظر بود، به ملحوظ هست
 ۳۳- دخترکانی [همگی] از جمعه
 ۳۴- خلق نمودیم چنان دختران
 ۳۵- ایشان را دخترکان داشتیم
 ۳۶- دخترکانی همگی [شوی دوست]
 ۳۷ - ۳۸- خاصه اصحاب یمن [از آن میان]
 ۳۹- مسرودم بسیاری از آخرین
 ۴۰- و [ازکه] اصحاب شمال و چه حال
 ۴۱- پسین یکی بساد حرارت فزای
 ۴۲ - ۴۳- سایه‌ای از دوده اتار و سیاه
 ۴۴- قبلاً [کائنات] به جهان بوده‌اند
 ۴۵- از پی عجمیان بزرگ [و مخز]
 ۴۶- گفتندی [از ره شک این بیان]
 ۴۷- خاک شدیم و همه شتخوان ما
 ۴۸- مسا را از [فانن] مسهد [زمین]
 ۴۹- ایسا باقند نسپاگان ما
 ۵۰- گسو [اری] مردم پیش [زمین]
 ۵۱- بهر یکی روز معین [تعام]

۱- کرد [پهشتی‌ها] گردش‌کنان
 ۲- [بیز] قدح‌ها [همگی] دلپسند
 ۳- دست نگرداند و از آن [پسره‌ور]
 ۴- محرم خیوری که بان مایل‌اند
 ۵- همچو در مکنین [از بی‌بای روی]
 ۶- بهر سران فعل کن آنها [به جا] ست
 ۷- جمعه بسپرده، کلام گنانه
 ۸- کسان بود [از نوع] سلام و سلام
 ۹- حال [و هوایی] که بسودند انسان
 ۱۰- کسان را خوانند همه سفر دار
 ۱۱- پسره‌ور است از بی‌گونه روز
 ۱۲- میوه بسیار [به] وحشی چنان
 ۱۳- از نظر آنگل [به] مجموع هست
 ۱۴- پسر [و] سر معده‌های بلند
 ۱۵- بیرون از حسیقت [و] اوور
 ۱۶- در صفت باکره بگذاشتیم
 ۱۷- همیشه ما شوهر [و] همسال اوست
 ۱۸- جمعی بسیار [و] پیشینان
 ۱۹- هر صفت اصحاب پهشت [و] برین
 ۲۰- باشد از بهر کسان شمال
 ۲۱- و ایسی بسوجوش [از فرط دمای]
 ۲۲- نسبی خستک و نسایع [آن گرمگاه]
 ۲۳- طسایفه‌ای خوشگفزان بوده‌اند
 ۲۴- بسودند آن مسرودم متوف [معمر]
 ۲۵- چونکه بسفر دیم و شدیم از میان
 ۲۶- بسایه گردید [و] دچار فنا
 ۲۷- بهمت دگر هست و حیاتی نوین
 ۲۸- [بیز] در این خیزش، همسان ما
 ۲۹- نیز [همه مردم مسهد] پسین
 ۳۰- گره هم [ایند] [به] روز قیام

۵۱- بعد، شما ای همه از ره به در
 ۵۲- اکیل ز قوم شماید [کان
 ۵۳- ۵۴- جمله شکم پر کن باشید از آن
 ۵۵- شرب شما هست چنان اشتراک
 ۵۶- [آنچه فراهم شده از سوی ما است]
 ۵۷- هستی دادیم شما را [و همین]
 ۵۸- [پر منی] اندیشه کنید [ای رجال؟]
 ۵۹- خلقت آن، ایسا بود از شما؟
 ۶۰- بین شما مردم [با رای خویش]
 [از آنکه همانند عطای حیات]
 ۶۱- تنها کسب همانند انس [آفریم]
 بسعد، شما را به وجودی دیگر
 ۶۲- راستی آن نشاء عهد نخست
 بهر شما از آنچه که آید به پیش
 ۶۳- آنچه بکاریدش [آفر زمین]
 ۶۴- رویش آن ایسا [کار] شماست
 ۶۵- گستر که بخواهیم نمایمن خرد
 ۶۶- [و آنکه آید سخن پر زبان]
 ۶۷- [نی ضرر تنها آمد ببار]
 ۶۸- [بسی گشامیدش] [سرپر]
 ۶۹- بودید از بهوش منزل شما؟
 ۷۰- گستر که بخواهیم گنیمش ز عاق
 از چه نیارید شماها بحای
 ۷۱- هیچ به ناری که فروزان کنید
 ۷۲- خلق نمودید درختش شما؟
 ۷۳- تذکرتی از آن پرداختیم
 ۷۴- پس تو، آبر اسم خدایت که او
 ۷۵- بر همه منزل که انجم قسم
 ۷۶- پس اگر آگاه بگردید از آن

وی [بسه حقایق] همه تکذیبگر
 زشت درختی است در آتش عیان
 شارب جوشابه پر انید [هان]
 کسز عطش آیند به لبشخوران
 [هدیه] بر انقوم بروز جزاست
 بهر چه تمذیق نذارید این؟
 [بر رحمت] چونکه بریزد [حال؟]
 یا که به هستیش رساندیم ما؟
 مسرور نمودیم مسقتر [از پیش]
 عجز نذاریم [سافر ممت]
 و انبهارا جای شما بسپهریم
 خلاق نساییم [و شما بی خبر]
 [در آن] [نمودیم] [تمام و درست]
 [بشد] [بگردید] چرا بهر خویش؟
 [هرچ] در آن [کسر] نمودید [همین؟]
 یا که به فیرومن [و به تقدیر] ما است؟
 [مستترش] [آگاه] بخواهید خسورد
 بی شک ساییم ز اهل زبان
 بسکه بگشستیم به حرمان چهار
 [هیچ] [بان] بودید اندیشه ور؟
 یا که فرود آور انیم ما؟
 تلخ بگردانیمش در مذاق
 بهر نعم شکو و سپاس [هدای؟]
 ایسا اندیشه‌ی در آن کسیند؟
 یا که بان خلاق باشیم ما؟
 زاد ره راهسروان سساختیم
 هست عظیم، اینک تصبیح گو
 یساد کنیم [بوز سر] تاکید، هم
 [خورد] [قسمی] هست عظیم [و گران]

- ۷۸ - بی شک قرآنی باشد کربه
 ۷۹ - غیر از پاکیزه کسانی و بس
 ۸۰ - تسننایی (بهر بشر در زمین)
 ۸۱ - در بر این گفته ای پروردگار
 ۸۲ - (رسم و ره شکر به لوری خویش
 [کسان همه از لوق که دلرید از و]
 ۸۳ - ۸۴ - از چه رسد جان، چو به خلق در
 ۸۵ - ما ز شما مردم نزدیک تر
 [خسیره نگردید] به چشم به میر
 ۸۶ - گر نه شما را [به قیامت] جزا است
 ۸۷ - از چه شما آن را [بار دگر]
 ۸۸ - و انگاهی گر که مغرب شود
 ۸۹ - (چهر وی از سوی خدا) جنت است
 ۹۰ - لیک اگر باشد ز اهل یمن
 ۹۱ - [ایکه بر رسم و ره نیک بود]
 ۹۲ - لیک ز گسرواهاش باشد اگر
 ۹۳ - ۹۴ - [هدیه] او ای جوشان بود
 ۹۵ - بی شک این باشد حق الیقین
 ۹۶ - [حمد و ثنا اور و] تسبیح گوی
 پنهان در [متن] کتابی [قدیم]
 کس را بهر آن قسید دسترس
 باشد از سوی رب العالمین
 سستی ورزید شماها [یکبار]
 آن سان بر دید شماها به پیش
 مگر با شیدش و تکذیب گوی
 بدانید انگاهی نظاره گسرو
 بدانیم از جان شما، چند اگر
 [می نشوید از آن عبرت پذیر]
 و ر که شما راست سخن [های] راست
 بساز بسیارید همه جا و مغرب
 [جهت] و هایش و گشایش بود
 (همه) بر بار و بر از معص است
 [و] گسروید کلامی چنین
 ر اهل یمن بر سو سلام [و درود]
 [و] از مردم [تکذیبگر]
 [مهر او چاقب سیران بود]
 باسم خدایت که بزرگ است [هین]
 در همه جا غیر وضایش محوی

۵۷ - ترجمه منظوم سوره حدید (مدنی، ۲۹ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱ - هر چیزی که اندر آسمانهاست
 [همه] تسبیح گوی کردگار
 ۲ - ازو فسرمانروایی بر سموات
 بسامد زنده و میرواند و هست
 ۳ - بود او اول و پایان [هر چیز]
 و او بر هر چه [و هر چیز هستی]
 و یا اندر زمین آن را بسود جا
 و او بر روز و فراتنه همه مائنا
 و بر اندر زمین او [امر فرما]
 به [هر کاری و هر چیزی توانا]
 و بود او بسود مخفی و پیدا
 همه علم کامل خود [هست دانا]

۴- بُود او آنکه [اندر طری] شش روز
 سپس بر عرش مستولی بگردید
 چه چیزی بر زمین وارد بگردد
 و آنچه آید فرود از آسمانها
 شما باشید اندر هر مکانی
 به هر کاری [و هر فعلی] تمایذ
 ۵- و هم فرمانروایی در سماءات
 شود گرداننده بر سوی خدوند
 ۶ ر شا کاهد، بروز لظرون لحدید
 و از اسرار کائنات سینهها هست
 ۷- شما بر کردگار ایمان بدارید
 و از هر چیز کائنات آن شما را
 گسستید انفساق، اوی از شما یان
 [و بر دیگر گسستند اهل انفساق]
 ۸- نیارید از چه ایمان بر خدوند
 شما را داعی است، اما بدارید
 به تحقیق از شما ایمان بیارید
 ۹- و او بپاشد که ایاتی ضییع را
 که تا از ظلمت [نادانی و کفر]
 بسدود شک و یو و مهربان است
 ۱۰- چه شد آخر که در راه خداوند
 به حالی گانچه میوات سماءات
 و پیش از فستح [مگه] از شما یان
 برابر با دگر مردم نباشد
 از انسانی که بعد از فتح بود
 و کلاً وعدهای نیکوی داده است
 و بر هر فعل کاید از شما
 ۱۱- که باشد آنکه در راه خداوند
 بسرای لو دو چندان نش نماید

زمین و آسمانها کرد بسرها
 و داد [تا که از دنیای والا]
 چه چیزی می رود از آن به بالا
 و آنچه از آن رود از عرش اعلا
 بُود لو با شما همواره [و پویا]
 [خدا] باشد [و آن] [افعال] بینا
 و هم اندر زمین لو راست [تنها]
 تمام کارها [از اعلی و ادنی]
 و هم از روز بسفزهاید به شما
 بُود آگه [خدای حسن یکتا]
 و بر پیغمبرش [آن سان که بایا]
 سموده جانش [خود به دنیا]
 کین و می آرید ایمان [موقوفه]
 که بر کسراجران [مردم به فردا]
 به حالی گان رسول لو [به او]
 شما ایمان به لفظ و قلب و اعضا
 گنرگه عهدهتان را [زب مسیولا]
 به عید خویشتن کرده است امدا
 بر دستان سوی نور [علم و تقوا]
 خدا بهر شما پیش از احببا
 نمی یابید بر تبادار [بخشش]
 و یا لرض است از رب است [یک جا]
 بدانید عامل انفاق [و هیچا]
 که اینان رتبه ای دارند عظام
 به انفاق و قتال [کفر کوشا]
 خدا بر هر دو قوم [ارزومارا]
 بُود آگه بر آن [رب تعالی]
 دهد قرضی نکو [و کار بخشش]
 و او را از جسد است اجر عاقبا

۱۲- در آن روزی که بینی مرد و زن ها
 ز پیشانی اش آنها و زمین شان
 بشمارت بر شما امروز باشد
 که از دامن شان آلهار جاری است
 به تحقیق این همان فوز بزرگ است
 ۱۳- در آن روزی که مردان منافق
 بود از مسلمانان لغتی بمانند
 مگر از نورتان گیریم بهری
 به پشت خود بگودید و بجوید
 سپس مایلین شان بر پای گردد
 درون سوبش همه لطف است و رحمت
 ۱۴- لذا بر مومنان بدهند آیا
 جواب ایست چرا گویند آقا
 برای سبوه حال مسلمین بود
 درون شنبه افتاد و امل
 بر امن بودند تا حکم الهی
 و شیطان فریسته شود
 ۱۵- که امروز از شما و نی و کفار
 سرانجام و سرا بهر نمایان
 سرانجام بدی می باشد (این حال)
 ۱۶- لیامد گاه آن تا اهل ایمان
 خشوع از یاد رب و آنچه نازل
 شوی به آن چنان مردم نمانند
 کسب تاب اسمانی داده گشتند
 پس آنکه سخت شد دل های ایشان
 ۱۷- بدانید این زمین را بعد مرگش
 به تحقیق ایام های خوشتر را
 مگر بسا عقل ورزیدن بیاید
 ۱۸- و شک نبود که مردان و زنان
 که بر آله قرض نیک دادند
 و دارند این کسان اجر کریعی

(که ایمان شان بدل گرفته ماوا)
 شتاب نورشان از یبا و رخشا
 همتا باغهای بس مصلحا
 و در آن جاودان باشید و پایا
 برای مومنان و اهل تقوا
 و زلف های منافق را (السماء)
 بر روی خاطر ما پای برجا
 به ایشان گفته ایم بر همان پا
 یکی نوری (که می یابید جویا)
 یکی دیوار و یک در (از آن هویدا)
 برون سوبش عذاب او رنج و ایذا
 نمی بودیمتان همسو به دنیا
 در ایستادید خمود را در بسلا
 شکارا انتظار از دهمر و امدا
 که خود بنمودتان مغرور او شنیدا
 رسید او عمرتان را بسرد پشما
 بیدار حق فریب او کرد رسوا
 شود بفرقه فدیة (بر خطایا)
 بسود ناز و در آن گسیرید ماوا
 (که بر اصحاب دوزخ شد عینا)
 به دل هانتان خشموعی گردد (احیایا)
 به حق گشته است او گردیده است ابقا
 کسر عهد قبل او درون انصا
 زمان شان یافت از آن پس درازا
 وز آنان انجلی را (افسق سوجا)
 حیات (و) خدا بنماید (اعطا)
 کنیم از بهر تان ما انکارا
 احقابو را از بسن ایسات شیوا
 ر بخشندی تعلق و اهل (سودا)
 دو چندان شان کند (دادار یکتا)
 از سوی حق بدلیا و به عبقا

۱۹- و آسانی که آوردند ایمن

ز خلیل راستگویند این

به نزد کردگار خویش هستند

و آسانی که رو بر کفر کردند

شوند آن مردمان ز اصحاب دوزخ

۲۰- بدانید آنکه بی توبه باشد

همه باز بجه و سرگرمی و زیبا

و در امثال و از اولادشان هست

بود این میش خواهی بر شمایان

گیاهش بر کشاورزان خوش آمد

پس آن را زرد و خرد و ریز پانی

عذابش سخت و هم آموزشی هست

حیاتی دمیوی او ز بدگانی

۲۱- نه سوی رتقان ایستاده

که هم چند زمین و آسمان است

و بهر مؤمنان بر خشد دلوند

و ایمن به خدایش پروردگاری است

خدا دارای فضل بیکوان است

۲۲- به جسم و مال و جانهای شمایان

مگر پیش از زمانی که ایدیش

و از بهر خدا بی شبهه و شک

۲۳- که تا بر آنچه را بدهیدش از دست

و بر چیزی که بخشد بر شمایان

ندارد دوست ایستد هیچ فردی

۲۴- همانان که بغیرالد و نمید

هر آنکس روی برتابد [بداند]

بسه دادر و رسولانش، همانا،

شهادت از حق را بود جا،

و دارند اجر و نور خویش [همها]

و کذب انگاشتند آیات ما را،

[در آن وقت است از اعلا و ادنا]

سراسر زندگی در دار دنیا،

تفاخر بین تان [بهر عزایان]

فروزی خواستن از اقربان و اکفان]

چو آن باران [که می بارد به صحرا]

سپس می بوزد آن [بر گیاهان]

[و بهر در آخرت این است معنا]

و چشم نهدی دادر است [از مسا]

باشد هر فردی [عقل فرما]

و هم بر سوی فردوس [دل آرا]

ز غمت [و از باب بهنا]

و بهر آسایش گشته مهیا

کند آن را به هر کس خواست اعطا

برای عید شمایان و مجزا]

محبت می باید وارد اصلا

شود [بیت] کتابی [آن فضا]

بود آسان [صواب و حفظ و اشیا]

نباشد بر شما التوه [و پروا]

نباشد شادمانی تان [به نعمتی]

که می باشد ز کبر و فخر [ارضا]

دگر مستحق را بر بخل اغرا

غنی است و مستوده [رب اعلا]

۲۵- و قطعاً آتییه خویش را
فرستادیم ایستای بیاتگر
که برخیزد مردم بر عدالت
که در آن هم ستیز است و حلاوت
که در پایان خدا معلوم دارد
و دین تو و از پیغمبرانش
توانمند است و پیروز است دادار
۲۶- به تحقیق اینکه ما نوح و ابراهیم
نسبت با کتاب اسمانی
از آنها بعضی شان رهیاب گشتند
۲۷- بیاوریدم از شهر رسالت
و از جنسبال ایشان (سر هدایت)
باو تحویل دادیم و بگشستیم
و رهسپارتی را پیشه کردند
بر ایشان حکم آن ننوشت بکینه
[چنان رسم و رهس را برگزیدند
ولی آن سان که شایان و روا بود
سپس بر مؤمنان شان اجر ایشان
و بسسیاری از آنها فاسقانند
۲۸- شما ای مؤمنان [خود] از خداوند
و بر پیغمبرش ایمان بیارید
ز لطف خویش بر قلب شمايان
که با آن راه را طس می نماید
خدای امروزگار و مسهریان است
۲۹- که تا اهل کتاب این را بدانند
ز فضل و بخشش پروردگاری
به هر کس خواهد ارزانیش دارد

فرستادیم و با ایشان [از عینا]
و با انسان کتاب و سنجه [ایضا]
و اهلین را سپس کردیم انشا
و هم از شهر مردم منفعتها
کندامین فرد آخر حال [اغفا]
نماید یاری از روی [تولا]
نماید شک در این [از هیچ مرئی]
فرستادیم بر [البلیغ و اجرا]
به هر دو دودمان کردیم ایضا
و بعضی [عرق عریان بی محابا]
پیغمبرهایمان را بسعد ایضا
پیاموریدم [پسور موری] عیسی
پیغمبر قلب پیروانش رحمت افزا
که بود آن راه و رسمی بدعت انا
مکرم شهر رضای حق تعالی
و حسب ظاهرش کردند برها
نکردندی حقش منظور و مرع
ببخشدیم [و بنمودیم ایضا]
و بر عریان و کفران ایسای برجا
همی باشید [آخر حال پروا]
که بخشاید دو چندان بر شماها
یکی نوری دهد تابان [و رعشا]
و از عصمیتان سازد مجزا
برای جملگی از پیرو و برنا
که خود ننوشت بر چیزی توانا
که بر دست خداوند است عطایا
و فضل بیکران باشد خدا را

۵۸- ترجمه منظوم سوره مجادیه (مدنی، ۲۲ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- خدای قبول رانی در خموشی شهر خویش
و بر خدای شکایت ز حال خود می کرد
چرا که [بر سخن بندگان] بود شوا
- ۲- و آن کسان ز شماها که می کنند ظهار
باید اینکه بدانند با چنین سخنان
که مادران شان جز آن کسان نباید بود
بدین قرارا بُود حرف آن کسان باطل
بدون شبهه خداوند هست به بخشش گر
- ۳- و با زنان شان آنها که می کنند ظهار
به قبل از آنکه [زن و نسوی] با هم آمیزد
نمیستی بود این بر شما و آنکه بُود
نبود گر که به تحریر بندهاش امکان
سهس اگر نتوانست، شصت مسکین را
- ۴- که تسا به امر خدا و پیغمبرش ایمان
و بهر مردم کافر به پیش جو هد بود
بدون شبهه و شک آن کسان که بستیزند
[برای گیرا] بر سر در اولتند فرود
به حق که نازل کردیم آیه هایی ما
و کافران را باشد عذاب حلت بر
- ۵- به روز آنکه خداشان بر آورد ز قبور
هر آنچه کرده و از یاد پرده اند، خدای
خدا ای سبحان! شاهد بود [به هر کاری
که با تو نیست کلام و محدثه در پیش
خدا کلام شما هر دو را به سمع آورد
و نیز [بر همه امر جهان] بُود بینا
به [حق] همسرشان، [تارا] بُود این کار
چو مادران شان [هرگز] نمی شوند [زنان
که زانهاست] از روز نخست، آن مولود
و آن کلام بُود ناپسند [و بی حاصل]
[و بر خلائق خود] مهربان [و رحیم] اورا
چو بگرزد از روی آن چنان گفتار
باید اینکه به تحریر بندهای حیرند
خدا به قبل شما [در تمام غیب و شهود]
تو ده روز را پیش از بعد از آیه صغان
طعام بدهد [و بوجای ارد آیین را]
بجاورد، همین است حکم رب [جهان]
از نسوی داور دلتار [عذاب دردالود
و بر خصومت رب و رسول او خیزند
چنانکه [بهره] آباءشان هم اینسان بود
که [مردمان را] روشنگرند و راهنما
[و زن عذاب نباشد ره ستیز و فرار]
دهد خبرشان آنکه از کم و کیک امور
نموده است همه قول و فعلشان احصای
که در حیات ز هر فرد سر زند باری

۷- و هیچ ایسا نشنیده‌ای که بذات الاله و رازگوی نباشد سه تن مگر معبود و پنج تن نبود [رازگوا] مگر ششمین ازین سه کمتر و نی بیشتر بُود از آن به روز محشر ز اعمالشان خدا ای جهان! بدون شبهه و شک آگاه است بر خدای
۸- نظر به کار کسانی نکرده‌ای آیا به سوی آنچه که آنها شدند رو بردند گشتند نجوا در سرکشی ز پیغمبر ترا درود بگویند آن چنان که خدای و بسعد در دل گویند: از چه رو دادار برای ایشان کافی است دورج و در آن
۹- شما که ایمان آورده‌اید بر دادار مباد قصد شما ظلم و معصیت کاری به قصد نیکی و تقوا به نزد یکدیگر وزن خدایی پروا بستان نباید بود
۱۰- [یقین] که نجوا باشد ز سوی دیو [غیب] و هیچ چیز مضر بهرشان نخواهد بود و مؤمنان به خداوند خود فقط باید
۱۱- شما کسانی کاوردید ایمان [همان] که جای باز کنید [آن چنان کنید شما] و چونکه گفته شود [از زمین] نشوید بپ گروه مؤمن و دانشوران برد بالای هر آنچه سر بزند از شما خدا ای جهان!

بُود ز هر چه در الملاک و الارض هست آگاه! چهارمین نفر [عشرف] به آنها بود و بعد اوست ایران جمع رازگو به یقین! به هر کجای به همراهشان بُود یزدان خبر دهد ز هر آنچه [اشکار و نهان] ز هر چه آگاه به هستی رسانده در دنیای که منع نجوا گشتند [ایک بی پروا] و بر معاصی و بر شرک پای افشردند و چون به نزد تو آیند احوال هست دیگر! ترا درود نگفته است آن چنان [و ثنای] عذاب مان نکند بهر این چنین گفتار! شود وارد و بدست لوست هست [و مکان] چو رازگویی با هم کنید از آن کار و کفی و غیبیان را امر رسول تو [باری] کید نجوا [چون اندر دست حسن الترا] که حضرتان بسوی لوست [دیوتر با زود] که مؤمنان را سارد بدین وسیله [غمین] مگر که امر بیاید ز جانب معبود کنند جمله توکل [چنانکه می‌شاید] چو در مجالس گویند [سبحن ابن سان] که تا گشایشان آورد بکار خدا به پا نشوید که دادار از میان شما دهد ستارچ عالی او رتبت والای! خبر باشد از آن [در غیب] و یا که نهان!

۱۲- شما جماعت مؤمن! چو با پیمبر (خویش)

بران مقدم بدهید صدقه‌ای ز آنروی

نیافتید اگر هیچ چیز، بار خدای

۱۳- [بجز علی علیه السلام] چو نسبت کسی شد آن که

که خوف بود شما را ز صدقه‌ای دلش؟

چو این چنین ننمودید ذات بار خدای

کنون نماز کنید و زکات پردازید

هر آنچه سر بزنند از شما، خدا ی جهان

۱۴- ندیدی ایها قومی که دوستی بنمود

که بر شما به شمارند لی از آن [یهود]

۱۵- خدا مهیا از بهر آن کسان نمود

۱۶- تمام ایمان‌شان، اسیر ملامت کردید

چنین کسان را باشد برای روز شمار

۱۷- نه سال‌ها و نه اولادشان بخارد بگز

کسانی این سان اهل جهنم‌اند [و بدان]

۱۸- به روز آنکه بر آرد خدایشان از حای

چنانکه بهر شما بودشان قسم [زین پیش]

که بهر ایشان حقّی بود [که جویاسد]

۱۹- پیافست دست بر آنگونه مردمان شیطان

ز حزب شیطان باشند [ایس که بران]

۲۰- ز امر ربّ و رسولش بدون تنگ آنها

چنین کسان [که طریق خلاف پیمایند]

۲۱- خدای کرده مقزّر که چیرگی و [ظفر]

و هیچ شبهه نباشد، خدا توانمند است

بران سرید که رازی نهید اندر پیش

که پاکتر بُند این کار و بر شما نیکوی

غفور باشد و هم مهربان [به حال شما]

عذاب رفت بدیگر کسان باین گفتار

به قبل از آنکه به نجوابتان در استادن؟

گذشت کرد چنین فعل را برای شمای

و از خدا و رسولش اطاعت آغازید

حیر باشد از آن [در عیان و با که بهان]

به مردمی که به آنها خدا غضب فرمود

و اگسها، سوگند کلبشان می‌بود

یکی عجب شدیدی، که فرمان بران بود

در راه کفاری، مخلوق را در آوردند

[به پیش روی] عدس که هست حقّت‌دار

ز کبیری که خداوندشان کند [اعاز]

بسرای دالم باشند مالدنی در آن

قسم خوردند [همان مشرکین بنام خدای]

چین کند همان [آن چنان کسان] با خویش

و این بدانید آنها دروغگویانند

زدود بساد خدا را از خاطر ایشان

و حزب شیطان بی‌شبهه از زیانکاران

که بر مخالفت استند [ورد فرمانها]

ز مردمان فرومایه بر حساب آیند

بود از آن من و انبیاء من [یکسر]

و اینکه غالب و پیروز [هم خداوند است]

۲۲- توهیح قوم نیایی بدین صفات و نشان | که بسجده باشند از مردمان باایمان
 به کردگار و به روز جزای اهل یقین | سپس شوند بان مردمی احیم و قرین
 که با خدا و رسولش مخالفت دارند | اگرچه از پدران مستغیب چنان یارند
 اگرچه از اخوان یا از خاندان باشد | برای ایمان در زمره بدان باشند
 خدای نقشی از ایمان به قلبشان بسجده | و فیض خود به چنان قوم استواری داد
 او کردگار، چنین مودمان با تقوای | به باعهایی از انگشده میدهد ماوای
 که نهراها بُود از زیر دستشان جاری | و جاودانه بماند اندر آن آری
 و هم خدای از آن مردمان بُود خصم بود | و نیز ایمان راضی از بخشش معبود
 و مردمی نه چنین سان خدای خواهانند | خدای خود کسان رستگار (پایانند)

۵۹- ترجمه منظوم سورۃ حشر (مکذی، ۲۲ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- هر چیز مکان در اعمالها دارد | با آنکه به ایمان زمین دارد جای
 گویند امام حمد و تسبیح خدا | پیروز و حکیم اوست در کار شمای
 ۲- این اوست که کافران از اهل کتاب | از حباب و کائناتشان لولود نمود
 (احلام بنی سخیو از آن دژها) | ز آغاز به رهسپاری جسم بود
 از شهر شمای نبود اینگونه خیال | گاتها از حصار خود بیابند برون
 (خود نیز) بر این گمان بسر میبردند | گاندر بر امر (قهر حق بیچون)
 محفوظ و مصونشان بدارد دژها | پس سر خدا رسیدشان از آنجای
 کسان را به حساب می نیاوردندی | آمد پریشان فرود فرمان خدای
 در دلهاشان هراس افکند (چنان) | کسان دار و سرای خویش کردند خراب
 بر دست خود و بدست اهل ایمان | عبرت گیرید اهل پیشرا (از عذاب)
 ۳- گر ترک وطن خدا برای ایشان | تقدیر نمی نمود پس در دنیا
 می بود برای شان عذابیی سنگین | دارند عذاب ناز (هم) در عقبا

۴- این باشد از آن جهت که سرپیچیدند

هرکس که مخالف است با امر الهی

۵- هر چند ز لغلها رجا برکندید

[آن] جسمه بفرمان خداوندی بود

۶- اینر صورت حق آنچه را از انشای

در آن سه شصتا بخواهند اسباب را

لیکن ایسزده پیغمبران خود را

افا ای شگ خدای بر هر کاری

۷- از مال اهلالی قسری هر چیزی

عباید بنموده است خدای این خداست

خویشان و یتیمان و تهیدستان راست

افا خساخه اغنیا لگردد احوال

هرچسز و رسولتان دهد بهذیرید

پسروای کمیند از خدای پی توید

۸- احم [بهر چنان مهاجرتی باشد

از یار و دیسار و مالهاشان رانده

بر [دین] خداوند و رسولش یارند

۹- احم [بهر چنان کسای که پیش از پیش

کردند تسوطن [و یقین آوردند

بر جانبشان، محبت آنان باشد

احساس نیاز [و حسدی] نمایند

[انسان را] بر خویش مقدم دارند

از [شدت] از نفس خود آن مردم

از [حکمه] خنداو [امر] پیغمبر او

[دادند] که خدا سخت بُود کیفر او

یا بر سر ریشه هاش عانیدید بیای

تا خواری اهل فسق سازد پیدای

عباید به رسول خویش بنمود خدای

نی با شتران [گفر نمودید الهای]

می بخشد چیرگی به هر فردی خواست

دارای توان است [بدون کم و کاست]

اینر صورت این [بهر پیغمبر خویش]

و از [پیغمبر] پیغمبر است [وز آن هم پیش]

و هرگاه سزاه مانده اندر حسن سفر

و ندز کف ایشان نکند گردش [و مزا]

و از آنچه گشته نهی کرده، گیرید کنار

سخت است عذاب او به عقیبا، هشدار

[کز مایه و مال پی نصیب افتادند]

ایا در طلب فعل خدا بنهادند

اینان از اهل صدق اندر گفتارند

اندر شهر مدینه [در سرای اسلام

و آنان که نمودند به هجرت اقدام

وز آنچه که دادند بانها، در دل،

هرچند که دارند نیاز [و مشکل]

و چگونه کسان که در امان می مانند،

از اهل امان [و غور در پایان اند]

۱۰- و آنان که ز بعد این کسان آمدند
هم جمع برادران که پیش از ماها
نسبت به کسان که اهل ایمان شده‌اند
بی شبهه رنوف و مهربان می‌باش
۱۱- آن اهل نفاق را ندیدی آیا؟
[کز دین] به سوی کفر شدند، گویند
گر رانده شویم ما به همراه شما
ز امری که زیان بهر شما می‌آرد
هر ضد شما جنگ اگر پیش آید
شاهد باشد خدا، که قطعاً آنان
۱۲- گر رانده شود [بنی نضیر] از ما
و هر مسورد کنار را بگیرد قرار
[و انگاه که خواهند که یاری بدهند]
[از هیچ کسی و هیچ جایی آنان،
۱۳- بی شبهه شما به قلبهای ایشان
این باشد از آن سبب که آن مردم را
۱۴- هرگز همه با شما نخواهند قتال
اور پیش شما مقاومت بسایند]
بین خودشان ستیزه‌جویی [و قتال]
حال آنکه قلوبشان پراکنده بود
۱۵- مانند گشتگان نزدیک به خویش
کیفر بکشیدند و عذابهای پُر درد،
۱۶- همچون ابلیس کاو با انسان گویند
[از کرده تو] منم ببری و به کنار

گویند خدای ما به ما رحمت آر
در مخرج ایمان بگرفتند قرار
در سینه ما ز کینه رنگی مگذار
و هر کافه محبوق جهان، ای دادار
آنکه که دوستانِ تان ز اهر کتاب
[ما را چو قرین خویش آریه حساب]
[از شهر و دیار خویش] بیرون آییم
ما پیروی از هیچ کسی نداریم
بی شبهه شویم یاور و یار شما
در مراد اهل گذشتان باشد جای
[آنکه] بشود همسر با ایشان
[بشاری بدهندشان مفاق اندشان
ز آن مردم [واره] بسایند ادبار
انگاه نیاید به خود یاور و یار
باشند هر اسماکتو از دادار
[تنظیم و] نسیر می‌باشد [در کار]
چون آنکه ز داخل قریبی محصور،
یاران طرف جدارها [ی معمور]
سخت است و تو متحد میانگاری شان
ز آنرو که در ایشان ز خود نیست [بشان]
آنکه که [برای کار عصیان آمیز]
دارند [به پیش روی در دستاخیز]
کافر شو و چونکه گشت می‌گویند [هان]
خوفم ز خدا - رب جهان است - و به جان

- ۱۷- پس عاقبت البو چنین خواهد بود. در آتش دوزخینند هر دو حاضر
 جاوید در آنند و همین است جزا از بهر ستمگران [مشرک] آخر
 ۱۸- ای مردم مؤمن! از خداوند [جهن] بروای کنید و هر کس از جمع شعای
 باید نگردد تا چه فرستاده ز پیش از تسویه کار نیک] بهر فردای
 ز انروی که بر هر چه شعاعینماید آگاه بُود بدین تردید خدای
 ۱۹- مانند مپاشید بان گونه کسار کز یاد ببردند خداوند [ودود]
 زمین روی خدای نیز از خاطرشان [تیمار و صلاح] آن کسان را بزدود
 ایمن گونه کسانند که نافرمانند [در پیش او] و امور خدای معبود
 ۲۰- همسان نبُودند مردم ناز و جنان اصحاب بهشت دستگارد [بدان]
 ۲۱- اس قرآن را اگر که ما بر کوهی گشادند سمودیم، بی هیچ گمان
 از خدای خداوند ذلیل و خاشع از هم متفرق شدی [آن کسوه گران]
 ایمن گونه مثلها، ز برای مردم آریسم که باشند ز اندیشه و روان
 ۲۲- او هست خدایی که خدا جز او نیست دای نمان و آشکارا بماند
 او هست [به بندگان] خدای رحمان [او داور] مهربان [بر ما] باشد
 ۲۳- او هست خدایی که خدا جز او نیست او پادشاه منزّه دور از عیب
 فخرم، سلام، مؤمن، هیمنه دار پیروز مسلط عظیم [بی ریب]
 ۲۴- او هست خدای خالق و اوباری از آنکه نمایند شریکانش انکار
 اسماء نکو و ازو و تسبیح و تحمیدش صورتگر امخوق چیدهها به یقین
 پیروز [به مجموعه هستی] است خدای هر چه که هست در سماوات و زمین
 فراتر بود [به امر عالم] در رای

۶۰- ترجمه منظوم سوره ممتحنه (مدن، ۱۳ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- ای مؤمنان اگر که شما از پی جهاد بیرون شدید، خصم من و خصم خویش را تا مهربان شوید به آنها و حال آنکه آنها به کفرورزی [و انکار] در شدید [آخر چرخه] که چون به خداوند - ربّی با آن کسان [ولیک] شما را سر و سزا است آن را که می‌کنند نهان یا که آشکار هر کس که از شما به چنین راه می‌رود ۲- یابند دست اگر به شما خصم‌تان شوند دارند دوست آنکه شما [همچو آن کسان]
- ۳- اقوام‌تان و جمعه فرزندهایتان در دستگیر بین شما دآوری کنند ۴- سر مشق نیکویی است براهیم بر شما آنسانکه داشتند بسیار بهر قوم خود ما از شما آنچه پرسید [این زمان انکار می‌کنیم شما را و دانما، تا آنکه برخدا فقط ایمان بیاورید قطعاً طلب کنم ز خدا بخشش ترا من صاحب اختیار نباشم به هیچ چیز روی [نیاز] سوی تو آورده‌ایم ما ۵- ما را مساز دستخوش کافران، خدا! پیروزند [بر همه کار جهان] تویی
- در راه من و راه دشمنی من [از دیار] بر دوستی خود مگزید [زینهار] بر دین حق که آمدتان [از سوی خدا]، آواره هم رسول نمودند و هم شما ایمان [و اعتقاد] شما را [به دل] رسید [گر شما به مرحله دوستی کشید] آگاهتر [کسان] هم از آن چنان امور! حقار راه راست کم است [تو] حق نفور! دست و زدن به بد نگشایند بر شما [و زید کفر] و شرک به آن و بر خدا [تو] می‌آورد برای شما [به بار] شما که کرده‌ای شما هست کردگار [او اسوه است و لیس] دیگر یاورانشان [بیرلری از میان و پرستشگرانشان] جای خدای [خود] پری هستیم و بر کنار بوده است بین ما و شما کینه و نفار جز این سخن که گفت براهیم یا پدر! بهر نو در برابر دادار [دادگر] پیروز دگر! بر تو تو تو بیاوریم ما رهسپار جانب تو [تو] اخیریم! پس در گذر [جمعه گناه و خطای] ما فرزندانای به کون و مکان! ای خدای ما

۶- حقا که از برای شما در [وجودشان]
از بهر آن کسی که امیدش به کردگار
آن کس که رخ بتافت بداند خدای دوست
۷- بین شما و دیگر مردم که دشمنید
مهر و دوستی و تواناست کردگار
۸- آن مردمی که هموطنان از برای دین
و آنگه ر [جا] و خانه و گاشانه‌هایشان
پروردگار می‌نکند نهی‌تان از آنک
رفتارتان بانان باشد ز روی عدل
۹- آنان که با شما بنمودند کارزار
اواره ساختند و پی راندن شما
تنها خدای بهی نماید که آن کسان
و آنان که دوستی بگزیدند ز آن گروه
۱۰- ای مؤمنان اگر که زنان مهاجران
[خود] امتحانشان بنماید و اعلم است
مؤمن شناختید اگر آن زنان، اگر
نی آن زنان حلال بر آن قوم کافرند
و آن صیغی که خرج نمودند کافران
کز بعد رد [مبلغ] مهریه [و صدق]
[خود آن مباد] تا که بدامان مشرکات
زنهایشان روند چو در لزد کافران
و الهام آنچه را که هزینه نمودند
بین شما خدای همی داوری کند
۱۱- گو از شما زنی به سوی کافران رود
[و از آن کسان] نصیب شما شد غنیمتی
[مردان زن برفته بر سوی کافران]
بدهیدشان [و مال غنیمت] و از خدای

سرمشق خوب [و سیره نیکو بغایت] است
هم بر فرار صیبن روز نهایت است
کز مردمان بنون نیاز و ستوده [خو] است
با آن کسان، بسا که بدید آورد خدا
او هم غفور باشد و هم مهربان [به ما]
در امور کارزار نکردند یابری
اوله‌تان نساختند [از ستدگری]
لیکی کنید در حقش [بهر آن بود]
فعلما خدا معیت هدایتگران شود
در کار دین و از بلد [و منزل و مقوله]
یاری بخواستند هم از مردم دیگر
از بهر دوستی بنماید انتهای
آیند خبر قوم مستمکر [و حساب]
[آن کسان که خواهند در آیند بر شما]
خبر گیر و کلمه یاور آن بانوان خدای
مذهبشان به جالب کفار بازگشت
بر آن زنان، نه مردم کافر حلال گشت
بدهیدشان و نیست شما را که در این،
از بهر همسری بنمایندشان گزین
دست مطالبت ز پی همسری زنید
از آن کافران [مخارج خود را طلب کنید]
خواهد از شما و خود این حکم از خداست
پروردگار آگاه و فرزانه است [راست]
بسا کافران اگر بنمودند کارزار
بر آن کسان که همسرشان رفته ز اختیار،
هم از ز آنچه را [که بدادند پیش ازین]
بروا کنید، [آنکه شما بیدیش مؤمنان]

۱۲- چون ملذات نرد تو ایست ی رسول
[تا زین سپس] شریک نیارند بر خدا
قزوندهای خود نکشند و به آئند
نسبت هم دهندش بر دست و پای خود
ایا این شروط بیعت ایشان قبول کن
زیرا که کردگار هم امرزگار هست
۱۳- ای مؤمنان شما ز کسانی که کردگار
از بهر خویش دوست مگیرید کان کسان
کان کافران ز [وجعت] حوایدگان به گور

تا اینکه با تو از در بیعت [نهند پای
نهند پا به دایره] سوقت و زنای
طنفی نیارند و پس آنگه [از آن بتر]
در کار خیر از تو نویزند هیچ سر
امورش از خدای پائینها طلب نمای
هم اوست مهربان به همه حال بر شمای
بگرفته است چشم بر آنها [به هیچ روی
نوعید ز لغوت به همان حالتاند] او خوی
دارند ناامیدی [و جان تهنی ز نور]

۶۱ ترجمه منظوم سوره صف (مدنی، ۱۲ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- هر چیز که از در آسمانهاست
گشود سمیع اذات ماری
۲- ای مردم مسلمان از چه گویند
۳- [از سوی شما] به نزد دلدل
کسزان به زمان صیخن بگویند
۴- قومی که به راه کردگارانند
گوی چو بای شرب و بر پای
دارد آن قوم را خبدا دوست
۵- هنگام که گفت [شخص] موسی
بهر چه مرا دهید از آنرا
کسز سوی خدا منم پیمر
پس چون [از حق] کار گشتند
گردانند خدا قیوب ایشان
بزدان نبرد سوی هدایت

و آنچه که در زمین [مهدا] است
بگشود و حکم اوست [اری
نمیستیزی که به آن عمل مجویند
مظور بود بسی [چنان کارا
و نبرد عساکر رهس نمویند
صف در صف و گرم کار دارند
آماده سنانند بر جای
[کان قوم فدائی ده اوست]
با مردم خود که قوم من [های]
حال آنکه خود آگهید [از کارا
از بهر شما کسان [سراسر]
ایسر این کسفر دچار گشتند
نافرمانان [و کفر گیشان]
[انسان را این بود نهایت]

۶- هنگام که [پور مریم] عیسی
ای قوم یهودا بسر شما من
شستوار کنندهم به تورات
من مژده دهم، به آن پیغمبر
مسی ای و احمد است نامش
گفتند که این [کلام] جادو است
۷- آنکس که دروغ بسر خدا بست
حال آنکه به سوی [شرع] اسلام
دادار نسبی نماید لرشهاد
۸- خواهند که نور [دور] آید
حسالت آنکه فسرغ خویش دادار
اگر از یمن [بدیده] دارند
۹- او بسا شد آنکه داشت ارسا
بسا دین بسحق و بسا هدایت
پیروز کند خدای، دین را
۱۰- ایسا ای قوم صاحب ایمان
[داد و ستدی] کسم اشاعت
کسر کسیر دردسای [و آزار]
۱۱- [آن] اینکه بیاورید این
گیرید به جان و لروت خویش
بشاید اگر از رار آگاه
۱۲- تا جمله معاصی شما یان
بدهد رهتان به بسوستانها
آنهار روان و خانهها پاک
[آن] که چنین مقام بیکوست
۱۳- و آن [نعمت] دیگری که از اوست
لستی است قریب [وین اشاعت]
۱۴- ای اهل یقین [بذات دادار]
آن گونه که خواست [پور مریم]
اتسدر ره دین گردگاری
گفتند حواریون که ماییم
پس [حال] چو این چنین بدیدند
جسم دگری در ایستادند
دادیم مدد به اهل یاور

بسر قوم یهود [بانگ زد های]
پیغمبرم از خدا [ای ذوالمن]
کان پیش رخ من است ز ایات
کز بعد من [و زمان دیگر]
دیدند چو مبحر و کلامش
پیدای [تشان] سحر از اوست
طالم تر ازو [دگر] کسی هست
دعوت گردد [به عز و اکرام]
قومی که بود ز اهل بیداد
خاموش کسب با دهانها
کام سازد، اگر چه کفار
[هرسد] نه از چنین قرارند
پیغمبر خویش را بود حال
تک [بسر] همه ملتی به غایت
[خدا] اگر چه مشرکین را
خواهیم که من به جانب آن
[تعالیم] ده آن تجارت
بکنایدن رهبا [به یکسار]
[تعالیم] ده آن تجارت
در راه جهاد [های] در پیش
این بهر شماست بهترین [راه]
بخشد به شما [به روز] پایان
الجا که ز زیر دست آنها
در جست جاودان [فرهنگ]
این فوز عظیم هست [و از اوست]
کان را دارم [جملگی] دوست
در ده بسر ملتان بشاعت
بسر دین حد شوید انصار
یساری ر حواریون [محرم]
ب من چه کسان کنند یاری
یسار تو [و بسا] خدا بیم
جسمی ز یهود بگریوند
بسر کفر [و به] شرک دل نهادند
گشتند به خصم خود مغرر

۶۲- ترجمه منظوم سوره جمعه (مدنی، ۱۱ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- هر چه که دارد به سماوات جای
بسیار خستد و نیایشگرند
حکمران، پساکی از هر نقص و عیب.
 - ۲- اوست که بین عرب بی کتاب
بعث نموده است که آیات او
پساک کنندشان و دهند پادشاهان
حقاً بودند ز پیش انکار
 - ۳- نیز دگرها که هنوز آن (اصم)
اوست که می باشد پرورنده
 - ۴- فضل الهی بُود این (و خدای)
بسیار شما از سوی پروردگار
 - ۵- قبضه قومی که مکلف شدید
پس نمودند رعایت (به حق)
[کسان رود و] چند کتابش ده پشت
و ده چه بد آمد صفت مردمی
کذب شمرند و نسازد خدا
 - ۶- بزرگو: ای قوم یهودی اگر
کز همه مردم دنیا تمام
آرزوی بزرگ نسماید اگر
۷- بزرگزان را نکشند (بزرگو)
مردم اهل ستم (و مشرکین)
 - ۸- بزرگو: مگر که گریزند از آن
پس سوی دانی نهان و عیان
و آنچه بر آنچه شما کرداید
- و آنچه که (موجود) بُود در زمین
[که بود آسذکی از وصفش ایست]
غالب و فرزانه (به رای متین)
از خستودن مردم پیغمبری
خواستندشان (بزرگو) رهبری
[علم] کتاب (و حکم داری)
غریق (به گمراهی) (و نایاب روی)
می نشده مردم مطلق بان
[بزرگو] حکیم است (به هر فردمان)
می دهد آن را (به هر آنکس که خواست)
قلم عظیم است (که بی متهاست)
[که به تورات] (نمایند کار)
بمعدن (و افعال) آن حمار
[بزرگو] آنچه که دارد بسیار
کتابها آیات خستد و نگار
اهل گنه را (به خدی و هشیار)
دارید این گونه (خیال و گمان)
دوست شماید (به رب) (جهان)
صادق باشید به گفت (و بیان)
بسیار عمو کرد (گنه) (مارشان)
هست خدای (گنه) (بر کارشان)
باشد (بر سوی شما) روی از
و پس گردید (به پسایان کار)
[گنه] (سازد) (پروردگار)

۹- مردم مؤمن! چو برای نماز
زود شستابید به ذکر خدای
گسرس که بدانید برای شما
۱۰- چونکه بجای آمد امر نماز
سوی ره خود شده و رزق خویش
یساد نماید خدا را زیاد
۱۱- (مردم غافل! چو خواب و فروش
[خود] متفرق شده از یکدیگر
تسیرک نمایند ترا ایستا
کانه بود نژاد خدوندگار
هست خدایند بسپین و از قین

جمعه. بسا خیزد باری [اذان]
داد و ستد ترک کنید [از میان]
باشد این بهتر [و برتر از آن]
پس متفرق شده از یکدیگر
جویید از فضل خدا [سر به سر]
فروز بسپایید [از یمن ره] مگر
بسا که یکی لهو و لعب بگردند
بسا عجبه جانب آن ره بگردند
گوی ایمه آن قوم که بر این سرگردند
از لعب و داد و ستد بسپهتوند
[جمعه مستخوفش روزی خسورند]

۶۳- ترجمه منظوم سوره منافقون (مدنی، ۱۱ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- چونکه اهل لفاق می آید
ما گواهش همی دهیم بر این
و بدانند خدای کز سر حق
و خدای شاهد است کماثل لفاق
۲- و قسمهای خویش را کردند
مسیردهان را بسپین و راه خدا
و به تحقیق آنسجه را کردند
۳- این از آنست کان چنان مردم
پس از آن رو بکسفر ببنهادند
شهر ببنهادند شد به دلهایشان
۴- به شکفت ایی از بدن هایشان
و زمیاسی که گفتن اغیارند
گوی الوارهای سسگین اند
هر صدایی از هر طرف خیزد
دشمنند آن کسان برای شما
لعنشان می کند خدای چنان

نبرد بود ایس چنین کنند اظهار
گفته رسولی تسو، از سوی دادر
تسویس او را رسول او کار گزار
کسانند اینس شک و پندار
سپهر انسر بر برابر ازار
سب نگشتند و مانع رفستار
بسد بود [از نتایج و انبار]
گروینند بدو نخستین بار
[با بیابند کسفر آن کار]
و بدارند دری [ایمن اسرار]
چون که با آن کسان کنی دیدار
لوز آن جمیع بشنوی گفتار
تکیه داند به [سینه] دیوار
می کنندش به ضد خود انکار
بر حذر تسو دشمن [مگار]
رو به بیراهه انسر راهسپار!

۵- چون بگویندشان که پیش آید
کنند از بهر تان، بگردانند
بسنجری شان که روی گردانند
۶- بهر آن مردمان بُود یکسان
بسا که ننمایند [آن چنین طلیه]
مکنند بی گمان خدای ارشاد
۷- و کسانی بُنود این مردم
بهر آن مردمی که می باشد
هیچ اوجی [هرینه مسماید
حال آنکه خزانه های سما
لیک افسسل لافاق را بمانند
۸- و بگویند، چونکه برگردیم
مردمان بلند پای شهر
بسنمایند خسار از آنجا
کسی از آن خسار بُود عزت
لیک آن مسسردمان اهل ففاق
۹- اینکه باشند صاحب ایمان
نکنند باز تان ز یاد خدای
آن کسانی که رأی شان این است
۱۰- ز آنچه کردیم [وزق و] روزی تان
پیش از آن که اجل فراز آید
گویند ای کردگار از چه مرا
که توانیم ادا کنم صدقه
۱۱- و خدای آنکه را اجر برسد
و خسار بوند راست آگاهی

تا رسول خدای، استغفار،
جمعه [سروهای خویش بر انکار
از سر بخود سسری و استکبار
مغفرت گر طلب کنی اهر مار]
نکسند هرگز عفو شان دافار
ماسان را [سوی ره هموار]
که سخن این چنین کند اشعار
لرد پیغمبر خدا از مشاعر
تا از اطراف او روند کسار
و زمین است از بسوز غفار
عجز از ترک این [افسار و مدار]
پیه [کندیه از بعد این پیکار]
مردم ریز دست را [به فشان]
و به حال بُود چنین مدار
و پیغمبر و مسلمان [کسار]
نمیتوانند فهم این [افکار]
سال و تولد خویشتن [اشعار]
[نبردان به غسقت و ادب]
بود باشند [سی شک] اهل مضاف
بسنمایند به طشش [و ایستار]
بر سر هر یک از شما [آچار]
مردانی کمی زمین و قرار
وایم از خیل صالحان به شمار
هرگزش باز پس ندارد [کسار]
به هر آنج آید از شما کردار

۶۲- ترجمه منظوم سوره تغابن (مدنی، ۱۸ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- هر آنچیزی که آفر آسمانها
نیایشگر بودند از بهر دادار
از فرمانروایی [در دو دلیاست]
۲- و او باشد که بنموده است موجود
که بعضی از شما یابند کفار
و بسینا هست ذات پاک دادار
۳- پدید آورد [لقبی این چنین را]
و این سان نقشبندی بر شما خواست
به سوی او شود سیر و سوانجام
۴- بداند آنچه را در آسمانهاست
و داند آنچه دارم در نهایی
ز هر رازی شود آگاه دادار
۵- و ایها [آن چنان مردم] کزین پیش
نیامد بر شما ایها غیورشان؟
عسقوت بهر کار خود چشیدند
[سرای کسوردها و کسفر خویش]
۶- [چنین آمد ختام کفر گیشان]
شکرت ایات آوردند در پیش
که ایسا یک بشر خواهد که ما را
پس آنکه کفر ورزیدند [و انکار]
و ایزد بی نیازی کرد و بوده است
۷- چنین پنداشتند اقوام کافر
لحمی گردند پس بسرگویی آری
شما انگلیخته خواهید گردید
شمارا باخبر سازند و این کار
۸- پس [اینکه] بر خداوند و پیغمبر
بگردد اهل ایمان [آنکه] الله
۹- به گاهی کز برای روز محشر
شود روز تغابن [بهر کفار]
و هر کس بر خدای ایمان بیارد
زداید سینه اش را و آنگاه
که از دامن شان جاری است آب
بعانند آن کسان وین رستگاری
- و یا آنکه زمین باشند، آنها
[نیایش نیست جز او را سزوار]
سپاس او را و بر هر چه تواناست
شما را [و انگهی احوال این بود]
و بعضی را بود ایمان [به دادار]
به هر کار از شما گردد پدیدار
به حق [هم] آسمانها [هم] زمین را
و پیگرهایتان [نیکو] بسیار است
[همه آیند سوی او به فرجام]
و یا آنکه زمینش [جاء و ماواست]
و یا چیزی که سازیدش عیانی
که آنکه سینه ها شد [نایدیدار]
به کفر آنکه شد [از خالق خویش]
[که تو پدیدان چها آمد به سزاش]
[چرا که آنچه را کردند دیدند]
عبد این اسحت را دارند در پیش
که چون پیغمبرانشان بهر ایشان
[چنان کردند اینسان بیت خویش]
برد سوی هدایت [اشکارا]
و رخ بر تافتند از سوی دادار
[هماره] بی نیاز است و ستوده است
که هرگز آن کسان مبعوث [و حاضر]
قسم بر گردگارم [ذات باری]
سپس از هر چه [کافر عمر] گردید
شود بهر خدا آسان [و هموار]
و نسوری کش فرستادیم [یک سر]
به هر کار [شما] می باشد آگاه
شما را گرد می آرد [به محضر]
نه تنها کافران، بل بهر دیندار
و بر اعمال نیکو [ره شمارد]
به پستتایی او را می دهد راه
مخلد آنکه آن [یا امر دادار]
[بسی] باشد بزرگ [از سوی باری]

۱۰- و انانی که بُد کفرانشان کار
 شوند اصحاب دوزخ جاودانی
 ۱۱- مصیبت بر کسی نباید پدیدار
 هر آنکس بر خدای آورد ایمان
 نسیماید رهنمای [بر ره راست]
 ۱۲- اطاعت از خدا آرید بر جای
 و آن گسر رخ بستاید [از در سما]
 فقط [فرمان به] ابلاغ پیام است
 ۱۳- [خداوندی که خالق بهر هستی است]
 و بساید اهل ایمان را به دادار
 ۱۴- شما که اهل ایمان در شمارید
 و هم ز اولادگان بعضی چنانند
 از آنان بر حذر باشید و [در حال
 خدای امرورگار] [بفرم امرورگار]
 ۱۵- همانا مالها و [تیر] اولاد
 و پاداش عظیم او واجد سودا
 ۱۶- و تما آنجا که بتوانید تقوی
 و [در هر حال حق] را، گوش دارید
 و روی آرید بر اتساق [از مال]
 کسسان کس از نفس تنبر امائد
 ۱۷- [به طیب نفس] هرکس وام نیکو
 کنند آن را بسرای وی دو مسقدر
 او ایزد قدر دان است و [شکور است
 ۱۸- و دانای نهان است و عیان است

و انیز] ایات ما کردند نکار
 چه بد باشد چنین حتم [زمانی]
 مگر با این [و ب فرمان] دادار
 دل او را بخداوند جهانان
 خدا بر هر چه [در هستی است] داناست
 اطاعت از پیغمبر [نیز پناهی]
 [بدانید این که] بر پیغمبر ما
 [پیمای گان] هویدا [و تمام] است
 پیغمبر از او خداوندی دگر نیست
 فقط باشد توکل [بهر هر کار]
 همپانا بین زبانی که دارید
 کنه از بهر شما دشمنانند
 شما را به عدو و صغح اقبال
 و [هم] گوتهریان باشد [به احاد]
 شمار مسایه فستنه [در افتاد]
 فقط برد خداوند است موجود
 بیارید از خدا ای خویش [بر جای
 و طاعت [از خدا] بر جای آرید
 که بر خیر شما می باشد [این حال]
 هم آنان دستگاران [امائد]
 پیرو دزد برای گردگار، او
 و امروزد شما را [حسن دادار]
 [و لویا] بندگان خود [صبور است
 و او فرزانه زمرگار جهان] است

۶۵- ترجمه منظوم سوره طلاق (مدنی، ۱۲ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- ای پیمبر جو بخواهید [جدایی و شقاق]
 که تواند که شود عتقشان اغار از آن
 از خدا، رب شما، بیم گیند این بهتر
 خودشان نیز نیایند به بیرون از میان
 باشد اینها [همه] احکام خدا و هر فرد،
 راستی را به حق خویش ستم کرد آنکس
 بسجود آورد [از بهر شما] کار دگر
 ۲- چون رسیدند سوی خاتمه عتق خویش
 با به نمکوبی شان [بار] نگهدار شوید
 و دو عادل بگمارید ر خود بر این برای،
 و هر آنکس ر شما را بخواند، نفس
 به چنین گفته‌ای التماس شود دهنه باو
 پس خداش [به همه حال فرو نگذارد]
 ۳- و خداوند دهد رزق ورا از جایی
 و توکل به خداوند هر آنکس بنمود
 و خدا راست سر رشته کارش بر دست
 و به تحقیق به هر چیز نهاده است خدای
 ۴- آن کسانی که ز زلفهای شما رسید
 گر که تردید نماید به کار ایشان
 و آن زنانی که بخود حیض ندیدند [اری]
 بارداران را فارغ شدن از حمل چنین
 از خداوند هران فرد که پروای نمود
 ۵- این بود امر الهی که [و را] سوی شما
 از خداوند، گناهان ورا بزداید
 همسران را ز همان وقت بگویند طلاق،
 وقت آن ضبط نمایند [به احصاء زمان]
 آن زنان را ز سرانسان نمایند به هر
 مگر آنها علی زشت نمایند و عیان
 که تجاوز ز حد [و سرز] خدای خود کرد،
 تو چه دانی چه بسا اینکه خدا [از آن پس]،
 اولادان لعن دگر، نعمت بسیار دگر
 یک ره ر این دو بگیرد شما اندر پیش
 یا به حوبی و حوشی سوی جدایی بروید
 و شهادت را درید بهایسهر خدای
 بشد و مسلم بر تواقعه [روز پسین]
 و آنکه بنموده به تقوای خداوندی رو
 زحمتش کشد از صیق فراهم ارد
 که نماندست بدانجای گمان [و رایس]
 [هم خداوند به هر حال] ورا کافی بود
 [شک و تردید در این امر نه صورت پیوست]
 حق و انذارهای [آن سان که بر آنست سزای]
 حالت یأس ز حیض است و ازین روی شما،
 پس بدانید [سه طهر است قرار ایشان]
 [حکمشان گشت همان طهر ثلاثه جاری]
 آخر مدت عتق است [به تحقیق و یقین]
 او برایش در آسانی [در کار] گشود
 بفرستاده و هر کس که نماید پروای،
 اجر لودا [از ره لطف] گران فرماید

۶- آن زنان را به همان جای که سکنا دارید
[خود] به آنان مرسائید زیانی که انگور
باردارند و اگر سوی جدایی آیند
شیر دادند [بچه سوزاد] پس از حمل اگر
پس به خوبی و خوشی رابزی بسایید
گر که ما بین شما [هیچ] نوافق بساد
۷- تا توانگر بکند خرج به مقدار توان
در همان حد که خداوند عطا کرده باز
چون مکلف نکند هیچ کسی را دادر
چه بسا [دادر داتار] پس از [تنگی] و غسر
۸- چه بسا شهر که چون مردمشان عصبانگر
وز فرمان رسولانش، از آن قوم حساب
[ممودیم] روا بهر همه آن کيفر
۹ کيفر کار خود اینگونه سرانجام چشید
۱۰- بهر آنان بنموده است عیال [دادر]
پس شما مردم صاحب خرد و بالیما را
ز آنکه بی شبهه [و تردید] فرستاده خدای
۱۱- آن پیغمبر که بخواند به شما آن آیات
تا کسانی که نهادند سوی ایمان رو
برد از ظلمت ها جانب نور [تبار]
و نکسوکار بشید، لورا پر بستانید
نسرهایی و بمانند در آن جاویدان
۱۲- و خداوند کسی باشد گاو هفت شما
امر او بین [سماوات و زمین] شد نازل
[و بداند] به هر چیز محیط است خدی

در حد وسیع او توان جا و مکان بسپارید
عرصه را تنگ به آنها بکنید [از هر در]
خوششان نادیده سازید همی تا زایند
مزدشان نادیده سازید شما [سرتاسر]
ببین خود [آب گره مشکین خود بکنسایید]
بدهد شیر زن دیگر [سر آن نوزاد]
و آنکسی هم که بود تنگی و زلفش به میان
[بای بگذار] و با خرج شود [روبار]
جز به قبری که نمودش از عطا برخوردار
[بندگان را] بدهد [نعمت آسانی] و [بسر]
شیر بدهد از فرمان خدایش [یک سر]
یک نهدیم به سختی [و بسادیم عذاب]
- که بختش بود بهر کسان دیگر
و بختش از کوفه خود خسران دید
همان و سخت یکی کيفر [روز محشر]
بسماند از دادر جهان [پروا] همان
بد آموزی سر عبرت و ارشاد [سمای]
کز خداوند و [همه] نور ده [راه حیات]
و نمودند [دندیا همه] اعمال نکو،
هرکسی گاو بخداوند بیاورد ایمان
جای بدهد که روانست از ذیل آنها،
راستی و که خدا رزق نکو داده بان
خلق بنمود و زمین نیز پسان آنها
تا بدانید توان است خدا را حاصل
[وین احاطت بودش پر توی از دانش و رای]

۶۶- ترجمه منظوم سوره تحریم (مدنی، ۱۲ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- پی رضایت بعضی زنان خویش چرا
که از برای تو را را حلال کرده خدای؟
- ۲- به راستی که ای ودا گفاره کرده روا
و کردگار بود سرور شما مردم
- ۳- و چون پیغمبر پوشیده‌بار گفتاری
و آن زن آن سخنان را به همسر دیگر
خدا (سبی را) اگر نمود از آن مطلب
ز ذکر قسمت دیگر نمود صرفی
- و گفت کیست که آگاه کردت از این را؟
- ۴ شما دو بهاتو، سر در که خدای اگر
[که از اطاعت رب و پیغمبرش در این]
[خدای معصیت هر دو تان بپوشاید
[چنین] بداند، او را خدای دوست بود
علاوه بر همه اینها فرشتگان باشند
۵ اگر شما را بدهد طلاق، پیغمبر
به از شما به شما جانشین بگرداند
مطیع و توبه‌گر او بر خدا پرستشگر
۶- [وهای] مردم مؤمن! نگه میدارید
که هیوش تن مردم و سنگها و بران
خدا به هر چه دهد امرشان نه سرپیچند
۷- ای اهل کفر! خواهید عذر فعل امروز
- لو ای پیغمبر بر خود کنی حرام همان،
و حال آنکه غفور است و مهربان یزدان
خدا برای شما کسر و نقص سوگندان
و اوست آگاه و فرزانه [بر امور بدان]
نهاد با یکی از همسران خود به میان،
رساند [او می نمودش به سر خود کتمان]
رسول بخشی از آن پهرشان نمود بیان
خبر چو داد به [اشاگر] او بشد خواهان
رسول گفت که دانسته [نهان و عیان]
کسی توبه بده احواس و حدی رأی و لسان]
و پیغمبرهای شما بازگشته از عصیان
و گر برابر او ایستند و هم پیمان
و جبرئیل و [بهتر] کسی که با ایمان
[حبیب ما را همواره یار] پشتیبان
بسا خدایش [جای شما و بر جبران]
دگر زنان مسلمان و صاحب ابقان
و روزه‌گیر، چه بیوه، چه بکر دخترکان
خود و کسان خود از [آتش] آتش سوزان
نگه‌بان می‌کند سخت‌خو، غضبان
کنند آنچه دهد امرشان [خدا بر آن]
که قدر کرده بیاید کبیر [و تالان]

۸- و ای کسانی که بگردید ایهان [هان] روید سوی خدا خالصانه توبه کنان
 بسا خدای شما، جرم‌هایتان سترده برد شد را در باغهایی [از آن سان]
 که نه‌رها ز فرودستان بوند جاری و این [عبادت] رویری بود ز [ارت جهان]
 پیامبر و دیگر مؤمنان هم‌اوش و سرو نمی‌بهد اندر [لایه خدا]
 و نورشان حرکت می‌کند به پیشاپیش و هم سوی یمن‌شان بود [زول و دوان]
 سپس بگویند: ای کردگار خدا ما را شروع و سر تا اندازه کمال رسان
 ببخش جمله گناهان ما [سوای غفر] که قدری به همه کارهای خرد و کلان
 ۹- پیروان تو، ایا کافران و اهر بدو جهد کن و در شش نمای با آنان
 که دوزخ است در آخر سرا و مأوشان چه بد سرا و صراط‌خام هست از ایشان
 ۱۰- خدا پیاره کفار می‌زند سختی رنج و لوط و همسر [که نزل سامان]
 به قید و بند، نکاح دو عبد صالح ما نبود، ایک غیبت نموده بودستان
 و در برابر امر و عذاب [حق] دور رسول ر سو دفع نکردند [عذاب جسم و روان]
 و گفته آمد بر آن دوزخ شوند درون به همراه دیگر و ردین بر [شیوان]
 ۱۱- و هم پیاره انوار صاحب ایهان خدا زند مثنی و ایه متن این توان
 و آن زنی است [که می‌بود همسر فرعون] ایه اوح سختی و تعذب گفت از دل و جان
 که کردگارا در سرود خویش در جنب پس سوی سریم یکی [سر او مکان]
 رهسانمای ز فرعونم وز گرد او و هم ز قوم ستعمار او مشوک و نادان
 ۱۲- و نیز سریم دخت [مقدس] عمران که با عاف به سر برد [و پاکدامن]
 ز روح خسویش دمیدیم و انگهی بر و لو گرفت به ستواری [و بدین گمان]
 کتاب‌ها و سخن‌های کردگارش را و بود سرود خدایش مطیع بر فرمان

۶۷- ترجمه منظوم سوره شک (مکئ، ۳۰ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- بزرگا کسی آنکه فرمانروایش
- ۲- خدایسی که تا از ماید شد را
- که تا خود کدام از شما [مردمان را]
- و پیروز مند است او بحر همه حال
- ۳- کسی کافریده است هفت آسمان را
- و در خلقت رب رحمان [اصلا]
- دوباره بگردان دو چشمش و بگر
- ۴- به گردش در آورد دگر باره چشمان
- ۵- به تحقیق ما آسمان فرودس
- نمودیم تیرین و کسردیم اسد
- و از بسهر انسان عطا یسی مهت
- ۶- به رب خود آنان که گشتند کافر
- [مهتا عطا است از بهر این]
- ۷- چو افکنده گردند آنها [در آن حال]
- و می جوشد [و می خروشد و ایشان]
- ۸- و نزدیک باشد که از خشم گردد
- و در آن گسروهی چو فکنده گردد
- نیامد برای شماها لدیری؟
- ۹- بگویند آری پیامد بر ما
- نمودیم تکسید و گفتیم چیزی
- شما هم نیائید [در دیده ما]
- ۱۰- و گویند اگر ما کلام رسولان
- و یا با خبر دورزی اش یافتیم
- ۱۱- نبود لعنت حق باصحاب دورخ
- ۱۲- همانا کسانی که اندر نهاس
- ز امرزش و ز اجر عظیمی
- به دست و توانمندی و راست در کار
- معات و حیاتی سموده پدیدار
- فرودتر بود حسن رفتار [و گردان]
- و امر رگر سب [بر جرم و غفار]
- یکس بر دگر توی بر تو [و ستوار]
- سیسی تسفاوت [و تسفیر هنجار]
- ترا رخنه ای هیچ آید به دیدار؟
- شود حسه و سار ماند [از تکرار]
- به مصاح استارگان [گهروار]
- اوسپندی رسانده ی دیو [مگزار]
- نمودیم از [شعله] دوزخ [و نسیار]
- عذاب جهنم [بر ایشان سزاوار]
- چه فرجام سوس استا [از بهر کفار]
- عقبتی کشنمودن شهیق [دل آزار]
- ایه لمر معاک و مکان شرربار]
- و هم مشق و پاره پاره ایه یکبار]
- به آنها نمایند عزایش اظهار
- [شما را بدانند هشدار و انداز؟]
- لدیری ولی ما نمودیمش انکار
- بر پس قوم ندرل بکرده است [دادار]
- بجز در ضلال بزرگی [گرفتار]
- شدیم به سمع رضایت [خریدار]
- نبودیم ز اصحاب ناز [و چنین خوار]
- که بر جرم خود می نمایند اقوار
- ز بیم حداندشان باشد [آزار]
- بگسیزند سهم و نصیبی [سزاوار]

- ۱۳- سخن‌تان چه پنهان، چه افشا بمایید
 ۱۴- کسی کافریده است، دانش ندارد
 ۱۵- کسی باشد او کاسمان و زمین را
 به اطراف و اکناف آن پس بگردید
 به فرمان او هست او در پیشگاهش
 ۱۶- از آنکس که در آسمان است آیا
 فرو بر دل خاک سارده شما را
 ۱۷- و یسار آنکه در آسمان است ایمن
 شما را به شنبادی بزدانید
 ۱۸- به تحقیق آن مردم پیش از ایشان
 پس [اینک بگر تا که از جانب ما]
 ۱۹- فرار سرخویش مرغان بدیدند
 بگه‌شان ندارد بجز حق رحمان
 ۲۰- و با کیست کاندو بر رت [رحمان]
 نیابند آنانکه گشتند کافر
 ۲۱- و یا کیست آنکس که روزی تو را
 شما را دهد رزق و حق اینکه آن
 ۲۲- و آیا کسی گاو فتاده است بر روی
 بود مهتدی تو؟ و یا آنکسی گاو
 ۲۳- بگو اوست آنکس که خلقت نموده است
 و نیز آفریده است دلها شما را
 ۲۴- بگو اوست کالفر زمین خلقتان کرد
 ۲۵- و گویند آنها: اگر راست گوید
 ۲۶- بگو: من فقط می‌برم آشکر
 بود اور اسرار دلهای خیردار
 که باریگین است و آگه از اخبار
 برای شما رام کرده است او هموار
 تا اول نماید رزقش به مقدار
 قیامت، [که مخلوق گردند احضار]
 شما ایمنید [اینکه آن حق چتار]
 به حالی که لرزه بناگاه [و بسیار]
 که بر سر فرستد او سازد گرفتار
 که چون است افتار من [یا گنه‌بار]
 به تکذیب [آیات] کردند رفتار
 بر ایشان چه سان بود تعذب [و آزار]
 گفتند بال و پیدند [هر بار]
 و بیاست [بر هر چه شیئی است و دیار]
 شما را سباه و شود یاور و یار
 به جز در غرور و توهم در افکار
 اگر باز گیرد [صدای جهاددار]
 به عصیان و نفرت نماید اصرار
 و ره می‌سپارد به حال [نگونسار]
 بسود مستوی بر ره راست ستار
 شما را و داده است [اسماع و ابصار]
 چه کم شکر [نعمت] گزارید [ز نهار]
 و در نژد او حشوتان هست [و دیدار]
 کی بن وعده خواهد رسیدن به انتظار
 بود علم [آن] با خداوند [دادار]

۲۷- چو نزدیک بینند کفار آن را
به آنان شود گفته این است چیزی
۲۸- بگو: بنگرید [این] من و همراهانم
و یسا آنکه ما را یکی رحمت آرد
طراهم نماید پشته [و امسانی؟]
۲۹- بگو: او بسود رب رحمان و بسو او
و بسو او توکل نماییم [و ایمان]
که تا خود کدامین کسی [از شما] را
۳۰- بگو: بنگرید از آنکه آب شماها
کسب آب روان را برای شماها

شود چهره‌هاشان [سیمفام و غبار]
که بسودید آن را شتابان طلبکار
هلاک از نماید خداوند [فکار]
چه کسی می‌تواند که از بهر کفار
ز [نمید] عذاب‌ی الیم و [کسرالبار]
بسیارده باشیم ایمان [و اقرار]
بزودی [بیاید این درک و پندار]
به همراهی آشکار است [رهوار]
رود بر زمین [و شود ناپدیدار]
بروی زمین [باز آرد اگر بار]

۶۸- ترجمه منظوم سوره قلم (مکئی، ۵۲ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱-۲- نون قسم می‌خورم به‌ماه و هرچیز
- بر اثر لطف داورت - تو بمانی
۳-۶- بهر تو اجر بدی منت لو گاهش
تا که کدام از شما دچار جنونید
۷- شبهه نباشد که هست رب تو اعلم
[لیل] پسران مردمی که یافته رهند
۸-۹- پس تو مکن پیروی از مردم منکر
سازش و نرمش نشان دهی و از آن پس
۱۰-۱۱- هر که فرومایه است و بی‌فایده بگردد
و آنکه سخن چین [و رهرو] است در این راه
۱۲-۱۳- و آنکه بُد سُد [راه] خیر [و نکویی]
و آنکه خشن خوی و بعد این همه باشد
۱۴-۱۵- چونکه ز آیات ما تلاوت گردد
[بشنود] گوید این [فلسوف و] فسانه است

۱-۲- نون قسم می‌خورم به‌ماه و هرچیز
- بر اثر لطف داورت - تو بمانی
۳-۶- بهر تو اجر بدی منت لو گاهش
تا که کدام از شما دچار جنونید
۷- شبهه نباشد که هست رب تو اعلم
[لیل] پسران مردمی که یافته رهند
۸-۹- پس تو مکن پیروی از مردم منکر
سازش و نرمش نشان دهی و از آن پس
۱۰-۱۱- هر که فرومایه است و بی‌فایده بگردد
و آنکه سخن چین [و رهرو] است در این راه
۱۲-۱۳- و آنکه بُد سُد [راه] خیر [و نکویی]
و آنکه خشن خوی و بعد این همه باشد
۱۴-۱۵- چونکه ز آیات ما تلاوت گردد
[بشنود] گوید این [فلسوف و] فسانه است

۱۷- ۱۶- زود بود تا بهینی اش بگذاریم
 مسا آنها را به آزمون بکشیدیم
 ۱۸- چونکه این فیدا قسم به چیدن میوه
 تاکه بگماهان زنسد دست بدانکار
 ۱۹- پس به شبانگه ز سوی رب تو برزد
 (۲۰- ۲۱- گشت چو خاکستر سیاه همه باغ)
 ۲۲- گر که شما میوه چمن بستان هستید
 ۲۳- پس به ره باغ رهسپار و بگفتند
 ۲۴- (آرام آرام گسستگو بنمایید)
 بسزد شما ایستد و سوزان نماید
 ۲۵- وقت سحر رهسپار باغ بگشتند
 ۲۶- باغ (سپه سوخته) به چشم چو دیدند
 ۲۷- نه، نبود بهره (و نصیب) بر ما
 ۲۸- پیش تو از این گفته بودم تسبیح
 ۲۹- گفتند آری خدای ماست مژده
 ۳۰- از پی این گفته بهر سرزنش هم
 ۳۱- گفتند آنگاه وای وای که بودیم
 ۳۲- خود چه بسا کردگار بهتر از آن باغ
 (پس) به سوی کردگار خویش گراییم
 ۳۳- هست عذاب این چین و کبوتر لغوی
 ۳۴- هست ز تقویان به نزد خداتان
 ۳۵- ما بشماریم (توده های) مسلمان
 ۳۶- ۳۷- چیست شما را چنان کید نمود؟
 ۳۸- تا که در آن بنگرید و هر چه بخواهید
 ۳۹- یا که میان شما و ماست عهدی
 پس ز برای شما نبود همه، هر چیز
 ۴۰- پس تو از ایشان پیرس تا که کفایت
 ۴۱- یا شرکایی برای ایشان باشد
 گر که درست است (و بر اساس صداقت)
 ۴۲- روزی کاید (سپار هول) قیامت
 لیک توان از برای سجده نثارند

ما السری را (جدا نگشتی از آن)
 آن سان گز چند با غدار (به سامان)
 عزم نمودند بهر (سزاع صفا)،
 و گر که خدا خواسته را نگفتند انجا
 (طریق) بلایین به باغ و آنان در خواب
 هم را خوانند (بی خبر) سحر (آرباب)
 وقت سحر سوی باغ خویش (پروید)
 نرم و ملایم، (به هم) کلام بگویند
 تا که میباید یکی فقیر (تهیدست)،
 صباکت و آرام اگر تسوید روا هست
 (بهر مساکین) به از جو (و) منع توانا
 گفتند از راه گسست شدیم (همانا)
 لیکترین شان بگفت (ساقم و با او)
 از چینه بگوید ذکر دان شاه الله؟
 همه به حق خویش (بوده ام) ستمگر
 (آن سوی) آن رفت و (و) بحسب دیگر
 (در سر) سرور دگر خویش (به عصیان
 ما را) سازد عطفای در عوض آن
 (ایستک ما را) گرایش است به داور
 ترک اگر داشتند، بود گرانتر
 باغ و ستاین و ساز و سمعت (بسیار)
 ایما مانتد مردمان گنه کار؟
 یا که شما را در امیر کنای است؟
 بهر شما اندازن تعیب (و) حسابی است
 کان بودش حکم تا قیامت پایا؟
 حکم کنید (اندر آن قضایا) ایما؟
 کافل این امر هست (از سر تضمین؟)
 پس سخن آن کسان (ببار) بکار،
 جمعه شریکان خود نمایند احضار
 دعوت کردند بهر سجده (دادار)
 (پس) نتوانند کرد بندگی اظهار

- ۴۳- خلفه فرو دیدگانشان همه از بیم
این سان دعوت به سجده چونکه شدیدی
- ۴۴- پس تو مرا با کسان که کذب بخواند
تا که سبک آنچنان که خویش بداند
- ۴۵- مهلتشان می‌دهم که در حق آنها
یا تو مگر اجرتی بخواهی و آن
- ۴۶- یا مگر [اسرار] علم غیبی دارند
۴۷- پس تو شکستی بکش و منتظر
- هم تو بسان ایس مدهی یونس
خشم فرو برده و ندای بر آورد
- ۴۹- نعمتی از کردگارش بر نمودی
طرح شدی بر زمین افروز و ساهرا
- ۵۰- لیک خداوندش انتخاب نمودش
۵۱- قرآن را چونکه کافران بشنیدند
- پس تسو و ساند و این کلام بگفتند
۵۲- همای کسان از برقی خلق جهانها
- مانده ز خواریشان غبار برخسار
بسودند آنان ز تنفرستی [سرشار]
- بر سخن و این حدیث کنون بگذار
زود بگیریمشان [بسه کیفر دادار]
- سخت بود چارهجویی من و شتوار
پس [بشار] غرامت اندر گرانبار
- وان [دانش] را بقتید گشتب در آرند
تا که شود حکم کردگار تو صادر
- می‌نشو انسان که او به ظلمت [قاهر]
اوز سوی ربش نجات خویش طلب کرد
- بیاری از آن [دچار حادثه و درد]
و بگشت نمایان بر سلامت [هر فرد]
- و آنکه بر جمع صاحبان مفرودش
با چشمانشان قریب بود که ازار
- و آنچنان است و نیست شبیه [در اینکار]
بسیار بحر است دلالت و تذکار

۶۹- ترجمه منظوم سوره حافه (مکن ۵۲ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

- ۱- حافه، چه بود حافه (و معنای آن؟)
۲- هم شدند عباد و نمود [از پیش ترا]
- ۳- شد هلاک آنگاه آن قوم نمود
۴- [قوم] عباد آقا ز بادی سخت و سرد
- ۵- هشت روز و هفت شب دنیا له داشت
۶- پسین آن مردم در افتاده ز پای
- ۷- هیچ آبا از چنان مردم اثر
۸- نو چه داری آگهی از این بیان؟
- ۹- آن به هم گوینده را تکذیبگر
۱۰- زانکه خود عامل به طغیان گشته بود
- ۱۱- گشت [معروض] هلاک [و رنج و درد]
۱۲- کسان [بلا را] بر سر ایشان گماشت
- ۱۳- همچنان خرمایان کنده ز جای
۱۴- می‌توانی دید بحر عالم دگر؟

۹- بعد، فرعون او دگر خلقی که بود
 نیز او را بر شهرها و اهل آن
 ۱۰- بعد از پیغمبر دادار خویش
 پس موانع شد بر آنها کردگار
 ۱۱- ما، شما را، سیل چون طغیان نمود
 ۱۲- تا که لغر، ما بنادیمش قرار
 گسید آن را گوشهای پسند گیر
 ۱۳- نطفه واحد نمیده چون به مور
 ۱۴- پس، زمین و کوهها برداشته
 ۱۵- می شوند و در چنین روزی بها
 ۱۶- بعد از آن بشکافد از هم آسمان
 ۱۷- پس سلالک در حیوانی سما
 هشت لسن در انسجنان روز اعاصد
 عسرسش رقت را فسر از آن ملک
 ۱۸- عرصه بر دادار گردید آن رعد
 ۱۹- هر کس را دلانسد بر دست یمن
 پیش آید و بخوانسد آن بیان
 ۲۰- با یقین دانستم دیدار خویش
 ۲۱- ۲۲- پس، بود او را هیالی دلپسند
 در بهشت عسالی (پسروردگار)
 ۲۴- (با بهشتی ها بگویند این چنین)
 با گوارالی ازین، حول عدل
 ۲۵- لیک آنکس را که بر دست سار
 گوید او بر دستم، این روز حساب
 ۲۶- تا نمی دانستم اندر این کتاب
 ۲۷- ۲۸- کاش (مردن) فیصله بخشیده بود
 ۲۹- (گوید آنگه با همه افسوس و آه)
 ۳۰- بعد از آن گویند او را دستگیر
 ۳۱- (چيست بعد از دستگیری حاصلش)
 ۳۲- پس به زنجیری در آیدش به بند
 ۳۳- چونکه ایمان بر خداوند عظیم
 ۳۴- یا که بر اطعام (کرد) بنوا

پیش از فرعون در اشهر وجود
 پیش آوردند طغیانها اگران
 (زاد) عصیان چونکه بگرفتند (پیش)
 آمدنی سنگین و سخت او مرگبار
 داخل کشمشی نشسانیدیم (زود)
 پسنداموز شمسما بر روزگار
 (وانگهی از آن شود عبرت پذیر)
 گردد از فرمان دادار غفور
 روی هم کسبیده و انباشته،
 گشت خواهد واقعه ای از روز جزا
 نیست پیوندی است (اندر آن زمان)
 هر یکی (در خدمت) استاده بها
 بهر عرش کردگارت حامند
 بهینیرد (آن هشت حسخال فسلک)
 هیچ زری تان نمی ماند نسیان
 گار نام (اشادمان) گوید چنین
 نامه اعمال من را (با لسان)
 (پس) خویش و بنا کتاب کسار خویش
 در (السمعی قدس) فردوس پسند
 کش (به حد) دسترس باشد شمار
 بهر کردار گذشته (در زمین)
 هم خورید و هم بیاشامید (حلال)
 نسامه اش داه شود، (انسلوهار)
 کاش داده می نگشتی این کتاب
 خود چه باشد از برای من حساب
 نسرو و مسلم، مرا ناداد سودا
 از کشف من رفت (جاه و) دستگاه
 کرده و آید در بندش (به زبر)
 می کید او را به دوزخ واصلش
 کسان بود هفتاد خرع (اندر بلند)
 لو نسعی برزید (ایسمانی) مسیم
 هیچ تخریفی نمی کرد (او روا)

- ۳۵- حالیا امروز اندر این مکان
 ۳۶- ۳۷- غیر زردابه نه خوردی در میان
 ۴۰- ۳۸- پس بان چیزی که آریدش به دبد
 می خورم سوگند کان [تمامی بسد]
 ۴۱- نسبت قول هیچ شاعر آن بیان
 ۴۲- نیز نبوده کاهنی را آن کلام
 ۴۳- آن یکی تنزیل می باشد [متین]
 ۴۷- ۴۴- گر سخن هایی نماستی چنین
 قطع کردیمش [شیاط قلبه زد]
 ۴۸- ۴۹- پند آموزی است آن بر متکین
 [همسپهان] همین شماها [سررسر]
 ۵۰- از برای خلیل گفتار آن پیام
 ۵۱- [وز برای مؤمنین و متقین] [هیست فسیحا معنی] حق الیقین
 ۵۲- پس بنام رب خود، رب العظیم
 [حالی] تسبیح گو [سبح صمیم]
- دوستی او را نباشد [مهربان]
 کان نباشد جز غذای خاطیان
 هم بدان گز چشم هاتان ناپدید
 هست بر قول رسولی ارجمند
 [و] چه اندک آورید ایمان به آن!
 [و] چه کم گیرید پند از آن [پیام]
 از سبوی [دادار] رب العالمین
 می گرفتیمش سپس دست یسین
 وز شما او را مسدود می نمود
 [لیک] ما دالیم این را با یقین،
 یکتا کرد مردمی نکذد بگر
 [و] از برای خلیل گفتار آن پیام
 [و] از برای مؤمنین و متقین
 [و] از برای مؤمنین و متقین
 [و] از برای مؤمنین و متقین

۷۰- ترجمه مظلوم سوره مداح (مکن ، ۴۴ به)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱ و ۲- خواهندای عدایی رخ دانی صلب کرد
 ۳- ۴- از جانب حدیقه آن رب اذی المعارج
 ۵- ۶- گسرد عسروج و آن دور پس جواهر سال است
 ۷- ۵- کن پیشه صبر نیکو، کائنات دور بینند
 ۸- ۹- روزی که چون فلز بگداخته شما است
 ۱۰- پرسش نمی نماید از حال اقربایش
 ۱- ۲- گز بهر قوم کافر نی داعی است [در کار]
 ۳- ۴- خیل ملانک و روح روزی که سوی دادار
 ۵- ۶- [تسیر حساب] دست میاس آن نگهاند
 ۷- ۵- آن را و ما، ز نزدیک بآن کنیم دیدار
 ۸- ۹- مانند پشم رنگین گردد [تمام] گهسار
 ۱۰- فردی حمیم [انجای، چون خود بود گرفتار]

- ۱۲- ۱۱- برهم نموده گرده [بر بددین هم
با فدیة پسر هاش، با همسر و برادرش
۱۳- هم اهل و دودمانش [کندر حیات دیه]
۱۴- [ایما] هر کسی کاه اندر زمین طیب است
۱۵- ۱۶- حاشا، که هست آن ناز، دلر نما رینه
۱۷- خوانده هر کسی را که پشت کرده [بر حق]
۱۸- ۱۹- و آنکس که مال نبوده، پس چه بدش بود
۲۰- ۲۱- شری رسد چو بر او بی تاب، و نوش باشد
۲۲- ۲۳- غیر از نماز حلال، و آنان که بوده باشند
۲۴- ۲۵- و آنان که هست معلوم حقی تعالی ایشان
۲۶- ۲۷- و آن مردمی که باور دارند بر قیامت
۲۸- بی شبهه کیفری که سوی خدای تعالی است
۲۹- و آن مردمی که باشند [پیوسته] پاک نفس
۳۰- آنها که بوده باشند ملک زمین ایشان
۳۱- و آنان که بر او حق و رفتار می نمایند
۳۲- و آنان که بر امانات اهل رعایت هستند
۳۳- و آنها که بر شهادت [کاف] ربه عهده گردید
۳۴- ۳۵- [آن بر نمازهای خود [حافظه] مراقب
۳۶- کنار را چه آمد بر سر که جانب تو
۳۷- [سوی راست] [چپ] [سوی چپ] [گروهی]
۳۸- هر فرد را از آن جمع باشد طمع که [حق]
۳۹- حاشا، [بقدرت خود] ما خلق ثامن نمودیم
- [اینگونه] [از زیستی با خود کند گنهگار
[ای کاشکی] ز کیفر خود را شدی خریدار
دادند نظم و سامان [بر زندگی]ش بسیار
و آنکه رهش سازد از آن عذاب و آزار
هم بر کتفه پوست از گلهای ای فجار
از آن فرد را که بر ایشان بسوده است امار
شد حق امیر، پس شبهه [غیر صفا]
خبری رسد چو بر او منافع هست [و خود دل]
السیف [نمط] ایشان پیگیر [و مستعزیز]
[و اینها] مسائل و [نیز] محروم [البر و دل]
و آنان که ز حدشان خائف [از کیفر و ناز]
[الکس و من] [لاند] در حق آن بدیدار
[و اینها] [و اینها] [و اینها] [و اینها]
کرد بگوشتی است [در ضرر و عرف و افکار]
اهل تجاوزند [و سوی حرام رهوار]
بر عهدهی خود نیز راعی بودند [و ستوار]
استد پای برجا [تا حق رسد به حق دل]
ایمان به باغهایی اگر ایشان [سزوار]
ایند یا شتاب [و گردیده خائف و خوار]
از یکدیگر جدا و بی نظم و غیر هموار
در حال نبود به جنت [آن جایگاه بروار]
از آنجا که باشند [از وضع آن] [خبر دل]

۴۰- سوگند می‌کنم یاد بر و بت خاوران و
 ۴۱- بر اینکه جانشین این مردمان (امروز)
 ۴۲- بگذرانان پس ایک تا عوطه‌پر [ساحل]
 تا (روز وصل خود را) بینند [آنچه زین پیش]
 ۴۳- ۴۴- روزی که سر برآورد از گورها شتین
 (از بیم)، چشم‌هاشان برهم فرو افتاده
 این است [مردمان را] روزی که وعده آن

بر رب باخترها، ماییم [صاحب اقدار]
 بهتر کسانی آریم، عاجزانه ایم [و ناچار]
 مستند و ترم بازی، تا روزگار دینار
 شد داده وعده آن [در آیه‌ها و آثار]
 بر [صبح، بتان‌ن گوی بودند] [زرا]
 بر چهرشان نشسته گرد و غبار ادبار
 دادند [و بی‌اتر مانند آن حطه نزد کفار]

۷۱ ترجمه منظوم سوره نوح (مکن، ۲۸ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- نوح را مبرا روانه بنمودیم،
 که به قومت همی بده انذار
 اولستند از عساکر ایشان بر سر
 ۲ گفت: قوم من! بدانید این،
 و منم مستدر از برای شما
 ۳ که خدا را کید اطاعت و رهبری
 ۴- تنها گناهاتان بسیارمزد
 بسیار پس دارد او ششما یان را
 و آنکه این را اگر به ترک آرید
 چون فرا میرسد [به هیچ طریق]
 ۵- گفت پروردگار! من خواندم
 ۶- لیک هر دعوتی که من کردم
 ۷- هرچه دعوت کنم من از ایشان
 همه بر گوش‌ها نهند انگشت
 پسای [در کفر خویش] می‌فشارند
 ۸- و همانا دیواره و عساکر
 ۹- پس از آن هم عیان و هم به نهان
 ۱۰- گفتم آنکه ز رب خود خواهید
 که بسود او به راستی [و یقین]

سوی قومش [بر این مرام و مژدا]
 بیشتر ز آنکه رفیع [و درد زیاده]
 پیغمبر آراء معاصی و افساد
 درهم انذارشان [ز شرک و عناد]
 [بسیار] [از برای دفع فساد]
 و بیایم ز من شما را یاد
 و آنکه همه سمرامندی میعاد،
 [تا که از واهتان نبرد ز اجساد]
 اجل ز سوی کردگار عباد،
 بشود ولفه افسران [ایجاد]
 قوم خود روز و شب [پس ارشاد]
 هیچ غیر از گسریزشان لافزاد
 تا بسیار می آن چنان افساد،
 تن به تن پوش‌ها نهان [ز الحاد]
 سخت مستکبرند [و تند نهاد]
 خواندم آن قوم را [سوی رشاد]
 گفتم [آن سان که کرد باید یاد]
 مغفرت [بهر جرم شرک و عناد]
 رب آمرزگار [و بسی امداد]

۱۱- تا که باران [نافع] واپس گیر
 ۱۲- و شما را به بخشش اموال
 با آنها بهر تان پدید آرد
 ۱۳- بیعتان نیست از بزرگی [او]
 ۱۴- وین سه حالتی بود که گوناگون
 ۱۵- و تدبیر نگرفته است چسب
 [طابق] هفت آسمان بود در نوی
 ۱۶- ماه را در میانه می کشد
 چون چو افعی [فراز] عالم خاک
 ۱۷- و شما را خدای چون عسلی
 ۱۸- پس شما را بآن دهد رجعت
 ۱۹- گسترانیده است [فرش] زمین
 ۲۰- تا آن شاهراههای وسیع
 ۲۱- نوح گفت: خدای من! نشدند
 پیرو امر آن کسی گشتند
 هیچ چیزی سحر و جادوی
 ۲۲- پس نمودند مکر، مکر بزرگ
 ۲۳- پس بگفتند هیچگاهی دست
 نه ز خود و «سواع» یا که «یثوت»
 ۲۴- و فراوان کسان که آن مردم
 و به اهل ستم اضافه مکن
 ۲۵- به محاربان آن گاهانش
 برده گشتند و در برابر حق
 ۲۶- نوح گفت: ای خدا بروی زمین
 ۲۷- ز آنکه باقی اگر گزاری شان
 و بجز فاجران کافر کیش
 ۲۸- پدر و مادر مرا و مرا
 به سوی خاندانم ببخشایش
 هیچ نفرز به اهل [شرک] و ستم

بهر تان ز آسمان کند [باران]
 و پسرها بتان دهد امداد
 [همچنین] چو بیارها ای زیاده
 [پس] شما را چه حالتی افتاد؟
 او شما را نموده است ایجاد
 آفریده است گردگار [چو او]
 هر یکی را بدیگری بنیاد
 بر تو اعتماد نمود [و چو بگشاد]
 [فرع] خورشید را [حیا] افزود
 از زمین [هست] کرد [و] رویش داد
 همه بر آرد دوباره تان [از مهاد]
 از بر پای شما [خدا] ای عباد
 و [پس] باید راحت و [آرد]
 [پس] این به امر من منقاد
 که و ضرورت و مال او مکن [رباد]
 چو [پس] و [مابقی] بر باد
 اگر کن را نبود حسد و عباد
 به ر رباتان کشیدن باد
 پس «یثوت» و «سواع» از بنیاد
 دور کردند از صلاح و و داد
 غیر گمراهی [و تباهی] زاد
 غرق گشتند و پس به نار [و فساد]
 باوری می نیافتند [و عباد]
 کسی از کافران منه [به بلاد]
 بندگان [نبرد] سوی فساد
 می نیارند [سار] [سبل] و [نبرد]
 و هر آن مؤمنی که پای نهاد
 همه [مؤمنان] [سیامزاد]
 جز تباهی [و تو] ای خدای چو او

۷۲- ترجمه منظوم سوره جن (مکئ ۲۸، آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- بگو که وحی به من شد [از جانب رحمان]
- سپس بگفتند اری [از قبول ربانی]
- ۲- و ما بان گرویدیم [و صاحب باور]
- و هیچگاه کسی را شریک نسازیم
- ۳- بحق که شأن خدایان بؤد بلند [وسدید]
- ۴- و بود کم خرد ما که در حق دادار
- ۵- و بود باور ما اینکه جن و یا انسان
- ۶- و مردهایی از بین انس [این کردند]
- [و چسبوندند] این طریق نمودند
- ۷- و نزد [طائفه جن] گمان بران می بود
- که هیچ فرد از مخلوق را خدا [ی غفلت]
- ۸- و ما همانا جستیم آسمان را پس
- از سارسان [وز حفاظ سخت در اکساف]
- ۹- و اینکه ما به مفاعد بدم بنفسته
- کنون هرآنکه در انجای گوش بنشیند
- ۱۰- و ما [درست] ندانیم بهر اهل زمین
- و یا که در حق ایشان خدایشان این خواست
- ۱۱- و بین ما [وجود آمده است هم صالح
- [از اینقرار بما چونکه بنگری، اکنون]
- ۱۲- و ما یقین نمودیم در زمین و خدای
- ۱۳- چو استماع نمودیم ما [پیام] خدای
- هرآنکه ایمان بر کردگار خود آرد
- که جمعی از جن دادند گوش بر [قران]
- شیداییم [همانا] شگرف قرانی
- که ره نماید سوی هدایت [از هر در]
- بر ب خویش [و بر شرک پای نگشاییم]
- به زدهای است [عنا را] نه همسری بگزید
- سخن پریش همی گفت [و حرف ناهنجار]
- دروغ در حق خالق نیاورد به زبان
- به مردهایی از جن پناه می بودند
- چنانکه بهر شما این گمان بؤد موجود
- به حشر یا به رسالت نمی کند مسحور
- نکستیم در اطراف آن سر او ان کس
- و تبرهای شهاب [استاده در اطراف]
- به استراق سخن گوش [هوش] پیوسته
- یکی شهاب [درخشان] کمین خود بیند
- لراده گشته [همی] شز [شان بؤد به کمین؟]
- که رهمن شان گردد بجانب ره راست؟
- و هم بحر آن [یعنی که فرقه طالع]
- رونداییم سوی راههای گوناگون
- به هیچ روی گریز و گزیر نیست بهای
- بان [همی] گرویدیم او راه بار خدا
- نه بیم نقصان، نی خوف از ستم دارد

- ۱۴- و اینکه جمعی از بین ما مسلمانند پس آن کسان که با اسلام روی آوردند
- ۱۵- و آن کسان که براد کزید [زهر و چست]
- ۱۶- و چون [به مذهب بیهوده] پای افشارند
- ۱۷- [و آب و نعمت وافر کنیمشان حاضر] و بسا رب خود آنکس که دل بگرداند
- ۱۸- همه مساجد از آن خدای باشد [و پس]
- ۱۹- و بود ایشان چون عد کردگار [کریم] هر او جماعت حاضر شدند از هر در
- ۲۰- بگو: فقط به نیایش خدای خود خوانم
- ۲۱- بگو: مرا نه به کف هست اختیار زبان
- ۲۲- بگو که هیچ کسی نیست تا مرا گاهی و هیچ گاهی [من نیستم که بر له خوش]
- ۲۳- [در اختیار ندارم] مگر یکی بمقام و از خدا و پیغمبر هر آنکه پیچد سر
- ۲۴- و هر چه وعده گرفتند [تا خبر باشد] و رود باشد دالند نیست باور تر
- ۲۵- بگو بدانم آیا هر آنچه را به شمدی قسریب باشد، بسا کردگار من بر آن
- ۲۶- و اوست واقف راز نهانی [و الله]
- ۲۷- مگر رسولی کان را پسندد و انگاه
- ۲۸- که آشکار نماید [گروه پیغمبر] [که تا بدانند] او را احاطه است تمام [که تا بدانند] او را شماره هست و عدد
- و جمع دیگر بر راه کز [شتابانند]
- به [شاهراه] هدایت [یقین که] ره بردند
- برای آتش دوزخ چو هیزند [درست]
- ز آب [و نعمت] بسیار بهره ها دارند
- برای آنکه کنیم از مونسشان آخر
- خداش بسوی عذابی الیم می راند
- محور برای پرستش به جنب [حلق] کس
- محقق ^{عنه} از جابر شد به طاعت [و تعظیم]
- و رفت تا که بریزند مردمش بر سر
- و هیچ نکرد شریک خدا [نبدانم]
- برای جمع شما و نه [آن بر] سامان
- و بعد گویم خالق پناهی [و راهی]
- جو [و پناه] و ملاذی نیامد [آندر پیش]
- ز سوی حضرت حق و یکی رسالت [قام]
- لزوست آتش دوزخ، در آن بود یک سر
- رسد رماتی کان را بشاره گر باشد
- که ساند و چه کسی را قلیل تر لشکر
- ز وعده دانه شد [از سوی دلور یکنای]
- قرار دانه یکی موعدی [به طول زمان]
- ز عیب خویش کسی را نمی کند آگاه
- به پیش و پشت سرش حارسان بهد بر راه
- رسانده اند پیام خدای خود [به بشر]
- ب آنچه نزدشان آمد [از وحی و از الهام]
- و وحسب همه چیز و هر چه را برسد

۷۳- ترجمه منظوم سوره مزمل (مکئی، ۲۰ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- ۲- تو ای بر خویشتن پیچیده جامه
۳- ۴- به نیمش یا کمی از نیمه کم کن
۵- ۶- و قرآن را بحوان شسبوا و عز
بزدی، بر تو نازل می نمایم
۷- همانا کار شب خمیزی فزونتر
و از [حسب] کلام [و لفظ ظاهر]
۸- ترا البته اندر [طول] روز است
۹- و یاد از رت خود از روز هر چیز
۱۰- خدای شوق و غروب آن را که جز او
۱۱- و بر چیز که می گویند آنان
و از آن مسردمان با وجه بیکو
۱۲- و با آن مکران صاحب
کمی سهلت بان مردم عطا کنی
۱۳- و پس نشک در بر ما بندها هست
۱۴- و [هم] باشد خوراکی [بس] گلوگیر
۱۵- به روزی که زمین بر جنبش آید
و گسپساران [فروریزند از جای]
۱۶- فرستادیم ما سوی شما
همان گونه که بنمودیم اعزام
۱۷- تمزد کرد ازو فرعون و ما سخت
۱۸- شما گر کفر می ورزید چون است
که کودک را کند پیر [انجان روز]
۱۹- در آن روز آسمان منشق بگردد
و این خود پندآموزی [شما] راست
رهی گسرد به سوی کردگارش
- بجز قدری، و شب را زنده میدار
و با بفرز کمی بر آن آیه هر بار
[که از این پس] یکی بر وزن گفتار،
[که با آن می دهی تبشیر و انذار]
از بیان و دل در آن گسردند همکار
فروریز پای بر حب هست و ستوار
اتلاش و جد و جهدا کار بسیار
حداشش و باو بموسیقی ار
خدا نبوت و کمال خموش بشمار
صبروری همیشه کمین [در راه صبار]
[در] هر آن که هر حال و به هر کار
[میرانی] سید اسرار [نگار]
[یکبار] آن سپس بسد و ادبار
و دورج بر سر سرور و شعله بار
عسد سی درد الود [و خطرنا]
و [سر] لوزش در آید جسم [گسپسار]
روان گسردند [همچون] ریگ رهوار
رسول را گواه [کار و رفتار]
رسول را سوی فرعون [اجبار]
به گیر و دار کردیمش گرفتار
که به پرهیزد از روزی [دل آزار]
[و] آنگه در آمان مانید و زهار
که او را وعده مفعول است [و مختار]
و هر کس خوست بتواند [سیکار]
[رهی] بر اهل ایمان نوم و هموار

۲۰- و بی شک کردگارت هست آگاه
 به تقرب دو لب و گاه بینی
 اینها حیرید از بهر پرستش
 که شام و روز و سافان سجده
 که هرگز آن قدر طاقت ندارد
 ز قرآن هر چه بنواید حوایید
 بود بین شما و جمع دیگر
 و جمعیایند مسر فشف الهی
 و جمع دیگری از مردمند
 پس آن مقدار از آن را بخواهید
 نماز [واجب] خود را [شما] روز
 پس روز و کسب و دم بیکو
 و آنچه ز کارهای حیر دانید
 که آن را اگر در نزد خداوند
 و امورش بخواهید از خدا، کار

که با تو مردمی همراه و همیار
 و گاهی نیست شب مانید بیدار
 و او باشد خداوند [مهربانان]
 و کرد این سر را [شما] او اظهار
 گذشت و ر شما از پس کار دشوار
 که او دست [تسکین] خود بپیمار
 در اینجا در بپاشد او گهرها را
 بر روی خود گام بردار
 بر او کردگار خود به پیکار
 که مقدور است [و نبود بر شما] را
 شما در نزد این نحوی سرور را
 قدم بپند، سفر راه دادر
 برای خوش بفرستد اینها را
 شدت محسن و اعظم همه بر ما را
 عشق و رحیم از بهر اختیار

۷۲ ترجمه منظوم سوره نوره (مکن، ۵۶ نه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴- ای رفیقه درون جماعه [خواب]
 تکبیر بگویی و بت خود را
 ۵- ۷- ز الایش [شکر] بر حلقه باش
 در راه خدای خویش، [نگاه]
 ۸- ۱۰- پس چونکه شود دمیده در صورت
 روزی که برای قوم کافر
 ۱۱- ۱۳- بگذار مرا و آنکه نهش
 مسالی به فزون فلاح او را
 ۱۴- ۱۵- او را چه بسا مجال دادم
 او بسماز هم از منند باشد
 ۱۶- ۱۷- هرگز، نه چنین بود [سزاوار]
 زودا که مشقت گزافبار

سرخیز و بده [به خلق] انذار
 و البسمه خویش بساک صیدار
 بذلی مسما که بیش جویی
 روی از سوی شکست خویش
 روزی بود آن که هست دشوار
 طاقت شکن امت و نیست هموار
 [ارایشی] از وجود کردم
 بروی [سرا] شهود کردم
 با بخشش مال و زیب و زیور
 اما مایه وی [کنیم] فزونت
 کایات مرا ستیزه جو شد
 تحویل ز مسوی ما به او شد

۲۱- ۱۸- اندیشه نمود و بعد مسجد
هم مرگ بر او چسان سگاید
۲۲- ۲۲- پس چهره دزم نمود و در ره
۲۴- گفت ایس جز جنادوی سشد
۲۸- ۲۵- این نیست مگر کلام انس
آگاه نئی [سفر] چه باشد
۳۰- ۲۹- لڑجہی رنگ پوستها هست
۳۱- آتش جانان بجز ملانک
نمودیم عیدشان [میت]
تا اینکه بر وی اهل اتمان
تا اهل کتاب را سرتاجام
و انگاه از قلب اهل اتمان
تا کوردلان و اهل کفران
از اینکه چنین مثل بسیار
آن را کسی خدای اراده نمود
و آن را که اراده می نمود
و انگاه سسپاهیان
و پس نسبت مگر که بادی
۳۲- هرگز نه چنین بود (که گوید)
۳۳- ۳۱- [سوگند] به شب چو رخ بتابد
کیان است یکی [سلا] صغین
۳۷- ۳۹- از بهر شما هر آنکه خواهد
جز اهل یمین هر آنکه باشد
۴۲- ۴۰- [انسان] بدرون بدهاید
[پرسند] چه چیزتان کشانید
۴۳- ۴۴- گویند: به زندگی نبودیم
[در راه خستدا] نسیم نمودیم
۴۵- ۴۶- گویند: به خیل از خایان
از جهل و عناده روز دین را
۴۷- تا آنکه بسوی ما بیاید

پس مرگ بر او چسان سگاید
و انگاه [به چشم خوشتن] دید
برگشت از حق و کبر ورزید
کسر دیگری آمده است با دید
زودش به [سفر] بزم [که شاید]
نسی بپنهد و نسی رها نماید
هم «سوزدهاش» [اسباب گیران]
نگاشته ایم [ما به نیران]
ال از برای کسافروانی
حاصل آید از آن نشانی
[و دعوت ما] یلین فزاید
[الایش] همسر شکسی زداست
گپسود اراده خدا چیست
وین وید و بیان ساره چیست
شیر میسر [گمراهی] ندارد
بمهر راه درست [شش ارد]
عسیر [و پنهان] و نسدانسد
ار بسهر [که ن بخواستند]
سموگند: هر که ماه شاید
اهم [صح] چو چهره بر کشاید
هشدر به آدمی فراسد
پس مبد سا که پیش راند
در رهس فعال خود بماند
پرسد ز مردم گبه کار
در دهم دورح [شش دربار]
از اطراف [نمار خوانان]
اطعام فقیر [و نانوایان]
هم بزم و بهم روند نمودیم
تکدیب [امام] می نمودیم
مهرگی که حقیقت و یقین است

- ۴۸- پس ندهدشان شفاعتی سپید
 ۵۱-۴۹- پس آسان را چه پیش آمد؟
 گویی چو خیران ز شمشیر شرده
 ۵۳-۵۲- هر فرد ازین گروه شب بد
 ایسن نیست، مگر روزی عقی
 ۵۵-۵۴- حاشا، نه چنین بود، همان
 پس هوسر که اولاد می دهد
 ۵۶- و از آن نکستند بساد، یا
 او بسا شد اهل رهند و سوا
 هر چند ر سوی شافین است
 کسر اعترت و پسد رخ ستانند
 و کس کرده [رد سرار بسا بد]
 هسوا هسند صغیده ای گشاده
 بسبب سر قلب بالانده
 آن سسند کوه ی و سسلکاری است
 یسداوردش که سسلوری است
 آنکس که عداش هواسنر است
 شاسته عفو او اعترت است

۷۵- ترجمه منظوم سوره قیامت (مکئ، ۴۰ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱-۲- سوگند خورم بر روز محشر
 ۳- آنسان بر این گمان تمام
 مساکرد بیاوریم هرگز
 ۴- آری، ما را تسول نسود، نه
 ۵- شاید که بخواهد آدمپر
 با فسق و فجور بدگی
 ۶- [از کسر] سوال می نماید
 ۷-۸- انگاه که خیره گشت چشمال
 ۹- وانگاه که ماه و خور بگردید
 ۱۰- آن روز بگسودد آمدید
 ۱۱-۱۲- حاشا نه پناه هست و هر چیز
 ۱۳- آن روز دهدد آدمی
 از انس چه سفدش فرستاد
 ۱۴- حق باشد اینکه نسوع انسان
 ۱۵- حشائی اگر آورد بساده
 ۱۶- بر خواندن امر و وحی مشاب
 ۱۷- گردآوری و قسرات
 ۱۸- قرآن را ما چو بار خوانیم
 ۱۹- پس شرح و بیان امتن قرآن
 سوگند نه سلس سرر بشگر
 سسلجواتهاش [رمن دیگرا]
 [دگونه که داشت شکل و منظر]
 حشمع بر سمش سال نه پیکر
 در سسلست [ممکن و میسر]
 سسلی هج حساب آورد سسر
 کسی حو هد بود روز محشر
 وانگاه که مده شد سسلرا
 در یک جا جمع [و هسل اور]
 کوره گریر از پس اسفلرا
 بر امر حدی تو سسل
 اگاهی از اسر دگونه سسل
 یس بار سهادش و سسل
 سسلست به نفس خود از هر در
 [سر هسر چه ور بود سسلرا]
 گردش سه رسان خود سسل
 بر عسله ما بود سسل
 شو سسل و به جهد و سسل
 بر عسله ما سسل [سر سسل]

۲۰- هاشا، دارید بلکه خود دوست
 ۲۱- پس بهره دیسویاب عسقا
 ۲۲- صورت‌هایی شوند آن روز
 ۲۳- [و آن مردم شادمان و خرم]
 ۲۴- [هم] در این روز بهره‌هایی
 ۲۵- چون می‌داند بسلا و سختی
 ۲۶- هاشا [از آن زمان] که جانها
 ۲۷- پس گفته شود [از سوی اهلش]
 ۲۸- داند به یقین که شد جدایی
 ۲۹- پس ساق بساق بار بیجد
 ۳۰- سیر تو سوی خدایت این روز
 ۳۱- تصدیق نه [منعی به حق] کرد
 ۳۲- بل [هر چه شنید] کذب پنداشت
 ۳۳- شمس جانب خانواده خویش
 ۳۴- ۳۵- ای وای بمسحالت تو، ای وای
 ۳۶- ای انسان کمار بماند
 ۳۷- او بطله‌ای از می نمی بود
 ۳۸- و از آن پس خون بسته‌ای بگو
 ۳۹- یک چسبند از آن پدید آورد
 ۴۰- قسار نبود خدا به اموات

آن بهره زو دیاب [حقرا]
 از دست فرو نسپید [یک سرا]
 شاداب و شکسته [تازه و ترا]
 ناظر به سوی خدا [ای اکبر]
 گشته دزم [و به رنج اندر]
 او را شکستد کمر [به کبیر]
 گردد به کلوی [خلق] منجز
 در میانگر سرگ، کیست [ایندرا]
 نزدیک [به امر حق] داور
 هنگامه رود باوج [و بر ترا]
 هم جانب او تیراست ممبر
 بی جواسد نماز [روح پرور]
 بر گشت از دیس و از پسیمبر
 پیر حال عسور او کبر پیر سر
 ای وای [به حال تو] [اکسور]
 که و خواهد شد رهبا و خودسور
 و پیر زخم او بشسد مسور
 و پیر چشور عسور داشت و سر
 نگ نماند پدید کرد و یک سر
 عسای حیات [سار دیگر]
 و پیر زخم او بشسد مسور

۷۶- ترجمه منظوم سوره دهر (مدنی، ۱۳۱هـ)

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- مسدتی از زمانه پسر انسان
 که نبوده است اندران چیزی
 ۲- ما همانا به هستی آوردیم
 از پی از منون و سنازیمش
 ۳- ما همانا پسا و لعلاتندیم
 یا که هر نعمت هدایت ما
 ۴- ما مهتا لمودیم [از پیش]
 [سخت] زنجیرها و غل‌هایی
 ۵- و همانا که نشوش بنمید
 که به کافور اروضه رضوان

[گشسته آغاز و ایاخته پایان
 که نبود وصف و ذکر را شایان
 آدمی را از نطفه‌ای درهم
 شسوا و بسصیر [در عالم]
 راه را خواہ او شکور بُود،
 او زیکسی بسدا کفور بُود
 بسهر پاداش فرفه کفار
 و آتش بُسر شراره بسیار
 [جمه] سیکار و جامی از آن سان
 بسسورشته بُود [طبیعت آن]

- ۲۶- بخشی از شب به سجده اش پرداز
۲۷- بدرستی که دوست می دارد
ورها کسی کند [تسبیح را]
۲۸- الفسردیم شان و خلقتشان
چون بخواهیم همچو آنان را
۲۹- این همانا [یگانه] تذکار است
سوی پروردگار خود راهی
۳۰- و نخواهند غیر آن چیزی
و همانا که خود علیم و حکیم
۳۱- هر کسی را بود مشیت او
بهر اهل ستم مهت صاحب
- صرف کن در نیایش دادار
بشهره عالم شستابان را
روز سبکین، [که سهل و آسان را]
ما نمودیم محکم [و عالی]
ما تبدل می کنیم [ابدالی]
هر آنکس اراده نماید
گمیرد و راه او پیماید
که مر آن را خدای خواهان است
ذات پروردگار [مستان] است
آردش بر جوار رحمت خویش
کیفری در دلساک و [از پشیش]

۷۷- ترجمه منظوم سوره مرسلات (مکن، ۵۰ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱ و ۲- به فرستگان از پی هم
۳- به پراکنده سرهای [آن]
۴- به جدا سازگان [که باطل و حق]
۵- و [اسم] ملائکی [کنند]
۶- بهر امام حجت بدر
۷- به یقین آنچه وعده داده شدید
۸- ۹- چونکه استارگان شوند نهان
۱۰- ۱۱- گویها چونکه لولتاده شوند
۱۲- ۱۳- از برای چه روز عقب افتاد
۱۴- و چه دانی که روز دفعل آن چیست
۱۵- وای بسر آن مکلفین آن روز
۱۶- ۱۷- اولین ها هلاک نمودیم
بعدا آنها [که از میان بردیم]
۱۸- این چنین می کنیم ما رفتار
۱۹- وای بر آن مکلفین آن روز
- و بین بسندهای نبرد فسم
بکسره بیپایند سرها را مان
مسی نمایند سنگ و منشق
وحسی می آورند [و فرمانها]
یا که از باب [حشیت و] انذار
می شود [عاقبت عیان و] بدید
و اسمان را شود شکاف عیان
و رسولان چو وقت داده شوند
[یا که در آن] بسود اقامه داد
و جدایی حق و باطلان چیست
یا چنان حال و روز طاقت سوز
[ساکن] انور عفاک نمودیم
و پسین ها به مرگ نسپردیم
یا [همه] [جرمان] عیانکار
یا چنان حال و روز طاقت سوز

۷۸- ترجمه منظوم سوره ناز (مکئ ۴۰ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۳-۱- از چه پرسند؟ از آن بزرگ خبر
 ۵-۴- نسه چنین است زود میدانند
 ۷-۶- ارض را [بستری] نگردانید؟
 ۹-۸- و اگر دیدمتان بصورت جفت
 ۱۱ و ۱۰- شب نمودیم [چون یکی] پوشش
 ۱۲- بپندادیم بر سر فراز شمای
 ۱۳- [و نذر انسجا] نمودیم عیان
 ۱۴- و از فشیسارنده‌های [کسیهانی]
 ۱۵- تا به نیروی آن [از صینه خاک]
 ۱۶- باغهای [لطیف و نازد و نر]
 ۱۷- وعده گاهی است روز فصل [و تصویر]
 ۱۸- چون دمیده شود به صور اندر
 ۱۹- پس از آن آسمان گشوده شود
 ۲۰- و آسند گردند گوهها [از جای]
 ۲۲- ۲۱- هست دوزخ یکی کعبه گاهی
 ۲۳- روزگاری در آن را در آن
 ۲۴- نه ز جایی خنک [الر باشد]
 ۲۶- ۲۵- بجز آبی که داغ و چرکین است
 ۲۷- می بود این امید [و این پندار]
 ۲۸- پس بایات ما [به وجه تمام]
 ۲۹- و شمردیم هر چه را [از پیش]
 ۳۰- بچشید [این] که هیچ گاهی ما
- کاندلر شان بُود بخلاف نظر؟
 زود باشد کیه آنگه از آنسند
 گوهها را چو میخ انشاندیم؟
 و لپهادیم روحستان در خفت
 روز بسپهر امیشت [و] کسوشش
 همدگانه سماء پسا پرچهای
 از چراغی که سور تابد از آن
 ریختیم آب [های] ریزانی
 رستنی اوریم و دانسته [پاک]
 شکر گهاد بدوش یکدیگر
 شک و طوسی در آن باشد سیز
 هنمکی رو کسد بر سر محشر
 بساب‌هایی [از آن] نموده شسود
 چون سرباسی شسود [اب نمای]
 طباغیان راست سرجمع [راهی]
 مساندگرتد [می سر و سامان]
 نسه ز نوشابه‌ای [حسب باشد]
 کین جریبی به وفق [این] است
 بهر شان بر حساب [آخر کار]
 سسوی تکذیب [می زدندی گام]
 درج کردیم آن [به نامه خویش]
 نسر بر سر عذاب شما

- ۱۶- ز سوی طوی مقدس حدش ددند
و سد بزی رسالت را در میان منظور
- ۱۷- [خدا ب کرد حدایش که رو سوی فرعون
کند او حدناگسسه است سرکش (و مسرور)]
- ۱۸- ۱۹- بگویش آیا داری حال پاکدلی؟
حد یست به حد است کیم و بیم آری؟
- ۲۰- ۲۱- سپس به فرعون ایستاد سرگرمود
نوع حواس و غیبان نمود (و برآری)
- ۲۲- ۲۳- بر رفت بر ره اندر رهایی به سبب
به جمع (سحر) از این مقوله گفت کلام
- ۲۴- ۲۵- هم خدی شما و سرگز رسی
حدی نگرفت او را محرم شد و حنام
- ۲۶- ۲۷- و غیرتی بود این بهر آنکه در دیم
شما به حدت سوز بر و بیا که سماء
- ۲۸- بنا نمودش و افراشت (هر یکی طایق
و رسد کرد و بسار شش سوز حیا)
- ۲۹- ۳۰- شش نمود سیه، روز آن برون آورد
شش زمین را، بهر زندگی اگسترد
- ۳۱- ۳۲- هم آب را بر آورد هم چراگستر
(و گستر) بهر زمین احوالگر کرد
- ۳۳- ۳۴- مداد بهره شما را و چار باری
بدون زمین که سید بلای (چرا) کسیر
- ۳۵- ۳۶- بیاد آرد انسان سعی خود را روز
شود هم ظاهر و هر که (هست) بصیرا
- ۳۷- ۳۸- و یک فکر اندر پس رنگین حدش کرد
و رنگانی دست امران خود نگریک
- ۳۹- بدون تردید او را چه هم است مکس
سید رحمت حق بر چسب کسی سوزید
- ۴۰- ولی کسی که را دادر خویش حاتف شد
و نفس را از هوسهای پست پستی نمود
- ۴۱- بهشت باشد جای چسب کسی به نفس
قرارگاه چسب کرد جز بهشت نبود
- ۴۲- ترا سؤال کند از قیامت و گویند
چه وقت خواهد بود قرار و سامانش؟
- ۴۳- ۴۴- تو نیستی به مقامی که بدتر از آن
نمود به سر حدی سوعلم پی یافتن
- ۴۵- ۴۶- توان که حاکم از حق بود و همی تاب
چونکه گویند از آن که به چشم آید
- بنفیر روز و بیا جر شیمی ریس را دیدن
در یک کردن خود را در آن نیگارند

۸۰- ترجمه منظوم سوره عبس (مکئی، ۴۲ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- ۲- رو تروش بنمود و اعراضی نمود
 ۳- خود چه آگاهی کند؟ شاید که او
 ۴- بسا بگوید عبرتی از هر دری
 ۵- ۶- لیک آنکوبی نیازی را بجست
 ۷- و نگردد پاک [در این رهگذار]
 ۸- ۱۰- لیک آنکوب است با سعی و هول
 ۱۱- ۱۲- نیست ایسان گمان یکی ذکر امت [و یاد]
 ۱۳- ۱۴- هست در متن گرامی نامه ها
 ۱۵- ۱۶- هست [آن الواح] در دست مدی
 ۱۷- برگ بر این آدم [حق] ناشناس
 ۱۸- ۱۹- از چه چیز او را [خدایش] آفرید؟
 ۲۰- ۲۱- پس برایش راد را آماده کرد
 ۲۲- پس هر آنگاهی که خواهد [کردگار]
 ۲۳- نیست ایسان، آنچه بود مر حذای
 ۲۴- پس بسپاریشی که نوع آدمی
 ۲۵- ۲۶- ما فراوان آب [ها] را ریختیم
 ۲۷- دانه [ها] از خاک [پر] آورده ایم
 ۲۸- ۲۹- [همچنین] انگور و سبزی [های] ترا
 ۳۰- ۳۱- باغها آبیود و سر در هم زده
 ۳۲- بهره هایی کان هم از بهر شمع است
 ۳۳- آن خروش گوش فرسا چونکه خاست
 ۳۴- ۳۵- از برادر مرد بنماید فرار
 ۳۶- ۳۷- هم ز همسر می رمد هم از همسر
 هست کساری و گرفتار اندران
 ۳۸- ۳۹- چهره هایی در چنین روزی سپید
 ۴۰- ۴۱- چهره هایی در چنین روزی [سیاه]
 ۴۲- این کسان آن مردمان کافرند
 کسان که نزد او بیامد گور بود
 بی که دل می باشد او پاکیزه خوا
 پس دهد سمودش ایمان یادآوری
 پس تسو خود او را پذیرفتی [درست]
 بر تسو [تقصیری] نمی گیرد قرار
 تسو سوی جزا و نسی [در فعل و قول]
 هر که خواهد [روی بر آن سو نهاد]
 بساک و دی قدر [و نشان] خامه ها
 آن گرامی کسانان اندر [السلک]
 و چه باشد [پر] خدایش [ناسپاس]
 [حفظهای] و اندازهای گردش پدید
 بخرج [و] [ک]ند و سر گورش سپرد
 لور [و] [مستبروش] از [مظن] قرار
 [ک]ی [مستبروش] و سعی و امید جای
 بسنگرد سوی طعام خود [همی]
 خاک را بگسستی بگسستی ختم
 [گسسته] گویه رستی پرورده ایم
 دار ریختن، محل [های] [پر] لمر
 میبود و سبزی از هر جنس ورده
 [هم] [بری] چارپایان [ان] [غذاست]
 روز رم کسردن ز [مرد] راست
 وز [مرد] - [مرد] رمد [می] اختیار
 بهر هر مردی در آن [احوف] و خطر
 [غافل] از احوال و کار دیگران
 [پر] تبسم [پر] بشارت، [پر] نوید
 از غبار [تساییدی] ها تباه
 [تساییدی] [مردمان] فاجرند

۸۱- ترجمه منظوم سوره تکویر (مکئی، ۲۹ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱-۲- آنکه که چشمه خور حالی در نور گردد و بکه که چشمه نجم تاریک او کور گردد.
- ۳-۴- چون رندهای کعبه را تیره، هاد گردد و در بار شهره رفتی راه بگردد
- ۵-۶- و آن جانوران وحشی گردد چون فر هم و پس بحر را آب، عوشتش شود سر هم
- ۷-۸- وقتی که نفس ها را با هم قریب نماید و ز دختراں صدقون از بهر پرورش آیند
- ۹-۱۰- اکن کشته بر چه جرمی از پی وفتاده و بر یو سانه چون گردد، هم گمانه
- ۱۱-۱۲- چون آسمان اشراق از حای گشت کند و بر حوگشت سهرس با سندهای رسد
- ۱۳-۱۴- نزدیک چون بگردد فر دوش بهر سحر و کفر حضرت از سلف - خود چه کرده حاضر
- ۱۵-۱۶- سونگند بر کواکبه آن همع پس رویت افق پس رویت و هم سر بهار شویته
- ۱۷-۱۸- بر او سیکه ظمت آن نمایند عزم انبار بر سمانه و نسیم و وقتی شود پدیدار
- ۱۹-۲۰- حفاکه از رسولی گرامی این بلام است و انگیز که سردی عرس دی مقدم است
- ۲۱-۲۲- افران الو معاع است و فکاه و ناس است بر نشدند سدا معجون او بی درد نیست
- ۲۳-۲۴- [جمیل را] بدید او، کفر الحق بود و سست به عیب در او خطی به هست پدید
- ۲۵-۲۶- و نلیس رانده اهرمرا این گفته، منقبه پس بر کعبه شمس آنکه را رسد فایده
- ۲۷-۲۸- این بر جهاتیل نیست هر دگر و یاداری بر آنکه در شمار حوالت مستکاری
- ۲۹- این خواستار خواهی، جز آنکه مکرر است پس خواستش از بر بجهتیش است

- ۷- کسی چنین باشد کتاب فاجر
 ۸- ۹- توجه میدانی بُود سچین کدام؟
 ۱۰- ۱۱- وای بر تکذیب‌گرهای [معاذ]
 [آنچنان مردم که تکذیب آورند
 ۱۲- هیچ فردی منکران می‌نشد
 ۱۳- خوانده گردد چون بر لوایات ما
 ۱۴- نیست اینسان، قلب‌هاشان تیره کرد
 ۱۵- نیست اینسان، گز افای و نشان
 ۱۶- پس همانا در جهنم وارد شد
 ۱۷- گفته آمد پس بایشان: این بُود
 ۱۸- کسی چنین باشد کتاب نیکوان
 ۱۹- ۲۰- چیست عقیق؟ چه دانستی از آن؟
 ۲۱- شاهد آن نامه از خیل ملک
 ۲۲- ۲۳- غرق در نعمت نکوکاران بُودند
 ۲۴- می‌شناسی در خطوط چهره‌شان
 ۲۵- چهره نوشاندنشان از ساعری
 ۲۶- مهر آن مشک است و می‌باید شوند
 ۲۷- ۲۸- امتزاجش باشد از تسنیم و نوش
 ۲۹- فاجرمند آنان که خندیدند بر
 ۳۰- سوی هم چشمک زدندی هر زمان
 ۳۱- چون برفتندی به سوی اهل خویش
 ۳۲- از پی دینار از قوم مؤمنین
 [آنچه از دینارشان در یالتیم]
 ۳۳- نی بر ایشان حارسانی نصب شد
 ۳۴- اینک امروز این گروه ملعنان
- باشد اندر امتن [سچین] برقرار
 آن یکی نامه است [از نامه نگار]
 در چنان دوران و آن سان روزگار
 روز دینی را گمان بُود روز شمار
 جز نعمتی پیشه‌ای [عمیق] مدار
 از نیاکان خویشش و نسلش و وار
 آنچه از کردارشان آمد بهار
 مانند آمد آن روز اندر استار
 [کیفر کردار ایشان است نثار]
 آنچه تکذیبش نمودید [اشکار]
 تیر علیین باشد [استورا]
 آن یکی مکتوب هست [و مانتوکار]
 شاهد آن نامه از خیل ملک
 غرق در نعمت نکوکاران بُودند
 می‌شناسی در خطوط چهره‌شان
 چهره نوشاندنشان از ساعری
 مهر آن مشک است و می‌باید شوند
 امتزاجش باشد از تسنیم و نوش
 فاجرمند آنان که خندیدند بر
 سوی هم چشمک زدندی هر زمان
 چون برفتندی به سوی اهل خویش
 از پی دینار از قوم مؤمنین
 [آنچه از دینارشان در یالتیم]
 نی بر ایشان حارسانی نصب شد
 اینک امروز این گروه ملعنان

۳۵- تکیه [راحت] بیه باشا رده
 ۳۶- داده خواهد شد جزای کفران
 نساظر [کفار و عسال انگسار]
 در راه آنچه کردند [اختیار]

۸۴- ترجمه مضمون سوره شفاق (مکن . ۲۵ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- ۲- آسمان چون از هم شود منشق
 گوش بدهد که آن سر باشد
 و به فرمان ریش از سر حق
 و چسبیدن حالتی روا باشد
 ۳- ۵- چون کشیده شود زمین، از درون
 پس تپش کردند آنکهی فرمان
 ای بشر جهد تو به سوی خداست
 ۶- ۷- لیک آنکس که از باز بسین
 ۸- زود او را مسووی حساب میرسد
 ۹- بهار گردد به سوی دود خوش
 ۱۰- و آنکس را [در ازاء جور و جفا]
 ۱۱- ۱۲- زود باشد که سر دهد و لری
 ۱۳- ۱۴- بود با اهل او افرین دلش
 که از آنجا که هست عرصه رسد
 ۱۵- بلی، البته کردگار همه
 ۱۶- ۱۷- پس، به سوخی رنگ شامگاه
 ۱۸- ۱۹- و به مه چون رسد به حد کم
 ۲۰- آن کسان پس چه مدتی دارند
 ۲۱- ۲۲- چون شود خوانده این امر
 میس بیارند سبحة [سودا]
 ۲۳- بسود آگاه تر خدا ای جهد
 ۲۴- میزدیشان ده از جانب دور
 ۲۵- به جز آنان که اهل ایمانند
 اجزایشان از سوی بار خدی
 و به فرمان ریش از سر حق
 و چسبیدن حالتی روا باشد
 افکند هر چه باشدش به برون
 گیرد از رب خویش و آن شایان
 زن ملاقات حق نصیب نمر است
 نامه اش داده شد به دست پسرین
 ۱- ۲- آسمان به کنار او نگرند
 ۳- ۴- شادمانی او پس نشوین
 ۵- ۶- خانه دلاست از و راه او فضا
 ۷- ۸- و تو بر پسرینه بار را حواری
 ۹- ۱۰- آن گمن بودش امان می داد
 ۱۱- ۱۲- بهر او راه برگشتن نیست
 ۱۳- ۱۴- بود از پیش تر [تصیر بان
 و به شب و چه گردد از آن
 که شمار دگر شود احوال
 که رسد دله یقیل نمی آرند
 ۱۵- ۱۶- سردان مردمن [سی ایمان]
 ۱۷- ۱۸- بسکه ورزید کسافریل انکار
 ۱۹- ۲۰- به سر ادر درون کسد بهان
 ۲۱- ۲۲- به عداسی که هست در داور
 ۲۳- ۲۴- صاحب کرده های شایانند
 ۲۵- غیر مقصود باشد او پایای

۸۵- ترجمه منظوم سوره بروج (مکئی، ۲۲ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- | | |
|---|--|
| ۱-۲- به آسمان که در ابرجها بود، سوگند | قسم [به روز قیامت] که روز صعود است |
| ۳-۴- قسم به شاهد اول انبی که بشهود | که [امن] مرگ به قومی که اهل اعدا و طست |
| ۵-۶- و انقی را که ورا هیزم است و آن مردم | در بر مال که به گردش نشستگان بودند |
| ۷- و آنچه ظلم نمودند اهل ایمان را | (فقط نه عامل آن، بل) شهید [موجودند] |
| ۸- و کین ایشان با مؤمنان نبود مگر | قبول ایمان بر دلور عزیز حمید |
| ۹- کسی که سلطنت عرش و فرش را دارد | کسی که هست به هر امری از امور شهید |
| ۱۰- و آن کسان که [به تعذیب و] غته، میکنند | و هر کس ایمان آن مردما و زنها را |
| و اسیر نموده بگرداند، کفیری داور | چسبند [ایش سوزندهی] امهتا را |
| ۱۱- و اهل ایمان آنان که فعلشان نیکوست | برای ایشان از بهر آن نیکوکاری |
| بزرگ فوزی باشد و ماعها دارند | که مهرهایی از ذیلشان بود جاری |
| ۱۲-۱۳- بفن، گرفتن ربا نو سهمگین باشد | که لغزیند [هم] بساز پس بگرداند |
| ۱۴-۱۵- و او عفو و پند و اثر است عرش مجید | به هر چه عزم نماید [خدای] بتواند |
| ۱۶-۱۷- و آمده است ترا شرح لشکر فرعون؟ | و آمده است ترا قله سپاه نمود؟ |
| بل آن کسان که روان سوی راه کفر شدند | (و کار و حالشان) کذب بر شمردن بود |
| ۲۰-۲۲- حدی بر سر و آن قوم را فراموش است | در این کلام شریف [و] مجید قرآن است |
| [مقام و موضع قرآن] به لوح محفوظ است | (و آن پناه خداوندگار سبحان است) |

۸۶- ترجمه منظوم سوره طارق (مکمل، ۱۷ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱-۲ به آسمان قسم و آنچه شب شود ظاهر
 ۳-۴ یکی ستاره تابنده [و درخشانی] است
 ۵-۶ ببیند آسمان تا از چه چیز یافت وجود
 ۷- که می تراود آن از میان پشت پیر
 ۸-۹ بود خدای همانا به رجعتش قادر
 ۱۰-۱۱ به سپهر صد ز نیرو و نی ز یارن است
 ۱۲-۱۳ قسم به ارض [سوی گیاه خورده شکاف]
 ۱۴-۱۵ و این گلام میطر هزل یو نیرنگ است
 ۱۶-۱۷ از کلال را چاره کم جهانکه سر است
 چه دانی آنکه چه باشد که شب شود با هر؟
 و نیست جانی آفا بر او نگهبانی است
 که آفرینش او از جهنده لای بود
 و استخوان او همه پیکر پدر مادرا
 بروز آنکه همه رازها شود ظاهر
 به آسمان قسم [انجا که مهد یاران است]
 که این گلام بود فطاع [و بدون خیال]
 که کید و ریلدن قوم یو کارشان رنگ است
 یو نیرنگ کفر زمان ده کسم [اراده ماست]

۸۷- ترجمه منظوم سوره احقن (مکمل، ۱۹ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱-۳ تسبیح بکسوی رت خود را
 آنکسو مسجود کسرد و مسوزون
 ۴-۶ آنکو رویاند مرقع [مسز]
 زودا که به خواستندت براریم
 ۷-۸ جز آنچه خدای می بخواهد
 بر کار تو [از کمال رحمت]
 ۹-۱۰ پس پسند بد، اگر چنین پسند
 زود است که خود پیاد آرد
 ۱۱-۱۴ بدبخت تری شود از و دور
 له مرگ دران نه زندگانی است
 ۱۵ آورد خدای خود به خاطر
 کماو [بر همه چیز] هست برتر
 تسقیدیر و همدی لزو [مسیترا]
 بعد از خشکی سحیه نمود آن
 پس نسبیریش به [دست] نسیان
 کماو داند آشکار و پنهان
 اریم به پیش [وجه] آسان
 [در خفا] سود حاصل آرد
 آن مسرد که بیم در دل آرد
 بر نارسرگی او چهار است
 هر پاکدلی است، رستگار است
 وانگه ز بسی نماز برخاست

۱۷-۱۶- بسل زندگی جهان گزینید عقیق بهتر و بیش پایاست
 ۱۹-۱۸- این نکته به متن های پیش است واتهاست مخالف نخستین
 [هم آن] مخالف است از براهیم [هم] موسی را [رسائل است این]

۸۸- ترجمه منظوم سوره عاشیه (مکنی ، ۲۶ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱-۲- برسینده به سوی تو آیا ان حدیث همه گیر [و شامل]
 خاکساروند و جوی این روز [و] سار سنگن نسب را شامل
 ۷-۴- که در آیند به ناری سوزان اب از چشمه جوشان گیرند
 خورشیدشان نیست بجز زهوی خار نی ازان فرویه، نه از ان سیرند
 ۱۰-۸- چهره های دیگری اشانند در چهره روز او جهان احوالی
 [همه] از کوشش پیشین خمود در جهش که بسوین او عالی
 ۱۴-۱۱- بشنوند آنجا گفتاری لغوید چهره ی سسحا گشته است و ان
 تصدتها [آنجا] برها و بلند جام های [همه سو] چیده بران
 ۱۷-۱۵- چیده بالش ها [صف اندر صف فرش ها بهن او همه، رزین بود
 سنگرند آیا سوی اشیر؟ که جهان آمد بر [نقش وجود
 ۱۸- اسماں را نماید بگده که جهان [رفع و] ترا فراشته شد
 ۱۹- و به کهسار [که در سیه خاک اب چه تدبیر پادشاه شد
 ۲۰- و نیارند و من در به مصر؟ که جهان بهن شده [سر تاسر
 ۲۱- پندند، پسند، چو این می بود که سویش همه جا] پنداور
 ۲۲-۲۳- نیستی چیره بر ان قوم مگر انکه روتاافته و کسافر شمس
 ۲۴- پس خندانند عذابش بدهد کیفر اکبر و طهار شمس
 ۲۵-۲۶- سوی ما باشدشان روی ما اب هم بهما باشدشان کار حساب

۸۹- ترجمه مطوم سوره فجر (مکن ، ۳۰ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

- ۱-۲. می خورم سوگند بر وقت سحر
- ۳-۴. می خورم سوگند بر روح و به هرد
۵. هست ایسا جی سوگندی در این؟
۶. میسسی بیداشیده ای، ریت ار دد
۷. اتا چه فرماں رفت ار رت العبد
۸. آن چار کاحی (که مثلش کن بدید
۹. ایاهه فرماں رفت بر قوم نمود
۱۰. یا که با فرعون دارای سپه
- ۱۱-۱۲. سرکشی کردند امان در بلاد
۱۳. پس هدایت از سر عدل و حسد
۱۴. بی گمان از بهر هر کافر شد
۱۵. لیک نسس را خداوند ببرد
- پس گرامی دلوش پروردگار
- پس بگوید از سرور و ر عرور
۱۶. لیک او را از میان چون هدای
- اساسکی سارد از خود اشکار
۱۷. نیست ایسان، بل تباد از شعا
۱۸. [هم. نه ترغیبی کید از اهر مان
۱۹. آنچه میراث از کسان ماند به حا
۲۰. در شمایان [عشق و مهر مان هست
۲۱. نیست ایسان چونکه این از من ادی.
۲۲. امر ریت میروند برت مسجید
۲۳. دوزخ آورده شود آن روز پیش
- [ونسدران میدل عرض و داوری]
- هم سه دهگانه شبان معتبر
- هم نه شب اچون برگدشتن عرم کرد
- بر کسی کاو سا حرد باشد فری؟
- رفت کرد رش چسب با [قوم عدا
- بسا ارم، آن کاح دارای عدا
- وسدرون شهرها نامد بدید
- کاو مکان ر سنگ بنراشیده بود
- ما عرور مال و حکم و دستگه
- پس در فرودند بر [خور و فساد
- در گنجینه است رت کردگار
- چونکه اسیر زندگانی ارمود
- سارکنش با نعم خود کامگار
- کرد اگرامم خداوند بخورا
- تنگ سارد ررق او را، جای حای
- پس پس گوید هدایم کرد خوار
- کر اگرام از بستیم [بسیوا]
- بهر اطعام فقیر اسخت حال
- می خورید آن را روا و ناراوا]
- لستان زین مهر مالا مال هست
- می شود کسبیده [و کسبیدی]
- صد به صف آنکه میک اید بدید
- پسد گیرد ادی ز اعمال خوبش
- خود چه جای عبرت بود داوری؟

- ۲۴ - گوید آنجا، کاش در عهد حیات
۲۵ - بنده را آن روز کس مآند او
۲۶ - هیچ کس چون او ادر آن روز جزا
۲۸ - ۲۷ - ای روان مطمئن اینک بیای
تو ازو خشنود (از لطیفی که کرد)
۳۰ - ۲۹ - در عذاب پندگام گیر جای
می نهادم توشه ای (بهر ممت)
با عذاب خود بسازد رویرو
بند می نهاد به عاصی بر سزا
(از در) پسروردگار خسود درای
لوز تو خشنود (سویش باز گرد)
در بهشت (باودان) مسن درای

۹۰ - ترجمه منظوم سوره بند (مکن ، ۲۰ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۳ - ۱ - سوگند مرا بود بدین شهر
کش حاکم و دست یاری بسجای
سوگند به آن (بهر و سرور)
کنش و آمد به روی دمیای
۵ - ۴ - اسبان را مابینم
پیکه مرین رنج بدگیر
ایسا او را چیس گمانی است
هرگز نشود کسی بر و چیر
۷ - ۶ - او می گوید که مالی انبوه
چیسای کسودم (به روزگاری)
او پسندد ارد که هیچ فردی
نظاره گرش نبوده (بازی)
۱۰ - ۸ - دو چشم و یکی زبان و دولب
ایسا به برای او فسرودیم
وی را به دو معبر (فسر و خیر)
ما را هممون مگر نبودیم
۱۴ - ۱۱ - بر پشته نداد تن، چه دانی
کاش پشته (ذات خویشتن) چیست
ازادی سردهای است یب خود
اطعام (بهر) روز معشی است
۱۶ - ۱۵ - از جمله اسره و اقرار
طعمی کاهرا پسر نباشد
پس با فردی مسکیت رسیده
اکسز فقر و را مملز نباشد
۱۸ - ۱۷ - تا باشد از آن کس که بر دل
ایمان به خدای خود فسرودند
با توصیه بر شکیب و بر مهر
لر مردم دست راست بود
۲۰ - ۱۹ - آن قوم که آیه های م را
کردند از شوری و کفر انکار
اصحاب شقاوتند و ثنوی
مفقور ز لایه لایه ناز

۹۱- ترجمه منظوم سوره شمس (مکئی، ۱۵ ایه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- | | |
|------------------------------------|-------------------------------|
| ۱- ۲- به خورشید و نورش قسم می خورم | و بر ماه، چون آیدش بر اثر |
| ۳- و بر روز [رخشان] قسم می خورم | چو از نور سازد جهان [بهر دور] |
| ۴- و سوگند بر شام تیره امراست | چو بر ایروان بستایدش مسترا |
| ۵- و سوگند بر آسمان بلند | و بر آنکه افراشتش [بر زبرا] |
| ۶- و سوگند بر ارض و انکس و را | نگسند [بر هیئت بحر و بر] |
| ۷- و سوگند بر نفس و انکس به او | عطا کرد [از لطف] سامان و سر |
| ۸- سپس [نفس را] داد الهام [او] | گه کاری و دور بودن ز شمر |
| ۹- به تحقیق شد رستگار آنکه [نفس] | بسیار است [همچون] فروغ سحر |
| ۱۰- یقیناً [گه مغیون شد] و ناامید | هر آنکس فرومایه کرد [آن گهر] |
| ۱۱- بسمودند تکذیب قوم محمود | و میبودشان [سوی] طغیان [گنجر] |
| ۱۲- شقی تر کسان شان چو بر پای شد | [پس] سوء قصدی گه از بد بتر |
| ۱۳- به آنها رسول خدا گفته بود | چنین است ایمن [ساقی] می ضرر |
| ۱۴- و را بسپهره آب مسوعی کشید | پسند چرا تا که در دشت و در |
| بسیه تکذیب او [قوم] برخاستند | سپس [پس] بسودند آن [حماور] |
| ۱۵- خداوندشان کرد یکسان [فعل] | به حرم گاهان [ش] [سر به سر] |
| و سیمی ز پسیان کسارش نکرد | آنچنین است قرحام بیدادگر |

۹۲- ترجمه منظوم سوره نیل (مکئی، ۲۱ ایه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- | | |
|-------------------------------------|---------------------------------|
| ۱- ۲- به شب سوگند، دارد چونکه مستور | و روز آنکه که تابد بر نور |
| ۳- قسم بر آنکه هر خلقی که بسود، | بریه بود [هم] مالدینه می بود |
| ۴- همانا مختلف جهد شماهاست | [کسی] اجر و کسی را کیفر از ماست |
| ۵- پس انا آنکه [عود] بخشدگی کرد | و زهد [اتر] مقام بندگی کرد، |
| ۶- ۷- [و فرجوس برین] تصدیق بنمود | کیم آسان رهش، بر نیکیوی، زود |
| ۸- و انا آن کسی گاو بخل ورزید | و خود را بی نیاز [از بندگی] دید |
| ۹- ۱۰- و [غیر و آخرت] تکذیب بنمود | به دشواری بریم [از راحتش] زود |
| ۱۱- و چون او را هلاک آید بدبیل | نخواهد رفیع حاجت کرد از مال |
| ۱۲- ۱۳- همانا نزد ما باشد هدایت | و هم ما را بهایت [هم] بدایت |
| ۱۴- شما را پس بترسانیدم از نار | چنان ناری که دارد شعبه سیار |

- ۱۶-۱۵- در آن باید بجزا شفی گرفتار
 کسی که او را بود تکذیب و ادبار
 ۱۷- بزودی دهر خواهد گشت از ن
 کسی گاو میدهد اموال خود را
 ۱۸- نمیشاید معنی ز کس بر او
 که پادشاهی بر او بایا و بیکو
 ۱۹- مگر چسبن رصای احی داور
 که مرا و او بود دادر سرور
 ۲۰- و قطعاً در خیال مدنی رود
 آریس اعمال خواهد گشت حشود
 ۲۱- ترجمه منظوم سوره صحن (مکن ، ۱۱ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱-۲- سوگند به چاشنگاه، سوگند
 بر نام، چو بار طلب نکند
 ۳- رت به ترا نمود بدرد
 بی هرگز آبر تو خشم نمود
 ۴- البته حیات واپس نیست
 به هرگز ر چشمان او نیست
 ۵- و ب بی شک ترا دهد رود
 آن ر به کرا انضوی سو خشمود
 ۶- امانه بستم بودی و او
 سگامان داد او جای بیکو
 ۷- سرور گم بودی و هدایت
 رهش گم نمود پیش پست
 ۸- چنانکه بیار مدید دد
 اموار حشود چ سو بیجید
 ۹-۱۰- بر طعن بستم حشود باور
 آید چو گدنامرانش از در
 ۱۱- دربار نعت هدایت
 کن شکر خدا به گفته هاب

۹۲ ترجمه منظوم سوره شرح (مکن ، ۸ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱-۲- بنگشادیم ایسا سیفات را
 و نگرفتیم از دوش تو بارت
 ۳-۴- چنان باری که پشتت ر شکسی
 بسند آوره گردانیدیم [کارت]
 ۵-۶- [فرج از پی بود هر مشکلی ر]
 بود همراه هر مشکلی گشایش
 ۷-۸- پس از آسوده حالی بدر دعا گوش
 و سوی رب خود بند گرایش

۹۵- ترجمه منظوم سوره نین (مکئی ۸۰ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- | | |
|------------------------------|----------------------------|
| ۱- مسوگند به سبب مقدس | کس را در آریسون و نین احیا |
| ۲- مسوگند ایسه کبوه طور سب | حایی که کسم داشت سحوا |
| ۳- مسوگند بمابین سنده بم | کس بخواست همیریم حسابه ما |
| ۴- تحقیقاً ما را بفریدیم | استان را در نکوتر اعصما |
| ۵- پس رجعت دهیم اور | نحاکه بودا مقدم ادسی |
| ۶- جر آن قومی که مؤمن استند | همه بیکی و همسر، کار آنها |
| اجری ز برای آن کسان است | بی فکرت او سرقرار و بسایا |
| ۷- واداشت چسه عساعت به انکار | سرور عرا او حشر عقلا |
| ۸- داور در دوران باشد | سر کر مسا کردگار با اینه |

۹۶- ترجمه منظوم سوره غش (مکئی ۱۹ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- | | |
|--------------------------------------|---------------------------------------|
| ۱-۲ بحول نام هدایت که امر سبه است | که لامی را از خون سبه ده وجود |
| ۳-۴ بحول و ذاب هدایت بود گرم ترین | گفته لامی را آتسمه با فیه فرمود |
| ۵ به آدم، محبت آن را که لوسمی دانست | اسروی وی ز گرم با بهای علم گشودا |
| ۶-۷ چیر نباشد اتصال عدی خود چوید | به سرکشی او گماهن خویش در المزودا |
| ۸-۹ ترا، بود به سوی کردگر خود رحمت | سو دیدی ایال فرد را که باهی بودا |
| ۱۰ و بدمای که نری بمار کرد قیام | بی ستایش و جیب رصایت معبودا |
| ۱۱ به من خبر ده اگر آن بیمبر مرسا | برا طریق هدایت بحق بود مقصودا |
| ۱۲- او یا به امر خدا و روی حق و یقین | بماید مر به تقوا ای کردگر و دودا |
| ۱۳- و هیچ فکر کنی هر که او کند بکار | انموده مکر حق، خویش را فقط نابودا |
| ۱۴- نداند او که همانا هدای می رسد | همه هر آنچه به هستی به امر خود افرودا |
| ۱۵- چنین نباشد، اگر دست بر ندارد و | به موی ناصیه ش می کشیم [ب به فرودا |
| ۱۶-۱۷ در موی جهه ای آن کادب خطا پیشه | سپس بخواند هم محطیان خود را زودا |
| ۱۸-۱۹ و عا از بایده را سوی و فراخویم | که هر سد بر آن دوزخ شرر الودا |
| چین نباشد، هرگز مکس طاعت ز وی | به سجده ای و ره قنوت را می جوی |

۹۷- ترجمه منظوم سوره قدر (مکئی، ۵ به)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱-۲ به شام قدر همتاش ما فرستادیم و خود چه چیزی کردت ز شام قدر آگاه
۳-۵ و شام قدر بُود از هزار مه بهتر در آن مالاکنه و روح آرو نهند برآه
به امر دت خود آیند بهر هر کاری بُود سلامتی و امن تا طلوع بگاه

۹۸- ترجمه منظوم سوره نجه (مدنی، ۸ به)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- نمیبودند آنان که کافر شدند نه از مشرکین (نی) ز اهل کتاب
نگشید مگر مگر بهر شان بدنامد دیسی اچسان افسان
۲ و ۳ همی خواند آن پاک اورای ر رگش و کس سوی خداوردگار
بود انستوران نامه مکسوها که باشند پاینده و استوار
۴- کسانی که آمد بر آنها کتاب تقریب شد چندان عیبی نگشتند از یکدیگر
مگسر از پی آنکه بر آن کسان بیامد نشان او در آمد انسر
۵- بر آنها نشد هیچ امری مگر، برستیدن خالص کردگار
مور اورا و دیسن را بسماند آن، حسیفان اتر گناه بروردگار
و بر پای دارند (زکن) صلاه و بدهند (آن سان که باید) زکات
و این است آن مذهب استوار که فرمان دهد بر زکات و صلات
۶- همتا کسانی که کافر شدند ز اهل کتاب و ز شرک اوران
و این سان کسان بدترین مودند و در دوزخ و جلاودان اندران
۷- و آنان که ایمان بیاورده اند و اعمال خیر و نیکو کرده اند
بهمین مودمانند آن بندگان و بساداش های نیکو برده اند

۸- و پاداش آنها بر رتشان ز جَنّات بایایِ حق [بهره‌است
چنان باغ‌هایی که با امر حق] رد مان اسان روان بهره‌است
در آن جا بودند و پسروردگر. از پشمان رضای است و ایشان رضای
از آن سردهی [این چنین نعمتی] است کسه در قسب او هست سیم از خدای

۹۹- ترجمه منظوم سوره ربه (مدنی، ۸ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱ و ۲ چو زمین لرزد پسین لرزیدنس پس سرون ریزد [تمام] بار خود
۳ و ۴ گوید انسان ای شگفتی چیست ش [در جس روی دهد اخبار خود
۵ و ۶ پس خدایش سوی آن الهام کرد حق در گونه‌گون دیدر خود
در چنان روی [هغه] رجعت کسد تا که نمایندشان کرد و خود
۷ و ۸ هر که قدر فزهای نیکی نمود [شاید او] پاداش لیک کار خود
و بر بقدر فزهای بد کرده است دسد و دهد آخر آن رفتار خود
بیت شریف در موم بسدگی

۱۰۰- ترجمه منظوم سوره هادیت (مکنی، ۱۱ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- سوگند به اسبهای رهور، آنان که نفس زسد [سیار]
۲- سوگند به امرگبان که با سم ازسد سرون [از سنگها] نار
۳ و ۴ آن تسمد روان بامنادی از گسرد کسندگان [رهوار]
۵- آنان که ششوند ساگه‌سی در عرصه مسمرکه [بدیدار
۶- انسان البته باسپاس است بر درگاه رب خویش [هر بار]
۷- [بر مطلبی این چنین] همدیا او هست گسسهوا [راست گفتار]
۸- نسبت به امتاع و مال دین او رست دلی ز بخل [سرشار]
۹- آنکه نسبود که فاش گردد هر آنچه به گورهاست [اسرار]

- ۱۰- آنکه نبود که حاصل بد هر آنچه به سبب دست افکار
۱۱- از حالش بود در این روز نماند حسدای شش حیدار

۱۰۱- ترجمه منظوم سوره قارعه (مکن، ۱۱ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱-۲ [چست] در هم کوب در هم کوب کیست؟ خود چه می‌نماید که در هم کوب چست؟
۳-۴ آنچس روی که مردان و ران همچنان پروانگان ایمر بر ران
۵-۶ کوههای اسحق بگسسته ر جی همچنان بشم زده اثر هوای
۷ و ۸ آنکه سنگین است بار طاعتش باشد عیشی دلپسند و راحتش
۹ و ۱۰ و آنکه میران حلقه حیرا از دست محبوه‌ش ماوی اولو را رو سروسا
۱۱ و ۱۲ خود چه میدانی چه باشد هوا به (اشاره کن) بوزن اسب انار حمامه

۱۰۲- ترجمه منظوم سوره تک‌ثر (مکن، ۸ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱ و ۲ افسروں طنی ایہ ہم سموحی بفرقت شمس، گرودد؛ را
۳ تا ایسکه سمود روی در روی با آمدن مردگان شما را
۴ و ۵ حساساتاً رود است با بدید کسی بک، شویید رود آگاه
۶ این نیست، اگر شما بیاید با علم یقین (به خوشتن) راه
۷ و ۸ البته چه قطع و حتم اسید دورخ را (با دو دیدن) خویش
۹ با چشم یقین کنیدش دیدر ادر حالی گان ستاره در پیش
۱۰ آن روز شما قمر گرید پس شبهه به معرض سوالات
۱۱ پرسیده شوید آهان شمار با نعمتها چه بود حد ۱۲

۱۰۳- ترجمه منظوم سوره عصر (مکّن ، ۳ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱-۳ قسم به عصر که قنصل بجزر حیران است هر س کس که رسه در بره یسین دارد
[به حکم ایمان کردارشش شود سیکو] دوسر سیک بدهی بکدیگر کارید
[یکی] اکسد و صاب پی امامه حق بذر سدرش صبر و اوسکون بدی آورد

۱۰۴- ترجمه منظوم سوره هُمَره (مکّن ، ۹ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱ و ۲ وای به هر عیساجوی طعنه رسه آنکه بسدوخت مال و کردش حصا
۳ او پندارد [به نفس خویش که شاید] میانش و را سمود خواهد پانا
۴ حاشا هرگز امور نیست بدش حال سوی و [بسته هست در محطه] حب
۵ و ۶ ترک تو چو بود از انکس محطه حسنه [نپسور سمود و زده شد از نسو] نا
۷ آن سال اش که در راه گداها هست ربا و خدای [چیره به دلها]
۸ و ۹ بر سران قوم لایه لایه دراند [همچو ستون ها برقه بد [به بالا]

۱۰۵- ترجمه منظوم سوره فیل (مکّن ، ۵ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱ فدانسته ای کرد رب چه کار؟ به اصحاب فیل، الفیلان کارزار
۲ و ۳- به بدمود بیرون گشتن بی اثر؟ فرستادش فوج مرغال به سر
۴ و ۵- [چو فرغان بسامد] ابایل ر بر اسب فکسیدید ساجین را
۵- [ستم پیشه را سحت خدای فرود] [سپاهش چو بزرگ جویده نمود]

۱۰۶- ترجمه منظوم سوره قریش (مکئی ۴۰ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- قریش از بهر الفا [و محض پیوند] به ایشان بستگی داشتن خداوند
- ۲- برای کوچ اندر قصر سرم و بسا رحمت نمودن وقت گروما
- ۳- احسین تکبیر می باشد نسیم و پوسیدن خدای این سرا را
- ۴- که وقت جویشان نمود اطمینان و بعد از غنچه داد امتیاز [تام]

۱۰۷- ترجمه منظوم سوره مدعون (مکئی ۷ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- دیدی ایاکسی که در سحرش هفت تکبیر روز سار پس
- ۲- از در غروب با جفا را لید [ان] اندر مسودا [سوزد] حنین
- ۳- [همچو کس را] نمی کند فریب شهر طعمام [مردم] مسکین
- ۴ و ۵- وای بر آن نماز خوانان وای که به نسیان و غفلت اند اقربان
- ۶- غافل اندر نمازهای خودد از کمال حضور قلب و یقین
- ۷- کرده ایشان [همه] از دوی ریاست هست مکن زکاتشان انیس

۱۰۸- ترجمه منظوم سوره کوثر (مکئی ۳۰ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱-۲- ما همانا کوثر بخشیده ایم پس بحوال سر کردی خود درود
- نحر کن چون دشمن نویسم می سرا لحد آید و بی زاد و رود

۱۰۹- ترجمه منظوم سوره کافرون (مکی، ۶۰ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱ و ۲- بگو ای کافران کی می پرستم من آن چیزی که معبود شماهاست
 ۳- و نباید از شما کار برستم من آن ذاتی که خود معبود بر ماست
 ۴ و ۵- پرستشگر نیام معبودان را به بر معبود من دارید باور
 ۶- نبودان شما دین شما این و دین من، مرا باشد [مفرد]

۱۱۰- ترجمه منظوم سوره نصر (مدنی، ۳ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

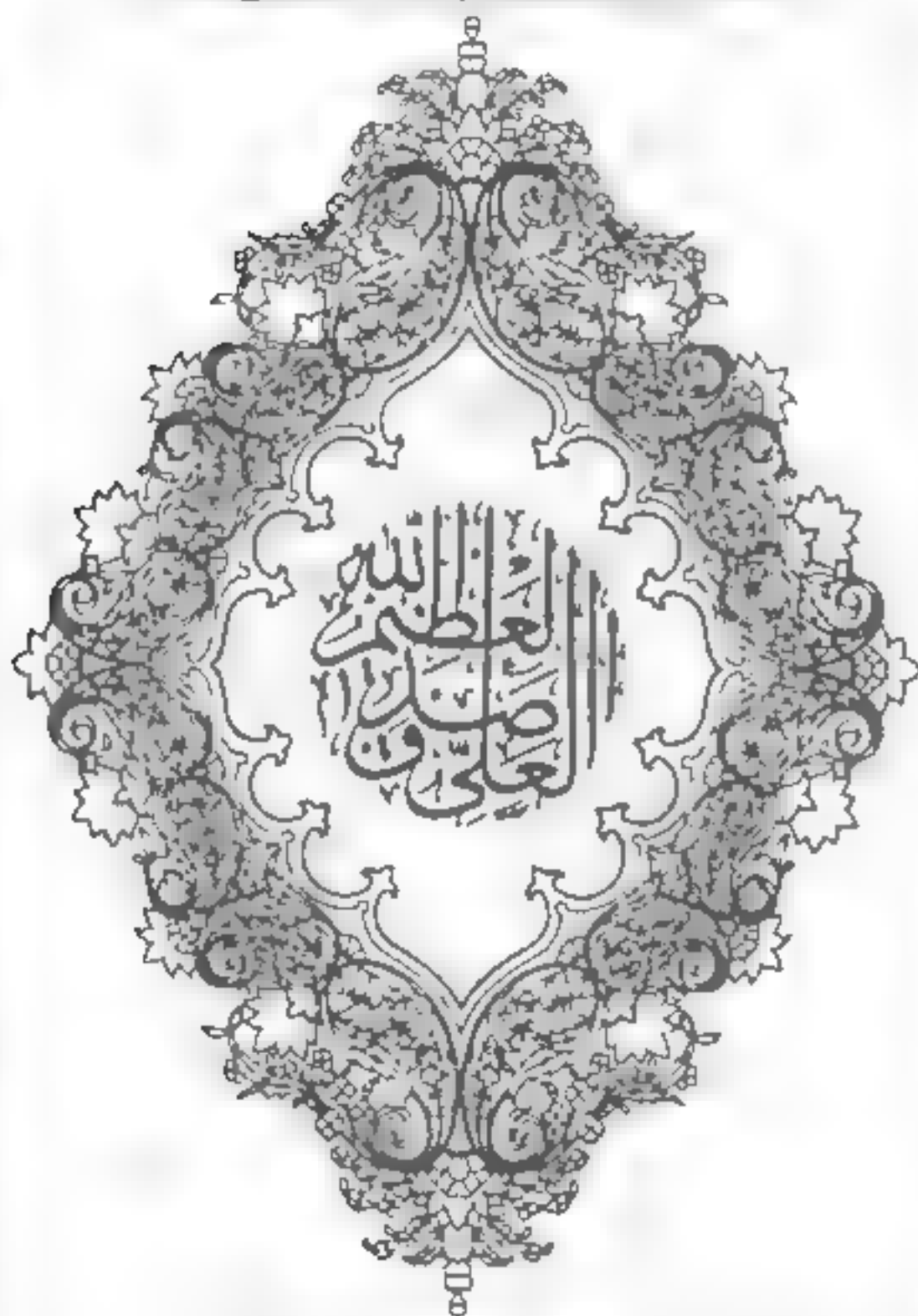
- ۱- به انگاهی که آید نصر دادار او گمردد مهر پیروزی پدیدار
 ۲- و بیس مردمان را فوج در فوج کتبوتی دین خدا آید [چون موج]
 ۳- بگو بسیج و قدرت خود هست و شو خواهان بر امرزش [خویش]
 که او بسیار بحشندی احاطه است [چون عفران ارگه، بنده از خواست]

۱۱۱- ترجمه منظوم سوره مد (مکی، ۵ آیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱ و ۲- زیان رساد به دستان بولهب و رسید که مال و مکتسب او نساخت کردارش
 ۳- و زود باشد تا اینکه او شود دسر به آتشی که بود شعله های بسیارش
 ۴- ۵- و هست همسرش [آتش فروز و برگردن] یکد حربه بسی [و این سزوارش]

وَبَشِّرِ الصَّالِحِينَ الَّذِينَ إِذَا أُتُوا بِالْحَبَرِ قَالُوا هَذَا الَّذِي قُلْتُمْ لَنَا فَهُمْ عَلَىٰ أَعْيُنٍ مُّسَوِّغَةٍ



وَصَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ لَا يَمُرُّ الْكَرِيمُ

دعای ختم قرآن

دعای چهل و دوم از صحیفه سخاویه امام زین العابدین علیه السلام

(۳۸-۹۵ هـ.ق)

(و كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ سَلَامٌ عِنْدَ خَتْمِ الْقُرْآنِ)

اللَّهُمَّ إِيَّاكَ أَعْتَنِي عَلَى خَتْمِ كِتَابِكَ الَّذِي أُنْزِلَتْ نُورًا، وَ جُعِلَتْهُ مُهِيمًا
عَلَى كُلِّ كِتَابٍ أُنْزِلَتْ، وَ فَصَّلَتْهُ عَنِّي كُلُّ حَدِيثٍ فَصَّلَتْهُ وَ فَرَّقَانِ فَرَّقَ
بِهِ بَيْنَ حَلَالِكَ وَ حَرَامِكَ، وَ قَرَّبَ لِي قُرْآنَكَ بِمَعْنَى شَرَائِعِ أَحْكَامِكَ وَ كِتَابِ
فَصَّلَتْهُ لِعَمْدِكَ بِفَضِيلَةٍ، وَ وَخِيَا أُنْزِلَتْهُ عَنِّي سُبُّكَ مُحَمَّدٌ صِدْقَانِكَ عَلَيْهِ
وَ آلِهِ تَرْبِيًّا وَ جُعِلَتْهُ نُورًا يَهْدِي قُلُوبَ تَطْلُمُ الضَّلَالَةَ وَ الْحِيَاهَةَ رُدُّعًا، وَ
شِعَاءً لِمَنْ أَنْصَبَ بِهِمْ تَصْدِيقًا بِسُ مَنَاجِيهِ، وَ مِيرَانًا فَسْتَوْدِلُ بِحَبِيبٍ
عَنِ الْحَقِّ لِسَانَهُ، وَ نُورَ هُدًى لِي بِضَعَا عَنْ شَاهِدِينَ تَرْهَدُهُ، وَ عِلْمَ رَحْمَةٍ
لَا يَصِلُ مِنْ أَمٍّ قَصْدُ سُنَّتِهِ، وَ لَا نَسْأَلُكَ فِي تَهْدِكَ مَنْ تَعْبُو غُرُوفَةَ
عِظَمَتِهِ اللَّهُمَّ فَإِذَا أَفْذَتِ الْمَعْوَةَ عَلَى سِدْوَتِهِ، وَ سَهَّلْتَ حَوَاسِي تَسْتَيْتًا
بِحُسْنِ عِدْرَتِهِ، فَأَخَعَلْنَا مِمَّنْ بِرُغْدَةٍ حَقٍّ رَغْبَتِهِ، وَ يَدِينُ لَكَ بِعَقْدِ
التَّسْلِيمِ أَحْكَامَ آيَاتِهِ، وَ يَفْرُغُ إِلَى الْإِقْرَارِ بِمُتَشَابِهِهِ، وَ مُوَصَّحَاتِ يَدَيْهِ
اللَّهُمَّ إِيَّاكَ أُنْزِلَتْهُ عَنِّي سُبُّكَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مُحَمَّدًا، وَ
الْهَمَّتُهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مُكَمِّدًا، وَ وَرَّثَتْهُ عِلْمَهُ مُفَسِّرًا، وَ فَصَّلَتْهُ عَنِّي مَنْ
جَهَلَ عِلْمَهُ، وَ قَوَّيْتُ عَلَيْهِ لَتَرْفَعَهُ فَوْقَ مَنْ لَمْ يَطِيقْ حَقْمَهُ. اللَّهُمَّ فَكَمَا

خَعَنْتَ قُوَّةَ لَهُ حَمَلَهُ، وَ عَرَفْتَنَا بِرَحْمَتِكَ شَرَفَهُ وَ فَضْلَهُ، فَصَلِّ عَلَى
 مُحَمَّدٍ الْحَطِيبِ بِهِ، وَ عَنِ آيَةِ الْخُرْبِ لَهُ، وَ اخْلَعْنا مِنْ يَغْتَرِفُ بِأَنَّهُ مِنْ
 عِنْدِكَ حَتَّى لَا يَغَارِبَ اشْكُ فِي نَصْدِيقِهِ، وَ لَا يَخْتَبِئَ الرُّيُخُ عَنْ
 قَصْدِ طَرِيقِهِ، سُبُّهُمُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اخْلَعْنا مِنْ يَغْتَصِمُ بِخَلِّهِ،
 وَ يَأْوِي مِنَ الْعُشْدَقَاتِ إِلَى حِزْرِ مَقْبَدِهِ، وَ يَسْكُنُ فِي مَطْلِ خَنَاحِهِ، وَ
 يَهْتَدِي بِضَوْءِ صَبَاحِهِ، وَ يَهْتَدِي بِسُجَّ شُعَارِهِ، وَ سَتَضَعُ بِمَضْبَاحِهِ، وَ
 لَا يَنْمَسُ لَهْدَى فِي غَيْرِهِ

اللَّهُمَّ وَ كَمَا نَصَبْتَ بِهِ مُحَمَّدًا عِمَادًا لِلدِّينِ عَلَيْكَ، وَ أَهْبَحْتَ بِالْأَلِهَةِ سُلَّ
 الرُّصَا إِلَيْكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اخْلَعْ نَقْرَانَ وَسِيلَةَ لَنَا إِلَى
 أَشْرَفِ مَارِئِ نِكَرَامِهِ، وَ سُبْحًا مَفْرُوحٍ فِيهِ إِلَى مَحَلِّ السَّلَامَةِ، وَ مَسَاءً
 مُجَرَّبٍ فِيهِ السُّحَّةُ فِي عِزَّةِ نَفِيسَةٍ، وَ ذَرِيعَةُ نَقْدَمِهَا عَلَى بَعِيمِ دَارِ
 لِمُقَدِّمَةِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ خُطِّطْ بِالْقُرْآنِ عَنَّا نَقْلَ الْأَزْوَارِ، وَ
 هَبْ لَنَا حَسَنَ شَمْسٍ لَأُزَارَ، وَ أَقْبِ بِأَنْزَارِ الدِّينِ فَأَمَّا الْكَرَامَةُ أَسَاءَ
 اللَّئِلِ وَ أَطْرَفِ سَهَارٍ حَتَّى يَنْهَرُ مِنْ شَيْءٍ دَسِيسٍ يَتَصَهَّرُ، وَ يَفْقُونَ أَثَارَ
 الدِّسِ اسْتَصْدَرُوا سُورَهُ، وَ لَمْ يَلْهَمْ نَأْمَلُ عَنْ الْعَمَلِ فَيَقْطَعَهُمْ بِخَدَعِ
 غُرُورِهِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اخْلَعْ نَقْرَانَ لَنَا فِي طَلَمِ اللَّيَالِي مُوَسَّأً،
 وَ مِنْ بَرَعَاتِ شَيْطَانٍ وَ خَطَرَاتِ الْوَسْوَاسِ حَارِسًا، وَ لِأَقْدَامِنَا عَنْ
 نَقْلِهِ إِلَى لَمْعِ صِي حَرِيسًا، وَ لِلْأَسْتِغْنَاءِ عَنِ الْخَوَاصِ فِي تَطَاوُلِ مِنْ غَيْرِ مَا
 أَوَى مَخْرِبًا، وَ لِجَوَارِحِ عَنِ اقْتِرَابِ لَأَثَامِ رَاجِحًا، وَ لِمَا طَوَّبَتِ الْعَقْلَةَ
 عَنَّا مِنْ تَضَلُّعِ بَغْتَارِ نَشِيرٍ، حَتَّى تُوصِلَ إِلَى قُوَّتِنَا فَهُمْ عَجَائِبِهِ، وَ

زَوَاجِرَ أَمْتَالِهِ الَّتِي صَغَفَتْ أَنْجُسَ رُؤُوسِي عَنِ صَبَابَتِهَا عَنِ اخْتِمَالِهَا
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَادْمِ بِنُفُوسٍ صَدَحَ طَاهِرَاتُهَا، وَاخْخُتْ بِهِ
 حَطَرَاتِ الْوَسْوَاسِ عَنْ صَحِيحَةِ صَمَائِرِهَا، وَاعْمَلْ بِهِ دَرَنَ قُلُوبِهَا وَعَلَائِقَ
 أَوْرَارِهَا، وَاجْمَعْ بِهِ مُشْتَرِئَ أُمُورِهَا، وَزَيِّدْ بِهِ فِي مَوْقِفِ الْعَرْصِ عَلَيْكَ
 طَعْمًا هَوَاجِرَتَا، وَكُتِبَ بِهِ خَلَقَ لَمَامٍ يَزُومُ الْفَرَعِ الْكَثْرَ فِي تَشُورِهَا
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَخُزْنِ بِنُفُوسٍ حَتَّى مَنَ عَدَمَ الْبَاقِ، وَ
 سَقِّ الْيَتَامَى بِهِ رَعْدَ

الْغَيْشِ وَحَضَبِ سَعَةِ الْقُرْأَةِ، وَحَتَّى فِي الصَّرَائِبِ لَمْدُومَةِ وَمَدَابِي
 الْإِخْلَاقِ، وَاعْصِمْنَا بِهِ مِنْ هَوَاةِ الْكُفْرِ وَدَوْعَى لُفَاقِ خُتَى يَكُونُ لَنَا فِي
 الْقِيَامَةِ إِلَى رِضْوَانِكَ وَحَبْلِكَ دَنَاءَ رُفْعِ كَفِّهِمْ دُنْيَا عَنْ شَخْطِكَ وَ
 عَذَى خَدُودِكَ دَائِدًا، وَلَمَّا عِنْدَكَ تَوَخُّلِ خَلْدِهِ وَتَخْرِيمِ حَرَامِهِ
 شَاهِدًا

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَهُوِّنْ بِنُفُوسٍ عِنْدَ الْعَوْتِ عَلَى أَنْفُسِهَا
 كَرْبَ السَّيْفِ، وَخَهْدَ الْقَيْسِ، وَتَرَادِفَ نَحَارِحِ إِذَا سَعَتْ الْقُفُوسُ
 التَّرَاقِي، وَقِيلَ مِنْ رَقِي وَتَحَلَّى مَلِكُ الْعَوْتِ لِقَنْصِهَا مِنْ خُصْبِ
 الْعُيُوتِ، وَزَمَامَ عَنْ قُفُوسِ الْمَدَى سُنْهُمْ وَخُشَّةَ لَمِزَاقِ، وَدَافَ لَهَا مِنْ
 دَعَابِ الْعَوْتِ كَأْسًا مَسْمُومَةً الْمَدَى، وَدَنَاءَ مَدِّ إِلَهِ الْإِجْرَةِ رَحِيلَ وَ
 انْطِلَاقَ، وَصَارَتْ الْأَعْمَالُ قَلَانِدَ فِي الْأَعْدَاقِ، وَكَتَبَ الْقُفُوسُ هِيَ الْمَأْوَى
 إِلَى مِيقَاتِ يَوْمِ التَّلَاقِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَتَسَدِّدْ لَنَا فِي
 حُلُولِ دَارِ الْبَلَى، وَطُولِ الْمَقَامَةِ بَيْنَ أَطْدَاقِ شَرَى، وَاخْغَلِ الْقُبُورَ نَعْدَ
 فِرَاقِ الدُّنْيَا خَيْرَ مَرَاتِلَا، وَافْسَحْ لَنَا بِرَحْمَتِكَ فِي ضَيْقِ مَلْجِدَدَ، وَلَا

تَقْضِيهَا فِي حَاصِرِي الْقِيَامَةِ بِمُؤَيِّدَاتِ أَمْرِكَ وَرَحْمَتِكَ يَا ثَقَرَانِ فِي مَوْقِفِ
الْعَرْصِ عَيْنِكَ ذَلِكَ مَقَامِي وَثَبَّتْهُ عِنْدَ ضُطْرَابِ حَسْرِ حَقِّهِمْ يَوْمَ
الْعَحْدِ عَلَيْهَا لَنْ أَقْدِمَهُ وَبُورُهُ قَبْلَ الْغَيْثِ سُدُوفِ قُتُورِنَا وَنَحْنُ بِهِ
مِنْ كُلِّ كَرْبٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَشَدِيدِ نُحُورِ يَوْمِ الطُّمَةِ وَبَيْضِ وَخُوهَا
يَوْمِ نَسُودِ وَخُورِ لَطْفَةِ فِي يَوْمِ نَحْشَرَةِ وَشَدَامَةِ وَنَحْنُ لَهَا فِي
صُدُورِ الْغُورِ وَدُورِ وَلَا نَحْمِلُ نَحْدَةَ عَيْنِكَ نَكْدَةً لِنُفْهِمْ صَلِّ عَلَى
مُحَمَّدٍ عِنْدَكَ وَرَسُولِكَ كَمَا سَمِعَ بِسَمْعِكَ وَصَدَعَ بِأَمْرِكَ وَنُصَحَ
لِعِبَادِكَ اللَّهُمَّ خَلِّ سَبِيلَ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ يَوْمَ تَقِيَامُهُ أَقْرَبَ
تَسْتِيهِنَ مِنْكَ مَخْشَاً وَأَمْكُهُنَ مِنْكَ شِدْعَةً وَحَلَّتُهُ عِنْدَكَ قَدْرًا وَ
أَوْحَهُنَ عِنْدَكَ حَقًّا

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَشَرِّفْ نَبِيَانَا وَعَظِّمْ نَبَاهَانَا وَ
تَقَلِّ مِيرَانَنَا وَتَحْمِلْ شِدْعَتَنَا وَفَرِّتْ وَسِيئَتَنَا وَبُخْصِ وَخِيَتَنَا وَاسْمُ ثَوْرَتَنَا
وَأَرْفَعْ دَرَجَتَنَا وَانْحَبِ عَنِ سُسَّتِنَا وَتَوَفَّ عَنِ مَبْتِنَا وَخُذْ سَامِنَهَا حَقًّا وَ
اسْتَلْكَ بِسُسَّتِنَا وَانْحَبِ مِنْ أَهْلِ طَاعَتِنَا وَاحْشُرْنَا فِي دُفْرَتِنَا وَ
أُورِدْنَا خَوْصَةً وَاسْمُ بَكَاسَةٍ

وَصَلِّ اللَّهُمَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صِدْقَةَ شَفَعَةٍ بِهَا أَفْضَلُ مَا يَأْتِي مِنْ حَيْزِكَ
وَفَضْلِكَ وَكَرَمِكَ إِنَّكَ ذُو رَحْمَةٍ وَسَعَةٍ وَفَضْلٍ كَرِيمٍ اللَّهُمَّ اجْزِهِ
بِمَا بَلَغَ مِنْ رِسَالَتِكَ وَأَدَّى مِنْ آيَاتِكَ وَنُصَحِ لِعِبَادِكَ وَجَاهِدْ فِي
سَبِيلِكَ أَفْضَلُ مَا حَرَبْتَ أَحَدٌ مِنْ مَدِينَتِكَ الْفُقَرَاءِ وَأَسْيَانِكَ
الْمُرْسَلِينَ الْمُضْطَّعِينَ وَالسُّلَامَ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ
رَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتَهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه منظوم دعای ختم قرآن مجید دعای چهل و دوم از صحیفه‌ی سجادیه امام زین‌العابدین علیه‌السلام (۳۸ - ۹۵)



به ختم سعادتهای پروردگرم! تو می‌بودی عسی التحقیق یارم
 کنایه را که بزل کردی آن را که اتوارش کند روشن جهان را
 ورا کردی گواه آنچه ارسال نمودی پیش لوس زمر محو اضلال
 و بر هر گفته‌ای دین پیش رندی ^{و بر تنه‌ای کرسی سوتر نشاندی}
 همان نامه که می‌باشد خداگر ^{عبداللہ} حرمات را سر اسر
 همان نامه که با آن روشنمانی ^{و بگردی پیروزه و رسم هدایی}
 همان نامه که بهر بیدگیت به آن شیوا نموداسی بیاب
 که بر قلب رسول اکرم حوش - محمد ﷺ - وحی فرمودیش از پیش
 درود باد بر او ای خداوند و بر هر کس که با او حوش و پیوند
 فرستادی به حق آن پاک مردن که ماند چراغی نور نشان
 کند راه صلال و ساروانی ر گمراهی دهد ما را رهایی
 ششایش ساعته از بهر آنها که بر آن گوش دل دادند و جانی
 و ادراکش نمودند از دل و جان بران سمدیق آوردند و ایمان
 و برمودیش مسیران عدت که بگریزند از آن بر هیچ حالت
 و آن باشد فروغی از هدایت به دل‌های گواهان تا سبابت
 و بهر آنکه سوش رهگذار است رهایی را بشانی اشکار است

و آنکو ز بس بشاش گسردید آگاه
بحوهد هیچ گاهی گشت گمراه
و بر دامان پد کش هر که رد دست
به او دست تگاهی ها نیویست
حدوثندایه ان سانی که بر ما
تسوان خواندش را کردی اعطا
و بسا شیوایی و حسن عذرت
به ما بر خواندش دای مہارت
از انہامان بگسردان در سہادت
کہ بر حق می کنند ان را رعایت
همان مردم کہ برد محکماش
فرود آرند سیر، وز هر جہانش
شروط بسندگی آرند بر های
و فرمان ترا دارند بر پای
و اسباب دہدندش چو خوانند
و برہانهای بسیدایش چو دانند
سر صدیق و اذعان پیش آرند
سوی نابید و ایمان رہ سپارند
خدایا بمر محمد ﷺ از سوی خویش
و ادراک شگفتیهای قرآن
و بر ما علم سفسیرش مدادی
در اس علم را بر ما کشادی
و ما را بر تری ندی و انکس
بر یگو بسبب احسن علم قرآن
و ما را ان تسوان بسختی و کتاب
کہ بر انکس کہ سوت نیست و ہیاب
و بسی بہرہ است از علم و کلمات
بکہ ما ترفیع بسختی تسامت
چنان چون بہر دور دل های ما را
ز قرآن کوردهای، پروردگار
شناساندی بہ ما از رحمت خویش
مقام و لرج ان را بیش از بیش
محمد ﷺ را حد کوا سخگوست
بہ قرانت [کہ اندر سینیہ لوست]
و ال او کہہ خزانند بر ان
سزلوار درود غویش گردان
و ما را ز ان کسان اندر شمار
کہ با قطع و یقین دارند اقوار،
کہ قرآن گشتہ از سوی تو نازل
بو دیگر قول ها دانند باطل
کہ در تصدیق بر ان از دل ما
نگردد هیچ نگی حاصل ما
عندول از شاہراہ روشن ان
نگردد پیش فکر ما نمایان

محمد ﷺ را وانش را [مستور] درود خود فرست [ای حق دادار]
 و ما را در ردیف آن کسان از که جنگ خویش [در هر حال و هر کاره]
 به جیل محکم قرآن بگیرد [و از گفتار حق فرمان پذیرد]
 بجاوند از «همسانند ایمنه» را به سوی ایمنه های محکم نگاه
 و اندر مسایه ای آن گام باید [روان خویش را آرام یابند]
 و در نسور به گناه جاتفرایش [روان گردند در راه خستدایش]
 و از آن روشنگری های دل افروز شوند [و بهر فردا توشه اندوز]
 سپس از آن چراغ بر تو افکند چراغ خویش را سازند روشن
 به چیز دیگری چشم هدایت نمی دورد جز آن [تا نهایت]
 خداوند! محمد ﷺ را بنان ساز که امیر پرتو انوار قرآن،
 به راه مستقیم ره نمودی و پیر الهی چنین فعلی فرودی،
 که در انوار اتان بیش از پیش [نشان دایره خشنودی خویش]
 بناتار او مسمما و دودمانش [خردی کسان بود در حد و شأنش]
 که قرآن تو چون سردبانی برود ما را به بالا هر زمانی
 برود ما را سوی در سلامت و همام سازد از هول فزانت
 و آن را دستمایه ای پای بر جای بگردان بهر ما در در عقبای
 محمد ﷺ را وانش را خدا یسا! درود خویش بفرست [ایما یا]
 ز دوش ما به لطف یمن قرآن فرو برگیر سنگین بار عصیان
 به ما بنما عطا ای حق دادار کمال خلق و خوی خیل ابرار
 و ما را پیروان مردمی در که در قلبه شبان پیوه و تسار
 و از اغیار تا پایان ایما به به کوشش می نهند اندر رخت گام
 که از هر گونه ناپاکی اعمال بدتری پاک، دل همام به هر حال
 و سازی پیروان مردمی کز انوار کتاب آسمانی

چراغ جان و دل را بسر فرورید / به تساب آرزوها دل نسوزند
 و شعله آرزو را بسیر و رفتار / بگذرد بشارشان از راه دادار
 سپس هرگز فریب آرزوشان / انیسر بنماید اندر خلق و خوشان
 مستحقند عنه را و الش را الهی / همی گمنم با درود خود تسبیح
 و از اعمال شکرانگیز خدایس / و القاء خطرامیز و سسوامس
 بسه ما بهمای قرآن در نگهش / خداوند! به هر حال و به هر آن
 و پای ما به بندش آن چنان دلو / که نمیتوانیم لمیرین به رفتار
 و بر خواهمان بندی ز قرآن / به - سر ریج بهماری - بدان سان
 که بین ما و فعل از غایی / در استلارد به لطف خود چندی
 و با آن، حمده اندام ما را / ر عمین حفظ کن پروردگارا
 و هر بندی که در عورت پذیری / به کار ما نماید سخاگیری،
 گشتی آن بسدها با بهد قرآن / که یا هم آن شگفتی های فرقان
 و درک هر ملامی و مستاهی / مسوی دل های ما مایند راهی
 و امثال چسان ممنوع رفتار / که گر بسر کوههای سحر و ستوار
 شمرند عروقه، چبال باصلابت / به عجز ایستد و ننمایند اجابت
 خداوند! درودت بر محقق عنه / و آل نوران گسردان عنه
 بسه قرآن ظاهر ما بر صلاح ار / در سستی درون ما نگهدار
 و از انوگسی ها پاک بهنمای / و از اسبیب و وسامس حفظ فرمای
 و بر بسبب بین ما را با نواهی / به قرآن قطع کن (آن سان که خواهی)
 به قرآن نغم ده بیش و کم ما / به سامان از امور درهم ما
 و انیسر موقوف روز حسابت / (که باشد وقت پاداش و عذابت)
 عطش هاس به لطف آب قرآن / فرو بنشان تو ای دادار رحمان
 در آن روزی که بی تابی بزرگ است / و بسیم از کیف و نارت ستی است

ز مسهر و لطف خود پروردگار^۱ به تن پوشش لباس امن، ما را
 خداوند! درودت بر محمد ^ص و آل او روان گسردان ^{مستند}
 خداوند! به یمن و حق قرآن که درد لعل ما را سازد درمان
 به دارویی که نامش بی نیازی است [که ما را باعث گردد نفعی است]
 به قربانت سوی ما کن روانه رفاه و وسیع روزی در زمانه
 و از اخلاق زشت و ناپاکان به لطف دکر ما را بر کوان دار
 نگه میدار ما را از جدایی و عجز شگه کن و بی جدایی
 و رهبر ساز در عیال دنیات به ما از بهر رضوان و جنات
 و فرمان را خداوند! به دنیا ز خشم خود پنهان ما بفرما
 بدارش ممانع افعال ما را که از حدت بیرون ننهیم ما را
 و فرمان را گواه حال ما ^{که وقتی امر تو سازیم رفتار}
 حلالش را حلال اندر شماریم ^{و حرامش را حرام حویش دریم}
 خداوند! درودت بر محمد ^ص و آل او روان گسردان ^{مستند}
 به وقتی سخت گردد ناله ی فرد و دم ما بر شما ره افستد [از درد]
 رسد آنکه که جانها بر گواه و اهل و دودمان گویند [ما را]
 فسونگر کیست؟ در مانگر کجا هست؟ برای او چه تدبیری روا هست؟
 در ایام از برای پسردهی را ز فرشته ی مرگ و سازد کار آغاز
 ز قوس مرگ با امر جدایی ره سازد سویش تیز جدایی
 و از زهرا به مرگ و غایش بیاید جام زهر آگین برایش
 به کوس رحلت از این دار فانی زبده آهنگ ختم زندگانی
 و او را کارنامه [از چه و چو] به گردن اندر آویزند اکنون
 و تا روز لقاء الله در جور، بیار آمد [از یارین طرد و مهجور]
 خداوند! درودت بر محمد ^ص و آل او روان گسردان ^{مستند}

خداوند! به فرسایشگاه گور، چو ما از دیده‌ها گشتیم مستور
 و می‌بایست در طول زمانها در آنجا ماند بی‌نام و نشان‌ها،
 مگر فرما که بعد از زندگانی، او سرور مسوخت‌های جهانی
 برای ما بسایین خانه‌ی گور یکی منزلت نیکو و پر نور
 ز فرط رحمت خود گردگارا! به ما و سمت دهی آن تنگنا را
 و روز حشر، بسین اهل محشر از غصباتها که قبل از ما سر
 مکن و سبوايمان، پروردگارا! به لطف خویش رحمت آر ما را
 و اتدر پیشگاه و محضر خویش حساب عمر ما چون آوری پیش
 به آن درماتدگی و خواری ما شما از رحمت خود یاری ما
 و هنگام گذر از جسر پیران و گناه لرزه‌هاش و لرزش آن
 در آن روزی که می‌باید خطر کرد و از آن جسر لغزیده گذر کرد،
 ز لغزش گناههای ما نگه دار به نعم ذکرت ای دادار غفار!
 به آن قرآن ز هر تنه زهر درد که در محضر شما رو خواهد آورد
 ز سختی‌ها و احوال قیامت در آن هنگامه‌ی غیب و غرامت
 رهایی را نصیب و بهر ما ساز از آن آفتابها ما را جدا ساز
 در آن روزی [که گاه افتاده است] که سیمای گه کاران سیاه است
 شود روزی که عسوان قیامت مقام حسرت و روز ندامت،
 سیمای را نصیب چه‌ره ما کن به ما قید و سرافرازی عطا کن
 به قلب اهل ایمان گردگارا! به لطف خود بیفکن مهر ما را
 به مساء در زیستگاه جهانی مکن تار یک و نسج این زندگانی
 درود خود بخدایا بر محمد ﷺ روان مکنی در (سایا و مژده)
 که هم عهد است و هم پیغمبر تو برای نشر شریع انور تو
 محمد ﷺ آنکه در هر کار و حالت، تو را بنمود تبلیغ رسالت

و از او شنیدند نوای دعوت راست و خیر بندگان را هم او خواست
 خداوند رسول ما محمد ﷺ - که بر او باد و بر آتش مؤمنان
 درود تو - به فردای قیامت (که باشد روز احوال و بدامت)
 به خود او را تو ای دادار غفار و دیگران انبیا نزدیکتر دار
 و دستش در شفاعت بازتر در و دیگران انبیا بسیار
 و قدرش را به نزد خود فروزتر و بدتر از آن همه خلیل پیغمبر
 به جاه و رتبه از ایشان برارتر و بر خلیل رسولان برتر اوست
 مسیح محمد ﷺ را و آتش را الهی همی کن با درود خود مباحی
 خدایا پایهی او را برافراز و بر هاش عظیم القدر می سار
 و او را کفهی مسیران اعمال بکن سنگس به روز عرص احوال
 شفاعت را ازو بسما تفضل اجازت کن ز سوی او توشل
 و او را رو سپیدی بهره پهای تمامت بر فروغ و نورش افزای
 و الا سباز قدر و پهایگاهش تو ای پسر مدام و جایگاهش
 و ما را بر اساس سبکت او حیاتی خوش عطا فرما و نیکو
 و هم بر مستثنی بروردگار! بیاور لحظه های مرغی ما را
 و ما را پیسیر و راهش همی دار و از یاران و همراهانش بشمار
 ز اهل طاعتش منظورمان کن و با اتباع او معشورمان کن
 و ما را ره نما بر کسولر تو به ماحه چسوعه ای از ساغر او
 درودت را خدایا بر محمد ﷺ و بر آتش روان بنما (مؤند)
 که از یمنش بیاید بهر مندی به برتر خیر و فضل او سربلندی
 به آن سانش عطا کن فضل و تأیید که از هرگاه تو می دارد امید
 که بی تردید فضل بی کرانه از آن تست ای رب یگانه
 خداوند! چو آن پیغمبر تو رسالات و کلام انور تو

به سحر کس و گداز رسیده است و خلقت را به نور و خیر خوانده است،
 و در راه تو گوشیده است از جان [و محکم کرده رکن شرع و ایمان]،
 عطا بنما جزای بوترینش جزائی را که همسان و قرینش،
 کنی منظور بر افروختگات دهی بر مرسلین پیغمبران
 سلام و رحمت و فضل الهی نجات و درود [ای تاهی]
 به او باد و جود تا ناکش و اهل و دود و عرض و پاکش

پس ترجمه م. سرمدی و م. سرمدی و م. سرمدی و م. سرمدی

تهران چهارم آبان ۱۳۸۱ کرم خدا آمین

علامت وقف و اصطلاحات ضبط

- ـ علامت وقف لازم.
- لا علامت نهی از وقف.
- صلط علامت ادلی بودن وصل با جزو وقف
- قط علامت ادلی بودن وقف.
- ح علامت جزو از وقف.
- ... علامت جزو از وقف در یکی از دو موضع، و نه هر دو.
- علامت زیاد بودن حرف و تخط نکردن آن.
- علامت زیاد بودن حرف در هنگام وصل
- علامت بکون حرف
- م علامت انقلاب.
- == علامت اظمار کردن تونین.
- == علامت اوقام و اخاء.
- ا... علامت وجب تلفظ معروف متروک
- ص علامت وجب تلفظ بیین سهای صداد که این علامت در پامین کلمه باشد تنجید میشود
- ~ علامت لزوم در اضافی
-  علامت جای سجده.
-  علامت ابتدای جزء، حزب نصف و ج جزء و حزب
-  علامت پایان آیه و بیان شماره آن.

فهرست اوزان به ترتیب مصحف

عدد سوره	نام سوره	وزن برحسب نظم	عدد ذوات	عدد هجاب
۱	الفاتحه	فاعلاتن - مقاعن - فعلن	۷	۸
۲	البقرة	فعولن - فعولن - فعولن - فعول	۲۸۶	۱۲۶۱
۳	آل عمران	فعولن - فعولن - فعولن - فعول	۲۰۰	۷۰۲
۴	النساء	مفعولن - فاعلات - مدعلن فاعلن	۱۷۶	۵۳۹
۵	المائدة	مفاعيلن - مدعلن - مدعلن	۱۲۰	۵۳۰
۶	الأنعام	فاعلاتن - مقاعن - فعلن	۱۶۵	۶۸۹
۷	الأعراف	مدعلن فاعلاتن - مدعلن فعلن	۲۰۶	۵۰۹
۸	الأنفال	مفعول فاعلاتن - مدعلن فاعلاتن	۷۵	۸۱
۹	التوبة	مدعلن فاعلاتن - مدعلن فعلن	۱۲۹	۴۰۵
۱۰	يونس	فعولن - فعولن - فعولن - فعول	۱۰۹	۳۵۰
۱۱	هود	فاعلاتن - مقاعن - فعلن	۱۲۳	۴۸۸
۱۲	يوسف	فعولن - فعولن - فعولن - فعول	۱۱۱	۳۱۰
۱۳	الرعد	مستعلن - مستعلن - مستعلن	۴۳	۱۳۳
۱۴	إبراهيم	مفاعيلن - مفاعيلن - مفاعيل	۵۴	۱۵۴
۱۵	الحجر	فاعلاتن - مدعلن - فعلن	۹۹	۱۴۶
۱۶	الزمل	مفعولن - مفاعيلن - فعلن	۱۲۸	۳۰۶
۱۷	الاسراء	مفعول فاعلات - مدعلن فاعلن	۱۱۱	۲۴۸

فهرست اوزان به ترتیب مصحف

عدد سوره	نام سوره	نید ترجمه مطوم	عدد آیات	عدد ابیات
۱۸	الکهد	فعلین - فعلول - فعلول - فعلول	۱۱۰	۲۹۸
۱۹	مریم	مفاعیلن - مفاعیلن - مفاعیل	۹۸	۱۸۴
۲۰	طه	مستعلن - مستعلن - مستعلن	۱۳۵	۲۳۵
۲۱	انسان	مفعول فاعلاتن - مفعول فاعلاتن	۱۱۲	۱۸۵
۲۲	الحج	مستعلن - مستعلن - مستعلن - مستعلن	۷۸	۱۷۴
۲۳	التغوی	فاعلاتن - مفاعیلن - فعلین	۱۱۸	۲۲۴
۲۴	التور	مستعلن - مستعلن - مستعلن	۶۴	۲۱۰
۲۵	یوسف	مفاعیلن - مفاعیلن - مفاعیل	۷۷	۱۶۷
۲۶	شعراء	مستعلن - مستعلن	۲۲۷	۳۳۶
۲۷	المر	فاعلاتن - فاعلاتن - فاعیلن	۹۳	۲۲۸
۲۸	التقص	فاعلاتن - مفاعیلن - فعلین	۸۸	۲۸۴
۲۹	العنکبوت	مفاعیلن - مفاعیلن - مفاعیل	۶۹	۱۹۹
۳۰	نجم	فعلین - فعلول - فعلول - فعلول	۶۰	۱۶۸
۳۱	بدر	مفاعیل فاعلاتن - مفاعیل فاعلاتن	۳۴	۹۱
۳۲	نجمه	مستعلن - مستعلن - مستعلن	۳۰	۶۱
۳۳	الاحزاب	مفعول فاعلاتن - مفعول فاعلاتن	۷۳	۲۱۳
۳۴	سبا	مفاعیلن - مفاعیلن - مفاعیل	۵۴	۱۶۸

فهرست اوزان به ترتیب مصحف

عدد سوره	نام سوره	وزن بر حقه منظوم	عدد ابیات	عدد سوره
۳۵	الفجر	مفاعیل - فعلاتین - فاعلاتن - فاعلن	۴۵	۱۲۴
۳۶	بقره	مفعول - مفاعیل - فاعلن	۸۳	۱۷۲
۳۷	الصافات	فاعلاتن - مفاعیل - فاعلن	۱۸۲	۱۹۳
۳۸	ص	فعلاتن - فعلاتن - فعلات	۸۸	۱۶۵
۳۹	النجم	مفعول - فاعلن - فاعلن - فاعلن	۷۵	۲۳۸
۴۰	قدر	مفعول - فاعلاتن	۸۵	۲۸۷
۴۱	الضحی	فاعلاتن - فاعلاتن - فاعلن	۵۴	۱۶۴
۴۲	الشوری	فاعلاتن - مفعول - فاعلن	۵۳	۱۶۹
۴۳	الرحمن	فاعلاتن - فاعلاتن - فاعلن	۸۹	۱۷۸
۴۴	الضحی	مفعول فاعلاتن - مفعول فاعلاتن	۵۹	۵۳
۴۵	الجمعة	فاعلاتن - مفاعیل - فاعلن	۳۷	۱۰۵
۴۶	الاحقاف	مفعول مفاعیل - مفاعیل مفعول	۳۵	۶
۴۷	محمد <small>ص</small>	فاعلاتن - مفاعیل - فاعلن	۳۸	۱۳۲
۴۸	الفتح	مفعول - فاعلن - فاعلن - فاعلن	۲۹	۱۱۶
۴۹	التحتات	مفعول فاعلاتن - مفاعیل فاعلن	۱۸	۶۳
۵۰	ق	فعلاتن - فعلاتن - فعلات	۴۵	۸۳
۵۱	الذاریات	مفاعیل فعلاتن - مفاعیل فعلاتن	۶۰	۶۷

فهرست اوزان به ترتیب مصحف

عدد سوره	نام سوره	وزن ترجمه منظوم	تعداد آیات	عدد ابیات
۵۲	الطور	مفاعیل - مفاعیل - مفاعیل	۴۹	۶۹
۵۳	النجم	مفعول فاعلاتن - مفعول فاعلاتن	۶۲	۵۵
۵۴	القمر	مفعول فاعلاتن - مفاعیل فاعلن	۵۵	۷۰
۵۵	الرحمن	مفاعیلن - مفاعیلن - مفعیل	۷۸	۸۴
۵۶	الواقعه	مفعن - مفعن - فاعن	۹۶	۹۱
۵۷	الحديد	مفاعیل - مفاعیل - مفاعیل	۲۹	۱۱۹
۵۸	الحجرات	مفاعیل فاعلاتن - مفاعیل فاعلاتن	۲۲	۷۹
۵۹	العنبر	مفعول مفاعیل - مفاعیل فاعل	۲۴	۷۹
۶۰	المتحه	مفعول فاعلاتن - مفاعیل فاعلن	۱۳	۵۸
۶۱	الصف	مفعول فاعلن - مفعول	۱۴	۴۹
۶۲	الجمعة	مفعن - مفعن - فاعن	۱۱	۳۵
۶۳	الصفور	فاعلاتن - مفاعیل - فاعلن	۱۱	۴۱
۶۴	الذاری	مفاعیلن - مفاعیلن - مفاعیل	۱۸	۵۷
۶۵	الطارق	فاعلاتن - فاعلاتن - فاعلاتن - فاعلاتن	۱۲	۴۹
۶۶	التحریم	مفاعیل فاعلاتن - مفاعیل فاعلاتن	۱۲	۴۱
۶۷	الذکر	مفعولن - مفعولن - مفعولن - مفعولن	۳۰	۶۰
۶۸	الشم	مفعن فاعلات - مفعول فاعل	۵۲	۶۱

فهرست اوزان به ترتیب مصحف

عدد سوره	نام سوره	وزن ترجمه مخرم	عدد ابیات	عدد ابیات
۶۹	الحاقه	فاعلاتن - فاعلاتن - فاعلن	۵۲	۵۲
۷۰	المعارج	مفعول فاعلاتن - مفعول فاعلاتن	۴۴	۳۵
۷۱	نوح	فاعلاتن - مدعلن - فعلن	۲۸	۴۸
۷۲	الجن	مفاعن فاعلاتن - مفاعن فاعلاتن	۲۸	۴۶
۷۳	المزمل	مفاعیلن - مفاعیلن - مفاعیل	۲۰	۴۰
۷۴	المدثر	مفعول - مدعلن - فعلن	۵۶	۵۱
۷۵	الضحی	مفعول - مدعلن - مفعول	۴۰	۳۹
۷۶	الانشاس	فاعلاتن - مدعلن - فعلن	۳۱	۵۲
۷۷	المزملات	فاعلاتن - مفاعیلن - فعلن	۵۰	۴۴
۷۸	التا	فاعلاتن - مدعلن - فعلن	۴۰	۳۷
۷۹	التاراع	مفاعن فاعلاتن - مفاعن فاعلاتن	۴۶	۲۸
۸۰	عس	فاعلاتن - فاعلاتن - فاعلن	۴۲	۲۷
۸۱	التکویر	مفعول فاعلاتن - مفعول فاعلاتن	۲۹	۱۵
۸۲	الانصار	مفعول مدعلن - مفعول	۱۹	۱۵
۸۳	المطففین	فاعلاتن - فاعلاتن - فاعلن	۳۶	۳۲
۸۴	الانشاق	فاعلاتن - مفاعیلن - فعلن	۳۵	۲۲
۸۵	البروج	مفاعن فاعلاتن - مفاعیلن - فاعلاتن	۲۲	۱۶

٩٠	أَيْدِي	فَاعِلُونَ - مَلَأَ	١٦
٩١	الشَّمْسُ	فَاعِلُونَ - فَعُولُونَ - فَعُولٌ	
٩٢	الْأَيْدِ	مُفَاعِلِينَ - مَلَأَ - مَلَأَ	١٧
٩٣	الْفُجْ	مَفْعُولٌ مُفَاعِلِينَ	١٨
	أَشْرَحَ		
٩٤	الْأَيْدِ		١٩
	الْعَقِ	مُفَاعِلِينَ فَعُولُونَ	
	الْفُجْ		
	فَيْشَلْ		
		فَاعِلِينَ - فَاعِلَاتِي - فَاعِلِينَ	
	الْعَدِيدِ		
	الْفُجْ	فَاعِلَاتِي - فَاعِلَاتِي - فَاعِلَاتِي	
	الْأَيْدِ	مَفْعُولٌ	

فهرست اوزان به ترتیب مصحف

عدد سوره	نام سوره	وزن بر حده مضمون	تعداد ابیات	عدد ابیات
۱۰۳	العصر	مفاعیل فاعلین - مفاعیل فاعلین	۳	۳
۱۰۴	الهمزة	مفاعیل فاعلات - مفاعیل فاع	۹	۶
۱۰۵	الفیل	فعول - فعول - فعول - فعول	۵	۴
۱۰۶	قريش	مفاعیل - مفاعیل - مفاعیل	۴	۴
۱۰۷	الماعون	فاعلات - مفاعیل - فاعلات	۷	۶
۱۰۸	الکوثر	فاعلات - فاعلات - فاعلات	۳	۲
۱۰۹	الکافرون	مفاعیل - مفاعیل - مفاعیل	۶	۴
۱۱۰	النصر	مفاعیل - مفاعیل - مفاعیل	۳	۴
۱۱۱	التيسد	مفاعیل فاعلات - مفاعیل فاعلات	۵	۳
۱۱۲	الإخلاص	مفاعیل - مفاعیل - مفاعیل	۴	۲
۱۱۳	الفلق	فاعلات مفاعیل - فاعلات	۵	۵
۱۱۴	الناس	فاعلات مفاعیل - فاعلات	۶	۴

توضیح ترجمه فارسی این مصحف شریف بطور تقریب در ۱۴۷۷۵

(چهارده هزار و هفتصد و هفتاد و پنج) بیت مضمون شده است

بوده‌اند عبارتند از:

۱- فرهنگ

۲- فرهنگ

۳- فرهنگ

۴- فرهنگ

۵- فرهنگ

۱۹۶۵ میلادی با شرح و تفسیر هر واژه

۳- المنهج فی اللغة و الاعلام

۴- فرهنگ فارسی ۶ جلدی دکتر

۵- قرآن کریم با ترجمه فارسی

سال ۱۳۷۶

تذکره

دوای اسناد محترم حیات آقای بهاء الدین حرّمشاهی از ترجمه
مضمون این کتاب

پروین شکر شریک کتاب همه در شنبه ۲۴ بهمن ۱۳۸۰ در
همه کتاب، به ترجمه حرّمشاهی و پنج نفر دیگر، ستید، گفتگوی
پروین شکر شریک و شش نفر دیگر، در ده و پرمیله نور
از رانی شما، کمیت، کتب کتاب، در ده و پرمیله نور
معصومین چیست؟

چون بخشی از پنج کتاب در محرم حیات حرّمشاهی در محرم
مصاحبه به ترجمه مضمون به حیات مرموع است، علی بن ابی طالب
شهره مرموع، شماره فوق ذکر حد کرده، تصدیق در صحاح
بانی بن مصحف شریک معکس می‌باشد و چون اسناد محترم
تندرستی و تأییدات رانی آرزو مند.

تهران، کرم خدا امینان ۱۳۸۲ / ۲ / ۱

ارزیابی دودمه کتاب دینی

بهاءالدین خرمشاهی

فیروزه شریقی، بیانانیک

درست در همین ابهامی که شما با من تماس گرفته‌اید فرمی فاضل و قرآن شناس که نمی‌دانم روحانی هستند یا نه به نام آقای کریم خدا آمینان ترجمه منظوم قرآن کریم را برای نظرخواهی و حارسگی از طریق پست برای من ارسال داشته‌اند. ترجمه ایشان سه ویژگی دارد که از این نظر است:

اول این که سراسر ترجمه به یک وزن نیست و هر گاهی نوزم این که ایشان آنچه افزوده نامگیری است در میان قلاب (گروشه) آورده‌اند همچون بسیاری از مترجمانی که قرآن را به شعر ترجمه می‌کنند مانند ادبی محمود انصاری و این جانب، البته بعضی هم افزوده‌ها را با حروف متفاوت چاپ می‌کنند مثلاً ترجمه بسیار مفهوم و شیوایی شایر زوی سپید جلال‌الدین مجیبی استاد پیشین دانشکده تهران در رشته فلسفه و صاحب آثار و ترجمه‌های ارزشمند

دو ویژگی سوم ترجمه ایشان این است که در میان همه ترجمه‌های منظومی که دیده‌ام بهر ترجمه صفتی همیشه دقیق تر و از نظر استواری زبان و بیان و تعلیق با مصلحت و معنی مقدس قرآن کریم برتر است.

این جانب از یک سال پیش کتابی برای مرکز ترجمه قرآن مجید به ریختنهای خارجی دو دست تألیف دارم به نام فهرست توصیفی- انتقادی ترجمه‌های هر روزی فارسی قرآن کریم و در آن ترجمه یکصد سال اخیر را که بالغ بر ۱۰۰ ترجمه می‌شود، از شصت و هفت معرفی خواهم کرد.

پس از سال‌ها به دو بخش همدیگر تقسیم می‌شود یکی که کلی بر است و صحبت کتاب‌های تفسیری است از نظر تألیف اقبال مردم.

اقتصاد بشر، تجدید چاپ و روس داشتن و به دست و نشان آن و دوم از نظر سیر، سیرسی بی‌نموده معصوم (ع) که در دو دهه اخیر به کرده‌ها

ترجمه قرآن

کتاب‌هایی داریم که به اول حروفی‌ها برافروش مداوم شد در رأس آنها قرآن کریم است با ترجمه‌های بسیار بلند بگویم که نقطه عطف مهمی در دو دهه اخیر روی داده است و هم به تحول بلکه تکامل شگرفی است که در هر چه مفهوم تر و شیوای شدن ترجمه فارسی قرآن کریم روح داده است. البته همه ترجمه‌ها خوب نیستند یا یک پرده صریح بر بگویم ترجمه‌های بهر قرآن است.

یک روز به دیگر هم پیدا شده که ترجمه منظوم قرآن کریم است در گذشته نزدیک یک نمونه از ترجمه منظوم قرآن داشته‌ایم که حاصل قرآن شمس عرفانه عارف حسین القدر صفتی عظیمه است. اما بعد از آن ۵ تا ۶ ترجمه منظوم به بازار آمده که هم ترجمه کامل قرآن و هم ترجمه دهم جزوه است که این نمونه‌ها مورد تأیید من نیستند و لولایت که از نظر اقتصاد بشر یا استقبال جوانان یا موفقیت مرابحه شده باشند

گفتار سراینده

خداوند سخن آفرین را سپاس می‌گیریم که باین بنده حقیر خود تاب و توان و جرأت و شهامت بخشید تا در کلام محکم و خطاب مبرمش - قرآن مجید - به پژوهش و اندیشه‌وری پردازم و سرانجام به ترجمه منظوم تمام آیات و سوره‌های قرآنی موفق شوم.

هرچند قرآن خود کلامی است که علاوه بر همه خصوصیات و امتیازات، از هر شعری رساتر، شیواتر و هنری‌تر است، لیکن چون ترجمه منظوم از قرآن کمتر صورت گرفته است، اینجانب به قصد خدمت به اشاعه اندیشه‌ها و مفاهیم قرآنی به چنین کاری دست زدم. هر زمان از ترجمه منظوم سورهای فراغت حاصل می‌کردم، بلافاصله بر ذهن و زبانم جاری می‌شد که: *عَلَّمَ مَنْ فَضَّلَ رَبِّي*.

فیض روح القدس از باز مدد فرماید که گویا هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد در طول مدتی نزدیک به سی و هشت سال در فراغت‌های مناسب و اوقات فراغت از گرفتاری‌های زندگی مادی و بیماری‌های جسمی این مهم پایان رسید. به خصوص در دو سه سال اخیر این تلاش را مضاعف کردم و به عمل سرعت دادم، زیرا با وجود کهولت من، بیم آن داشتم که بیک اجل در رسد و کار ناتمام بماند و همه زحمات قبلی هباء منثورا شود.

ولی بحمدالله در بهار سال ۱۳۸۰، کار به اتمام رسید و بازخوانی، غلط‌گیری و بازنویسی آن صورت پذیرفت. تا یارکرا خواهد و میلش به که باشد.

برای دستیابی به ترجمه قرآن مجید به بهترین صورت، از قالب‌های نظم سنتی استفاده کردم که به مذاق‌ها سازگارتر و با علائق و سلیقه‌ها

مانوس تر است، بعلاوه چون ممکن بود انتخاب یک وزن برای تمام سوره‌ها موجب ملال خاطر خواننده باشد از این رو برای هر سوره یا هر چند سوره وزنی از بحر شعر فارسی چنان انتخاب شد که با حال و هوای سوره و پیام آن مناسب تر باشد. این تنوع وزن که در ترجمه منظوم قرآن مجید نادر است، هم تازگی و طراوتی به اثر بخشیده و هم از یک‌نواختی وزن که بیشتر مخصوص داستانها و قصص می‌باشد پرهیز شده است.

خوانندگان محترم و آشنایان به شعر فارسی توجه خواهند فرمود که در نظم این اثر از صنایع لفظی و معنوی کمتر استفاده شده است زیرا بیم آن میرفت که تحریف در الفاظ و قلب در معانی حاصل شود و این در مورد قرآن کریم گناهی نابخشودنی است، بنابراین سعی شده است هر لفظی بصورت اولیه خود بقالب نظم در آید، ترجمه منظوم بعضی سوره‌ها در قالب مثنوی، برخی در قالب دو بیتی نو و برخی در فرم قطعه صورت پذیرفته است، هر جا به ضرورت شعری و کمبود وزن به ایراد حشو یا توضیحی نیاز بوده آن را مابین دو قالب قرار داده‌ام تا اینکه امانت حتی المقدور رعایت شده باشد.

به هیچ وجه کار خود را خالی از سهو و نقصان نمی‌دانم که هر گوینده‌ای را هر قدر توانا در این عرصه پای رفتار لنگ است به همین سبب انتقادات و ارشادات قرآن پژوهان و شاعران و آگاهان را مفتنم می‌شمرم و سپاس می‌گزارم.

تهران مردادماه ۱۳۸۰

کرم خدا - امینیان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَخَالِفُونَ)

این مصحف شریف شامل: سی جزء کامل

و با مشخصات:

خطاط	:	عثمان طه
نوع خط	:	نسخ
سراینده اشعار	:	کرم خدا امینیان
نوع ترجمه اشعار	:	اشعار مقابل آیات
زبان ترجمه	:	فارسی
قطع	:	وزیری
تعداد سطور در هر صفحه	:	پانزده
تعداد صفحات متن قرآن	:	۶۰۴
نوبت چاپ	:	اول
محل چاپ و چاپخانه	:	قم چاپخانه بزرگ قرآن کریم
تعداد	:	مستند خط

در تاریخ ۸۴/۶/۲۳ از جهت صحت کتبت و تطبیق با قرائت عاصم به روایت حفص در اداره کل نظارت بر چاپ و نشر قرآن کریم سازمان دارالقرآن الکریم بررسی و تصحیح گردید که مراتب در پرونده شماره (۰۲۵۱۰۴۹۱۰۹۰۲۱۰۳۱۵۰۶۰۳۰۱) ثبت و چاپ آن توسط انتشارات اسوه با رعایت مقررات اعلام شده از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بلامانع می باشد.

بدیهی است انتشار این مصحف شریف پس از چاپ منوط به دریافت مجوز نشر (توزیع) و تجدید چاپ آن مشروط به تأیید مجدد و صدور مجوز کتبی اداره کل نظارت بر چاپ و نشر قرآن کریم خواهد بود.

وَمِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ
سازمان دارالقرآن الکریم





قرآن کریم

خطاط : عثمان طه

ترجمہ منظوم : کرم خدا امین

ناشر : انتشارات امجد

چاپ و صفائی : چاند برزک قرآن کریم

نوبت چاپ : اول - سری اول پائیز ۱۳۸۲

تیراژ : ۵۰ جلد

شابک : ۹۶۵۳۱۹۴-۱۶۲

تلفن : ۶۶۲۱۸۰۹۹ و ۶۶۲۱۸۰۹۸ فکس : ۶۶۲۱۸۰۲۲
قیمت مجلدی پستی ۲۹۹۹-۳۷۱۸۵ تلفن ۱۲-۶۶۲۷۲۱۱ فکس ۶۶۲۶۲۷
WWW.Osvehpublishing.com ; WWW.Osveh.ir